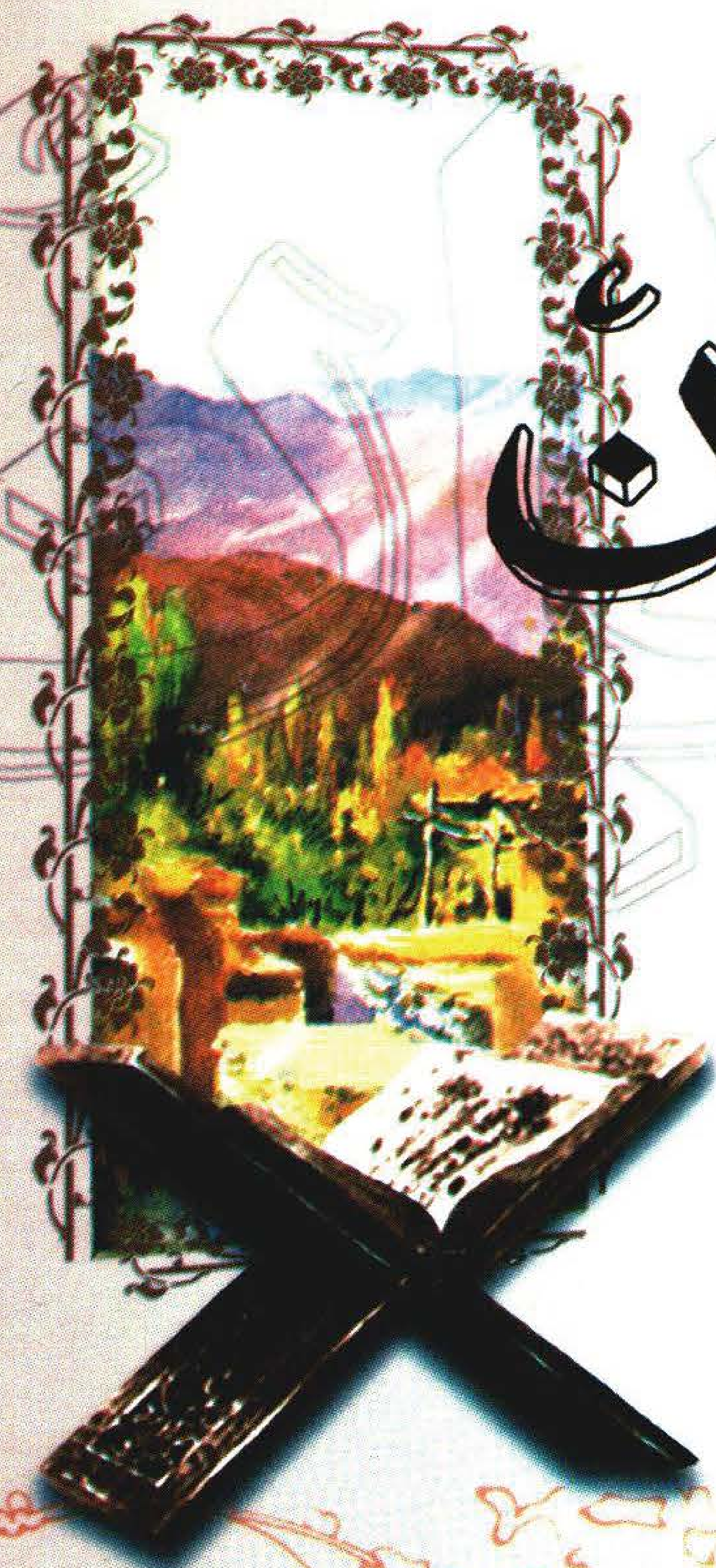


تاریخ ادبیات

آنگاه‌ها

ادبیات کلاسیک

(از قرن هشتم تا قرن دوازدهم)



جلد دوم

دوره ۶ جلدی

م. کریمی

تاریخ ادبیات آذربایجان

م. کریمی

دوره شش جلدی

جلد ۲

مؤسسه فرهنگی، هنری یکتا رصد زنجان

۱۳۸۴

مقدمه مؤسسه

کتاب تاریخ ادبیات آذربایجان که به صورت دوره‌ی ۶ جلدی توسط دکتر محمدرضا باغبان کریمی (م. کریمی) تألیف گردیده بایستی یکی از ذخیره‌های به یاد ماندنی و قابل ارزش در ادبیات آذری به حساب آید آنچه در قلم نویسنده مشاهده می‌گردد همتی بلند و پشتکاری عظیم نمایان است حال آنکه تعلق خاطر نویسنده به ادبیات آذربایجان و تحقیق در مورد اثر گذاران بر زبان ادبیات منطقه آذربایجان کاری بس بزرگ و قابل ستایش است زیرا زبان ترکی و ادبیات آذری از اصالت و پشتوانه عظیم فرهنگی، اجتماعی برخوردار بوده اما همیشه در تکاپوی زمانه و سیاست دولتیان گذشته دچار لغزش و پایمال شدن حقیقت تاریخ ادبیات آذری شده بود هرآینه برخی از حکومت‌های قبل از اسلام و بعد از اسلام از ترکان بوده که بر ایران زمین حکمرانی می‌نمودند ولی با این وجود ادبیات آذربایجان همیشه در سایه وجود سایر ادبیات این مملکت مهجور مانده است. علی‌الخصوص قرن هشتم تا دوازدهم که مصادف با حکومت ترکان بر ایران بوده و ادبیات آذربایجان در اوج پیشرفت و بهره‌مندی حکومتیان و الزام به استفاده از زبان و ادبیات آذری بودند. متأسفانه به دلیل مشکلات بسیار و پیچ و خم‌های فرهنگ و هنر این مرز و بوم با ضعف همراه بوده با این وجود توانائی لازم نوشتار و تحقیق و بیانات ادبیات آذربایجان در همین مقطع زمانی قرن هشتم تا دوازدهم به وقوع پیوست ولی هرگز ادبیات آذربایجان نتوانسته در میان دیگر ادبیات این ملک در رتبه نخست قرار گیرد. لکن ادبیات آذری و محققان و پژوهشگران که با همت و سعه صدر و تلاش بی‌نظیر خود توانسته بر ادبیات آذری و دیگر ادبیات ایران تأثیرگذار باشند و از انزوای کامل ادبیات آذربایجان جلوگیری نمایند.

با تمام توضیحات فوق باید اذعان نمایم که ادبیات آذربایجان و شناخت کامل آن دشواری‌ها و امتیازهای مرتبط را دارد و شما خواننده محترم می‌توانید با تهیه و مطالعه دوره‌ی ۶ جلدی تاریخ ادبیات آذربایجان از زوایای مختلف فرهنگی و ادبی آشنا شوید و در این راه تلاش و همت دوست بزرگوارم مهندس باغبان کریمی که به شکر پروردگار و پشتکارشان هم اکنون به خاطر تألیف و انتشار دوره ۶ جلدی ادبیات آذربایجان، دکترای افتخاری توسط پروفیسور دکتر حسین محمدزاده صدیق به وی اهداء شده که جای تقدیر و افتخار دارد.

مؤسسه یکتا رصد با وجود تمام مشکلات و گرفتاریهای خاص مربوط به فعالیتهای فرهنگی، هنری که داشته خوشبختانه با تلاش پرسنل زحمت کش جلد دوم کتاب تاریخ ادبیات آذربایجان (ادبیات کلاسیک از قرن هشتم تا قرن دوازدهم) را منتشر ساخته است و این انتشار در روزهای پایانی سال ۱۳۸۴ عملی شد. به هر حال به مانند جلد اول همکاران من در مؤسسه چشم انتظار نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما خوانندگان گرامی در مورد چاپ و انتشار این

نوع کتب یا سایر فعالیتهای فرهنگی در جامعه بوده و امید همکاری و همدلی شما در دل حک نموده است. اما بهتر است چون مقدمه جلد اول در مورد تشکیلات تازه تأسیس یافته مؤسسات فرهنگی، هنری سخن گویم.

چنانچه در جلد اول بیان شد متأسفانه مؤسسات با وجود اساسنامه گسترده و چند منظوره بودن در عمل با مشکلات فراوان مواجه هستند. در این مجلد به بخش دیگر از مشکلات فراروی مؤسسات اشاره می‌گردد لازم به ذکر است هدف از ذکر این مشکلات ایجاد فضای درست نقد و ارتقاء جایگاه واقعی مؤسسات بوده و به غیر از این هدف دیگر در بیان این معضلات نمی‌باشد. مؤسسات فرهنگی بعد از اخذ مجوز، طبق اساسنامه مهمور به مهر دبیرخانه هیأت رسیدگی به امور مراکز فرهنگی کشور وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، فعالیت آغاز می‌نمایند. اما در شروع با یکسری مشکلات خاص خود روبرو هستند به عنوان مثال می‌توان از عدم اجازه برای فعالیت در زمینه‌های قید شده اساسنامه اشاره کرد زیرا طبق مفادی از اساسنامه، مؤسسات بعد از اخذ مجوز کلی که نیازمند صرف زمان نزدیک به یک الی ۵ سال با معرفی ۳ نفر عضو مؤسس با مدرک کارشناسی به بالاتر و متأهل بوده و برای فعالیتهای اساسنامه‌ای مدیر مسئولی جداگانه اخذ خواهند نمود. یعنی اینکه وقتی مؤسسه‌ی تشکیل و رسماً به ثبت رسید و اعضاء هیئت مدیره که همان سه نفر مؤسس بوده تعیین و از میان همان سه نفر یک نفر مدیر مسئول انتخاب و به آگاهی عموم رسید. چنانچه تصمیم به انتشار کتاب یا نشریه یا کار تبلیغاتی یا هر زمینه فعالیت دیگر یا تمام زمینه فعالیت های مذکور داشته باشند مجدداً باید یک نفر مدیر مسئول به ادارات کل ارشاد جهت هماهنگی با دبیرخانه هیئت رسیدگی به امور مراکز فرهنگی کشور معرفی نمایند و با طی مراحل قبلی اخذ مجوز کلی مرحله جدید دریافت مجوز با همان سطح و کیفیت و با همان دردسرهای قبلی و مشکلات مشخص باید اخذ گردد که دورهای باطل جدید و درگیری مدیران مسئول متعدد در یک مؤسسه برای چند فعالیت آغاز می‌شود و عملاً معضل بسیار بزرگ و قابل تعمق به وجود می‌آید. زیرا همه این موارد مذکور در آئین نامه اجرایی و تأسیس مؤسسات فرهنگی، هنری بیان شده اما در عمل هیچگونه برای این آئین نامه ها و مقررات پیش رفت عملکرد و امتحان عملی و اجرای آزمایشی به عمل نیامده است. باید متولیان امور فرهنگی برای این مشکل بزرگ چاره‌ای اندیشه نمایند تا شاید بتوان برای حل این مسائل راه حلی عملی و قابل اجراء پیدا نمود به امید روزهای که برای اینگونه موارد چاره‌ای حقیقی از طرف خدمتگذاران ایران اسلامی پی‌ریزی شود.

در خاتمه معروض می‌دارد سخن بسیار است برای بیان مشکلات و معضلات فراروی مؤسسات که در جلد‌های بعدی تاریخ ادبیات آذربایجان درباره آنها خواهم نوشت پس تا آن روز ضمن آرزوی توفیق روز افزون برای شما خواننده گرامی و تقدیر و تشکر از اعضاء محترم هیأت مدیره مؤسسه آقایان رحمت‌ا... صالحی‌فرد مدیر مسئول و رئیس هیأت مدیره و هوشنگ باقری نائب رئیس هیأت مدیره و ناصر بیات عضو هیأت مدیره و سایر همکاران در مؤسسه به انتظار روزی هستیم که جلد سوم این کتاب را منتشر نموده و گفتار دیگر برای شما عزیزان مطرح نمائیم. انشاء ا...

آرزوی توفیق دارم - رسول صالحی فرد

قائم مقام و مدیر اجرایی مؤسسه - اسفند ماه سال ۱۳۸۴

فهرست مطالب

۱۲	پیشگفتار جلد اول
۱۶	پیشگفتار جلد دوم
۱۹	نگاهی گذرا به گذشته
۲۷	حکومت‌های ملی ترکان
۳۳	ادبیات ترکی در آناتولی
۳۹	ادبیات کلاسیک
۴۶	اوضاع سیاسی دوران
۵۱	موقعیت ادبیات در قرن ۸
۵۷	تاریخ هنر آذربایجان
۷۳	شعر چیست
۷۶	اوزان شعر ترکی
۱۰۴	آذربایجان مرکز فرهنگی
۱۱۴	عبدالقادر مراغه‌ای
۱۱۷	عارف اردبیلی
۱۲۰	قاسم انوار
۱۲۹	میرزا جهان‌شاه حقیقی
۱۳۳	مولانا نرگس ابهری
۱۳۷	امیر علیشیرنواپی
۱۴۷	شیخ اوغلو

۱۶۰	خلیلی
۱۶۳	ملک الشعرا حبیبی
۱۸۴	شیخ الوان
۱۹۵	حامدی
۲۰۰	غریبی
۲۳۰	هدایت
۲۳۱	گلشنی
۲۳۸	ادبیات در قرن ۹ و ۱۰
۲۵۱	شاهی
۲۵۲	کشوری
۲۶۲	سروری
۲۶۳	حقیری
۲۶۷	خلیفه
۲۶۹	صادقی افشار
۲۷۴	فدایی
۲۷۸	بصیری
۲۸۰	هنر نقاشی
۲۸۲	هنر خوشنویسی
۲۸۶	مقدس اردبیلی
۲۹۳	شاه ختایی
۳۲۱	پیر سلطان ابدال
۳۳۶	مولانا همتی انگورانی
۳۴۵	نفعی
۳۴۷	مولانا محمد فضولی
۴۲۰	فضلی
۴۲۳	هدایت
۴۲۸	والی کرمانی
۴۲۹	آشیق قربانی
۴۳۲	محمد امانی
۴۴۱	رحمتی
۴۴۶	خواجه رکن الدین مسیحی
۴۴۷	زبان ادبی آذربایجان از قرن ۱۸ الی ۱۰
۴۸۳	قوسی تبریزی
۵۱۷	عباس توفارقانلی
۵۱۹	صائب تبریزی
۵۳۸	یوسف نابی

۵۴۳	ملا ولی ودادی
۵۵۴	ملا پناه واقف
۵۷۲	عارف
۵۷۵	آقا مسیح شروانی
۵۷۸	طوطی
۵۷۹	مشتري
۵۸۱	مهجور شروانی
۵۸۴	نشاط شروانی
۵۸۶	آقا حسين عارف
۵۸۸	عاجز
۵۹۰	شقایق
۵۹۲	رافعی
۵۹۴	دلباز
۵۹۵	ابوالقاسم زنجانی
۶۰۰	کتابنامه

پیشگفتار جلد اول

آذربایجان سرزمین شگفتی‌ها و اعجازها است، با مردمی سخت کوش، شجاع و حق طلب؛ اما همین ملت سلحشور در طول سالیان و دهه‌های گذشته، آماج انواع تهمتها، سرزنشها و تحقیرها شده و در ایران عزیزمان به انحاء مختلف به صورت ناجوانمردانه از طرف دوست و دشمن مورد حمله قرار گرفته است. اما خوشبختانه همین ملت بزرگوار همچون تاریخ پر افتخارش، امروز هم از کوره‌ی مبارزات سرافرازانه بیرون آمده و همچنان در صف اول مبارزه‌ی حق طلبانه، آزادی خواهانه و بشر دوستانه قرار خواهد گرفت و دشمنانش را به ذلت و خواری خواهد انداخت.

در دنیا کمتر ملتی می‌توان یافت که دارای تاریخی پر عظمت از فرهنگ و ادب باشد و با سخاوتی این چنین ملتهای دیگر را تغذیه‌ی فرهنگی و ادبی کند و تازه خودش مورد تحقیر و توهین قرار گیرد!؟ فرهنگ و ادبیات غنی ترکان در جهان هر چند که بسیار وسیع و عمیق است و ادبیات آذربایجان با تمامی گونه‌های مختلفش، نمونه‌ای از زیباترین فرهنگ و مدنیت دنیا را به نمایش می‌گذارد، متأسفانه هنوز برای ملت خودش شناسانده نشده است و قرن بیستم برای آذربایجانیان ایران، قرن اسارت، تحقیر و از طرف آذربایجانیان، قرن مقاومت و مبارزه بوده است. هر چند که نزدیک یک قرن است زبان این ملت را بسته‌اند اما پرتو روح خلاق و اندیشه‌های تابناک این ملت همه جا را روشن کرده است. در طول ربع قرن اخیر به ویژه در ده سال گذشته چنان آثاری پدید آمده است که خبر از گنجینه‌ی نهان چند هزار ساله دارد. آثار بیشمار ادبی این سرزمین و ملت، در ردیف بهترین شاهکارهای ادبی عالم قرار گرفته است. چهره‌های تابناکی چون عمادالدین نسیمی، مولانا فضولی، محمود کاشغری و در نهایت شهریار، در میان ملتهای دیگر دنیا کمتر سابقه دارد و آثار

جاودانه‌ی صدها و هزاران شاعر و عالم آذربایجانی منبع استفاده‌ی هزاران و بلکه میلیون‌ها انسان روی کره‌ی زمین گشته است. جنبه‌های گوناگون این فرهنگ و مدنیت نیز چنان گسترده و عمیق است که فردی چون من نخواهد توانست ادای مطلب کند و شاید تهور و جسارت بنده این مقدار قابل گذشت نباشد. اما این تهور از آنجا نشأت می‌گیرد که خلاء چنین اثری را احساس می‌کنم. از ۳۰ سال پیش که هنوز تازه وارد دانشگاه شده بودم همواره در آرزوی نگارش تاریخ ادبیات آذربایجان بودم ولی مشغله‌های مختلف و گرفتاریهای گوناگون نگذاشت تا به آرزویم برسم، اما لحظه‌ای هم درنگ نکردم. حتی پشت میله‌های زندان روزی نبود که چند سطری سیاه نکرده باشم با این امید که دین خود را به وطن و ملت‌م ادا کنم.

اقدام جسارت آمیز خود را دلیل خیرگی و بی‌باکی خود نمی‌دانم بلکه با همه‌ی وجود، ضمن اعتراف به ناشایستگی و فقدان اطلاعات لازم، عشق و آرزویم واداشت تا حداقل راه را بگشایم، هر چند که پیش از من گامهای استواری در این زمینه برداشته شده است اما دلخواه من و در شأن ملت بزرگوار آذربایجان نبوده است و ادعایی ندارم که این اثر، چنین موقعیتی دارد، بلکه بر این باورم که حداقل از دیگر آثار این ساحه متفاوت است. پیش از من اساتیدی بزرگوار، گامهای ارزشمندی برداشته‌اند. هرگز نمی‌توان خدمات دکتر صدیق را که در سالهای خفقان شاهنشاهی برای احیاء و اعتلای زبان و ادبیات آذربایجانی ارائه داده است کم ارزش تلقی کرد، حتی صمد بهرنگی هم در عمر اندک خویش چنان گامهای استواری برداشته است که به جرأت می‌توانم گفت معلم و مشوق من همو بوده است. همچنین از تاثیر و ارزش آثار دکتر جواد هیأت نمی‌توان سخن نگفت. هر چند که در سالهای ۱۳۶۰ تاریخ ادبیات آذربایجان را به فارسی ترجمه کردم اما امکان چاپ آن میسر نبود چرا که این اثر با بینش مارکسیستی نوشته شده بود و سالهای ۶۰ در ایران چنین اجازه‌ای برای چاپ چنین اثری نمی‌داد. از دیگر سو اثر فریدون بیگ کوچرلی تنها ماتریالهای ادبیات بود و هنوز بسیاری از گوشه‌های تاریخ ادبیات ما نهفته مانده بود. به همین خاطر در فرصتهای مختلف، همت برای نگارش مقالاتی در زمینه تاریخ ادبیات آذربایجان را به گردن گرفتم و در نشریات ادواری از جمله امید زنجان که مسئولیت مستقیم صفحات فرهنگ و ادب آذربایجان را به عهده گرفته بودم به چاپ رساندم و همان مطالب در این کتاب استفاده شده‌اند. نا گفته نگذارم که از دهها آنتولوژی ادبیات آذربایجان استفاده کردم و همه مطالب این کتاب تراوش یافته از ذهن خودم نیست بلکه کمبودها را بایست از من بدانید، اما عشق به ادبیات و مدنیت ملت‌م مرا واداشت تا زودتر به چاپ این اثر همت گمارم و از اهل ادب و فضل انتظار این را دارم تا با گوشزد کردن نقایص کارم - که کم هم نیست - مرا برای اصلاح در چاپهای بعدی کمک کنند.

از هم اکنون اعتراف می‌کنم که نواقص بسیار زیادی در این اثر مشاهه خواهید کرد، چه بسا دوره‌هایی را با شاعرانش و عالمانش فراموش کرده‌ام. دهها اثر جاودانه در این کتاب راه نیافته و شاید نامی برده نشده است. متأسفانه اینجانب نیز فرزند این عصرم، عصری که ملت آذربایجان هنوز از مواد تاریخ ادبیات خود کمتر اثری در دست دارند و صدها دیوان شعر، کتاب فلسفه، تاریخ، ریاضیات، نجوم،

هنر و... که از اسلاف بزرگوار خود دارند هنوز ناشناخته مانده اند. روشهای تاریخ ادبیات نویسی را می‌شناسم اما این روشها، مرا در نگارش تاریخ ادبیات آذربایجان راضی نکرد. هنوز انسجام لازم در کتابم موجود نیست اما اگر بخواهم همه این نواقص را به تنهایی حل و فصل کنم عمرم کفاف ندهد. پس چه بهتر که دوستان و علاقمندان ادبیات، مرا یاری کنند. خوشبختانه این اثر که در شش جلد تقدیم می‌گردد نظر مساعد استاد ارجمند و دوست فاضلم آقای دکتر محمد زاده صدیق را به خود جلب کرد و این اثر را شایسته‌ی اعطای دکترای افتخاری دانستند که این عمل خود نشان از دید باز و عنایت وطن دوستانه و مشوقانه‌ی ایشان دارد.

نحوه‌ی نگارش این اثر چنین بوده است که برای نگارش تاریخ ادبیات هر یک از ادوار، به صورت مقدمه وضعیت سیاسی، اجتماعی، علمی آن دوره را بررسی کرده‌ام و سپس به معرفی عالمان، به ویژه شاعران همان عصر پرداخته‌ام. گاه این دو موضوع به هم مخلوط شده است؛ یعنی بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی - علمی دوران را با بررسی زندگی و آثار عالم و شاعر در هم آمیخته‌ام.

آذربایجان همواره صاحب یک زبان نبوده است. بسیاری از عالمان این خطه، آثار خود را به زبان دینی یعنی عربی نگاشته‌اند و دلیل آن بسیار است که مختصراً می‌توان اوضاع زمان، توانمندی زبان عربی، موضوع اثر و موارد دیگر را برشمرد و اما هرگز نمی‌توان در تاریخ ادبیات آذربایجان، آثار خلق شده به زبان عربی را کناری نهاد و بدانها اشاره نکرد چرا که این گنجینه نیز بخشی از تاریخ ادبیات این ملت و این سرزمین است. همچنین است ادبیات غنی و گسترده‌ای که در همین سرزمین به زبان فارسی نوشته شده است و دارای قدمتی بیش از هزار سال است. مگر می‌توان این گنجینه را از تاریخ ادبیات آذربایجان جدا کرد و به حساب نیاورد؟ بر خلاف ادیبان پان فارسیست که وقتی ادبیات ایران می‌نویسند فراموش می‌کنند که ایران از آن همه‌ی ایرانیانی است که در این سرزمین زیسته و به خلق آثاری به زبان خود پرداخته‌اند و ادبیات ترکی، کردی، عربی، ترکمنی، بلوچی و غیره نیز جزو ادبیات ایران است. به همین خاطر، حقیر این امر را رعایت کرده و هر چند کم، ولی به حد امکان برای این امر، میدان گشوده‌ام.

تنوع و گوناگونی ادبیات آذربایجان مورد دیگری است که باعث غنای ادبیات ماست و تا حد امکان به زوایای آشکار آن اشاره کرده‌ام. اما می‌دانم که هنوز در اول راهم و می‌بایست این اثر کاملتر گردد و چشم انتظار دریافت پیشنهادات و انتقادات و راهنمایی‌های اهل علم و ادب و علاقمندان تاریخ ادبیات آذربایجان هستم.

تاریخ ادبیات، شاخه‌ای از تاریخ است. تایخ ادبیات، محصولات ادبی یک ملت، به عبارت دیگر محصولات اندیشه و احساس او را در چارچوب تاریخ و زمان خاصی مورد مطالعه قرار می‌دهد. هر اثر ادبی و هر عالم و اندیشمند و شاعری را بخاطر اینکه در درون ملت و در دوران تاریخی خاصی می‌زیسته است می‌بایست در داخل روند تاریخ عمومی زمان و مکان خاص خود به بررسی نشست. همانگونه که در باروری یک درخت به بررسی شرایط آب و هوایی، اقلیمی، خاک و غیره توجه می‌کنیم در بررسی محصولات ادبی نیز می‌بایست به شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی زمان دقت کرد. وقتی سخن از

تاریخ ادبیات آذربایجان می‌رانیم طبیعی است که می‌بایست آثار اندیشه و احساس مردم آذربایجان را در طول تاریخ با زبانهای مختلف از زمانهای کهن تا امروز و به صورت دوره به دوره مورد مطالعه قرار داد. طبیعی است برای درک بهتر تاریخ ادبیات، شرط لازم اینست که قبلاً تمامی عناصر فرهنگی دخیل را مدنظر قرار داد.

می‌دانیم ادبیات، هنر، فلسفه موضوعاتی نیستند که اتفاق نظر در بین همه‌ی اندیشمندان و نویسندگان این رشته‌ها وجود داشته باشد، در حالی که در علمی مثل ریاضیات و فیزیک همخوانی چشمگیری وجود دارد. بنابراین انتظار ندارم که روش من موافقت همگان را کسب کند اما به نظرات همه‌ی عزیزان نیازمندم. دستان پرمهر شما را می‌بوسم. ناگفته نگذارم که در بررسی ادبیات، سال تولد و مرگ بزرگان ادب را اساس اصلی نگرفته‌ام و سعی کرده‌ام سال‌هایی را ذکر کنم که ادیبان بیشتری اتفاق نظر دارند و اینهم راه علمی نیست ولی معتقدم در تاریخ ادبیات کافی است حدود سال‌های حیات عالم را بدانیم، هرچند که دیگران در آثار خود می‌توانند روی چنین مواردی تأکید کنند.

موضوع دیگر اینکه در اینجا به دنبال اثبات نظریه‌ی فیزیک و ریاضی و فلسفه نیستم، بلکه به دنبال فکر و اندیشه و شعری هستم که به ادبیات و تاریخ مدنیت ملتمان مربوط می‌شود، بنابراین تأکید من بر شعر، بیشتر از جنبه‌های دیگر آثار عالمان شده است. به عبارت دیگر سعی کرده‌ام شخصیت‌های ادبی را از نظر عقیدتی زیر سؤال نبرم.

در انتها، مطابق همه‌ی کتاب‌ها، از همه‌ی سروران، همکاران و دوستانی که در آماده‌سازی این اثر دست مرا گرفته‌اند، از ناشر، تایپیست، ویراستار، آنانکه منابع در اختیارم نهادند، آنانکه تشویق کردند تشکر و قدردانی می‌کنم و این کتاب را تقدیم ملت می‌کنم، با این آرزو که مقبول افتد.

پیشگفتار جلد دوم

توفیق اتمام دومین جلد از ۶ جلد تاریخ ادبیات آذربایجان، به همت دوستانی میسر شد که همواره دل به عشق آذربایجان و مردم آن داده‌اند. جلد نخست این مجموعه، همانگونه که انتظار می‌رفت با استقبال گرم خوانندگان روبرو شد. هرچند که چاپ هر جلدی به درازا می‌کشد و کار تایپ و ویراستاری نیازمند زمان است اما دوستان دقیقه‌ای در پیگیری کار از پای نشسته‌اند. اینک جلد دوم آماده‌ی تقدیم به هموطنان خونگرم و صمیمی می‌باشد. می‌دانم کاری که آغاز کرده‌ام فراتر از حد این حقیر می‌باشد. ملتی که هزاران سال با سخاوتی بی‌مانند با دیگر ملل همسایه در داد و ستد فرهنگی بوده است دارای آنچنان گنجینه‌های پایان‌ناپذیری است که شناخت همه‌ی آنها از توان حقیری چون من خارج است و تنها عامل جسارتی که باعث شده است به این امر دست بزنم عشق به ملت بزرگواری است که اگر سراسر عمر در راه احیاء و ابراز گنجینه‌های در دل نهفته‌اش بگذرانم باز خود را مدیون می‌دانم. گنجینه‌ی فرهنگی آذربایجان بسیار متنوع، گسترده، عمیق و نهان مانده است و شناخت این گنجینه به آدمی توان می‌بخشد و امیدوارم شناخت آثار گرانقدر و شخصیت‌های فرهنگی این مرز و بوم چون چراغی فروزان روشنائی بخش فراراه فردایمان گردد و بتوانیم از این درخشندگی و بالندگی فرهنگ مردم توان و نیرو بگیریم.

یاد آوری این نکته ضروری است که ادبیات آذربایجان، ادبیات سه زبان عمده‌ی اسلام - ترکی، عربی و فارسی - را در دل خود دارد هرچند که بیشترین آفرینش ادبی در این دیار به زبان ترکی آذری بوده است اما ادبیات فارسی نیز آنچنان جایگاهی دارد که به جرأت می‌توان ادبیات فارسی آذربایجان را جزو ارکان اصلی ادبیات فارسی به شمار آورد و مسلماً با حذف آفریدگاران ادبیات فارسی در آذربایجان، این ادبیات اگر فرو نریزد کمبود آن کاملاً محسوس خواهد بود. از دیگر سو، تاریخ ادبیات آذربایجان، کل ادبیات ترکی نیست بلکه فقط بخشی از ادبیات ترکی و شاخه‌ی آذری آن است و گرنه

ادبیات ترکی بسیار گسترده و وزین است و در این سری، حتی اشاره‌ای به بسیاری از آنها نشده است. از دیگر سو با توجه به رعایت حوصله‌ی خوانندگان سعی شده است که موضوعات تاریخ ادبیات به گونه‌ای نوشته شوند که هر کسی دنبال داشته‌ها و علایق خود باشد از آن جمله تاریخ ادبیات شفاهی مردم را در جلدی مجزا به تحریر کشیده‌ام که به نظرم می‌تواند علاقه‌ی عده‌ای را جلب نماید و موجب آزار کسانی که علاقه‌ای بدان ندارند نباشد. اما اینجانب دست به اینکار هم زده‌ام تا چه مقبول افتد و چه در نظر آید. با این مختصر می‌توانم موضوعات شش گانه‌ی ۶ جلد تاریخ ادبیات آذربایجان به شرح زیر اعلام دارم:

(۱) تاریخ ادبیات جلد ۱ به ادبیات مشترک ترکان از سپیده دم تاریخ تا قرن هشتم هجری که ادبیات کلاسیک آذربایجان آغاز می‌شود اختصاص یافته است. در این جا، همانگونه که ملاحظه فرموده‌اید از زوایای مختلف به این موضوع پرداخته‌ام و زبان ترکی نیز تا حد توان بررسی شده است.

(۲) در جلد دوم همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید تاریخ ادبیات آذربایجان از قرن هشتم الی دوازدهم هجری مد نظر بوده و به معرفی شاعران و اشعار آنان پرداخته‌ام ولی آثار نثر این دوره را به جلد‌های بعدی حواله کرده‌ام. ضمناً به ادبیات ترکی در هر مقطعی در محیط جغرافیایی آسیای میانه، آناتولی، حتی مصر فقط نظری کوتاه انداخته و روی ادبیات آذربایجان تأمل داشته‌اند.

(۳) جلد سوم به ادبیات شفاهی مردم آذربایجان منحصر گشته است. لابد چاره‌ای جز این نداشته‌ام که به اسطوره‌های ترکان از ابتدای تاریخ که همه‌ی ترک‌زبانان در آن اشتراک سهم دارند بپردازم و سپس ادبیات شفاهی مردم را مورد بررسی قرار داده‌ام که باز با توجه به تنوع و گستردگی موضوع، آنرا بسیار سریع مرور کرده‌ام.

(۴) در جلد چهارم ادبیات نثر از جمله داستان سرائی، حکایات، روایات، تاریخ نگاری، فلسفه و دیگر آثار نثر در آذربایجان موضوع بحث و بررسی بوده است. در اینجا بررسی سبک‌های نگارش و مکتب‌های ادبی نیز فراموش نشده‌اند.

(۵) در جلد پنجم به ادبیات فارسی و عربی پا گرفته در سرزمین آذربایجان پرداخته‌ام و برای جلوگیری از تکرار و تطویل کلام، نظری اجمالی بر این موضوع داشته‌ام.

(۶) در جلد ششم، ادبیات آذربایجان در طی قرن‌های ۱۲ الی ۱۴ هجری مورد مذاقه قرار گرفته و صدها شاعر و نویسنده و صدها اثر ارزنده‌ی آذربایجان شناسانده شده است. این ادبیات، تا دوره‌ی مشروطه را در بر می‌گیرد. لازم به یادآوری است تاریخ صد ساله‌ی ادبیات معاصر آذربایجان از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی و امروز موضوع اثر دیگری است که به زبان مادری‌ام به چاپ سپرده‌ام.

در مدت زمان کوتاهی که از چاپ جلد اول این مجموعه می‌گذرد تشویق بی‌شائبه‌ی اساتید، اندیشمندان و تلاشگران عرصه‌ی ادبی آذربایجان و دوستان عزیز که با چاپ مقالات، نقد و بررسی‌ها، نامه و تلفن و یا حضوراً ابزار لطف کرده‌اند موجب دلگرمی این حقیر گشته است که لازم می‌دانم این بزرگواران تشکر کنم. از مدیران و رؤسای دانشگاه‌ها و مؤسسات داخلی و خارجی که ابزار لطف و همکاری کرده‌اند کمال تشکر را دارم. لازم می‌دانم تشکر خود را از مدیریت اجرایی مؤسسه‌ی فرهنگی یکتا رصد زنجان ابراز دارم که از همان

روز نخست و در طول یکسال گذشته بی‌وقفه دل در گرو چاپ و نشر این اثر نهاده و با تلاش شبانه‌روزی و عشقی زاید الوصف به سر و سامان دادن این اثر پرداخته و با همراهی سرکار خانم نادری که کمال دقت را در ویراستاری کم نظیر این اثر به خرج داده‌اند تشکر و قدردانی کنم و برای این زوج‌هی فعال فرهنگی آرزوی سعادت نمایم.

بی‌تردید در این مجموعه کمبودها و نواقصی موجود است که اگر عمر وفا کند در چاپ‌های بعدی جبران خواهم کرد. تلاش خواهم کرد اثری در حد لیاقت‌های ملت بزرگوارم تقدیم کنم. چنین بادا!

م . کریمی

اسفند ۱۳۸۴

نگاهی گذرا به گذشته

تاریخ ادبیات آذربایجان به درازای تاریخ این سرزمین و به وسعت بسیار گسترده از آسیای میانه تا میانه‌ی اروپا را در بر می‌گیرد. اما همیشه‌ی تاریخ چنین نبوده است. آذربایجان محل مدنیت‌های مختلف بوده و اقوام مختلف بدانجا در آمد و شد بوده اند و وقتی امروز از ادبیات آذربایجان سخن می‌گوییم زبان ترکی به عنوان لکوموتیو این فرهنگ و ادبیات در ذهن متبادر می‌شود و هر خواننده و شنونده‌ای، ادبیات ترکی را مد نظر خواهد گرفت؛ چرا که زبان ترکی از قدیم الایام در این سرزمین جا خوش کرده و تقویت شده، بطوریکه مشخصات خاصی را نیز تصاحب کرده است. اما از سوی دیگر این زبان با دیگر شاخه‌های زبان ترکی خویشاوندی نزدیکی داشته و با آنان پیوند محکمی دارد. بنابراین در بررسی و تقسیم‌بندی ادبیات آذربایجان به چند مرحله بر می‌خوریم که نخستین آنرا بایستی ادبیات مشترک ترکان نامید.

می‌دانیم که نخستین تمدن خاورمیانه در ۷۰۰۰ سال پیش توسط سومریان بنا نهاده شد. نخستین لوحه‌ها توسط سومریان نوشته شد. فلذا نخستین الفبا نیز به نام آنان ثبت و ضبط شده است. امروزه زبان سومریان جزو شاخه‌ی زبانهای التصاقی به شمار می‌آید و در حقیقت سلف اصلی زبانهای التصاقی امروزی است. از نظر تاریخی می‌دانیم که سومریان از آسیای میانه به دنبال یافتن محیطی بهتر و آب و هوای مساعد از طریق قفقاز و آذربایجان به بین‌النهرین آمده و در آنجا سکنی گزیده‌اند. بی‌شک در عبور از این مناطق، تعدادی از سومریان در بین راه از آنان جدا شده و در جاهای مختلف که در مسیر راهشان بوده از جمله آذربایجان مانده‌اند. تاریخ

نشان می‌دهد که سومریان مورد حمله‌ی اکدی‌ان سامی زبان واقع شده، عده‌ای از بین رفته، عده‌ای در داخل اکدی‌ان حل شده، برخی دیگر به سمت شرق فرار کرده و شاید توانسته باشند از کوه‌های زاگرس عبور کرده و در داخل ایران وارد شوند و اکثریت آنان که برگشته‌اند مسلماً از نوار غربی کوه‌های زاگرس به طرف شمال یعنی آذربایجان و قفقاز برگشته‌اند. تمدنهای بعدی که از آذربایجان برخاسته‌اند دارای زبان‌التصاقی بوده‌اند از جمله گوتی‌ها، آراتی‌ها، لولوبی‌ها، هورری‌ها، کاسسی‌ها و غیره که ادامه‌ی منطقی نسلهای سومری به شمار می‌آیند. البته کوچ از طرف آسیای میانه در طول هزاره‌ها و سده‌های گذشته دوام و تداوم داشته و قبیله‌های زیادی از جمله سکاها، اسکیت‌ها، از این رهگذر عبور کرده و مسلماً ورود و خروج آنان در تکوین مدنیت این سرزمین بی‌تأثیر نبوده است. روند تاریخ هر چقدر که بطنی و آرام باشد موثرتر و پایدارتر می‌باشد بنابراین زبان ترکی در این سرزمین پا گرفته و رفته - رفته استحکام یافته و در قرنهای بعدی که به نظر زبان‌شناسان بین سده‌های ۵ - ۳ الی ۸ - ۷ میلادی می‌باشد،^۱ زبان ترکی، زبان عموم مردم شده است. حکومت‌های برقرار شده در آذربایجان از جمله، مانناها، مادها، گوگ تورک و غیره به زبانهای ترکی صحبت می‌کرده‌اند.

نخستین الفبایی که در آذربایجان از سده‌های پیش از میلاد به دست آمده است مربوط به زبانهای ترکی است.^۲ این دولتها و حکومت‌های به وجود آمده دارای سازماندهی خاصی بوده و در زمینه‌های مختلف یادگارهایی از خود بجا نهاده‌اند که یادگار این تمدنها در جای جای آذربایجان استقرار یافته است. جام زرین یکی از شاهکارهای بشریت است که از تپه‌ی حسنلو در آذربایجان به دست آمده است و مربوط به ۳۷۰۰ سال پیش است و نشانگر تمدنی پا بر جا و پیشرفته می‌باشد. کتیبه‌هایی که در سلماس، اهر، ماهنشان، تبریز و سایر شهرها و آبادانی‌ها به دست آمده‌اند به ۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ سال پیش می‌رسند.

اما آنچه مهمتر از کتیبه‌ها بوده و در زندگی مردم منطقه تأثیر داشته است فرهنگ شفاهی مردم است که قرن‌ها و هزاره‌ها، دستاوردها و تجربه‌های علمی - عملی و ذهنی و روحی مردم در آداب و سنن، موسیقی، ترانه‌های کار و مراسم مختلف، افسانه‌ها، ضرب‌المثلها، همه و همه متبلور شده و نسل به نسل گشته و امروز نیز به دست ما رسیده است. این ادبیات در ادبیات مدون و کلاسیک مردم تأثیر مستقیم داشته و هزاران اثر نوشته شده در قرنهای بعدی با تکیه بر این دستاوردها یا به عبارت بهتر گنجینه‌ی شفاهی مردم آفریده شده‌اند. داستانهای آفرینش، اسطوره‌های مربوط به موجودات، اعتقادات مذهبی مردم دستمایه‌ی گرانبهایی برای آفرینش ادبی، هنری و علمی قرنهای بعدی است. تجسم این الهه‌ها و اسطوره‌ها را می‌توان در کتابهای قدیمی ترکان از جمله دده قورقود یافت. هنوز بررسیهای علمی چنین آثاری صورت نگرفته و هنوز هم گره‌های

(۱) پرفسور نظامی خودیف، آذربایجان ادبی دلی تاریخی، کؤچوره‌ن: دکتر حسین شرقی، تهران، ۱۳۷۷.

(۲) ج.ای. جعفر، بعضی دامغا و اشاره لرین اتیمولوژی ایضاحی، تورک دیلیرینه دایر اتیمولوژی و تاریخی مورفولوژی تدقیق‌لر، باکی، ۱۹۸۷، ص ۲۹.

ناگشوده در ادبیات ترکان وجود دارد به طوری که آلبرت سورل اظهار داشته بود که هنوز دو چیز کاملاً کشف نشده است قطبها در جغرافی و ترکان در تاریخ. اما از اواخر قرن ۱۸، کشف دهها کتیبه، کشف چندین کتاب اساسی همچون دده قورقود، دیوان لغات الترک و قوتادقوبیلیک، همچنین کشف کتیبه‌های اورخون و یشی‌سی نظرها را به خود جلب کرد. بطوریکه این تلاشها به ثمر نشست و در سال ۱۹۷۵ با کشف مزار مربوط به شاهزاده‌ی ترک در اولان باتور و به دست آمدن یک سینی نقره‌ای نوشته شده به زبان ترکی و به خط گوگ تورک و انتساب آن سینی به ۲۵۰۰ سال پیش، بسیاری از گره‌ها را گشود و دنیای غرب را که از زمان فتح قسطنطنیه به سوی جنگ مقدس با ترکان برانگیخته بود این بار به صلح مقدس با ترکان فرا خواند. دیوان لغات الترک، اشعار ترکان مربوط به سده‌های قبل از اسلام حتی سده‌های قبل از میلاد را ثبت کرده است. این کتاب، سند معتبری از فرهنگ و تمدن چند هزار ساله‌ی ترکان است و اینک زبانی که به مردم آذربایجان تعلق دارد بهترین سند برای قدمت این زبان به شمار می‌آید.

باز ما معتقدیم اسناد بسیاری هنوز وجود دارد که در کاوشهای زیرزمینی به دست خواهد آمد و یا در موزه‌ها و کتابخانه‌های مختلف دنیا نگهداری می‌شود. هنوز گنجینه‌های ناشناخته‌ای دال بر تمدن و فرهنگ مردم ترک زبان آذربایجان به صورت نهفته وجود دارد که امید است با کشف و بررسی این آثار، معضلات باقی مانده از هیاھوی نژادپرستانه حل گردد.

باید در اینجا توجه داشت که فرهنگ بسیار غنی که به صورت شفاهی در سینه‌ی مردم ما نهفته است گنجینه‌ای زوال ناپذیر است و فرهنگ هزاران ساله‌ای است که فرم شفاهی دارد و هنوز تدوین نشده است. علم زبان‌شناسی که هنوز عمری صد ساله نیافته است بسیاری از گره‌ها را گشوده است. از آن جمله تقسیم‌بندی زبانها به گروههای هجایی، التصاقی و ترکیبی و پرداختن به نظریه اینکه زبانهای التصاقی همگی دارای یک ریشه‌اند انقلابی بزرگ به شمار می‌آید که ثابت می‌کند زبانهای سومری، ایلامی از اسلاف زبانهای ترکی امروزی‌اند. کتیبه‌های به دست آمده از سلماس، نقده، اهر و جاهای دیگر آذربایجان، همگی نشانگر تمدن غنی و قدیمی این منطقه است و دال بر ترک زبان بودن این مدنیت هاست. وقتی کتاب ارزشمندی همچون دده قورقود از آذربایجان سر بر می‌آورد بررسی مضامین، زبان و اسلوب کتاب ثابت می‌کند که چنین زبانی حداقل عمری هزاران ساله داشته است. چنین اثری گرانقدر، سنگین و پر محتوا نمی‌تواند بدون سابقه‌ی هزاران ساله، توسط یک نویسنده‌ی هر چقدر زبردست، نوشته شود. این اثر، نوشته و آفرینش ملتی بزرگ و قدیمی است که توانسته است آثاری خلق کند که ریشه در اسطوره‌ها و باورهای بسیار دیرین ملتی کهنسال و پر ریشه دارد.

کتیبه‌های اورخون و یشی‌سی نشان داد که زبان توانمندی در دست گوگ تورکان وجود دارد و کشف سینی آلان باتور در ۱۰۰۰ سال پیش از آن یعنی با تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌اش، نشان داد که این الفبا حداقل بیش از

۱۰۰۰ سال در میان ترکان مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین ترکان در تاریخ، ضمن آنکه مبدع نخستین خط میخی‌اند، صاحب خط گوگ تورک نیز هستند که برای نشان دادن نقاط مختلف زبان ترکی توانمندی لازم را داشته است. کشف دیوان لغات الترک نشان داد که ترکان دارای کتاب و اشعاری هستند که دوران پیش از میلاد در میان مردم شناخته شده است. راستی محمود کاشغری این اشعار مربوط به دوران پیش از میلاد و قرنهای نخستین میلادی از چه منبعی آورده است؟ آیا این امر که نشانگر قدمت ادبیات ترکان است پیش زمینه‌ای نداشته است؟ مسلماً صدها و هزاران کتاب ترکی وجود داشته است که از سرنوشت آنها بی‌خبریم. آیا دهها کتابی که امروزه در میان چینیان وجود دارد و هنوز از آنها سر در نیاورده‌اند و به عنوان کتاب سحر و جادو، فالگیری و غیره استفاده می‌کنند نمی‌توانند بخشی از کتابهای ترکان باشند؟

ادبیات آذربایجان بعد از فجر اسلام رشد یافت. دانشمندان آذربایجانی زبان عربی را خیلی سریع یاد گرفتند و قدسیتی که به خاطر قرآن برای عربی قائل بودند باعث شد این زبان را محترم داشته و برای نگارش آثار علمی - فلسفی خویش مورد استفاده قرار دهند و ادبیاتی غنی در آذربایجان به زبان عربی خلق شد. این ادبیات تا سده‌های بعد نیز ادامه یافت و دهها دانشمند و عالم آذربایجانی آثار گرانسنگی تقدیم عالم اسلام کردند. شاعران آذربایجانی از عربی بهره برده و دیوان اشعاری ترتیب دادند از میان این شاعران می‌توان خطیب تبریزی، موسی شهوات را نام برد. که برخی از این شاعران در آذربایجان مانده و برخی در ایالات و ولایات دیگر از امپراتوری اسلام زندگی می‌کردند، اما هر چند که آثارشان به زبان عربی است اما بر وطن و هویت خویش تاکید داشته و آنرا حفظ کرده‌اند.

در سده‌های بعدی با توجه به موقعیت زبان فارسی به عنوان زبان ادبی، بسیاری از شاعران آذربایجان، زبان فارسی را انتخاب کرده و آثار گرانسنگی بدان افزوده‌اند. بسیاری از این شاعران حتی فارسی را خوب نمی‌دانسته‌اند اما نبوغ ذاتی و توانمندی بیان، آنان را جزو شاعران درجه یک ادبیات فارسی کرده است از آن میان می‌توان قطران تبریزی را نام برد که تاریخ گواهی این ادعا است. دهها شاعر بزرگ آذربایجان مانند خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مهستی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی، فلکی شروانی و دیگران، گنجینه‌ای سرشار از معنویت و زیبایی از زبان ترکی - زبان مادریشان تقدیم ادبیات فارسی کرده‌اند. هر چند که این بزرگان زبان مادری خویش را دوست می‌داشتند اما شرایط زمانی ایجاب می‌کرد تا آثار خویش را به زبان رایج ادبی دوران خلق کنند. در کنار آثار فارسی این بزرگان، وجود دیوان ترکی آنان مطرح است که از آن جمله دیوان ترکی نظامی گنجوی در کتابخانه‌ی خدیویه مصر کشف شد و در مورد خاقانی شروانی در میان مردم آذربایجان اشعاری در سینه‌ی مردم حفظ شده است که آنرا منسوب به خاقانی می‌دانند. هنوز آثار بسیاری از این بزرگان مورد مذاقه قرار نگرفته است. این شاعران با چنان علاقه‌ای از زبان مادریشان - ترکی در اشعار فارسی خود سخن می‌گویند که اثبات میکند این شاعران آثاری به زبان مادری خود دارند.

از آن جمله وقتی نظامی می گوید:

ترکی ام را در این جیش نخرند لاجرم دو غبای خوش نخورند

نشان می دهد که دو غبای خوش نظامی به زبان ترکی بوده است. یا وقتی آخستان بیگ از نظامی می خواهد لیلی و مجنون را به فارسی یا تازی بنویسد نظامی دلخور می شود و این امر نشانگر آن است که نظامی دوست می داشته این اثر را به ترکی بنویسد اما سلطان او را از این امر باز می دارد. نظامی شخصیتی است که در جای جای آثارش به ترک بودن خود مباهات کرده و با صراحت گفته است:

پدر بر پدر مر مرا ترک بود که هر یک به نیرو یکی گرگ بود

اما در دیوان دیگر شاعران قرن ششم هجری که به زبان فارسی است بیان ترکی کاملاً هویدا است و ادیبان بزرگ فارسی از جمله وحید دستگری، سعید نفیسی و دیگران نتوانسته اند نسبت به بیان ترکی این شاعران لا قید بمانند. از طریق همین شاعران هزاران ضرب المثل ترکی هزاران اصطلاح و نحوه بیان از ترکی وارد فارسی شده است.

در همین دوران که زبان ادبی در امپراتوری بزرگ ایران تحت حکومت غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان ترک نژاد و ترک زبان، فارسی بود ادبیات شفاهی مردم آذربایجان به زبان ترکی در حال گسترش بود. هزاران داستان حماسی و عشقی، همچون داستانهای دده قورقود توسط خنیاگران آذربایجان یعنی آشیکها در میان مردم روایت می شد و با ساز و آواز خوانده می شد.

این ادبیات غنی، در حقیقت حفظ میراث کهن ترکان به صورت شفاهی و از طریق سینه ها، ایل به ایل و طایفه به طایفه و دیار به دیار می گشت و شاخ و برگ می زد و ریشه می دواند و در بین مردم حفظ می شد. فولکلور آذربایجان به رغم بسیاری از فولکلورشناسان جهان، از غنی ترین فرهنگهای دنیاست. موسیقی کهن آذربایجان بی تردید از بالنده ترین موسیقی های جهان است که طی هزاره ها توسط اوزانها، بخشی ها، گامها و آشیکها تا به امروز در خدمت بشریت بوده است.

در کنار آفرینش ادبیات شفاهی مردم آذربایجان که بسیار غنی، ملون و متنوع و گسترده است و شامل اسطوره ها، حماسه ها، داستانهای عشقی، مکتبها، انواع اشعار، آداب و رسوم و خیلی از موضوعات فولکلوریک می باشد که بررسی بخشی از این فولکلور یعنی آشیکها و آفریده های آنان گنجینه ای پایان ناپذیر و سرشار از معنویت و زیبایی است که خود به تنهایی با ادبیات ملل دیگر همسان و زیباست.

از این که بگذریم وجود آثار ترکی در همین دوره منتفی نیست بلکه امروزه با کاوشی اندک در کتابخانه های دنیا به آثار ترکی بازمانده از قرون ۶ الی ۱۰ هجری بر می خوریم که تا حال شناخته نشده اند. جالب آنکه برخی تذکره ها که مورد بررسی قرار می گیرند به نمونه ی آثار ترکی در خلال این تذکره ها بر

می‌خوریم که از چشم محققان مخفی مانده است از آن جمله پروفیسور دکتر صدیق که همت بی‌شائبه‌ای برای گردآوری دیوان ترکی مولوی و شیخ صفی «قارا مجموعه» به خرج داده است در تذکره‌های دیگر به اشعاری فراوان از این بزرگان بر می‌خوریم که در میان آثار فراهم آورده‌ی ایشان موجود نیست. جالب‌تر آنکه این استاد ارجمند دیوان ترکی مولوی را چاپ کرده و سپس تذکره‌ی مجلس شعرای روم را خودشان تصحیح کرده و به چاپ رسانده‌اند که در این تذکره اطلاعات خوبی در مورد مولوی آورده شده و اشعاری ذکر شده است که دکتر صدیق از این اشعار و اطلاعات در دیوان مولوی بهره نگرفته است.

بی‌تردید بررسی ادبیات آذربایجان در ایران، دوران طفولیت را می‌گذرانند و وقتی این بخش از علم و ادب راه به دانشگاه‌ها یافت مطمئناً با رشد چشمگیری روبرو خواهیم بود که ریاکاری برخی از عالمان عامد که عامداً فرهنگ آذربایجان را نفی و انکار کرده و زیر پوشش اهداف غیر انسانی مخفی می‌کنند افشاء خواهد شد. باز در همین دوران آثار ترکی بسیاری کشف شده است که از آن جمله می‌توان دیوان حکمت از خواجه احمد یسوی، عتبه‌الحقایق از ادیب احمد، دیوان مولوی، چرخ نامه از خواجه احمد فقیه، یوسف و زلیخای عاشیق پاشا، دیوان حجیم قاضی احمد برهان‌الدین، اشعار و غزلیات شیخ عزالدین حسن اوغلو، دیوان غزلیات مولانا جلال‌الدین عتیقی زنجانی، و دهها اثر و شاعر دیگر را نام برد.

در همین دوره دانشمندان بزرگ آذربایجان در عرصه‌های علمی مانند نجوم، ریاضیات، طب و دیگر علوم رایج زمان به کشفیات و نظریه‌هایی دست یافته‌اند که از افتخارات این سرزمین به شمار می‌آیند. در حکمت و فلسفه نیز بزرگانی از همین دیار برخاسته‌اند که دنیای اسلام را به حیرت واداشته و نقطه‌ی عطفی در فلسفه‌ی جهان به وجود آورده‌اند. از سلسله این بزرگان می‌توان ابوریحان بیرونی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ شهاب‌الدین اهری، خطیب تبریزی، بهمنیار، قاضی‌القضات همدانی و زمخشری را نام برد.

ادبیات کلاسیک آذربایجان به زبان ترکی از همان قرن ششم هجری و با ظهور شاعرانی چون نظامی و خاقانی آغاز می‌شود و رفته رفته وسعت و گسترش بیشتر یافته و در قرن هفتم اوج دوباره‌ای می‌گیرد و حسن اوغلو، مولوی، سلطان ولد، یونس امره، بیرک قوشچو اوغلو، مولانا عتیقی و دیگران پا به عرصه می‌نهند و در کنار ادبیات فارسی به آفرینش ادبیات ترکی نیز همت می‌گمارند. ادبیات ترکی آن چنان ریشه‌ای دوانده بود که همدوش ادبیات فارسی گام بر می‌داشت. شیخ صفی با گفته‌های گهربارش صدها عالم را از گوشه‌ها و کنار جهان به آذربایجان کشانده بود تا گفته‌ها و سروده‌های او را گرد آورند و قارا مجموعه‌ای برپا سازند. خانقاه‌ها، تکیه‌ها برپا می‌شد و درویشان یاهو کنان اشعار ترکی می‌سرودند و اوزانها با قوپوزی در دست در مراسم جشن

و عروسی مردم شهرها و روستاها در کنار مردم آذربایجان به خلاقیت شعری تداوم می‌بخشیدند. آنان به عنوان هومرهای عصر^۱ خویش به خلافت داستانها، حماسه‌ها، اشعار و موسیقی آذربایجان وارد میدان می‌شوند.

قرن هفتم نه تنها آذربایجان مهد آفرینش ادبیات ترکی است بلکه آناتولی نیز دست به یک انقلاب زبانی زده و زبان ترکی در همه شئون زندگی فرهنگی منطقه زنده شده بود. حکومت‌های مختلف یا حکومت‌های ملوک‌الطوایفی که در گوشه و کنار این سرزمین پا می‌گرفت زبان ترکی را به گونه‌ای رسمیت داده و علاوه بر ادبیات شفاهی مردم، ادبیات کتبی در دربارها نیز به ترکی صورت می‌گرفت. از این حیث، آناتولی گامی بسیار محکم و استوار در پاگیری ادبیات ترکی داشته است. اما در آذربایجان در دوره‌ی سلجوقیان ترک زبان، ادبیات فارسی مورد حمایت دربار بود. اما بعد از فروپاشی این امپراتوری حکومت‌های آذربایجان نیز به سوی ادبیات ترکی روی آوردند. در زمان ایلخانان مجلس شعرای تشکیل شده در دربار سلاطین به زبان ترکی اجرا می‌شد. زمان تیمور لنگ موسیقی و ادبیات آذربایجان جان دوباره گرفت. صدها شاعر حروفی مسلک پا به عرصه نهادند که دهها دیوان شعر با صدها هزار بیت پا به میدان نهاد. عمادالدین نسیمی، قاسم انوار، برهان‌الدین و دیگران این ادبیات را برتر از ادبیات فارسی مورد حمایت قرار دادند و در کنار آفرینش ادبیات به زبانهای عربی و فارسی به زبان و ادبیات ترکی تقدس خاصی قائل شده و آنرا پرورش دادند. در آناتولی نیز باروی کار آمدن قاضی احمد برهان‌الدین، ادبیات آذربایجان نضج یافت و جای ادبیات فارسی را گرفت.

ظهورها دهها موسیقی‌دان، ریاضی‌دان، طبیب، حکیم، معمار و عالم علم دین در این قرن‌ها مشخصه‌ی اصلی بالندگی ادبیات ترکی آذربایجان است. ظهور بزرگانی چون عبدالقادر مراغه‌ای، صفی‌الدین اورموی در عرضه‌ی موسیقی و شعر آذربایجان تحول عمیقی را در این ساحه پدید آورد. ظهور نقاشان، خطاطان زبردستی چون میر علی تبریزی مکتب هرات را در دربار تیمور لنگ پدید آورد که این مکتب مدتی بعد به تبریز منتقل شد و مکتب تبریز در عالم اسلام نضج یافت. وجود دانشگاه‌های بزرگی چون ربع رشیدی باعث آمدن صدها عالم از سراسر دنیای اسلام به تبریز شد و تبریز به مجتمع بزرگ عالمان و دانشمندان تبدیل گشت. سپس دربار سلطان حسین بایقرا به وزیری استاد بزرگ ادبیات ترکی - امیر علیشیر نوایی به مرکز تجمع نقاشان، خطاطان، دانشمندان و شاعران زمان تبدیل شد و در این دوره زبان ترکی آنچنان نضج گرفت که نقطه‌ی عطفی دیگر در ادبیات ترکی به شمار می‌آید. زبان ترکی نه تنها در شاخه‌ی شعری بلکه در زمینه‌ی نثر نیز توسعه یافت و توانمندی خود را در نگارش آثار علمی و فلسفی نشان داد. حکومت‌های دیگری که در آذربایجان سر کار آمدند مانند جلایریان، ایلده‌گزه‌ها، شروانشاهان، آغ‌قویونلوها، قره‌قویونلوها و دیگران ادبیات ترکی آذربایجان را توسعه دادند و شاعران به خلاقیت ادبیات فقط در زبان ترکی گرویدند و زبان و

(۱) این تعبیر از نویسنده مبارز روس، ماکسیم گورگی است که آشیکها را به عنوان «هومرهای عصر» خویش می‌شناسد و هر آشیک را در حد نویسنده‌ی بزرگ یونان - هومر - قرار می‌دهد.

ادبیات فارسی رخت از دربارها بست و به کتابخانه‌ها پناه برد. خود سلاطین نیز به آفرینش ادبی روی آوردند از آن جمله سلطان حسین بایقرا، امیر علیشیر نوایی، جهانشاه حقیقی و دیگران از زمره‌ی این شاهان و وزراء به شمار می‌آیند.

با این توانمندی است که اینک ادبیات کلاسیک آذربایجان تاریخ خود را طی می‌کند تا زمام امور را به سلسله‌ی صفویان بسپارد و ادبیات ترکی جزو وجود اصلی ادبیات آذربایجان باشد. دیگر ادبیات کلاسیک آذربایجان بسیار پر بار، غنی و گسترده است بطوریکه به راحتی ادبیات دیگر ملتها را پس می‌زند و خود یکه و تنها به پیش می‌تازد.

اما ناگفته نماند که آذربایجان، ادبیات سه زبانه‌ی اسلامی را پاس داشته و همواره شاعران آذربایجان با چشم بصیرت و احترام به زبان و ادبیات عربی و فارسی نگریسته و آن را حفظ کرده‌اند. این احترام به زبانها هم اکنون و امروزه روز هم همچنان پا بر جاست و حتی فرزندان این آب و خاک عشق به این زبانها داشته و نمی‌خواهند گذشته‌ی پر افتخار را از دست بدهند. اما امروز وظیفه‌ی خود می‌دانند که زبان توانمند و اصیل ترکی را که در دوره‌ی حکومت پهلوی زیر شدیدترین فشارها بوده است مورد حمایت قرار دهند و آنرا همانگونه که از اسلاف خود گرفته به اخلاف خویش تحویل نمایند. این حرکت نیز نوزایی دیگری است که فرهنگ آذربایجان را غنا بخشیده و جان دیگری تقدیم خواهد کرد.

حکومتهای ملی ترکان

در تورق تاریخ باستان به کلمه‌ای تحت عنوان ترک یا ترکان بر نمی‌خوریم و می‌دانیم که در دوران پیش از میلاد، یکی دو مورد به توروک یا توروخ بر خورد کرده‌ایم اما در قرن ششم میلادی، سلسله‌ای بر پا می‌گردد که سرسلسله‌ی آن بومین خاقان در سال ۵۵۲ میلادی نام حکومت و دولت خود را «گؤگ تورک» می‌نهد و از این تاریخ به بعد است که نام ترک در کتابهای تاریخ تکرار می‌شود و این کلمه بر مجموعه‌ی ملتهایی اطلاق می‌گردد که ساختار زبانی‌شان التصاقی است. امروز بعد از پیشرفت علم زبان شناسی به این نتیجه رسیده‌ایم که زبانهایی که امروز دارای ساختار التصاقی هستند از هزاره‌ها پیشتر تا هزاره‌های بعد از این همچنان التصامی خواهند بود مگر اینکه نابود شوند و فقط واژگانی از آن در زبانهای دیگر باقی مانده باشد. با قبول این اصل است که امروزه مدعی هستیم زبان‌های سومریان و ایلامیان در حقیقت خلف زبانهای ترکی امروزی هستند و در طول تاریخ نیز شاهد هستیم که حکومتهای روی کار آمده در آذربایجان دارای زبان التصاقی بوده‌اند از جمله گوتی‌ها، آراتی‌ها، هورری‌ها، کاسسی‌ها، مانناها و در نهایت مادها دارای زبان التصاقی بوده‌اند و می‌توانیم بر ترک زبان بودن آنها نظر دهیم. هر چند که آثار باقی مانده از آنان بسیار اندک است اما همین مقدار اندک می‌تواند سندی بر این باشد که مردم ساکن در این سرزمین در طول تاریخ به زبانی سخن گفته‌اند که هر چند در اعصار مختلف متفاوت بوده‌اند اما همگی دارای استراکچر التصاقی بوده‌اند.

این گفته بر بیشتر اقوام و ملتهای آسیای میانه در طول تاریخ قابل تعمیم است. اما اسناد تاریخی نشان می‌دهند که کلمه‌ی ترک هر چند در منابع پیش از میلاد هم به صورت توریخ، توروک و غیره آمده است اما در منابع قرون بعد از ششم میلادی به صورت عام در آمده و امپراتوری بزرگ گؤگ تورک، آنرا در تاریخ جاودانه کرده است و به هر حال با روی کار آمدن این سلسله، نام ترک در سراسر جهان پیچیده است. شاخه‌های مختلف ترک و ترک زبانان در اکناف جهان پراکنده و به عنوان ملتی بزرگ مطرح گشته‌اند. بنا به روایات مذهبی که در تورات نیز به آن اشاره شده و در همه‌ی کتب فارسی و عربی نگاشته شده است انسانهای روی کره‌ی زمین در زمان حضرت نوح به دلیل طوفان نوح از بین می‌روند و سه فرزند وی - حام و سام و یافث - جهان را بین خود تقسیم می‌کنند که یافث پدر اتراک است و حام پدر ایرانیان و سام پدر غریبان. این داستان در اکثر کتب تاریخی از تاریخ طبری و یعقوبی گرفته تا جامع‌التواریخ ذکر شده است.^۱ در میان ایرانیان نیز داستانی شبیه همین داستان وجود دارد که در شاهنامه نیز ذکر شده است و آن اینکه فریدون کره‌ی زمین را بین سه فرزند خود سلم و تور(ج) و ایرج تقسیم می‌کند که سلم حکومت و سرزمینهای روم را به

دست می‌گیرد و تور سرزمین توران - از آسیای میانه تا خاورمیانه و ایرج وسط این دو حکومت یعنی ایران را صاحب می‌شود.

اما آنچه بدیهی است بعد از روی کار آمدن سلسله‌ی گؤگ تورک، نام تورک اکثر صفحات تاریخ قرون وسطا را پر می‌سازد. این امپراتوری بزرگ از شرق با چین همسایه بود و از غرب با روم و از جنوب با ایران. این سرزمین وسیع و گسترده، با توجه به شرایط اقلیمی مختلف دارای قبائل گوناگون بوده و در عین حال به عنوان واسطه‌ای بین غرب و شرق ادای وظیفه کرده است. سلسله‌ی گؤگ تورک شاید نخستین حکومت ترکان باشد که بر هویت ترکی خود تأکید داشته و بنای ملیت را نهاده است، بطوریکه در کتیبه‌های بازمانده از سلاطین و خاقانهای این سلسله، تأکید بر عنصر ترکی، اهمیت یافته و به صورت برجسته‌ای مطرح شده است. از آن جمله در کتیبه‌ی گؤگ تورک خطاب به ترکان نوشته شده است:

«ای تورک میلیتی! پشیمان اول و اوزونه دؤن!»

چنین خطابه‌ای در کتیبه‌های اورخون و یثی سثی و حتی نام سلسله‌ی گؤگ تورک نخستین نمونه‌های ملیت خواهی ترکان به شمار می‌آید.

بعد از اسلام، ترکان با طیب خاطر به اسلام گرویدند و می‌دانیم دلیل این وسعت و گسترده‌گی اسلام در بین ترکان جز این نمی‌تواند باشد که آنان اسلام را بر موازین روحیه‌ی خویش یافتند و چه بسا می‌توان گفت الله، اسلام به «گؤگ تنگری» ترکان نزدیک و مترقی‌تر و اولی‌تر از آن بوده است. ترکان تنگری یا تانری آسمان‌ها را می‌پرستیدند که از بالای آسمان بر کردار و رفتار بندگان ناظر و شاهد است و خدای اسلام نیز همین قدر توانا، ناظر و در عین حال دارای صفات بسیار برجسته و زیبایی است که دل هر ترکی را نرم می‌کرد. و لذا به راحتی اسلام را پذیرفتند و در راه نشر این دین از سر و جان گذشتند و با توجه به روحیه جنگاوری و رزمی‌شان در اندک زمانی به عنوان سرداران جسور و شجاع خلفای اسلام از چین تا مصر بر مسند حکومت نشستند.

شاید بیجا نباشد در اینجا مطرح کنیم که ملی‌گرایی ایرانیان در برابر اعراب، ظلم و ستم اعراب بر موالی و جز این باعث گردید که بعد از اسلام نیز، ترکان بر ملیت ترکی خود تأکید ورزند. احادیث زیادی نیز از حضرت محمد (ص) در شجاعت و دلاوری ترکان در میان ملتها روایت می‌شد. این احادیث می‌توانست نقطه‌ی قوت ترکان باشد. احادیثی از حضرت محمد (ص) و عمر خلیفه سوم مسلمین به تکرار روایت شده است که «نام ترکان را خدا بدانان داده است»^۱ بی تردید کثرت مسلمانان ترک در قشون اسلام و حتی بودن برگزیدگان قشون یعنی سرداران، امیران و حاکمان از میان ترکان باعث می‌گشت در دنیای آن روز اسلام،

(۱) تورک ادبیاتی تاریخی، نهاد سامی با نرلی، استانبول، ۲۰۰۴، جلد ۱، ص ۲۴۷.

ترک مترادف با مسلمان بودن تلقی گردد. شجاعت و جنگاوری ارتش اسلام در مقابله با ملتها و دین‌های مختلف و رهبری ارتش اسلام توسط ترکان، باعث می‌گشت ترکان در عالم اسلام مطرح شوند. زمان چندانی نمی‌گذرد که علاوه بر سرداران ترک، دانشمندان ترک نیز در عالم اسلام ظهور می‌کنند. در این میان، چهره‌ی جهانی فارابی قابل ذکر است. اکثر مورخین و عالمان از نظر قیافه، لباس، زبان و غیره او را یک ترک دانسته‌اند. او به زبان ترکی سخن می‌گفت و حلاوت کلامش اندیشمندان را واله و شیوا می‌کرد. دانشمندان ترک زبان عربی را به زودی آموختند و توانستند در حالیکه از زبان مادری خویش در گفتگوهای روزانه و در دربار استفاده می‌کردند از زبان عربی برای نگارش اندیشه‌های اسلامی خویش بهره گیرند. به دنبال فارابی، دیگر عالم ترک ظهور می‌کند که قرآن را به عربی فصیح تفسیر می‌کرد و آگاهانه بر مالیت ترکی خویش تأکید داشت و او کسی نبود جز زمخشری که کتاب ارزشمند «الکشاف» را به عربی نوشت. نام اجداد فارابی همه به ترکی بود و به بیش از ۷۰ زبان آگاهی داشت و دهها کتاب در علوم مختلف زمان نوشت و دنیا را به حیرت واداشت. در این سده‌های نخستین اسلام، ترکان چنان خودی نشان دادند که توجه همه ملیتها، از جمله اعراب، فارسها و دیگران را به رغبت شناختن خویش واداشتند. ابوالفطیان محمد از شاعران قرن سوم هجری در زبان عربی بخشی از قصاید دیوانش را به تعریف و تمجید از ترکان اختصاص داده است و ترکان را ملتی سلحشور، بی‌باک و جانباز به شمار می‌آورد.^۱ این روند در بین شاعران و نویسندگان عرب آنچنان اوج می‌گیرد که حتی عالم مشهوری چون جاحظ رساله‌ای در تعریف و توصیف ترکان با عنوان «رساله فی فضیلت الاتراک»^۲ می‌نویسد. همین نویسنده ترکان را در کشورگشایی و اداره‌ی حکومت بی‌مانند و بی‌رقیب می‌شناساند.^۳ ابوالفطیان در شعری در مدح ترکان می‌نویسد: «ترکان ملتی هستند که تمامی افتخارات منسوب بدانان است. آنان در برابر هر گونه ظلمی می‌ایستند».^۴

از دیگر سو در تواریخ از ترکان سخن به میان آمده است که از هویت ملی خویش در برابر خلفای اموی و عباسی دفاع کرده‌اند. از آن جمله در زمان خلیفه مأمون، از جوان ترکی بحث می‌شود که در برابر مناظره کنندگان ایران و روم، ملت خویش ترک را چنین توصیف می‌کند:

«ترکان کسانی نیستند که وطن و مرکز حکومت خویش را به دیگران سپرده باشند. هیچکس نمی‌تواند در سرزمین آنان کسی برایشان حکومت کند. در حالیکه ایرانیان، رومیان و اعراب در سرزمین خودشان

(۱) همان، ص ۲۴۹.

(۲) نافذ دانشمان، طبقات الامم کیتا بیندا تورک لرین یشری، اورخون مجموعه‌سی، استانبول ۱۹۴۳، ص ۱۲.

(۳) حافظ، رساله فی فضیلت الاتراک، تورک یوردو، ۱۹۱۳، ص ۸۹۴.

(۴) شرف الدین یالت کایا، تورک لره دایر، عربجه شعرلر، تورکیات مجموعه‌سی، استانبول ۱۹۳۶، ص ۳۰۷.

(۵) با ناری، همان، ص ۲۴۹.

حکومت به دست دیگران سپرده و خود اسیر آنان شده‌اند. این خود دلیلی آشکار بر برتری ترکان بر اعراب و ایرانیان و رومیان است. این نکته را هیچ کس جز آنانکه غبار حسد و رشک چشمانشان را پر کرده یا ظلمت دشمنی چشمانشان را تیره کرده یا چیزی از تاریخ نخوانده‌اند، انکار نمی‌کند.^۱ چنین حادثه‌ای در زمان مأمون خلیفه‌ی عباسی علاوه بر اینکه جسارت جوانان مناظره کننده‌ی ترک را در سرزمین اعراب و در مقابل رومیان و ایرانیان نشان می‌دهد، هویت خواهی ترکان را در این عصر نمایان می‌سازد.

بنابراین ترکان ضمن حفظ هویت ملی خویش، اسلام را منطبق بر روحیه‌ی خویش شناخته و از آن دفاع کرده و سرداران این دین شده‌اند. پس اگر ارتش دیگر ادیان، در جنگهای خویش و در مقابله با اسلام، ترکان را هدف قرار می‌دهند پر بیراه نمی‌روند.

پژوهندگان فرهنگ و زبان ترکی معتقدند که ترکان در این زمان، از یک سو حکومت را در دست گرفته بودند و از دیگر سو طالب آن بودند تا زبان و ملیت خویش را توسعه دهند. بنابراین در میان ترکان دانشمندانی ظهور می‌کنند تا زیبایی‌های زبان و فرهنگ خود را به دیگر ملل مسلمان یاد دهند. در اینجا بی‌تردید می‌بایست از محمود کاشغری نام برد که کتاب ارزشمند و جاودانی «دیوان لغات الترک» را نوشت و به عربی هم نوشت. این کتاب نخستین دایرةالمعارف در مورد ترکان است که ۱۰۰۰ سال پیش از این نوشته شده است. محمود کاشغری در این کتاب تاریخ ترکان، جغرافیای ترکان، زبانها و لهجه‌های مختلف ترکی، گرامر تطبیقی زبانهای ترکی و بیش از ۷۵۰۰ واژه‌ی ترکی را به زبان عربی و به دنیای اسلام شناسانده است. در این کتاب بیش از ۳۰۰ ضرب‌المثل، بیش از ۳۰۰ قطعه شعر ترکی آمده است که تاریخ نگارش این اشعار به زمانهای پیش از میلاد نیز می‌رسد. در اینجا شاعران ترکی گوی نیز معرفی شده‌اند. خود این کتاب نشانگر حرکت ملی ترکان است. مسلماً در چنین قرنی دهها کتاب از این زمره کتابها نوشته شده است که از میان آنان چنین کتابی توانسته است تا امروز محفوظ بماند. محمود کاشغری در همین کتاب حدیثی از پیامبر بزرگ اسلام آورده است که: «زبان ترکان را بیاموزید، زیرا آنان را فرمانروایی دراز و طویل خواهد بود».^۲ این حدیث تا چه حد صحیح و متقن است به موضوع ما مربوط نمی‌شود. باز محمود کاشغری می‌نویسد: «تابش خورشید بخت و دولت در برجهای ترکان از سوی خداوند و گردش دوائر آسمانها بر مملکت و فرمانروایی آنان را دیدم».

خداوند نام آنان را «ترک» نهاد و بر روی زمین فرمانروا ساخت. خاقانان روزگارمان را از میان آنان به در آورد، زمام امور ملت‌های جهان را بر کف آنان نهاد. ایشان را از هر کس برتر ساخت و بحق آنان را نیرومند گردانید و کسانی را که به آنان وابسته گشتند و در خدمت آنان به کوشش بر خواستند گرامی داشت و به

(۱) همان، ص ۲۵۰.

(۲) دکتر دبیر سیاقی، دیوان لغات الترک، تهران، ۱۳۷۹، مقدمه.

خاطر ترکان، آنان را به نهایت مراد و آرزوهایشان رسانید و این اشخاص را از گزند و شر لگد فرومایگان ایمن داشت.^۱

محمود کاشغری آنچنان در توصیف ملیت ترک پیش رفته است که می‌نویسد: «هر خردمند نیز اندر یافت که راه مصون ماندن از اصاب تیر آنان، گراییدن به روش ترکان است».^۲

و در مورد لزوم یادگیری زبان ترکی اضافه می‌کند: «برای راه یافتن به دل ترکان نیز، راهی جز سخن گفتن به زبان آنان وجود ندارد».^۳

بعد از محمود کاشغری که با نوشتن دیوان لغات‌الترک از هویت ملی ترکان دفاع کرده است می‌بایست از اثر بزرگ یوسف بلاساغونلو (یوسف خاص حاجب) نام برد که در حقیقت در طی یک داستان سعی کرده است کشورداری و سیاستمداری را بیاموزد و بدین ترتیب شاهکاری را خلق کرده است که در آن از روحیات ملی ترکان سخن گفته است و بسیاری از ادیبان و مستشرقین جایگاه این اثر را در ادبیات ترکان با جایگاه شاهنامه در ادبیات فارسی قابل مقایسه می‌دانند. اما شاعر و عالمی که بیشتر از دیگران به هویت ملی ترکان خدمت کرده اما آثارش را به زبانهای فارسی و عربی نوشته است فخرالدین مبارک شاه است که سال تولد وی نامعلوم بوده و سال وفاتش را (۱۲۰۶ م) نوشته‌اند. عوفی نویسنده‌ی ایرانی و ابن اثیر نویسنده‌ی عرب از هویت طلبی این عالم و شاعر مطالب جالبی نوشته‌اند. محمد عوفی در اثر ارزشمند خود به نام لب‌الب‌الباب (۱۱۷۱-۱۲۳۳ م) از زیبایی و سلامت قصاید و رباعیات فخرالدین سخن رانده و ابن اثیر نیز از وقوف وی به انواع متداول زمان سخن رانده است.^۴ آنچه از تذکرها به دست می‌آید اینست که وقتی شهر لاهور در سال ۱۱۸۴ م توسط سلطان معزالدین فتح گردید فخرالدین به دانجا رفته و در دربار موفقیت خوبی کسب کرده است بطوریکه او را لقب «فخرالدوله» داده‌اند. فخرالدین کتاب «شجره‌ی انصاف» را در سال (۱۱۹۶ م) نوشته و به سرانجام رسانده است اما در سال (۱۲۰۶ م) این اثر را به حاکم ترک شهر لاهور یعنی قطب‌الدین آی بیگ تقدیم کرده است. او در این اثر انصاف ۱۳۶ شجره را از امویان، عباسیان، شاعران دوره‌ی جاهلیت عرب و غیره را تثبیت کرده است. اما آنچه در این اثر جالب توجه بوده و می‌توان روی آن تاکید کرد حمایت بی دریغ او از ترکان و خصلتهای ترکانه‌ی ملت اوست.

او می‌نویسد: ملت‌های دیگر چون به اسلام می‌گروند مدتها نمی‌توانند بطور کامل از دین قبلی خود دل بکنند و گاه تا آخر عمر برخی عناصر را حفظ می‌کنند در حالیکه ترکان وقتی به اسلام گرویدند با تمام وجود

(۱) محمود کاشغری، دیوان لغات‌الترک، ترجمه‌ی دکتر محمدزاده صدیق، تبریز، ۱۳۸۴.

(۲) همان، ص ۷۴.

(۳) همان، ص ۷۴.

(۴) با نارلی، ص ۲۵۸.

و زندگیشان مسلمان شدند و تمامی علاقه‌ی خویش از دینهای دیگر را قطع می‌کنند. تا حال در میان ترکان ارتداد مشاهده نشده است.^۱ در جای دیگر این اثر به این سؤال که چرا ترکان در میان ملل دیگر از حرمت و عزت بیشتری برخوردارند چنین پاسخ می‌دهد: «در میان ملتهای جهان این رسم هست که هر کس در میان ملت خویش دارای چنین عزت و احترام است و چون به دیار غربت و مردم غریب می‌روند ذلیل می‌شوند و حرمتی ندارند. تنها ترکان هستند که وضعشان برعکس چنین مواردی است. وقتی ترکان در میان ایل خویش (ترکان) هستند فرقی با دیگران ندارند اما چون از ایل خود جدا شده و به میان مسلمانان راه می‌یابند با گذشت زمان بیش از پیش عزیز و محترم شمرده می‌شوند و سردار و سپهسالار می‌شوند. از زمان حضرت آدم تا امروز دیده نشده است که غلامی که به پول سیاه خریداری شده است به سمت پادشاهی برسد. تنها ترکان از این قاعده مستثنی هستند.

اینک داستانی از افراسیاب پادشاه ترکان که از نظر کامل بودن عقل و صاحب بودن نظر و فزونی خرد شناخته شده است نقل می‌کنیم ترک، چون مرواریدی است که در دل صدف دریا وجود دارد؛ وقتی در دریای خویش است قدر و قیمتی ندارد اما چون از آن بیرون آمد همچون مرواریدی که از داخل صدف و دریا بیرون آمده باشد ارزشمند می‌شود، زینت بخش تاج شاهان و عروسان می‌گردد.^۲ فخرالدین برای این مثال خویش، همان پادشاه و حاکم و یعنی قطب‌الدین آی بیگ را نام می‌برد. هر چند چنین توصیفی از ترکان در مدح پادشاه گفته شده است اما در عین حال نشانگر روحیات ملی این شاعر است.

سپس از ابوالقاسم زمخشری باید نام برد که در سال ۱۰۷۵ م در خوارزم (قصبه‌ی زمخشر) به دنیا آمده و در سال ۱۱۴۴ م فوت کرده است و با اثر الکشاف جاودانه گشته است. در این اثر که تفسیر قرآن به نظم به شمار می‌آید ایده‌های هویت طلبی ملی کاملاً آشکار و هویداست و ترنمی از زیبایی‌های ترکان می‌باشد. او اثری بنام «مقدمه‌الادب» نیز نوشته است^۳ که به زبان عربی است که سالها و قرن‌ها در مدارس اسلامی کشورهای قلمرو اسلام کتاب درسی حوزه‌ها بوده است. زمخشری در اشعار بسیاری از زیبا رویان ترک و ترکان گفته است و در قرنهای بعدی به زبان ترکی ترجمه شده است. توصیف و دوست داشتن زیبایی‌ها و زیبا رویان ترک، مضمون اصلی دیوان زمخشری است هر چند که بیشتر آثارش به عربی است. حمایت او از ترکان در دوره‌های بعد در ادبیات فارسی و عربی متداول شد و ترک همواره در فارسی و عربی به زیبا روی گفته شد.

به احتمال بسیار قوی، ترکی به نام محمدابن قیس از اوغوزهای شهر ری آثاری دایر بر زبان و ادبیات ترکی نوشته است. او مدتهای طولانی در شهرهای خوارزم، خراسان و ماورالنهر می‌گشته و از ترکان

(۱) م. فواد کؤپرولوزاده، آراشدیرمالار، ص ۱۴۴-۱۴۵.

(۲) همان.

(۳) تورکیات مجموعه‌سی، جلد ۵، استانبول، ۱۹۳۶.

اطلاعات کسب کرده و در آثار خویش به رشته‌ی تحریر کشیده است. کتابی تحت عنوان «تبیان اللغات الترمکی علی لسان قنقلی» به زبان عربی به این نویسنده و شاعر نسبت داده شده است که متأسفانه تا حال این اثر به دست نیامده است.^۱

جالب است بدانیم که از سده‌های دوم هجری به بعد، ترکان در سرزمین‌های پهناور امپراتوری اسلام از چین تا مصر برسد قدرت تکیه زده و ادبیات ترکی را نیز رونق داده‌اند. لذا در اینجا اشاره‌ای گذرا به این ادبیات می‌اندازیم.

ادبیات ترکی در آناتولی

دوران طلایی ادبیات ترکی در آناتولی از قرن ۱۳ میلادی آغاز می‌گردد و تا قرن ۱۶ را در بر می‌گیرد. در این زمان ادبیات با شاخه‌های متنوع خود پا می‌گیرد. ادبیات شفاهی، ادبیات تکیه‌ی خانقاه، ادبیات صوفیانه و طریقت و دیگر اقسام ادبیات نصیح می‌گیرد و جالب آنکه وقتی ادبیات شفاهی مردم قدرتمند می‌گردد دلیلی بر اینست که این ادبیات دارای قدمتی بسیار است حتی اگر مهاجر و کوچ‌نشین باشند، به هر حال مدنیت کهنی را همراه خود آورده‌اند. جالب است بدانیم که ادبیات شفاهی آناتولی در قرن ۱۳ از درخشانترین دوره‌های خود را سپری می‌کند و در همین سده است که حکومت‌های مختلف به صورت ملوک‌الطوایفی هم بوده باشد زبان و ادبیات ترکی را مورد حمایت و تشویق قرار می‌دهند؛ حتی زبان ترکی را رسمیت می‌بخشند.

نخستین حکومت‌های ترک در سرزمین آناتولی سالتوقها، منقوجکها و آل دانشمند می‌باشند. سالتوق بیگ و فرزندانش در ارزروم و اطراف آن حکومت کرده و زبان ترکی را رسمیت داده و موجب بالندگی ادبیات ترکی در میان مردم شده‌اند. سلسله‌ی آل سالتوق در سال ۱۰۸۰ م بوجود آمده و در سال ۱۲۰۱ با عثمانیان متحد شده و خلافت عثمانیان را به قدرت رسانده‌اند.

قاضی منقوجک یکی از فرماندهان آلپ ارسلان سلجوقی بوده است که در سال ۱۰۷۱ م تابع سلجوقیان شده و ملوک‌الطوایفی بوده‌اند که ضمن اینکه زیر فرمان سلجوقیان بوده‌اند در بخشی از آناتولی حکومت کرده و زبان ترکی را ترویج کرده‌اند و در سال ۱۲۲۸ م به عثمانیان پیوسته‌اند.^۲ قاضی احمد دانشمند از سرداران ملک‌شاه سلجوقی بوده است که با همکاری آرتوق بیگ یکی دیگر از امیران سلجوقی، آناتولی میانه را تحت حکومت خود آورده و به ترویج زبان ترکی همت گماشته است. سلسله‌ی آل دانشمند از سال ۱۰۹۵

(۱) فواد کؤپرولوزاده، محمد ابن قیس و اثرلری، تورک دلی و ادبیاتی حاققیندا آراشدیر مالار، استانبول، ۱۹۳۴، ص ۱۶۱-۱۵۵.

(۲) با نرلی، همان، ص ۲۸۷.

الی ۱۱۷۵ یعنی مدت ۸۰ سال در برابر بیزانس از دنیای اسلام دفاع کرده است.^۱ قابل ذکر است که در آناتولی در همین سده‌ها طریقه‌های مختلفی از جمله بابایی، مولوی، بکتاشی و غیره پدید آمده که هر یک در توانمندی ادبیات این خطه نقش بارزی داشته‌اند و صدها شاعر و عالم دور هر یک از این طریقه‌ها تجمع کرده و ادبیاتی را خلق کرده‌اند. از این گذشته تشکیلات طریقتی مانند قاضی‌ها، ابدالها و آگاهی‌ها به وجود آمده و ادبیات غنی و فنا ناپذیری را آفریده‌اند.

اما در اینجا ضروری است نظری کوتاه به زبان ترکی آناتولی بیندازیم. در قرن ۱۰ میلادی، به نظر بسیاری از زبان‌شناسان، زبان غربی اوغور از دیگر زبانهای شرقی کاملاً جدا گشته و مشخصات خود را یافته بود. شاخه‌ی غربی این زبانها در قرنهای بعدی است که به سه شاخه‌ی اصلی جغتایی - آذری و آناتولی تقسیم می‌گردد. آنچه حائز اهمیت است اینکه امیر علشیر نوایی در قرن نهم هجری زبان ترکی را در دربار سلطان حسین بایقرا رسمیت بخشید و شاه اسماعیل در قرن دهم زبان ترکی را در دربار صفویان رسمی اعلان کرد و در آنادولو محمد بیگ قارامان اوغلو در سال ۱۲۷۷ م زبان رسمی اعلان کرد و با این فرمان خود نقطه‌ی عاطفی در زبان و ادبیات ترکی به وجود آورد. فرمان محمد بیگ قارامان چنین بود: «بوگوندن سونرا دیوان و درگاه و بارگاهدا، مجلسده و میثداند تورکچه دن باشقا دیل قوللانمایا جاقدیر».^۲

البته پروفیسور فؤاد کؤپرولو معتقد است: «اگر پیش از این زمان، زبان ترکی در امور دولتی به کار برده نمی‌شده، امکان نداشت در چنین مقطعی دفعتاً چنین فرمانی صادر شود و از عهده‌ی این وظیفه بر آید».^۳

البته لازم به ذکر است که مستشرقین نیز برخورداری زبان ترکی در قرن ۱۳ م در سرزمینهای آناتولی از موقعیت برتر را اذعان کرده‌اند. از آن جمله بارتولد می‌نویسد: «زبان ترکی در قرن ۱۳ م، زبان و فرهنگ سوم دنیای اسلام شمرده می‌شد».^۴

آثار ادبی نوشته شده در قرن ۱۳ در آناتولی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است از جمله نگارش اثر «دانشمند نامه»^۵ به دستور سلطان عزالدین کیکاوس توسط ابن علا حائز اهمیت است.

اما ادبیات کلاسیک آناتولی نیز از قرن ۱۳ میلادی پا می‌گیرد و در این ادبیات، نثر و نظم همدوش یکدیگر پیش می‌روند. در عرصه‌ی شعر، فرم شعری ترکی مانند قوشما، گرایلی، تویوغ و غیره همراه با فرم

(۱) م. فؤاد کؤپرولو، اسلام مدنیته تاریخی، آنکارا، ۱۹۶۳، ص ۲۱۱-۲۱۰.

(۲) بانارلی، ص ۲۹۹.

(۳) فؤاد کؤپرولو، تورک ادبیاتی تاریخی، ص ۲۹۶.

(۴) پروفیسور بارتولد، اسلام مدنیته تاریخی، آنکارا، ۱۹۶۳، ص ۶۸.

(۵) همان ص ۲۱۰.

شعری مانده از ادبیات عرب مانند غزل، قصیده و غیره و در دو وزن هجایی و عروضی رشد می‌کند. در این عرصه نخست خواجه دهانی ظهور می‌کند. او از ترکان خراسان است که در قرن هفتم هجری به خاطر هجوم مغولها، راه غرب را در پیش گرفته تا به آناتولی رسیده است و خلاقیت اصلی او در همین سرزمین شکوفا شده و نزدیک ۲۰۰۰ بیت شعر ترکی سروده^۱ و در بازگشت در سرزمین مادری‌اش، به خراسان باز گشته است اما ادبیات آناتولی با نام او آغاز می‌گردد. پروفیسور فواد کؤپرولو، خواجه دهانی را نخستین استاد بزرگ ادبیات دیوانی می‌شمارد^۲ که به دنبال او و به صورت بی وقفه دهها شاعر دیوانی و صوفی و غیره وارد عرصه‌ی ادبیات می‌شوند.

ادبیات آناتولی آنچنان با ادبیات آذربایجان پیوند خورده است که می‌توان گفت ادبیات این دو در طول چند قرن، تا قرن ۱۸ در هم گره خورده و ادبیات هر دو یکسان پیشرفت داشته است اما به خاطر تقویت ادبیات در دربار عثمانی و رسمیت یافتن زبان ترکی، ادبیات آناتولی گسترده‌تر و پربارتر می‌باشد.

ادبیات ترکی در آسیای میانه

خاستگاه نخستین زبان ترکی همانا آسیای میانه است. ادبیات این منطقه‌ی وسیع نیز دارای گستردگی و قدمت بیشتری است و نخستین کتابهای اساسی ترکان در این سرزمینها نوشته شده‌اند. لهجه‌ی خاقانیه که از پیوند گویشهای اوغوزو قبیچاق در خوارزم پدید آمده است ادبیات غنی و پرباری در قرون اولیه‌ی اسلامی پدید آورده است. یکی از نخستین کتابهای اسلامی نوشته شده در خوارزم به نام معین‌المرید می‌باشد که توسط شاعری به نام اسلام نوشته شده است. تاریخ نگارش این اثر معلوم نیست اما نسخه‌ی خطی آن دارای ۵۱ صفحه و ۹۰۰ بیت می‌باشد. این نسخه‌ی خطی در سال ۱۳۱۳ م مصادف با ۶۹۱ هجری شمسی استنساخ شده و زمان نگارش آن سالها، بلکه قرنهای پیش از این تاریخ می‌باشد. این اثر تماماً به صورت «دوردلوک» (چهار پاره) می‌باشد اما می‌دانیم که این فرم شعری پیش از این نیز به کار رفته است از آن جمله در کتاب ارزشمند قونادقوبیلیک ۱۷۳ دوردلوک وجود داشت و تمامی اثر عتبه‌الحقایق به فرم دوردلوک می‌باشد.

اثر دیگر این ادبیات، اثر بسیار ارزشمند «جواهرالانار» می‌باشد که نقش بسیار مهمی در موسیقی مقامی ترکان دارد. نخستین نسخه‌ی این اثر- جواهرالانار- در همان نسخه‌ی معین‌المرید می‌باشد که به صورت حاشیه در اطراف صفحات این اثر نوشته شده است. منظومه‌ای دینی و با مضامین عرفانی است و جالب آنکه با همان

(۱) با ناری، همان، ص ۳۴۴.

(۲) همان، ص ۳۴۵.

وزن و فرم شعری معین‌المرید نوشته شده است. اما ادیبان چنین نظر می‌دهند که جواهرالانار می‌بایست کتابی بزرگتر از آنچه موجود است بوده باشد ولی هنوز نسخه‌ی کاملتری به دست نیامده است.^۱

در قرن ۱۳ میلادی یا هفتم هجری شاه اثر دیگری در آسیای میانه و در خوارزم نوشته شده است که امروزه روز نیز کتابی پراهمیت و ارزشمند به شمار می‌آید و این اثر همان «نهج‌الفرادیس» می‌باشد. نویسنده‌ی این اثر ارزشمند اورگنج‌لی محمود است که در ادبیات ترکی او را «کرددرلی محمود» نام برده‌اند.^۲ نهج‌الفرادیس کتابی مذهبی و در حقیقت «چهل حدیث» همراه با توضیحات کامل آن است. نخستین نسخه‌ی خطی آن در ۴۴۴ صفحه نوشته شده است. این احادیث در چهار فصل جداگانه نوشته شده است. نسخه‌های خطی این اثر فراوان است. استنساخ نسخه‌ای که در کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول وجود دارد به سالهای پیش از ۱۳۵۰ م مربوط می‌شود. نسخه‌ی دیگری در آنکارا موجود است که تاریخ بعد تر را نشان می‌دهد و نسخه‌ای دیگر در پاریس موجود می‌باشد.^۳

ادبیات ترکی در آلتون اوردو

آلتون اوردو در حقیقت در سرزمینهای شمالی گسترده بین دریای سیاه و خزر جای گرفته است و یا به عبارت دیگر بین شرق اروپا و رود ولگا را شامل می‌گردد. زبان این قسمت را میتوان ترکیبی از زبان قبچاق و آلتون اوردو شمرد که نخستین نمونه‌های ادبیات آن در قرن ۱۴ میلادی یا هفتم هجری آفریده می‌شود. حکومت آلتین اوردو نیز در بین قرنهای هفتم و هشتم هجری بسیار قدرتمند بوده است. چنگیز خان و نوادگان وی مؤسس شهرهایی از این سرزمین بوده‌اند. سیاحت‌نامه‌ی ابن بطوطه در مورد ادبیات این ساحه از ترکی اطلاعاتی ارائه داده است.^۴ نخستین شاعر این ساحه را در کتاب ابن بطوطه^۵ به نام «بدرالدین قوامی» نام برده است. اشعار و رباعیاتی که منسوب به قوامی است جای بحث و گفتگو داشته و پروفیسور فؤاد کؤپرولو این قوامی را جدا از بدرالدین قوامی می‌شناسد که در دربار سلطان سنجر سلجوقی بوده است.^۶ در ادبیات آلتین اوردو، اثری دیگری به نام «خسرو- شیرین» وجود دارد که در سال ۷۱۹ هجری شمسی توسط شاعری به نام قطب نوشته شده و به یثنی بیگ جانشین و فرزند اوزبک خان سلطان آلتین اوردو تقدیم شده است. زوجه‌ی

(۱) بانارلی، تورک ادبیاتی، تاریخی، ص ۳۵۶.

(۲) همان، ص ۳۵۷.

(۳) فؤاد کؤپرولو، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۹۲۴، ص ۳۴۴.

(۴) ابن بطوطه، سیاحتنامه، ترجمه‌ی ترکی، استانبول، ۱۳۳۵، ص ۳۷۸.

(۵) فؤاد کؤپرولو، تورک دلی و ادبیاتی حاققیندا آراشدیر مالار، استانبول، ۱۹۳۴، ص ۱۱۸.

یشی بیگ ملحه خاتون است که این اثر در واقع به دستور وی نوشته شده است. قطب که نخستین خسرو شیرین را به ترکی نوشته است وزن به کار رفته در اثر نظامی را نیز به کار برده است. نسخه‌ی خطی این اثر در کتابخانه‌ی ملی پاریس نگهداری می‌شود که پروفیسور م. نجم‌الدین حاجی امین اوغلو در سال ۱۹۶۸ در استانبول به چاپ رسانده است.^۱ البته این اثر در سال ۱۹۵۸ نیز در ورشو توسط پروفیسور دکتر آ. زییاکسوسکی نیز چاپ شده است.^۲ خوارزمی شاعر نامداری است که اثر معروف محبت نامه را نوشته است. هر چند که نام خوارزمی از آسیای میانه گرفته تا مصر برای ادیبان و مورخان در طول سده‌ها شناخته شده است اما درباره‌ی زندگی او هنوز ناآگاهیم. از او اشعار فارسی و ترکی منقول است اما مهارت وی در اشعار ترکی بی‌مانند است. در مقدمه‌ی محبت نامه آمده است که خوارزمی در دربار آلتون اوردوودر حضور محمد خواجه بیگ سه غزل به سه زبان سروده و خوانده است که تعجب همگان را برانگیخته و محمد خواجه بیگ او را ملازم خود ساخته است. این اثر در وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن نوشته شده است که کل مضمون آن در ۱۱ مکتوب یا نامه سروده شده است، بیت آغازین اینست:

اولوغ تنگری نین آدین یاد قیلدیم محبت نامه‌نی بنیاد قیلدیم

و به دنبال آن در توحید و مناجات می نویسد:

توقوزقات زر نیگار ایوان والا یاراتدی آلتی گونه حق تعالی.

قارا توپراغدان سونبول یاراتدی تیکانلار آراسیندا گول یاراتدی.

خوارزمی محبت نامه را در سال ۷۵۴ هجری مصادف با ۱۳۵۳ م به اتمام رسانده است:

بو دفتر کیم بولویدور میصر کندی یثددی یوز اللی دؤرد ایچره توکندی.

اثر دیگر ادبیات خوارزم کتابی است به نام جمجمه نامه از شاعری به نام حسام کاتب که در سال ۱۳۶۸ م/ ۷۴۶ هجری سروده است. مضمون این اثر، شرح حال سلطانی به نام جمجمه در زمان الیاس پیغمبر می‌باشد.

ادبیات ترکی در مصر

ترکان از همان سده‌ی نخست هجرت به عنوان سرداران و پرچمداران اسلام در اقصی نقاط جهان پراکنده شدند از آن جمله امارات مصر را در دست گرفتند. سلسله‌های بزرگی چون اخشیدیان، طولونیان و دیگران در

(۱) قطب، خسرو و شیرین، دکتر نجم‌الدین امین اوغلو، استانبول، ۱۹۶۸.

(۲) بانارلی، همان، ص ۳۵۸.

مصر امارت اسلامی یافتند و ترکان را بر مسندهای والا گماشتند. امارات ترکان در بیشتر سرزمینهای مفتوح اسلام بر مسند نشست و ادبیات و زبان ترکی نیز در این سرزمینها ریشه دوانید و آثاری نخست به زبان عربی اما در مورد ترکان نوشته شد و سپس آثار ترکی در این مناطق نوشته شد. دهها شاعر و نویسنده، مورخ و عالم در میان ترکان مصر ظهور کردند. ابوحیان در سال (۱۳۱۲ م)، «کتاب الادراک للسان الاتراک» را به زبان عربی نوشت. کتاب دیگر «القوانین الکلیه الضبط اللغات التریکه» در قرن هشتم هجری نوشته شد. اما شاعر نامدار ترک در قرن ۱۳ میلادی در سرزمین مصر، سیف سرایی است. سیف سرایی گلستان را به ترکی ترجمه کرده است که تاریخ اتمام آنرا، ادیبان سال (۱۳۹۱ م) می‌دانند. بنابراین می‌توان گفت که سیف سرایی در نیمه‌ی دوم قرن چهارده میلادی می‌زیسته است.

شایان توجه است که نسخه‌های خطی بسیاری هم اینک در کتابخانه‌های مختلف مصر نگهداری می‌شوند که با شناساندن آنها به عالم علم و ادب، زوایای مخفی مانده‌ی ادبیات ترکی حل خواهد شد. از آن جمله چاپ دیوان ترکی نظامی گنجوی که در کتابخانه‌ی خدیویه‌ی قاهره نگهداری میشود حرکت ادبی مهمی را باعث گشته است.^۱

حرکتهای ملی در آذربایجان نیز در سده‌های مختلف ماهیتهای مختلفی داشته است. قرن ۱۲ میلادی یا ششم هجری دوران بیداری آذربایجان به شمار می‌آید و در این قرن دهها شاعر، عالم، طیب، صنعتگر از این سرزمین سر بر می‌افرازد و ادبیات آذربایجان به اوج شکوفایی خود دست می‌یابد. هر چند ادبیات این سده در آذربایجان به زبان فارسی است اما رگه‌هایی از خیزش ملی و ترکی در اکثر دیوان شاعران قابل رؤیت است و نمونه‌های چندی نیز خلق می‌شود. قرن هفتم، ادبیات ترکی پا گرفته و حسن اوغلو، نصیر باکویی، عتیقی و دیگران پا به عرصه نهاده‌اند تا قرن هشتم قاضی برهان‌الدین با خلق دیوان پر حجم خود و تشکیل یک حکومت مقتدر، حاکمان زمان را حول محور هویت ملی متحد می‌سازد و عمادالدین نسیمی و دهها شاعر دیگر در پرتو مکتب حروفیه، زبان ترکی را مقدس شمرده و باعث پیدایش جنبشهای ادبی گشته‌اند. دربار حکومتهای دیگری چون تیمور و نوادگان وی، قره‌قویونلوها و آغ‌قویونلوها مرکز تجمع شاعران ترکی گوی بوده و زمینه را برای ظهور صفویه آماده می‌ساخت بطوریکه وقتی شاه اسماعیل به سلطنت رسید دهها شاعر ترکی گوی را در خدمت داشت و دوران حکومت وی اوج هنرهای اسلامی همچون مینیاتور، خطاطی، هنرهای دستی و غیره بوده است.

۱) نظامی گنجوی، دیوان ترکی، به همت آئل اوغلو، تهران، ۱۳۸۰.

- م. کریمی، نظامی گنجوی، تهران، ۱۳۸۲.

- نظامی گنجوی، دیوان ترکی نظامی، مقدمه م. کریمی، تهران، ۱۳۸۲.

در سایه‌ی تلاش نخبگان، عالمان و شاعران ترک در سراسر قلمرو حکومتی ترکان یا اسلام، زبان ترکی نصبح گرفت و ادبیات غنی و گسترده‌ای از فرهنگ و مدنیت ترکی به وجود آمد. این حرکت‌های ملی باعث قوام و دوام ادبیات ترکی شده است. هر چند که مدت‌ها این ادبیات شناخته نشده بود و قطعاً سیاست استعماری غرب در لاپوشانی این فرهنگ و ادبیات بسیار موثر بوده است اما در دهه‌های اخیر، این گنجینه‌ی فنا ناپذیر بشریت آشکار شده و دست انسانها را خواهد گرفت.

ادبیات کلاسیک

در جلد نخست کتاب تاریخ ادبیات آذربایجان، ابتدا از ادبیات مشترک ترکان آغاز کردیم و سپس به ادبیات کلاسیک آذربایجان رسیدیم. ادبیات مشترک، در حقیقت ادبیاتی را شامل می‌گردد که تمامی ترکان، این ادبیات را از آن خود می‌دانند و شامل آثاری از قرون پیش از میلاد تا قرن ۱۲ میلادی می‌باشد. یادگارهای گرانبها و جاودانه‌ای در این برهه از تاریخ وجود دارد که از شاهکارهای بشریت به شمار می‌آیند. از آن جمله می‌توان از به اثر سترگ یوسف بالاساغونلو به نام قوتادقوبیلیک، نخستین دایره‌المعارف جهان از محمود کاشغری به نام دیوان لغات‌الترک، کتیبه‌های اورخون ویشنی سنی و غیره نام برد که در ادامه‌ی این آثار می‌توان به کتاب دده‌قورقود، دیوان حکمت، عتبه‌الحقایق و سایر آثار نیز اشاره کرد که کتاب دده‌قورقود هر چند که دیگر ملل ترک زبان در خلق آن شریکند اما در این میان، آذربایجان حق بیشتری دارد. آنگاه ادبیات آذربایجان که در قلمرو حکومت‌های آذربایجان خلق شده است بعلاوه‌ی آثاری که از خراسان تا آناتولی، اما به شیوه‌ی زبانی آذربایجان نوشته شده است آغاز می‌گردد و در این زمره می‌توان به دیوان نظامی گنجوی، مولوی، سلطان ولد، خواجه علی خوارزمی، حسن اوغلو، شیخ صفی، یوسف مداح، قاضی مصطفی ضریر، شیاط حمزه، سلطان احمد برهان‌الدین و عمادالدین نسیمی اشاره کرد که به بررسی این ادبیات در جلد نخست پرداختیم. ادبیات آذربایجان تحت عنوان ادبیات کلاسیک آذربایجان از همین نقطه آغاز می‌گردد. ادبیات کلاسیک آذربایجان را نمی‌توان مجزاً و منتزع از ادبیات خلق‌های دیگر ترک زبان یا همسایه مورد بررسی قرار داد، از آن جمله ادبیات دیوان خلق شده در آناتولی، یا ادبیات جغتایی و ادبیات زبان فارسی تأثیر متقابل با ادبیات آذربایجان داشته است. چه از نظر زبانی، موضوعی و غیره، این فرهنگ‌ها و ادبیات در هم مؤثر بوده‌اند، به همدیگر وام داده و وام گرفته‌اند، به ویژه آنکه بسیاری از شاعران آذربایجانی دو زبانه - ترکی و فارسی بوده‌اند و برخی به سه زبان شعر سروده‌اند که می‌توان عمادالدین نسیمی، مولانا فضولی و دیگران را از این زمره شاعران به شمار آورد.

ادبیات کلاسیک آناتولی با خواجه دهانی آغاز می‌گردد. آفرینش ادبی او به نیمه‌ی دوم قرن (هفتم ه - ۱۳ م) مربوط می‌گردد و نخستین شاعر دیوان محسوب می‌شود. او اصالتاً از اهل خراسان است که

در زمان علاءالدین کیقباد سلجوقی از خراسان رو به سوی آناتولی نهاده و مدتی نیز در آذربایجان سپری کرده است و دیوانی به زبان فارسی دارد و دیوان ترکی اش بالغ بر ۲۰۰۰۰ بیت می باشد.

خواجه دهانی به عنوان نخستین شاعر کلاسیک ترکی گوی آناتولی یا به گفته‌ی پروفیسور فؤاد کؤپرولو در کتاب «تورک شعری نین ایلک بؤیوک اوستادی»^۱ دارای زبانی بسیار ساده و روان با مفاهیم عالی و زیباست. او که به اجبار از خراسان به آناتولی رفته بود بعد از مدتی از سلطان سلجوقی برای عزیمت به وطن خویش اجازه می خواهد و به شهر خویش بر می گردد:



بحمدلله کی مدحینی بوگون بیر مجلس ایچینده
دهانی دان در مرجانا تۆکر سؤزیله دهانی
یوز اوروب قاپونا گلدی، اجازت وئر آنا شاها
کی یتنه دۆلتونده بن گۆره مملک خوراسانی.

تخلص دهانی را به دلیل نقاشی روی پارچه که شغل او بوده است انتخاب کرده و با خلق دیوانش شهرت جاودانه یافته است. بعد از دهانی دیگر شاعرانی چون احمدی، شیخی و سایرین ادبیات دیوان آناتولی را قوام بخشیدند. نسخه‌ی خطی دیوان دهانی در بسیاری از کتابخانه‌های دنیا بویژه ترکیه موجود است.

ذکر این نکته نیز ضروری است که در همین دوران یعنی قرن هشتم به بعد، لهجه‌های مختلف ترکی پدید آمده و هر یک پیشرفتی به سوی تکامل زبان و تبدیل شیوه‌ی زبانی به زبانی اصلی طی می کنند. اگر زمانی اویقوری، لهجه‌ی اویقوری به حساب می آمد در این دوران تبدیل به یک زبان اویقوری شده بود که زبان شاعران ترکی گوی مشرق زمین بود و با لهجه‌های غربی مانند ترکی آذری و ترکی آناتولی متفاوت بود و روز به روز اختلافها بیشتر می شد. در ادبیات اوزبیک یا جغتایی، امیر علیشیر نوایی با فعالیت‌های سیاسی - فرهنگی و خلق یک رنسانس فرهنگی در امپراتوری بزرگ آن زمان توانست نقطه‌ی عطفی در ادبیات ترکی پدید آورد.

ادبیات آذربایجان نیز با نهضت حروفیه و پیدایش دهها شاعر ترکی گوی مانند عمادالدین نسیمی، قاسم انوار، طفیلی، کشوری، حبیبی و دیگران ادبیاتی مستقل و نیرومند پدید آمد.

روی کار آمدن جلایریان در آذربایجان و عثمانیان در آناتولی، تفاوت زبان بین دو امپراتوری همجوار و

۱) فؤاد کؤپرولو، حیات مجموعه‌سی، نمره ۱ و ۱۰۳، آنکارا، ۱۹۲۶ و ۱۹۲۹.

- فؤاد کؤپرولو، آنادولو سلجوقلاری تاریخی، آنکارا، ۱۹۴۳، ص ۳۹۶.

- مجدود منصور اوغلو، دهانی و منظومه‌ی لری، استانبول، ۱۹۴۷.

- نهاد سامی با ناری، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۱، استانبول، ۲۰۰۴، ص ۳۴۶.

همزبان را شدت بخشید و رفته رفته این دو زبان با واژگان جدید و مجزاً و خلق ادبیاتی در فراخور اوضاع کشور و مجزا از هم فاصله گرفت و با روی کار آمدن صفویان در ایران و اختلاف مذهبی بین دو امپراتوری بزرگ، اختلاف زبانی تثبیت گردید و دو زبان با دو ادبیات جدا از هم به رشد مستقل خود ادامه دادند. در همین دوره نیز خوارزم و سمرقند، مرکز رشد ادبیات ترکی در مشرق زمین بود و ادبیات آسیای میانه قوت می گرفت. ادبیات خوارزم یا ادبیات کلاسیک آسیای میانه که غنای بیشتری داشت در این دوره نیز قوت و توانمندی خود را حفظ کرده و رشد نیز می یافت. خلق اثری چون «قصص الانبیا» توسط قاضی رابقوزی (اواخر قرن ۱۳ م) در تداوم آثار بزرگی چون قوتادقوبلیک قابل تبیین است. ادبیات خوارزم یا به عبارت ادیبان ترک، «ادبیات خاقانیه» با اثر بزرگ دیگری مانند «معین المرید» تداوم می یابد. مورخ و یکی از خانان خیوه به نام ابوالقازی بهادر اثر جاودانه‌ی «شجره‌ی تراکمه» مأخذ گرانمایی را به وجود آورد. تنها نسخه‌ی خطی این اثر در کتابخانه‌ی بورسای موجود است که به سال ۱۳۱۳ م استنساخ یافته است.^۱

معین المرید اثری است که بر وزن قوتادقوبلیک نوشته شده است و دیگر اثر همین قرن با همان وزن «جواهر الانار» می باشد.^۲ کتاب جاودانه‌ی «نهج الفرادیس» در حقیقت ترجمه‌ی ترکی چهل حدیث از رسول الله می باشد که در ۴۴۴ صفحه در ۱۰ فصل و ۴ باب آمده است. بعد از هر حدیثی ترجمه‌ی ترکی احادیث به زبانی شیوا نوشته شده است. تاریخ استنساخ آن به سال ۷۳۶ هجری توسط «گردلی محمود» صورت گرفته است. نسخه‌های خطی این اثر در کتابخانه‌های سلیمانیه و یتیمی جامع استانبول موجود است.^۳

نهج الفرادیس توسط دهها ادیب و دانشمند مورد بررسی قرار گرفته و در مورد آن کتابهای بسیاری به زبانهای مختلف جهان نوشته شده است و در ایران نیز کتاب گمنامی نیست.^۴ نسخه‌های دیگری از این کتاب در کتابخانه‌های پاریس، لنینگراد و ... پیدا شده است.^۵

در آسیای میانه، با وجود حمله‌ها و جنگهای سخت مغولها به رهبری چنگیزخان، فرهنگ و ادب تعطیل نشد و شاعران و نویسندگان ظهور کردند. سیاحت نامه‌ی ابن بطوطه از ادبیات و اشعار آسیای میانه در این دوره، مطالب بسیاری ذکر کرده است. پروفیسور فؤاد کؤپرولو در اثر بزرگ خود «تورکیات مجموعه‌سی» از شاعر همزمان سلطان سنجر سلجوقی به نام «بدرالدین قوامی» نام برد و رباعیات ترکی او را ذکر می کند.^۶

(۱) همان، ص ۳۵۷.

(۲) با نارلی، ص ۳۵۶.

(۳) همان، ص ۳۵۷.

(۴) جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۶. مجله‌ی وارلیق، شماره‌های مختلف.

(۵) فؤاد کؤپرولو، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۲۶، ص ۳۴۴.

(۶) فؤاد کؤپرولو، تورکیات مجموعه‌سی، استانبول.

دیگر شاعر این دیار، شاعری با تخلص قطب است که اثر خسرو شیرین را به ترکی نوشته است. تاریخ نگارش این کتاب نیز ۷۱۹ هجری است. قطب در این اثر خود به نظامی گنجوی اشاره کرده و او را استاد خود خوانده است.^۱

آنگاه اثر «محبت نامه» از خوارزمی قابل ذکر است که این اثر در زمان خود از ماورالنهر گرفته تا مصر معروف و مشهور بوده است.^۲ خوارزمی به سه زبان فارسی، ترکی و عربی تسلط کاملی داشته و به سه زبان شعر سروده است که در این میان، محبت نامه تا امروز باقی مانده و نسخه‌های مختلفی از آن در دست است. وزن اشعار آن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» می‌باشد که ۱۱ باب را داراست که با بیت:

اولوغ تانری نین آدین یاد قیلدیم

محبت نامه‌نی بنیاد قیلدیم

آغاز می‌گردد و سپس قدرت خدای متعال را چنین به زبان می‌آورد:

دوقوزقات زرنیگار ایوان والا،

یاراتدی گونه حق تعالا،

قارا تورپاقدان سونبول یاراتدی،

تیکانلار آراسیندا گول یاراتدی.

او نشان می‌دهد که مسلمانی پاک و مؤمن است و با خواندن اثرش، از خواننده التماس دعا دارد:

اوخویان فاتحه او قیبله یانی

سئوینسون بنده خوارزمی روانی

خوارزمی این اثر را در سال ۷۵۴ در مصر به پایان رسانده است و در کتابخانه‌ی لندن نگهداری می‌شود.^۳

بو دفتری کیم بولوبدور مصر کندی

یئدی یوز اللی دؤرت ایچره توکندی.

دیگر اثر ماندگار آسیای میانه در این دوره «جمعیه نامه» اثر حسام کاتب است که به سال ۷۴۶ هجری نوشته شده است. موضوع این اثر داستان سلطان جمعیه است.

نکته‌ی جالب توجه در این دوره، پیدایش و رشد ادبیات ترکی در ممالیک عربی از جمله مصر است. جالب‌تر اینکه امرای حاکم بر مصر، زبان دربار را نیز به ترکی تبدیل کرده و شعرای ترک به خلق آثار ترکی

۱ (ابن بطوطه، سیاحت‌نامه ترجمه‌سی، استانبول، ۱۳۳۵، ص ۳۷۸.

۲ (فؤاد کؤپرولو، تورک دیلی و ادبیاتی حاققیندا آراشدیرمالار، استانبول، ۱۹۳۴، ص ۱۱۸.

۳ (بانارلی، ص ۳۵۹.

می‌پرداختند. در این دربار کتابهایی از عربی و فارسی به ترکی ترجمه می‌شد از آن جمله بزرگترین شاعر ترک گوی مصر سیف سرایی بود که گلستان سعدی را به ترکی ترجمه کرده بود. او از ادبیات فارسی، بسیاری از اشعار عطار، سنایی و دیگر شاعران فارسی را ترجمه کرده و یا از آنها الهام گرفته و دیوان پر حجمی را به ترکی آفریده بود.

از آثار دیگر خلق شده در این دوره در ممالیک مصر می‌توان بختیارنامه، معراج نامه و تذکره‌الاولیاء را نام برد. بختیارنامه را ادیبان ترک نیز ملهم از ادبیات هند می‌دانند که نسخه‌ی ترکی آن هم اینک در کتابخانه‌ی آکسفورد نگهداری می‌شود.^۱

نسخه‌ی خطی معراج نامه که در مصر استنساخ شده در کتابخانه‌ی ملی پاریس حفاظت می‌شود.^۲ تذکره‌الاولیاء نیز که در قرن ۱۴ میلادی یا قرن هشتم هجری در مصر به ترکی ترجمه شده است دارای نسخه‌های خطی بسیاری است که معتبرترین آنها در کتابخانه‌ی ملی فرانسه نگهداری می‌شود.^۳

اما در آذربایجان، زبان و ادبیات ترکی ریشه‌های تنومند خویش را می‌یافت و علاوه بر گسترش فرهنگ ترکی در میان مردم، رقابتهای دربارها موجب تقویت ادبیات ترکی در تمامی مناطق مختلف ایران بود. ادبیات آشیقی نیز گسترش و توسعه می‌یافت، داستانهای ترکی در میان مردم رواج داشت و شاید به جرأت توان گفت یک رنسانس فرهنگی عمیق و گسترده در کل آذربایجان در جریان بود. شاعران ترک گوی ایران از خراسان برخاسته و سپس به آذربایجان و آنااتولی رفته‌اند. حسن اوغلو، بیرک قوشچو اوغلو و دیگر شاعرانی که در جلد نخست نیز به شرح حالشان پرداختیم از خراسان برخاسته‌اند.

زبان ترکی در قرن ۱۴م در کل سرزمین آنااتولی تسلط یافته و بر دیگر زبانها غلبه کرده بود و زبانهای دیگر از جمله فارسی و عربی از این دیار رخت بر بسته بود. ادبیات شفاهی مردم به کل به زبان ترکی بوده و در دربار حاکمان و امیران و ممالیک همه‌ی گفتارها و نوشتارها به زبان ترکی انجام می‌گرفت. در این دوره کتابهای مهمی از ادبیات عرب به ترکی ترجمه شد از آن جمله کتاب قصص الانبیاء را می‌توان نام برد که یکی از کتب معتبر در تفسیر به شمار می‌آمد که به ترکی ترجمه گردید. کلیله و دمنه به دستور عمر بیگ آیدین اوغلو توسط شخصی به نام مسعود به ترکی ترجمه شد.^۴ در این دوره کتابهای فراوانی ترجمه و یا تألیف گردید و ملوک الطوائف این دوره هر یک به فراخور توان و قدرت خویش در این عرصه خودی نشان دادند. سلسله‌های منتشا اوغوللاری، گرمیان اوغوللاری، حامید اوغوللاری و در نهایت عثمانیان تلاش فراوان در این

(۱) با ناری، همان.

(۲) با ناری، همان، ص ۳۶۲.

(۳) همان.

(۴) با ناری، همان.

زمینه نشان دادند. نخستین حرکتهای همه گیر برای آفرینش ادبیات ملی ترک پدید آمده و جریانی نیرومند به راه افتاد. گلشهری منطق الطیر عطار^۱ را ترجمه کرد هر چند که این را نمی توان ترجمه نامید بلکه اثری مستقل است که از کتاب عطار الهام گرفته است. احمدی دیگر شاعر بزرگ آنا تولی اثر بزرگ اسکندرنامه را نوشت.^۲ احمدی با احترام خاص نسبت به گلشهری موضع می گیرد و می نویسد:

آدی ایله دیری قایسار آدمی کیم دوتا گولشهری کیبی عالمی

و باز می گوید:

گوهری صراف ارنلر ساتسا عالمی گولشهری آدی دوتسایشی

گلشهری از بزرگترین شعرای سخنور و اندیشمند آنا تولی است. البته نخستین اثر گلشهری، فلک نامه است^۳ که در سال ۷۰۱ هجری به نام قازان محمود خان از آل ایلخان نوشته است. منطق الطیر را در سال ۷۱۷ هجری (۱۳۱۷ م) به اتمام رسانده است. گلشهری خود در مورد آثارش چنین می نویسد:

منطق الطیری کی عطار ائیلهدی	پارسیجه قوش دیلینی سؤیله دی،
آنی تورکی صورتینده بیز داخی	سؤیله دوک تازی کیمی تانری حق،
چون فلک نامه دوزه تدوک شاهوار	پارسیجه تخت و تاجی زرنکار،
تورکی دیلیجه داخی تازی دن لطیف	منطق الطیر ائیله دوک آنا حریف،
کیمسه بؤیله دادلوسؤز سؤیله مه دی	کیمسه بوندان یشی کیتاب ائیله مه دی.

به دنبال گلشهری، ادبیات دیوانی نیز پا می گیرد و خواجه مسعود اثر ارزشمند سهیل و نوبهار را می نویسد. گویند ۱۰۰۰ بیت نخست سهیل و نوبهار را خواهر خواجه مسعود نوشته و قسمت بیشتر آنرا که شامل ۴۵۶۸ بیت است خود گلشهری به رشته ی تحریر کشیده است و کل این اثر امروزه به تعداد ۵۵۶۸ بیت در دست است.^۴

در پی گلشهری و خواجه مسعود، مصطفی شیخ اوغلو می رسد که کنزالکبری را به ترکی می کشد و توانمندی زبان ترکی را چه در نظم و چه در نثر عیان می سازد.^۵ یوسف مداح، عاشیق پاشا از دیگر شاعرانی هستند که در آنا تولی پا به عرصه ی حیات و آفرینش ادبی گذاشته اند اما بیشتر ادیبان آنان را جزو شعرای ادبیات آذربایجان نام می برند و ما در جلد نخست کتاب بدانها پرداختیم. احمد (۷۱۲ - ۷۹۱ هـ) بعد از خواجه

(۱) همان.

(۲) همان.

(۳) دکتر حسین آیان، همان، ص ۱۲.

(۴) همان، ص ۱۵.

(۵) دکتر حسین آیان، شیخ اوغلو، ترجمه ی م. کریمی، زنجان، ۱۳۷۳، ص ۱۶.

دهانی، شاعر بزرگ ادبیات ترکی در آناتولی است که دارای دیوان ترکی به حجم ۸۰۰۰ بیت و دیگر آثاری مانند اسکندرنامه، جمشید و خورشید، تاریخ ملوک آل عثمانی، فرهنگ لغات فارسی و عربی به نام میزانالادب، دستور زبان عربی به نام معیارالادب و دو رساله‌ی دیگر نیز به فارسی نوشته است. احمدی علاوه بر ادب و تاریخ و دستور زبان، واقف به علم طب بوده و کتاب ترویج الارواح را در این زمینه به زبان ترکی نوشته است. این اثر ارزشمند طبی دارای ۱۰۰۰۰ بیت است که در بحثهای مختلف طب مانند تشریح، تشخیص و تداوی نوشته است که دارای ارزش علمی خاصی است.^۱

شاعر دیگری نیز در این عصر در آناتولی سر بر می‌افرازد که محمد نام دارد و اثر عشق‌نامه را در سال ۷۷۶ هجری به نظم کشیده است و تنها نسخه‌ی این اثر در کتابخانه‌ی ملی پاریس نگهداری می‌شود.^۲ از دیگر سو، فرهنگ ترکی در تمامی شئون آناتولی نفوذ کرده و دیگر زبانها را به حاشیه می‌راند. دهها درویش صوفی مسلک به خلق آثار می‌پردازند و فولکلور مردمی نیز رشد سریعی می‌کند. از میان درویشان نامدار این عصر می‌توان سعید امره و قایغوسوز آبدال را نام برد که هر یک ضمن آفرینش آثار جاودانه‌ای در فرهنگ مردم، تأثیر به‌سزایی در اشاعه‌ی تصوف در آناتولی داشته‌اند.

در نتیجه به راحتی می‌توان ادعا کرد شکوفایی ادبیات ترکی در تمامی سرزمینهای ترک از چین گرفته تا غربی‌ترین بخش آناتولی، در نتیجه‌ی رشد این ادبیات در قرنهای هفتم و هشتم هجری میسر بوده است. در این عصر ادبیات ترکی در آذربایجان و آناتولی به اوج قله‌ی شکوفایی و بالندگی دست یافته بود. آنگاه به حکومت رسیدن سلطان حسین بایقرا در سمرقند و بخارا نیز، باعث می‌شود تا امیر علیشیر نوایی پا به عرصه گذارد و در ادبیات آسیای میانه نیز رنسانسی قدرتمند به وجود آید و دهها و صدها اثر ارزشمند نوشته شود و صدها شاعر، عالم، طبیب، منجم، معمار، صنعتگر در تمامی مناطق ترک‌نشین به وجود آید. روی کار آمدن قره‌قویونلوها و آغ‌قویونلوها و قلم به دست گرفتن سلاطین این حکومتها نیز باعث شکوفایی بیشتر ادبیات ترکی می‌گردد.

(۱) همان.

(۲) با ناری، همان، ص ۳۹۶.

اوضاع سیاسی دوران

تاریخ ادبیات کلاسیک آذربایجان از قرن ششم هجری پا می گیرد و دیوان اشعار، کتب نثر در زمینه های تاریخ، طب، نجوم و دیگر علوم نوشته می شود تا اینکه در قرن هفتم و هشتم هجری، ادبیات ترکی در آذربایجان به تمامی، همه ی عرصه ها را در بر می گیرد و ادبیات فارسی جز بخشی از ادبیات اشرافی، اثر قابل ملاحظه ای در میان مردم ندارد حتی در دربار امرا و حاکمان زمان نیز موقعیت سابق را از دست می دهد و اینک دربار شاهان منطقه ای نیز برای چشم هم چشمی هم که شده به رواج دادن ادبیات ترکی روی می آورند. اگر سلجوقیان حتی از نگارش آثار ترکی توسط نظامی گنجوی ها و دیگران ممانعت به عمل می آورند، اینک شاعران را به تشویق در سرودن آثار ترکی می کردند.

ایلغار مغول به ایران و متعاقب آن فتح بغداد در سال ۶۵۶ هجری، خلافت فرسوده ی عباسی را در هم ریخت. ترکان نیز که از قرن سوم هجری مهاجرتهای خود را به اقصا نقاط عالم اسلام شروع کرده بودند در این زمان نه تنها در ایران، بلکه در عراق و مصر و سوریه نیز جمعیت قابل توجهی به شمار می آمدند. با تهاجم مغولان، روند مهاجرت ترکان به سوی کشورهای دوردست اسلامی سرعت یافت و زمینه ساز تحولاتی شد که تأثیر آن تا امروز نیز باقی است.

گسترده گی امپراتوری سلجوقیان از ماوراءالنهر تا دریای مدیترانه و نفوذ امیران ترک تا شام و مصر و سوریه، حکومت عباسی عملاً با کوچکترین حرکت ترکان فرو می ریخت که ایلغار مغول این فرصت را به آنان داد. سقوط سلجوقیان نیز، موقعیت را چنان آماده ساخت که ملوک الطوائف هر یک بخشی از سرزمین تحت سلطه ی خود را به صورت مستقل از دیگران تحت امر خود گرفتند. هر چند که منازعات خانوادگی، قبیله ای شدت یافت در عین حال، رقابت برای جلب توجه عامه مردم نیز پا گرفت. فروپاشی ایلخانان و جانشینان مغول، سبب بروز بحرانهای سیاسی - نظامی عظیمی در قلمرو گسترده آنان از ماوراءالنهر تا مدیترانه گردید. کشمکشهای قبایل مختلف، عنوان و شاخص اصلی تحولات سیاسی - اجتماعی این زمان است تا حدی که عوامل گرایش طوائف برای تشکیل اتحادیه ها شکل می گیرد. قبایل بزرگ با ایجاد جاذبه هایی سعی در نشان دادن شایستگی رهبری و اتحاد حاکمان و امیران کوچک می کردند. قبایل کوچک نیز با در نظر داشتن مصالح قومی خویش و تداخل منافع اقتصادی و گاه اشتراک در مراتع و حتی داشتن دشمنی واحد و قویتر از خود، به سوی قبایل بزرگ کشیده می شدند. بنابراین منازعات و کشمکشهای قبایل بزرگ و کوچک مشخصه ی اصلی این دوران تاریخی را در تمام سرزمینهای امپراتوری سلجوقی و ایلخانی تشکیل می داده است. تشکیل اتحادیه هایی مانند چوپانیان، جلاریان، قره قویونلوها و آغ قویونلوها بر این اساس قابل تبیین

است. در شمال آذربایجان نیز شروانشاهان و جاگیرلوها و در آناتولی خانهای متنوع و کوچک و بزرگ در حال شکل‌گیری و تداوم عمر نه چندان قدرتمند خود بودند. اما در آذربایجان دو اتحادیه‌ی بزرگ قره‌قویونلو و آغ‌قویونلو حدود یکصد سال، با قدرت تمام حکومت کردند که بدان خواهیم پرداخت و در انتهای این سده، جای خود را به امپراتوری صفویان دادند که بار دیگر قدرت یکپارچه‌ی این منطقه گردید. در آناتولی نیز حکومت‌های ملوک‌الطوایفی رفته رفته به سوی تجمع گراییده و در نهایت امپراتوری عثمانیان از میان آنان سر بر افراشت و ۵ قرن تمام بر دنیای غرب اسلام حکومت راند.

قره‌قویونلوها که کوچ‌نشین بوده‌اند به نوشته‌ی بسیاری از مورخین در عهد قدیم به آذربایجان و برلیس مهاجرت کرده‌اند.^۱ دو طایفه‌ی برادر، قره‌قویونلو و آغ‌قویونلو در زمان ارغون‌شاه (قرن هفتم هجری و سیزدهم میلادی) به آناتولی مهاجرت کرده‌اند.^۲ ییلاق آنها آلاداغ و قشلاقشان دیار بکر و کنار فرات بوده است.^۳ بایرام خواجه (متوفی ۷۸۲ ق) اولین امیر طایفه قارا‌قویونلوهاست که یکی از سرداران حسین بیگ ترکمان بوده است که حسین بیگ را به قتل رسانده و قدرت را در دست می‌گیرد و نخست بر موصل تسلط می‌یابد. در این زمان جلایریان در آذربایجان و عراق عرب حاکم بودند. بایرام خواجه تابعیت جلایریان را پذیرفت و در واقع از این موقعیت به عنوان سکوی پرتاب بهره جست. با مرگ شیخ اویس جلایری در سال ۷۷۵ هـ. ق. بایرام خواجه از پرداخت خراج مقرر سرباز زد و به قلمرو جلایریان تجاوز نمود و از بحران موجود بین سلطان حسین جلایری و شاه شجاع مظفری سود جست. او در این زمان امارت موصل، آلاطاق، سنجار، سورمه‌لی، ارحیس، نخجوان و خوی را متصرف شد. قارا محمد برادر بایرام خواجه سرکردگی قره‌قویونلوها را به دست گرفت و می‌توان او را بنیانگذار این سلسله نامید. قارا محمد زمینه استقلال از جلایریان را فراهم ساخت و قلمرو شرقی یعنی آذربایجان را تثبیت کرد و سپس متوجه آناتولی گردید. قارا یوسف با تصرف آذربایجان به ویژه فتح تبریز، حکومت قارا‌قویونلو را تثبیت نمود.

با مرگ تیمور لنگ، فرزندان و نوادگان وی بر سر جانشینی به منازعه پرداختند و از دیگر سوجنبشهای مردمی در آذربایجان علیه تیموریان شدت گرفت بنابراین قارا یوسف از موقعیت خود بهره‌جسته و حرکت خود را برای نابودی تیموریان و فتح تبریز آماده ساخت. آغ‌قویونلوها نیز در همین زمان در دیار بکر به قدرت رسیدند و این بار دو قبیله‌ی برادر رو در روی هم ایستادند. قارا یوسف با حمایت اکابر ترکمان و «اعیان آذربایجان» سلطنت خود را قانونیت بخشید و شاهرخ میرزا، فرزند تیمور را نگران ساخت. جنگ بین

(۱) اسماعیل حسن‌زاده، ترکمانان قره‌قویونلو و آغ‌قویونلو در ایران، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی (سمت)، ۱۳۷۹، ص ۱۰.

(۲) فاروق سومر، قره‌قویونلوها، استانبول، ۱۹۹۲، ص ۲۲.

(۳) میرخواند، حبیب‌السیر، جلد ۲، تهران، ۱۳۶۴.

قاراقویونلوها و تیموریان بارها به وقوع پیوست و در نهایت با فرمانروایی جهانشاه، حکومت قاراقویونلو اعتلا یافت و با غلبه بر تیموریان، سراسر ایران را به زیر سلطه خویش کشید.^۱ جهانشاه متوجه هرات گردید و با رفتاری مناسب، عدالت جویانه و سنجیده با مردم هرات،^۲ قلمرو خود را توسعه بخشید. جهانشاه جزو آن دسته از شاهانی است که در عین وسعت قلمرو جکومتش، آرامش نسبی نیز برای مردم فراهم گردید و شعر، هنر و صنعت رونق یافت و اوضاع کشور در کل رو به بهبودی و ترقی نهاد.^۳

با روی کار آمدن اوزون حسن و قبول رهبری آغ‌قویونلوها، دوران اعتلای سلسله‌ی آغ‌قویونلو آغاز می‌گردد و درگیری با قره‌قویونلوها بر سر منافع اقتصادی و سیاسی اوج می‌گیرد.

آغ‌قویونلوها نیز از اوغوزها به شمار می‌آیند و کتابهای بسیاری از اصل و نسب آنان سخن گفته‌اند. آغ‌قویونلوها حکومت خود را در دیار بکر پایه‌گذاری می‌کنند و سپس به سمت شرق می‌آیند. اگر جهانشاه قره‌قویونلو خود را از نسل دیز خان می‌شمارد، مورخین اوزون حسن را با ۵۱ نسل به بایندر پسر گون خان پسر اوغوزخان می‌رسانند. در داستانهای دده‌قورقود نیز، اوغوزخان یکی از انبیاء الهی است که دارای شش پسر بوده و هر پسر دارای چهار فرزند بود که جمعاً ۲۴ قبیله‌ی اتراک را تشکیل داده‌اند.^۴

فرایند شکل‌گیری اتحادیه‌ی آغ‌قویونلوها بی‌شبهت به روند شکل‌گیری قره‌قویونلو نیست. این اتحادیه در شرق آناتولی پا گرفت و بسیاری از طوایف اطراف به آنها گرویدند. از طوایف متحد با آنان می‌توان قبیله‌های افشار (آوشار)، بیات، بهارلو، سعدلو و دیگران را نام برد. امیران محلی آغ‌قویونلوها نخست در دیار بکر، حکومت را به دست گرفتند و طوایف دیگر را در اتحادیه‌ی خویش پذیرفتند. حکومت دیار بکر را، تیمور لنگ به خاطر همکاری این قبیله برای فتح این سرزمینها بدانان داده بود و نخستین امیر آنان قره‌یولوک عثمان بیگ بود و به عنوان دست‌نشانده‌ی تیمور لنگ بر مسند قدرت تکیه زد. آغ‌قویونلوها با توسعه قلمرو خویش به همسایگی قره‌قویونلوها رسیدند و نهایت کار به درگیری و جنگ کشید که در نهایت آغ‌قویونلوها بعد از کشمکشهای فراوان پیروز شدند. اما جنگهای خانگی نیروی آنان را تضعیف کرد و بیش از نیم قرن نتوانستند حکومت کنند و در نهایت شاه اسماعیل صفوی آنان را مغلوب و مطیع خویش ساخت.

۱ (اسماعیل حسن‌زاده، همان، ص ۳۶.

۲ (روضه‌الصفاء، جلد ۶، ص ۸۲۳

- حبیب‌السیر، جلد ۴، ص ۷۳.

۳ (عبدالعلی کارنگ، آثار تاریخی آذربایجان، جلد ۱، ص ۲۸۱ - ۳۱۹.

- نشریه‌ی موزه آذربایجان، ۱۳۵۵، تبریز، نمره ۷.

آغ‌قویونلوها، بویژه اوزون حسن طالب علم و هنر بوده و در راه رشد و توسعه‌ی فرهنگ قدمهای فراوان برداشته است و بسیاری از عالمان، سخنوران و صنعتگران در دربار او صاحب منزلت و احترام بوده‌اند. او در برابر مذاهب نیز روش تساهل و تسامح را در پیش گرفته و تعصب مذهبی نداشته است. مورخان این دوره، از آزادی عمل یهودیان و عیسویان در اقصی نقاط قلمرو آغ‌قویونلوها می‌نویسند.^۱

از قره‌قویونلوها آثار معماری فراوان بویژه در تبریز بجا مانده است. مخصوصاً جهانشاه قره‌قویونلو با ساختن مسجد کبود که به عنوان فیروزه‌ی اسلام معروف بوده است همراه با مدارس و مساجد، نقش ارزنده‌ای در توسعه‌ی اقتصادی آذربایجان داشته است. نقش آنان در توسعه‌ی فرهنگی آذربایجان نیز انکار ناپذیر است زیرا خود جهانشاه با تخلص حقیقی دیوان اشعار به زبان ترکی آفریده و بسیاری از شاعران بلند آوازه‌ی این سرزمین از حمایت وی برخوردار بوده‌اند. آغ‌قویونلوها نیز آثار معماری فراوانی از خود به یادگار نهاده‌اند اما آثار این سلسله به صورت پراکنده و بیشتر در سرزمینهای آناتولی است تا آذربایجان. در تبریز تنها عمارت ناصریه با مکتب و مدرسه‌ی سلطان حسن، هم امروزه نیز پا بر جاست. اما یک نکته را نباید فراموش کرد که در کتب تاریخی، جهانشاه حقیقی بیشتر مورد نکوهش قرار گرفته^۲ و بر عکس اوزون حسن آغ‌قویونلو به عنوان حاکمی عدالت گستر، رعیت پرور، دوستدار علما و فضلا ترسیم شده است.^۳

سلطان یعقوب آغ‌قویونلو وقتی به حکومت می‌رسد راه اصلاحگری را در پیش می‌گیرد و حکومت مسالمت جویانه‌ای را پیش می‌برد. سلطان یعقوب در کتب تاریخی به عنوان پادشاهی عدالت پیشه، شاعر نواز، دانش دوست و رعیت پرور معرفی شده است و به همین خاطر در ۲۸ سالگی مورد سوء قصد قرار گرفته و کشته شده است و از این پس سلسله آغ‌قویونلو نیز رو به زوال و اضمحلال نهاده و جنگهای خانگی شدت می‌یابد و در نهایت شاه اسماعیل در ۹۰۸ هـ.ق آخرین سلطان آغ‌قویونلو را در نزدیکی همدان شکست داده و به سوی ساختن امپراتوری وسیع صفوی گام بر می‌دارد.

۱) اسماعیل حسن‌زاده، ص ۱۱۸.

۲) دیار بکر، ص ۴۱۴.

۳) لب‌التواریخ، ص ۲۱۹.

منابع:

۱. شیرین بیانی، تاریخ آل جلایر، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
۲. هامر پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۷.
۳. حسینی قزوینی، لب التواریخ، به کوشش جلال الدین تهرانی، تهران، مؤسسه خاور، ۱۳۱۴.
۴. خواندمیر، حبیب السیر، به کوشش دکتر دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۶۲.
۵. دولت شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۰۰.
۶. فاروق سومر، قره قویونلوها، ترجمه ی وهاب ولی، تهران، ۱۳۶۹.
۷. نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه ی دولت صفوی، ترجمه ی احسان نراقی، تهران، نشر گستره، ۱۳۷۱.
۸. ابوبکر تهرانی، دیار بکر، به کوشش فاروق سومر، تهران، ۱۳۵۶.
۹. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۳۸.
۱۰. عبدالعلی کارنگ، آثار تاریخی آذربایجان، تهران، ۱۳۵۱.
۱۱. میر خواند، روضه الصفا، تهران، ۱۳۳۹.
۱۲. فؤاد کؤپرولو، حیات مجموعه سی، مختلف نمره لر، آنکارا، ۱۹۲۶ - ۱۹۲۹.
۱۳. فؤاد کؤپرولو، آنادولو سلجوقلاری تاریخی، آنکارا، ۱۹۴۳.
۱۴. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، ۲ جلد، استانبول، ۲۰۰۴.
۱۵. مجدود منصور اوغلو، دهانی و منظومه لری، استانبول، ۱۳۳۵.
۱۶. دکتر جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۶.
۱۷. این بطوطه، سیاحت نامه ترجمه سی، استانبول، ۱۳۳۵.
۱۸. فؤاد کؤپرولو، تورک دلی و ادبیاتی حاققیندا آراشدیرمالار، استانبول، ۱۹۳۴.
۱۹. دکتر حسین آیان، شیخ اوغلو و خورشید نامه، ترجمه ی م. کریمی، زنجان، ۱۳۷۳.
۲۰. اسماعیل حسن زاده، ترکمانان قره قویونلو و آغ قویونلو در ایران، تهران، ۱۳۷۹.
۲۱. فاروق سومر، قره قویونلولار استانبول، ۱۹۹۲.
۲۲. خواندمیر، حبیب السیر، ۲ جلد، تهران، ۱۳۶۴.

موقعیت ادبیات آذربایجان در قرن هشتم هجری

قرن هشتم هجری، اوج شکوفایی ادبیات آذربایجان است. از یک سو حکومت‌های ترک زبان منطقه سعی دارند نفوذ ادبیات فارسی را به کناری نهاده و در رقابت با دربار حکومت‌های همسایه، به زبان ترکی اهمیت دهند و شاعران ترک گوی را حمایت کنند. تعداد شاعران ترکی گوی نیز افزون شده و از دیگر سو، فرهنگ مردم تقویت شده و شعر ترکی مورد پسند مردم واقع شده بود. نهضت حروفیه در زمان تیموریان، آنچنان به زبان ترکی اهمیت می‌داد که گاه زبان ترکی زبانی مقدس به حساب می‌آمد و شاعران حروفی گنجینه‌ای غنی در مسلک و مرام خویش به زبان ترکی آفریدند. عمادالدین نسیمی با خلق دیوان ۲۵۰۰۰ بیتی خود نقطه‌ی عطفی در ادبیات آذربایجان آفرید و شعرش با روانی و فصاحت و سادگی بی‌نظیرش بین مردم رواج یافت و در زبان مردم کوچه و بازار زمزمه شد. در پی فروپاشی تیموریان، حکومت‌های مستقل محلی پا گرفت و هر یک از این حکومت‌های کوچک به زبان ترکی روی آوردند و زبان و ادبیات ترکی پا گرفت. شاید به جرأت بتوان گفت که نهضت حروفیه زبان و ادبیات آذربایجان را چنان جانی بخشید که قرن‌ها توانست به حیات مقتدر خود ادامه دهد چرا که دهها شاعر به پیروی از سبک و سیاق عمادالدین نسیمی شعر سرودند که از آن جمله می‌توان به قاسم انوار و طفلی اردبیلی اشاره کرد.

در همین قرن، همچنانکه در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم آذربایجان تحولات وسیعی رخ می‌داد در شاخه‌ی ادبیات و هنر نیز تحولات فراوانی پدید می‌آمد. در این زمان بود که دهها عالم، شاعر، هنرمند از جای جای آذربایجان قدفراشتند. ذوالفقار شروانی، همام تبریزی، صفی‌الدین اورموی، فخرالدین نخجوانی، فضل‌الله رشیدالدین همدانی، ذکریا قزوینی در بخشهای مختلف هنر رخ می‌نمایند. ایلخانیان آثاری را در شهرهای مختلف بنا می‌نهند از جمله در مراغه رصدخانه‌ای تأسیس می‌گردد که صدها عالم از گوشه و کنار جهان بدان شهر روی می‌آورند. در سلطانیه مدرسه‌ای بنا می‌گردد که عالمان سراسر دنیای اسلام در آن گرد می‌آیند. در دانشگاه ربع‌رشیدییه تبریز مجموعه‌ای از عالمان زمان گرد می‌آیند. طالبان علم و هنر در شهرهای آذربایجان مسکن می‌گزیند و علم و هنر آفریده می‌شود و رشد شتابنده‌ای می‌گیرد. محمود شبستری، عصار تبریزی، عارف اردبیلی، اوحدی مراغه‌ای از جمله‌ی این عالمان محسوب می‌شوند که از آذربایجان سر برافراشته‌اند.

بیداری و رنسانس آذربایجان که در قرن ششم هجری رخ داده بود اینک در قرن هشتم هجری نیز دوباره جان می‌گیرد و خاموشی نمی‌پذیرد. در تداوم همین اوضاع، ادبیات آذربایجان وارد مرحله‌ای مرقی و با کیفیتی عالی‌تر می‌شود. حکومت‌های شروانشاهان، آغ قویونلو و قره قویونلو پدیدار می‌شوند و آذربایجان در

عصر حاکمیت این دولتها، چه از نظر اقتصادی و سیاسی و چه از نظر مدنی و ادبی موقعیت برتر و خاصی را کسب می‌کند.

ضربه‌های مهلکی که تیمور بر پیکر اقتصاد آذربایجان فرود آورده بود بهبود می‌یابد و رونق اقتصادی مشاهده می‌شود. نیروهای مولد رشد می‌یابد و آذربایجان قادر می‌گردد با برخی از دولتهای شرقی و غربی رابطه برقرار کند و به اقتصاد و سیاست خود بهبود بخشد. روشنفکران بیداری آذربایجان قد علم می‌کنند و در ساحه‌های مختلف علم و هنر موقعیتهایی در خور تحسین کسب می‌کنند. نقاشی، معماری و بویژه شعر، وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده و کیفیت نوینی به دست می‌آورد. رغبت به زبان مادری اوج می‌گیرد. ساختمانهای بزرگ در باکو و تبریز - سرای شروان‌ها در باکو و مسجد کبود و ارک علیشاه در تبریز و گنبد سلطانیه در زنجان ساخته می‌شوند.

بسیاری از سلاطین، شاهان و حاکمان این سلسله‌ها، تحت تأثیر دوره‌ی بیداری مردم آذربایجان قرار می‌گیرند و خود را با زمان تطبیق می‌دهند. از آن جمله میرزا جهانشاه حقیقی که در آبادانی آذربایجان گامهای استواری برداشته و مسجد کبود را که فیروزه‌ی عالم اسلام نامیده شده برپا می‌سازد و بهترین نمونه‌های معماری را در تبریز بنا می‌کند، پلها، راهها، مساجد و مدارس زیبا می‌سازد در عین حال دست به قلم برده و ذوق و استعداد شاعری خود را نیز به امتحان می‌کشد و شعر می‌سراید. به همین خاطر در بین مردم محبوبیت فوق‌العاده‌ای کسب می‌کند. او تحت تأثیر اشعار عمادالدین نسیمی شعر می‌گوید و اشعارش در میان مردم ورد زبان عوام و خواص می‌گردد.

فراموش نکنیم که حکومت سلطان حسین بایقرا و وزیر ادیب و کاردانش امیر علیشیرنوایی نقطه‌ی عطف دیگری در تاریخ ادبیات ملتهای ترک به شمار می‌آید. هرچند که امیرعلیشیرنوایی متعلق به زبان و ادبیات ازبک می‌باشد اما حرکتهای فرهنگی او موجب رشد و اعتلای کل ادبیات ترک زبان گردید از آن جمله تأثیر فراوانی در ادبیات آذربایجان نهاد. او با خلق دیوان اشعار و نگارش چند اثر، ادبیات ترکی را جانی تازه بخشید بطوریکه کشوری تبریزی، بزرگترین شاعر آذربایجان در این عصر به رقابت با نوایی بر می‌خیزد. کشوری که پروفیسور حمید آراسلی او را بحق یکی از اسلاف محمد فضولی می‌نامد خود را با نوایی مقایسه می‌کند و سعی دارد خدماتی را که نوایی برای عالم ترک زبان کرده است او نیز هم اندازه نوایی خدمت ارائه کند و این امر، نکته جالبی در ادبیات آذربایجان است. دیگر عالم بزرگ آذربایجان در همین عصر، موسیقی‌دان برجسته و شاعر بزرگ عبدالقادر مراغه‌ای است که در عین نگارش آثار مربوط به موسیقی در سرایش شعر نیز گوی سبقت را از دیگران می‌برد و با ساختن آهنگهای زیبا و آفرینش و خلاقیت هنری مورد تقدیر سلاطین قرار می‌گیرد و موسیقی آذربایجان را ارتقا می‌بخشد.

موقعیت زبان ترکی در قرنهای هشتم الی دهم هجری

در قرن هشتم آذربایجان از نظر سیاسی به گونه ای خاص استقلال داشت و باعث شد که زمینه برای تشکیل دولت مرکزی آماده گردد. شروانشاهان از همان زمان سلجوقیان امور حکومتی سرزمینهای شمالی آذربایجان را در اختیار داشتند و در جنوب رود ارس قره قویونلوها و آغ قویونلوها بر سریر قدرت نشسته بودند. تبریز در این دوره پایتخت بود و از رونق فرهنگی - اقتصادی خوبی برخوردار بود. با این حال کشمکش بین حکومتهای آذربایجان در جریان بود از آن جمله قارا یوسف قارا قویونلو به شمال حمله برده و شروانشاهان را تابع حکومت خود ساخت و حتی برخی از نزدیکان ابراهیم شروانشاه را اسیر گرفت اما حتی دهه ای نگذشت که دوباره شروان از سلطه ی قره قویونلو خارج شد و مستقل گردید. اوزون حسن آغ قویونلو نیز همان سیاست قارا یوسف را تداوم بخشید اما نه از طریق جنگ و درگیری، بلکه از طریق صلح و آشتی وارد شد و حکومتهای شمال و جنوب را متحد ساخت. مورخان اذعان می دارند که اوزون حسن شاهی باکیاست و عاقل بوده و توانسته است با جلب احترام حاکمان مختلف، آذربایجان را زیر یک پرچم گرد آورد بطوریکه دوستی خود با شروانشاه را حفظ کرده و با شیخ اردبیل نیز دوستی را ادامه داده است.^۱

با روی کار آمدن صفویان در ابتدای قرن دهم هجری، مرکزیت امپراتوری وسیع ایران تقویت می شود و امپراتوری از آسیای صغیر تا آسیای میانه و از شروان تا عراق را دربر می گیرد و به عنوان یک حکومت ترک قدرت می گیرد و ادامه ی منطقی حکومتهای ایران از قرن چهارم هجری - غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، اتابکان، قره قویونلوها و آغ قویونلوها می باشد. شاه اسماعیل تمام آذربایجان را متحد ساخت و خود در شعری از اینکه شروان و تبریز دست به دست هم داده اند اظهار خوشحالی می کند:

شروان خلایقی قامو تبریزه داشینا

ملک عجم سورار کیم: قیامت هاچان قوپار؟

او بیشتر نیروهای مولد، در عین حال نیروهای فعال و فرهنگی آذربایجان را در تبریز گرد آورد و تبریز را به پایتخت قدرتمند ترکان مبدل ساخت. در غرب این امپراتوری نیز، امپراتوری بزرگ عثمانیان با ماهیت فرهنگی اسلامی - ترکی نیرومند و استوار برقرار بود. اینک دنیای اسلام بین دو قدرت بزرگ صفویان و عثمانیان ترک زبان تقسیم شده بود که هر دو با زبان و ادبیات ترکی سروکار داشتند و در هر دو امپراتوری این زبان و ادبیات در حال رشد و توسعه بود.

(۱) ای. پ. پتروشوفسکی، قوسوداریمستوا، آذربایجان تاریخی، باکی، ۱۹۴۹، جلد ۱، ص ۱۷۱.

تردیدی نیست که شاه اسماعیل شاه کل ایران و برخاسته از آذربایجان بوده یا به عبارت صحیح تر این حکومت آذربایجان است که کل امپراتوری ایران را متشکل ساخته است. باز شبهه ای نیست که شاه اسماعیل جد اندر جد ترک زبان بوده و جد بزرگوارش شیخ صفی الدین اردبیلی خود به زبان ترکی آثاری را خلق کرده و بر زبان ملی خویش تأکید داشته است و شاه اسماعیل چنان به زبان ترکی علاقه داشته است که زبان رسمی امپراتوری را ترکی اعلان کرده و خود خالق ۳ اثر جاودانه‌ی : دیوان، ده نامه و نصیحت نامه به زبان ترکی است. او - شاه اسماعیل شاعران ترکی گوی را به دربار خود گرد می آورد و در هر کجای امپراتوری باشند مورد حمایت قرار می دهد. حتی جالب است که بدانیم فرزندان سلطان حسین بایقرا - که زمانی با همدستی وزیر کاردان خود امیر علیشیر نوایی ادبیات ترکی را رواج داده و نقطه‌ی عطفی در ادبیات ترکی پدید آورده بود و اینک از طرف حکومت‌های ملوک الطوائفی مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند مورد حمایت خود قرار می دهد. فرزندان سلطان حسین نیز به او پناه می آورند. شاه اسماعیل در برخورد با حکومت‌های ملوک الطوائفی رفتارهای جانبدارانه‌ای در پیش می گیرد از آن جمله با حاکمان ازبک (شیانی خان) که حتی حکومتی غیر قانونی تشکیل داده است از راه دوستی وارد می شود و چون شیانی خان همچنان در برخورد با پیشنهاد‌های صلح طلبانه‌ی شاه اسماعیل رفتارهای تحقیرآمیز از خود بروز می دهد مجبور به سرکوب او می شود. باز تأکید داریم که یک بعدی به مسئله‌ی شاه اسماعیل نمی نگریم بلکه توسعه طلبی او را در برابر عثمانیان (سلطان سلیم عثمانی) از نظر دور نمی داریم. اما قابل تأکید است که زبان ترکی در میان تمامی طبقات زبان عمومی مردم بوده و حتی بسیاری از امرا و حاکمان تحت حکومت صفویان که زبان مادریشان غیر ترکی بوده است برای رضایت شاه اسماعیل، با زبان ترکی صحبت می کردند.^۱

با همه‌ی اینها، مورخان و متخصصان تاریخ ادبی آذربایجان معتقدند، زبان ترکی در این برهه از تاریخ آنگونه که باید و شاید تمامی حقوق زبان رسمی دولت را به دست نیاورده است زیرا در همین دربار شاه اسماعیل، بسیاری از فرمان‌های دولتی و نامه‌های رسمی ادارات با زبان‌های فارسی و عربی نیز نوشته می شدند. حتی در مکتب خانه ها و دیگر مراکز تعلیم و تربیت، زبان‌های فارسی و عربی همچنان رسمیت داشت و زبان ترکی هنوز به چنان مقامی دست نیافته بود.

در دوران صفویه، زبان ادبی ترکی در پایتخت این امپراتوری یعنی تبریز متمرکز شده بود و طبیعی است که لهجه و شیوه‌ی گویش تبریز سلطه یابد و در زبان ادبی تأثیر عمیق بگذارد. به همین دلیل است که گرامر، سیستم فونتیک، فرم‌های مورفولوژیک و سینتاکتیک تبریز بر زبان ادبی صفویه مستولی می گردد.^۲

(۱) ع . دمیرچی زاده، آذربایجان ادبی دلی نین تاریخی، ۱ حصه، ص ۱۴۱.

- پروفیسور خودیف، نظامی، آذربایجان ادبی دلی نین تاریخی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۷۰.

(۲) س ۰ علیزاده، اورتا عصرلرده آذربایجان یازی دلی، ص ۵-۴.

ادبیات و منابع ادبی در این عصر (قرن دهم هجری) نیز همچون قرنهای هشتم و نهم پر بار و غنی است. نه تنها غزل به اوج زیبایی خود می‌رسد و خود را در دیوان شاه ختائی و مولانا فضولی نشان می‌دهد نشر این دوره نیز محکم، استوار و بسیار ادبی است و نمونه‌های شعر فولکلوریک یا فورم شعری آشیقها مانند قوشما، گرایلی، بایاتی و غیره در دیوان کلاسیک نیز خودی می‌نمایاند. تنوع زبانی یعنی آثار مختلف نوشته شده در نثر و نظم و در فرمهای گوناگون ادبی بسیار جالب توجه است زیرا از یادگارهای مهم این دوره: دیوان کشوری تبریزی، دیوان، مثنوی ده نامه‌ای ختایی، مثنوی یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون حقیری، کلیات قواعد خواجه ابن عادل، دیوان، مثنوی و شکایت نامه (نثر) مولانا فضولی، قوشماهای قربانی و امانی، اسرار نامه و شهدا نامه‌جی شیخ صفی، همچنین رساله‌ها، نامه‌ها و منشآت مختلف عالمان دیگر عرصه‌ها و دیوان دهها شاعر دربار شاه ختائی مانند حمیدی، خلیلی، خلفی، خلیفه، طفیلی اردیلی، اسیری، سروری، شاهی، ضیایی، بصیری، خلقی، آلاهی، سوسنس بیگ، پری پیکر و دیگران آثاری هستند که نمونه‌ی زبان ادبی ترکی در این دوره را در خود دارند. منابع بررسی زبان ادبی ترکی در این مقطع تاریخی بسیار گسترده و فراوان است. البته نباید از خاطر دور داشت که در این سده، تنها ادبیات نیست که پیشرفت و توسعه‌ی چشمگیری یافته است بلکه هنرهای دیگری همچون معماری، نقاشی، خطاطی و ... نیز به اوج کمال خود می‌رسد. در نقاشی بزرگانی چون کمال الدین بهزاد، صادق بیگ افشار ظهور می‌کنند. در خطاطی تعداد خطاطان آنقدر زیاد است که خود شاه اسماعیل با هنر براننده‌ی خطاطی اش در میان آنان گم می‌شود. معماران بزرگ آذربایجان در این سده بهترین نمونه‌های معماری را در تبریز، باکو، گنجه به نمایش می‌گذارند.

منابع تاریخی نشان می‌دهند که هنر کتابداری در این سده در تبریز بسیار رونق می‌گیرد تا حدی که بازار صحافان در تبریز به وجود می‌آید. چون صفویان ماهیت مذهبی تندی داشته‌اند آثار مذهبی فراوانی در تبریز استنساخ یافته و صحافی می‌گردد. هنر تذهیب و خطاطی رونقی بسزا می‌گیرد.^۱

رشد و توسعه‌ی ادبیات و هنر در آذربایجان تداوم داشت تا اینکه شاه عباس صفوی پایتخت را از تبریز به اصفهان منتقل ساخت. این امر باعث شد آذربایجان را از مرکزیت انداخته و آذربایجان به یکی از ایالات ایران تبدیل شود. بی تردید این موقعیت به نفع ادبیات و هنر آذربایجان نبوده، بسیاری از هنرمندان و شاعران و عالمان به اجبار به اصفهان کوچانده می‌شوند. نارضایتی هنرمندان تبریزی و آذربایجانی از این حرکت شاه عباس در تاریخ خودی نشان داده است. شورشهای مختلف از جمله شورش جلالی لر در تبریز قابل ذکر است. حتی بسیاری از شاعران نیز که از رفتن به دربار شاه عباس در اصفهان ابا داشتند راه فرار در پیش گرفتند، برخی به دربار عثمانیان پناه بردند و برخی نیز راه هندوستان را رفتند.

(۱) س ۰ علیزاده، ۱۶ عصر آذربایجان ادبی دلی، باکی، ۱۹۶۶، ص ۶.

با همه‌ی اینها ادبیات ترکی در این سده (قرن دهم) از بسیاری جهات راه پیشرفت را در پیش داشته است و زبان ترکی نیز طریق تکامل و بالندگی را همچنان حفظ کرده است. اولاً موقعیت ادبیات کلاسیک آذربایجان بسیار بهتر شده و ادبیاتی گسترده و غنی پدید می‌آید که با ادبیات فارسی و عربی قابل مقایسه می‌گردد و عقب ماندگی سده‌های پیشین را پرمی‌سازد. ثانیاً همین توسعه‌ی ادبیات کلاسیک باعث استحکام ساختار زبان ترکی شده و این زبان از دایره‌ی جغرافیایی محدود به دایره‌ی فراختری راه می‌یابد و زبان ادبی ترکی آذری شروع به شکل‌گیری می‌کند و روز بروز از زبان ادبی آناتولی تفاوت می‌یابد و این جدایی زبان به دلیل محدود شدن مرزهای سیاسی تندتر می‌گردد تا حدی که این دو شیوه‌ی تکلم به دو زبان متفاوت از هم تبدیل می‌شود.

زبان ادبی آذربایجان دیگر از جنبه‌های مختلف مانند فونتیک، گرامر و غیره راه مستقلی را در پیش می‌گیرد و تکامل می‌یابد بطوریکه در نگارش زبان نیز - تغییراتی در الفبای عربی حاصل می‌شود آ، ا، او، او، ای، ای و ای نشان داده می‌شوند. حتی در اشعار عروض نیز تمایز این اصوات نقش اساسی بازی می‌کند. به همین خاطر برخی کلمات ترکی به صورت خاصی نوشته می‌شود که گویی از عربی گرفته شده است از جمله می‌دانیم که در ترکی ص و ث وجود ندارد اما برای نشان دادن حرف صدادار قبل از «س» چون امکان نشان دادن تفاوت بین او، او، او و او در الفبای عربی وجود ندارد - حروف «س» را به صورت «ص» می‌نوشتند تا نشان دهند که «و» پیش از این حرف، جزو حروف ستر می‌باشد (در برابر نازک). یا «ط» به جای «ت» نوشته می‌شود و همینطور ادامه یافت تا به قرنهای بعدی، تفکر تغییر الفبا برای توانمندی نشان دادن بیان زبان ترکی در ذهنها پدید آمد.

حروف صامت نیز تغییر یافتند و «بن» به «من»، آلپ به آلوب، توتاغ به دوداغ، قاچان به هاچاق، گوگ به گوی، گؤگچک به گؤیچک و غیره تبدیل شد و زبان ترکی نرمتر گردید.

هرچند که در شعر این قرن، واژگان فارسی و عربی بسیاری وارد می‌گردد اما در سیستم کلی ادبیات این دوره حل می‌گردد و گاه گرامر زبان ترکی را می‌پذیرد، برخی تلفظ‌ها طبق قوانین زبان ترکی تغییر می‌کند و قابل ذکر است که قبول اوزان عروضی در شعر ترکی، باعث تغییر در تلفظ واژگان ترکی نیز می‌گردد. بنابراین تناقض ناشی در تلفظ‌های واژگان دخیل واصل مشاهده می‌شود که در بخش شعر باید بدان پرداخت.

تاریخ هنر آذربایجان

هنر در آذربایجان از سابقه‌ای طولانی برخوردار است. همانگونه که در جلد نخست با بررسی اجمالی گفتیم که تاریخ هنر با تاریخ انسان در هم گره خورده است. انسانهای ابتدایی در محل اسکان خود توانسته‌اند با رسم تصاویری بر دیوارهای غار - در عین حال که نخستین نمونه‌های خط و نوشتار را پدید آورده‌اند - سرگذشت و حوادثی را که از سر گذرانده‌اند با تصاویری ساده به نسلهای بعدی منتقل کنند و در این تلاش، هنر نقاشی پدید آمده است. انسان ابتدایی هیجانات خود را با ندا و آواز به دیگران نشان داده است. گاه شادیها، گاه غمهایش را در تن صدایش و یا آهنگی که به آواز خود داده است بیان نموده و در کارهای دسته جمعی، با صدای هماهنگ خود هم آوایی کرده‌اند و موسیقی آفریده‌اند. برای اسکان خود سعی کرده‌اند مسائل رفاهی تهیه و تأمین نمایند. بنابراین با ساختن عمارتها و تزئین داخل و بیرون محل اسکان خود، ذوق و سلیقه و خواسته‌های خود را نشان دهند و هنر معماری را پدید آورده‌اند. آنگاه با فراهم آمدن امکان تولید فلزات، توانسته‌اند جنگ افزار بسازند، وسایل تزئینی بسازند، انواع دست‌بندها، گردن آویزها، انگشترها بسازند و این هنر را تا جایی پیش برده‌اند که مجسمه ساخته‌اند. با سفال توانسته‌اند انواع ظروف مصرفی خود را بسازند و با رنگ و لعاب و نقشهای برجسته آنرا زیباتر بسازند و لیاقت زندگی را نشان دهند. همه اینها جزو هنر به حساب می‌آیند که همراه انسان پدید آمده و همراه انسان در طول تاریخ پیشرفت کرده است. این هنرها در آذربایجان ما تاریخی به بلندای تاریخ مردمش دارد و از فرهنگ، ذوق و هنر مردم این خطه آب خورده است. بی‌تردید با پیدایش نخستین طوایف ساکن در این خطه، هنر این مردم نیز در طرز معیشت، اندیشه، کار و خلاقیت آنان تأثیر داشته و در هر کاری از این هنر بهره گرفته‌اند. هنر جدا از انسان نیست و انسان همواره با هنر زندگی کرده است. هر چه درک هنری جامعه و مردم ترقی کرده به همان اندازه، هنر به زندگی انسانهای آن جامعه عشق و معنا بخشیده است و این، نخستین و اساسی‌ترین هدفی است که انواع هنرها برای رسیدن بدان به وجود آمده‌اند تا زندگی انسانی را نور و صفا دهند.

آثار کشف شده در جای جای آذربایجان، نشان می‌دهد قدمت بسیار بالایی در این خطه وجود داشته که ۳۷۰۰ سال پیش از این، مردم این دیار توانسته‌اند جام زرین را که در تپه‌ی حسنلو کشف شده است بسازند.^۱ مردم به آنچنان درجه‌ای از تمدن رسیده بودند که دو هزار سال پیش از میلاد مسیح انواع سفالهایی که امروزه از آذربایجان کشف شده و در موزه‌های مختلف دنیا در معرض تماشای جهانیان قرار دارد بسازند.^۲

(۱) دکتر جواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۴.

- رحیم رئیس‌نیا، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، تبریز، ۲ جلد، ۱۳۶۶.

(۲) دکتر جواد مشکور، همان، ص ۴۲.

خاستگاه هنر

اگر در صدد برآئیم تا مبدائی برای هنر بیابیم و تاریخ پیدایش هنر را بدانیم به روزی خواهیم رسید که انسان بوجود آمد. هنر همراه با انسان بوجود آمده و همراه با او تکامل یافته است و پایانی برآن متصور نیست مگر انسان نابود شود. اما همیشه و همه جا این پرسش مطرح بوده است که خاستگاه هنر چیست و هنر از کجا نشأت گرفته است؟ متفکرین، فیلسوفان و حتی خود هنرمندان در طول قرن‌ها به پاسخ آن همت گماشته‌اند و هر یک از زاویه‌ای نظر خود را مطرح کرده‌اند. پیشرفت علوم بویژه فلسفه و روانشناسی زمینه را برای بحث بیشتر درباره‌ی خاستگاه هنر گسترده‌تر ساخت و آنچنان نظریات متضادی ارائه گردید که گاه حیرت‌آور است.

در طول قرون وسطا عقیده‌ی رایج این بود که خلاقیت هنر در رابطه‌ی مستقیم با مذهب می باشد و خلاقیت هنری نوعی الهام الهی و نعمت خدادادی است. پرچمدار این عقیده سنت آگوستین بود. در مقابل نظر فوق عده‌ای خلاقیت را بکل از نیروهای ماوراءالطبیعه قطع کردند و هرگونه رابطه بین آثار هنری و ماوراءالطبیعه را مردود شمردند. از جمله اسپینوزا حتی کتب آسمانی را اسناد تاریخی دانست و هر گونه وحی را منکر شد.

عده‌ی بسیاری از متفکرین نیز در این زمان توجه خود را به انسان معطوف کردند و اظهار داشتند که آفرینش هنری از وجود خود انسان سرچشمه می گیرد و این انسان است که قادر به خلق آثاری جاودانه و ماندنی است. از جمله‌ی این متفکران می توان از آلبرتوس ماگنوس و توماس آکویناس نام برد.^۱

در قرن ۱۷ لایب نیتز انسان را دارای زندگی ناخودآگاه دانست^۲ که در اوایل قرن ۱۹ نظریه لایب نیتز قوت گرفت و بسیاری از متفکران و حتی هنرمندان بر این عقیده راسخ گشتند که آفرینش هنری رابطه‌ی تنگاتنگ و مستقیمی با ناخودآگاه انسان دارد. مروّجان این عقیده عبارت بودند از شلینگ، شوپنهاور و هربارت. با پیدایش علم روانشناسی، هنر در حیطه‌ی علم قرار گرفت و به تبیین رابطه‌ی انسان و هنر پرداختند. لون هارتمن توضیح داد که خلاقیت نیز همچون رؤیا و لطیفه پردازی و غیره نوعی فعالیت ناخودآگاه می باشد و سپس امرسن، کارلایل و ویلیام جیمز ریشه‌ی آفرینشهای هنری را در رؤیا دانستند. داروین، مارکس، نیچه و تولستوی رابطه‌ی بین آفرینش هنری و ضمیر ناخودآگاه را مردود دانسته و به نیروهای دیگری معطوف ساختند.^۳

(۱) جورج سارتون، تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۳۸.

2) H . Frankfert , the History of Art , 1954 , p23

3) J . Pijoun . Histery of Art , Volj , p . 12.

پیدایش و پیشرفت علم جامعه شناسی، به کنکاش هنر در تاریخ و جامعه پرداخت و ارزش اجتماعی آنرا نشان داد. از آن به بعد هر چند نظریه های مستدلی اقامه شد اما هیچیک نتوانسته اند توضیح همه جانبه ای در چارچوب نظریه ی خود بیان کنند. لذا بررسی جامعه شناسی هنر حائز اهمیت بوده و تنها روش منحصر بفردی است که از دید تک بعدی رها بوده و زمینه را برای توضیح خاستگاه هنر می گشاید.

انسانهای اولیه

انسان از آنروزی که پا بر زمین نهاد می بایست با طبیعت خشن برای بقای خود نبرد کند، از خطرات طبیعی جلوگیری کند، به مصاف دشمن برود و به نوعی غذای کافی پیدا کند. انسان ابتدائی آگاهی کافی به جهان و پیرامون خود نداشت؛ در هر گوشه ای صدها راز برایش بود و علتش ناشناخته، شب و روز، تابستان و زمستان، خواب و بیداری، و ... برایش معما بود، سایه اش بر روی زمین و عکسش روی آب برکه او را به اندیشه وامی داشت. گرسنگی، ترس، خستگی و خواب، بیماری او را به تکاپو وامی داشت. او مجبور بود به مرگ بیندیشد، نور و تاریکی را مقایسه کند، خواب و بیداری را بسنجد، خیالها، آرزوها، اوهام او با واقعیتها فاصله داشت، بیماری و مرگ به هر حال گریبانگیر خود و اطرافیانش می شد و او تلاش می کرد به تبیین اینهمه امور پردازد. از همینجا به همزاد، دیو و پری، پری و شیطان، روح و ... اعتقاد می یابد. مذاهب ابتدائی بوجود می آیند. در این مرحله انسان بر همه ی اشیا مانند خودش جانی و روحی قائل است. وقتی یکی بیمار می شود دیگران وظیفه می یابند روح خبیث یا شیطانی که بر وجود او مستولی شده است از تنش بیرون برانند، شمنها بوجود می آیند آتش برپا می سازند و با حرکاتی نیایش وار به همراه ارواح خوب به جنگ ارواح خبیثه می روند. جادوگران پیدا می شوند. برای از بین بردن دشمن، مجسمه های آنان را می سازند و آتش می زنند یا می شکنند و بدینگونه بر دشمن پیروز می شوند یا روح او را به چنگ می آورند. انسان ابتدائی بدین ترتیب برای هر امری مراسمی برپا می سازد، با رعد و برق، سیل و طوفان با دعا و نیایش می جنگد، با بیماری و مرگ با مراسم خاصی مبارزه می کند، برای تولد فرزند آئینی بجا می آورد و ... که همه ی این مراسم در رابطه با اعتقادات و باورهای آنان است و بی شک مذهب آنان می توان شمرد. بطوریکه می بینیم در همین مراسم که جزئی از زندگی روزمره ی انسانهای ابتدائی است زبان و کلام، رقص و سرود، موسیقی و ... پایه گذاری می شود و هنر پا می گیرد. نقاشی، مجسمه سازی، معماری، گلدوزی، گچ بری، کاشیکاری و ... نیز با زندگی مردم سخت در رابطه اند. همه گونه هنر آفرینی بخشی از فعالیت های انسان در راه تداوم بقا و مبارزه برای زندگی و دارای ارزش حیاتی بوده است. هنر وسیله ی کار و در جهت حل مشکلات زندگی انسان بوده و بازگو کننده ی امیدها، آرزوها و اندیشه های انسان است. امروزه اساطیر بجا مانده برای ما اندیشه ی خیالی مردمان را همراه با برخی واقعیتها نشان می دهد.

بررسی تاریخ هنر نشان می‌دهد که هنر دارای تاریخی همسان با خود انسان می‌باشد و عینیت آن از بطن مراسم مذهبی ریشه گرفته و این دو (دین و هنر) دست بدست هم از تاریکیهای اعصار بیرون آمده‌اند. با گذشت زمان انسان متحول شده، آگاهی‌هایش بیشتر شده، جامعه رشد کرده و باور انسان نیز با این رشد پیش رفته است و مذاهب کاملتر از پس مذاهب ابتدائی در وجود آمده و مراسم و آئینهای مذهبی نیز تکامل یافته‌تر و کاملتر شده است. شعر بجای کلام معمولی نشسته، سرودها و نغمه‌ها با ابزار آلات موسیقی همراه شده، شکل مجسمه‌ها کاملتر و بهتر شده، نقاشیها رنگ را بخدمت گرفته و در مجموع هنرها راه بسوی تکامل سپرده‌اند.

امروزه نیز هنر خود را از مذهب جدا نساخته است. هنوز مذهب از هنر برای پیشبرد اهداف خود و تبلیغ مراسم کمک می‌گیرد و برایش معیارهایی مهیا می‌سازد.

و هنوز مذهب رخت از جامعه بر نبسته و از زندگی روزمره‌ی مردم کنار نرفته است. هرچند که با گذشت زمان نقش آن در زندگی تغییر می‌کند ولی یکباره از زندگی کنار نخواهد رفت.

هنر و علم نیز از همان ابتدا دوش بدوش هم در شناخت و آگاهی انسان نقش داشته، علم به انسان آگاهی برونی داده، و هنر آگاهی درونی وی را بالا برده است. علم به او ادراک داده و هنر عواطف او را صیقل داده است. ادراک و احساس انسان همگام باهم بکمک علم و هنر پیش رفته است. ایندو نیز با گذشت زمان و در طول تاریخ رابطه‌ی تنگاتنگی یافته و پیوند خود را محکمتر و استوارتر ساخته‌اند؛ بطوریکه علم بر جریان هنر نظارت می‌کند و هنر راه را برای پیشرفت علم هموار می‌سازد و ایندو بیاری هم در خدمت انسانند و با گذشت زمان نیز بیشتر و بیشتر عصای دست انسان و چراغ روشنی بخش آینده خواهند بود.

موضوع هنر هیچ وقت از زندگی واقعی انسانها جدا نگشته است. اگر زمانی از زندگی دور افتاده مسلماً به منجلا ب گمراهی و فراموشی نیز دچار گشته و از یادها رفته و نابود شده است. انسان با پشت سر گذاشتن دوران مختلف، از دوره‌ی شکار حیوانات، اهلی کردن آنان، کشاورزی و دامداری، تا به امروز که پیچیده‌ترین تکنولوژی کامپیوتری را بخدمت گرفته است هنر را لحظه‌ای به کنار نگذاشته است و همواره نیازمند آن بوده است، اما با توجه به امکانات و نیازمندیهای زندگی و جامعه تحول یافته است و مکاتب گوناگونی در عرصه‌ی هنر همانند دیگر زمینه‌ها - فلسفی، اجتماعی و ... همگام با شیوه‌ی تولید اجتماعی بوجود آمده است.

ابزار آلات موسیقی امروز که با توجه به وسائل زندگی امروزی الکترونیکی شده است زمانی با الهام از ابزار کار آنروزی ساخته می‌شد از جمله چنگ و دیگر سازهای زهی با الهام از کمان درست شده بود. وزن و آهنگ شعر کلاسیک عربی (وفارسی و ترکی نیز) از وسایل کار آنروز گرفته شده است مثلاً بحر رجز در شعر کلاسیک بر اساس وزن گامهای شتران در کاروان سفر گرفته شده است. داستان دیگر بحرهای شعر نیز به همینگونه است.

گروه نمدمالان یا پاروزنان قایق را در نظر بگیرید. افراد گروه برای آنکه کارشان هماهنگ، همزمان و یکسان انجام گیرد حرکاتی یکنواخت و رقص مانند انجام می‌دهند، و همراه با حرکت دستها و پاهای خود کلامی یا سخنی را تکرار می‌کنند. زمزمه‌های کار دسته جمعی، زمینه‌ی خلق آهنگ، شعر و رقصی را فراهم می‌آورد و بر اثر تکرار تصحیح می‌یابد، رفته رفته جای خود را بین مردم باز می‌کند و تبدیل به رقص و سرودی می‌شود که هر کس به تنهایی نیز می‌تواند موقع کار آنرا زمزمه کند، احساسات خود را بر آن بزند، به میل خود تغییرش دهد، صیقل و جلا بخشد و شکل‌های دیگری از شعر، موسیقی و رقص را پدید آورد.^۱

آئین مذهبی شمنها به همراه رقص و آهنگ انجام می‌گرفت. شمنها برای بهبودی بیماران، راندن روح شیطان از ایل و دیار خود، تسخیر روح دشمنان، شادی ارواح شهیدان میدان جنگ و بهجنگ آوردن اخبار آینده به رقص و موسیقی روی می‌آوردند که نوع تکامل یافته‌ی آنرا در سماع عارفان در خانقاهها می‌بینیم. از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که هنر پای تحولات اجتماعی، تحول می‌یابد.

هنر، نوعی شناخت

هنر از همان آغاز وظیفه‌ای دو گانه داشت: وظیفه‌ای در شناخت^۲ و وظیفه‌ای در زیبایی شناسی، که هر دو باهم و از یکدیگر جدائی ناپذیرند. یعنی هنر از یک سو روح زیبایی طلب انسان را سیراب می‌کند و از سوی دیگر نسبت به مسائل و اطرافش به وی آگاهی می‌دهد. در اینجا به هنر بعنوان شناخت می‌پردازیم.

انسان در طول تاریخ برای ادامه‌ی زندگی با مشکلاتی روبرو بوده است و می‌بایست در هر زمانی پدیده‌ها و مناسبات را بشناسد و راه خود را روشنتر سازد. برای تسلط بر مشکلات، شناخت و آگاهی لازم است. این آگاهی را می‌توان از دوراه بدست آورد: علم و هنر.

شناخت پدیده‌ها را علم می‌نامیم که با گذشت زمان تکامل یافته است. امروزه علم چنان وسعتی یافته است که تمام عرصه‌های زندگی بشری را پر کرده است و عقل آدمی را آماده‌ی برخورد با مشکلات و پیچیدگیهای گوناگون ساخته است. اما علم تنها راه شناخت نیست، بلکه هنر نیز راه دومی برای غلبه بر ابهامات و حل مشکلات است. فرق بین ایندو اینست که علم شناختی ادراکی است و هنر شناختی عاطفی، و هر دو متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بعبارت دیگر علم، عقل و ادراک را آماده می‌سازد و آماده‌سازی روحی را هنر بر عهده می‌گیرد. ادراک خبر از دنیای بیرونی می‌دهد و عواطف نمایانگر حالات درونی ارگانسیم است. هیچ شناختی صرفاً ادراکی یا صرفاً عاطفی نیست بلکه هر دو باهمند ولی ممکن است زمانی عاطفه بیشتر مؤثر افتد و زمانی ادراک غلبه داشته باشد.

(۱) جورج سارتون، تاریخ علم ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۳۸.

(۲) دکتر ا. ح. آریانپور، جامعه شناسی هنر، تهران، ۱۳۵۴، ص ۶۸.

علم همواره انگشت روی واقعیتها می‌گذارد و صنعت را بنا می‌نهد. اما روند خلاقیت در هنر، مستلزم اندیشیدن بر اساس تخیل است. از سوی دیگر می‌دانیم که زیر ساخت هر تخیلی نیز واقعیت است. هنر ضمن جذب مفاهیم و تأثیرات مشتق از واقعیت، دنیای درونی انسان، تجارب، شخصیت و طرز فکر او نسبت به دنیای اطرافش را هم منعکس می‌کند. در همینجاست که از فرمولهای تغییر ناپذیر ریاضی و هندسی جدا می‌شود و تلنگری بر تارهای احساسی انسان می‌زنیم.

اگر علوم شناخت وسیع قوانین طبیعت را به ارمغان آوردند هنر نیز با پژوهش در زندگی فردی و اجتماعی بشر، اعمال، افکار و احساسات او، ماهیت پیشرفت تاریخی را آشکار می‌سازد. اگر علوم در حوزه‌ی روابط اجتماعی انسانها ارمغانهای گرانبهائی عرضه داشته‌اند، هنر و ادبیات سهمی عظیم‌تر و ارزشمندتر داشته است؛ چون هنر فقط به مشاهده‌ی حسی واقعیت اکتفا نکرده بلکه آنرا تفسیر نموده است و به نتایج کلی‌تری رسیده است.

انسان گام به گام با شناخت بیشتر جهان و تغییر آن بسوی سعادت پیش می‌رود و خود نیز تغییر می‌یابد و از نظر ادراکی و عاطفی تکامل می‌یابد. یک دست او را دانشمند و دست دیگرش را هنرمند گرفته و از تاریکی و ابهام بسوی روشنائی و آگاهی می‌برند. هنرمند و دانشمند، هر دو برای تسلط بر جهان و تغییر آن همت گماشته‌اند. دانشمند دنیای بیرونی را تغییر می‌دهد و هنرمند دنیای درونی را؛ و هر دو با هم انسان را به پیش می‌برند و زندگی متکامل به جریان خود ادامه می‌دهد.

علم و هنر مکمل یکدیگرند. زیرا شناخت علمی، عواطف تازه‌ای ببار می‌آورد و عواطف انسان را بسوی علم بیشتر و تازه‌تر فرا می‌خواند.

نوع شناخت، بیان خاصی را می‌طلبد. شناخت منطقی خواستار بیان منطقی است و شناخت حسی دارای بیان خاص خود است. از همینجاست که اثر عالم با اثر هنرمند متفاوت است. عالم با بیانی که دارد علم را می‌آفریند و با منطق علمی سخن می‌گوید، ولی هنرمند که خواهان رشد عاطفی معینی در زمان، محل و انسان معینی است با بیان عاطفی یافته‌های خود را می‌رساند و هنر را می‌آفریند. اگر عالم با کلماتی سخن می‌گوید که علم را با منطق برتری ابلاغ کند هنرمند (شاعر) کلماتی را برمی‌گزیند که بار عاطفی سنگین‌تری دارند.

علم و هنر پای هم در رشد و تعالی‌اند. اما فرقی بین آندو نیز وجود دارد. علم با پیشرفت خود پا به پله‌های بالاتری می‌گذارد و پله‌های پایین کارایی خود را از دست می‌دهد، اما هنر هرچه بالاتر می‌رود هنرهای پیشین را نفی نمی‌کند و از حیطه‌ی استفاده نمی‌اندازد (البته هنر پویا و پایا مد نظر است) برای مثال خیام هم ریاضیدان و منجم است و هم شاعر. در زمان خود بیشتر بعنوان دانشمند مطرح بوده است تا شاعر. اگر همواره با علم و ریاضی مشغول بوده گهگاهی برای دل خود هم شعری و کلامی موزون سروده است. امروزه او را بیشتر شاعر می‌دانیم تا ریاضیدان، چرا؟ آیا علم او در حد هنرش نبوده است؟ چون علم پیشرفت فراوانی کرده

و دانسته‌ها و یافته‌های وی در میان اینهمه فرمولها و یافته‌ها، نظریه‌های ابتدائی به نظر می‌آید. اما رباعیات او جاودانه است، مرگی نمی‌شناسد، شاعران بزرگتر از خیام آمده‌اند اما رباعیات او همچنان ارزش خود را حفظ کرده است. فرق علم و هنر در همین است.

نظریات درباره‌ی هنر

در طول قرن‌ها دانشمندان، متفکرین و هنرمندان در تبیین خاستگاه هنر به بحث و مجادله، پژوهش و تحقیق پرداخته‌اند عده‌ای هنر را الهام دانسته‌اند، عده‌ای معتقد به رابطه‌ی هنر با طبیعت، وجود نیروهای ماوراء الطبیعه، وحی آسمانی، مذهب، عوامل متافیزیک و پدیده‌های جادوگرانه دانسته‌اند. عده‌ی بیشتری از آنان به رابطه‌ی هنر و غرایز انسانی پرداخته‌اند و غریزه‌های مختلف را مبنای هنر قلمداد کرده‌اند.

شیلر معتقد است هنرها ناشی از غریزه‌ی بازی هستند،^۱ اسپنسر نیز بر این عقیده است ولی فرق عقیده‌ی ایندو در اینست که شیلر نتیجه آنرا آزادی و سبکباری انسان می‌داند و اسپنسر بر این باور است که انسان با این کار احساس لذت می‌کند. مارشال عقیده دارد که هنر برای تزئین و جلب نظر دیگران آفریده می‌شود.^۲ بالروین نیز به نظریه‌ی آفرینش هنر از شور خود نمایی معتقد است. لانگ فید دو نظریه‌ی فوق را تلفیق می‌کند و می‌گوید که هنرها از اتحاد شوربازی و خودنمایی زاده می‌شوند. الکساندر هنر را معلول تلطیف غریزه‌ی حیوانی سازندگی می‌داند.^۳ فروید ابراز داشت که نیاز انسان به خلاقیت رابطه‌ی نزدیکی با انرژی جنسی وی دارد و توضیح می‌دهد که اگر فردی از دنیای واقعیت، راضی باشد در صورت داشتن استعداد قادر است نیروی جنسی خود را به انرژی هنری تبدیل نماید.^۴ مک دوگال گام فراتر می‌نهد و هنر را معلول تلطیف محرکات فطری مختلف می‌داند^۵ و سرانجام هیرن نشان داد که هنرها از همان آغاز برای رفع نیازمندیهای زندگی عملی انسانها ضرورت داشته و امروز نیز همان رسالت را در سطحی گسترده‌تر و بالاتر بر عهده دارند.^۶ در میان این نظریات، عقیده‌ی جورج تامسون که می‌گوید «هنر از بطن مراسم مذهبی ریشه می‌گیرد»^۷ حائز اهمیت است که در مبحثی جداگانه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

1) H. lund holm, in Shipley: Dictionary of World Giterae, london. 1958. P. 9.

2) Thomas. life and Works of Schiller. 1901.

3) Spencer. The prineiple of Psychology, Vol II. 1890.

۴) امیرحسین آریانپور، جامعه‌شناسی هنر، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳.

۵) همان، ص ۴.

۶) همان.

۷) همان.

آنانکه هنر را ناشی از غریزه‌ی انسانی می‌دانند خود بدو دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ی اول که مبنای هنر را در غریزه می‌دانند معتقدند که باید با تمام وجود و بدور از هر گونه نگرانی به خلق هنر پرداخت و دسته‌ی دیگر معتقدند باید به مصاف غریزه رفت همانگونه که درخت را برای رشد بهتر، شاخه هایش را اصلاح می‌کنند غرایز انسانی را نیز باید تعدیل کرد.

در طول تاریخ بسیاری از دانشمندان و هنرمندان به تعریف هنر نشسته‌اند، مکاتب هنری مختلف نیز بر اساس زاویه‌ی دید خود هنر را تعریف و هدف آنرا تبیین کرده‌اند. این تعاریف آنقدر از هم متفاوت است که نمی‌توان تعریف واحدی از میان آنها جمع بندی کرده و بیرون کشید. هر جهان بینی و ایدئولوژی چارچوبی و معیاری مشخص برای هنر دارد و در این چارچوب به تبیین منشاء هنر، معیار ارزشی و هدف آن می‌پردازد. مسلم است وقتی بینشها متفاوت باشد معیار سنجش هنر نیز از هم متفاوت خواهد بود.

تعریف هنر (بررسی نظرات)

افلاطون شاید نخستین متفکری باشد که در مورد هنر به تعریف و توضیح پرداخته است. او با توجه به نظریه‌ی مثل، هنر را تقلید تقلید می‌داند و در بررسی معیار هنری به بحث می‌پردازد. او تناسب در هنر را شرط ضروری می‌داند اما نه کافی، جنس زیبا و قیمتی بکار رفته در هنر را عامل زیبایی آن نمی‌داند بلکه معتقد است سودمندی و مفید بودن آن ویژگی اصلی هنر است. هنر باید به درد زندگی بخورد و باری از دوش مردم بردارد.^۱ افلوپین با نظری عرفانی تر به هنر می‌نگرد و هنر را نوعی طلب حقیقت و جمال می‌داند و جستجوی نیکی و زیبایی. هنرمندان کلاسیک قوانین خاصی وضع کردند که هنر می‌بایست از آنها تبعیت کند این قوانین عبارت بودند از: تقلید از طبیعت، تقلید از قدما، اصل عقل، آموزنده و خوشایند بودن و قوانین سه گانه‌ی : وحدت زمان، وحدت مکان و وحدت عمل می‌بایست در خلق هنرها رعایت می‌شد.^۲

هنر دو وظیفه دارد : از یک سو وسیله‌ی شناخت است و نقشی همانند علم اما بوسیله‌ی عواطف در زندگی انسان دارد و از سوی دیگر وظیفه‌ای در زیبایی شناسی. که در مجموع تئوریهای مطروحه در طول تاریخ در باب هنر، چنین بوده است که برخی فقط به وظیفه اول آن تأکید و تکیه کرده‌اند و عده‌ای بر وظیفه‌ی دوم آن. اما ناگفته پیداست ایندو وظیفه با همدو واز هم جدائی ناپذیر. آنانکه به هنر پرداخته‌اند همواره مبارزه‌ی شدیدی را بین تمایلات، نظرات و مفاهیم استتیک‌ی خود و دیگران پیش برده‌اند.

بررسی مکتبهای هنری و تعریف آنها از هنر و دیگر جنبه‌های هنری از چنان گستردگی و عمقی برخوردار است که هرگز در این مقال نمی‌توان بدانها پرداخت.

(۱) دکتر آج. آریانپور، همان، ص ۳۲.

(۲) همان، ص ۳۳.

کلاسیسیسم بعنوان یک سبک هنری در دوره‌ای بظهور رسید که کشورهای اروپایی بعنوان کشورهای مستقل شکل می‌گرفتند. این مکتب در عصر انقلابات بورژوازی مجدداً عواطف و احساسات اجتماعی و آگاهی اجتماعی را شکل بخشید. در نظر پیروان این مکتب عواطف زیر بنای شخصیت را تشکیل می‌دهد. آنان بر این باور بودند که این عواطف در طول قرون متمادی لا تغییر باقی می‌ماند. زیبایی شناسی وظیفه‌ی خردگرایی شالوده این سبک بشمار می‌رود. مولیر، راسین همواره در چارچوب کلاسیسیسم حرکت می‌کردند و پیوندهای محکمی نیز با عناصر مردمی داشتند.^۱ ژاکوپنها (حزب سیاسی دوران انقلاب فرانسه ۱۷۸۹) مانند میرابو، روسپیر، لوئی داوید استوارترین انقلابیون کلاسیسیستها بودند. گوته و شیلر نیز در این مکتب جای دارند ولی بر خلاف ژاکوپنها به نفی ترور معتقد بودند و نظریه‌ی انقلاب به هر طریق ممکن راد می‌کردند. ویژگی آنان با کلیت دادن به وظیفه‌ی اخلاقی و بشر دوستانه مشخص می‌گردد. آنان توجه خود را به تاریخ معطوف کردند و کوشیدند از بطن رویدادها و نتایج آن از انقلاب فرانسه درس بیاموزند. هر سبک با توجه به روح، خواسته‌ی زمان بوجود می‌آید و به آن پاسخ می‌دهد.

رمانتیسیسم از باریک بینی پر حوصله پرهیز می‌کرد و از فرار افسار گسیخته‌ی خیال لذت می‌برد. پیروان این مکتب گاه با شور و شوق و گاه با افسردگی و دلتنگی در وحشت، ابهام، شهوت و اعمال جابرانه غرق می‌شدند. به یک کلمه رمانتیسیسم فرار از واقعیت بود.^۲

از دید رمانتیکها هنر عبارتست از تخیل خلاق و هنرمند. نقش هنرمند عبارتست از شکل دادن به آرمانها با در نظر گرفتن اصولی خاص.

رنالیسم یا واقع گرایی در زندگی معنوی و اجتماعی انسانها، اعمال و رفتار و احساسات انسانی به پژوهش پرداخت و ترسیم همه جانبه‌ی زندگی را بر پایه‌ی تخیل ماهیت واقعی روابط اجتماعی استوار ساخت. جوهر واقعگرایی عبارتست از تحلیل اجتماعی، مطالعه و تجسم زندگی انسان در جامعه، روابط اجتماعی، رابطه‌ی بین فرد و جامعه و ساختمان خود جامعه. رنالیسم از نسخه برداری از واقعیت و ارائه‌ی ذهنی طبیعت فراتر رفت. این سبک انسان را از محیط زندگیش جدا نمی‌کند بلکه به درک و تجسم دیالکتیک روابط اجتماعی همراه با تضادهایش می‌پردازد. واقعیت در حوزه‌ی روابط اجتماعی انسانها تجلیات متغیری دارد و از منشور فرد فرد شخصیتها می‌گذرد و نویسنده و هنرمند رنالیست باید اینها را ببیند.^۳

(۱) کلاسیسیسم، انتشارات معاصر، تهران، ۱۳۷۸.

(۲) چارلز چدویک، رمانتیسیسم، ترجمه مهدی، سبحانی، تهران، ۱۳۷۸.

(۳) رنالیسم، چدویک، ترجمه مهدی، سبحانی، تهران، ۱۳۷۸.

ناتورالیسم مساویست بارثالیسم منهای نظریه پردازی و بیان مسائل اجتماعی. بنابراین ناتورالیسم نه تنها هنر و ادبیات را دچار فقر کرد بلکه از ارزش تخیل در شناخت و در نتیجه از ارزش و اهمیت هنر در شناخت کاست.^۱

دیدرو اندیشمند قرن ۱۸ هدف هنر را تا حد نمایش بی‌کم و کاست پدیده‌های طبیعی پائین آورد. در سبک باروک احساس و هیجان بر فکر برتری دارد و کوشش برای تفسیر و بیان حرکت بیشتر است تا سکون و آرامش.

ایده آلیستهای مهربان، از بدبختی دیگران ساعت‌های خوشی برای خودشان فراهم می‌آوردند. اینان ساعات خوشتری را برای راهزنان استثمارگر فراهم می‌آوردند. اینان دو رویانه، زندگی خود بدو بخش می‌کنند: بخشی را صرف روده درازی درباره‌ی تمدن پیشرفت و دموکراسی می‌کنند و بخش دیگر را صرف بهره‌کشی و ویرانی نفرت انگیز آینده‌ی جهان و انسان.^۲

استدلالات حامیان هنر انتزاعی در توجیه تئوریهایشان شایان توجه است. هنر انتزاعی در واقع مدح و ثنای انسانیت. در این هنر انسان مقیاس همه چیز است. پیروان این هنر در پاسخ به ایرادات می‌گویند که هنر انتزاعی هنری واهی و بی‌مفهوم نیست بلکه گسترده‌تر از مفاهیم فیگوراتیوی است که در چارچوبی محدود اسیر است. اگر بخواهیم پرواز پرنده‌ای را ترسیم کنیم و مقصود پرواز باشد نه پرنده، بدون توسل به هنر انتزاعی چگونه این امر میسر می‌گردد؟ اگر بگوییم هنر انتزاعی هنری بی‌محتواست عدم درک ما را از نموده‌های تحریر نشان می‌دهد.

در نظر اینان قدرت تجرید از مهمترین مختصات ذهن آدمی است و بهترین وسیله برای صعود هنرمند از نموده‌های محسوس به واقعیات ما فوق محسوسات که در عالم اکبر درون وجود دارد. هنرمند با رهسپار شدن به کوی عالم اکبر است که می‌تواند با کمال مطلق ارتباط بگیرد.

در قرن ۱۷ مکاتب هنری گوناگونی در اروپا شکل گرفت: افونیسم در انگلستان، مارنیسیسم در ایتالیا، گونگاریسم در اسپانیا.

در قرن ۲۰ عرصه‌ی پیدایش مکاتب گسترش یافت و یکی بعد از دیگری حیطه‌ی هنر را در نورددیدند فوویسم، دیونیونیسم، اکسپرسیونیسم، امپرسیونیسم، کوبیسم، فوتوریسم، دادائیسم و دهها ایسم دیگر.

با بررسی مکاتب مختلف و توجه به اوضاع بوجودآورنده‌ی این مکاتب بدین نتیجه می‌رسیم که هر اثر هنری بیانگر زندگی اجتماعی خاصی است و هنر در دوران مختلف اهداف مختلفی داشته است. مثلاً در زمان انسیکلو دیستها هنر را صرفاً در خدمت فضیلت‌های انسانی ارج می‌نهادند؛ در قرن ۱۸ نظریه‌ی هنر در خدمت

(۱) ناتورالیسم، مجموعه‌ی ملتها، سبکها و اصطلاحات ادبی و هنری، انتشارات معاصر، تهران، ۱۳۷۸.

(۲) م. کریمی، هنر چیست، امید زنجان، شماره ۴۱، ۱۳۷۳.

آزادی مطرح شد، سپس به مردم دوری از خرافات، تنفر از ستمگران، عشق به آزادی را می‌آموخت و در قرن بیستم به ابزاری جهت تبلیغات سیاسی ایدئولوژیکی تبدیل شد.

لازم است اضافه کنیم که هنر بیانگر روانشناسی اجتماعی می‌باشد و خصلت این روانشناسی توسط ویژگیهای روابط متقابل انسانهای تشکیل دهنده‌ی جامعه تعیین می‌گردد. باتوجه به این امر است که هنر در یک زمان توجه بیشتری را جلب می‌کند و زمان دیگر مطرود می‌افتد. از اینجا می‌توان تصدیق کرد که مکتهای مختلف هنری هریک با توجه به امکانات و ضروریات شیوه‌ی تولید اجتماعی و وجود وضع روحی خاصی بوجود می‌آید و اگر چنین شرایطی مهیا نباشد آن مکتب نه بوجود می‌آید و نه با اقبال مواجه می‌شود.

امروزه هنر یک زبان جهانی است که از یک سو می‌کوشد صدر لذت بخشی بیافریند تا حسن زیبایی انسان را ارضا کنند و از سوی دیگر بیان آرمانی است که هنرمند آنرا بصورت تجسمی تحقق می‌بخشد. هنر درواقع از دقت هنرمند در مسائلی خاص شروع می‌شود، ولی تصورات عقلانی نیست که ماده‌ی اول آنرا تشکیل می‌دهد، بلکه عواطف نقطه‌ی شروع هنر می‌باشند و دقت هنرمند که معطوف نقاط مبهمی گشته بود با هنرش به خطوط مشخص منتقل می‌سازد و شناختی را که دارای تصاویر جزئی ولی دارای جنبه‌ی عاطفی قوی است موجب می‌شود.

همه‌ی افراد انسانی که ذهنی بسامان و خلقی به هنجار دارند از رنگ لذت می‌برند، از کلام موزون خوششان می‌آید، از موسیقی احساس شادی یا حزن به انسان دست می‌دهد، ادبیات او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، معماری هنری کلیسا، مسجد، زیارتگاه و خانقاه فضای روحی خاصی به انسان القا می‌کند.

هنر نوعی شناخت عاطفی یا عرفانی است. این شناخت را هنرمند شخصاً بدست می‌آورد و بصورت هنری تجسم بخشیده و تأثیر سیرو سلوک عرفانی خود را به مخاطب می‌گذارد و او را از نتایج سیر و سلوک خود آگاه می‌سازد.

جهان‌بینی هرکسی ارزشهای هنری وی را محک می‌زند. اندیشه و جهان‌بینی انسان است که ارزش زندگی را در نظر او مشخص می‌سازد تأثیراتش از این ارزشها رنگ می‌گیرد. لذا در اینجا نمی‌توان هنر را در قالب محدود کلمات تعریف کرد چرا که وسعت عظیم آن در قالب کلمات نمی‌گنجد. هر تعریفی که کنیم فقط تعریف بعدی از ابعاد هنر خواهد بود. از جمله تئوری اکسپرسیونیستی هنر بر اینست که رابطه‌ی موجود بین هنر و واقعیت خارجی را انکار کند و هنر را تنها مرتبط با حالات درونی هنرمند تبیین بسازد و می‌گوید «هنر چیزی جز بیان احساسات و عواطف هنرمند نیست». در این مکتب هدف اصلی هنر نمایش بیرونی از دنیای درونی بشر بویژه عناصر احساسی ترس، نفرت، عشق و اضطراب است. پیروان این مکتب ارزش هنر را با این معیار می‌سنجند که هنرمند تا چه اندازه توانسته است احساس و ذوق آدمی را بیان کند. امپرسیونیسم فقط منشوری در برابر طبیعت قرار می‌دهد، عده‌ای هنر را نتیجه و حاصل کثرت احساس و اندیشه می‌شمارند.

اگر عده‌ای تلاش دارند خواستها و آرزوهای خود را بر آثار هنری تحمیل کنند، عده‌ی دیگری این خواستها و آرزوهای را یکسره به خدمت می‌گیرند حتی خود را فراموش می‌کنند و تماماً در اختیار اثر هنریشان در می‌آیند و بعبارت دیگر با عدم و حل خود در هنر و خلق اثر هنری، خود را دوباره می‌آفرینند. برخی زیبایی را درک و دریافت ذهنی از پدیده‌های عینی می‌دانند و گروه دیگر نموده‌های عینی را خوشایند می‌شمارند. مکتبی دیگر بر این باورند که هنر باید در خدمت مبارزه‌ی طبقه‌ی انقلابی (زحمتکشان) علیه طبقه‌ی منحط (سرمایه‌داران) قرار گیرد و چون این طبقه، طبقه‌ای بالنده است و آینده از آن اوست لذا هنر این طبقه ماندگار و جاودانه است. بنابراین هنر باید به انعکاس خواستهای این طبقه اختصاص یابد و کارگر را در مبارزه‌اش علیه دشمن طبقاتی یاری کند و ارزش هنر در اینست که تا چه اندازه توانسته است از قدرت لایزال این طبقه‌ی بالنده سخن گوید، نیروهای خلاقه‌ی کارگران را مجسم سازد و سرمایه، این غده‌ی سرطانی این مقطع از تاریخ را افشا و رسوا سازد.

وظیفه هنر

در این بینش هنر یکی از ابزار مبارزه طبقاتی توصیف می‌شود و هر طبقه‌ای برای خود دارای هنر و ارزشهای هنری خاصی است که در زندگی و مبارزه‌اش از آن سود می‌برد. هنر سرمایه داری گذرا، کم دوام و روبزوال است و هنر طبقه‌ی بالنده، پویا و انقلابی.

همه‌ی این بینشها نشأت گرفته از روحی است که نه به عمق طبیعت می‌رود نه به ماورای آن: بلکه شنا وربرسطح است و هنوز نسبت به فطرت و احساس آدمی آگاه نیست. آنان با دیدن صور و اشکال و رنگها و چهره‌ها و زیباییهای حسی محدود زودگذر و احساسشان اشباع می‌گردد در حالیکه هنرمند مسلمان، هنر را پنجره‌ای بسوی سرزمین زیبای حق پرستی و عدالت و خداپرستی می‌داند. ان الله جمیل و یحب الجمال. در اسلام اسیر کردن هنر در محدوده‌ای تنگ صحیح نیست. هنر را در متون اسلامی بعنوان نمایشی از استعداد و تجلی نبوغ و فور احساس و اندیشه انسانی دانست و بر این اساس باید پایه و مایه آفرینندگی را در نیازهای روحی و روانی جستجو کرد: البته اینها فقط انگیزه‌هایی است که بر زمینه مسائل ملموس جامعه و زمان در روح پرتکاپوی هنرمند متعهد و ذوق و نبوغ او حرکتی ایجاد می‌کند. هنر در اینجا نوعی الهام است که از برخورد عروج افکار و شور و اشتیاق انسان مستعد که همان هنرمند است بوجود می‌آید.

اسلام دارای رسالتی است در ابعاد الهی، انسانی، اقتصادی، اجتماعی و هنری در شکلی کاملاً بهم پیوسته خودنمایی می‌کند. تفاوت و تفایر اسلام با مکتبهای ادبی - هنری از تفاوت طرز تلقی ایندو از حیات، جامعه، تاریخ و هنرناسی می‌شود. ادعا و رسالت اسلام بر این است که زندگی را در مسیر ترقی و تعالی بیندازد و نیروهای خلاقه‌ی انسانی را در راه رهایی و والائی بکار گیرد؛ بنابر این هنری که انسان را در مسائل مادی

محبوس کند تا او را عاجز بنماید یا صرفاً به پرداخت ضعفهای انسانی پردازد مخالف با معیارهای اسلامی است، زیرا در اسلام اصولاً کاری زیبا و جایز است که شوق متعالی شدن را در رگهای انسان بدواند، او را به توان و قدرت خویش واقف سازد، خلاء روحی او را با اهداف والا پارسازد و او را بسوی تکامل - الله براند. وظیفه‌ی هنر جهت بخشیدن به رفتار انسانی و بطور کلی انسان سازی است. هنر اسلامی باید عامل پیشرفت و تکامل، سعادت، هدایت و ارشاد، بیداری و هشیاری باشد. هنری که انسان را در خود محدود سازد و او را خواب کند، یا به عیش و عشرت گذرا بکشانند، او را از معنویت تهی سازد مطرود و منفور است. هنر اسلامی باید در مسیر فطرت الهی انسانی باشد، فطرتی که خمیره‌ی آن عشق است و پرستش. هنر باید با این احساس باید همدم و همراه باشد و هر جا که چنین هنری جرقه‌ای زد عشق شعله ور گردد و پرستش جلوه‌ای کند. هنر امری موقتی و گذرا نیست، بلکه باید قرن‌ها بر روح و روان آدمیان تأثیر گذارد و در قلب مردمان نورو روشنائی را زنده نگهدارد. هنری که با هر انسانی، عشق و پرستش سرو کار داشته باشد دیر پا و سریع‌التأثیر است و مسیر هنر همانست که از طریق هماهنگی با فطرت انسانی در جاودانگی جاریست. عشق به ابدیت، عشق به خدا و خلق خدا و همه‌ی آنچه مورد صحبت اوست هنر را ارزشمند و گرانقدر می‌سازد. هنری که در مسیر الی الله باشد در خدمت مردم نیز می‌باشد. هنری که یار و یاور انسان نیست و بشریت باشد بالطبع در مسیر الی الله نیز نخواهد بود. چنین هنری دچار نابودی و اضمحلال نخواهد بود و از پس قرن‌ها همچنان شاداب، زنده و مؤثر خواهد بود.

هنر و محیط

درخت در هر خاکی سبز نمی‌شود، گل نمی‌دهد و به بار نمی‌نشیند. هر محیطی و مکانی را گلی و درختی خاص است که با شرائط آب و هوای آن می‌سازد. این آب و هوا در زمینه‌ی هنر از یکسو، جامعه، نظام حاکم بر آن، روابط اجتماعی، ارگانها و نهادهای جامعه و... است و از سوی دیگر محیط جغرافیائی می‌باشد. هنر ساخته‌ی ذوق و احساس آدمی است. عامل جغرافیائی در شکل‌گیری این ذوق و احساس مؤثر است. بطور ساده می‌توان دید که مردم مناطق صحرائی مردمانی خشن و گاه بیرحمند، مردم کوهستانی سخت‌کوش، پرجنب و جوش و جنگجویند و مردم مناطق ساحلی آرام و آداب‌دان - طرز معیشت در هر محیطی اثر خود را در روحیه و رفتار آدمی می‌نهد. این روحیه و رفتار نشان از ذوق و احساس افراد نیز می‌دهد. صحرانشینان پیوسته در راهند، همواره در جستجوی آبی روانند، با سختی‌ها درگیرند، لذا خشونت را طبیعت در وجودشان بارور می‌سازد. مردم کوهستانی برای زندگی در چنین محیطی باید با طبیعت خشن بسازند با حیوانات وحشی مبارزه کنند، لذا مردمی پرخاشگرو سخت‌کوشند و چون کوه استوار، مردم ساحل نشین نعمت کافی دارند، آب و هوای خوب پوست تنشان را نوازش می‌کند، محیط سرسبز انواع سبزیها و میوه‌ها را

برایشان آماده می‌کند، زیبایی محیط بر روح و قلبشان صفا می‌بخشد زیبایی‌های طبیعی بوفور در کمین و اطراف آنهاست و چشم اندازه‌های زیبای طبیعی همواره لذت بخش و زیباست. زیبایی غروب دریا، طراوت هوا بعد از باران، سرسبزی کوهها و جنگلها و مزارع در فصل بهاران، تنوع چهار فصل هر یک به زیبایی خاص خود را مرد صحرانشین کی تواند دید؟ لذا روح و ذهن مرد صحرانشین پیوسته از محیط می‌گذرد، به پرواز در می‌آید و بسوی افقهای دیگر می‌گردد؛ اما ساحل نشین علاوه بر اینکه از نظر معیشت دغدغه‌ای ندارد از زیبایی‌های طبیعی نیز بحد کافی بهره می‌گیرد و طبیعت، دشواری زیادی برای او ایجاد می‌کند. آیا ایندو انسان ذوق و احساس یکسانی خواهند داشت؟ هنر این دو نیز یک گونه خواهد بود؟ مسلماً نه.

امروزه در هنرها دو روش کلی از هم متمایز است: یکی روش ارگانیک و دیگر روش هندسی. در مناطقی که نیروهای طبیعت خصمانه‌اند - مانند بیابانهای خشک - هنر همواره صورت گریز از جریان زندگی را بخود می‌گیرد و می‌خواهد چشم انداز دیگری را از وضع موجود نشان دهد، در جستجوی یافتن قوانینی است تا وضع را توجیه کند. لذا هنر او از طبیعت جاری فاصله می‌گیرد و هنر هندسی خاص مردم این مناطق است. در این مناطق که آب و هوایی نامناسب دارد، زندگی و طبیعت خوشایند دل آنان نیست لذا در صدد بر می‌آیند تا براین حیات فلسفه‌ای بیابند. لذا آنرا براساس محاسبات هندسی تبیین می‌کنند؛ ضربیه‌های ثابتی در طبیعت می‌یابند و آنرا در هنر نیز بکار می‌گیرند. تقسیم طلائی نمونه‌ی بارز آنست که در جای خود بدان می‌پردازیم. لذا می‌بینیم اشکال هندسی، گوشه‌ها و زوایای تند در هنرهای مردم این مناطق از معماری، نقاشی، خطاطی حتی شعر وارد می‌شود. ظهور هنر هندسی را محققان عالم هنر به سبک معروف عربی (سارابن) منسوب می‌دارند که دلیل خوبی بر گفته‌های بالا است.

در مناطق خوش آب و هوا و محیط دلپذیر، علاوه بر اینکه وفق مراد انسانهاست و طرز معیشت نیز راحت و ساده است هنر زنده و ارگانیک پا می‌گیرد که در خدمت تقویت حالت همان محیط زنده و شاداب است. گریزی از طبیعت بچشم نمی‌خورد، بلکه مردم بیشتر خود را بدامن طبیعت می‌اندازند؛ در هنر این مردم نیز لزومی به اشکال هندسی و جایگزینی آن بجای طبیعت زیبا متصور نیست، پرداختن به گوشه‌های تیز، نشانگر بی‌ذوقی است، طبیعت زیباست و جای زوایا را منحنی‌ها گرفته است. حتی شعر این مناطق نیز آزاد است و رعایت وزن و آهنگ ثابت کمال بی‌ذوقی است.

تأثیر محیط را در هنرهای اسلامی از جمله خط که در اختیار همه‌ی مردم قرار دارد. می‌توان بوضوح دید. خطوطی که منسوب به اعراب است از نسخ و رقاع و غیره همه دارای زوایای تند و تیز، قامت‌های راست و تودرتو می‌باشد، اما خطوط منتسب به ایرانیان - تعلیق، نستعلیق و در نهایت نستعلیق شکسته - هر چند که بسیاری از قوانین هنر هندسی از جمله نسبت طاقی را رعایت کرده است اما از زوایای تند در آنها خبری نیست، جای آنرا کشیدگیها و انحناها گرفته است. دلیل آن روشن است، ایرانیان در محیطی دلپذیرتر از اعراب - صحراهای

وسیع و خشک، آب و هوای گرم و سوزان و بی آب و علف - می زیسته‌اند لذا روحی شادابتر، طبعی لطیف‌تر و ذوقی پر بارتر دارند و رعایت قوانین هندسی را می‌توان بدلیل و فاداری به خاستگاه هنر اسلامی - مذهبی آن دانست و البته تلفیق ایندو روش - ارگانیک و هندسی - خودزیبا و دیدنی است.

تأثیر محیط بر هنر را می‌توان در سبکهای ادبی شعر کلاسیک ایران - خراسانی، عراقی، هندی، دید که نام مناطق جغرافیائی برپیشانی خود دارد، مکاتب هنری ایران نیز چنین است از جمله مکاتب هنری هرات، تبریز و اصفهان مبین تأثیر شهرهائی است که هنرمندان خلاق در آنها جمع شده و به آفرینش هنری پرداخته‌اند و محیط رنگ خود برپیشانی این آثار نهاده است.

منابع :

- 1 . H . Lundhelm in Shipley , Dictionury of World Literature , Londen 1953.
- ۲ . جورج سارتون، تاریخ علم، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران، ۱۳۳۶.
- ۳ . دکتر امیرحسین آریانپور، جامعه‌شناسی هنر، تهران، ۱۳۵۴.
- 4 . Thomas , life and works of shiller , 1901.
- 5 . Spon car , The principle of psycho logy , vvl 2 , 1890.
- ۶ . رنالیسم، چارلز چدویک، ترجمه مهدی سحابی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۷ . کلاسی سیزم، انتشارات معاصر، تهران، ۱۳۷۸.
- ۸ . چارلز چدویک، رنالیسم، مهدی سحابی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۹ . ناتورالیسم، مجموعه‌ی ملتها، سبکها و اصطلاحهای ادبی و هنری، انتشارات معاصر، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۰ . م . کریمی، هنر چیست، امید زنجان، شماره‌های مختلف.
- 11 . K . Lange , Das Wesen der Kunst , 1907.
- 12 . K . Hroos , The play of Animals , The play of man , 1901.
- 13 . H ., Verworn , Die Anfunger der kunst , 1909.
- ۱۴ . دکتر امیرحسین آریانپور، رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ، تهران، ۱۳۳۰.

شعر چیست؟

این کلمه‌ی عربی به معنی دانستن و دریافتن است اما تعریف اصطلاحی شعر در دوره‌های مختلف به صورتهای متفاوت و متنوعی انجام گرفته است. از افلاطون تا امروز نظرات مختلف از طرف عالمان و شاعران ارائه شده است و دسته بندیهای خاصی بین شاعران و نظریه پردازان بر اساس تعریفشان صورت گرفته است. شعر را امروز «کلام مخیل» می‌نامند و بین شعر و نظم فرق قائلند، نظم فقط موزون است و محتوای منطقی و مفهومی دریافتی برای عموم دارد اما شعر ممکنست موزون باشد در حالیکه تخیل در آن نقش اساسی دارد. کلام مخیل کلامی است که دارای پیام انسانی باشد یا لحظاتی از حیات زودگذر آدمی را با نیروی واژگان جاودانه سازد. با این تعریف وزن و قافیه الزامی نیست. اما در شعر تا زمان حاضر، اکثر شعر شناسان روی وزن و قافیه تأکید داشته‌اند ولی بوده‌اند شاعرانی که شعر زیبا سروده اند اما وزن و قافیه را بر اساس احساس خویش به وجود آورده‌اند و بر آن علم نداشته‌اند.

شعر در ادبیات کلاسیک هم از نظر محتوا مورد بحث قرار گرفته و هم وزن و آهنگ آن مورد تأکید عالمان شعر و شاعران بوده است و عملاً اگر کلامی از این هنر خالی بود شعر شناخته نمی‌شد. بنابراین ما نیز مجبوریم برای شناخت هنر شعر و بررسی اشعار شاعران به این نکات توجه کنیم. واضح است که در ادبیات و شعر آذربایجان یا به طور کلی ادبیات ترکی دو نوع وزن شعری وجود داشته و دارد که یکی اوزان عروضی و دیگری اوزان هجایی است. بحث روی این دو نوع نیز در زمانهای مختلف موجب به وجود آمدن بحثهای داغی شده است.

عروض، فنی از فنون ادبی است که شعر را با موسیقی پیوند می‌دهد. عزیز حاجی بیگلی آهنگساز معروف آذربایجان در بحث از مناسبات عروض و موسیقی چنین می‌نویسد: «خواننده‌ای که در دستگاه می‌خواند هجای کوتاه را کوتاه ادا می‌کند ولی هجاهای بلند را با آواز، تا اندازه‌ی دلخواه خود می‌کشد».^۱

واقعیت اینست که گاه نوازندگان خوبی هستند که از علم موسیقی و نتهای آن اطلاعی ندارند، همانگونه شاعرانی هم هستند که اطلاعی از علم عروض، بحرهای مختلف و افاعیل آن ندارند ولی اشعار نیکو می‌سرایند. عاملی که شعر این گونه شاعران را موزون می‌سازد احساس آنهاست.^۲

(۱) عزیز حاجی بیگلی، اثرلری، جلد ۲، باکی، ۱۹۶۵، ص ۲۱۷.

(۲) صمد رحمانی خیاو، مقایسه‌ی عروض فارسی و آذربایجانی، تبریز، ۱۳۷۹.

ما در اینجا به صورت فشرده‌ای در مورد وزن و مسائل آن سخن می‌گوییم و می‌گذریم. بیت عبارتست از دو مصراع هم وزن که پهلوی هم قرار گرفته و بین آنها از جهت شکل و محتوا پیوند وجود دارد. بیت مصرع بیتی است که مصرعهای آن هم قافیه باشند. بیت تخلص بیتی است که نام یا نام مستعار شاعر در آن ذکر شود، بیت مطلع نخستین بیت غزل، قصیده یا ... را گویند و آخرین بیت را بیت مقطع نامند. زیباترین بیت هر غزل را شاه بیت نامند.

وزن شعر در ادبیات عبارتست از واحد تعیین کمی صداها یا سنجش ریتم و آهنگ منظم هجاهای کوتاه و بلند و کشیده ی مصرعها (در وزن عربی و فارسی)، ستبری و نازکی حروف صدا دار در عروض شعر ترکی. وزن را می‌توان به صورت زیر نیز تعریف کرد: وقتی مجموعه‌ی آدایی به لحاظ کوتاهی و بلندی مصوتها و یا ترکیب صامتها و مصوتها از نظام خاصی برخوردار باشد نوعی موسیقی به وجود می‌آید که آنرا وزن می‌نامیم. گویشوران هر زبانی وزن شعر خود را در تناسبهایی خاص احساس می‌کنند که گویشوران زبان دیگر ممکن است آن تناسب را احساس نکنند. به همین دلیل است چیزی که برای مردم فارسی زبان موزون است برای مردم آلمانی زبان موزون نباشد.

عروض

عروض کلمه‌ای عربی است و دارای معانی لغوی و اصطلاحی چندی است. معنی لغوی آن، تیرک وسط چادر، جهت، سو و معنی اصطلاحی آن علمی است که از وزن شعر بحث می‌کند. خلیل ابن احمد، بانی علم عروض وقتی از اوزان شعر عرب بحث می‌کند این علم را عروض می‌نامد. دکتر عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد: راجع به وجه تسمیه، یک آنست که شعر از جهت وزن به آن عرضه می‌شود و از این روست که آنرا عروض خوانده‌اند یعنی معروض علیه، شاید قول درست تر آن است که گفته‌اند عروض شعر یعنی جزء آخر اولین مصرع به منزله‌ی ستون خیمه است و آنرا به همین جهت عروض نامیده‌اند.^۱

عروض وزن متناسب با شعر عرب است و در بیشتر منابع از عروض به عنوان علمی که صحت و سقم وزن شعر را مشخص می‌سازد نام برده می‌شود. کسانی که خواسته‌اند تعریف کوتاهتری بدهند می‌گویند عروض ترازوی شعر یا به عبارت دیگر میزان سخن منظوم است.^۲ قیس رازی آنرا میزان نظم می‌نامد.^۳

(۱) عبدالحسین زرین کوب، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۶.

(۲) صمد رحمانی خیاوی، همان، ص ۲۵.

(۳) شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۹۶.

علم عروض ابتدا برای شعر عرب تدوین شده است و سپس فارسی زبانها آنرا برای شعر فارسی برگزیده‌اند. در مورد زبان ترکی، پروفیسور زهتابی معتقد است عروض ترکی در ضرب المثلها و اشعار شفاهی دوران پیشتر از اسلام و تماس ترکان با اعراب وجود دارد بنابراین عروض برای ترکی خویشاوند است. برخی دیگر معتقدند عروض اصلاً با روح شعر ترکی هماهنگ نیست. اما قوانین علم عروض نخست توسط محمود کاشغری در دیوان لغات الترك تدوین شده، سپس یوسف خاص حاجب آنرا در سرایش قوتاد قوبلیک به کار برده و احمد یوقناقی در عتبه الحقایق و خواجه یسوی در «دیوان حکمت» به کار گرفته است.

افاعیل عروضی

همچنانکه در زبان عربی، وزن کلمات از روی «فعل» (ف، ع، ل) ساخته می‌شود، تمامی انواع اوزان عروضی هم بر اساس همین حرفها ساخته می‌شود و از طریق تغییراتی در تصریف این کلمه، هفت حرف دیگر به آنها افزوده شده و افاعیل عروضی به دست می‌آید و این هفت حرف عبارتند از: آ، ت، س، ع، ف، ل، م، ن، و، ی.

افعله‌ها به عنوان واحد اجزای وزن مصراعها هستند. همچنانکه افاعیل اصلی اساس اوزان عروضی را به وجود می‌آورند ارکان عروضی نیز افاعیل را می‌سازند. این ارکان، اجزاء افاعیل اصلی هستند و عبارتند از: فعولن، فاعلن، فاعلاتن، مستفلان، مفاعیلن، متفاعلن، مفعولات و ...

اوزان شعر ترکی

وزن دارای انواعی است که مهمترین آن دو نوع است: (۱) وزن هجایی (۲) وزن عروضی. در شعر فارسی وزن مسلط، وزن عروضی است اما در شعر ترکی هر دو نوع وزن - هجایی و عروضی - دوش به دوش هم به کار می روند هر چند که برخی از ادیبان تنها وزن هجایی را در شعر ترکی صاحب اصالت می دانند اما پروفیسور زهتابی با تحقیقات گسترده ی خویش و با استناد به اشعار پیش از اسلام، معتقدند که عروض ترکی در عین تفاوت هایی با عروض عربی، دارای سابقه ای دو هزار ساله است.^۱

هجایک واحد گفتار معنی دار است که با هر ضربه هوای ریه به شاعرانه ی خود را در قالب شعر ترکی بریزند. مایه ی افتخار و سربلندی هر ترک زبانی است که در کنار داشتن زبان مادری توانمند، این زبان در شعر نیز اوزان خاص و زیبایی دارد؛ اوزانی که در دوران بسیار کهن به وجود آمده، قرن ها را پشت سر نهاده و امروز به دست ما رسیده است. این اوزان شعری در طی قرون متمادی نسل به نسل منتقل گشته و در دستهای قدرتمند شاعران چیره دست و اندیشمندان فرهیخته ی این مرز و بوم شکل یافته و قوام گرفته، لطافت، زیبایی و ظرافت خود را حفظ کرده و بر توانمندیهای آن افزوده است و امروزه ماییم که بایستی کمر همت برای حراست از این زبان هنری و اوزان شعر ترکی ببندیم و به نحو احسن از آن بهره گیریم و راهنمای خود قرار دهیم و امکانات آنرا توسعه بخشیم. متأسفانه امروز شاعران نوپای ما با وجود علاقه به زبان و ادبیات مادری خود، از اینهمه زیبایی، ظرافت و گستردگی اوزان شعر ترکی بی خبرند. شعر ترکی دارای آنچنان توانمندیهایی است که شاعر با شناخت این توانمندیها خواهد توانست آثار جاودانه ای را پدید آورد و لطیف ترین و گنگ ترین عواطف انسانی را لباس شعر بپوشاند.

اوزان شعر ترکی عاریتی نبوده و مختص شعر ترکی است و ما حق داریم که در میان ملل مختلف جهان از این نظر بر خود بیاییم؛ زیرا کمتر ملتی است که در شعر دارای اوزان خاص خود باشد.

بطور مختصر می توان گفت که بعد از ظهور اسلام، اوزان عروضی بر زبانهای اسلامی مستولی شد. شعر فارسی اوزان عروضی را بالکل پذیرفت و فرم شعری خود را کنار نهاد. ادبیات ترکی نیز تحت تأثیر ادبیات فارسی قرار گرفت. بسیاری از شاعران ترک زبان، زبان شعری فارسی را برگزیدند لذا اوزان عروضی را به کار گرفتند و حتی در اشعار ترکی نیز به اوزان عروضی روی آوردند. اما اکثر بزرگان ادبیات ترکی ضمن به کارگیری اوزان عروضی به سنتهای ادبیات شعر مادری نیز وفادار ماندند و اوزان هجایی را به کار بردند. در

(۱) در صفحات بعدی به این مسئله خواهیم پرداخت.

دیوان عمادالدین نسیمی، قاضی احمد برهان الدین، مولانا محمد فضولی و دیگران اشعار بسیاری هست که در قالب هجایی سروده شده‌اند.

اوزان شعری هر زبان رابطه‌ی تنگاتنگی با ساخت زبان دارد زبان عربی زبانی اشتقاقی یا به عبارت ساده تر زبانی قالبی است به عبارت دیگر برای هر یک از اجزاء جمله - فعل اسم، صفت و ... - ظرفهایی وجود دارد که می‌توان هر فعل، اسم، صفتی را در آن ریخت و بعد از اینکه شکل ظرف خود را یافت آنرا بیرون کشید و مورد استفاده قرار داد. برای نمونه به قالبهای زیر توجه کنید:

فاعل، عامل، شاغل، غافل، مایل، کافر و ...

مفاعله، معامله، مجادله، مخابره، مشاهده، مداخله، مباحثه و ...

استفعال، استعمال، استمداد، استکبار، استعمار، استخبار، استضعاف و ...

مفعول، معمول، معقول، مشهور، معدوم، معروف، محکوم و ...

همه‌ی واژگان زبان عربی طبق قوانین خاص این زبان از ریشه‌ی خود مشتق شده و قالب خاص خود را می‌گیرند. بنابراین واژگان این زبان - فعل، اسم، صفت و ... - ظرفهایی خاص دارند که می‌توان این واژگان را در آن ظرفها ریخت و شکل ظرف را بدان داد. پس نظم و آهنگ کلام و بویژه شعر که اصل آن به آهنگ و موسیقی است در شعر عربی سهل الوصول می‌باشد و مسلم است زبان عربی با این توانمندیش زبانهای دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فارسی این اوزان آهنگین عربی - عروضی - را پذیرفت و هر چند که فرمهای شعری چندی نیز بر آن افزود اما اوزان شعری خود را کنار آن نهاد و تحت تأثیر ادبیات عربی قرار گرفت بطوریکه شعر فارسی امروزه بر اوزان عروضی می‌چرخد. زبان فارسی در طول هزار سال همگامی با اوزان عروضی، توانسته است خود را با این اوزان وفق داده و توانایی لازم را به دست آورد. اما شعر ترکی در اوزان عروضی آن توانایی زبان عربی - که این توانایی برای عربی ذاتی است - و فارسی را ندارد و آشکارا می‌بینیم که برای حفظ اوزان مجبور می‌گردد از قافیه‌های فارسی استفاده کند و این امر از اصالت شعر ترکی می‌کاهد. هر چند که امروزه زبان ترکی توان آنرا یافته است که لباس اوزان عروضی را به تن کند ولی شعر هجایی اصالت، توانمندی و لطافت خود را حفظ کرده است. شاعران جوان می‌بایست با ظرفتهای اوزان شعر ترکی و فرمهای شعر ترکی آشنا شوند. باز متذکر می‌شویم که شاعر ما بایستی در کنار آشنایی با اوزان شعر ترکی با توانمندیهای زبان، گنجینه‌ی واژگان، فرهنگ و روح زبان نیز آشنا باشد، فقط در این صورت است که شاعر بجای بازی با کلمات، آنها را انتخاب می‌کند، صیقل می‌هد و با مفاهیمی جدید، با ترکیباتی ابداعی برای شناخت عاطفی خود به کار می‌گیرد.

اوزان شعر ترکی بویژه شعر شفاهی مردم آذربایجان هجایی است و این اوزان از دوران پیش از اسلام در آذربایجان به کار می‌رفته و در قدیمی‌ترین کتاب ترکی ایران - کتاب دده قورقود - به کار رفته است. همانگونه که می‌دانیم دده قورقود هم‌عصر پیامبر اسلام بوده به خدمت آن حضرت رسیده، قبول اسلام کرده و ایل اوغوز را به اسلام هدایت کرده است و با همت او اسلام در دنیای ترکان نفوذ یافته است.

پیش از شروع به بحث روی اوزان شعر ترکی، بایستی با حروف زبان ترکی هجا و واژه‌های ترکی آشنا شویم. در زبان ترکی آذری ۳۲ حروف وجود دارد که عبارتند از:

آ - ا - ائ - او - او - او - ای - ای - ب - پ - ت - ج - چ - خ - د - ذ - ز - ر - ژ - س - ش - غ - ف - ق - ک - گ - ل - م - ن - م - ه - و - ی.

می‌بینیم در این ۳۲ حرف، نشانی از حروف عربی ث - ص - ط - ض - ظ - ذ وجود ندارد. از این ۳۲ حرف ۲۳ حرف آن بی‌صدا و ۹ تای آن صدا دار است و همین نه حرف صدا دار خود به دو نوع مهم دیگر تقسیم می‌شود: (۱) حروف صدا دار نازک (۲) حروف صدا دار ستر.

حروف صدا دار نازک عبارتند از: آ (ال = دست)، ائ (ائل = ایل)، او (اوزوم = انگور)، او (اوزوم = خودم)، ای (ایل). حروف صدا دار ستر: آ (آدام)، او (اولدوز)، ای (ایشیق) او (اوتاق = اتاق).

حروف کوچکترین عضو در ترکیب زبان به شمار می‌آیند. بعد از حروف، در ترکیب زبان «هجا» قرار دارد. هجا را در فارسی سیلاب یا بخش گویند. هجا متشکل از چند حرف است که با یک حرف صدا دار همراه است. روشن است که حروف بی‌صدا بدون کمک از حروف صدا دار نمی‌توانند تشکیل هجا دهند. مثلاً «کتاب» دارای دو هجاست کی - تاب که یکی هجای - کی - دارای حرف بی‌صدا ی / ک / و حرف صدا دار / ی / و دیگری هجای / تاب / دارای دو حرف بی‌صدا ی / ت / و / ب / و یک حرف صدا دار / ا / می‌باشد. واژه نیز از ترکیب چند هجا به وجود می‌آید.

مهمترین خصوصیت زبان ترکی آذری که در هر واژه‌ای خود می‌نماید اصل هماهنگی اصوات است و آن اینست که تمامی حروف صدا دار موجود در یک کلمه از یک نوعند یعنی تمامی حروف صدا دار یا از نوع نازکند یا از نوع ستر. اگر در واژه‌ای خلاف این امر مشاهده شد آن کلمه حتماً برگرفته از زبان دیگری است. بندرت واژه‌ی ترکی وجود دارد که این قاعده در آن رعایت نشده باشد و اصولاً می‌بایست آن واژگان را نیز تصحیح نمود.

وقتی سخن از شعر می‌گوییم بی‌شک نظری بر اندیشه‌های پیشکسوتان این فن و اینکه تعریف شعر، مشخصات آن و غیره ضروری می‌نماید. اما از آنجائی که هدف ما، صرفاً آشنایی مختصر با شعر و اوزان

ترکی است لذا این بخشهای علمی تر و دقیقتر را به فرصت دیگری موکول می کنیم و در اینجا هدف اصلی که آشنایی شاعران جوان و بالنده ی کشورمان که عاشقانه در راه تطور و آفرینش ادب ترکی تلاش می کنند می باشد و تلاش داریم خلاء موجود در شناخت اوزان شعر ترکی را پر سازیم. مسلماً اساتید این علم، مسائل را دقیقتر و علمی تر خواهند کاوید. مقصد ما صرفاً آشنایی مبتدیان شعر ترکی با اصول آن است و اگر بتواند انگیزه ی لازم را برای مطالعات دقیقتر در خوانندگان بوجود آورد به هدف رسیده است. با این مقدمه معلوم است که حتی اشاره به نظرات مختلف، حتی تاریخچه ی آن در این مقال نمی گنجد. سادگی و آموزنده بودن مطالب نیز هدف دیگر را قم است.

بطور ساده شعر کلام موزونی است که اندیشه ای را با هنر موسیقی در هم آمیخته و همراه با تخیل و ابتکار شاعرانه بیان می کند و در شنونده یا خواننده تأثیر می نهد. شعری بهتر است که دارای اندیشه ی عالی، تخیلی شاعرانه و با کلامی موسیقی وار بیان گردد در این صورت خواهد توانست شنونده یا خواننده را تحت تأثیر قرار داده و او را به سمتی که شاعر در نظر دارد سوق دهد. شعر و ادبیات اصولاً علم عاطفی است و یا به عبارت دیگر آفرینش انگیزه ی آموختنی است و به دیگر سخن، شناخت عاطفی به انسان می دهد و او را در راه شناخت علمی مسئله به پیش می راند. احساس لذت، سادگی فراگیری و حفظ کردن از دیگر تأثیرات وزن شعری است.

برای اینکه سخن آهنگین و ریتمیک باشد در ترتیب کلام توجه لازم می گردد و لذا اوزان شعری پیش می آید. پیش از پذیرش اسلام توسط ترکان، شعر رایج در میان ترکان از جمله مردم آذربایجان دارای وزن هجایی بوده است. این اوزان خود به کلام، وزن خاصی داده و در مؤثر بودن در شنونده نقش اساسی داشته است اما بعد از ظهور اسلام، اوزان عروض در ادبیات عرب دارای اصول ثابتی گشته و با گسترش اسلام در کشورهای مختلف جهان، ادبیات عربی نیز بعنوان وسیله ای برنده در جهت تبلیغ اسلام به کار گرفته شد و بدینوسیله ادبیات عربی در میان مسلمانان مورد احترام قرار گرفت حتی اصول شعری این ادبیات یعنی اوزان عروضی در ادبیات ملل مسلمان نفوذ کرد بطوریکه برخی ملتها اصول شعری خود را به کل از یاد بردند. از جمله پارسی گویان دو دستی به اوزان عروض چسبیدند هر چند که بدعتها و ابتکاراتی در اوزان عروض نیز پدید آوردند. در میان شاعران آذربایجان نیز اوزان عروضی جای پای خود پیدا کرد. وجود کتابهای قدیم ترکی و اشعار باز مانده از دوران پیش از اسلام، همه دلیلی بر اصالت اوزان هجایی در شعر ترکی است اما اوزان عروضی از قرنهای اولیه هجری در ادبیات ترکان جای پای خود پیدا می کند. وجود کتاب قوتادقوبیلک از یوسف بالاساغونلو (خاص حاجب) در قرن ۵ هجری نشان می دهد که اوزان عروضی در ادبیات ترکی نفوذ کرده است و این کتاب تأثیر خود را مستقیماً از عربی گرفته است در حالیکه عده ای از اندیشمندان بر این نظرند که اوزان عروضی از فارسی وارد ترکی شده است. اما اثر یاد شده نشان می دهد

نویسنده تماس ضعیفی با زبان و ادبیات فارسی داشته در حالی که با ادبیات عربی آشنایی کامل داشته است. پس ظن قوی این است که ادبیات ترکی اوزان عروضی را مستقیماً از عربی گرفته است اما نزدیکی و صمیمیت بیش از حد ادبیات فارسی و ترکی در طول قرن‌ها باعث شده است ادبیات ترکی بیشترین الهام خود را از ادبیات فارسی بگیرد و همین نزدیکی و توسل به اوزان عروضی باعث شده است صدها و هزاران واژه فارسی از این طریق وارد ادبیات ترکی گردد. البته ناگفته نماند که ترکان در عین حال که اوزان عروضی عربی و فارسی گرفتند تغییراتی در آن داده و با شعر ترکی منطبق ساخته اند که بدانها اشاره خواهد شد.

اما شعر ترکی علاوه بر اوزان هجایی و عروضی دارای شعر آزاد یا شعر سربست نیز می باشد. این شعر نیز در ادبیات ترکی دارای تاریخچه‌ای بیشتر از این نوع در ادبیات عربی و فارسی است که در بخش خود بدان خواهیم پرداخت. اما هر شاعری باید با این ۳ نوع شعر آشنا باشد و هر شاعری با توجه به توان خود قابلیت‌های شخصی بدان روی می آورد و چه بسیار شاعرانی که در ۳ نوع شعر سروده‌اند اما برخی در یک نوع بیشتر خود را آزموده‌اند. چون شاعر بایستی به ظرایف و دقایق هر ۳ نوع شعر وقوف کامل داشته باشد لذا ما در اینجا به آشنایی مختصر با این ۳ نوع شعر می پردازیم و در حد توان به مقایسه کوتاهی نیز دست می یازیم. اوزان شعری ادبیات ترکی هجایی است پس اصل را بر شناخت اوزان هجایی می نهیم و با توجه به هزار سال قدمت شعر عروضی در ادبیات آذربایجان بایستی این اوزان دقیقاً حلاجی شود و نقاط ضعف و قوت آن شناخته شود.

اوزان عروضی

وزن شعر کلاسیک آذربایجان وزن عروضی است. باز یادآوری می کنیم که کتاب گرانقدر دیوان لغات الترک نمونه‌های فراوانی از اشعار ترکی پیش از اسلام آورده است که همگی به اوزان هجایی می باشند اما با کتاب قوتادغو بیلک اوزان عروضی وارد ادبیات ما گردید. این اوزان بسیار متنوع است که در ادبیات ما برخی اوزان کاربرد بیشتری داشته و برخی دیگر از اقبال زیادی برخوردار نبوده‌اند و اما آنچه حائز اهمیت است اینکه شاعران ترکی گوی آذربایجان اوزان عروضی را با زبان ترکی هماهنگ ساخته و عروض ترکی را نیز پدید آورده‌اند. اما نمی توان فراموش کرد که اصولاً اوزان عروضی با روح زبان ترکی نمی خواند و دلیل اصلی آن اینست که در شعر عروضی بلندی و کوتاهی هجاها و موازی بودن آنها شرط اصلی وزن شعر می باشد در حالیکه اصولاً در زبان ترکی هجای بلند وجود ندارد فلذا اوزان عروضی جایی ندارد و به همین خاطر شاعران کلاسیک ما که تحت تأثیر ادبیات عربی و فارسی به اوزان عروضی متوسل شده‌اند قوانین و واژگان فارسی و عربی را به کار گرفته‌اند و از این طریق صدها و هزاران واژه را از این دو زبان به وام گرفته‌اند در حالیکه نیازی به این وام گیری نبوده است.

در هر صورت ادبیات کلاسیک ما در اوزان عروضی خلق شده است. برهان الدین، حسن اوغلو، نسیمی، فضولی، ختایی و شهریار به اوزان عروضی شعر سروده‌اند هرچند که در جوار آن به اصالت شعر ترکی و اوزان هجایی نیز توجه نموده‌اند و التفاتی کرده‌اند اما بی‌تردید در ادبیات کلاسیک ما اوزان عروضی بیشتر از اوزان هجایی به کار رفته است و اوزان هجایی در اشعار عامیانه و ادبیات عاشیقی به صورتی گسترده رشد و نمو کرده است.

عروض سیستم شعری بسیار مرکبی است که در آن شرط اساسی، برابر بودن هجاهای مصرعها، نه از نظر نمایش، بلکه بلندی و کوتاهی هجاها طبق یک اصول خاصی می‌باشد. همین است که گاهی در شعر که در وزن عروض گفته شده است مصرعی دارای ۱۱ هجا و مصرع دیگر دارای ۱۰ و یا حتی ۹ هجا بیشتر نیست. اشعار سروده شده در این اوزان با توجه به اندازه مصرعها، اصول بیان کلمات و ترتیب هجاها، شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد و آنچه اشعار را از این دیدگاه از هم متمایز می‌سازد همانا «بحر» نامیده می‌شود به عبارت دیگر قالبهای عروض، «بحر» نامیده می‌شود یا قالبهای عروض را «بحر» گویند. برای اینکه خوانندگان عزیز را با اوزان عروض آشنا سازیم از پله نخست آغاز می‌کنیم: می‌دانیم در تلفظ کلمات هر بخش را یک هجا گویند. برخی کلمات تک هجایی هستند مانند من، سن، او.

در یک شعر - هر بیت که دارای دو مصرع است - تعداد هجاها بایستی یک اندازه باشد. در عروض، هجا دو نوع است: هجای کوتاه و هجای بلند. هجای کوتاه عبارتست از یک حرف و یک مصوت مانند: نه، و گونه هجای بلند نامیده می‌شود. مانند مَن - :م - ن. پس می‌توان گفت که در شعر عروض علاوه بر اینکه تعداد هجاها بایستی به یک اندازه باشد بایستی هجاهای کوتاه در برابر هم و هجاهای بلند در برابر هم قرار گیرند و قرینه باشند. در اینصورت است که وزن عروض رعایت شده است. اما در شعر هجایی فقط تعداد هجاها بایستی یک اندازه باشد و اصولاً در زبان ترکی هجای کشیده وجود ندارد.

۱ - نخست باید شعر را صحیح بخوانیم و کلمات را درست تلفظ کنیم و گونه در تقطیع و تعیین وزن آن دچار اشتباه خواهیم شد. باید توجه داشتید که در اینجا تلفظ مهم است و املاء و واژگان مهم نیست مثلاً خواهر بصورت خاهر تلفظ می‌شود و خواستن در هر معنی که باشد با خاستن تلفظ خواهد شد.

۲ - از نظر تعداد هجا - بدون توجه به بلندی و کوتاهی هجاها - تعداد هجا - را در هر مصرع مشخص می‌سازیم: دو بیت شعر زیر را در نظر بگیرید:

یثنه اول ماه منیم آلدی قراریم بو گئجه،

چیخا جاقدر فلکه ناله زاریم بو گئجه.

شمع وش محرم بزم ائلیدی اول ماه منی

یاناجاقدیر یئنه عشق اودونا واریم بو گئجه.

تقطیع این شعر از نظر هجایی به شرح زیر است:

پ / نه / اول / ماه / مَ / نیم / آل / دی / قَ / را / ریم / بو / گن / جِه
چِ / خا / جاق / دیر / فَ / لَ / که / نا / لَ / زِ / ا / زِ / ریم / بو / گن / جِه /

کؤنلوم آچیلر زولف پریشانینی گؤرجک

نطقوم توتولور غنچه ی خندانینی گؤرجک

۱			۲			۳			۴		
کؤن	لوم	آ	چِ	لیر	زول	ف	پَ	رِ	شا	نی	جک
نوط	قوم	تو	تو	لور	غوز	چَه	ی	خند	دا	نی	جک
باخ	دیف	جا	سَ	نه	قان	سا	چِ	لیر	دِ	ده	دن
باغ	ریم	ده	لِ	نیر	نا	وَ	ک	خند	دا	نی	جک
-	-	u	u	-	-	-	u	-	-	u	-

هر مصرع دارای ۱۴ هجاست. این غزل از اول تا آخرین مصرع دارای همین تعداد هجا می باشد

۳- مرحله بعدی علامت گذاری هر هجا بر اساس بلندی و کوتاهی هجاهاست. در اینجا توجه داشته باشیم که :

الف : هر هجای کوتاه را با علامت (u) نشان می دهیم. هجای کوتاه عبارتست از یک حرف و یک مصوت.

ب : هجای کوتاه را با علامت (-) نشان می دهیم. مانند: تَ - رَ = تَر

ج : هجای کشیده را با علامت (u -) نشان می دهیم. هجای دارای چهار یا پنج حرف است مانند:

گفت گُفت

پارس پارس

نرم نَرَم

اینک علامات مذکور را در زیر شعر فوق قرار می دهیم این مرحله را تقطیع به ارکان گویند. یعنی هجاهای بلند و کوتاه را یقی می کنیم و علامات مربوطه را در زیر آن می نهیم:

- - u | - - - u | - - - u | u - -

۴- مرحله ی چهارم عبارتست از تقطیع به ارکان: یعنی مصرع را به چند قسمت تقسیم می کنیم که اولاً هر قسمت سه یا چهار هجا باشد ثانیاً این تقسیم بندی در تمامی مصرعها تکرار شود.

۵- بحر به کار رفته از اوزان عروض را بر آن منطبق می سازیم به این ترتیب که:

u - - یعنی مفعول

- - - u یعنی مفاعیل

u - - - یعنی فَعُولُنْ

این تقسیم بندی نام خاص دارد به نام (بحر شعر دیگر)

هر سوز کی	گلیر ظهو	ره مندن	
مین طعنه	بولورهر	انجمنندن	
مفعول	مفاعیلن	فعولن	
غزل دیر	صفا	ش اهل	نظر
غزل دیر	گل بو	ستان	هنر
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن
حق مظهري	دیر هر چیچک	گر ائتمه سه	نقاش شک
یر ناردل	شکیلی چک	وئرگیل اونا	نشوونی
مستفعول	مستفعول	مستفعول	مستفعول
حیرت ای بت	صورتین گور	دو کده لال ائید	لرمنی
صورت حا	لیم گورن صو	رت خیال ائی	ارمنی
- - u -	- - u -	- - u -	- u -
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن

که این بحر را (رصل) گویند.

گفتنی است که اوزان عروض در ادبیات ترکی آذری در محور مختلف به کار رفته و در ادبیات آذربایجان بحر هزج بین از هر بحر دیگری به کار رفته‌اند و در مرتبه‌های بعدی مضارع، حقیف، منسرخ، سریع، و غیره قرار دارند. گفتنی است که هر بحر دارای چندین نوع است که همه‌ی انواع آن با اوزان ترکی مطابقت نداشته و صرفاً چند نوع آن بکار رفته است. بالفرض بحر رمل در عربی دارای بیست نوع است ۹ نوع آن با شعر آذربایجان تطابق یافته است همینطور ۴ نوع از بیست نوع بحر رجز در شعر آذری به کار رفته است. گفتم که بحر هزج در ادبیات ترکی کاربرد بیشتری داشته است بهتر است اشاره‌ای به این بحر و دلایل این استقبال بکنیم. بحر هزج یا بحر متقارب به وزن ۱۱ هجایی شعر ترکی که قوشما می‌نامیم بسیار نزدیک است و به این خاطر در قرون پنج الی دهم از استقبال کم نظیری برخوردار بوده است. وزن بحر متقارب اینست:

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 که البته هر م فاعیلن را یک رکن گویند. رجز نیز بحر متقارب است به شکل زیر:
 مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن
 و همینطور است رمل و...

پَرِشان خلد ق عالم آ ه و افغان انت دیگیمدن دیر
 پَرِشان اولد دونموم حلقی پَرِشان انت دیگیمه نذیر
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

که از چهار قسمت مساوی تشکیل شده است. اما این بحر هزج دارای انواع مختلف است از جمله هزج ناقص:

محیط ع قه غواص او لالی جان
 اوزونوائید له دی خاکی له یکسان
 مفاعیلن مفاعیلن فعولن

پس با جمع‌بندی مختصر می‌توان گفت در اوزان عروضی برابر بودن تعداد هجاهای مصرعهای شعر مطرح نیست بلکه بلندی و کوتاهی و موازی بودن هجاها شرط اصلی به شمار می‌آید. مثلاً:

او	گؤن	کی	فص	لی	یا	زو	لور
U	-	U	-	U	-	U	-
گند	جه	گون	دوز	تا	را	زو	لور
U	-	U	-	U	-	U	-

هجاهای بلند با (-) و کوتاه را با (U) نشان داده ایم و همانطوریکه می بینید هجاها موازیند. باز اشاره کنیم که گاهی تقطیع دو هجای کوتاه می تواند یک هجای بلند را عوض نماید. باز هم لازم می دانم اشاره کنم که وزن عروض در ادبیات ترکی آذری تغییراتی یافته و تاحدی با زبان و مشخصات ربان ترکی تطابق یافته است از آن جمله شاعران ترک در نگارش آثار خود به اوزان عروض، بجای هجاهای کوتاه از هجاهای باز استفاده کرده اند و بجای هجاهای بلند، هجاهای بسته را بکار گرفته اند اما از آنجائی که آوردن مثالها، موجب تطویل کلام خواهد شد آنرا به مجالهای آتی می گذاریم.

ایرادات اساسی اوزان عروض در شعر ترکی عبارتند از:

- ۱- مجبور خواهیم بود مصوتها را بر خلاف تلفظ ترکی واژگان بصورت بلند یا کشیده تلفظ نمائیم.
- ۲- برای تطابق با اوزان عروض از واژگان عربی و فارسی بهره گیریم بویژه در قافیه ها که حساسیت وزن بیشتر بچشم می خورد قافیه ها را فارسی یا عربی انتخاب خواهیم کرد.

قافیه چیست؟

چون سخن از قافیه رفت اشاره ای مختصر بدان نیز ضروری می نماید گفتنی است که قافیه در بسیاری از زبانها مرسوم و ملزوم نبوده است. ولی در ادبیات عربی و فارسی و ترکی قدمتی به درازای تاریخ دارد. در زبان ترکی قافیه بندی با هنرهای خاص به کار می رود و اصولاً برای افزایش قدرت تأثیر، زیبایی آهنگ و موسیقی کلام ضروری می باشد علاوه بر این یادگیری و حفظ شعر را آسانتر می سازد.

در اشعار ترکی قدیم گاه قوافی در اول مصرعها می آمده است اما امروزه قافیه ها در پایان بیت می آید. قافیه در شعر ترکی به نشانه به صدا یعنی کلمات همقافیه حروف آخرشان بایستی یکسان باشد و حروفی که در عین حال دارای صدای یکسان هستند اما از نظر حروف عربی دارای شکل یکسانی نیستند قافیه به شمار می آمدند. اما ترکی قافیه ها بیشتر شنیداری است و اصولاً در شعر هجایی قافیه بایستی شنیداری باشد. قافیه بایستی از نظر گرامری از یک جنس باشند یعنی بالفرض بایستی فعل باشند.

گویند قافیه سه نوع است: قافیه نام، نیمه قافیه و قافیه ی غنی که هر کدام زیباییها و مشخصات خاص خود را دارد. در قافیه ی تمام مصوتهای بلند به کار می رود که با فارسی و عربی بیشتر تطابق دارد. در نیمه قافیه تنها یک صامت مشابه همدان اما در قافیه ی غنی مصوتها و صامتهای زیادی با هم مشابهند و شعر از آهنگ و تشابه صدایی بیشتری برخوردار است.

ردیف: کلماتی است که در پایان هر مصرع تکرار می‌شود و کلمه‌ی قبل از آن قافیه خواهد بود که بحث بیشتر به مجال دیگری موکول می‌شود. مقایسه‌ای کوتاه بین اوزان عروض و اوزان هجایی:

الف) وزن هجایی ساده تر است. ب) وزن هجایی کاملتر است.

برای نمونه به وزن دو شعر ترکی یکی در وزن هجایی و دیگری در وزن عروض توجه کنید.

منی جانندان	اوسان دیردی	جفادن یار	اوسانمازمی؟
فلک یان	دی آهیمدن	مرادین شم	عی یا نمازمی؟

حیدر بابا	گون دالیوی	داغلا سین
اوزون گولسون	بولاقلارون	آغلا سین
اوشاقلارون	بیر دسته گول	باغلا سین
یئل گلن ده	وئر گتیر سین	بویانا
بلکه منیم	یاتمیش بختیم	اویانا

گذشته از سادگی فراگیری شعر هجایی، زیبایی خاص آن عبارتست از اینکه در هر تقطیع هجایی واژگان کامل ادا شده‌اند. در شعر عروض ذکر شده (فلک لریان) یک تقطیع است که واژگان تکمیل شده است (دی آهیمدن) تقطیع دیگر که باز ناقص است همینطور بخش سوم یا چهارم همان مصرع.

اما در شعر هجایی هر بؤلگو یا تقطیع بایستی واژگان کامل ادا شود. قبول اوزان عروض، هجوم واژگان عربی و فارسی را به زبان و ادبیات ترکی باعث گردید اما شاعران مردمی - عاشقیها همواره به شعر ترکی اصیل وفادار ماندند و شاعران ما در قرن هیجدهم - واقف و ... - بار دیگر به اوزان هجایی برگشتند و شالوده ادبیات رئالیستی را بنا نهادند و از آن زمان به بعد شاعران ترکی گوی آذربایجان با اوزان عروض وداع کردند و به اوزان هجایی روی آوردند بطوریکه می‌توان گفت: بالندگی این اوزان سبب شده است میدان برای اوزان عروضی تنگ گردد.

از ترکیب واژگان، جمله به وجود می‌آید و جملات هستند که شعر نثر و گفتار را می‌آفرینند. اینک بعد از این مقدمه به اصل بحث می‌رسیم. اوزان هجایی دارای دو رکن اساسی و مهم است: اؤلچو و بؤلگو.

اؤلچو: در هر شعر هجایی، تعداد هجاهای هر مصرع را اؤلچو گویند و اصل اینست که تعداد هجاهای تمامی مصرعها در یک شعر یکسان و مساوی باشد.

بؤلگو: به تقسیم بندی هجاهای هر مصرع به گروههای کوچکتر گفته می شود و می بایست در یک شعر از مصرع اول تا مصرع آخر این گروههای هجایی به صورت یکسان رعایت گردد. برای روشن تر شدن مطلب بندی از شعر «حیدر بابایا سلام» از استاد شهریار را بررسی می کنیم:

حیدر بابا ایلدیریملار شاخاندا

سنلر - سولار شاقیلداییب آخاندا

قیزلار اونا صف باغلایب باخاندا

سلام اولسون شوکتیزه ائلیزه.

منیم ده بیر آدیم گلسین دیلیزه.

اینک همین بند شعر را از نظر هجا جدا می کنیم:

حیدر/ بابا/ ایلدیریم/ لار/ شا/ خان/ دا/ ۱۱ هجا

سنلر/ لر/ سولار/ شاقیلدا/ ییب/ آ/ خان/ دا/ ۱۱ هجا

قیزلار/ اونا/ صف/ باغ/ لا/ ییب/ با/ خان/ دا/ ۱۱ هجا

سلام/ اولسون/ شوکتیزه/ ائلیزه/ ۱۱ هجا

منیم/ ده/ بیر/ آ/ دیم/ گل/ سین/ دی/ لی/ زه/ ۱۱ هجا

همانگونه که می بینیم هر پنج مصرع این بند دارای ۱۱ هجاست. البته این وزن در تمام بندهای کتاب

حیدر بابا رعایت شده است. اینک به تقسیم بندی هجاها در هر مصرع می پردازیم:

حیدر بابا/ ایلدیریملار/ شاخاندا/

۴ هجا ۴ هجا ۳ هجا

سنلر - سولار/ شاقیلداییب/ آخاندا

۴ هجا ۴ هجا ۳ هجا

قیزلار اونا / صف باغلایب / باخاندا

۴ هجا ۴ هجا ۳ هجا

سلام اولسون / شوکتیزه / ائلیزه

۴ هجا ۴ هجا ۳ هجا

منیم ده بیر / آدیم کلسین / دیلیزه

۴ هجا ۴ هجا ۳ هجا

در اینجا مشاهده می‌شود که گروه دیگری در هر مصرع وجود دارد که تعداد هجاها به ترتیب ۴، ۴ و ۳ است پس بولگو در این شعر ۴+۴+۳ می‌باشد که باز هم این گروهبندی هجایی (بولگو) در تمامی مصرعهای این اثر گرانقدر رعایت شده است چنانچه این گروهبندی در مصرعی رعایت نشود نقص به حساب می‌آید.

اوزان و فرمهای شعر ترکی گنجینه‌ی پر باری است که حاصل هزاران سال تلاش معنوی و آفرینشهای هنری است. این گنجینه‌ی گرانبها هر چند که در کشور عزیز ما به دلایل مختلف مورد بی‌مهری واقع شده، اما امروز بیش از هر دوره‌ی دیگری احساس می‌شود که شاعران بایستی بدان روی آورند و از این توانمندی و امکانات وسیع آن بهره‌جویند. اوزان شعر ترکی قدمتی هزاران ساله دارد و در هر جمله از ضرب المثلها، ترانه‌های عامیانه، اشعار مربوط به آداب و سنن قدیمی و نهایتاً در هر کلام موزون به کار رفته است. شاعران امروز برای تسلط بر زبان و ادبیات خود بایستی این اوزان را در ترانه‌های عامیانه، ضرب المثلها و ادبیات شفاهی مردم با نهایت دقت و وسواس مورد حلاجی قرار دهند و از این فرهنگ غنی بخوبی و مهارت استفاده کنند.

اوزان شعر ما به دو نوع اصلی تقسیم می‌شود: تک هجایی و جفت هجایی. کوتاهترین شعر تک هجایی دارای سه هجا بوده و بلندترین آن ۱۵ هجایی می‌باشد. همینطور کوتاهترین شعر جفت هجایی دارای چهار هجا و بلندترین آن ۱۶ هجایی می‌باشد.

سخنان منظوم شفاهی از قدیم به نام «قوشما» معروف است. این کلمه از مصدر «قوشماق» ساخته شده و برخی این سخنان منظوم را «قوشغو» نامند. هر سطر از قوشغو به نام «مصرع» معروف است و هر مصرع به دو قسمت به نام «تای» تقسیم می‌شود.

اما بولگو که نخست بدان اشاره شد عبارتست از تقسیم بندی در درون مصرع که بر اساس آکسان یا وورغو مشخص می‌گردد. از اصول اولیه اوزان شعر ترکی اینست که در اوزان جفت هجایی هر دو قسمت

(تای) مصرع بایستی با هم مساوی باشند و یا فرقاشان دو هجا خواهد بود. در قوشغوهای تک هجایی، فرق بین دو بؤلگو ۱، ۳ و ۵ هجا می باشد.

برای آشنایی بهتر خوانندگان با اوزان شعر ترکی به ضرب المثلها روی می آوریم و از ساده ترین آنها شروع می کنیم:

سه هجایی

ال چاتماز	گوج یثمز
۲+۱	۲+۱

گنتمه قال	نفس آل
۱+۲	۱+۲

سوتدن آغ	سودان پاک
۱+۲	۱+۲

آز گنتدیم	اوز گنتدیم
۲+۱	۲+۱

داغ دره	دوز گنتدیم
۲+۱	۲+۱

چهار هجایی

اکن بیچر	یه ن ایچر
۲+۲	۲+۲

علی علی اولما ده لی

۲+۲ ۲+۲

پنج هجایی

گتتمه تاپارسان ساتما قالارسان

۳+۲ ۳+۲

مسکنیم داغلار گوزیاشی چاغلار

۲+۳ ۲+۳

شش هجایی

قیز انوی / ناز انوی ۳+۳

کیشی سئل / آرواد گؤل ۳+۳

ائو آلمان / قونشو آل ۳+۳

هفت هجایی

گوز ترازی / ال میزان ۴+۳

قونشو سنی / وارسته ر ۴+۳

بیر بولوتلا / قیش اولماز ۴+۳

اوغرو پیشیک / خورولدار ۴+۳

هشت هجایی

گئدین دئین خان چوبانا ۴+۴

گلمه سین بو ایل موغانا ۴+۴

گلسه قالار ناحق قانا ۴+۴

آپاردی سنلر سارانی ۴+۴

بیر آلاگوزلو بالانی ۴+۴

هایدان گلن / هويا گنده ر ۴+۴

هر آغاجدان / قاشیق اولماز ۴+۴

آخشام قاوار / سحر ساغار ۴+۴

آغلار انسان / گولر انسان ۴+۴

بیر چوخ یاشار / اؤلر انسان ۴+۴

برای جمع بندی اوزان شعر ترکی در ذیل دو جدول خواهیم آورد که در آن تعداد هجا و بؤلگوهای اصلی و فرعی اشعار (قوشغوها) آورده شده است.

جدول اوزان تک هجایی

تعداد هجا	بؤلگوی اصلی	فرق بؤلگوها	بؤلگوی فرعی	فرق بؤلگوها	بؤلگوی فرعی	فرق بین بؤلگوها
۱	۱+۲	۱	۳+۰	۳	۵+۰	۵
۲	۲+۳	۱	۴+۱	۳	۶+۱	۵
۳	۳+۴	۱	۵+۲	۳	۷+۲	۵
۴	۴+۵	۱	۶+۳	۳	۸+۳	۵
۵	۵+۶	۱	۷+۴	۳	۹+۴	۵
۶	۶+۷	۱	۸+۵	۳	۱۰+۵	۵
۷	۷+۸	۱	۹+۶	۳	۱۱+۶	۵

ناگفته نماند که برخی از این اوزان نام ویژه‌ای داشته و فرم شعری معروفی را تشکیل می‌دهد که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ردیف	اؤلچو	بؤلگوی اصلی	فرق بین دو بؤلگوها	بؤلگوی فرعی	بؤلگوی فرعی	فرق بین بؤلگوها
۱	۴	۲+۲	۰	۳+۱	۱+۳	۲
۲	۶	۳+۳	۰	۴+۲	۲+۴	۲
۳	۸	۴+۴	۰	۵+۳	۳+۵	۲
۴	۱۰	۵+۵	۰	۶+۴	۴+۶	۲
۵	۱۲	۶+۶	۰	۷+۵	۵+۷	۲
۶	۱۴	۷+۷	۰	۸+۶	۶+۸	۲
۷	۱۶	۸+۸	۰	۹+۷	۷+۹	۲

باز خاطر نشان می‌سازیم که در این جدول نیز، برخی اوزان نام یکی از فرمهای شعری معروف است که بعداً بدانها خواهیم پرداخت.

در این دو جدول بؤلگوی اصلی و یک - دو تا بؤلگوی فرعی آورده شد در حالیکه بؤلگوهای فرعی دیگری نیز وجود دارند و هر چه تعداد هجا افزایش یابد بؤلگوهای فرعی متنوع می‌گردد. برای مثال برای مصرعهای چهار هجایی می‌توان از بؤلگوهای زیر استفاده کرد: ۲+۲، ۳+۱، ۱+۳

در حالیکه برای مصرعهای شش هجایی، تعداد این بؤلگوها فراوان است از جمله: ۳+۳، ۲+(۲+۲)، ۴+۲، ۲+۴، (۲+۲)+۲

برای اوزان هشت هجایی، بؤلگوهای زیر مطرح می‌باشند:

۴+۴، ۵+۳، ۳+۵، ۲+۶، ۶+۲، ۳+(۲+۳)، (۲+۲)+(۲+۲)، ۳+(۳+۲)، (۲+۳)+۳، ۳+(۲+۲)+۳، ۳+(۳+۲)+۳، ...

گفتنی است شاعران جوان با تدقیق در اوزان شعر ترانه‌های عامیانه، ضرب المثل و در کل ادبیات شفاهی خود و با کسب مهارت و ممارست در استفاده از این گنجینه‌ی غنی و زوال ناپذیر، خواهند توانست آثار

گرانقدر و زیبایی آفریده و در بیان اندیشه و خیال خود راحت تر عمل خواهند کرد. در مقالات آینده فرمهای شعری معروف را همراه با نکته‌ها و نمونه‌های لازم ارائه خواهیم کرد.

نمای کلی از وضع هجا در اشعار ترکی ترسیم شد. در اینجا لازم است ضمن بررسی دقیق تر این اوزان، به فرمهای شعر ترکی نیز توجه شود. از این پس به این فرمها خواهیم پرداخت. پیش از هر چیزی لازم است به عمومی ترین فرم شعری، یعنی «بایاتی» پردازیم.

بایاتی یکی از بهترین، ساده‌ترین و عمومی‌ترین فرمهای اشعار فولکلوریک در ادبیات آذربایجان می باشد. بایاتی متشکل از چهار مصرع هفت هجایی است. اشعار هفت هجایی از قدیمیترین اوزان شعری است که در قالبهای مختلف و موضوعات متفاوت به کار رفته است. بایاتی شعری هفت هجایی است اما هر شعر هفت هجایی بایاتی به شمار نمی آید، زیرا از اشعار هفت هجایی، علاوه بر بایاتی، می توان از آغیلار، سایالار و ماهنی نیز نام برد. به چند نمونه توجه کنید:

بایاتی:		لایلا:	
عزیزی یم گولن آز	۷ هجا	لایلای دندیم یاتاسان	۷ هجا
بولبول ائده ر گوله ناز	۷ هجا	قیزیل گوله باتاسان	۷ هجا
عزیزیم باخ دونیا یا	۷ هجا	گول یاسدیقین ایچینده	۷ هجا
آغلایان چوخ، گولن آزا!	۷ هجا	شیرین یوخو تاپاسان	۷ هجا

سایا:		سایا:	
عزیزیم باغدا دارا	۷ هجا	آج زولفو باغدا دارا	۷ هجا
آج زولفون بانمداد آرا	۷ هجا	سالام علیک سای بیگلر	۷ هجا
بولبولو گولدن اوئرو	۷ هجا	بیر بیریندن ینی بیگلر	۷ هجا
چکدیلر باغدا دارا	۷ هجا	سایاچی گلدی گورون	۷ هجا

آغی: (موتیه)		۷ هجرا	سالامین و نردی آلین	۷ هجرا
بو داغلار اولو داغلار.	۷ هجرا	بو سایا یاخشی سایا	۷ هجرا	
چشمه لی سولو داغلار	۷ هجرا	هم یوخسولا هم بایا	۷ هجرا	
بوردا بیر غریب اولموش	۷ هجرا	بوسایا کیمدن قالدی	۷ هجرا	
گؤی کیشنر بولود آغلار	۷ هجرا	آدم آتادان قالدی	۷ هجرا	

ماهنی:

دره - تپه ساز اولار	۷ هجرا
گول آچیلار یاز اولار	۷ هجرا
من یاریما گول دنم	۷ هجرا
گولون عمرو آز اولار	۷ هجرا

بنابراین مشاهده می شود که هر شعر ۷ هجایی بایاتی نیست. آنچه این فرمهای شعری را از هم جدا می سازد موضوع و نوع بیان است. در بایاتی، وجود قافیه در مصرعهای ۱ و ۲ و ۴ الزامی است ولی مصرع سوم از این نظر آزاد است و می تواند هم قافیه باشد یا نباشد. در بایاتی مصرعهای اول و دوم اصولاً برای شکل دادن فرم و قافیه بندی، موسیقی و آماده کردن ذهن خواننده یا شنونده برای موضوع اصلی بایاتی است که در مصرعهای سوم و چهارم خود می نماید. موضوعات بایاتی می تواند در مضامین و جهت های بسیار گوناگون و متفاوت باشد. عشق، وطن، حسرت، غربت، محبت، مبارزه، نصیحت و دیگر موضوعات می توانند مضمون اصلی بایاتی را تشکیل دهند.

مرد الی کاساد اولماز

عزیزیم کاسا دولماز

دوغراسان کاسا دولماز!

یوز نامردین چؤره بین

بایاتی در عین کوتاهی و انسجام، پرمعنا نیز می باشد. قطعات لیر یکی است که اندیشه های فلسفی، اخلاقی و اجتماعی بسیار عمیقی را بیان می دارد. سرودن بایاتی چندان ساده هم نیست زیرا شاعر بایستی در چهار مصرع کوتاه اندیشه خود را به صورت تأثیر برانگیز و بدیعی ایفا نماید:

سوجاق اوللام سولاننام

دریا اوللام بولاننام

سول گوزومله دولاننام

ساغ گوزوم سنه قوربان

در این شعر کوتاه، طپش قلب مادری را حس می‌کنیم که زندگی، سعادت و هستی خود را فدای فرزندش می‌کند. آنچه در اینجا راجع به بایاتی گفتنی است اینکه بایاتی شعری فولکلوریک است که اجداد و نیاکان ما در هزاره‌های پیشین احساسات، دریافته‌ها و برداشته‌های حاصل از کار و تلاش، زندگی و حیات، غمها و شادیه‌ها، ترانه‌های عمومی در لحظات مختلف زندگی را سروده‌اند و در طول همین قرن‌ها زمزمه زبان مردم بوده و همراه با موسیقی ترنم شده است بطوریکه با موسیقی فولکلوریک مانند «بیات شیراز»، «بیات کرد»، «چوپان بایاتی» و سایرین تلفیق یافته و آثار هنری بدیعی را خلق کرده است.

بایاتی از نظر مضمون با آغی، لالایی، ماهنی و غیره تفاوت دارد. همه این نوع شعرها از نظر اوزان هفت هجایی می‌باشند اما وقتی جهت لالایی فرزند و بخواب بردن او باشد لالایی خوانده می‌شود، وقتی در سوگواری عزیزی از دست رفته سروده شود به نام آغی معروف می‌گردد و ...

بولگوهای موجود در اوزان هفت هجایی به صورتهای ذیل می‌باشد:

$4+3$ ، $3+4$ ، $5+2$ ، $2+5$ ، $2+(2+3)$ ، $2+(3+2)$ ، $2+(2+3)$ ، $2+(3+2)$ ، $1+6$ ، $6+1$ ، $1+(2+2+2)$ و غیره.

بولگوها در بایاتی‌های شفاهی دقیقاً رعایت شده است یعنی هر چهار مصرع یک بایاتی در یک بولگو گفته شده است، دلیل اصلی آن این است که بایاتی در طول سده‌ها و هزاره‌ها صیقل یافته و حتی از نظر آهنگ و آواز نیز پالایش یافته و به صورت موزون و زیبا در آمده است. شاعران قدرتمند نیز در سرودن بایاتی‌ها علاوه بر مضمون آن بر فرم و شکل بایاتی توجه کافی کرده‌اند. اما هستند بایاتی‌هایی که از نظر اوزان نقصانهایی دارند. در هر صورت بر شاعران جوان فرض است که با مطالعه دقیق بایاتی‌ها و با توجه به اوزان شعری، بایاتی‌هایی روان و یکسان سرایند. شاعران قدرتمند همیشه از بایاتی برای ابلاغ پیام خود بهره گرفته‌اند و به خاطر نفوذ این نوع شعر در میان عموم مردم، پیام شاعران نیز مورد استقبال قرار گرفته است. در اینجا بد نیست نمونه‌هایی از بایاتی‌های «معجز» را ذکر کنیم:

آرواد بیلسه آیازی	$4+3$	ایتالیانلار ایمانسیز	$4+3$
اؤزو یازار کاغاذی	$4+3$	انگلیس لر قرآنسیز	$4+3$
یالوارماز یاد کیشیه	$4+3$	بیزه ایگنه وئرمه سه	$4+3$
سن کئچنده آرازی	$4+3$	قالاجاییق تومانسیز	$4+3$

اوخو روسجا آلمانجا	۳+(۲+۲)
محتاج اولما دیلمانجا	۳+(۲+۲)
هر کس دئسه گناهدی	۳+(۲+۲)
باشین دولا قیرمانجا	۳+(۲+۲)

از بایاتی‌های عامیانه:

داغ باسیندا قوزو وار	آهو کیمی گوزو وار
بیر قلب بیر قلبی توتسا	کیمین اونا سوزو وار؟
عزیزی یم گول اللر	گول بارماقلار، گول اللر
دریاجا عقلین اولسا	یوخسول اولسان گولرلر!

شاعری که به حد کافی بر اوزان مسلط باشد و واژگان ترکی را نیز بخوبی بشناسد خواهد توانست از صنایع ادبی خاصی که در فرمهای بایاتی موجود بهره گیرد که در بخش «صنایع ادبی شعر ترکی» بدان خواهیم پرداخت.

یکی از شایعترین و رایج ترین فرم شعری «قوشما» است که آشقا بیشتر از شاعران از این ساخت شعری بهره گرفته‌اند و بعد از دوران ادبیات رئالیزم که از ملا پناه واقف آغاز گردیده است مورد عنایت شاعران قرار گرفت، در حالیکه عاشقا صدها سال در این فرم شعری به خلاقیت پرداخته‌اند و هزاران نمونه‌ی شفاهی از قدیمترین ایام تا به امروز سینه به سینه منتقل شده و امروز به دست ما رسیده است. قوشما اصولاً شعر بلندی است که موضوع واحدی را برمی‌گزیند و معمولاً متشکل از سه، پنج یا هفت بند می‌باشد. هر بند دارای چهار مصرع و تمامی مصرعها ۱۱ هجایی می‌باشد. قوشما از نظر قافیه بندی شکل زیر را دارد:

بند اوّل : الف، ب، الف، ب.

بند دوّم : ج، ج، ج، ج.

بند سوّم : د، د، د، د، ب. و....

مثال : ای اودلار وطنی، اودلار تورپاغی،
 آنامین مهربان قوجاغی سنسن.
 گزسم ده دونیانی من دیار - دیار،
 یثنه ده عمرمون نوراغی سنسن.

سنسن دوشوندویوم، سنسن آندیغیم،
 چتینده - دارگونه اختاردیغیم،
 مقدس بیلدیگیم، اولوساندیغیم،
 شعر یمین، قلیمین سوراغی سنسن.

سندن ایلهم آلیر سؤزلریم منیم،
 سندن نجات اومور گؤزلریم منیم،
 هله اییله ییب دیزلریم منیم،
 چونکی او دوزلرین دایاغی سنسن...
 (آذر اوغلو)

همانگونه که می بینید هر مصرع دارای ۱۱ هجا می باشد. در بند اول مصرعهای دوم و چهارم همقافیه اند و مصرع چهارم بندهای دوم و سوم و... با مصرع چهارم بند اول همقافیه می باشند در داخل هر بند، مصرعهای اول و دوم و سوم با هم همقافیه اند. برخی از شاعران در همان بند اول نیز مصرعهای اول و سوم را با هم و دوم و چهارم را با هم همقافیه می سازند و این امر بر زیبایی شعر می افزاید. بسیاری از شاعران بزرگ همچون واقف، ودادی، ذاکر، نباتی، عاشیق پری و دیگران در این فرم شعری اشعاری نغز و روان سروده اند. صمد و ورغون، در این ساحه چنان اعجازهایی آفریده است که بسیاری از قوشماهای او به جای ترانه های عامیانه نشسته است. قوشمای زیر از عاشیق قوربانی نمونه ای از قوشماهای عاشقیهاست که پیش شاه اسماعیل از دست وزیر ظالمش به دادخواهی آمده است :

گنجه داغلاریندان، اوزاق یوللاردان
 البتده کی، بیر مرادا گلیمیشم.
 عشقین ستمیندن، چرخین الیندن
 بیرشاهیم وار، اونا دادا گلیمیشم.

فرغت ائویمده اوتدوغوم یثرده،
 اوخویوب علمیمه چاتدیغیم یثرده،
 بیر شیرین یوخودا یاتدیغیم یثرده،
 ایچیردیبلر منه باده، گلیمیشم.

بولبولودوم، آیری دوشدوم گولومدن،
 فلک ووردو، آیری سالدی ائلیمدن،
 قوربانی یم، قارا وزیر الیندن،
 شیخ اوغلونا شکایت گلیمیشم.

در مورد بولگو یا تقسیم بندی هجاها در داخل هر مصرع بایستی خاطرنشان ساخت که اگر بولگو در داخل هر مصرع و مصرعهای کل شعر یکسان بماند بر آهنگ و زیبایی شعر می افزاید و اصولاً شاعر بایستی این بولگو را در تمامی مصرعها حفظ نماید. از عمده ترین دلایل زیبایی شعر حیدربابای شهریار، حفظ همین بولگوی ۴ - ۴ - ۳ در تمامی مصرعهای کتاب است :

حیدر بابا / گون دالیوی / داغلا سین،
 اوزون گولسون / بولاقلارین / آغلا سین،
 اوشاقلارین / بیردسته گول / باغلا سین،
 یئل گلنده / وئرگتیر سین / بویانا،
 بلکه منیم / یاتمیش بختیم / او یانا.

آنچه در قافیه بندی قوشماها جالب توجه است اینکه شاعر دیگر به دنبال کلمات بیگانه نبوده و لذا زبان شعری اش اصیل و پاک خواهد بود.

یکی دیگر از معروفترین و رایج ترین فرمهای شعر در ادبیات ترکی «چارپارا» می باشد. این فرم شعری اینک قرنهایست که در زبان شاعران قدرتمند ترکی گوی رواج یافته و به جای مثنوی نشسته است. امروزه نیز فرم شعری اکثریت شاعران پوئماگوی ماست. منظور از پوئما شعری بلند است که موضوع واحدی را انتخاب کرده و در بندهای بی شماری از دو تا صدها بند ادامه می دهد. در این فرم شعری، هر بند متشکل از چهار مصرع می باشد که بین مصرعهای دوم و چهارم قافیه وجود دارد و در عین حال شاعران قدرتمند بین مصرعهای اول و سوم نیز قافیه می آفرینند. تعداد هجاها نیز در چارپارا بستگی به ذوق و سلیقه و مهارت شاعر دارد، اما در یک پوئما یا یک شعر بلند که ممکنست دهها و صدها بند را در پی داشته باشد تعداد هجتهای ثابتی را حفظ می کند و حتی بولگوهای هجایی داخل هر مصرع را نیز رعایت می کند.

از نظر انتخاب تعداد هجا، شاعر آزاد است و بستگی به موضوع شعر و مهارت شاعر دارد. هر مصرع می‌تواند ۷، ۸، ... و هر تعداد هجای دلخواه باشد اما رایج‌ترین نوع آن شعر ۱۱ هجایی است که شاعران در آن می‌توانند به پرواز تخیلات آزادانه‌ی خود میدان دهند. برای نمونه به یک شعر متشکل از چارپارا که ۷ هجایی است از شاعر معاصر «ائلدر موغانلی» توجه نمایید:

من داغلارین قیزی یام آل - قیزمیزی دونوم وار
قان کیمی قیرمیزی یام منی سنوه رسن باهار

دونوم داغ یاراشیقی اوزوم یاما جا بزه ک
رنگیم گونش ایشیقی گوزوم شفق تک

* یکی از معروفترین و رایج‌ترین فرمهای شعر در ادبیات ترکی «چارپارا» می‌باشد. این فرم شعری اینک قرنهایست که در زمان شاعران قدرتمند ترکی گوی رواج یافته و به جای مثنوی نشسته است.

آدیمی ییلدینیز می آی مهربان اوشاقلار؟
قیرمیزی یام قان کیمی منله گوزه لدی داغلار!

ییلمه دینیز؟ - قوی دئییم: قیرمیزی پیاله یم
باهار فصلی گلرکن داغدا آچان «لاله» یم!

در دیوان شاعران معاصر می‌توان نمونه‌های فراوانی از چارپاراهایی با هجاهای مختلف یافت. نمونه‌ای درخور تحسین برای این فرم شعری می‌توان کتاب ارزشمند «سازیمین سؤزو» از شاعر بلند آوازه‌ی معاصر مرحوم بولود قره‌چورلو (سهند) ذکر کرد.^۱

بد نیست در اینجا شعر دیگری از «ائلدار موغانلی» ذکر کنیم که شاعر و محقق معاصر «حاجی هریسلی» در بررسی اوزان شعر ترکی که در روزنامه‌ی فجر آذربایجان چاپ می‌شد آورده است که البته به ذکر چند بند از آن اکتفا می‌کنیم:

(۱) روزنامه‌ی فجر آذربایجان، تبریز، شماره‌های مختلف سال ۱۳۷۷.

آنا

باخیشیندا مین حکمت وار، مین معنا
 گولوشونده اوره ک سؤزون دیلله نیر
 او گولومسر دوداغیندا آی آنا
 آرزولارین چیچک لنیر، گولله نیر
 گولوشونده اوره ک سؤزون دیلله نیر

سیلیمه سین دوداغیندا گولوشلر
 سن گولنده اوره ک گولور، گؤز گولور
 گولوشونله اوره یمده نه قدره
 آرزو گولور، دیله ک گولور، سؤز گولور
 سن گولنده اوره ک گولور، گؤز گولور

آیریلیقین اود قالاییر سینه ده
 آلولانیر گؤروشونه اوره یم
 آرزولاریم گول آچماقا یننه ده
 وصال عشقی گره یمدیر، گره یم
 آلولانیر گؤروشونه اوره یم ...

همانگونه که می بینید شعر ۱۱ هجایی است و مصرع پنجم آن در واقع تکرار همان مصرع دوم است که با مصرع چهارم همقافیه می باشد. در این نوع چارپارا معمولاً مصرع تکراری، بهترین و محکمترین مصرع بند نیز می باشد.

یکی دیگر از رایج ترین فرم شعری در ادبیات آذربایجان «گرایلی» است. در شعر عاشیقی، اگر یک شاخه از فرم شعری را قوشما تشکیل دهد شاخه دیگر و پر بار آن گرایلی است. عاشیقا صدها سال گرایلی سروده و با ساز و آهنگ خوانده اند اما در این عرصه عاشیقا تنها نیستند بلکه شاعران بزرگ نیز از این فرم شعری بهره ها برده اند از جمله عمادالدین نسیمی، شاه ختایی و بویژه با شکوفایی ادبیات رئالیزیم توسط ملا پناه واقف، این فرم شعری در دیوان شاعران جای خود را یافت و از آن پس غزل و قصیده جای خود را به قوشما و گرایلی داد.

گرایلی شعری ساده و روان است. تعداد هجا در هر مصرع آن هشت هجا می باشد. گرایلی نیز همچون قوشما از بندهای چهار مصرعی تشکیل می گردد و تعداد بندها می تواند از سه الی ۹ بند متغیر باشد. در هر بند از گرایلی بین اولین و سومین مصرع از یک سو و بین دومین و چهارمین مصرع از سوی دیگر قافیه وجود

دارد. اما از بند دوم تا انتهای گرایلی مصرع چهارم بندها همقافیه می‌باشند در حالیکه سه مصرع بندهای دوم الی آخر با هم همقافیه، اما مستقل از بندهای دیگر می‌باشند:

گل بیر سندن خبر آلیم	سلیمان‌دان قالان دنیا
ازلی گول کیمی آجیب	آخیریندا سولان دنیا

دی گوروم نیه طالیبسان؟	درسینی کیمدن آلیبسان؟
نچه مین یول بوشالیبسان؟	نچه مین یول دولان دنیا

بو دنیا فانی دیر، فانی	بو دنیا دا قالان هانی؟
داوود اوغلو سلیمانی	تخت اوستوندن سالان هانی؟

خسته قاسیم قالیب ناچار	بو سیرری بس کیملر آچار؟
گلن قونار، قونان کؤچر	هئی سالیسان تالان دنیا

موضوعات گرایلی بسیار متنوع و رنگارنگ است، شاعران و عاشقها از عشق، عرفان، حیات، طبیعت، وطن، مبارزه، نصیحت، جدایی، توصیف و مدح قهرمانان و غیره در این فرم شعری آثار فنا ناپذیر آفریده اند. ابوالقاسم نباتی عمیق ترین مسائل عرفانی، جذبه های شورانگیز آنرا در قالب گرایلی ریخته است:

سنة قوربان گتور ساقی	بیرجه پیاله، پیاله
قالوا بلی دندور قسمت	بسنه نواله، نواله!
میخانه لر آباد اولسون	ساکن لری دلشاد اولسون
مسجد گوروم بر باد اولسون	سالدی منی قاله، قاله!

گل قوی باشه سن بو تاجی	آل گیلن ائلدن خراجی
یاد ائيله شاه معراجی	ولایتی آله، آله!

نباتی غمدن بو کولمه
برگ خزان تک تۆ کولمه
ده لی سئلر تک سؤ کولمه
چکمه داخی ناله، ناله!

گرایلی گستردگی بسیار دارد. در یک نوع از این گرایلی ها مصرع چهارم بندها تکراری است. اما آنچه در این میان قابل ذکر است اینکه این مصرع تکراری موضوع اصلی کل شعر بایستی باشد و یا محکمترین و پرمفهومترین مصرع گرایلی خواهد بود:

سن ائلیمین همد میسن
آی صدقلی، تئللی سازیم
اونون سئوینجی، غمیسن
آی صدقلی، تئللی سازیم

دده قورقود یاد گاری
کور اوغلور نغمه کاری
دیل - دیل آچار صنعتکاری
آی صدقلی، تئللی سازیم

بابالاردان بخشیش قالیب
آنام کؤکسواوسته آلیب
آنام سنده لایلا چالیب
آی صدقلی، تئللی سازیم

تاریخیمین ایلکین سه سی
دونه نیمین خوش نغمه سی
شعرین، سؤزون ترانه سی
آی صدقلی، تئللی سازیم ...

دیل می چاتار دیلرینه
خاللرینا، گوللرینه
باغلامیشام تئلری
آی صدقلی، تئللی سازیم

آزافلی یام، اوزوم سنده
زیلده، بم ده گوزوم سنده
مین دیل آچار سوزوم سنده
آی صدقلی، تئللی سازیم

یشمیش ایکی دیللی سازیم

منابع :

۱. م. کریمی، اوزان شعر ترکی، امید زنجان، ۱۳۷۴.
۲. م. کریمی، اوزان شعر ترکی، فجر آذربایجان، ۱۳۷۴.
۳. پروفیسور دوکتور محمدتقی زهتابی، تورک شعرینده عروضون کؤک لری، امید زنجان، ۱۳۷۶.
۴. عزیز حاجی بیگلی، اثرلری، ۲ جلد، باکی، ۱۳۷۴.
۵. صمد ظهوری، شعر صنعتی، تبریز ۱۳۵۸.
۶. صمد رحمانی خیاو، مقایسه‌ی عروض فارسی و آذربایجانی، تبریز، ۱۳۷۹.
۷. عبدالحسین زرین کوب، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران، ۱۳۶۳.
۸. شمس الدین محمدبد قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تهران، ۱۳۶۰.
۹. حاجی هریسلی، اوزان شعر، فجر آذربایجان، ۱۳۷۴.

آذربایجان مرکز فرهنگی

بی تردید در طول قرنهای متمادی، شهرهای مختلف آذربایجان دارای آنچنان جذابیت‌های فرهنگی، هنری بوده است که بطور متناوب توانسته است نظر بسیاری از عالمان، هنرمندان و شاعران را به سوی خود جلب کرده و آنان را به این منطقه بکشانند. بویژه شهر تبریز، از ویژه گیهای خاصی برخوردار است که شاید بتوان گفت موقعیت منحصر بفردی در کل دنیا دارد. زیرا امروز هم شهری نمی‌توان گفت که به گستردگی تبریز توانسته باشد علاقه و نظر عالمان و هنرمندان را جلب نماید بطوریکه بتواند محل اسکان صدها و هزاران اندیشمند در دوره‌های مختلف باشد و نمونه‌ی برجسته‌ی آن وجود گنجینه‌ای بنام مقبره‌ی الشعراست که محل دفن صدها عالم، فقیه، شاعر، نویسنده، مورخ، ریاضی‌دان، طبیب، سیاستدار، نقاش، موسیقی‌دان و غیره باشد که هر یک در دنیای خویش صاحب نام بوده‌اند. تازه تنها مقبره‌ی الشعرا نیست که تا امروز اسامی بیش از ۶۰۰ نفر اندیشمند و عالم و شاعر آرام گرفته در خاک آنرا ذکر کرده‌اند، بلکه مقبره‌ی گجیل که امروز همان (گولستان باغی) پارک معروف شهر است محل دفن دهها عالم و شاعر عزیز هست. همچنین است مقبره‌های دیگری چون طوبی، چرنداب و غیره که جسم صدها عالم را در آغوش خود گرفته‌اند.



تبریز در دوره‌های مختلف دارای آنچنان جذابیت‌هایی بوده است که از تمام اکناف سرزمینهای اسلامی از ماورالنهر تا بین النهرین، از سیری تا مناطق جنوبی کره‌ی خاکی، عالمان، اندیشمندان و هنرمندان را به سوی خود کشانده است. قرن ششم هجری را مورخان به عنوان دوران رنسانس آذربایجان نام برده‌اند که در این

مقطع تاریخی بیشتر شهرهای آذربایجان از رونق فرهنگی - اقتصادی بی ماندی برخوردار بوده و زمینه را برای ظهور اندیشمندان مختلف در عرصه های علوم گوناگون و رایج زمان فراهم آورده و خلاقان عرصه های علم و هنر در این سرزمین بالیده اند حتی عالمان از دیگر شهرها و سرزمینها نیز رو به سوی آذربایجان نهاده و کانونهای علم و هنر را گرم کرده اند. در این عصر، گنجه، شروان، تبریز مرکز گسترش و توسعه ی علوم و فنون بوده و صدها دانشمند را به سوی خود کشانده است. با هجوم وحشیانه ی مغولها، آذربایجان هر چند که خسارتهای فراوانی را متحمل شد اما بزودی توانست ضمن به دست آوردن آرامش نسبی، زمینه ی جلب دانشمندان را فراهم آورد حتی جانشینان چنگیز را به مشوقان علم و هنر مبدل سازد. در همین اثنا تبریز موقعیت برجسته ای کسب کرد و دیگر شهرهای آذربایجان همچون مراغه، اردبیل و سایر شهرها توانستند مورد توجه قرار گرفته و به توسعه ی علوم و فنون میدان دهند. به دنبال آن در دوره ی ایلخانان، تبریز همچنان پایتخت فرهنگی مشرق زمین بوده و مرکزیت تبریز و موقعیت پایتختی شب غازان توانسته بسیاری از صنعتگران را گرد هم آورد و علم و هنر را رونقی تازه بخشد. قرن نهم نهم بود که تبریز آنچنان موقعیتی یافت که هنرمندان ماوراءالنهر، تبریز را مکان امنی برای ابراز وجود و گسترش علوم یافتند و مکتب تبریز در نقاشی، موسیقی، خطاطی پا گرفت و هزاران عالم و هنرمند رو به سوی تبریز نهادند.

دانشگاه و مجتمع ربع رشیدی توانست نظر موافق هزاران عالم را از سراسر جهان جلب کند و طبق نوشته ی تواریخ و تذکرها تنها در مجتمع ربع رشیدی ۱۵۰۰۰ خانوار زندگی می کرده است. این مجتمع فرهنگی در آن اعصار سیاه تاریخ، مرکز و کانون علوم گشته و موجب بالندگی فرهنگ و ادب و علم و هنر گشت. ظهور صدها ریاضی دان، فیلسوف، طبیب، ستاره شناس، مورخ، خطاط، نقاش و شاعر نتیجه ی وجود چنین محیطی است. چنین امکاناتی زمان به زمان در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان مهیا شده است. ظهور شاه اسماعیل صفوی موجبات پیدایش نهضت بزرگ ادبی آذربایجان را مهیا ساخت و زبان و ادبیات ترکی چنان توسعه یافت که صدها اثر جاودانه خلق شد و صدها شاعر پا به عرصه ی وجود نهاد. در ساحه ی ادبیات شفاهی نیز چنان رونقی پا گرفت که از یک سو آشپها با خلاقیتهای گسترده ی خویش، هم در زمینه ی داستان و شعر پیش تاختند و هم در زمینه ی موسیقی گامهای استواری برداشتند. باز زمانی نگذشته بود که حکومتهای کوچک و خان نشینهای آذربایجان برخلاف جریان تاریخی، موجب استحکام فرهنگ آذربایجان شدند و خانات مختلف در شهرهای مختلف آذربایجان همگی به صورت یکصدا در جهت توسعه و گسترش فرهنگ و ادبیات آذربایجان به حرکت در آمدند و شهرهای مختلف آن چون قاراباغ، گنجه، شیروان، تبریز، اردبیل مرکز تجمع مجالس الشعرا گردید و هر امیر و حاکمی همت به توسعه ی ادبیات آذربایجان گماشتند و در این زمان نیز هزاران شاعر پا به عرصه وجود نهادند.

گردآوری این همه فرهنگ و ادبیات و نگارش آثار و شرح احوال این بزرگان کاری است بس بزرگ که پایان ناپذیر نیز می‌نماید. شاید نگارش آثار بزرگانی که در مقبره‌ی الشعرای تبریز آرمیده‌اند چند مجلد گردد که به هر حال اگر ما اینکار را نکنیم آیندگان همت خواهند کرد و آنگاه درخشندگی فرهنگ آذربایجان خود را نشان خواهد داد. لیستی از بزرگان مدفون شده در این مکان عزیز شاید چند صفحه را پر سازد مانند: خاقانی شروانی، همام تبریزی، قطران تبریزی، رکن الدین سجاسی، مولانا قطب عتیقی، مولانا جلال الدین محمد عتیقی، خواجه عبدالعزیز تبریزی، مولانا شرف الدین محمود مراغه‌ای، خطیب خلخالی، ظهیرالدین فاریابیو استاد محمدحسین شهریار و دیگران.

عالمات و شاعران بیشماری نیز در مقبره‌ی گنجیل دفن شده‌اند که از جمله اینان می‌توان از بزرگان زیر نام

برد:

امیر سید اسماعیل شام غازانی، بدرالدین امیر سید احمد لالوی، بابافرج تبریزی، خواجه نجم الدین بورک باف، شیخ شمس الدین محمد طبری، کمال خجندی، کمال بهزاد (این دو نقاش اخیر در قبرستان طوبی دفن شده‌اند که امروز به نام پارک دو کمال معروف است) و دیگران.

شنب غازان در زمان غازان خان از اعتبار علمی خاصی برخوردار بوده و مرکز تجمع صدها عالم و عارف، صنعتگر و هنرمند از تمام گوشه گوشه‌ی سرزمین پهناور ایلخانی بوده است که متأسفانه در طول سالهای ستمشاهی، ستم فرهنگی آذربایجان، بسیاری از این زیبایی‌ها را مستور داشته است و همتی می‌خواهد تا آتش از زیر خاکستر نمایان شود. حتی سلطانیه در همین اوان توانسته است صدها عالم را گرد آورد بطوریکه از شام و حلب و مصر و سوریه دانشمندان عالم اسلام در سلطانیه سکن گزیده و به رواج علم و هنر پرداخته‌اند.

نکته‌ی جالب دیگری که باید بدان اشاره کرد اینکه هیچ شهری چون تبریز مورد تاراج فرهنگی قرار نگرفته است وقتی تیمور لنگ به ایران حمله می‌کند برای ساختن هرات به صورت یک پایتخت فرعون، دست به دامن دانشمندان آذربایجان می‌گردد و بسیاری از شاعران، هنرمندان را به اجبار به هرات می‌کوچاند. چنین موقعیتی هرگز برای هیچ شهری در دنیا و در تاریخ رخ نداده است که عالمان و هنرمندان شهری را به زور از آنجا ببرند. در حالیکه چنین حادثه‌ای در تاریخ بارها برای تبریز افتاده است. بار دوم در زمان شاه اسماعیل صفوی چنین حادثه‌ای رخ داد و آن زمانی بود که عثمانیان تبریز را مسخر گشتند و صدها و هزاران صنعتگر، عالم و شاعر را از تبریز به عثمانی بردند. نام صدها تن از این اندیشمندان را می‌توان نام برد.

سومین حرکت از این دست در زمان شاه عباس صفوی رخ داد و آن نیز زمانی بود که پایتخت به اصفهان

منتقل می‌شد و باز صدها و هزاران شاعر و هنرمند از تبریز به اجبار به اصفهان کوچانده شدند.

با وصف همه‌ی اینها، همه‌ی قریب به اتفاق این عالمان، نام و خاطره‌ی تبریز را در اکتاف جهان پراکندند و نسبت به شهر و دیار خود وفادار ماندند و زبان و ادبیات آذربایجان را در کل ایران پراکندند. این حرکت تنها برای اصفهان و کرمان و یزد انجام نگرفت بلکه برای آسیای صغیر، هند، مصر و غیره نیز اتفاق افتاد و نگارش کتابی مستقل در باب هر یک از این کشورها و مناطق جا دارد.

تورقی در تذکره‌ها نشان از صدها و هزاران عالمی دارد که از آذربایجان سر برافراشته‌اند. نگاهی کوتاه به دانشمندان آذربایجان نوشته‌ی مرحوم محمد علی تربیت هزاران عالم، عارف، فقیه، شاعر، خطاط، طبیب و ... آذربایجانی را می‌شناساند.

از خطاطان می‌توان ده‌ها، بلکه صدها تن را نام برد که از آن جمله حسن بیگ تبریزی معروف به شکراوغلی و مولانا علی بیگ تبریزی با خلق ده‌ا اثر، کتابخانه‌ها و موزه‌های دنیا را تزئین کرده‌اند.

فقها و علمای دینی این عصر مانند حسین بن احمد بن تبریزی (مؤلف کتاب کشف الظنون) و حسین بن موسی الاردبیلی از علمای برجسته این عصر هستند. حکیم الدین محمود تبریزی از اطباء معروف زمان، خطیب خلخال از دانشمندان عصر و خطیب تبریزی از عالمانی است که جزو مؤسسين مجتمع علمی ربع رشیدی به شمار می‌آیند.

جامی از شاعران بزرگ آذربایجان در قرن دهم هجری است که نام اصلیش ابوالفتح ابراهیم میرزا بوده، فرزند ظهیرالدین بهرام میرزای صفوی است که دختر شاه تهماسب صفوی به زنی گرفته و امارت خراسان گرفته است. او از سال ۹۶۷ الی ۹۷۹ حاکم خراسان بوده است. او در علوم مانند ریاضی، نجوم، موسیقی و شعر تبحر داشته و در علم عروض نیز تسلط داشته است. نسخه‌های خطی دیوان ترکی اش در شهرهای مختلف ایران موجود است. دیوان ترکی جامی بالغ بر سه هزار بیت است. (تذکره‌ی سلاطین و امرا)، (گلستان هنر) و (خلاصه التواریخ)^۱ تاریخ زندگی و آثار جامی را بررسی کرده‌اند.

علاوه بر دیوان، جامی اثر دیگری به نام (فرهنگ ابراهیمی) دارد که در حقیقت تذکرة الشعر است و تراجم احوال و آثار سخنوران نامی را آورده و از اساتید خوشنویسی و تصاویر نقاشان از جمله آثار استاد بهزاد را آورده است. محمد علی تربیت می‌نویسد: (مجالس و محافل بود همیشه مجمع فضلا و ادبا بوده و هر کس از سخنوران گذرش پیش او می‌افتد مدتی آنان را معزز و محترم نگه می‌داشت).^۲

(۱) حاجی احمد بن یرمنش قمی، خلاصه التواریخ، ۶ جلد، قم.

(۲) محمد علی تربیت، ص ۲۰.

جامی به سال ۹۸۴ هجری قمری به حکم شاه اسماعیل ثانی همراه با ۱۱ تن دیگر از شاهزادگان صفوی به قتل رسید و کتابخانه‌اش نیز در آتش سوخت.

ابوسعید ثانی کوزه کنانی نیز از شاعران قرن دهم هجری است. وی به سال ۹۲۵ متولد شده و به سال ۹۸۰ وفات کرده است. او را از عارفان و خلفای نقشبندیه می‌شناسند. یکی از مفسرین بزرگ قرآن نیز به شمار می‌آمده است.^۱

ابوالفتح حکیم از طبیبان حاذق شاه اسماعیل صفوی است که (عالم آرای عباسی) از حذاقت و تشخیص امراض توسط وی نوشته است.^۲

احمد بن محمد تبریزی از مورخین قرن هشتم هجری است و اثرش (تاریخ النوادر) است که از عهد یافث بن نوح (پدر اتراک) تا سال ۷۳۸ بنام ابوسعیدخان بهادر نوشته است. اثر دیگری به نام (شاهنشاهنامه) را نیز به نظم کشیده است. منظومه‌ی احدی نیز دیگر اثر اوست. نسخه‌هایی از آثار او در استانبول و دانشگاه تهران موجود است.^۳

بدرالدین امیرسیداحمد لالوی از رجال قرن دهم هجری آذربایجان است که در شروان می‌زیسته و با بسیاری از عالمان زمان مجالست داشته است. وی به سال ۹۱۲ هجری قمری فوت کرده و در گورستان گجیل مدفوست.^۴

احمد مداح سلماسی از شاعران قرن هشتم هجری و از پیروان شیخ صفی‌الدین اردبیلی است و مدحیه‌هایی در باب شیخ صفی دارد که معروف است.

امیر سید اسماعیل شام‌غازانی از عالمان و دانشمندان آذربایجانی و اهل تبریز است که به سال ۸۵۰ هجری به دنیا آمده و در سال ۹۱۹ دارفانی را بدرود گفته است. معروفترین اثرش شرحی بر فصوص الحکم فارابی است که در سال ۱۳۱۵ در تهران چاپ شده است. وی در قبرستان گجیل مدفوست.

اعرجی یکی از شعرای قرن دهم هجری است که به دلیل لنگی پایش اعرجی تخلص می‌کرد.^۵

(۱) محمدعلی تربیت، ص ۲۵.

(۲) همان، ص ۲۸.

(۳) همان، ص ۳۲.

(۴) همان، ص ۳۵.

(۵) شرح فصوص الحکم، امیر سید اسماعیل شام‌غازانی، تهران، ۱۳۱۵.

صادقی افشار نیز ضمن شرح حال اعرجی در کتاب مجمع الخواص،^۱ نمونه‌هایی از اشعارش ترکی‌اش آورده است.^۲

مولانا حسین الهی از شعرای قرن دهم هجری است که دیوان ترکی‌اش بالغ بر دو هزار بیت بوده و بیش از سی جلد کتاب نوشته است. الهی علاوه بر دیوان ترکی، رساله‌ای به زبان ترکی نیز نوشته است. شرحی بر نهج البلاغه نیز نوشته است که مرحوم تربیت می‌نویسد: «نسخه‌ای از این شرح نهج البلاغه الهی را در کتابخانه‌ی اسعد پاشا در استانبول دیده‌ام»^۳ الهی تخلص شعری اوست وی به سال ۸۷۰ به دنیا آمده و در سال ۹۵۰ هجری در اردبیل وفات کرده است. در تفسیر قرآن نیز کتابی نگاشته است. میل زیادی به تصوف و عرفان داشته، اشعارش ملهم از اعتقادات و باورهای عرفانی و مذهبی اوست و ارادات خاصی نیز به شاه اسماعیل صفوی داشته است. شرح گلشن راز شبستری نیز یکی دیگر از آثار اوست.

القاص میرزا فرزند شاه اسماعیل فردی سخنور و نکته سنج بوده و حکمرانی شروان را داشت. وی اشعار زیبا می‌سرود و طبعی لطیف داشت که در سال ۹۵۶ هجری بعد از ورود عثمانیان به ایران کشته شد.^۴

محمد امیرجان از فضلای تبریز در قرن دهم هجری است که مهمترین اثرش فقهی است و نسخه‌ای از اثر او در کتابخانه حضرت رضا (ع) موجود و کتابت آن به تاریخ ۹۲۹ می‌باشد.^۵

انیس تبریزی شاعری شیرین کلام و مجلس آراء بوده و نزد شاه تهماسب تفری داشته و لقب انیس الملک گرفته است. نام اصلیش حیدر بیگ فرزند استاد شیخی توپچی تبریزی است. انیس از دوستان القاص میرزا فرزند شاه اسماعیل بوده و به سرنوشت او نیز دچار شد و به سال ۹۶۴ همراه دوست دیگرش - قاضی محمد مسافر قاضی آذربایجان در قلعه‌ی الموت به قتل رسید.

بابا فرج تبریزی از علمای آذربایجان است که در مقبره‌ی گجیل مدفوست و از شعرای ترکی و فارسی گوی قرن هفتم هجری است. شیخ محمود شبستری نظری بدو داشته و برخی از گفته‌های او را به نظم کشیده است. حکیم بدیعی تبریزی از شعرای قرن دهم هجری است که از طبیبان حاذق تبریز نیز به شمار می‌رفته است و اشعار زیادی به دوزبان فارسی و ترکی دارد و صادق افشار شرح زندگی و اشعار ترکی او را در مجمع الخواص

(۱) صادق افشار، مجمع الخواص.

(۲) محمد علی تربیت، ص ۴۵.

(۳) تربیت، ص ۴۸.

(۴) همان، ص ۵۰.

(۵) همان.

آورده است. بدیعی با بزرگان زمان مؤانست داشته و در مدح و هجومش شعرها گفته شده است. نسخه‌ای از دیوان اشعار بدیعی نزد محمدعلی تربیت موجود بوده است.

خواجه نجم الدین بورکباف متوفی به سال ۹۱۲ هجری در مقبره‌ی گجیل مدفونست. شیخ شمس الدین محمد طبری (متوفی ۶۰۷ هجری) نیز در گجیل مدفون است.^۱

مولانا برگی تبریزی شاعری خوش ذوق و لطیف الطبع بوده که دیوان ترکی اش شهرت داشت و غزلیاتش ورد زبان مردم بوده است. خلاصه‌الاشعار، اشعار فراوانی از دیوان او را آورده است.

حسین ابن خلف تبریزی نویسنده فرهنگ بزرگ برهان قاطع از نویسندگان زبردست قرن ۱۱ هجری است. برهان قاطع از جامعترین فرهنگهای فارسی است و واژگان بسیاری از ترکی در این فرهنگ می‌توان یافت. این اثر بارها و در کشورهای مختلف چاپ شد. از جمله در هند، مصر، آناتولی و تهران به طبع رسیده و توسط اهل فن مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است. بقائی از شعرای معروف اردبیل در قرن دهم هجری است که صادقی افشار اثار و شرح حالش را ذکر کرده است.

میرزا محمد سرخابی تبریزی از شاعران قرن ۱۱ هجری است که به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر سروده و زیبا خط می‌نوشته است. همواره مورد تکریم دربار بوده و مورد توجه علمای زمان نیز بوده است. بهرامی یا بهرام میرزا فرزند شاه اسماعیل اول است که جاهی فرزند اوست. بهرامی نیز اشعار زیبا به زبانهای فارسی و ترکی دارد. بیانی از نقاشان و زرگران زبردست تبریزی است که صادقی افشار هنر او را می‌ستاید و از اشعارش سخن می‌راند.^۲

پری خان خانم دختر شاه تهماسب صفوی نیز از شاعران مورد توجه عالمان زمان بوده است. تحفه‌ی سامی از شاعر تبریزی بنام میرزا علی بیلداد سخن می‌راند و از اشعارش نمونه می‌آورد.^۳ میرزا محسن تاثیر تبریزی در دربار شاه عباس بوده است. تذکرها با لقب مولانا از او نام می‌برند و از دوستان نزدیک صائب تبریزی می‌شمارند. گویند صائب او را جانشین خود دانسته است. محمد طاهر نصر آبادی یکی از معاصرین صائب می‌نویسد: «میرزا محسن جوانی است در کمال دلچسبی و خوش مقالی و خوشقماش ظاهراً و باطن غبار جواهر قدیسه است که از والای آسمان بر سر اهل زمین بیخته‌اند یا پیکریست که به قالب ارزوی من ریخته‌اند»^۴

(۱) تربیت، ص ۶۶.

(۲) صادق افشار.

(۳) تحفه سامی.

(۴) تذکره نصرآبادی.

شیخ محمدعلی فرین در تذکره‌ی المعاصرین می‌نویسد: میرزا محسن تأثیر صاحب آداب حمیده و اخلاق پسندیده بود. مدتی به وزارت دارالعباد یزد رسید سپس دست از مهمات دنیا باز داشته به عزت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بوده تا به جوار ملک علام رحلت نمود. از هر نوع شعر بسیار گفتی و فکرش به دقایق سخن رسا و به لفظ و معنی بیشتر از یاران و اقران آشنا بوده.

میرزا ابوطالب خان تبریزی در «خلاصه الافکار» می‌نویسد: «میرزا محسن تأثیر از تبارزه‌ی عباس آباد و سخنوری بزرگ و نیکو رفتار است. دیوان اشعارش قریب ۱۰/۰۰۰ بیت و خوش فکر است».

واله نیز در «ریاض الشعرا» شرح حال او را آورده و خوشگو در سفینه‌ی خود چنین می‌نویسد: «در میان متأخرین شاعر مضبوط به فصاحت و بلاغت تأثیر در اصفهان نبوده است».

کلیات تأثیر مشتمل بر دیوان غزلیات و قصاید فارسی و ترکی است و همچنین هفت مثنوی. در تحت منقبت ۱۴ معصوم نیز بهترین قصاید را سروده است. ۷ مثنوی او عبارتند از: ۱) منهاج المعراج ۲) میمنت ۳) دعوای العاشعین، ۴) گلزار سعادت ۵) ثمره‌ی الحجاب ۶) جهان نما و ۷) حسن اتفاق.

تأثیر تبریزی در این ۷ مثنوی راه و طریق نظامی گنجوی را پیموده و برخی از غزلیات و قطعاتش متضمن وقایع و تواریخی است که در دوره‌ی حیات او واقع شده است، از آن جمله غزلی است به زبان ترکی که ورود سلطان اکبربن اورنگ زیب به دلیل رنجیده شدن از پدر خود به سلطان، سلیمان پناه آورده است (سال ۱۰۷۸ هجری) دیگر قطعاتش به فوت میرزا علاءالدین محمد گلستان (۱۱۰۰ هجری) فوت شیخعلی خان زنگنه وزیر (۱۱۰۱ هجری)، تاریخ وزارت میرزا طاهر وحید (۱۱۰۱) و غیره است.

نسخه‌ای از کلیات تأثیر تبریزی در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران و نسخه‌ای دیگر در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی موجود است.^۱

مولانا شرف الدین محمود مراغه‌ای با تخلص تائب از شعرای قرن دهم هجری است وی به سال ۹۳۰ هجری وفات کرده و در مقبره‌ی الشعرا مدفونست.

تزریقی اردبیلی از شعرای عصر صفوی است که با شاه عباس اول مؤانست داشته و مورد تکریم وی واقع شده است. تذکره‌های قرن ۱۱ بسیار از او نوشته‌اند.

ثابت تبریزی نیز از شعرای ترکی گوی آذربایجان و از معاصران میرزا صائب تبریزی است.

ثابت خلخال از ایل اسپرلو و حاکم خلخال بوده است که دیوان فارسی و ترکی دارد. اشعار ترکیش معروفترند.^۱

ثانی همان سلطان صفوی و شاه عباس ثانی است که در سال ۱۰۴۲ متولد شده و در سال ۱۰۷۷ وفات کرده است. او در شعر تحت تأثیر شاعران تبریزی بویژه صائب و تأثیر بوده است. تذکره ی نصرآبادی می نویسد: « طبعش در ایراد معانی به زبان پارسی و ترکی کمال قدرت داشته است ».^۲

خواجه عبدالعزیز تبریزی از شعرای قرن هفتم هجری که در مقبرةالشعرا مدفونست.

جانبی از شاعران عصر صفوی و تبریزی الاصل است. تحفه ی سامی و خلاصه الاشعار شرح حال و آثارش را آورده اند.

مولانا جعفر تبریزی خطاط بزرگ نسخ و تعلیق بوده، شعر زیبا می گفته و رئیس کتابخانه بالیسنقر بوده است.^۳ صائب تبریزی در بیاض خود از شاعران همعصر خود که به فارسی و ترکی شعر می سروده اند نام برده و آثاری ذکر کرده است از آن جمله می توان به جعفرخان تبریزی اشاره کرد. سپس از جوهری و جویا نیز نامی برده است و اشعاری ذکر کرده است.

جیشی از شاعران ترکی گوی آذربایجان در عصر شاه اسماعیل صفوی است.

تحفه ی سامی از شاعران عصر شاه ختایی از جمله حافظ تبریزی، جیشی، چلبی، چلبی بیات (متوفی ۱۰۱۴)، حاصلی تبریزی، حافظ مجلسی تبریزی، خالصی تبریزی، خاتمی تبریزی، خرامی تبریزی، خلیل تبریزی، خیری تبریزی، دیوانه (نقاشی)، زلالی تبریزی، شاه حسین اردوبادی، شکیبی تبریزی، شمس شروانی، صدر خیابانی، صرفی تبریزی، طفیلی، ظریفی، درویش عبدی، عرفی تبریزی، عشقی تبریزی، غزالی، فانی، فدائی، فردی، ابوالقاسم اسکوئی، کلیمی (پنه دوز اوغلی)، گلشین شبستری، مالک دیلمی، متینی، قهنتی اردبیلی، میلی، نامی، حیدر نجاتی، نوری، اصلی، وحیدی تبریزی، وفایی اردبیلی، یاری تبریزی، یقینی شروانی و دیگران نام برده و اشعاری آورده است.

تذکره نصرآبادی: از چلبی محمدرضا پاشا تبریزی (متوفی ۱۰۳۴ هجری)، مهرقاسم تبریزی، محمد تقی دهخدا رقانی (متوفی ۱۰۹۳)، حافظ محمد حسین تبریزی، مولانا حالی، خازن، مولانا میرعبدالباقی تبریزی،

(۱) همان، ص ۹۰.

(۲) نصر آبادی.

(۳) حبیب السیر.

راضی از تبارزه ساکن اصفهان (بیاض صائب نیز از او اشعاری آورده است)، رشید از تبارزه ی اصفهان (متوفی ۱۰۸۱)، رفقی تبریزی، سایر اردوبادی، قسم خان تبریزی، مطیعا، مظفر، حسین بیک معلوم، مفرد تبریزی، میرزا بایندر تبریزی، ناجی، نازکی، نصرت اردبیلی و دیگران نام برد.

مجمع الخواص: نیز شاعران ذیل را نام برده و به شرح احوال و آثار آنان پرداخته است: راغب تبریزی از شعرای ترکی گوی آذربایجان است - رامی اردوبادی - روحی تبریزی، سالم تبریزی، سلامی اردبیلی، عندلیب تبریزی، کوثری اردبیلی، مایلی اردبیلی، مجرمی اردبیلی، میرزا محمد اثاوعلی.

بیاض صائب: تبریز از آثار شاعران ذیل یاد کرده است: راغب تبریزی دارای اشعار ترکی فراوان است، رشید (متوفی ۱۰۸۱ هجری)، محمد صالح تبریزی، عزالدین شروانی، میرزا عرب ناصح، نصیرخان تبریزی، نکهت اردبیلی، وارثی اردبیلی، والهی اردبیلی و ...

حسام الدین متخلص به حسام و ملقب به مظفری از شاعران قرن هفتم در شهر خوی است که بیشتر آثارش به زبان ترکی است. تحفه ی حسام معرفتین اثر اوست که به زبان ترکی است و چنین آغاز کرده است:

«خدا تگری توانگر معنی سی بای اشته بویروق ائدیجی کار فرمای»

دیگر آثارش عبارتند از الف) نصیب الفتیان و تشیب البیان ب) ملتسمات ج) نزهه الکتاب و تحفه الاحباب د) قواعد الرسائل و فوائد الفضائل. او نزهه الکتاب را به سال ۶۸۴ هجری قمری به نام امیر محمود بن مظفرالدین یولق ارسلان بن الپ یورک بن امیر چوپان تألیف کرده است.

قاضی عبدالله خویی از اعظام شورای ترکی گوی است که آثار چندی به ترکی نگاشته است او نیز از شاعران قرن هفتم و هشتم هجری است.

درونی تبریزی نیز از شعرای معاصر صائب تبریزی است و صائب اشعار او را در بیاض خود آورده است از جمله شعر:

انگشت نجادیر مگر اول غنچه ی زرق	کیم ائندی کماهی یوزونگ آیین ایکی شق
با شدن آشدی آه کیم دریا کیبی یاشیم بنیم	سرنگون کشتی دیر اول دریا ده سان قاشیم بنیم

عبدالقادر مراغه‌ای

عبدالقادر مراغه‌ای یکی از نوابغ موسیقی مشرق زمین است که در عین حال یکی از شاعران ترکی گوی آذربایجان به شمار می‌آید.

او در بیستم ذیقعه ۷۵۴ هجری سال (۷۳۱ هـ، ۱۳۵۳ م) در مراغه به دنیا آمد. لازم به ذکر است برخی از منابع سال تولد او را (۷۳۸ هـ ۱۳۶۰) ذکر کرده‌اند. پدرش نیز یکی از نوابغ موسیقی بوده است و او نخستین مرحله‌ی تحصیل را در محضر پدرش گذراند. پدرش قیاس الدین غیبی یکی از سرشناسترین موسیقی‌دانان عصر خود بود که هنرمندان از اکناف جهان برای بهره‌گیری از هنر او رو به سمت مراغه می‌آوردند.

عبدالقادر هنوز جوانی بیش نبود که موسیقی - هنر خط و ادبیات را تا حد بسیار عالی فرا گرفته و در مدت زمان اندکی شهرت بسزایی یافت. او به زودی به عنوان یک نقاش ماهر، خواننده‌ای خوش ذوق و شاعری توانمند شناخته شده و توانسته بود در آهنگسازی و هنر موسیقی سرآمد هنرمندان منطقه تلقی گردد.

او در سال (۷۵۵ هـ ۱۳۷۷) در مسابقه‌ای که سلطان حسین جلایری در دربار برگزار کرده بود با کسب عنوان برتر موسیقی، به دربار نیز راه یافته و بزودی شهرتش عالمگیر شد. چیزی نگذشت که تیمور لنگ به منطقه هجوم آورد و در سال (۷۷۱ هـ ۱۳۹۳) حتی بغداد را زیر سلطه‌ی خود گرفت و بسیاری از هنرمندان و عالمان سرزمینهای تحت سلطه را به پایتخت خود سمرقند برد که در میان این هنرمندان، عبدالقادر مراغه‌ای نیز حضور داشت.

او، سالهای متمادی در دربار تیموریان ماند و از احترام و اعتبار خاصی برخوردار بود. اما در سالهای بعدی توانست بعد از فتح قسطنطنیه، او نیز به این شهر بیاید و به دربار عثمانیان راه یابد.

هزارن آهنگ زیبا از هنر عبدالقادر مراغه‌ای امروز در دست است، بویژه آثار تئوریک وی در باب موسیقی از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. عبدالقادر مراغه‌ای در حقیقت بعد از صفی الدین ارموی بزرگترین موسیق‌دان آذربایجان به شمار می‌آید. آثار مشهور این عالم در باب موسیقی عبارتند از:

- (۱) زبده‌ی الادوار
- (۲) فوائد العاشر
- (۳) جامعه‌ی الالحن
- (۴) کنز الالحن
- (۵) مقاصد الالحن

او، در عین حال توانست شرحی مفصل بر اثر کتاب الادوار صفی‌الدین اوموی بنویسد. استاد بزرگوار در سال (۸۲۳ هـ - ۱۴۴۵ م) به مرض وبا در شهر هرات در گذشت.

آثار ادبی فراوانی از مراغه‌ای در دست است که در جنگها و تذکرة‌های مختلف ثبت و ضبط شده است که نمونه‌ای را در اینجا می‌آوریم:

اکثریت کتابها و تذکرة‌ها از وقوف او به جزئیات فن موسیقی دادسخن داده‌اند. گویند او کتابهای مفصل و مشروح ترجمه و تألیف کرده و از روی علم و اطلاع به عملیات آن پرداخته و در استنباط اوزان و استخراج الحان و تألیف نقرات و اختراع نغمات مهارت فوق العاده بهم رسانیده، از مشاهیر موسیقی شناسان عهد خود گردیده است.

اودر عهد شیخ اویس جلایری (۷۸۶ - ۷۵۷) برحسب امر آن پادشاه در رمضان سال ۷۷۹ سی نوبت اول را در مقام حسینی به نام سلطان حسین جلایری ترتیب داد.

روایت کرده‌اند که خواجه عبدالقادر مراغه‌ای در مقابل این کار، صد هزار دینار گرفته است. خواجه، ضرب‌الرّبع را نیز در باغ دولتی تبریز در اول بهار به نام همین پادشاه ساخته و ترتیب داده است.

در دربار سلطان احمد بن اویس نیز با ترتیب دان تصانیف زیبا، جوایز ارزشمندی را از آن خود ساخته است. با آمدن تیمور و فتح سرزمینهای وسیعی از آذربایجان و دیگر ولایات ایران، عبدالقادر مراغه‌ای آهنگی نواخته و شعر زیر را ساخته است:

مشرق و مغرب مسخر دور سنه
دولت و نصرت مقرر دور سنه
فتح و نصرت دائماً بیلکننده دیر
دولتین حق‌دن مقرر دور سنه

به دنبال این حرکت، بنا به دستور اکید تیمور لنگ، خواجه عبدالقادر را در سال ۸۰۰ هجری به سمرقند و ماوراءالنهر می‌برند و جوایز نفیسی را بدو ارزانی می‌دارند.

عبدالقادر مدتی بعد به خراسان رفته و در دربار میرزا شاهرخ مانده است. و در سال ۸۲۱ کتاب مقاصد الالحن را به نام میرزا شاهرخ تألیف کرده است.

اکثر کتابهای عبدالقادر مراغه‌ای، امروز در کتابخانه‌های مختلف دنیا بویژه استانبول نگهداری می‌شود و نسخه‌های دیگری از آثار او در کتابخانه‌ی حضرت رضا (ع) در مشهد و کتابخانه‌های شخصی بسیار در تبریز وجود دارد.

ده ماه جبین، مهر لقا بیزنی اونوتما
وئردیم بودورور صبح و مسا، بیزنی اونوتما

ای جان جهان، بحر صفا، بیزنی اونوتما
حق‌دن دیله بیر جان و کؤنول عمرون اوراغی

اول دم کی، شها وئرسه یوزون حسن زکاتی آیریلمادی جانیم قیلیچ ایله عشقیندن واردیر کرموندن بوقدره بیزگه توقع بیز تحومرونو از حق دیله روز جوان به دعاها هیجران گیله دور هر نفس سینه می مجروح	گر اولمیه حاضیر بوگدا، بیزنی اونوتما گر چرخ فلک قیلدی جدا، بیزنی اونوتما گر سالدی جدا بیزی قضا، بیزنی اونوتما سن عیش قیل و روح فزا، بیزنی اونوتما بیر قیل و جراحت گه دعوا، بیزنی اونوتما

منابع:

۱. بویوک لاروسه، میلیت یابین انوی، استانبول، ۱۹۸۶.
۲. علی قافقازیالی، چاغداش آذربایجان قادین صنعتکار-لاری، آنکارا، ۱۹۸۹.
۳. تورکیه دیشینده کی تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، آنکارا، ۱۹۹۳.
۴. علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی، جلد ۲، ارزروم، ۲۰۰۲.
۵. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۳۰.
۶. محمدعلی تربیت، موسیقی شناسان ایران.
۷. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۸. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره‌ی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۹. دکتر حسین محمدزاده صدیق، رساله در موسیقی، تهران، ۱۳۷۶.
۱۰. رضا باغبان، مقالاتی پیرامون زندگی و خلافت عمادالدین نسیمی، تبریز، ۱۳۵۷.
۱۱. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، تهران، ۴ جلد، ۱۳۶۴.

عارف اردبیلی

عارف اردبیلی یکی از برجسته‌ترین شاعران آذربایجان در قرن (۸ هـ - ۱۴ میلادی) است که در اردبیل دیده به جهان گشود. هرچند سال تولد او به وضوح معلوم نیست اما تقارن زندگی او با شاهان و مراوده وی با دربار آنان، از وضع زندگی و دوران حیات او خبر می‌دهد. او به دعوت کاوس بن کیقباد (۷۵۱ - ۷۲۳ هـ) (۱۳۷۳ - ۱۳۴۵ م) از شاهان شروانشاهان از اردبیل رهسپار شیروان شده و در دربار آنان رحل اقامت می‌گزیند. او قصاید فراوانی در مدح سلاطین گفته است اما شهرت اصلی او مدیون منظومه‌ی بلند و زیبای «فرهاد نامه» است که به تبعیت از منظومه زیبای «خسرو و شیرین» نظامی گنجوی سروده است. اینک تنها این اثر از عارف اردبیلی به دست ما رسیده است و خبری از دیوان غزلیات و قصاید او نیست. نسخه‌ی دست‌نویس بسیار زیبایی از این اثر عارف در کتابخانه‌ی ایاصوفیه‌ی استانبول نگهداری می‌شود.

او با نوشتن فرهاد نامه، توانسته است اسلوب نگارش نظامی گنجوی را در قرن ۱۴ میلادی تجدید کند و بدین وسیله خدمت شایانی به ادبیات آذربایجان کرده است. فرهاد نامه دارای دو قسمت اساسی است بخش نخست آن «حکایت فرهاد» و بخش دوم آن «حکایت فرهاد و شیرین» نام دارد. او این اثر را به حاکم جلایر تبریز اویس بهادر خان (۷۳۴ - ۷۵۲ هـ) (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴) تقدیم کرده است. شاعر در مقدمه اثرش، خدا، حضرت محمد و بهادر خان شیخ اولیس را مدح می‌گوید. او در زیر عنوان «در سبب نظم این کتاب» درباره‌ی خود و زندگی‌اش اطلاعاتی را ارائه می‌نماید. در این مقدمه معلوم می‌گردد که شاعر بنا به دعوت قیاس‌الدین شاه شیروان بدانجا رفته و تربیت فرزند او را به عهده گرفته است. او در شیروان به تدریس و آموزش خطاطی مشغول بوده و دارای هفت فرزند بوده است که یکی از آنان در جوانی فوت کرده است و اثرش را در سال (۷۴۷ هـ - ۱۳۶۹ م) به پایان برده است.

نوشابه آراسلی از منتقدان و ادیبان برجسته‌ی آذربایجان، تحقیقات ارزنده‌ای در باب زندگی و آثار عارف اردبیلی به انجام رسانده است.

بیزینی فرهادین اوغلانلاریندان

گوردوم او دیاردا اولسون آبادان

جوان داش یوناندی، اوستایدی قادر

هنرده، قلمده هر شئیده ماهر

اونندان تا او مشهور داغ چاپانا جان

بوتون نسیل ماهر داش یونان

ایسترمست، ایسترسه سرخوش اولاندا
 بیر کیتاب اولاردی همیشه اوندا
 فرهاد دان چوخ قصه دیلمیش اوردا
 شتودی گولوستانی اونجه، هاردا؟
 شیرین حیکایه سی، واردیر سراسر
 نظامی دییه ندن بیر آیری ته هر
 یازیلیمیش فرهادین حیاتی نه وار
 نسلی، اوغلاتلاری نجه اولدولار؟
 دیللرده دستاندیر هر هزاری
 اودور شاه آخستان تالاسی بیری
 بیر دژ وار شاماخی گولوستانیندا
 روین دژ آلچاقدیر اونون یانیندا
 داشدان اوزه رینده وار نجه صورت
 مثلی یوخ جهاندا دوغورور حیرت
 باری نین اوستونده نجه هیکل وار
 باخسا ارژنگه اونا حیرتده قالار
 انشیتیمیش اوستادلار اوستادلاریندان
 قالیمیش بو فرهادین اولاد لاریندان
 اونلاردان هر یترده چوخ سوز انشیتدیم
 آنجاق گوردویومودنیب شرح اتتدیم
 اوخودوم دفتردن بو افسانه نی
 اتتدی گوزه للیکده او، حیران منی
 مشوی دنمه یه سوز بیلن گره ک
 قبی وورسون خیالی گؤیده مانی تک
 اگر بو اولماسا، سوز همان اولماز
 سوزده خیال یوخسا، اوندا جان اولماز
 هرزامان بیر قایدا، بیر طرز روادیر
 بونویز دنمیریک، دییه ن خدادیر
 ایندی آداملارین ذوقو اینجه دیر
 گزدیگی نه ردیف، نه قافیه دیر...

منابع:

۱. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
۲. نوشابه آراسلی، عارف اردیلی و اونون فرهادنامه پوئماسی، باکی، ۱۹۷۹.
۳. ائلیار صفرلی، خ. یوسفوف، قدیم واورتا عصرلر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۲.
۴. علی قافقاز یالی، ایران تورک ادبیاتی، جیلد ۲، ارزروم، ۲۰۰۲.
۵. ف. کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی جیلد ۱، ۱۹۷۸.

قاسم انوار

قاسم انوار یکی از سرشناسترین شاعران آذربایجان و ایران است که در قرن هشتم هجری، ضمن تأثیرگذاری در شعر، در صفحه های اجتماعی - سیاسی نیز چهره‌ی شناخته شده‌ای به شمار می‌آید. نام کامل او را بدین صورت نوشته‌اند: معین الدین علی بن ناصر بن هارون بن ابوالقاسم بن حسین سرابی تبریزی. تخلص قاسم، و قاسم انوار، را در شعرهایش به کار برده است.^۱

قاسم انوار یکی از عالمان مشهور عالم تصوف در ایران و آسیای نزدیک می‌باشد اما او نیز در جرگه‌ی حروفیان بوده و حتی در سوء قصد به شاهرخ میرزا فرزند تیمور لنگ، مورد ظن واقع شده و محدودیت‌هایی برایش به وجود آوردند.^۲ آثار برجسته‌ی او مانند «انیس العارفین» ضمن اشعار لیریک و صوفیانه اش، او را در جرگه‌ی بزرگان علم و ادب مشرق زمین قرار می‌دهد.

او در سال (۱۳۵۶ م) در تبریز به دنیا آمده و دوران کودکی را در این شهر گذرانده و سپس بیشتر عمر خود را در سمرقند و هرات گذرانده است. او در گسترش ادبیات صوفیانه و عرفانی در آسیای میانه نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. قاسم انوار در شاعران معاصر خود تأثیر نهاده و پیشاپیش شاعران زمان حرکت می‌کرده است. تأثیر او فقط روی شاعران زمان نبوده، بلکه شاعران قرنهای بعدی نیز به او تمسک جسته و از هنر او بهره‌ها گرفته‌اند. از آن جمله امیر علیشیر نوایی «مجالس النفایس» خود را با نام قاسم انوار آغازیده و به الهام‌گیری‌اش از «انیس العارفین» اشاره‌ها کرده است.

اکثر تذکرة‌های قرون وسطا، از قاسم انوار به احترام یاد کرده و شهرت دیوان شعرش در میان مردم و در اکناف عالم قید کرده‌اند.

دکتر جواد هیأت تولد او را در شهر سراب می‌داند. دیگر محققان او را اهل تبریز می‌دانند؛ اما می‌دانیم که در اردبیل نیز تحصیل کرده و در دوره‌ی جوانی ساکن تبریز بوده است.

بسیاری از تذکرة‌ها از او به عنوان قاسم انوار تبریزی بحث می‌کنند. او در دوره‌ی جوانی یکی از مریدان شیخ صدرالدین اردبیلی بوده و ارادات قلبی بدو داشته است و تخلص «قاسم انوار» را پیرو مرادش بدو داده است. قاسم انوار در سایه‌ی استعداد بی‌مانندش به مقام شیخی رسیده و پیروان و مریدان زیادی دور خود جمع کرده است. گویند از طرف شیخ صدرالدین جهت تبلیغ تصوف صفویه ابتدا به گیلان و سپس خراسان

(۱) سعید نفیسی، دیوان قاسم انوار، تهران، ۱۳۳۶.

(۲) خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، جلد ۳، ص ۵۹۲.

فرستاده شده است. البته در دیوان قاسم انوار، مرثیه‌هایی موجود است که گویی در مرگ شیخ صدرالدین صفوی نوشته است و همین اشعار اوج تأثرات روحی وی را نشان می‌دهد.^۱

خواند میر در اثر «حبیب السیر» اطلاعات بسیار گسترده‌ای درباره‌ی قاسم انوار ارائه می‌دهد. تذکرها از کثرت مریدان وی در خراسان و هرات سخن می‌رانند. خانقاه او مرکز تجمع بسیاری از عالمان مشهور زمان بوده است. بی‌اعتنایی او به عظمت و شکوه دربار شاهرخ میرزا فرزند تیمور، آتش حسد کاخ نشینان را فراهم آورده است بطوریکه در سوء قصدی که به جان شاهرخ میرزا رخ می‌دهد به او نیز مظنون شده و مدتی دستگیر می‌سازند. اما در نتیجه‌ی فراوانی طرفدارانش نمی‌توانند او را زندانی کنند و تنها به تبعید وی به سمرقند اکتفا می‌کنند. تازه، در سمرقند نیز تعداد پیروانش آنچنان فزونی می‌گیرد که دربار را به هراس می‌اندازد.

او در سال (۸۰۷ هـ - ۱۴۲۹) قصد عزیمت به وطن مادری اش می‌کند و کسی جلودارش نمی‌شود. اما در راه بیمار گشته و در نتیجه‌ی ضعف بدنی نمی‌تواند به تبریز برگردد و پیروانش در میانه‌ی راه برای او باغی و مسکنی مهیا می‌کنند و او سالهای آخر عمرش را در آنجا به سر می‌برد و در نهایت در سال (۸۱۲ هـ - ۱۴۳۴ م) فوت می‌کند. البته در مورد سال وفات او نیز نظرات مختلفی گفته شده است که چند سالی با هم تفاوت دارند. مهم آنکه امیر علیشیر نوایی شاعر بزرگ و وزیر کاردان در سال (۸۶۶ هـ - ۱۴۸۸ م) به زیارت قبر وی رفته و مقبره‌ای در خور قاسم انوار، ساخته است.

متأسفانه آثار قاسم انوار، آنچنانکه شایسته‌ی این شخصیت بزرگ علمی و ادبی است مورد بررسی، تحقیق قرار نگرفته و بطور وسیع در دسترس مردم قرار نگرفته است. اما آنچه حائز اهمیت است اینکه محققان به مرده ریگ آثارش نتوانسته‌اند بی‌اعتنایی کنند. چرا که اندیشه‌های والایش، همه را به تکریم و احترام وا داشته است. ادیب گرانمایه‌ی ایران سید نفیسی در سال ۱۳۳۶ بر اساس نسخه‌های دستنویس، آثار او را چاپ کرده است. سعید نفیسی که به چاپ این اثر در تهران مبادرت کرده مقدمه‌ی عالمانه‌ای نیز بدان نوشته است. میرزا عباسلی ادیب بزرگ آذربایجان نیز مجموعه آثار او را در سال ۱۳۴۷ در باکو به چاپ رساند. اودر کتاب «شاه قاسم انوار» به زندگی و بررسی آثار وی پرداخته و زوایای نامشکوف این ساحه ادبی را گشوده است. سه اثر برجسته از قاسم انوار در دست است که عبارتند از: دیوان ترکی و فارسی، انیس العارفین که در هر سه اثر از علم تصوف بحث شده است. در کنار این سه اثر، دیوان کاملی مشتمل بر غزلیات، ملمعات و تویوغ نوشته است که متأسفانه در ایران هر چند که سه اثر نخست به چاپ رسیده اما کتاب مهم و چهارم او به عمد یا سهواً فراموش شده است. ملمعات دو زبانه‌ی او (ترکی و فارسی) بسیار پر حجم و زیباست.

(۱) علیر صفرلی، خلیل یوسف اف، قدیم و اورتا عصرلر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۲، ص ۱۷۳.

کؤنلوم، اگر سئودالیان عاشیقلره همخانه اول
 عاشیقلر ایچره هر زامان عشقینه سن مردانه اول
 کیم اووجونا قویسا قدح، وئرسه قولاق آوازینا
 سن باده‌نی نوش ائيله ییب، تجربینه بیردردانه اول
 ناکس لردن اوز دؤنده ریب، اهل ریانی رد ائله
 اولدونسنا خزنه صاحیبی، اؤز خزنه نه کاشانه اول
 کؤنلوم، اگر عاشیق ایسن صدق ایله سئو اؤز یارینی
 سئودامویی ایچدیکنده سن، دورله دولو پیمانه اول
 یوزیول دئدیم عاشیقلیکن دم وورورسان همیشه سن
 یارین حسن و جمالی نین شمعینه بیر پروانه اول
 دائم آلاه در گاهیندان بئله خطاب گلیرسنه:
 عاشیق اولسان کوییمیزده چالیش دایم دیوانه اول
 قاسم، سن تکبرله اؤز عشقینی مدح اندیرین
 هنرین وار، یاراباغلان، اؤزونه سه بیگانه اول!

زولفونله، جمالینلا سنین سرخوشلوق هر آن
 آی اوزلو وفالیم منیم ای قلبیمه سولطان
 ای شانلی گؤزدن ایندی بووادیده ظهور ائت
 گؤسته راولدوق ابدی مست او گولرنکی شرابدان
 جیردیق بو حیا پرده سینی یوز پارا اتدیکن
 گئت سن ده ریا پرده تئک، ای زاهدنادران
 بوگون کی، منیم مهمانیم اولموش اونیکاریم
 ای چنگ سسی سازائله، ای عود بیر آزیان
 باغلانندی کؤنول اؤز یاریمین عشقینه ایندی
 مین چاک انده رم خرقه می عشقینه اوجاقان
 آلاها شوکور کئچدی قیشین شدتی باخ گور
 آچدی باهارین گوللری چؤل اوله و گولستان

زاهید دیله ییر توبه ائدیم شوگی دن اما
 بیلیمیرکی منه تأثیر ائده مّز بئله هزیان
 عشق اولدو منیم قلیمه حاکیم، بوئگیندیر
 قاسم یاشادیقجا اولاجاقدیر اوزو خندان

چلبی بیزی اونوتما صاباحین اولسون مبارک
 چلبی بیزی اونوتما سلام ایله جان وئردیک
 چلبی بیزی اونوتما

عاشیق اولدوغوم بیلیرسن جانیم جفا گلیر سن
 جانیم جفا گلیرسن حال زاریمی شویرسن
 چلبی بیزی اونوتما

اودا یاخاسان خانیم، سن یثره تۆکه سن قانی سن
 چلبی دلیم، جانیم سن چلبی بیزی اونوتما

بیا ای ساقی جانها بیار آن ده در گلشن
 بغایت خوشدلیم کان یار میلورسر که سن کیمن
 به جانان گفتم ای دلبر، خرابم از غمت یکسر
 ولی می خوانم این از بوسؤزنوسن اشتتمز سن
 زهی الطاف بی پایان که می یابد دلم پنهان
 سلاحم کرد و جامم داد و زانو زد که سن ایچسن
 مرا می گوید آن جانان چه حیرانی و سرگردان
 صفا قیلسان، وفا قیلسان، اگر سن عاشیق قیلسان
 میان گلشن حسنت هزاران گل به بار آمد
 ویران بولمز دور اول بوستان اگر بیرچیچه کین سونسان
 بیا ای روشن جان که هم جانی و هم جانان
 یوزون گلشن سؤزون روشن، روشن مولدو کی سلطان سن

ز فیض خاطر قاسم همیشه شاد می باشد

که این فیض از تو می یابد اگر تو غور، اگر تو غسن

این شاعر والامقام را با نام شاه قاسم انوار و قاسمی می شناسیم و اسم اصلی او معین الدین علی بن ناصر بن هارون بن القاسم حسینی است که در شهر سراب به دنیا آمده و در دوران کودکی به تبریز رفته و در راه کسب کمالات علمی شهرهای مختلف آسیای میانه از سمرقند و هرات و خراسان را زیر پا نهاده و به والاترین مقام تصوف رسیده است. او از مریدان شیخ صفی الدین اردبیلی بوده و در پیش فرزندان او یعنی صدرالدین اردبیلی به کسب کمال پرداخته و از این طریق به خراسان رفته تا مکتب صوفیه صفوی را تبلیغ نماید و در اندک مدتی در سراسر آسیای میانه شهرتی بهم زده است.

تذکره ها از شهرت و نفوذ خارق العاده ی قاسم انوار در شهر هرات نوشته اند که برای خود خانقاهی خاص داشته و بسیاری از عالمان آسیای میانه در جرگه ی مریدان وی بوده اند. خواندمیر مورخ همین دوران و مؤلف تاریخ « حبیب السیر » از نفوذ فوق العاده ی قاسم انوار روایتها ذکر کرده است.^۱ نوشته اند قاسم انوار آن چنان شهرت و طرفدار داشت که وقتی در سال ۱۴۲۶ به جان سلطان زمان شاهرخ میرزا فرزند تیمور لنگ سوء قصد شد با وجود مظنون بودن اصلی قاسم انوار، جرأت دستگیری او را نداشتند. از این تاریخ قاسم انوار به سمرقند می رود و دو سه سالی در آنجا زندگی می کند. در این شهر و در همین زمان نیز آنچنان شهرتی و محبوبیتی کسب می کند که باز حکومت تیموری به وحشت می افتد.

تحقیقات در زندگی و آثار قاسم انوار چندان گسترده نبوده است. سعید نفیسی در سال ۱۳۳۶ در تهران دیوان کامل قاسم انوار را چاپ کرد و شرح حال مفصلی بر آن نوشت که بسیار ارزشمند بود.^۲ در سال ۱۹۶۹ در باکو میرزه عباسلی مقاله ای بسیار زیبا و علمی در همین مورد نوشت که توجه عالمان را به خود جلب کرد. قاسم انوار توجه به انسانها دارد و او را جام جم می داند و بس:

دونیانی گوشته رن جام جم بیزیک

آدمه نور، ایشیق وثره ن هم بیزیک

بیزیمله بیر نفس اوتور، جاناکل

بیل کی بوزاماندا هم آدم بیزیک.

قاسم انوار معتقد است که انسان در راه حقیقت دچار آزار و اذیتها می شود و از این زحمات نباید بترسد. زیرا آب حیات بدون اذیت به دست نمی آید:

(۱) خواندمیر، حبیب السیر.

(۲) سعید نفیسی، دیوان قاسم انوار، تهران، ۱۳۳۶.

معنا خزینه‌سی دالینجا واردیق

لامکان دریانی گزیب آختاردیق

چوخ قارانلیق گۆردوک محنت گۆردوک

یوخسا آب حیات هاردان تاپاردیق؟

عقاید وحدت وجودی به اشکال مختلف در دیوان شاعر خود می‌نماید و به طرق مختلف و با بیانهای

متنوعی منعکس شده است:

ایستر بیروزیر اول، ایستر حو کمدار

سرچه اول، یاشاهین، دایان پروقارا!

طریقت مستی اول، یازاهید بیر کس

حقه یول تاپماسینم غرورلوغون وار.

او انسانها رابه عشق و محبت می‌خواند و تعالی انسان را از طریق عشق ممکن می‌داند:

عشقین لذتیندن منصور اولارسان

عاشیق‌لر صفینده منصور اولارسان.

منلیک ظولمتیندن گئن اولسان اگر

نورا قووشارسان، سن نور اولارسان.

برای رسیدن انسان به نور و وحدت، نخستین شرط، رهایی از ظلمت غرور و منیت است. تنها با این شرط انسان می‌تواند همچون منصور حلاج عروج کند. قاسم انوار در خیلی از مواقع، عشق و محبت به انسانها را در لباس تصوف نشان می‌دهد. قاسم انوار در اشعار خود احساسات عاشقانه و صوفیانه را با تنوع خاص و زیبایی بی‌مانند به تصویر می‌کشد. به عبارت دیگر در بیت - بیت اشعار قاسم، مناظر تازه، تنوع زیبا و عشقی تازه را می‌توان احساس کرد. قلب شاعر سرشار از شادیهاست.

معروفترین اثر قاسم انوار (انیس العارفین) است. همانگونه که از نام این اثر برمی‌آید افکار صوفیان را می‌توان در این کتاب دید و موضوع آن می‌بایست در تم آثاری چون مخزن الاسرار، حدیقه الحقایق، گلشن راز و غیره باشد. شاعر در اینجا از نفس، روح، عقل و عشق سخن می‌داند. او تکامل معنوی انسان را در پلان اول قرار می‌دهد. انسانهای اسیر نفسانیات را، انسانهای ناآگاه می‌راند. صفت‌هایی چون رشک، حسد، تکبر و غرور بیجا، نگرانی و اضطراب، جهل، نادانی، منصب پرستی و مقام دوستی را صفت انسانهای حقیر می‌داند.

انسان از نظر شاعر، تنها با توسل به عقل و عشق می‌تواند به اصل خویش برگردد. در داستانهای چندی که در این اثر آمده است شخصیت قهرمانان تشریح و بررسی می‌شود و نقاط ضعف و قوت انسانها به نقد کشیده می‌شود. هر چند که انیس العارفین منظومه‌ای برای روشن کردن افکار صوفیانه است اما شاعر از انعکاس اوضاع

زمان در داستانهای مختلف آن طفره نرفته است، بلکه با جسارت شاعرانه‌ای اوضاع نابهنجار زمان را زیر ذره بین برده و با بزرگنمایی خاصی باز تابانیده است. بحق باید قاسم انوار را در ردیف شاعران بزرگی چون عماد الدین نسیمی و مولانا فضولی قرارداد که اندیشه‌های تابناک زمان را در دیوان اشعار خویش ترنم کرده است.^۱ قاسم انوار همواره در کتابهای کلاسیک با احترام خاصی نام برده شده است و تذکره نویسان نتوانسته‌اند در برابر علم و کمالات او سر تسلیم فرود نیاورند. کمال الدین عبدالرزاق او را «مرتضای اعظم و مقتدای مکرّم» خوانده، دولتشاه سمرقندی «سید عارف، مقبول الابرار و الاخیار صفی الملّه والدین شاه قاسم انوار»^۲ آورده و خواندمیر «حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار»^۳ نوشته است.

درباره‌ی اعطاء لقب قاسم الانوار به شاعر، داستانی هست که گویا معتقدان او درباره‌اش ساخته‌اند و آن اینکه وی در خواب دید که شمعی روشن داشت و جمعی که شمع بر دست گرفته بودند با شعله‌ی شمعش شمع‌های خود را بر افروختند...^۴ در طرائق چنین آمده است که «نظر به رویای صالحه که شیخ صدرالدین دیده بود که معین الدین علی تقسیم انوار می‌کند او را قاسم الانوار نام کرده»^۵

تذکره‌ها در مورد تاریخ تولّد و محل تولّد قاسم اختلاف نظر دارند. برخی او را از سرخاب تبریز می‌دانند برخی سراب تبریز نوشته‌اند، برخی نوشته‌اند که بعداً جهت تحصیل به تبریز رفته است.^۶ جامی در نفحات الانس، ضمن بیان احوال قاسم الانوار و اینکه او در اوایل به شیخ صدرالدین اردبیلی ارادت داشت می‌نویسد: «منظور شیخ صدرالدین علی است نه شیخ صدرالدین اردبیلی».^۷ دکتر ذبیح الله صفا ضمن بررسی این نوشته بدین نتیجه می‌رسد که جامی اشتباه کرده است. شیخ صدرالدین کسی نیست جز فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی. باز نباید فراموش کرد که جامی در نفحات الانس اطلاعات خوبی در باره‌ی قاسم انوار ذکر کرده، تاریخ تولّد، تاریخ وفات، محل دفن و حتی نحوه‌ی فوت این شاعر عالیقدر را با طول و تفصیل به رشته‌ی تحریر کشیده است.^۸

(۱) علیرضا صفرلی - خلیل یوسف اف - قدیم واور تا عصر لر آذربایجان ادبیاتی - باکی - ۱۹۸۲ - ص ۱۷۷-۱۷۲.

(۲) دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، تهران، ص ۳۸۵.

(۳) خواندمیر، حبیب السیر، تهران، جلد ۳، ص ۶۱۷ و جلد ۴ ص ۱۰.

(۴) دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۵۴.

(۵) جلد ۲، ص ۱۴۴.

(۶) دکتر ذبیح الله صفا، همان، ۲۵۵.

(۷) همان.

(۸) جامی، نفحات الانس، مقدمه توسط علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۳، ص ۵۹۲.

مرحوم سعید نفیسی در سال ۱۳۳۷ دیوان فارسی انوار را در تهران به چاپ رساند که برخی ملمعات فارسی - ترکی شاعر نیز در آن موجود است. دکتر صفا می نویسد: ملمعات دو زبانه‌ی فارسی - ترکی دیوان قاسم انوار نشانگر میزان نفوذ زبان ترکی در ادبیات فارسی است.^۱ صفا بارها زادگاه قاسم انوار را تبریز و آذربایجان می نامد و می نویسد که در این زمان «دیر گاهی محل تطاول و اقامت اقوام ترک و تاتار قرار گرفته است».^۲

(۱) صفا، همان، جلد ۴، ص ۲۶۱.

(۲ و ۱) همان.

منابع:

۱. کلیات قاسم انوار، با مقدمه و حواشی سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷.
۲. میر خواند، حبیب السیر، جلد ۳ و ۴، تهران، ۱۳۶۴.
۳. دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، تهران ص ۳۸۵، ۳۹۰.
۴. سادات ناصری، آتشکده‌ی آذر.
۵. ادوار براون، از سعدی تا جامی، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ص ۶۹۴.
۶. دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، جلد ۲، ارزروم، ۲۰۰۲.
۷. علیار صفرلی و خلیل یوسف اف، قدیم و اورتا عصرلر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۲.
۸. عبد الرحمن جامی، نفحات الانس، مقدمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۳.
۹. جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتی تاریخینه بیر باخیش تهران، ۱۳۷۶.
۱۰. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، ۲۰ جلد ده، باکی ۱۹۸۴، جلد ۳.
۱۱. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، جلد ۱، ۱۹۶۰.
۱۲. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۱۳. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره‌ی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۴. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۱۵. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی - سیاسی ایران، تهران، ۱۳۶۴.
۱۶. عزیز حاجی بیگلی، اثرلری، جلد ۲، باکی، ۱۹۶۵.
۱۷. رضاقلی خان هدایت، ریاض العارفین، تهران، ۱۳۲۷.
۱۸. رضاقلی خان هدایت، مجمع الفصحا، تهران، ۱۳۲۷.
۱۹. سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران، ۱۳۳۴.
۲۰. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۳ و ۴، تهران، ۱۳۶۴.
۲۱. آتشکده‌ی آذر، سادات ناصری، تهران، ۱۳۳۷.
۲۲. کمال الدین عبدالرزاق، مطلع السعدین، جلد ۲، لاهور، ۱۹۵۸.
۲۳. فخری هروی، روضه السلاطین، به اهتمام حسام الدین راشدی، حیدرآباد، ۱۹۶۸.
۲۴. هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه ی رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۳۷.

میرزا جهانشاه حقیقی

میرزا مظفرالدین جهانشاه در سال ۷۲۷ هـ.ش و به روایت برخی تذکره‌ها در سال ۷۸۰ هـ.ش در شهر خوی به دنیا آمد. او فرزند سوم قارا یوسف است که با اقتدار بی‌مانندی توانست سلسله‌ی قاراقویونلو را بنیان گذارد. او در تاریخ ادبیات آذربایجان نقش بسیار برجسته‌ای دارد. او ضمن آنکه با خلق دیوانی به زبان ترکی خدمت جاودانه‌ای به انجام رسانده است، با روحیه‌ی وطن پروری، آرمانخواهی و مردم دوستی خود توانسته است حکومتی برقرار سازد که سعادت مردم و وطنش را تضمین نماید. او، از این حیث یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی مشرق زمین است. جای بسی تأسف است که چنین شخصیت‌هایی در قرن گذشته به دلایل مختلفی که بارها ذکر شده است برای ملت خویش نیز ناشناخته مانده است.^۱

میرزا جهانشاه حقیقی از همان دوران نوجوانی نسبت به شعر و ادب، موسیقی، علوم مختلف و بویژه ادبیات علاقه‌ی بسیار نشان می‌داد: او در سال ۷۹۰ هـ.ش به عنوان والی شهر سلطانیه از طرف پدرش برگزیده می‌شود. پدرش در سال ۷۹۵ هـ.ش توسط شاهرخ میرزا فرزند تیمور لنگ کشته می‌شود و او نزد آقاییگ اسکندر والی بغداد می‌رود. بعد از کشته شدن آقاییگ، به اندیشه‌ی سلطنت می‌افتد و حکومت را به دست می‌آورد و به سرعت قلمرو حکومتش را گسترش می‌دهد و بغداد، تفلیس، قزوین، سلطانیه، خراسان، فارس و مناطق دیگر فلات ایران را به زیر فرمان خود می‌کشد. از زنجان، اورفا و ماردین را از آغ قویونلوها می‌ستاند.

او به آبادانی و عمران مناطق تحت سلطه‌اش همت گماشته، مدارس، مساجد، پلها، راههای ارتباطی، کاروانسراها می‌سازد. مسجد کبود (گۆی مجید) که به عنوان فیروزه‌ی اسلام مشهور بود در تبریز به همت و مدیریت او بنا گردید و مدرسه‌ای بزرگ در جوار آن بنا گردید و بسیاری از عالمان و هنرمندان را مورد حمایت قرار داد و به رواج علم و هنر میدان داد. اوبسیاری از عشایر کوچ رو را سکونت بخشید و قوانین شهروندی منتظم ساخت. سلسله‌ی قارا قویونلو در زمان او اقتدار فراوان داشت و توانست برای تأمین رفاه مردم اقدامات اساسی به انجام رساند.

جهان شاه حقیقی در سال ۸۴۵ هـ.ش برای گرفتن سرزمینهای تحت نفوذ آغ قویونلو اقدام کرده و به سوی دیار بکر حرکت کرد اما به دلیل فرار رسیدن زمستان از حرکت باز مانده و به دلیل تعویق کار به بهار، از راه برگشت و قشون خود را پراکنده ساخت. اوزون حسن که از این اوضاع خبردار شده بود با لشکر ۱۰ هزار نفری خود بر آنان هجوم آورد و آنان را شکست داده، جهانشاه دستگیر و کشته می‌شود (در سال ۱۴۶۷ م - ۸۴۵ هـ.ش).

(۱) م. کریمی، برگهایی از ادبیات کلاسیک آذربایجان، امید زنجان، ۱۳۷۵.

جهان شاه حقیقی ادیب و شاعری گرانمایه بود که به دو زبان فارسی و ترکی دیوان غزلیات، قصاید، مثنوی و رباعی دارد. برخی از تذکره ها نوشته اند که مجموعه ی دیوان خود مشتمل بر دیوان ترکی و فارسی خود را پیش جامی شاعر نامدار فارس فرستاد و مورد تقدیر او قرار گرفت. جامی از این دیوان بهره ها برده است و دیوان حقیقی را «گنجینه ی لعل و جواهر» خوانده است. این نسخه ی خطی هم اینک در موزه ی بریتانیا نگهداری می شود:

در اشعار او، افکار ایده آلیست و آرمانشهر مورد نظر حقیقی، عشق به انسانها آشکار است.

یارب، نه نوروموش کی کندی یاخدی نارینا

یارب، نه ذات ایمیش کی منی چکدی دارینا

صبح ازلده قیلدی معطر دماغیمی

تا اسدی دان یشلی ساچی نین مشکبارینا

کحل بصیر دیده قیلان خاک پایینی

گر بیرگذر ایریشسن آنین کوهسارینا

خال و چشم و غمزه سی آشفته کؤنلومو

چکدی کمند زولفونه سالدی شکارینا

باغیریم قانین گؤزومدن آختیدی غم رخی

کمین الینه قیلدی آنینلا نیگارینا

دؤورونده لعلین مئی اسروتدی تا ابد

شول باده دن کی کیمسه ایریشمز خمارینا

باغیریمین عشوه بیرله قیلیر یارا غمزه سی

یارب، نه عشوه دیرکی قیلیر غمزه یارینا

یاریندان آیری یاندی «حقیقی» فراق ایله

گل گیل تفرج ائیله آنین آه و زارینا

اول حسن ایله خطی خاله تحسین

اول مصحف لایزاله تحسین

اول آب حیات جان فزایه

اول چشمه ی ذوالجلاله تحسین

عارف دنیل اول کی قیلدی دایم

بو دونیا و ملک و ماله تحسین

آل ائيله دی، فتنه قیلدی عینین

اول فتنه ی عین و آله تحسین

اول قامت سرت الجنانه

اول دون ایله میم و داله تحسین

شول قرصه ی آفتاب ایچینده

کیم قیلمایا اول هلاله تحسین

هر کیم کی حقیقی اولدور، قیلدی

اول زولف ایله خط و خاله تحسین

ازلده شوقه گتیردی منی هدایت عشق

سعادت منی کشف ائيله دی سرایت عشق

آیاغینا باشیمی سالد ی اول پریزادین

یشتیردی دامن وصله منی هدایت عشق

هر آن کی بیلمه دی یارین غمینی عین صفا

میسر اولمادی اول جاهله کفایت عشق

محبه نقطه ی توحیدی کشف ائده ر فاعل

گؤتوردو پرده ی اسراری چون روایت عشق

بیان شرحینه مستغرق اولدو جان و کؤنول

محیطه سالدی منی گنج بی نهایت عشق

منور ائيله دی ویرانه کؤنلومو عشقین

همین بودور نظر ای شاه من روایت عشق

جفا وجور وفادیر حقیقی یه یارین

بیر اولدو مشرب توحید ایلن حکایت عشق

منابع :

- ۱ . جهان‌شاه حقیقی، سنچیلیمیش اثرلر، ترتیب اندهن: ا.رحیم اف باکی، ۱۹۸۳.
- ۲ . ا. حقی اوزون چارشیلی، آنادولو بیگلیک لری و آغ قویونلو، قراقویونلو دولتی، آنکارا، ۱۹۸۴.
- ۳ . تورکیه تورک ادبیاتلاری آنتولوژیسی، آنکارا، ۱۰ جلد ۱۹۹۸.
- ۴ . م.ف. کؤپرولو، اسلام انسیکلو دییاسی، استانبول، ۱۹۷۹.
- ۵ . آذربایجان کلاسیک ادبیاتی، ۲۰ جلد، جلد ۳، باکی، ۱۹۸۴.
- ۶ . علی قفقازیالی، ایران تورک ادبیاتی تاریخی، ارزروم، جلد ۲، ۲۰۰۲.
- ۷ . ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
- ۸ . محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
- ۹ . نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
- ۱۰ . م . کریمی، مین ایلیک آذربایجان غزلی، امید زنجان، ۱۳۷۶.
- ۱۱ . م . کریمی، برگهایی از تاریخ ادبیات آذربایجان، امید زنجان، ۱۳۷۴.
- ۱۲ . آذربایجان ادبیاتی تاریخی، ۲ جلد، باکی، ۱۹۶۰.

مولانا نرگسی ابهری

ابهر از توابع زنگان نیز خطه‌ی ادب پروری است که حکما، فلاسفه، و شعرای بسیاری را در دامنش پرورده که برخی از شخصیتها دارای جنبه‌های بین‌المللی‌اند از آن جمله ابوبکر عبدالله بن طاهر ابهری، قطب الدین احمد ابهری، کمال الدین ابوعمر ابهری، رفیع الدین ابهری، اثر الدین ابهری و دیگران را به جامعه علمی-ادبی بشریت تحویل داده است، در میان این بزرگان مولانا نرگسی ابهری و حکیم هیدجی از اعتبار خاصی برخوردارند زیرا آثار خود را تنه‌به یک موضوع و یک زبان اختصاص نداده‌اند بلکه در موضوعات متنوع اجتماعی، فلسفی، سیاسی-ادبی و به زبانهای فارسی، عربی و ترکی قلم زده‌اند. مولانا نرگسی ابهری با بال و پر شعر به پرواز در آمده و در آسمان شهرها و دیارهای مختلف پر گشوده و جان سرکش خود را به نیروی عشق جلا و توان بخشیده است و با هنر شعرش دلهای مردم خود را رنگ و جلای دیگری داده و از زنگارهای کفر و کینه و حسد پاک کرده است.

اجداد نرگسی در دربار سلاطین اتابکان و تیموری از احترام خاصی برخوردار بوده و جزو نزدیکان دربار به شمار می‌آمدند. مولانا نرگسی نیز همین موقعیت خانوادگی را حفظ کرد و ابهر را به قصد هرات، قندها و مرو ترک کرد و در دیار امرای شعر دوست و در جمع ادبا و شعرای عصر به حشر و نشر پرداخت.

مولانا در سال ۸۷۸ هـ. ق در ابهر به دنیا آمده و در سال ۹۳۸ هـ. ق در قندها چشم از دنیا فرو بست اما در طول زندگی پربار خویش با آفرینش دیوان شعری به زبان فارسی و ترکی و عربی، نامی جاویدان از خود به یادگار نهاد و با شهد اشعارش، اندیشه‌های پاک انسانی‌اش را در کالبد انسانهای میهنش ریخت و کامشان را شیرین کرد ولی جای تعجب است که در کتابهای تاریخ ادبیات امروز از جمله آثار ذبیح الله صفا نامی از او نیامده است؟!

تذکره‌های تاریخی و ادبی از او به احترام یاد کرده‌اند از جمله امیر علیشیر نوایی وزیر بزرگ سلطان حسین بایقرا و شاعر بزرگ ایران زمین که آثار اصلی‌اش به زبان ترکی است در حق مولانا نرگسی می‌فرماید «مولانا نرگس هروی است (اهل هرات است) و عادت او، آن بود که چون معنی خوب در بیت مردم می‌دید، جست و چالاک آن را نظم پاک می‌فرمود»^۱

سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی در «تحفه‌ی سام» می‌نویسد: «مولانا از شیخ زاده‌های ابهر عراق است اما اکثر اوقات در هرات بود ... او در سنه ۹۳۸ که عمرش به ستین رسیده بود چمن حیات را وداع کرده به سرابستان خلد انتقال نمود»^۱

امیر علشیر نوایی و سام میرزا هر یک، اشعاری را از مولانا نرگسی نمونه آورده‌اند. سومین کس از تذکره نویسان امین احمدرازی است که در جلد سوم، هفت اقلیم، می‌نویسد:

«نرگسی به خصال پسندیده و افعال پسندیده موصوف بوده، همیشه در هرات همت به تمشیت امر به معروف و نهی از منکر می‌گماشته»^۲. سپس از منظومات نرگسی مقدار بیشتری را آورده است.

مولوی محمد مظفر حسین صفا در تذکره‌ی روز روشن، نرگسی را از میان تذکره‌های مختلف جستجو کرده و تفاوت قولها را ذکر کرده است. وی نرگسی را محتسب هرات دانسته که برخی او را اهل قزوین و برخی دیگر اهل سمرقندش خوانده‌اند.^۳ لطفی بیگ شاملو نیز نرگسی را محتسب هرات دانسته و مرگش را نیز در آنجا نوشته است.^۴

نسخه‌های خطی فراوانی از دیوان مولانا نرگسی ابهری در موزه‌های مختلف دنیا نگهداری می‌شود و نسخه‌های دستنویس زیادی نیز در ایران موجود است از آن جمله در کتابخانه ملی ملک، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه‌های ملی ایران نسخه‌های متفاوت و مربوط به دورانهای مختلف موجود است که نسخه موجود در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران حاوی دیوان ترکی نرگسی نیز می‌باشد که متأسفانه تا امروز در هیچیک از دیوانهای چاپ شده‌ی نرگسی، دیوان ترکی نیز وارد نشده است و تنها بصورت پراکنده غزلیات ترکی او در جنگها، مجلات و نشریات مختلف درج شده است و جا دارد که دیوان ترکی این شاعر ابهری هر چه زودتر به زیور طبع آراسته گردد و ملت ما بتواند از گنجینه‌ی اشعار نرگسی نیز لذت ببرد.

نرگسی از شاعرانی است که ادعای نوآوری نداشته و به همین خاطر آنچنان که باید و شاید در جامعه‌ی ادبی ایران و آذربایجان مطرح نشده است. علاوه بر این محتسب بودن او باعث گشته که شاعران همعصرش خود را به او نزدیک نکنند و در حقیقت با نوعی بی‌مهری شاعران دوران خود مواجه بوده است. از دیگر سو مدح امرا و حکما نیز در دیوان وی چایی ندارد و اشعارش بیشتر در موضوع عشق و دلدادگی است.

(۱) تحفه‌ی سامی، ص ۱۱۵.

(۲) هفت اقلیم، ص ۱۹۲.

(۳) تذکره‌ی روز روشن، ص ۸۱۲.

(۴) لطفعلی بیگ شاملو، آتشکده‌ی آذر، ص ۱۲۰۳.

کؤنلوم نصیحت آلمیر کی ترک گفتگو ائدهرم
 بوگون - صاباح ناغیلین اونونلا خو ائدهرم
 ایللر بویو جانیم قویدوم وصالی یولوندا
 انون آیریلیق اودونا بلکه خواندهرم
 سینیق گؤگولدن قاچان گندهر فیکری
 گؤز یاشیلا یوز دفعه شستشو ائدهرم
 روزیمی یارب جام ساقیدن کسمه
 اگر چه محتسبم، قیامتده جستجو ائدهرم
 نرگس بیر سرو یانیندا اورانمیشدیر
 بو یاخشی دیر کی جانیمی فدای بیر قد دلجو ائدهرم

گیلایه ائتمه ییب شکایت ائتمه یک	داها یئی دیر حکایت ائتمه یک
آغیز آچما ییب کنایت ائتمه یک	پیس - یاخشی دان دانیشماییب
دیله گتیرمه ییب روایت ائتمه یک	قولاق وئره ک هر یاندا حدیثی وار
پیس ایسته مه ییب شکایت ائتمه یک	اؤلسه ک ده آغیز آچما یاق
اؤزموزو توتما ییب کفایت ائتمه یک	یادلارینی خاطرینی ساخلاما ییب
جانی قوربان جز شه ولایت ائتمه یک ^۱	نرگسی تاواردیر جاندا بیر نفس

(۱) دیوان مولانا نرگسی ابهری، به کوشش حمید رضا قلیچ خانی، تهران، ۱۳۷۶.

منابع:

۱. لطفعلی بیگ شاملو، تذکره آتشکده‌ی آذر، حسن سادات ناصری تهران ۱۳۳۹.
۲. سام میرزا صفوی، تذکره تحفه‌ی سامی، وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۴.
۳. میر نظام‌الدین علیشیرنویسی، تذکره مجالس النفایس، علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۳.
۴. مولوی محمد مظفر حسین صبا، تذکره روز روشن، محمد حسین رکن زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳.
۵. امین احمد رازی، تذکره‌ی هفت اقلیم، جواد فاضل، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی. بدون تاریخ.
۶. مولانا نرگسی ابهری، دیوان، به اهتمام حمید رضا قلیچ خانی، تهران، ۱۳۷۶.
۷. کریم زعفری - کریم نیرومند، سخنوران و خطاطان زنجان، زنجان، مؤسسه زعفری، ۱۳۴۷.
۸. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۸.



امیر علی شیرنوايي

علیشیرنوايي از دانشمندان و متفکران دنيای ترک و ایران است که در

هرات خراسان به دنیا آمده، اجدادش در دربار تیموریان بوده‌اند از جمله پدرش قیاس‌الدین محمد از چهره‌های ماندگار و قهرمان ایل و ملت جغتایی بوده و مادرش دختر شیخ ابوسعید از امیران کابل بوده است. پدرش قیاس‌الدین در زمان شاهرخ میرزا قدرش افزونتر بود و مردی با کیاست و مدبر که امور کشور را به خوبی تمام اداره می‌کرد. امیرعلیشیر در سال (۱۴۷۲ م) به دربار دعوت می‌شود تا وزارت را بپذیرد و از این زمان، او، وارد کارهای دولتی می‌گردد بطوریکه در اندک مدتی با توجه به تدبیر بسیار خوبش هم کارهای دولتی و کشوری را سروسامان می‌دهد و هم توجه مردم را جلب می‌کند و در راه امنیت و آزادی مردم کارهای شایسته‌ای به انجام می‌رساند. اما در نهایت او در سال ۱۵۰۱ م در هرات در نتیجه‌ی عارضه‌ی قلبی از دنیا رفته است.^۱

او در راه وحدت و اعتلای فرهنگ ترکان زحمات فراوان کشیده و خود گفته است:

ایسترسه بیراولسون، ایسترسه مین‌بیر

بوتون تورک ائلری آنجاق منیم‌دیر

ختادان باشیلایب خوراسانا ده‌ک

ائلر فرمانیملا عؤمور سوره‌جک

شیراز دا، تبریز ده منیم یشیم‌دیر

اوردا شهرتله‌نن سؤز شکریم‌دیر

هانسی بیر دیارا فرمان آپاردیم

اونو آلاق اوچون «دیوان» آپاردیم

نوايي هم شاعر است هم نویسنده، هم محقق است و هم سیاستمدار. او با شعر وارد دنيای ادبیات شده و سپس تذکرها نوشته است و در خدمت ملتهای ترک زبان به آفرینش آثار ترکی همت گماشته است. اشعار او زیباترین نمونه‌های ادبیات اوزبک می‌باشد در عین حال فرصت ادبی و فرهنگی او شامل حال همه‌ی ملتهای

(۱) نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۲، استانبول، ۲۰۰۴.

ترکی می‌باشد. غزلیات او از نظر موضوعی بسیار متنوع‌الوان است.

عشق و محبت، احساس و اندیشه‌ی نوایی جدا از روحیه‌ی اومانیستی و خواسته‌های اجتماعی فلسفی‌اش نیست. او در پرداختن به محبت و زیبایی بسیار صمیمی و صادق است و چون اشعارش تراویده از روح صداقت و بی‌الایشی است دقیقاً بر دل خواننده می‌نشیند. در حقیقت، او انسانی است والا که جهان‌بینی برتری داشته و تمام هم و غم خود را در راه سعادت انسانها و وطنش به کار برده و حقش است که در تاریخ جزو چهره‌های محبوب و دوست داشتنی ماندگار شود.

قهرمان اصلی غزلیات لیریک نوایی همانا انسان عاشق است، انسانی که تمام زندگی‌اش و وجودش لبریز از عشق به انسانها و انسانیت است و دارای اخلاق پسندیده چون وفا، گذشت، فداکاری و ... است.

نوایی در اختصار گویی نیز بی‌همتا است به رباعی زیر توجه کنید :

غربتده غریب شادمان اولماز ایمیش

ائل اونا شفیق مهربان اولماز ایمیش

آلتون قفس ایچره کر قیزیل گول بیتسه

بولبوله تیکان تک آشیان اولماز ایمیش

نوایی، تنها به ترکی شعر نسروده، بلکه التفات به زبان فارسی نیز داشته است.

امیرعلیشیر نوایی دیوان اشعار فارسی را با تخلص « فانی » و دیوان ترکی‌اش را با تخلص « نوایی » نوشته است. در سال ۱۳۲۷، جمهوری ازبکستان پانصدمین سالگرد تولد نوایی را جشن گرفت و کنگره‌های بزرگداشت وی در جهان منعکس گردید. در این سال بسیاری از کتابهای نوایی به زیور طبع آراسته شد. آثارش مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت و در کشورهای ذینفع آثارش مورد توجه واقع شد. نسخه‌های خطی آثارش گردآوری گردید. از جمله در کشور ما ایران نیز دیوان فارسی‌اش توسط ادیبان ایرانی مورد تدقیق و تدوین قرار گرفت و چاپ گردید و برخی از آثارش از ترکی به فارسی ترجمه شد. در این میان از خدمات دکتر علی اصغر حکمت و دکتر رکن الدین همایون فرخ می‌بایست یاد کرد که ضمن نگارش مقالاتی در این زمینه - شخصیت و آثار نوایی - دیوان و آثارش را به طبع رساندند و برخی از ادیبان ایرانی در جشن برگزار شده در تاشکند همراه با مقالات مبسوطی شرکت کردند.

در این بزرگداشت در فلسفه‌ی بلند، دانش ژرف و تحقیقات دقیق و افکار عمیق او مورد تجلیل قرار گرفت و حکمت در مقاله‌ی خود نوشت که « سهران عالیقدر نوایی به زبان ترکی است و باعث شده که سخنان فارسی او تحت الشعاع قرار گیرد^۱. و اضافه می‌نماید : « کتاب مجالس النفایس تذکره‌ی ذیقیمی است

(۱) دیوان امیر نظام الدین علیشیر نوایی، دکتر رکن الدین همایون فرخ مقدمه دکتر علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۱.

شامل نام شعرای معاصر با امیر که به زبان ترکی است و در این اواخر دو ترجمه به فارسی از آن به دست این بنده رسیده و هر دو را در تهران به سال ۱۳۲۳ به طبع رساندم.^۱

نسخه‌های خطی آثار نوایی در کتابخانه‌های ایران موجود است از جمله نسخه‌ی دیوان فارسی و مثنوی لسان الطیر و ... را می‌توان نام برد. نوایی عشق وافر به زبان ترکی داشته اما هرگز به فارسی نیز بی‌تفاوت نبوده است بطوری که می‌گوید:

معنی شیرین و رنگینم به ترکی بی‌حدست

فارسی هم لعل و درهای ثمین، گرینگری

نوایی هر چند وزیر بود و در دربار شاهان زندگی کرد و به رنق وفتق امور مملکتی مشغول بود اما برای مردم صلاح نمی‌داند که با دربار و صحبت پادشاه نزدیک شوند:

صحبت شاه را چو آتش دان که برافروزدت حرارت او

لیکن از وی به یک شرر سوزی در تو گر افتد شرارت او

دکتر همایون فرخ که دیوان فارسی «فانی» را مرتب کرده، نوشته است «این امیر بزرگ، مقامی سترگ در ادب و اخلاق دارد و از جمله صدور کمیابی است که خدمات شایسته و ارزنده به فرهنگ و زبان فارسی مبذول داشته و شایسته است او را در ردیف صاحب ابن عباد، خواجه نصرالدین طوسی، خواجه نظام الملک و خواجه رشیدالدین فضل اله به شمار آورد».^۲

این دیوان فارسی که در سال ۱۳۷۵ در تهران به همت همایون فرخ به چاپ رسید از روی نسخه‌ای چاپ شده است که در زمان این عالم استنساخ شده و دارای ۵۰۵ غزل فارسی است. او نیز اذعان می‌کند که «امیر که در شعر فارسی دست داشته، در زبان ترکی از شعرای بی‌نظیر و بی‌بدیل است و همه استادی او را در این زبان تأیید و تصدیق کرده‌اند. با توجه به این نکته و اینکه شاعری است خوش ذوق، مردی سخن شناس هم بوده است و تذکره‌ی مجالس‌النفاس او بهترین گواه این مدعاست».^۳

در طول تاریخ، تذکره‌ها و تواریخ از زندگی، کارها و آثار نوایی سخن رانده و همگی از او به شایستگی نام برده‌اند. از جمله‌ی این منابع می‌توان به تذکره‌ی دولتشاه، تحفه‌ی سامی، حبیب‌السیر، بهارستان جامی و سنگلاخ اشاره کرد. امیر دولتشاه بن علاء الدوله بخت شاه سمرقندی مؤلف تذکره الشعراء، معاصر امیر علیشیر نوایی بوده و به همین مناسبت گفته‌ی او در مورد نوایی سندی ارزنده است. این روزگار خسرو از نصایح مفیدش مستفیض و اصحاب مناصب و ارباب مراتب از صحبت شریفش مشکور و راضی، مجلس منی‌عش

(۱) همان، ص ۱۱.

(۲) همان ص ۱۹.

(۳) همان، ص ۲۲.

مقصد فضیلت و درگاه رفیعش مرجع ضعفا و فقرا، خوان نعمتش برای مهجوران نعمت مهیا نموده و باب کرمش بر رخ نیازمندان دائماً گشاده.»

سام میرزا نیز در تحفه‌ی سامی می‌نویسد: «در شعر ترکی مطلقاً تخلص ایشان «نوایی» است و در دیوان فارسی تخلصش «فانی» و دیگر در رعایت اهل فضل به لغایت کوشیده و به یمن تربیتش هر یک از فنی نادره‌ی عصر گشته، مصنفات غرا به نام آن امیر توفیق آثار نوشته‌اند و دیگر ابواب خیرات و مبرات مفتوح داشته، به تعمیر هفتاد بقاء خیر از آن جمله نود رباط است که در اکثر آنها در ایام آواش به صادر و وارد می‌دهند و به تأسیس مدارس و خوانق و پل موفق شد و دیگر به یمن رعایت او ارباب حرفه چون مصور و مذهب و محرر، خطاط و نقاش و سایر اهل صنایع در آن امور نهایت دقت به تقدیم رسانیدند و یگانه‌ی روزگار گشتند». دکتر همایون فرخ به نقل از حبیب‌السیر و روضه الصفا آورده است: «امیر علشیر مردی بوده است به تمام معنی وارسته، بلند همت، بذال، علم دوست و عاشق و دل‌باخته‌ی دانش و هنر و چنانکه خواهد آمد بیشتر اوقاتش را به مطالعه و تحقیق و تألیف و تصنیف و یا مجالست و مباحثه با دانشمندان، ظرفا و شعرا معروف می‌داشته و حتی شبها در کنار بالینش تا صبح شمع می‌سوخته و دوات و قلم و کاغذ حاضر داشته تا اگر بیدار شود و معنی و مطلبی به خاطرش برسد یادداشت کند».^۱

به گفته‌ی صاحب قاموس الاعلام، کتابخانه‌ی بی‌نظیری در هرات فراهم آورده بود که در آن به روی عموم طالب علمان و پژوهندگان دانش گشوده بوده است. خواندمیر مورخ شهر و نویسنده‌ی حبیب‌السیر از این کتابخانه بهره‌ها برده و نوشته است که «پیوسته عده‌ای کثیر از خطاطان و خوشنویسان و مذهب‌ان و مصوران و صحافان به نام در دستگاه کتابخانه‌ی امیر مشغول استنساخ از کتب نایاب بوده‌اند».

امیر علشیر نوایی در سن ۳۵ سالگی از سمرقند به هرات رفته «۸۷۶ هـ» و مدت ۳۰ سال یعنی تا سال ۹۰۶ در دستگاه سلطان حسین میرزا به شغل دیوانی اشتغال داشته است. در این مدت بیش از ۶۰ هزار بیت شعر سروده و سی جلد آثار منشور و منظوم تألیف و تنضیف کرده است.^۲

مؤلف قاموس الاعلام از ملقب شدن امیر به ذواللسانین سخن می‌راند و ضمن اینکه او را از پیشوایان شعر ترکی می‌داند در عین حال از اعظام شعرای فارسی می‌خواند. حکیم شاه محمد قزوینی مترجم مجالس النفایس که ۲۱ سال بعد از مرگ امیر ترجمه کرده است می‌نویسد: «و کمال قدرت بر شعر فارسی و ترکی داشته، ولیکن میل خاطر عاطرش به ترکی گفتن بیشتر افتاده و خمسه‌ی ترکی او مشهور است و قریب سی هزار بیت خوب است و کسی شعر ترکی بهتر از او نگفته و گوهر نظم و نثر بهتر از او نسفته».^۳

(۱) همان، ص ۳۴.

(۲) همان، ص ۳۴.

(۳) مجالس النفایس ترجمه فارسی، بهشت هشتم، ص ۳۵۷.

تاریخ ادبیات از شاعران ترکی گویی که به لهجه‌ی جغتایی شعر سروده‌اند سخن می‌رانند و نام شعرای ترکی گویی چون میر حیدر مجذوب، لطفی، مولانا نصیبی، مولانا کمال، حاج ابوالحسن، مولانا قطبی، مولانا رضای، مولانا انایی، مولانا لطیفی، مولانا حریمی قلندر، میر علی کابلی سمرقندی، میرزا بیگ و شیخ آذری که به زبان ترکی شعر سروده‌اند ولی هیچیک نتوانسته‌اند در مقام استادی به پایه‌ی نوایی برسند.^۱

عبدالرحمن جامی شاعر بزرگ فارسی گوی نیز از قدرت کلام نوایی چنین یاد کرده است:

به ترکی عجب نقشی آورد عجب که جادو و کان را بود مهر لب
به بخشود بر فارسی گوهران به نظم دری در نظم آوران
که گر بودی آن‌هم به لفظ دری نماند مجال سخن گستری

نوایی در دیوان فارسی‌اش نیز به شیرینی و رنگینی کلامش در زبان ترکی واقف است و بارها بدان اشاره کرده است. نوایی به شاعران آذربایجان توجه خاصی داشته و از آن جمله شیفته‌ی عمادالدین نسیمی بوده است. ضمن اینکه نوایی از دیوان نسیمی بهره‌ها برده است به زندگی پر از رنج و مشقت، در عین حال سرافرازانه و مردانه‌ی وی نظر داشته است.

شاعران بسیاری نیز بعد از نوایی از دیوان وی بهره‌ها برده و به او ارادت داشته‌اند حتی تخلص نوایی را برای خود برگزیده‌اند که می‌توان به خیالی نوایی، حسینی نوایی، حالی نوایی و شکری نوایی اشاره کرد.^۲ آثار امیر علیشیر نوایی عبارتند از:

خمس: ۱. تحیه‌الابرار ۲. فرهاد و شیرین ۳. لیلی و مجنون ۴. سد سکندری ۵. سبعة سیاره
دیوانها: ۶. غریب‌الصفیر ۷. نوادرالشباب ۸. بدایع‌الوسط ۹. فوائد‌الکبر

دیگر آثار: ۱۰. مجالس‌النقایس ۱۱. سراج‌المسلمین ۱۲. اربعین منظوم ۱۳. نظم‌الجواهر
۱۴. محبوب‌القلوب ۱۵. تاریخ ملوک‌العجم ۱۶. نسائم‌المحبه ۱۷. تاریخ‌الانبیا
۱۸. رساله عروضیه ۱۹. خمس‌المتحیرین ۲۰. محاکمات‌اللغتنین ۲۱. منشات ترکی
۲۲. شیخ صنعان ۲۳. مفردات در فن معما ۲۴. مناجات نامه ۲۵. میزان‌الاوزان
۲۶. لسان‌الطیر (ترجمه‌ی اثر شیخ عطار) ۲۷. حالات پهلوان محمد ابوسعید
۲۸. حالات سید حسن اردشیر ۲۹. نفحات‌الانس (ترجمه) ۳۰. نثر اللثانی ۳۱. بدایع‌اللغه

عصر امیر علیشیر نوایی درخشان‌ترین دوره‌ی ادب و هنر ترکان و ایران است. نوایی با همدستی پادشاه

(۱) دیوان، ص ۳۶.

(۲) کشف‌الظنون، همان، ص ۳۷.

فضل دوست و ادب پرور زمان و دوست صمیمی امیر- سلطان حسین میرزایقرا توانست دانشمندان، گویندگان و هنرمندان بسیاری را گردآورد و زمینه‌ی ظهور استعدادها را فراهم کند. از معروفترین دانشمندان و هنرمندان این عصر که آثارشان باقی مانده است بزرگان زیر را می‌توان نام برد:

- ۱- مولانا کمال‌الدین شاه حسین کامی در نظم و شعر و معما.
- ۲- خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب.
- ۳- خواجه عمادالدین معروف به مولانا زاده استری از عالمان.
- ۴- سلطانقلی مشهدی در خط نسخ و تعلیق.
- ۵- مولانا فصیح‌الدین محمد النظامی در علوم معقول و منقول.
- ۶- خواجه آصفی از شعرا.
- ۷- استاد کمال‌الدین بهزاد نقاش.
- ۸- مولانا محمد ذوفنون در نقاشی و تذهیب و خطاطی و رئیس کتابخانه‌ی نوایی.
- ۹- مولانا عبدالرحمن جامی شاعر.
- ۱۰- امیر دولتشاه علاءالدوله بختی شاه سمرقندی - مؤلف تذکرة الشعرا.
- ۱۱- مولانا سیفی.
- ۱۲- محمد خاوند شاه مؤلف روضة الصفا.

از نقاشان این زمان: مولانا جلال‌الدین یوسف، شاه مظفر، حاج محمد، ملایاری شیرازی امیرک، کمال‌الدین بهزاد.

از خطاطان این زمان: مولانا عابد، خواجه نصیر، میرزا بایرام، مولانا معین‌الدین فراهی، سلطان علی مشهدی، خواجه عبدالله مروارید، سلطان محمد خندان، سلطان محمد ابن نورالله.

از موسیقیدانان: قول محمد، شیخ نایی، حسین عودی.

از طبیبان: مولانا قطب‌الدین احمد آدم، مولانا شمس‌الدین محمد، مولانا برهان‌الدین رازی، مولانا کمال‌الدین واعظ کاشفی مؤلف انوار سهیلی، روضه الشهداء - جواهر التفسیر.

از دانشمندان: میر مرتضی در ریاضیات، فصیح‌الدین محمد نظامی در حکمت و ریاضی.

مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی (محدث و عارف)، کمال‌الدین عبدالواسع نظامی (در ترسل و مناشیر)، رضی‌الدین احمد جامی، خواجه عبدالعزیز جامی، مولانا شمس‌الدین محمد تادکانی، شیخ جلال‌الدین ابوسعید پورانی، مولانا عبدالحی هاتفی و...

در دوران حکومت و فرمانروایی تیمور لنگ، تعصبات شدید مذهبی اشاعه یافته بود اما امیر علیشیر نوایی زمینه را برای صاحبان افکار و عقاید و آرا چنان مناسب ساخت که بحث و گفتگو میان مذاهب رواج یافت بطوری که حتی دکتر یارشاطر، امیر علیشیر نوایی را شیعی مذهبی می‌داند.^۱ اکثر ادیبان، مورخان و تذکره نویسان اذعان کرده‌اند که امیر علیشیر نوایی مردی آزاده و روشن بین بوده که جنگ ۷۲ ملت را عذر نهاده و به پیروی از حقیقت بر آراء و عقاید مردم احترام گذاشته است و اجازه نداده است تا افراد قشری و خام، با توسل بر قدرت، مذهب را دستاویز و مستمسک و وسیله‌ی اطفای هوسهای مادی و دنیوی خود سازند.

نوایی در همان زمان حیات خود بین دانشمندان و عالمان زمان محبوبیت خاصی داشته و آثارش دست به دست می‌گشت بطوری که در همان زمان حیاتش آثار ترکی وی به فارسی و عربی ترجمه شد و آثار فارسی‌اش نیز به ترکی در آمد.

بی‌تردید امیرعلیشیر نوایی از بزرگترین خدمتگزاران ادبیات ترکی در طول تاریخ است که ضمن خدمات برجسته‌اش در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی مردم ایران، خدمات ارزنده‌اش در شاخه‌ی ادبیات و هنر غیر قابل توصیف است. او با درایت و کاردانی و افرش توانسته رفاه، آسایش، امنیت و معنویت را در بحرانی ترین دوران تاریخ ایران به ملت ترک هدیه دهد. با ساختن ده‌ها مسجد، مدرسه، پل، جاده، کاروانسرا و غیره در جهت امنیت و آسایش ملت گام برداشته و با سر و سامان دادن به اوضاع کشوری و لشگری رفاه مردم را تأمین کرده و با ارج نهادن بر شخصیت و هویت عالمان و هنرمندان، سبب شکوفایی علم و هنر گردید و در اندک زمانی علم و هنر پیشرفت شایانی کرد که از این موهبت، تمامی ملت ما در طول تاریخ بهره گرفته‌اند.

امیرعلیشیر نوایی همچنان که در کل ملتهای ترک مؤثر بوده است در رشد و شکوفایی ادبیات آذربایجان نیز بسیار مثر و ثمر بوده، این شاعر بزرگ ازبک، شاعر کل ترک زبانان به شمار می‌آید و متعلق به یک ملت نیست.

نوایی در عالم شعر نیز چنان زبردست و ماهر بود که شاعران بزرگی از دیگر ملتهای ترک زبان مقلد او شدند. در آذربایجان حتی شاعر قدرتمندی چون کشوری گام در راهی می‌نهد که نوایی هموار کرده بود.

سلمان ممتاز منتقد و ادیب بزرگ آذربایجان معتقد است که در کل تاریخ ادبیات ترکان چهار شخصیت برجسته وجود دارد که متعلق به یک ملت و یک کشور نیستند بلکه متعلق به تمام ملتهای ترک زبان دنیا می‌باشند که عبارتند از: خواجه احمد یسوی، عمادالدین نسیمی، امیرعلیشیر نوایی و مولانا فضولی. به نظر این منتقد و ادیب در دنیای امروز هم هیچ شهر و دیاری و هیچ قوم و قبیله‌ی ترک زبان نمی‌توان

(۱) دکتر احسان یارشاطر، شعر فارسی در زمان شاهرخ میرزا، ص ۱۷.

یافت که با نام و آثار این بزرگان آشنا نباشد. همچنانکه در غرب نویسندگانی چون هومر، شکسپیر و مولیر معروف و مشهورند در عالم شرق نیز این شاعران شهره‌ی عالمند.^۱

نوایی در ۱۷ ماه رمضان سال ۸۴۴ (۱۴۴۱ م) در هرات چشم به جهان گشود.^۲ نام پدرش قیاس الدین کیچکینه بود. با مرگ شاهرخ میرزا فرزند تیمور، قیاس الدین فرزندش علی شیر را به همراه خود به عراق می‌آورد. او، ضمن این سفر، مورخ دربار تیموری مولانا شرف الدین علی یزدی را ملاقات کرده است. ملاقات ایندو عالم - علی یزدی و علیشیر نوایی در همین موقع صورت گرفته است.

امیر علیشیر نوایی دوران کودکی را به دور از وطن سپری کرده است. در سال ۱۴۵۲ م ابوالقاسم بابر حاکم خراسان، پدر و فرزند را در خراسان نگهداشت و تا مرگ پدر، او نیز در خدمت ابوالقاسم بابر بوده است. او در مراکز علمی آن زمان یعنی سمرقند و مشهد به تحصیل علوم پرداخت. بعد از مرگ پدر (۱۴۵۷ م) سید حسن اردشیر از سلسله‌ی تیموریان، تربیت او را به عهده گرفت. طبیعی است که او خود را مدیون برادر شیری و حاکم خراسان یعنی سلطان حسین بایقرا بداند. نوایی در دربار سلطان حسین بایقرا ابتدا وظیفه‌ی مهربرداری و سپس وزارت را بر عهده داشته است و عنوان «امیر» گرفته است. آن دو با هم در زمینه‌ی توسعه‌ی فرهنگی، عمران و آبادانی و نظام بخشیدن و سر و سامان دادن به اوضاع اجتماعی - اقتصادی کشور، دست در دست هم فعالیت کرده‌اند، بطوریکه هرات را به عنوان بزرگترین مرکز علم و هنر زمان آراستند و عالمان و هنرمندان از اکناف جهان برای دیدار این شهر و بهره‌گیری از امکانات علمی و هنری بدان سوی آمدند. این دو سلطان و وزیر توانستند بانی کارهای خیر زیادی باشند و مدارس، بیمارستان، مسجد و کاروانسراها ساختند.

نا گفته نماند بین این دو دوست و برادر را حاسدان و کینه ورزان بهم زده و آن دو را از هم جدا کردند. شاعر بلند همت هر چند که تمام امکانات خود را از دست داد و حتی از نظر معیشتی در تنگنا افتاد با این حال همت والایش اجازه نداد از شخصیت و آبرویش هزینه کند. در نهایت نیز باز آن دو دوست به هم رسیدند که متأسفانه در راه برگشت نوایی از استرآباد به سوی سلطان حسین، در راه مریض گشت و فوت نمود (۱۵۰۱). سلطان حسین نیز جسد او را با خود به هرات آورده و در مسجدی که خود نوایی ساخته بود مدفون ساخت و مقبره‌ای در خور برای دوست خود بر پا نمود.

نوایی نه تنها در بنا نهادن ادبیات جغتایی نقش بسزایی داشت بلکه در رشد و توسعه‌ی ادبیات ترکی، از آنجمله ترکی آذری نقش انکار ناپذیر داشته است. او با خلق ۳۰ کتاب ارزشمند و جاودانه یکی از بزرگترین شخصیت‌های تاریخ ادبیات ترک به شمار می‌آید.

(۱) سلمان ممتاز، آذربایجان ادبیات قایناق‌لاری، باکی، ۱۹۸۶، ص ۳۵۲.

(۲) کمال ارسلان، بؤیوک تورک کلاسیک لری، جلد III، ص ۱۰۷.

نوایی در زمانی می‌زیست که شاعر بزرگ فارس - جامی در اوج شهرت بود و زبان فارسی در بسیاری از مناطق پهناور ایران و خراسان زبان رسمی و ادبی به حساب می‌آمد، نوایی در چین دورانی زبان ترکی را کمتر از فارسی ارزش نمی‌نهاد و توانست توانمندیهای این زبان را در برابر زبان فارسی بنمایاند. در مقایسه با این اوضاع و همت والای او در آفرینش آثار گرانقدر ترکی، ارزش و اعتبار ادبی نوایی بیشتر از هر کس نمایان می‌شود.

نوایی علاوه بر وقوف کاملش بر ظرایف زبان ترکی و لهجه‌های مختلف آل، به زبانهای فارسی و عربی نیز تسلط فوق العاده‌ای داشت. خلق دیوان فارسی با تخلص «فانی» نشانگر قدرتمندی و توانمندی این شاعر والا مقام به ظرایف زبان فارسی است.

نوایی را می‌بایست نخستین و بزرگترین شاعر ملی ترک دانست. او با درک ملیت ترک خویش و همت بی‌همتایش برای هویت بخشیدن به ملیت خویش از جایگاه والایی برخوردار است. در سخت‌ترین دوران، زمانی که ناسیونالیستهای فارس در اوج قدرت بودند توانست ملیت خویش را همسنگ فارسها مطرح سازد و در برابر گنجینه‌ی پر حجم فارسی، گنجینه‌ای زیبا و غنی به زبان مادریش تقدیم دارد.

منابع :

۱. دیوان امیر نظام الدین علیشیر نوایی، دکتر رکن الدین همایون فرخ، مقدمه دکتر علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۷۵.
۲. امیر علیشیر نوایی، دیوان، مسکو، ۱۹۷۶.
۳. امیر علیشیر نوایی، مجالس النفایس، تهران، ۱۳۵۴.
۴. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی، جلد ۲، استانبول، ۲۰۰۴.
۵. علی قفقازیالی، ایران تورک ادبیاتی، جلد ۳، ارزروم، ۲۰۰۴.
۶. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۷. میرخواند، حبیب السیر، جلد ۳، تهران، ۱۳۵۴.
۸. احسان یارشاطر. فارسی در زمان شاهرخ میرزا، تهران، ۱۳۵۴.
۹. سلمان ممتاز، آذربایجان ادبیاتی قایناقлары، باکی، ۱۳۷۵، ۱۹۸۶.
۱۰. کمال ارسلان، بؤیوک تورک کلاسیک لری، جلد ۳.
۱۱. زکی ولیدی توغان، «علی شیر» ماده سی، اسلام انسیکلپودیاسی، جلد ۱، ص ۳-۳۵۲.
۱۲. علیشیر نوایی، جفتایی ادبیاتی، تۆکر یاینلاری، استانبول، ۱۹۸۶.
۱۳. دکتر جواد هیأت، وارلیق، سایی ۷۱، ۱۳۶۴، تهران.
۱۴. دکتر علی قفقازیالی، ایران تورک ادبیاتی، جلد ۲، ارزروم، ۲۰۰۲.

شیخ اوغلو

مصطفی شیخ اوغلو یکی از بزرگترین شاعران قرن هشتم هجری است که با اثر جاودانه «خورشید نامه» که در تاریخ ادبیات ترک با نامهای «خورشید و فرحشاد» و «شهرستان عشاق» نیز معروف است نقطه عطفی در تاریخ ادبیات آذربایجان و آناتولی به شمار می آید. بی تردید سالهای خلاقیت شیخ اوغلو، دوران طلایی و شکوفایی ادبیات ترک نیز محسوب می شود. در همین دوران بود که دهها و صدها کتاب ادبی و عرفانی از زبانهای عربی و فارسی به ترکی ترجمه می شد از آن جمله «مرزبان نامه» ی خود شیخ اوغلو برخاسته از این موقعیت ادبی ممتاز به شمار می آید. اما تردیدی نیست که با نگارش نخستین مثنوی ترک به نام «قوتار قو بلیک» (در سال ۱۰۶۹ م) تا مثنوی کوچک «اوصاف مساجد شریفه» از احمد فقیه (متوفی ۶۱۸ هـ)، دهها مثنوی دیگر نیز وجود دارد از آن جمله یوسف و زلیخای شیاط حمزه (۶۳۰ هـ)، مثنویهای ابتدای نامه، رباب نامه از سلطان ولد (۱۳۱۲-۱۲۶۲ م)، رساله نصیحیه (۷۰۷ هـ) از یونس امره (متوفی ۷۲۰ هـ)، ترجمه ی منطق الطیر عطار توسط گلشهری (۷۵۱ هـ)، غریب نامه اثر عاشیق باشا (۷۳۳-۶۷۰ هـ) سهیل و نوبهار از خواجه مسعود ابن احمد (۷۵۱ هـ) و دهها اثر دیگر، این مقطع تاریخی را یکی از مقاطع شکوفایی ادبیات ترکی به شمار می آورد. در چنین دورانی است که شیخ اوغلو پا به عرصه ی خلاقیت ادبی می نهد. اما او نیز تنها نیست بلکه شاعر دیگری به نام احمد (۷۱۳-۷۷۶ هـ) (۱۳۹۸-۱۳۳۵ م) با اثر اسکندر نامه (۷۶۲ هـ) و محمد با اثر عشق نامه (۸۰۰ هـ) از رقیبان ادبی و شعری او محسوب می شوند.^۱

مصطفی صدرالدین شیخ اوغلو به سال ۷۳۹ هـ (۱۳۳۷ هـ) به دنیا آمد و اثر معروف خود خورشید نامه را در پنجاه سالگی و به سال ۷۸۹ هـ (۱۳۸۷ م) به رشته ی تحریر کشید:^۲

چوشیمدی اللی یه یا قلاشدی یا شوم

ننچون یوز دوکمه گه بیر یومسا یا شوم

شیخ اوغلو از خانواده ای اصیل و اشراف زاده است. خود گوید:

ایکی باشدان بنیم اصلیم اولودور قاموسی دولت ایسی بختلودور

قامو علم ایسی فاخر بیگ لرایدی کی دینی، جانی کیبی بیگ لرایدی

او پدر و مادر خود را مسلمان راستین و اهل بذل و فضل، خیر و احسان می نامد که بر تخت سلاطین نیز زینده بودند. او، ضمن ارزش نهادن بر اصل و نسب خانواده اش، خود را پایین تر از خانواده اش می شمارد که

(۱) دکتر حسین آیان، زندگی و خلاقیت شیخ اوغلو، ترجمه ی، کریمی، زنجان، ۱۳۸۰.

(۲) مصطفی شیخ اوغلو، خورشید نامه، استانبول، ۱۹۷۴.

در عین حال مایه‌ی عار این خانواده می‌شمارد. بی‌تردید، این نشانگر تواضع و فروتنی اوست. اما شاعر مدتی دارای رفتارهای نامناسبی بوده است که این رفتارها را مایه‌ی ننگ خانواده‌اش می‌شمارد و گویی زمانی رو به شرابخواری آورده و به عیش و عشرتی پرداخته است که بعداً پشیمان شده و در رفتار خود تغییر داده و از آن دوران با شرم و خجالت یاد می‌کند:

چو بن صدق ایله اونندان چکدیم الوم
بنیم اول صدق ایله خوش اولدو حالوم
بنه عشقیم ایچیرتدی خُمر باری
کی یو قدور هرگز اول خمرون خماری

در این اعترافات شاعر، صداقت و صمیمیت زیبایی در ترنم است.

مصطفی شیخ اوغلو تحصیل کافی را به پایان برده و از علوم رایج زمان بهره‌ها برده است و این امر با توجه به وضع رفاه خانواده‌اش طبیعی است. او زبانهای فارسی و عربی را در حد کمال وارد بود و بر ظرایف این زبانها وقوف کامل داشت. او اثر «مرصاد العباد من المبدء الی المعاد» از نجم الدین دایه را به زبان مادریش ترجمه کرده و نام «کنز الکبرا و محک العلما»^۱ بر آن نهاده است و ترجمه‌ی مرزبان نامه از فارسی به ترکی نیز بیانگر عمق دانش وی به زبان فارسی است. مهمترین اثر شیخ اوغلو همانا خورشیدنامه است که در آن نام، لقب، خانواده و شرایط زندگی خود را به تمام و کمال آورده است. از آن جمله نام خود را مصطفی می‌داند:

گورومو - کونلومو دولدور صفا دان آیرما مصطفی‌نی مصطفی دن
اری جانینی خوشنود ائيله بندن آیرما مصطفی‌نی مصطفی دن

و تخلص خود را شیخ اوغلو می‌نامد:

گل ای عاشق بو کونلوم لوحینه یاز

گیرو شیخ اوغلو قیلسون سؤزه آغاز

و در جای دیگر نیز به همین تخلص اشاره می‌کند:

اونونچون چکمیشدور دورلو زحمت

دیه لر جانینا شیخ اوغلو رحمت

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که در تذکره‌های فراوانی او را با لقب «صدر الدین» ستوده‌اند و پروفیسور دکتر زینب قورخماز، روی این لقب شاعر تأکید فراوان دارد.^۲ این محقق اذعان می‌دارد که شیخ

(۱) شیخ ابوبکر عبدالله بی محمد بن شاه اورالاسدی. مرصاد العباد من المبدء الی المعاد، تهران، ۱۳۰۱ و ۱۳۵۲.

(۲) دکتر زینب قورخماز، قابوسنامه و مرزبان نامه ترجمه‌سی کیمین دیر؟، تورک دیلی و آراشتیرمالاری ایلگیسی، آنکارا، ۱۹۶۷، ص ۲۷۴.

اوغلو در دربار «گرمیان» بویژه سلیمان شاه از ارج و قرب فراوان برخوردار بوده و لقب صدرالدین را همو به شاعر داده است. نهایت سخن اینکه شیخ اوغلو در سال ۱۳۴۱م به دنیا آمده و در سال ۱۴۰۱م دارفانی را وداع گفته است.

درباره‌ی شخصیت ادبی شیخ اوغلو، مطالب فراوانی در تذکره‌ها آمده و از رقابت وی با احمدی شاعر دیگر دبار سلیمان شاه (۱۳۷۷-۱۳۸۸م) سخنها نوشته شده است. از رقابت این دو شاعر بزرگ روایتها آمده و از بدرفتاری احمدی نسبت به شیخ اوغلو نوشته‌اند. آنچه حائز اهمیت است اینکه در این دوره آثار بیشماری به زبان ترکی نوشته می‌شود و رقابت ادبی شدیدی بین شاعران پیش می‌آید از آن جمله در همین سالها گلشهری منطق الطیر (۱۳۵۰م-۷۱۷هـ) را می‌نویسد، مسعود ابن احمد سهیل و نوبهار (۱۳۵۰م-۷۵۱هـ) را خلق می‌کند. مصطفی ضریر به نگارش یوسف و زلیخا (۱۳۶۶م-۷۶۸هـ) مشغول است، یوسف مداح و رقا و گلشا (۱۳۶۸م-۷۷۰هـ) خلق می‌کند، قاضی احمد برهان الدین (۱۳۹۸-۱۳۴۴م) و عماد الدین نسیمی (۱۴۰۴-۱۳۷۰م) در اوج شهرت و آفرینش ادبی قرار دارند. در چنین حال و هوایی مصطفی شیخ اوغلو، احمدی، محمد و احمد داعی نیز در رقابتی سخت و جانانه به آفرینش ادبی مشغولند و در دربار سلیمان شاه در تدارک سبقت از یکدیگر هستند و آثاری چون خورشید نامه (۷۸۹هـ)، اسکندر نامه (۷۹۲هـ) و عشق نامه (۸۰۰هـ) در حال شکل گیری است. بنابراین گاهی بین شاعران کدورت‌هایی نیز پیش می‌آید ولی آنچه قابل ذکر است متانت و بردباری شیخ اوغلو، حتی رقیبان را به ستوه می‌آورد.

موضوع دیگر در شخصیت ادبی شیخ اوغلو، نگرش او به زبان ترکی است. در این مرحله از تاریخ ادبیات ترکی، زبان ادبی آذربایجان و آناتولی شکل می‌گرفت و در مقایسه با ادبیات فارسی مشکلاتی در برداشت. نگاه شاعر به این مشکلات حائز اهمیت است و همت شاعر را برای از بین بردن مشکلاتی که در راه آفرینش ادبی به زبان ترکی وجود دارد نشان می‌دهد:

دریغا سؤز مجاباتیندا سؤز چوق

نه قیلیم چون بو دیلده شرحه یول یوق

کی تورکون دیلی نامعلوم دیلدور

عبارتدن نه دل محروم دیلدور

قور و، صلب و سرد دور تورکه بنزه

ترو نازک دیل اونندان اورکه بنزه

رعایت قیلورسین بوندا صورت

قالور ترتیبی معنی نین ضرورت

چو صورت گۆره سین معنی پوزول
 توره ی سوز اوخونور آغدون یازیلور
 گره ک معنی گنده صورت یوزینه
 یا خود صورت گنده معنی یوزینه
 اولا کیم دوشه بیلش بیلشه یادا
 نه معنی ناقص و نه صورت زیاده^۱

بی شک در این دوره، زبان فارسی زبان ساخته و پرداخته بوده و با اوزان عروضی منطبق بوده است. اما زبان ترکی همخوانی خوبی با عروض نداشته است، همانگونه که امروز هم با عروض هماهنگی لازم را ندارد و در صورت هماهنگی با عروض، قواعد زبان در هم ریخته می شود. بنابراین شاعری که عروض را رعایت می کرد زبان در هم می ریخت و اگر قانونمدی زبان را رعایت می کرد در اوزان عروضی دچار مشکل می شد. همین امر باعث می شد شاعران با زبان مادری خود برخوردی نامناسب داشته باشند.

برای شاعران ترکی گوی بسیار ساده بود که به تبعیت از شاعران فارسی، آثار خود را به فارسی بسرایند اما محبت و عشق به زبان مادری، آنان را دچار مشکل می ساخت و سعی هم بر این بود که اوزان عروضی را به صورت دقیق به کار گیرند و دشواری کار از این امر بر می آمد. شیخ اوغلو با شناخت این دشواریها، قدم در راه خلق اثری می نهاد که بر تمامی این مشکلات فایق آمده و سربلند از امتحان بیرون می آید و خود گوید:

اگر تورکی دیوب یرمز لریسه
 چو خوندان اوسا نوب ایرمز لریسه
 کی باشند باشه بوشهری گۆره لر
 تفرجگاهینی بیر - بیر سورالر
 گۆز ایردو کجه گۆزه لر گۆره لر بکر
 کی ایرمه گه بولارون فکرینه ذکر
 غرض خوبون جمالی دور کمالی
 گره ک تورکی دونانلسون گر مغانی
 بو داق کیم بوندا دیکه باشلادوم بن
 گولین اوچماق گولیندل آشلادوم بن

(۱) دکتر حسین آیان، خورشید نامه.

شیخ اوغلو به عظمت کاری که آغاز کرده و انجام می‌دهد واقف است. او اثر بزرگی را می‌نویسد که تا بدان تاریخ کسی جرأت دست یازیدن بدان را نداشته است.

بر جسته‌ترین اثر شیخ اوغلو همان خورشید نامه یا «خورشید و فرحشاد» یا «شهرستان عشاق» است. این مثنوی دارای ۷۹۰۳ بیت می‌باشد که بررسی آن را بطور مفصل بر عهده خواهیم گرفت. اثر دیگر شیخ اوغلو، کنز الکبرا و محک العلماست. این اثر ترجمه‌ای آزاد از شیخ نجم الدین رازی معروف به دایه به نام «مرصاد العباد من المبدء الی المعاد» می‌باشد، باید افزود که تنها یک فصل از این کتاب، «باب پنجم» انتخاب شده و اضافات فراوانی بر آن افزوده شده است. در عین حال از اشعار شاعران دیگر نیز بدان افزوده شده و شکل یک آنتولوژی یافته‌است. شکی نیست این اثر، یکی از بهترین نمونه‌های نثر ترکی در دوران خود، قرن ۱۵ میلادی به حساب می‌آید. شیخ اوغلو این اثر را در ۶۲ سالگی به پایان برده است. دیگر اثر شیخ اوغلو ترجمه‌ی مرزبان نامه است. اما شیخ اوغلو با خورشید نامه در تاریخ ادبیات آذربایجان و ترک شناخته می‌شود. نسخه‌های خطی فراوانی از خورشید نامه، زینت بخش کتابخانه‌های دنیاست. چهار نسخه‌ی بسیار ارزشمند از این اثر در کتابخانه‌های مروارید، سلیمانیه، برلن و پاریس نگهداری می‌شود. نسخه‌های دیگری از این اثر در کتابخانه‌ی دانشگاه آکسفورد، دانشگاه کمبریج و دیگر جاها وجود دارد که اثر خورشید نامه براساس این نسخه‌ها تنظیم و مرتب شده و بارها در کشورهای مختلف به چاپ رسیده و به زبانهای مختلف نیز ترجمه شده است و جای تأسف است که تا امروز این اثر در ایران چاپ نشده است و هموطنان ما از این اثر بزرگ نیز محروم مانده‌اند. خورشید نامه را در ادبیات قرن هشتم هجری می‌توان بعنوان الگویی در وفاداری به رسوم مثنوی متکامل که توسط نظامی گنجوی در ادبیات آغاز شده است یاد کرد.^۱ این مثنوی از آن جهت متکامل خوانده می‌شود که تمامی جوانب یک مثنوی را رعایت کرده است یعنی دارای مقدمه، مناجات، نعت، مدح پیغمبر و سبب نظم کتاب، و سپس متن داستان و در نهایت نیز نتیجه‌گیری، سال نگارش، تخلص و دقیقاً رعایت شده است. مثنوی آذربایجان با مثنوی فارسی تفاوتی دارد. در مثنوی فارسی از اول کتاب تا انتهای آن یک وزن و آهنگ انتخاب شده و چند هزار بیت که داستان طول بکشد همان وزن حفظ می‌شود که اصولاً خسته کننده و یکنواخت می‌باشد. و اما در مثنوی ترکی، شاعران آذربایجان، تنوع خاصی را به مثنوی داده‌اند بدینگونه که داستان با وزن خاصی آغاز می‌گردد و هر گاه به بیان اضطرابات، هیجانات و یا گفتگوی قهرمانان می‌رسد این بخش از متن از مثنوی به غزل تبدیل می‌شود و چون غزل تمام شد به همان مثنوی با همان وزن برگشت می‌شود. بدین طریق در یک مثنوی ممکنست دهها غزل وارد شود که وزن و آهنگ هر غزل جدا از دیگری باشد و این حالت، مخصوص مثنوی ترکی است. خورشید نامه از چنین

(۱) دکتر حسین آیان، شیخ اوغلو، استانبول، ۱۹۷۴.

مشخصه‌ای برخوردار است. ۱۱ قالب وزن عروضی در خورشید نامه، توانسته است تنوع خاصی به مثنوی داده و خواننده را از یکنواختی به درآورد. اما داستان خورشید نامه داستان عشق و دلدادگی خورشید و فرحشاد است که در کنار بزمهای شاهانه و سوز و گدازهای عاشقانه، رزمهای جانانه و جنگهای قهرمانانه نیز چاشنی داستان شده است. خورشید نامه در مجموع داستانی حماسی - عشقی است و پردازش داستان طوری است که خواننده را به دنبال خود می‌کشد و از خلال ابیات و در متن داستان، ما با روایات و انگیزه‌های شاعر روبرو می‌شویم. داستان پراز حوادث عشقی و حماسی است و تکوین شخصیت قهرمانان به زیبایی تمام تصویر شده است. داستان دارای پیچ و خم‌های فراوان است و فرصت و میدان خوبی برای شاعر بوجود آورده است تا شاهپر خیال را به پرواز در آورده و مجالس رزم و بزم فراهم آورد و تخیلات شاعرانه را فعال نماید. دکتر حسین آیان در کتاب «شیخ اوغلو» ارتباط موضوع خورشید نامه را با ادبیات فارسی و عربی به بحث نهشته و شخصیت تاریخی - افسانه‌ای قهرمان خورشید نامه را بررسی کرده، استراژدی جنگهای موجود در داستان و حتی وسایل جنگی را مورد بررسی قرار می‌دهد، تعلیم و تربیت، خرافات، آداب و رسوم، نحوه لباس پوشیدن مردم، شکار و ورزشهای رزمی، نامه‌نگاری و آداب مربوط به آن، مراسم درباری از جمله مجالس ادبی، دیدار اعیان، نحوه اهدای هدایا را مورد تحقیق و کنکاش قرار می‌دهد و آنگاه فرهنگ اسلامی موجود در اثر را به نقد و بررسی می‌نشیند. احادیث و روایات مذهبی به کار رفته در اثر این شاعر بزرگ را مورد حلاجی قرار می‌دهد. عشق، دیگر موضوع اصلی این اثر است که دکتر حسین آیان نیز این موضوع را در رابطه با تصوف به بحث می‌نشیند و نظر شاعر در این مورد و هنر او را در میان عشقهای حقیقی و مجازی مورد تحقیق قرار می‌دهد.

زبان و اسلوب خورشید نامه

پژوهندگان و محققان آثار و اندیشه‌های مصطفی شیخ اوغلو تحت تأثیر بیت ۷۸۰۰ این اثر قرار دارند که در مورد زبان ترکی گفته است. می‌دانیم شاعران بسیاری پیش از شیخ اوغلو به زبان ترکی آثاری نوشته و گاه از توانمندیهای آن سخن رانده و گاه از نواقص این زبان بویژه در شعر عروضی سخن رانده‌اند. برخی از این شاعران مانند آشیق پاشا و گلشهری با احترام خاصی نسبت به زبان مادری خود برخورد کرده‌اند اما شاعرانی نیز بوده‌اند که انتقاداتی بر زبان مادری خود داشته‌اند مانند مسعود ابن احمد نویسنده‌ی سهیل و نوبهار. در هر صورت این شاعران در مرحله‌ی تکوین زبان ادبی آذربایجان بویژه در دوره تطابق شعر ترکی با اوزان عروضی، شاعران با مشکلات خاصی مواجه بوده‌اند. بی‌تردید اثری که به زبان ترکی در قرن هشتم هجری نوشته شده است امروز در بررسی اثر زبانی آن می‌بایست مفاهیم علمی و هنری آن زمان را مد نظر قرار داد. امکان پذیر نخواهد بود که بر اساس معیارهای امروزی به نتایج صحیحی دست یافت. شیخ اوغلو این بصیرت ادبی را داشته است که پاسخ برخی از انتقاداتی که متوجه اثر اوست بدهد. او با طولانی کردن داستان، اهدافی

را دنبال می‌کند که خود به چنین انتقاداتی تا حد ممکن پاسخ داده است. او حتی به کسانی که ممکنست بر زبان او ایراد بگیرند پاسخ داده است:

اگر تورکی دیوب یرمزلیسه چوخوندان اوسانوب ایرمزلیسه

او آگاهانه به بیان این موضوع می‌پردازد تا عزم پاسخ خود را برای ترکی نوشتن اثر نشان دهد. او بر تسلط خود به زبان ترکی تأکید می‌کند و چنین توانمندی را در زبان خود می‌یابد:

کی باشدان باشه بوشهری گؤره‌لر تفرجگاهی بیر-بیر سورالار
گؤز ایردوکجه گؤزه‌لر گؤره‌لر بکر کی ایرمه‌گه بولارون فکینه ذکر
غرض خوبون جمالی دور، کمالی گره‌ک تورکی دونانسون گر مفالی

شیخ اوغلو از زیبایی‌های زبان ترکی بیشترین بهره‌برداری شاعرانه را برده است. او در انتخاب واژگان نیز آنچنان مهارت و استادی نشان داده است که صداهای کلمات در القای مفاهیم شاعرانه به یاریش آمده است. چنین مهارتی در شعر قرن هشتم بی‌مانند است. گنجینه‌ی واژگان خورشید نامه و کلمات زیبایی در هر بخشی انتخاب و به کار برده است در بیان مضامین و منظور شاعر بسیار غنی و زیباست. واژگان ترکی استفاده شده در این اثر نیز به نسبت دیگر آثار این قرن، فراوان و حائز اهمیت است. استفاده شاعر از ضرب‌المثل، اصطلاحات مردمی، عبارات و ترکیبات زیبای فولکلوریک از دیگر مهارت‌های شاعر در سرودن این اثر یکتاست. برای پی بردن به مهارت شاعر در استفاده از تکنیک‌های شعری می‌بایست اسلوب شعر شیخ اوغلو در خورشید نامه را به بررسی کشید و این اثر را از نظر وزن، آهنگ، قافیه و دیگر هنرهای شعری بررسی کرد. تنوع اوزان به کار رفته در خورشید نامه نیز از دیگر توانمندی‌های شاعر حکایت دارد. می‌دانیم عمادالدین نسیمی شاعر هم‌عصر شیخ اوغلو از ۲۰ قالب وزنی، قاضی‌احمد برهان‌الدین از ۲۴ وزن، شیخی از ۱۸ وزن استفاده کرده‌اند و شیخ اوغلو در نگارش و سرایش یک داستان که به صورت مثنوی است و دیوان غزلیات نیست چیزی از این شاعران کم نیاورده است. از اینکه از تمامی صنایع ادبی رایج در آن زمان استفاده کرده است.^۱

(۱) دکتر حسین آیان، درباره زندگی و خلافت شیخ اوغلو، ترجمه م. کریمی، زنجان، ۱۳۶۶.

منابع :

۱. سخی تذکره‌ی سخی، استانبول، ۱۳۲۵.
۲. کینالی زاده حسن چلیی، تذکره الشعرا.
۳. کیلیسلی رفعت، سهیل و نوبهار، تورکیات مجموعه سی، استانبول، ۱۹۲۸.
۴. عمر فاروق، اسلام انسیکپودییاسی، شیخ اوغلو ماده سی، جلد ۱۱.
۵. پرفسور دکتر زینب قورخماز، صدرالدین شیخ اوغلو، مرزبان نامه ترجمه سی، انکارا، ۱۹۷۳.
۶. دکتر حسین آیان، زندگی و خلافت شیخ اوغلو، ترجمه م. کریمی، زنجان، ۱۳۸۰.
۷. دکتر حسیه مازی اوغلو، احمد فقیه، اوصاف مساجد شریفه، آنکارا، ۱۹۷۴.
۸. شیاط حمزه، یوسف و زلیخا، استانبول، ۱۹۴۵.
۹. عبدالباقی گولپینارلی، یونس امره و تصوف، استانبول، ۱۹۶۱.
۱۰. گلشهری، منطق الطیر، آنکارا، ۱۹۵۷.
۱۱. عاشیق پاشا، غریب نامه، م. کریمی، زنجان، ۱۳۷۷.
۱۲. مسعود بن احمد، سهیل و نوبهار، استانبول، ۱۹۲۵.
۱۳. رشید رحمتی آرات، اسکی تورک شعری، آنکارا، ۱۹۶۵.
۱۴. محمد عشق نامه، آنکارا، ۱۹۶۵.
۱۵. دکتر فؤاد کؤپرولو، ادبیات آراشدیرمالاری، آنکارا، ۱۹۶۶.

بنام ایزد بخشاینده و بخشایشگر

کتاب خورشید نامه

چو بسم اللهی پس الله اکبر
 قاچان باشلانس الله ایلله مردم
 اؤنی الله اولیجاق سؤنی الله
 گل ایمدی نوگولوم اول پادشاهی
 تعال الله زهی سلطان اعظم
 اونون فعلینه عقل ایتمز تصور
 انون کبی اولو سلطان دور اول خان
 گهی سلطان ایدر توپراغی مطلق
 بولار کیم کندوزین سلطان سانورلار

پس اونا یاراشور سلطانلیق ایمدی
 صبا بیر برگی دپرتمز قضا سوز
 ایشینه کیمسنه هرگز قاریلماز
 قامو عالمترین علمین بیلندور
 عالم اولدور کی علام الغیوب اول
 کیمسنه سرنی بیلیمیش دگولدور
 نیته لیگینه ایرمز فهم و ادراک
 جهان اونداندور اول اوندان معرا
 زمان اول ویردی و یوقدور زمانی
 جهان و جان یوقایدی بولدی وارلیق

دولودور گر مربع ور مسدس
 آریدور آرتوق و اکسوک توزوندان
 قدیم الله ازلدور هم ابددور
 ازل نئجه ایسه اولدور ابد هم

دیه سن قالمایا هر ایشون ابتر
 تمام ایدن گرو الله اولور هم
 اول ایشده قالمایا هنج دورلو اکراه
 کیم اولدور قامونون پشت و پناهی
 کی فعلی معتبر دور قولی محکم
 اونون قولینه هیچ ایرمز تفکر
 کی درگاهیندا چه توپراق چه سلطان
 گهی قیلور گرو سلطانی توپراق
 گرو توپراق اولیجاق اوتا نورلار

مقرر دور کی نه آغدی نه ایندی
 وزیر یوق خدادور کدخدا سوز
 یولونا کندو امرین سوز واریلماز
 قامو دردلولره درمان قیلاندور
 رحیم اولدور کی ستار العیوب اول
 یاراداندور یارادیلیمیش دگولرور
 نه بی کیم فکر ایدرسن اوندان اول پاک
 قامو جان اوندان اول جانندان مبرا
 مکان اول ویردی و یوقدور مکانی
 سرسرا جمله عالم دولدی وارلیق

ولی خاکدور مسدسدن مقدس
 بری دور آزلیق و چوقلوق سؤزونندن
 بیر و یگانه و فرد و صمد دود
 نه بیش اوندان و نه خود بوندادور کم

گر اُون گرسون و گر ایچ و گردش
نه حکمتدور هم اولدور هم آخر
زهی ظاهر کی گوزلردن دؤلونماز
زهی دریا که عالم غرق و حیران
زهی ظاهر کی یاخیندور داماردان
زهی اولکی ایلکون ئونوی یوق

زهی وصلت کی آیریلماز دمام
زهی رحمان کی نعمت لر باغیشلار
زهی قدرت کی یوقدان وار ایدر چوق
زهی حیرت کی حاصل قیلدی جان اوش
نه اوندان بیر قاریش یئر وار نهانی
ملک لر بو ایشه حیران قالوبلار
گونش و آیو اولدوزلار برابر
یدی قات یریدی قات گوی یدی گون
یدی دور و یدی اعضا یدی دُر
ولیکن بیلمدی بو سَری بونلار

همان عرش العظیم و لوح محفوظ
اگر چه حاکم مطلق بولار دور
نشانیندان دولو تن لر زمانی
ولیکن جان اگر تن بولمادی هم
مغرفلر کی وار دور جست و چالاک
مغبدلر کی جوهرلر دورور پاک
پس آیروقلار نه بیلدیلر قیاس ایت
بیلودن چون کی آزاد گدی اولولار
صفاتین باری ذکر ایتمک روادور
اوکوشدور آدی و بیر اولدی ذاتی

قامو بیردور قابتیندا ای قارینداش
نه رحمتدور کی باطندور کی ظاهر
زهی باطن کی قاندا دور بیلینمز
زهی صحرا کی گوز ایرمز نظردن
زهی ناظر کی گوز ایرمز نظردن
زهی آخر کی ملکونون سونی یوق

زهی خصلت کی فرقتدور مُسلم
زهی خصلت کی اوندان دور هرایشلر
زهی عبرت کی قیلور وار ایکن یوق
جهان اوندان قامو هم دولو هم بؤش
نه یشرده گویده ثابتدور مکانی
فلک لر جمله سرگردان اولوبلار
مسخر لاردور امرینه سراسر
یدی اقلیم کی یعنی ربع مسکون
بو هر بیرینه بیر اولدوز حکم دور
اونون سرگشته دور دونلار و گونلر

کی قائم دور بولاردان دور محفوظ
ولی بو بیته لیکدن بی خبردور
یوزوندن بختلو جانلار جهانی
بو دریادان مگر بیر قطره شبنم
همین اقرار ایدرلر «ما عارفنارک»
قامو تکرار ایدرلر «ما عابدناک»
اونا لایق نه قیلدیلار قیاس ایت
بیلوسوزلوقدی اوندا چوق بیلور
ولی ذاتیندا فکر ایتمک خطادور
بو بیره پرده دور بین بیر صفاتی

باخارلار جمله اول ذاتی گوره رلر
 ییلون کیم ویرمدیشدور حق دگولدور
 حقیقت اول نظرلر حق دگولدور
 حقیقتدور دیدیگون سؤز دگولدور
 پس اول نور اولمایان گؤز کور حقدور
 «تولّو صمّ وجه الله» انشیتگیل
 کیمه کیم گرک ایشه گوسترن اول
 یارین «عین الیقین» گوردی گورنلر
 دؤنر «علم الیقین» «عین الیقین»

ولی هر پرده دن صاحب نظرلر
 نظر کیم حق اونا اولمادی منظور
 نظر کیم حق اونا ملحق دگولدور
 شو گؤز کیم پرده گوردی گؤز دگولدور
 چو گرو حقی گوره ن نور حقدور
 بو نورون جذبیننه گؤزون ایشیتگیل
 ئوزونو بیلدورن و بولدوره ن اول
 بو گون «علم الیقین» ایردی ایرنلر
 سالینا لاجرم بوگون یارینا

« مناجات اول »

بوسنسن پادشاهلار پادشاهی
 نهانی گنجی اظهار ائیلیه ن سن
 ایروزن ایرمه سوز اوصلار و ئو گلر
 یاقینی اولمایاندان دور اولان حق
 دنیزلر تپره دورسن قطره لردن
 اوچوران بو دنیزلردن بنیزلر
 دنیزده زورق و زورقده دریا
 سنون خود قهرون و لطفون همیشه
 تیکاندان گول، قایا دان سوسوزندور
 قورو قامیش شکر ویره آری بال

کی اولدی منبع قند و نباتون
 قومیش بیر تیکانون اوجیندن یوزقان
 سواچر سوساغا ایچمز سوسامیشلار
 که قامو نسته سندن دور الهی
 سبب سوز نسته یوقدور بو عجب دور

الا ای جمله مخلوقون الهی
 عدم دن عالمی وار ائیلیه ن سن
 یارادانییرمه سوز یئرلر و گویلر
 یثره گویه سراسر نور اولان حق
 گونشلر گوسترورسن ذره لردن
 ایچوره ن قطره یه هر دم دنیزلر
 یثرو دورسن یارا دورسان مهیا
 بیزه حیرانلیق و عجز اولدی پیشه
 بیتیرندور گتورندور دوزندور
 بنه شیرین گلور بو یاولاق افعال

زهی خاشیت اول کمتر نباتون
 یا بو آرویا ندور بو فضل و احسان
 نه قیلسون یا آرولار یا قامیشلار
 بو اشیائی گورن بیلدی که ماهی
 ویرن سنسن بو جنبش لر سبب دور

نه حکمتدور بو ای صنع ایشی سلطان
 یارا دورسان قارا یشردن یاشیل اوت
 قارا توپراقدان ایتدون کیمه لر خاص
 جمالی حکمتون قدرتلریدور
 گر کسه اژدها ائیلر عصایی

گه اۆلدورور دیریلر نوبت ایچون
 کیمه طاهر سویو قان گوستریرسن
 کیمون تختینی یشله قوردورورسان
 کیم اولدی قوریدا آغاچ ایچیندن
 اوغولا حسن ویردون جان یوزوندن
 اونون کیم قرخ ایل اوردون کونلینه داغ
 هم ایکی خلقی خلقه بیلدون سن
 عوض ویردون و آخر قویمادون تک
 گرو بو ایکی یی سنن قیلیچی
 اول آغلار سا یثریدور هیبتون وار

یالان سۆز بیلور اول کیم مگری ساغلار
 بیلجی سن نه ایدرسن خوش ایدرسن
 بو ستردان کیم نه دویذی کیم دویمابن
 بیلون واردور کی هیچ یوقدور یانیلماق
 بو دیلدن عقل کل بیر بسته سۆزدور
 کمیشزن بیلش لیک سؤرمه سنیدن
 یاقیندور نجه مخلوقات ایراقدان
 چوگر سندن بیزه یاقیناراق یوق
 چوگر سندن بیزه یاقیناراق یوق
 حکیم سن گر قینارسان عدل ایدرسن
 ساغیشلارسان خلیل اولما یا مغدور

کی عالم بوندا حیراندور و نادان
 یاشیل اوتدان قیزیل قان قانندان آغ سوت
 یاشیل یاپراقدان ائیلرسن خس الخاش
 کمالی قدرتون عبرتلریدور
 عصا ائیلر گر کسه اژدهایی

گه اۆلور دیریلدیر عبرت ایچون
 کیمه اودی گلستان گوستریرسن
 کیمین توپراقدا یثره قار دورورسان
 دیریلدی یاشدا کیم آغاچ اوچیندن
 آتانون گورمه گین آلدون گوزوندن
 گرو بیر کونیگیله ایلدون ساغ
 بونو کونلوندن اونی کوینگیدن
 گۆنوله گونله گی و گۆزده گۆنلک
 بیرین آغلایجی بیرین گولو جی
 بو گولر سه حقی دور رحمتون وار

کی بو گیرجک گولر اول گیرجک آغلار
 قیلیجی سن ایش ایتدون اوش ایدرسن
 چو دیدون قولومون گۆنلونده یم بن
 قبول ایتمز اونو دولماق آنیلماق
 بو یوزدن نفس کل بیر خسته گۆزدور
 یاخین اولماز ایراقا سورما سیندان
 ایراقدور نجه لر یاقیناراق قان
 ایراقدور نجه لر یاقیناراق قان
 ولی بیزدن سنه یول وار ایگن چوق
 کریم سن یارلی غارسان فضل ایدرسن
 باغیشلارسان عزازیل اولما مغفور

« مناجات ثانی »

بودر گاهی قویوب قاندا گنده یوز
 سنونله بیر عجب بازار و موز وار
 گلن سندن بیزه دائم عطادور
 سنون فضل و کرم دور لطف و احسان
 یارین یاد ایتمه گیل رحمت لروندن
 ابو یاووز نه کیم ممکن یاراتدون
 دوز تدون هر بیر سینون بیرینی
 یاو وزون منزلیدور دوزخ و نار
 بیریندن قهرون ایشی واردی باشا
 یولوموز قانغی سینا اولوسار توش

یدی دامویی اودا یاقاووز بیز
 سکیز اوچماغی سن دوپ دوز دوتاووز
 گناهی جمله مخلوقون الهی
 کی بیر دیپ سوز دنیزده بیر اووچ کر
 نه ایستر طلعت اوندا کیم اولانور
 همانا نشر ائلا عصیان وجودی

بلورت غفرانونی کیفرانه موزدن
 کرم لر بونجا شهدن کیم بولاییدی
 عاجی عیانون اولمازدی مشهور
 قانونی یوخولاروندور بذل و احسان

خدایا سن غنی سن بیز گدایوز
 اگر چه عاصی یوز دوپ دوز گنهکار
 واران بیزدن سنه هر دم خطادور
 بیزیم جرم و خطادور عجز و نقصان
 بوگون یاد ایتدوک نعمت لروندن
 فراوان کافر و مؤمن یاراتدون
 حالینجا خوش دوتارسان هر بیرینی
 ایونون محفلی اوچماق و گلزار
 بیریندن لطفون ائیلرسن تماشا
 بو ایکسیندن ایمدی بیلمزوز اوش

چو بیزیم فعلیمیزه باقاووز بیز
 ولی چون رحمتونه یوز دوتاووز
 الهی جمله مخلوقون گناهی
 سنون لطفون قاتیندا شولدور آخر
 اونون بیر قطره سی عالم لری یور
 چوسن عرض ایدسن محشرده جودی

نه اگلنسون بیزیم شکرانه موزدن
 اگر قول اولماسا کیم سوچ قیلاییدی
 وگر عالمده یوق می ساییدی رنجور
 کی زیرا درد ایچوندور جمله درمان

خلیلی

خلیلی از شاعران برجسته‌ی آذر بایجان در قرن هشتم و نهم هجری است که چون بسیاری از شاعران آذربایجان راه آناتولی را در پیش گرفته و در محیط امن آنجا عمر گذرانده است ولی زبان ترکی آذری را حفظ کرده و به زبان مادریش سخن گفته است. باید ذکر کرد که در این مرحله از تاریخ زبان ترکی آذری و ترکی آناتولی چندان فاصله نداشت. گرامر، تلفظ و واژگان بدان حد تفاوت نیافته بود که ایندو، زبانی جداگانه تلقی شوند اما این تفاوت یافتن آغاز شده بود و جدایی مرزهای سیاسی، باعث جدایی زبان مردم آذربایجان از آناتولی می‌گشت

خلیلی در آناتولی زیست، در آنجا به آفرینش ادبی پرداخت و نهایت در همانجا نیز فوت و دفن گردید. آنچه از آثار خلیلی بر می‌آید نشانگر تعلیمات کامل اوست. مسلماً مکتب را به پایان رسانیده و علوم زمان را فرا گرفته بود. زبانش نشانگر اینست که فردی دنیا دیده، پستی و بلندی روزگار را از سر گذرانده، لذت خوبی‌ها و تلخی بدیها را چشیده است. معروفترین اثر او «فراق نامه» است که در حدود سالهای ۸۳۰-۸۵۰ هجری سروده است. گرایش وی به حروفیه و تاثیر پذیری از اشعار عماد الدین نسیمی، نظر هرادیبی را جلب کرده است. بی تردید خلیلی تمایل فراوان به اشعار عماد الدین نسیمی داشته و از دیوان وی الهام گرفته است. در دیوان او، غزلیات شیوا، پر مغز و زیبا فراوان است.

آثار خلیلی در جنگها و سفینه‌های فراوان راه یافته و تذکرها از او به نیکی یاد کرده‌اند. دکتر جواد هیأت در اثر «آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش» از او یاد کرده و غزلیاتی آورده است.^۱ در تاریخ ادبیات آذربایجان نیز جای والایی را به خود اختصاص داده است.

ای ییلن حقین صفین سرری اسماسی نه دیر؟

یا بو اسمادان موراوان اولان مسّاسی نه دیر؟

چون عبارت حقه دیر، معبود بیر حقدیر همن،

مسلمانین مسجیدی، گبرین کلیسای نه دیر؟

ظاهر و باطنده چون موجود حقدن اوزگه یوخ،

یا بو موجوداتین آرا یشرده غواسی نه دیر؟

چونکی حقین ذاتین اثبات انده مز ارباب عقل

عاشق حق بین ابله هر دمده دعواسی نه دیر؟

(۱) دکتر جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۶، ص ۷۱.

یازیلیر کن صورت اشخاص هر دم مختلف
 متفق اولدوغو انواع هویداسی نه دیر؟
 مهر اولامی بو، مه می عجب یا روح زیبا،
 احسنت زهی حوسن، تبارک و تعالی.
 فیروز اولاراق طالع اولور جان اوفوقوندا،
 بنزهر اونا دایه مه ایدی، مهر ایدی لا لا.
 بنزه ر دیه ر ایدیم یوزونه گول، قدینه سروی،
 پاک اولسا گولون دامنی، سرو اولماسا یکنی.
 دولتی زهی باش کیم اولا یولونا قوربان،
 عزتلی زهی گوز کیم آنی قیلا تماشا.
 آغاز اندیجک یازماغا بو مدحی خلیلی،
 چشمی دولو قان ایدی بو باشی دولو سئودا!

من کی درویشم، گدایم، پادشاه عالمم،
 روح بیرنگم، اگر چه رنگه گلدیم آدمم.
 شش جهتله، چار عنصر منی فاش ائیله ین،
 یوخسا من گنجینه ی وحدتده ماء مبهمم.
 امهات ایله نه وار آبایه توتدومسا خلف،
 عالم تحقیقه باخسان جمله سیندن اقدامم.
 سؤیله ین حقدیر منیم دیلیمه هر دم، یوخسامن،
 چار عنصردن مرکب بی لسان و ابکمم.
 ای خلیلی، چون هراسین تقدیر الیندن ایشله نیر.
 فارغم دونیا و عقبانین غمیندن، بی غمم.

منابع:

۱. دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیستی، ارزروم، ۲۰۰۲، جلد ۲، ص ۳۸۷-۳۸۸.
۲. دکتر جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیرباخیش، تهران، ۱۳۷۶، جلد ۱، ص ۷۱.
۳. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، ۲۰ جلد ده، باکی، ۱۹۸۴، جلد ۳، ص ۲۶۱-۲۶۰.
۴. اورتا عصرلر آذربایجان شعر، باش رداکتور: میرزه ابراهیم اف، اوچونجو جیلده، باکی، ۱۹۸۳.
۵. م. م. کریمی، مین ایللیک آذربایجان غزلی (۲۰)، امید زنجان، نمره ۱۶۱، ص ۱۳۷۵.

ملک الشعرا حبیبی

او لقب ملک الشعرای را در دربار سلطان یعقوب آغ قویونلو به دست آورد و این مقام را در دربار شاه اسماعیل صفوی نیز حفظ کرد. او در ربع قرن ۱۵ و ربع اول قرن ۱۶ میلادی دنیای شعر و ادب را تسخیر کرده و بسیاری از بزرگترین شاعران دوران حتی مولانا فضولی، شاه ختایی و دیگران را به دنبال خود کشاند و از حلاوت شعرش به آنان چنانچه بطوریکه برخی غزلیات او را تضمین کردند و بر تعدادی از غزلیاتش نظیره‌ها نوشتند. بی تردید مؤثرترین و اثرگذارترین شعرهای دوران از اوست هر چند که امروزه دیوان کم حجمی از او در دست است.

نخستین تذکره‌ای که راجع به زندگی و آثار حبیبی سخن رانده، «تحفه‌ی سامی» سام میرزا فرزند ارشد شاه اسماعیل صفوی است. اما دیوان فضولی نیز از جمله منابعی است که دلیل قاطعی بر قدرت شعری ملک الشعرا حبیبی است، زیرا فضولی با نوشتن تخمیس براساس یکی از غزلیات او، شعر حبیبی را ورد زبانها ساخت. تذکره‌های ترکان از جمله لطیفی، عاشیق چلبی، حسن چلبی، اولیا چلبی راجع به زندگی و آثار حبیبی معلوماتی ارائه داده‌اند. در قرن گذشته شمس الدین سامی نیز اطلاعات جامعی تقدیم عالم ادب کرده است. از ادیبان سرشناس که درباره‌ی زندگی و آثار حبیبی تحقیقاتی را به انجام رسانده‌اند می‌توان سلمان ممتاز، محمد فؤاد کوپرلو نام برد. پرفسور حمید آراسلی نیز تحقیقات ارزنده‌ای در این باب انجام داده است. در ایران محمدعلی تربیت در کتاب «دانشمندان آذربایجان» و دکتر جواد هیئات در «آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش» در این زمینه قلم زده‌اند. عزیز آقا محمداف نیز در این مورد کتاب مستقلی به چاپ رسانده است و در نهایت در ایران حسن مجیدزاده (ساوالان) دیوان حبیبی را با مقدمه‌ای در خور شأن حبیبی به چاپ رسانده است.^۱

اکثر تذکره‌ها از حاضر جوابی حبیبی روایتها آورده‌اند. از آنجمله روایت ذیل که در تحفه‌ی سام، دانشمندان آذربایجان و دیگر تذکره‌ها نیز آورده شده است قابل بررسی است:

گویند روزی سلطان یعقوب آغ قویونلو (۱۴۹۰-۱۴۷۸م) برای شکار بیرون آمده بود. از کنار روستایی می‌گذشتند که پسر بچه‌ای را می‌بینند مشغول چراندن گوسفندان است. به یکی از محافظان دستور می‌دهد که بروند از چوپان کوچولو بپرسد گله گوسفندان از آن چه کسی است. محافظ پیش پسر بچه می‌رود و می‌پرسد:

- این بچه‌ها از آن کیست؟

- از آن گوسفندان.

- بزرگ این گوسفندان کیست؟

(۱) حبیبی، دیوان تورکی، حسن مجیدزاده، تهران، ۱۳۶۴.

- گاوها از همه بزرگترند.

- اینرا نمی پرسیم. منظورم اینست وقتی کسی به روستایتان بیاید چه کسی از آنان استقبال می کند؟

- وقتی کسان بزرگی چون شما گذرشان به روستای ما بیفتد نخست سگان از آنان استقبال می کند.

- محافظ از این سؤال - جواب خسته شده داد می زند:

- آه اگر دستم بیفتی دو تکه ات می کنم.

- اسبت را بچاپ که دوستان رفتند.

سلطان یعقوب وقتی از ماجرا و این گفتگو آگاه می شود دستور می دهد بچه را پیش او آورند. و او همت به تربیت و پرورش او می گمارد و بعد از مدتی ملک الشعراى دربارش می گردد و بعدها در دربار سلاطین دیگر نیز همین موقعیت را حفظ می کند.^۱

بیشتر محققین معتقدند حبیبی در سال (۱۴۷۰م) ۷۴۸ هـ در روستای برگشاد به دنیا آمده است.^۲ در نوجوانی به دربار سلطان یعقوب راه یافته و از علوم و فنون زمان اطلاعات جامعی کسب کرده است. بعد از برافتادن سلسله ی آغ قویونلو و روی کار آمدن صفویان، شاه اسماعیل ختایی او را در سلک شاعران دربار حفظ کرده و عنوان ملک الشعراى را همچنان برای او حفظ کرده است. لطیفی در تذکره ی خود سال وفات او را ۱۵۲۰م ذکر کرده است.^۳

محمد فؤاد کوپرولو در سال ۱۹۳۱ دیوانی مشتمل بر ۴۲ غزل او را از طرف دانشکده ادبیات دارالفنون چاپ کرد. عزیز آقامحمداف در سال ۱۹۸۰ علاوه بر ۴۱ غزل نامبرده، ۵ غزل دیگر نیز بر آن افزود و در باکو به چاپ رساند. اما مسلم اینست که آثار ملک الشعرا حبیبی بسیار بیشتر از اینهاست که در سالهای اخیر اشعار زیادی از این آثار در اینجا و آنجا چاپ می گردد و هنوز متن انتقادی و علمی آثار چاپ نشده است.

ملک الشعرا حبیبی سرشناس ترین شاعر دوره ی صفوی است. ملک الشعرا حبیبی از دربار قره قویونلوها بر می خیزد و با خلق دیوان پرآوازه اش، نامش تا آسیای صغیر می رود و حکومت عثمانی طالب وی می گردد و شعرش همه ی اکناف دنیای ترک زبان را در می نوردد و با خلق دیوانی قدرتمند و زیبا، ادبیات آذربایجان را به اوج شکوفایی و خلاقیت رهنمون می شود. مولانا فضولی نیز هر چند از بغداد و کربلا و نجف صدایش را بلند می کند و تا دیار روم پرآوازه می شود سبک و سیاق ادبیات آذربایجان را رونق می بخشد و آثاری خلق می کند که قرنهای دیگر ملتهای شرق در پی خلق چنین آثاری روان می شوند. ۱۹ اثر جاودانه ی او، الهام بخش دهها و صدها شاعر از میان ملتهای مختلف ترک زبان می گردد. آنگاه شاه اسماعیل صفوی با تخلص خطائی

(۱) محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.

(۲) حبیبی، شعرلر، عزیز آقامحمداف، باکو، ۱۹۸۰.

(۳) نهاد سامی بانارلی، رسملی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۱، جلد ۱، ص ۴۳۵.

به خلق سه اثر جاودانه‌ی دیوان، ده نامه و نصیحت نامه موفق می‌شود و ادبیات آذربایجان را رسمیت بخشیده، زبان و ادبیات ترکی را عالمگیر می‌سازد و در دربارش دهها شاعر و عالم را تحت حمایت خود می‌گیرد و به آفرینش ادبی ترکی تشویق و ترغیب می‌سازد. دهها و صدها شاعر و موسیقی‌دان، نقاش در دربار او پر آوازه می‌شوند و هنر و ادبیات آذربایجان به نقطه‌ی عطف دیگری دست می‌یابد. این موقعیت کوتاهی از شکوفایی علم و هنر و ادب در قرن هشتم الی دهم هجری است که تداوم آنرا در قرنهای بعدی مشاهده می‌کنیم.

قرن دهم یکی از درخشانترین اعصار ادبیات در آذربایجان و آسیای صغیر بشمار می‌آید. دهها شاعر زنده با هنر خلاق خود در روشن کردن اوضاع زمان تلاش کرده و بر کشور و ملت خود روشنائی و نور تابانده‌اند. خیالی (متوفی ۱۵۵۷) شاعر برجسته‌ای است که شعرش از غنا و شیوایی زیادی برخوردار است. اصولی (متوفی ۱۵۳۴) با دو اثر دیوان و شهر انگیز در زمانه‌ی خود پلیدیها را رسوا کرد و نیکیها را قوام بخشید. حیاتی شاعر نکته سنج و پوستی شاعر همدوره‌ی وی در قرن ۱۶ از شعرای سخن پرداز و معروف خاص و عامند. ذاتی (۱۵۴۶ - ۱۴۱۷) و گدائی (متوفی ۱۵۸۹) با شعر خود درخشیده‌اند و سخنان در میان مردم نفوذ فراوان داشته است. گدائی دامهای تزویری که بنام شریعت و طریقت گسترده‌اند بر ملا می‌سازد و از اینکه احکام شرعی و امر حق به کناری نهاده شده است اعتراض می‌کند:

دام تزویر اولدی شریعت	قنده قالدی او احکام حقیقت
جمله‌سی قانونا ایتمه ییب بیعت	گئری قالدی حقین امر و فرمانی

ترجمه: شریعت در دست عده‌ای دام تزویر شد، پس آن احکام حقیقت کجا ماند؟ کسی به قانون گردن نمی‌نهد، امر و فرمان حق فراموش شد.

شاعر با دیدن اوضاع زمان که کاری بی‌رشوه انجام نمی‌گیرد و حقدار به حق خود نمی‌رسد و اغنیا نسبت به فقرا بی‌تفاوتند به شکایت آغاز می‌کند:

قنده گورور حقلی حقینا دوا	رشوت سیز هیچ بیرایش گؤرولمز حاشا
آیاقلار آلتیندا قالدی فقرا	آسمانا چیخدی آه و فغانی

ترجمه: کجا حقدار به حق خود می‌رسد در حالیکه کاری بدون رشوه پیش نمی‌رود. فقرا در زیر پاها پایمال شدند و آه و فغانش به آسمان برخاست.

شاعر به مقامات مملکتی نیز اعتراض می‌کند:

با خماز اولدی فقرا به اغنیا	آجیماز یوره گی جان گوزو اعما
بوتون صوره کچدی جاهل جهلا	سن کیمدن اومار سین لطف و احسانی

ترجمه: اغنیا نسبت به فقرا بی‌اعتنایند، دلشان بحال آنان نمی‌سوزد و چشم جانیشان کور است. جاهلان بر مسند تمامی کارها تکیه زده‌اند، تو از چه کسی انتظار لطف و احسان داری؟

اصولی نیز بر دوران و چرخ نفرین می‌کند که به نفع زورمداران و غارتگران می‌چرخد، سلطان و خدمتگزارانی که به نفع مردم کار نمی‌کنند مورد لعن شاعر واقع می‌شوند، دنیایی که برای مهمانان سفره‌ای زهر آلوده چیده است در نظر شاعر منفور است و حتی بر تحسین و احسان لفظی بزرگان و امرای زمان بر اهل کمال نیز نفرین می‌کند و بدینوسیله نارضایتی خود را از اوضاع زمان ابراز می‌کند.

حبیبی شاعری رند و قلندر منش است و صراحت لهجه‌اش در خطاب به طبقات حاکم حد و مرزی ندارد و در جسارت نسبت به حاکمان از همه پیشی می‌گیرد و از جبهه‌ی طبقات محروم در برابر ظالمان و قرقچیان ظلمت دفاع می‌کند.

ساقی سحر دیر، بری، جام جمی نوش انده‌لیم، دهر زمانین غصه سین بیر دم فراموش انده‌لیم.
قوی مدرسه ایله مسجدی صوفی و شیخ و واعظه، بیر مغانین جامینی دیر ایچره بیر نوش انده‌لیم.

حبیبی در حقیقت به صف آرای‌ی طبقات رسمیت می‌بخشد و از مردم دفاع می‌کند و زندگی مادی و معنوی پر نشاط را دوست می‌دارد. صراحت لهجه‌ی حبیبی نیز جزو مشخصات اوست، او خود را در مقایسه با زاهد چنین به نمایش می‌گذارد:

سنه ای زاهد، بهشت و حور و رضوانی، بنه، اول بت زیبا نیگاریمین لقاسی خوش گلور.
و باز در همان سبک و سیاق می‌گوید:
حور عینه دعوت ائتمه منی، واعظ، وارمازام حسن ایچینده چونکی شول بی مثل و بی همتا گلور.

این چنین جسارتی را در شاعران حروفی مسلک و پیروان نعیمی و نسیمی سراغ داریم و چه بسا او نیز جزو حروفیان بوده است! در دیوان حبیبی تعریف، توصیف و تمجید از زیبایی‌های انسان بسیار وسیع و عمیق است و اساس و پایه‌ی این وضعیت را فقط در پیوستن وی به حروفیان می‌توان یافت. در میان آثار حبیبی غزلیات فراوانی هست که در ترنم زیبایی‌های انسان سروده شده است. حبیبی در چنین اشعاری کاملاً تواناست، اسلوب او در این زمینه بسیار درخشان و روشن می‌باشد. او والاتر و زیباتر از انسان، موجودی نمی‌یابد. او در توصیف زیبایی انسان، زمین و آسمان را یکی می‌سازد و او را آفتابی ماهرخ می‌نامد. او برای بیان احساسات شاعرانه‌ی خویش دارای زبانی توانمند و صاحب اسلوبی رمانتیک است. در طرز بیان وی اطمینان و ایمان راسخ احساس می‌گردد. آنچه در اشعار حبیبی ستایش و توصیف می‌شود، دختر زیبایی نیست که متعلق به حبیبی باشد بلکه در کل سیمای انسانهاست. م. قلی زاده به درستی چنین می‌نویسد: «قهرمان لیریک حبیبی همانا انسان - مَلْک صورتلی بشر - است که زیبایی او از تمامی ماه و آفتاب و کائنات برتر بوده و زیبایی او را در اندام گل مانندش، در سخنان شیرینش و در بلندای زلف سیاهش می‌توان دید.^۱

(۱) حبیبی، شعرلر، عزیز آقا محمداف، باکی، ۱۹۸۰.

ای آغزی غنچه، چهره سی گول، خط لری سمن،
 زولفی بنفشه، حسنی چمن، بویو یاسمن.
 صاحب جمال و اهل کمال، شکرین مقال،
 یوسف صفت لی، عیسی نفس، وجهیده حسن.
 ای کؤنلو سنگ و عادتى جنگ، خوئی هم پلنگ،
 ناز ائیله یین، کرشمه قیلان، عاشیق اؤلدورن.
 یوخ - یوخ، خطا دئدیم، غلط ائتدیم، کج آنلادیم،
 ایشی وفا و کؤنلو صفا، عاشیقین شوه ن.
 آرائیله، ای «حبیبی»، شکایت زجور دوست،
 درد - بلادن اینجمه سین عاشیقیم دئیهن.

خواب غفلتدن او یانسین عشق دلدار ایسته یین،
 بولبول شوریده اولسون وصل گلزار ایسته یین.
 نئی کیمی باغریں دلیب، هرمدده نالان ائله سین.
 دردیله یانسین، یاخیلسین وصلت یار ایسته یین.
 عاشیقین یانماقدان اوزگه دردینه درمانی یوخ،
 یانماغا پروانه بولسون^۱ شمع رخسار ایسته یین.^۲
 عاشیق اولدور جان و دلدن درد قیلدی اختیار،
 دردینه درمان بولدو^۲ درد تکرار ایسته یین.
 جان و ثریب بیجان اوچون یانسا «حبیبی» غم دگیل،
 ماسوادان فارغ اولدو^۲ وصل دلدار ایسته یین.

کؤنلومو هر دمبدم ائده ر پریشان ساچلارین،
 عقلی قیلورنگ و واله، مست و حثیران ساچلارین.
 بیر توکنمر قاره شودا دیرکیم، اوجو یوخ آنین،
 من پریشان خاطرین باشیندا، ای جان، ساچلارین.

(۱) بولسون = اولسون

(۲) بولدو = تاپدی

گون یوزوندور گر چه ایمانیله دینی عاشیغین،
 مانا یشتهر دنیادا کفریله ایمان، ساچلارین.^۱
 گردو کوونی بیر قیلینا وئرسه لر مین جان ایله،
 ای صنم، باللهی، وئرمه کولامجن ساچلارین
 عقده سیندن بیر گره چۆزه رسه عرشین اوستونه،^۲
 توتار آی و گونشین یوزونو یکسان ساچلارین.
 غالیه و مشک و عنبر قیلدی طبل و عود و نثی،
 سربه سر خاک جهانی عنبر افشان ساچلارین.
 ایکی کؤونه بیر قیلی نجه سی اولماسین محیط،
 قوردو چون عرش العظیم اوستونه سایان ساچلارین.^۳
 دؤرت کتابین مشکلینی بو «حیپی» اتسه حل،
 نولا چونکیم اولدو آنا نقل و برهان ساچلارین.

قامو جوری کی، جانا، جانہ ائتدین،
 گوزون قان آغلادیغی، ای پری رو،
 الینه تیغ و ئردین ایکی مستین،
 قاموسون خوب کئی مردانه ائتدین.
 کی، هر دم ظلمونو انسانه ائتدین.
 بورسم و عادنی تورکانه ائتدین.
 شو مست اوتدیک ایکی مستین،

درد عشقه هر کی، اول دمساز اول،
 عاشق - صادق اودور معشوقونون،
 دمه مین گز،^۴ قال ائده رسه عاشیقی،
 عاشقا جوور و جفا و درد و غم،
 هر مذلت کی، اثریشه معشوقدن،
 عاشق آندا نجه توبه ائده کیم،
 اول گره ک لابد کی، اهل راز اول.
 یولونا جان ترک ائده، سرباز اول.
 غمزه سی معشوقونون خود آزا اول.
 ذوق و شادی، حسن خلق و نازا اول.
 عاشقه خود اول غم و اعزاز اول.
 آب و سبزه، شاهد و مئی ساز اول.

(۱) یشته ر = کافی دیر.

(۲) کولا = که اول چۆزه رسه = آچار سا.

(۳) «سایان» کلمه سی نین «سایوان» (کؤلگه لیک) اولدوغودا مکن دور.

(۴) دفعه.

اثریشه مز شول همانین زولفینه،
ای «حییی» خوشدورور^۱ جام شراب*
.....
مرغ - دل گر شاهین و شهباز اولا.

طره ی طرارینی سن ائیده لیدن پیچ و تاب،
جان و دیلدن صبر و آرام گتیدی، گلمز گوزه خواب.
واله و حئیران اولور، هر کیم گورور گون یوزونو،
سن نجه حورو ملک سیما بشرسن، ای شباب.
رخلارینلا عارضین هر کیم گورورسه دئر روان،
زی عجب قدرت کی، آتش یانت روهم آخار آب.
پرتو حسن جمالین عالمی روشن قلیبر،
سن دوغالدان جان گو گونده، ای قمر رخ آفتاب
اول سیه دل منلریندن^۲ عقل - دلدیر منفعل،
شول پریشان سنبیلندن جانا ایره راضطراب
شهر عرش آشیانین، یعنی غمزن، ای صنم،
مکرایله ییخدی جهانی، عالمی قیلدی خراب
ای «حییی» اول حییین درد عشق سوزوتو،
جان و گونلون یولداش ائيله کیم بودور خیرالمعاب

شو کافر چشمی گوردوم اصطفاده
علومی اوندان ائتدیم استفاده
کی، آنا بنزردخی بیریت بولوماز
خطا و چین و روم و استواده
شو کجبار زولف آلدی ایکی روح - مفت
دخی سورمزدن اول خالی پیاده

(۱) خوشدور.

* غزلین صون مصراعی بوخدور.

(۲) من = خال، منلریندن = خاللاریندان.

سن، ای ساقی، الومه سون، سحر دؤر
 سبو، ساغر، پیاله، جام، باده
 دوز، ای مطرب، رباب و چنگینی راست
 عراق و اصفهان ایله نواده
 گل، ای صوفی، ایکی کؤنلین صفا سین
 دیله رسن، ایسته، بول جام - صفاده
 آنین چون حرمتی معلوم اولوندو
 کتاب عیسی، موسی، مصطفاده
 دولاشدی جان سر زولفینه یارین
 اوشگل عقده یی ایستر گشاده
 بوکؤنلوم دردینی صور دؤم طبیبه
 لبیندیر، دئر، دوا دارالشفاده

بیردم سالینسا چون اول سرو - روان چمنده
 گؤزوم ائدهر هزاران آب - روان چمنده
 شوقینه گول یوزونون هر دم هزار داستان
 ائدیپ بولبول جان، ائیدور شو آن چمنده
 زولفین گؤره لی سنبل گلگون یوزونو لاله
 هر دمده بکله درلر سئودا و قان چمنده
 و هی رمیم اولانلار بحیی العظام اولورلار
 سن بیر نفس اورارسان اول دم روان چمنده
 دؤور زمان ایچینده گؤرمه دی بیر بشر هیچ
 سنجیلشین پری رخ، حور جینان چمنده
 شول تیر قامتینی سرو گؤرورسه دوغرو،
 قاشین کیمی اگیلور، اولور کمان چمنده.
 معشوقه عین سنسن، ای عشق اری «حبیبی»
 گرچکسن عاشقانه اول جانفشان چمنده.

توت ساقی نین الیندن، قوی باشونو آیا قدا

ایچ جام عشقی، مست اول سن بوزمان چمنده

دور سحر، ای ساقی - جان، بیر قدح منی سون بیزه

گؤزلرین چونکیم یتدیردی، سحر ائدیب افیون بیزه

واله ویی عقل و سرخوش، مست و حثیران اولموشوز،

گؤرونه لی شول گؤرونور خالق - بی چون بیزه

رُخلارین شول جام - جم گیتی نمادیر کیم یقین

روشن اول یوزدن گؤرونور خالق - بی چون بیزه

اول صفا جا مین پیایی نوش ائده لیم، ای حکیم

چونکی اول پیرموغاندان اولدو بوقانون بیزه

شول لب یا قوتینی قوت ائتمه گی چون جانینا

دمبدم یتدیردیگی قاندر دل پر خون بیزه

ای «حییی» عقلی قوی، توت جام عشقی هر نفس

شؤیله لایعقل، اولی گؤرکیم گوله مجنون بیزه

شول مبارک ذاتینا ایشیم ثناء دیر یانبی

عاصی لیک بیمارینا آدین شفا دیر یانبی

آیاغین تورپاغی نین قدرین نه ییلسین هر کیشی

کن فکان اول توپراغا کمتر بها دیر یانبی

ای گونش یوزلو حبیب، هر کیم سنی حق بیلمه دی

دانلا محشرده آنین یوزی قارا دیر یانبی

چون سنین خوشلوغونا یاراتدی صانع عالمی

آیاغین تورپاغینا عالم فدا دیر یانبی

بو «حییی» خسته به قیلغیل شفاعت روز حشر

چونکی اصلینده سنینله آنادیر یانبی

بالله، ای سرو روان، دور گیل سحر، گول شن دگول،
 گون یوزون شمعی اؤنونده تاگوله گلشنده گول
 جمله عالم گولشن اولسا، گولسه هر دم یوزومه،
 چون گولر یوزون منه گلمیه، اول گلشن دگول
 روضه ی حسن و جمالین هر ض اندلدن، ای صنم،
 گولدو باغ و لاله، نسرین، سوئن و گلشنده گول
 بیتیره لدن گول ستایی، باغبان کائنات،
 بیتمه دی بیر گول یوزون مثلی دخی گلشن دگول
 لاله یوزون حسرتیندن اودا یاخار ایچینی،
 غنچه لعلون غیرتیندن سواولور گول شن دنگول
 سونبولون وصفین صبادن ائشیدیسدورور مگر
 آنین ایچون یشله وئورور خیرمین گلشنده گول
 بو «حبیبی» ایریلدی نوبهاری - وصلینه،
 عالم آنا جنت اولدور، یالنیز گلشن دگول.

فضل فیاض ازل چون ائله دی فیضینی عام،
 ساقیا دور جام جم صون، صبحدورور والسلام.
 صوفیا، قوی ننگ و نامی، جام صافی نوش قیل،
 ساقی بی مهر و الیندن، عاشقا، سن آلما خام.
 کؤنلون آئینه سینی هر نفس پاک ائله گیل،
 شول مصفا آب ایله بو یشنگینی آنون مدام.
 میکده ایچره مقیم اول، دئرایسه پیرمغان
 سن آنون درّ کیمی سوزون صیما قیل، آل اله جام
 رطب و یابس سوزوقوی واعظ دماغین خشگینی،
 گرم و تراثت جام جم دن کیم بودور خیرالکلام.
 ای «حبیبی» سن مدام ایچ شول شرابین جامینی،
 آنین اسرارینی ساخلا، بیلمه سینلر خاص و عام.

بیر سحر پیر مغانی چون زیارت ائیله دیم،
 آیا غیندا باش قودوم، چوخ - چوخ عبادت ائیله دیم.
 بیر عجب رطل گران صوندو الومه پیر مست،
 الدیم ایچدیم، جان و دل ملکون عمارت ائیله دیم
 چون منی مست او یله دی اول رطليله پیرمغان،
 من دخی مطریبله ساقی یه اشارت ائیله دیم.
 مطربا! راست گونوا ده چون دوزه تدیر چنگینف
 عاکف میخانیه چونکیم، بشارت ائیله دیم.
 جمع اولوب کاشانه ایچره، نوش قیلیدیق جام منی،
 ساقی یی مه رویی گورثوم، چوخ شطارت ائیله دیم.

ائی دوستان (ایدوستان) یاریم منه اویماز، نئدیم؟
 عمروم کیمی گتدی روان شول شمع جان قیماز، نئدیم؟
 هر دم نظر پاک ائیله ییب، یاخسام جمالی آیی نه،
 گونش یوزو آئینه سی آیی ناگوز دویماز نئدیم؟
 شول فتنه ی دؤور قمر، عین بلادیر کیم مگر؟
 سرحوش اولوب، غملرایچه ر، نئدیگینی دویماز نئدیم؟
 اول دل سیه، فتان فرنک، هراوخ کیم آتاری درنگ،
 دوغرو روانه ایریشور، آبروق گؤزه قیماز نئدیم؟
 بیردمده مین جان و جهان ترک ائیله را ولسام یولونا،
 اول عالی همت دلبریم مینین بیر صایماز، نئدیم؟
 یارین قاپوسوندا مدام، خوار اولدوغوم بودور کی من،
 دویار کیشی هر نسنه یه، بوجرمونه دویماز، نئدیم؟
 ای ناصح مشفق، بیزه پند و نصحت ائیله مه،
 کیمسه ازله یازیلان یازی چی چون یویماز نئدیم؟
 شیخیم، اوجان ساقیسی نین سرخوش گؤزوندن مست اولان،
 مردملری ای ی جهان خلقی دخی دویماز، نئدیم؟

سن، ای «حییی» جام منی نوش ائیله، چالديرچنگ وئتی
گۆردوم کی، اول سه تارونشی قوللارینا قیماز، نئدیم؟

جان آلیجی خونی گۆزون بیردم آمان وئرمز، نئدیم؟
دلخسته یه کیرپیک لرین اول دخی جان وئرمز، نئدیم؟
شیرین لبون اسرارینی روح القدسدن صورتو جان،
دئر اول غییون سرّی دیر، نام و نشان وئرمز، نئدیم؟
کول واعظین افسانه سین، ساقی، صون اول جامی جمی،
گۆردون یقین کیم، بوز امان وئرمز نئدیم؟
گرچه انالحق سرّینی ذرات عالم سؤیله شور،
عینین کیمی روشن خبر بیرشی عیان وئرمز، نئدیم؟
اول لذتی کیم جانیمالعل روان بخشین وئور،
واللهی، آنین ذوقینی جان و جهان وئرمز، نئدیم؟
ای سبزه‌ی جان گلشنی، سرو - روانین لطفینی،
باغ بهشت و ... حورجنان وئرمز نئدیم؟
شول جامی که، صوندون مدام، جان «حییی» یه مدام،
ای ساقی، مه رو چون غلام، پیرو جوان وئرمز نئدیم؟

مستدام اولغیل همیشه، ای گۆزه‌ل خانیمیم،
گۆزلری نرگیس، یوزو گول، زلفی ریحانیم منیم.
گون یوزون گۆردو کجه، واللهی بو کؤنلوم شاد اولدور،
حق سنی وار تئیله سین، دولتلی سلطانیم منیم.
سن فراغت، شاد و خرم، من قیلیرام ناله لر
خوشمی دیر، دلبر، سانابوآه وافغانیم منیم
حسرتیندن خسته اولوم، دردیمی ییلمز طیب
دلبر و صلینده دیر و اراسته درمانیم منیم
ای «حیییم» ایشته غوری مدحینی تکرار ائدم
بولبول شوریده نم، سنسن گلستانیم منیم.

من کی، لعلین جان یشرینده گؤرموشم،
 دردینی درمان یشرینده گؤرموشم،
 تیر غمزەن زخمینی جانندان روان
 مردم آخارقان یشرینده گؤرموشم.
 خانە ی گؤزدە خیالین گؤلگە سین،
 شکر کیم، مهمان یشرینده گؤرموشم.
 گون یوزونده کفر زولفین، ای صنم،
 من یقین ایمان یشرینده گؤرموشم.
 مصحف حسنونده خط و خالینی،
 حرف بە حرف قران یشرینده گؤرموشم.
 قاشلارین یای نہ کیم عید آیی در،
 جانلاری قربان یشرینده گؤرموشم.
 هر نہ جؤورائتسن، «حییی» لطف ایله،
 حسن - خلق احسان یشرینده گؤرموشم.

بالله، سحر دیر، ساقیا، دولدور بری جام، ایچه لیم،
 لایعقل و مست اولالیم، بیز رندو بدنم، ایچه لیم.
 چون بوسیاه کاسه جهان بیردم بیزه وئرمز امان
 صون لاله گون آنی مدام، هر صبح و هر شام، ایچه لیم.
 ای ساقی خجسته فال، هر روز و هفته و ماه و سال،
 ناموس جا می داشا چال، قوی ننگ ایله نام ایچه لیم.
 آچیلدی چون گلشنده گول، ساقی، اله آل جام مل
 چونکیم بیزه قالور دگیل بودؤور ایام، ایچه لیم.
 چون حاضر اولدو دف و نئی، گول سبزە ایچره یارومی
 وقتی غنیمت آنلا کی، گل، ای دل آرام، ایچه لیم.
 مئی دور مسیحین قانی بس، مئی دورچو روح ثانی بس،
 سن ای «حییی» سؤزو کس، کیم آنی مادام، ایچه لیم.

(بوغزلی فضولی تخمیس ائتمیش)

گرسینچون قیلما یام چاک، ای بت - نازک بدن،
 گوروم اولسون بوقبا، اگنیمده پیراهن کفن.
 چیخما یا سئودای زولفون باشدان ای مه، گریوزایل
 استخوان کله م ایچره دوتسا عقرب لر وطن.
 گرچی، شاد اولمان دخی، ای دل، بوندان بؤیله کیم
 چون منه همدم اولان سنسن، نه سن اولگین، نه من.
 دوشدی شبنم باغه، گل، تاگول نشارائتسون سنه
 سبزه نین هر برگینه بیردرکی، تاپشور موش چمن.
 ای گؤنول عشق اهلینه هر دم گولردین شمع تک
 من دنمزمی دیم کی، بیرگون آغلیاسی دیر گولن؟
 نجه دینله نسین «حییی» ن سن سیز، ای اندامی گول
 چون باتار جسمینه تنده هر توک اولموش بیر تیکن

کائناتین وار لیغیندان منه سن شافی، یئتر^۱
 قبله و محرابی، جانا، قاشی نین طاقی، یئتر.
 نار هجرانین دوخانی ظلمتینی سور مگه
 شمس جان، زهره جین، ماهین یوزو طاقی یئتر.
 جان مسکین مار زولفی آغولارسا، غم دگیل
 ذره جه شیرین لبی نین چونکی تریاکی یئتر^۲
 گر چی یاران مست اولوب، نوش ائيله زلرکاسه یی
 بیزه فضلین دولتینده جرعه ی باقی یئتر
 شمس دینون صحبتینده بیزه، ای یار ظریف
 نوغل و شمع و سبزه، اب و ساز ایله ساقی یئتر

(۱) شافی = شفا و نره ن، دوغرو - درست، کافی.

(۲) آغو = زهر و تریاک = پاد زهر.

دورد و صافی نه صونا رسا ساقی جان نوش قیل

دینمه سین کیم، ای «حییی»، مست دورور^۱ ساقی یتر

پرتو حسن و جمالین عالمی پور نطور ائدهر،

احسن وجه خیالین آدمی مسرور ائدهر.

لعل جانبخشین اگر چه مرده جسمه جان و ثریر،

چشم بیمارین، نگارا جانلاری رنجور ائدهر.

کلک قدرت آلینا چون فضل بسم الله یازار،

یعنی رحمان سرعتین شیطانی گوزدن دور ائدهر

عین فتا نینلا قاشین، زولفین، ای مهر و صنم،

نشه عزت اهلینی پا مال اندوبن خوا رائدهر،

جمع دگیل خیل خیالین ییخسا، ای شه جان ائوین

چونکی حسنون گنج عشقونله آنی معمور ائدهر

روخلرین شمعیله جان پرواز اندیب پروانه وش

یاندیغینجا صاچلارین اول مسکینی مهجور ائدهر

منشی ی قدرت یازار چون دفتری نین صورتین

خطی توقیعینی اول دم رقعه منشور ائدهر

حسنون تقویمینی چون با غلار احسن وجهیله

خط و خالی نین رقومی ابجدی مسطور ائدهر

نقشینی پرگاری نین نقاش صورت یا زاجاق

آب و رنگین رسم ایچینده بت کیمی مستور ائدهر

مگر باد صبا زولفون اوجوندا کئی پریشا ندیر،

که، باش و جان و دل هر دم آفاق آلتیندا ریزان دیر.

مفرح لعل و یا قوتون خیال و فیکیرین ائل لدن^۲،

بو جان شیرین، ای دلبر، عجب دلتنگ و حثیران دیر.

(۱) مست دورور = مست دور، مست دیر.

(۲) ائل لدن = ائل یندن

گوزونله زولف شبرنگین گوره لدن جان و دل هر دم
 پریشان حال و آشفته، نزار و زار و گریان دیر.
 قاشینلا کیپرک و زولفون، خط و خالینه هم لعلین،
 اوخویان مصحف جانان دثر اول آیات قران دیر.
 منی رسوای خلق ائتسه عجب می دیر غم عشقین
 کی، هر دم ناوک غمزه دل و جان ایچره پنهان دیر.
 قیامت قامتین عینیم گوره لدندیر روان ای دوست،^۱
 بلای ناگهان دیر بو، کیم اول آشوب دوران دیر.
 «حییی» درویشین شوقین گوره ندن ای پری پیکر،
 روان آختدیغی گوزدن عقیق و لعل و مرجان دیر.

چین ائلیندن چین سحر چون شول بت زیبا گلور،
 ک - آی و گوندن رخلاری نین پرتوو زیبا گلور.
 چون گلور مین نازیله اول سرو سیم اندام یار،
 صانا سان مجنونه لیلی، وامیقه عذرا گلور.
 ای که، قد دلبری سرو - سهی یه بنزدن،
 راست ائت بالله نظر کیم، منتها بالا گلور
 مصحف حسنون تفال ائتدیگیمجه روز و شب،
 طالعیده گورنن بو سوره تنها گلور.
 هر قاچان باد - سحر دبرتسه مشکین زولفینی،
 خاطریم اولور پریشان، با شیما سئودا گاور.
 حور عینه دعوت ائتمه منی، واعظ وارمازام،
 حسن ایچینده چونکی شول بی مثل و بیهمتا گلور.
 نرگس مخموره دین کیم، تا کی خودبین اولماسین،
 باغ ایچینده سئیر ائد شول گوزلری شهلا گلور.

(۱) بومصرا عدا «عین» عوضینه

- «اشک» دها مناسب گو رونور

کعبه کویین زیارت ائتمه گه باد- صبا،
 انشیگینه هر سحر گاه بی سرو بی پا گلور.
 ال الیندن آياغی، قوی ایاغیندا با شونی،
 ساقی زهره جبین، گون یوزلو مه سیما گلور.

عاشیقه، معشوقی نین جوورو صفاسی خوش گلور،
 ایکی عالمدن اونا بیر مرحباسی خوش گلور.
 گوزلریم دردینه سورمه اولما غیچون دمبدم،
 توتیای جوهر یندن خاک پاییی خوش گلور.^۱
 عمر - باقی صاچلاریندیر، باده و ثرمه، ای صنم،
 گورون اول عمر عزیزیی، چون بقاسی خوش گلور.
 جمله بو خلق جهانین قیل و قالیندان منه،
 انشیگینه ایت لری نین ماجراسی خوش گلور.
 صانا ای زاهد، بهشت و حور و رضوانی، منه،
 اول بیت زیبا نیگا ریمین لقاسی خوش گلور.
 بو «حبیبی» نین دعا سین مستجاب ائت، ای صنم،
 چون کرم اهلینه داعی نین دعاسی خوش گلور.

ای آفتاب دؤلت، وی کوکب هدایت،
 ای مطلع - تجلی، وی نور بی بدایت.
 شمع رخ جمالین بیر نور لم یزل دیر،
 ک - انوارینه بولونما ز هرگز آنین نهایت.
 ای نور مهر عالم، بیردور ور که، یوزون،
 مهرايله ماهه ائیلهر هر دمبدم سرایت.

(۱) گؤزه چکین بیر طاش، بو مصراعین قافیه عیبی وار.

هجرین شبینده مقصود یولونو یاد قیلدیم،
 بیر گوشه دن گورونگیل، ای کوکب - هدایت.
 کپریک لرینه قاشین، زولفین حروفی دیرکی.
 سبع المثنایده صح اولدو اول کتاب
 سونبول صاچینی چوزمه کیم،.. نئجه باش آیاقد،
 قالیر اوجوندان آنین بی جرم و بی جنایت.
 معشوقی نین، ای عاشق، مهری اودو یثلینه،
 هر دمه آب و خاکه باخ، ائيله مه شکایت.
 معشوقه دن خبر کیم بيلمک دیلرسه، یانسین،
 عشق اودونا که، عاشیق بودور اصح روایت
 بی پا و سر فناده قالمیش دور ور «حبیبی»،
 لطفونله دست گیر اول، فضلینه ائت عنایت.
 گونلو مو هر دمبدم ائده ر پریشان صاچلارین،
 عقلی قیلوردنگ و واله، مست و حیران صاچلارین.
 بیر تو کنمز قاره سئودا دیر کیم، اوجو یوخ آنین،
 من پریشان خاطرین باشیندا، ای جان، صاچلارین.
 گون یوزوندور گر چه ایمانيله دینی عاشیغین،
 مانا یشته ر دنیا دا کفريله ایمان، صاچلاری.^۱
 گردو کوونی بیر قیلینا وئرسه لر مین جان ایل،
 ای صنم، با للهی، وئرمه کولا مجان صاچلارین.
 عقده سیندن بیر گره چوزه رسه عرشین اوستونه،^۲
 توتار آی و گونشین یوزونو یکسان صاچلارین.
 غالیه و مشک و عنبر قلیدی طبل و عود و نشی،
 سربه سر خاک جهانی عنبرافشان صاچلارین.

(۱) یشته ر = کافی دیر.

(۲) کولا = که اول. چوزه رسه = آچارسا.

ایکی کؤونه بیر قیلی نئجه سی اولما سین محیط،
 قوردو چون عرش العظیم اوستونه سایان صاچلارین.^۱
 دؤرت کتابین مشکلینی بو «حبیبی» ائتسه حل
 نولا چونکیم اولدو آنا نقل و برهان صاچلارین.

خواب غفلتدن اویا نسن عشق دلدار ایسته یین،
 بولبول شوریده اولسون وصل گلزار ایسته یین
 نئی کیمی با غرین دلیب، هر دمده نالان ائله سین،
 دردلیه یا نسن، یا خیلین وصلت یار ایسته یین.
 عاشیقین یا نما قدان اؤزگه دردینه درمانی یوخ،
 یانما غا پروانه بولسون شمع رخسار ایسته یین.^۲
 عاشیق اولدور جان و دلدن درد قیلدی اختیار.
 دردینه درمان بولدو ددی تکرار ایسته یین.^۳
 جان و ثریب بیر جان او چون یانسا «حبیبی» غم دگیل،
 ما سو ادا ن فارغ اولدو وصل دلدار ایسته یین.

ای آغزی غنچه، چهره سی گول، خط لری سمن،
 زولفی بنفشه، حسنی چمن، بویو یاسمن.
 صاحب جمال و اهطل کمال، شکرین مقال،
 یوسف صفت لی، عیسی نفس، وجهیدن حسن.
 ای گونلو سنگ و عادت جنگ، خویی هم پلنگ،
 ناز ائيله یین، کرشمه قیلان، عاشیق اولدورن.
 یوخ - یوخ، خطا دئدیم، غلط ائتدیم، کج آنلادیم،
 ایشی وفا و گونلو صفا، عاشیقین سوهن.

(۱) «سایان» کلمه سی نین «سایوان» (کؤلگه لیک) اولدوغودا ممکن دور.

(۲) بولسون = اولسون.

(۳) بولدو = تاپدی.

آزائیله، ای «حبیبی»، شکایت زجور دوست،

درد - بلادن اینجمله سین عاشیقم دئیهن.

قامو جوری کی، جانا، جانه ائتدین،

قاموسون خوب کشی مردانه ائتدین.

گوزون قان آغلادیغی، ای پری رو،

کی، هر دم ظلمونو انسانه ائتدین،

الینه تیغ وئردین ایکی مستین

بورسم و عاداتی تورکانه ائتدین.

شو مست ائتدیک لرین محراب ایچینده

گؤره ن دئر: مسجدی میخانه ائتدین.

شو جان دئیریند یا خدین ایکی شمع

جهانی یکسر آتشیخانه ائتدین.

چوزنجیر صا چونا شانه ووردون

تؤکه لی عاقلی دیوانه ائتدین.

جمالین شمعینه یانما غا هر دم

قامو جان مرغینی پروانه ائتدین.

یوزون نطعینده خالین بایدا قینی،

سوره لدن شاهلاری فرزانه ائتدین.

صاچی نین بیر قیلین، ای مصحف جان،

هزاران قصه و افسانه ائتدین.

منابع:

۱. حبیبی، شعرلر، عزیز آقا محمداف، باکو، ۱۹۸۰.
۲. حبیبی، شعرلر، به همت حسن مجید زاده (ساوالان)، تهران، ۱۳۶۰.
۳. نهاد سامی بانارلی، رسمیلی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۱.
۴. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۵. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۶. دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژی سی، ارزروم، ۲۰۰۲.
۷. محمد طاهر نصر آبادی، تذکره ی نصر آبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۸. آنار، سیز سیز، باکی، ۱۹۹۲.
۹. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، جلد ۱، بیاکی، ۱۹۶۰.
۱۰. حسن مجید زاده (ساوالان)، حبیبی، شعرلری، تهران، ۱۳۶۴.
۱۱. حبیبی، شعرلر، عزیز آقا محمداف، باکی، ۱۹۸۰.
۱۲. نهاد سامی بانارلی، رسمیلی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۱.
۱۳. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۱۴. م. کریمی، مین ایللیک آذربایجان شعر، امید زنجان، ۱۳۷۵.
۱۵. دوکتور جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش، تهران، ۱۳۷۶.
۱۶. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، باکی، ۱۹۸۴.

شیخ الوان

شیخ محمود شبستری، عارف و شاعر سترگ آذربایجان با سرایش اثر جاودانه‌ی گلشن‌راز، سبکی را در ادبیات عرفانی گشوده است که بعد از او، این اثر، منبع الهام دهها و صدها عالم و شاعر قرار گرفته و بسیاری از عالمان به شرح و تفسیر این اثر دست یازیده‌اند. جا داشت که این اثر به زبان مادری شاعر نوشته می‌شد اما چنین نشد؛ در حالیکه از همان زمان حیات شیخ شبستری، شاعران آذربایجان تلاش می‌کردند تا جای خالی این اثر را در ادبیات آذربایجان پر سازند. این امر توسط شیخ ولی شیرازی (شیخ الوان) انجام گرفت. اما این اثر، ترجمه‌ی صرف به زبان ترکی نبود بلکه گاهی یک بیت شبستری به چند بیت در ترجمه‌ی ترکی افزایش یافت. به عبارت دیگر شیخ الوان گاهی به تفسیر برخی ابیات پرداخت و خود آنرا کاملتر ساخت و در نهایت گلشن‌راز از حدود ۱۰۰۰ بیت به دو برابر آن یعنی ۲۰۲۰ بیت افزایش یافت. شیخ الوان ولی شیرازی، درست یکصد سال بعد از آفرینش گلشن‌راز شبستری به ترجمه و تفسیر این کتاب کبیر به زبان ترکی همت گماشته است. شیخ ولی از مریدان خاص حاجی بایرام ولی بوده است. تذکرة‌های فراوان از شرح حال شیخ ولی اطلاعات جامعی ارائه داده‌اند بجز تاریخ تولد و وفات او، که حدوداً یکصد سال بعد از شیخ محمود شبستری ذکر کرده‌اند. محمدعلی تربیت در اثر «دانشمندان آذربایجان» شرح حال او را آورده است.^۱ در جلد سوم کتاب «عثمانلی مؤلف لری» نام شاعر «شیرازی الوان چلبی»^۲ آورده شده است و در دیوان وی نامش «ولی» آمده است:

ولی شیرازی یی خیر ایله یاد ائت

دوعا ایله آنین روحونو شاد ائت

البته نام اصلی او در بسیاری از ابیات خود شاعر آمده است.

ادیب بزرگ ترک؛ وصفی ما هر قوجا تورک در اثر معروف خود «تورک ادبیاتی تاریخی»^۳ شیخ الوان شیرازی را در تاریخ ادبیات آذربایجان از چهره‌های فنا ناپذیر و جاودانه دانسته است که خلاقیتش در تکامل شعر ترکی؛ نقطه‌ی عطفی به حساب می‌آید. بیشتر از ۷۰٪ واژگان که شیخ الوان در آثار خود به کار برده است به واژگان اصیل ترکی تعلق دارد که در مقایسه با آثار پدید آمده در آن دوران از اهمیت خاصی برخوردار است. آنچه از تذکرة‌ها بر می‌آید شیخ ولی در سال ۷۷۹ هـ به دنیا آمده و اثر معروف خود را در سال ۸۲۹ هـ به پایان برده است. تذکرة‌ها، سال وفات او را حدود سالهای ۸۵۰ هـ نوشته‌اند. ارزش این اثر بسیار بالاست و جای خالی مثنوی معنوی مولوی و گلشن راز شیخ شبستری را در ادبیات ترکی پر کرده

(۱) محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.

(۲) عثمانلی متصوف لری، جلد سوم، ص ۱۱۰.

(۳) وصفی ماهر قوجا تورک، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول.

است. اعتقادات مذهبی مطرح شده در اثر بسیار زیبا و قشنگ و با ادله کافی بیان شده است. این اثر را دکتر صدیق در سال ۱۳۸۱ در تهران به زیور چاپ آراست.

[باشلانینغیج]

نفس آوردو او رحمانی نسیمی
ازل گویونده گور رحمت سحابین
شفق بو شفقی گوردو اوفوقدا
عنایت مهری چون کیم آچدی چهره
مگر نوروز عزت گلدی نازه
محبت بولبولو گوینده اولدو
یانار نور کرمدن گول چیراغی
صفا جویی وفا باغیندا جاری
کونول بولبوللری ائیلیر سرآغاز
جهان آنین جمال گولستانی
چون ایردی فیض، آدم توپراغینا
زهی قادر که وئردی نرگیسه عین
چمن نونینه و گول کافینه باخ،
چو قدرت یاغموری یاغدی قدمدن
حقیقت شکلی بو ایکی جهانین
درخت و شاخی آنین شویله گولدور
چو بولدو عقل کل اول بوی وصلین
ظهوره گلدی عقل کل درختی،
بوداقلاندی و پورلندی معین،
چون اولدن ایچردی دؤلت آبین
سئور گلزار غیبین اول هواسین
دوشوردو بیر بوداغی لامکانه
سالیندی اول سرادان بو سرایه
جهانی گوردو بیر گولزار فانی

معطر اولدو جان و دل حریمی
ابد یثرینه تۆکدو نعمت آبین
بو حُمرتدن خجیل اولدو تو توقدا
شعاعی مُهره آوردو ماه [و] مهره
سعادت نؤویاها رین قیلدی تازه
شفاعت گولشنی جوینده اولدو
دولار فضل شمندن لطف باغی
ترو تازه مسلسل سبزه زاری
کی جانندان آچیلیب دیر «گلشن راز»
دل و جان حسن باغ [و] بوستانی
قاریشدی مشک تر گول یاپراغینا
که آندان ظاهر اولدو سیر کؤونثین.
بولاردا کاف و نون اوصافینه باخ
یشتیری دورلو چیچکلر عدمدن.
ایکی یاپراغیدیر اول گولستانین
کیم آنین شمه سیندن عقل کولدور
تمیز اتدی چیچکلردن گول اصلین.
جهان باغیندا تۆکدو برگ [و] رختی
تفکر اتدی کیم: «یا رب کیم من؟»
طلب ائیلری قربت آفتابین
مدام آندان آلا رنشو و نماسین
کیم آلا باغ باطیندن نشانه
جهان حوضونه سالدی عکس سایه
کی چو راز عندلیبی نین زبانی

صفا سی یوخ سیه دل لاله سی نین
 قامو چیچک لری پژمرده اولور
 چو عبرت گؤزیله بو گونه باخدی
 جهانی گؤردو بیلش یاد ایچینده
 بو عالم باغی نین اصلی، فروعی
 قامو بیر چشمه دن نوش ائیله میشدیر
 قامو اول بیر نفسدن اولدور طالع
 حقیقتده قامو بیر دانه دیر اصل
 نه یشمک وار نه یشمک اول چمنده
 رجوع ائیلیه جک اصلینه اشیاء
 تعالی الله قدیم حی قادر
 یارادیر بیر نفسده ایکی عالم
 بو احوالی گؤرر گولشنده بولبول
 که: «ای گول! عؤمرونون یو خدور ثباتی
 بو صورتدن بنی سن غنیر گؤردون
 سنین چون، حق بنی دلخسته قیلدی
 چو بیرلیک دوشدو غنیتدن حضوره،
 بو یوزدندیر کیم اول بیر، چوخ گؤرونندو
 گولون کؤنلونده گر و هم ائتمسه سئیر
 مگر بیر نقطه گیبی دیر حقیقت،
 حقیقت بیر ورق دیر پادشاهی
 قامو خلق اول خط اوزره دیر مسافر
 بو باغین انبیا بولبوللری دیر
 ولی هر بولبولون بیر رازی واردیر
 حقیقی بولبول آندا مصطفادیر
 دیریلدی جمله قوشلار بوستانه
 قانات آجدی و بونلار اوچدو دوپدوز

بقاسی یوخ اصیلدن ژاله سی نین
 قامو یارپاقلاری افسرده اولور
 بو شکله بو تغیر لؤنه باخدی
 که واحد گیبی دیر اعداد ایچینده
 حصولی، خرجی و تخمی، زروعی
 کیمین ناخوش، کیمین خوش ائیله میشدیر
 یشنه قامو اولوسار آنطا راجع
 نه آندا فصل پشیدادیر، نه خود وصل.
 نه گلیمک وار، نه گتیمک وار وطنده
 قامو بیر نور اولور پنهان و پشیدا
 توانا و غنی، گویا و قاهر
 یشنه فانی قیلیر آنی، همان دم.
 گوله قارشی قیلار فریاد و غولغول
 حجاب ائیلمه گیل برگ و نباتی!
 بو عُمَر نازنینی یشله و نردین
 بنی گویا، سنی دم بسته قیلدی
 ایکلیک گلدی صورتدن ظهوره
 حقیقتده، بو چو خلوق یوخ گؤرونندو
 گؤرونمزدی گؤزوننه صورت غنیر
 گؤرونور دؤور قاچان قیلسا سورعت
 یازیلیمیش اوندابیر خط وار الهی
 نه کیم وارسا جهاندا اول - آخر
 معانی معرفت غولغوللری دیر.
 اونا گؤره آنین گولزاری واردیر
 گولوستانی آنین وجه خدادیر
 که هریری اوچا بیر گول سیستانه
 بولارا مصطفی اولدو قیلاووز

چو سالار اولدو اول بو کاروانه
 بو یولدا، باطن و هم ظاهر اولدو،
 احد، بیرلیک صیفاتین کیم بوروندو،
 احد دیر احمد، اما میم ائدر فرق
 جهان گوشینه اوردی حائی حلقه
 آنین اول میمی نین دؤورونده ظاهر
 آنینلا ختم اولدو آخر راه
 جمالی شمع جمع دلگشا دیر
 الف بیگی بو جان باغیندا سرو اول
 تو توبدر جان و دل اته گین آنین
 گونشدیر اول، صحابه، جمله یلیدیز

ابوبکر بنفشه مشک بودور
 سمن عثمان، علی خود یاسمندیر
 حسین ایله حسندیر ایکی غنچه
 بولاردیر گوللری بو نؤبهارین
 طریقتده حقیقت اولیاسی
 بو گولزاری تماشا ائيله دیلر
 کیمی حقدن خبر وئردی مجرّد
 کیمی وحدت دیزینده اولوب غرق
 «انا الحق» دئدی هر دم هر نفسدن
 کیمی سؤیله دی قرب و بُعد مطلق
 کیمینه علم ظاهر اولدو حاصل
 کیمی گوهر بولوب خلقه خزفدیر
 کیمی کندویه آیدیر: «ای سرافراز
 کیمیمی جزء و گل دن بیردم اوردو
 کیمیمی زلف و خطّ و خالی سؤیلر
 کیمی سؤیلر شراب و شمع و شاهد

جمیع انبیاء اولدو روانه
 بو ایشده اول و هم آخر اولدو.
 همان دم میم احمد دن گؤروندو.
 قامو عالمدیر اول بیر میمده غرق
 دلالت ائتدی دالی جمله خلقه
 بودور کیم اول اولدو عین آخر
 دلیلی دیر بونون «ادعوا الی الله»
 مقامی جمع جمع جان فزادیر
 بو گلزاره گائه پیش رو اول.
 مگر جانی دیر اول جان و جهانین
 بولارا بونجوق اولدو آی و یلیدیز

عمر لاله صیفت خوش خنده رودور
 قامو آرایش نقش و چمندیر
 کیم اورارلار مه و مظهر ایله پنجه
 مه و خورشید[ی] دیر لیل و نهارین
 شریعت گولشنیندیر صفاسی
 قامو گوردوگو بیزدن سؤیله دیلر
 کیمی وصف ائتدی بو خلقی مقید.
 دیزدن موجی فرق ائیلمه دی فرق
 آچیر نجه کؤنول قوشون قفسدن
 کیمیمی وصف ائتدی شیر زورق
 مقامی اولدو آنین خُشک ساحل
 کیمی نین دُری یوخ، اهل صدفدیر
 قدیم و محدث احوالین قیل آغاز!
 سانیز زخمینه خلقین مرهم اوردو.
 بولارا لازم اولان حالی سؤیلر
 که ییلمز نوروموز خشک زاهد

چو واردیر هر مقامین بیر کلامی
چو هر سؤز منزله دوشدو موافیق
که هر بیر قامتین وار بیر لباسی
اولار کیم ائتمه‌دی قطع منازل
کیمه کیم اولسا بو معنیده حثیرت

آنین وصف ائدرلر اول مقامی
نه فهم ائتسین آنی هر بیر خلایق
بقاسینا گؤره اولور قباسی
آنا مجموع معنی اولدو مشکل
آنی ییلمک گر کدیر اول ضرورت

تفکر نه‌دیر

سر آغاز ائيله ای مرغ بهاری
خبر آلدین مگر مرغ سحر دن
گیاھیدن گول ايله بؤيله بیتدن
چیخار گول گییی قوخوسون گیاھین
دوز آلتین تئیلنه دورلو جواھیر
دوشور آوازه‌یی روی زمیننه
چون ایلھام اولدور، آچیلدی در راز
سؤال ائيله کی سؤزدن سؤز آچیلسین
کؤنولدن دینله گیل اول سؤالی
کی غرق ائتدی منی موج تحیر
تفکرده نه دئمیش اهل دانش
کی سیراب اولا آندان تشنه جانیم

گر آنین گلدی ایسه گول عذاری
نفس آلیب وورارکن مُشکِ تردن
چمن بولبوللریله آنجا اؤتدو
کی اولسون گولشن ایچره جیلوه گاهین
کی ایمان گتیره گؤره‌رسه کافیر.
کی عالم بنزه‌یه خُلد برینه
خدایی ایردی هاتفدن بیر آواز
جواپیندن جواھیرلر ساچیلسین
معبر نطق و شگر[لی] مقالی
بودریادا نه گؤوهردیر تفکر؟
منه عرض ائت بو معنیدن نمایش
یقیننه منقلب اولا گومانیم

[سؤال]

نئجه بولبول کیمی گولشوز اؤته‌سن
سر آغاز ائت بو باغین مشکلوندن
مسافر نئجه اولور حق یولوندا
داخی بو یولدا کیمدیر رهرو اولان

بری گلگیل کی گولشندن اؤته‌سن
جوابین وئر سؤالیر دیلینده
نه رسمه شیر ائیلر منزلینده
مورادینا ایریشیب منزیل آلان

[جواب]

داخی «کیمه تمام اردیر» دئییه لیم
 گلینجک لامکانین کاروانی
 متاعین عرض ایلر اول جهانین
 اول اقلیمه سفر قیلان بیر اردیر
 مسافر آنا دئرلری کیم یول آلا
 فدا ائت سن سنی اول یول ارینه
 ایلاهی کشف اول و سلوکی
 قویا خلقی و حقدن یانا گنده
 آنادان شیر ایلر اول منازیل
 داخی روشن ائده لیم بو کلامی

سؤال ائتدین جوایین دینلیه لیم
 معانی معرفتدیر ارمغانی
 جهانین روشن ایلر جیسم و جانین
 کی بودریادا اول روشن گؤهردیر
 اریه کندوزوندن صافی قالا
 کیم اودگییی توتوندن اول آرینا
 یقین اودونا یاندیرا شکوکی
 اوزونون نقص عشین ترک ائده
 واریب اولونجا اول انسان کامیل
 بو خوانه توپلایالیم خاص و عامی

[خاتمه]

دوزلتدیم بو کلام دلگشایی
 کی بیلمزدیم صفا بزمینده نوشی
 نظر ائتدی منه اول حضرت پاک
 کی برقع گندیجک اول آی اوزوندن
 تأسفله یثدیم غملمر او حالت
 قلم محروم مغبون بودمه دک
 گؤروب محروم لوغومو اول حبیبی
 عبیر عطری بیگی ماء وردی
 لذیذ ایدی شکردن بالدان آری
 ایچیب سویونو یاندیم آتشین
 اول آتش شمعدیر یاغی چکرلر
 دلی اول دلربایه نشده ری گؤز
 دخی اول نوشدندیریر طعامیم
 بونویان خلق ایچون دوزلتمه دیم من

معین مرشدین و رهنمایی
 دخی اول نوش ایله جوش و خروشی
 یتیم خاک ایکن اولدو رأس افلاک
 گؤرنلر گئدر ایمیش کندوزوندن
 کی فایت اولایم بطلالت
 کی پرده اولایم یشمک ایچمک
 بلالی دللرین حاذق طبیعی
 رحیق ایله دولو پیمان وئردی
 سون آقساقلیغی آندیر مازدی قاری
 نه دندیر سودا اول آتش ائشین
 اوزونو یاندیرالار گشرچک ارلر
 محبت شمعینی او نشده ری گؤز
 دخی اول حال ایله دیر بو کلامیم
 بونون چون آخچاپول گؤزتمه دیم من

«ولی» باد معانی قال[سخ]یب آشدی حقایق دُرّی بحرِ سیله داشدی
بو حال ایله منی مودود ائیلله ایلاهی عاقبت «محمود» ائیلله

تم

کته مصلح الدین بن ایوب
فی سنته النبویه المصطویه
سبع و خمسين و تسمعانه

شیخ الوان با ترجمه و تفسیر گلشن راز به زبان ترکی آنچنان خدمتی به زبان و ادبیات ترکی در قرن نهم کرده است و در رشد و توسعه زبان ادبی آذربایجان چنان درخت تناوری پرورده است که بعد از آن، عرصه‌ی زبان ترکی به مذاق دیگران خوش آمده و راه برایشان هموار شده است. بی تردید شیخ الوان با خدمت ارزنده‌اش به زبان ترکی یکی از برجسته‌ترین شاعران اثر گذار در این قرن پر جنب و جوش است. سادگی زبان، صراحت لهجه و سخن بی‌آلایش از ویژگیهای شعر شیخ است. هر چند که واژگان فارسی نیز در این اثر به کار برده است چنین واژگانی زمانی بیشتر است که سعی کرده نسبت به ترجمه امانتدار باشد، اما هر جا که به تفسیر و شرح کلام محمود شبستری روی آورده با زبان شیوای خود به مطلب پرداخته است.

شاعر در جای جای این اثر خود را «ولی»؛ «ولی شیرازی» می‌نامد از جمله در بیت زیر:

ولی‌اوار لیتینی اندیشه ائیلله شنی حقانی خمره شیشه ائیلله.

یا در بیت دیگر:

آنا دیشین بو نو اونوتما یانا؛ ولی اونوتما بو آرانى یانا.
بو یثرده اکتفا انت بو مقاله؛ گیره بیم یثنه بیر داخی سواله.

در ابیات زیرا خود را ولی شیرازی می‌نامد:

«ولی شیرازی»یی خثیر ایله یاد انت

دوعا ائله آنین روحونو شاد انت!

آنچه در بررسی گلشن راز ترکی به دست می‌آید اینست که شیخ الوان نه تنها از اثر گلشن راز شیخ محمود شبستری استفاده کرده است در عین حال از اشعار و سخنان و ابیات شعری صوفیان بزرگی چون محی الدین عربی؛ خواجه احمد یسوی؛ شیخ عطار؛ مولوی و دیگران نیز بهره‌ها برده است اما اساس کاریش را همان

گلشن راز شیخ محمود شبستری قرار داده است. او گاهی در شرح و تفسیر کلام شبستری به نظریات خویشتن بیشتر دل بسته است و از بیان شبستری فاصله گرفته است.

دکتر محمدزاده صدیق در بررسی این اثر معتقد است که شیخ الوان سؤالاتی را مطرح کرده است و با دیدی شبیه ابن عربی و مولوی به جواب این سوالات پرداخته است اما فلسفه را مردود دانسته در تأویل مسائلی چند به بحث می‌نشیند.^۱

شیخ محمود شبستری در بحث ولایت مسئله ختم ولایت را قبول کرده اما چون ابن عربی جرأت قبول (مهدی) عج را نداشته است، اما شیخ الوان این بحث را بیشتر باز کرده و با صراحت خاصی که مشخصه‌ی شاعران شیعی مذهب قرن نهم و دهم هجری است چنین بازگو می‌کند:

ااشید گیل مهدی نین چیخدیغی حالی،	گره کلی دیر سنه گیزله بوقالی.
حدیث کشفدن معلوم اولاندیر،	بو سیرری صادق القولی بیلندیر.
علامتدن بو دور اول حکایت،	کی مغرب ملکیتندن اوج ولایت.
کیمه آفریقیه دیر لر اول ایچ ایله،	اول ائلین شهرتی دورور آئینلا.
اول ائلده واردیر بیر شهر آدی،	نه دور «طونوس» معظم دیر سوادى.
یثنه بیر شهردار آدی «بجایا»،	کی بیر مأمندیر اول یوخسول وبایا.
خروج ائیلییه مغیبدن اول ...ال،	اولا یاغی و ایراق اولمیه ال.
کی آفریقیه دن اول آنه رودیر،	بو آفریقیه دئدیگیم بیر یدیر.
بو طونوس اهلی و ائلی قاچالار،	یثرین- وردون قوب جمله گنجه لر.
بجایا شهری اوزره جنگ اولا،	ائلی و شهری هب دلتنگ اولا.
بو قاموشهر جمله ائلر ائله،	قیریشیب قیرجیشیب بیری - بیریله.
قامویغما اولوب قاچاگله لر،	دیار مصره هب کؤچوب گنده لر.
آلار مصرین ائلین جمله بونلار،	اسیر ائیلییه لر اهل عیالار...

بطوریکه می بینیم شیخ الوان پارا از گفته های شیخ محمود شبستری فراتر نهاده و از علامات ظهور حضرت مهدی سخن می‌راند و تا حدی به ابن عربی می‌رسد.

اما در وفاداری یا عدم وفاداری به شیخ شبستری می‌توان ترجمه گلشن راز را به چند نوع تقسیم کرد. در برخی از ابیات شیخ الوان کاملاً نسبت به گلشن راز شبستری وفادار است حتی کلمات را نیز عیناً حفظ کرده است از آن جمله در ترجمه‌ی ابیات ذیل:

(۱) شیخ ولی شیرازی (الوان)، گلشن راز ترکی، به اهتمام، دکتر محمدزاده صدیق، تهران، ۱۳۸۲.

فارسی

که چون حاصل شود در دل تصور
نخستین نام وی باشد تفکر
مقدم چون پدر تالی چون مادر
نتیجه هست فرزندی برادر
چو برخیزد خیال چشم احوال
زمین و آسمان گردد مبدل

ترکی

کی چون حاصل اولاد دلدۀ تصور
آنین آدی اولور اونده تفکر
مقدم دیر پدر تالی چو مادر
نتیجه اولدو فرزند ای برادر
خیال رفع ائدیجک چشم احوال
زمین و آسمان اولور مبدل

همانگونه که مشاهده می‌شود شیخ الوان حتی واژگان عربی و فارسی گلشن راز را حفظ کرده است اما در برخی مواقع آنرا بسط داده است، بالفرض در برابر یک بیت فارسی:

سخنها چون به وفق منزل افتاد
در افهام خلائق مشکل افتاد
برای توضیح کامل و فهم عبارت آنرا در سه بیت آورده است اما توجه شود که بحث را بسط داده است و کار از وفاداری به ترجمه گذشته است:

چو هر سؤز منزله دوشدو موافق،
اولار کیم فهم ائتمه‌دی قطع منازل،
کی هر بیر قامتین وار بیر لباسی،
نه فهم ائتسین آنی هر بیر خلائق.
آنا مجموع معنی اولدو مشکل.
بقاسینا گؤره اولور قیاسی.

بنابراین در اینجا شیخ الوان نه تنها به ترجمه وفادار نمانده بلکه به شرح و تفسیر و عامه فهم بودن کلام روی آورده است و اینجا است که هنر شیخ الوان خود می‌نماید. ناگفته نماند که در بسیاری از جاها کلام شیخ الوان آنچنان ملون و متنوع است که بحث خشک گلشن راز را به بحثی شیرین کشانده و حلاوت خاصی به سؤال و جواب داده است و بدین ترتیب اثر را خواندنی تر و دوست داشتنی تر کرده است. از آن جمله به ابیات زیر توجه کنید:

بو مئی دن رنگ و حیراندیر ملک لر،
طلب ائیله ایچ اول مئی دن پیایی،
ایچر ساقی سین اول مئی مئی دئینجه،
بو مئی دن مست و شیدا دیر فلک لر.
کی فارغدیر قاموساگردن اول مئی.
نه ساغر قور نه مجلس هنی دئینجه.

در اینجا بحث خشک، جای خود را به طراوت شعر داده است و بدین ترتیب شیخ الوان ذهن خواننده را برای بحث بعدی آماده و مهیا می‌سازد. چنین برخوردهایی باعث شده است که این اثر شیخ الوان را اثری مستقل از گلشن راز شبستری بشماریم که شاعر با این بهانه به آفرینش شعری خود پرداخته است و شاهکاری را خلق کرده است که بی نظیر و یکتاست.

اما تردیدی نیست که شیخ الوان آگاهانه و از روی میل و باورهای خویشتن چنین اثری را برای ترجمه انتخاب کرده است. بی تردید افکار خود را به شیخ محمود نزدیک دانسته و جای چنین اثری را در زبان ترکی خالی دیده است و با وجود گلشن راز نخواسته است مستقلا تن به چنین کاری دهد بنابراین ترجمه‌ای را انجام داده است که علاوه بر ساده کردن کار او، میدان را برای پرواز شاهین خیالش گشاده دیده است. شیخ الوان در دلایل انتخاب گلشن راز ابیات ذیل را سروده است:

حدیث و آیه ایله دوبدولودور،	نه ایکن کیچی نه ایکن اولودور.
مرتب نسخه دیر منظوم و موزون،	لطیف و خوب و روشن در مکنون.
سباحه کسب ائله دیم سلفدن،	چیخاردیم اشبو دری بیر صدفدن.
بودر بو حقه ده در عدل دیر	حسن نه دوندا اولورسا حسن دی...

یادآوری این نکته نیز ضروری است که بگوییم شیخ الوان شاعری زیر دست است که در بسیاری از جاها هنر جناس و قافیه را به زیبایی تمام آورده و شعر خود را آراییده است. هنر شیخ الوان در بسیاری از ابیات به اوج می‌رسد گاهی از ابیات شفاهی مردم نیز سود می‌جوید.

منابع :

۱. وصفی‌ماهر قوجا تورک، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۱ ص ۲۷.
۲. شیخ ولی شیرازی، گلشن راز ترکی، به اهتمام دکتر محمدزاده صدیق، تهران، ۱۳۸۲.
۳. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۴. عثمانلی متصوفلری، استانبول، جلد ۳، ۱۹۶۸.
۵. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۲، استانبول، ۲۰۰۴.

حامدی

حامدی نیز از شاعران ارزنده‌ی آذربایجان است که در زمان سلطان محمد فاتح آذربایجان را به قصد آناتولی ترک کرده و در آنجا سکنی گزیده است، او نیز در سالهای نخستین قرن نهم هجری - زمان آغاز جنگهای صفویان و عثمانیان، دوری از کشمکشهای مذهبی را به صلاح خود دانسته و برای ایمن بودن از وضع دوران به قسمت غربی آناتولی هجرت کرده است.

سال دقیق تولد و مرگ او معلوم نیست هر چند که برخی، سال وفات او را ۸۶۳ هجری شمسی دانسته‌اند.^۱ آنچه میان آثارش می‌توان دریافت اینکه او در آذربایجان ایران به دنیا آمده و تحصیلات کاملی را گذرانده و از علوم رایج زمان بهره برده است. هر چند که بعد از رفتنش به آناتولی، از طرف دربار عثمانیان مورد حمایت قرار گرفته و حتی از او برای ورود به دربار دعوت شده است اما او این امکان را نپذیرفته و از دربار دوری جسته است.^۲ اما معلومات و اطلاعات وافر او در زمینه‌های مختلف باعث گشته است نظر افراد بزرگ به دو حلب گردد.

او زندگی نامه‌ی خود را در اشعارش آورده است و خود نوشته است که در سالهای ۸۳۰ به بعد به آناتولی رفته است. زبان او مشخصات ترکی آذری را در خود دارد. دوری و یا فرار او از محیط درباری باعث شده است که سالهای متمادی در شهرهای مختلف بگردد و تجربه کسب کند و به همین علت اشعارش سرشار از آموخته‌های یک شاعر دنیا دیده است.

نچون ای مه، جنت کویینده یار اولماز بنه،

نچون اول کی کیمی هنج اعتبار اولماز بنه.

درد هیجرینده بنه یار اولمادی صبر و قرار،

سن بنه یار اولمایینجا کیمسه یار اولماز بنه.

بن قاچان گورسم سنی کندیمی اصلا بیلیمزم،

بختیار اولدوغوم اوچون اختیار اولماز بنه.

عشقیوین یولوندا منصورم ولی ناپایدار،

ای دریغا کیم، بو دولت پایدار اولماز بنه.

(۱) دکتر علی قافاز یالی، جلد ۲، ص ۳۸۹.

(۲) م. کریمی، مین ایللیک آذربایجان غزلی، امید زنجان، ۱۳۷۶، نمره ۱۷۰.

گر نیگار اثن الی قانیمدان آندان دؤنمه زم،
 دئمه سینلر کیم، مگر مهر نیگار اولماز بنه.
 حامدی گرچی قبول اولسا دهانین وصفینی،
 بوندان اؤزگه بو جهاندا هئیچ کار اولماز بنه.

حامدی شاعری است که بینش از ۳۰ سال از عمر خود را در سیر و سیاحت سپری کرده و کشورهای مختلف را زیر پا نهاده است. هرچند که از آذربایجان جدا افتاده و دربار صفویان را نپسندیده است در عین حال در دربار عثمانیان نیز آرامش نداشته است. اما دربار عثمانی برای جلب این شاعر از هیچ تلاشی دریغ نکرده است. بیشتر محققان معتقدند حامد شاعری شیعه مذهب بوده است اما جنگهای مذهبی بین مسلمانان را نمی پذیرفته است و دلیل عدم اسکان وی در یک سکان همین موضوع بوده است.

نشجه دل صبر ائده هیجران ایچینده،
 نشجه دیل غم چکه دؤوران ایچینده؟
 نشجه آخا گؤزومدن قانلی یاشلار،
 نشجه بیر اوزه کؤنلوم قان ایچینده؟
 نشجه بیر شعله لنسین برق آهیم،
 گنجهلر گونبد گردان ایچینده؟
 نشجه بیر اول پری رو فرقتینده،
 نشجه غور ناله و افغان ایچینده؟
 داخی واخت اولمادی کول شاه خوبان
 بنی یاد ائیله یاران ایچینده؟
 گول، ای منم، حامدی کؤنلون سئویندیر
 کی بسلر درد عشقی جان ایچینده.

راحت اولمادی دل، ای راحت جان، سن گندهلی
 غنچه وش کؤناومه دار اولدو جهان، سن گندهلی.
 سونبول زولفون ایله گول یوزونو یاد ائدهرم
 گنجه - گوندوز قیلارام آه و فغان، سن گندهلی.

گۆره‌لی لعل کیمی لبالرینی مردم چشم
 آخیدیر دردیله سویثرینه قان، سن گنده‌لی.
 آب چشمیمده خیال قدر سیمین برینی
 ایستهرم دم به دم ای سرو و روان، سن گنده‌لی.
 دهنین شوقی ایله حامدی‌یی سوخته‌نین
 گشتدی صبر دل و جان اولدور روان، سن گنده‌لی.

گر بو رسمه اونودا یار وفادار لیغی
 غنچه‌وش گتتمه یه هرگز بو کؤنول دارلیغی.
 قیلمازام جور و جفا و ستم آیرلیق دئدی آه
 کیمدن اؤیره‌ئدی یشنه بونجا جفا کارلیغی.
 کی، صیدگاه و درست ائیلهدی زولفی دلیمی
 کیم گؤر و بدور هله بو و جهله دلدارلیغی.
 پیشکش قیلدی دهانینه کؤنول ذره‌جه جان
 نئیله‌سین عاشق بیچاره، بودور وارلیغی.
 گر بنی اؤلدوره‌سن قاپینی ترک ائیله‌مه‌یم
 آنجا آزار اول کیم اولمایا بیچارلیغی.
 توت کی، من خود یشنه عشقینی فاش ائیله میشم
 قانی اهل کرمین عادت ستارلیغی.
 هیچ یاد ائیله‌مه‌دی حامدی سوخته‌یی
 بو میدیر بیزیم ایله او صَنَمین یطا رلیغی.

آی یوزون آینه‌ی صورت جان‌دیر، بیلیرم
 آندا نقش روح دلدار روح دلدار عیا ندیر بیلیرم.
 اول عیان نورکی، مطلوب‌دور اهل نظرین
 دل هر ذره نین ایچینده نها ندیر بیلیرم.
 بوکی، آرام ائده‌مز سئیر و سلو کینده فلک
 غرض تربیت حسن بیان‌دیر بیلیرم.

اول کیم آلور دل و صبر و خردی غارت ائدهر
محضر صورتِ زیبای فیلاندر بیلیرم.
اول شکر لب گؤتوره ر حامدی بی میکده یه
گؤسته رن اولا بنه مهدی زماندر بیلیرم.

وارالیم اول صنم گولغداره یالوارالیم
بلای فرقت الیندن نیگاره یالوارالیم.
نیاز و حسرت ایله قاپوسوندا یوز سوره لیم
شفیع اندوب سگ کؤیونو یاره یالوارالیم.
مساعدا اولسا اگر روزگار بیزیم ایله
اورادا باش آچوبان روزگاره یالوارالیم.
کؤنول، بوتون گونو ایام غمده صابر ایدین
بوگون کیم اولدو کؤنول پاره، پاره، یالوارالیم.
بو درد هیجره کی، هر روزی قلیدی بیزه بوگون
اگر چه هیچ ائده مه زیز بیر چاره یالوارالیم.
گر ایسته سن کی یتنه حامدی کیمی گؤره سن
خط و رخی دین و گون کرد کاره یالوارالیم.

دوستون گئندی خیالی گنجهلر جاندار قونار
جاندا گر اولماسا اول سرو روان قاندا قونار؟
گؤزده قونسا نه عجب خیل خیال خطین
خاندا کیم آب روان اولسا چری آندا قونار.
یا رب اول خال رخ لعل کیمی خضریم کیم
کی، گوا اوستونده بکی چشمه ی حیواندا قونار.
کیم گتدین عشق ایله بوندا دیریلیرسه بوگون
دوغرو بوندان چوخودا روضه ی رضواندا قونار.
زولفونه کرده کؤنول عشق ایله باش اوونماغا
کیم باهار دیر اولان ار گنجه ده مثیداندا قونار.

کؤنلومه غم عشق بس، از قتل رقیب
 شو سفردن چودینه فتحیله ایواندا قونار.
 هیجرله حامدی گر قابلو جادا قونسا نولا؟
 دردله بولبول شوریده گولوستاندا قونار.

منابع :

۱. دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژی سی، جیلد ، ارزروم، ۲۰۰۲.
۲. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، باکی، ۱۹۸۴، جیلد ۳.
۳. نهاد بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۴. م. کریمی، مین ایللیک آذربایجان غزلی، امید زنجان، ۱۳۷۶.

غریبی تبریزی

غریبی یکی از شاعران برجسته آذربایجان در قرن دهم هجری است که متأسفانه اطلاعات زیادی از زندگی و خلاقیت او در دست نیست. اما آثاری که از او به دست آمده است می‌توان بر بخشی از تاریکی‌های زندگی او رانور افشاند. آنچه از دیوان بجا مانده او می‌توان بدست آورد اینست که او هم‌عصر شاه تهماسب صفوی بوده است. او فقیهی بزرگ و شاعری زبر دست و محترم بوده است. علاوه بر دیوان کامل ترکی، چندین کتاب به نیز از او در دست است و نشانگر تسلط کافی او بر زبانهای فارسی و عربی نیز می‌باشد و در آثار او از این زبانها استفاده کرده است.

آثار غریبی تبریزی عبارتند از:

(۱) دیوان

ترکی شامل بیش از ۱۵۰ غزل، و دهها دو بیتی و قطعه و ۱۵ مثنوی و انواع اشعار دیگر که بالغ بر ۲۰۰ صفحه می‌باشد. نسخه‌های چندی از این دیوان در کتابخانه‌های ایران و ترکیه وجود دارد.

(۲) مناقب

دارای نظم و نثر و در ذکر فضائل ۱۲ امام است.

(۳) رساله یوحنا

ترجمه‌ای است از «الزام النوصب» که اصل آن عربی بوده و شاعر آنرا به ترکی ترجمه کرده است. نسخه‌ی خطی این اثر در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است.

(۴) قصائد و ترجیعات

این اثر در فضائل ۱۴ معصوم (ع) نوشته شده است و دارای چکامه‌های زیبایی است که اوج تغزل را می‌توان در این اثر یافت و شاید بتوان یکی از آثار دوران صفوی نامید.

(۵) رساله‌ی چهار فصل

این اثر به نظم و نثر می‌باشد و باز در تبلیغ مذهب تشیع بوده و توجه خاصی به مسائل مذهبی، آیات قرآنی و احادیث پیغمبر (ص) دارد. نکته‌ی جالب دیگر اینکه در این اثر، چند غزل از شاه ختایی را تضمین کرده است.

(۶) تذکره‌ی مجالس شعرای روم

این اثر از ارزنده‌ترین تذکره‌ی شعرای ترک در آن دوره است که زندگی و آثار دهها شاعر، عالم و ادیب را بررسی کرده است و تا عصر خود، شاعران معروف آذربایجان و دنیای ترک را شناسانده و از آثارشان

نمونه‌هایی ذکر کرده است. در این شرح حال و نمونه آثار مولانا جلال الدین رومی را به زیبایی تمام آورده و از آثار تورکی او سخن شعرای روم به همت دکتر صدیق در سال ۱۳۸۲ در تهران به چاپ رسید.^۱

دیوان غربی به دلیل مضامین عرفانی‌اش، در ادبیات آذربایجان جای خاصی دارد. در شعرا و علاوه بر ریتم و آهنگ شعری، بیان کلامی و فلسفی جای خاصی دارد و از اعتبار خاصی برخوردار است. بسیاری از اشعار او در حقیقت به تفسیر قرآن شبیه است و گاه به بیان احادیث نبوی پرداخته و در هر صورت رنگ کاملاً عرفانی و مذهبی دارد. درحقیقت، غربی از استقرار شعری خویش در پیشبرد اهداف عقیدتی و مذهبی استفاده کرده و بر گنجینه‌ی غنی این سبک ادبیات در آذربایجان افزوده است.

غربی بر ادبیات مشرق زمین احاطه‌ی کامل دارد و زبان‌های فارسی و عربی را به طور کامل می‌داند و از ادبیات این زبانها بهره گرفته و حتی برخی غزلیات شاعران بزرگ فارسی گو و عربی‌سرا را به ترکی ترجمه کرده است. البته گفتن ترجمه به چنین آثاری صحیح نیست بلکه بهتر است بگوییم که وزن و آهنگ و گاه قافیه آنها را برای غزلیات خود انتخاب کرده است از آن جمله، غزل «غم یشمه» از این شاعر بزرگ آذربایجان در اولین نگاه ما را به یاد غزل حافظ «غم مخور» می‌اندازد:

قهرینی لطف آنلا آلا هین، گل ای جان غم یشمه
 وصله استبدال اولار هرگون بو هجران غم یشمه
 گولسوز اولماز دائیم ای بولبول بو اطراف چمن
 آچیلار غنچه، اولار عالم گولستان، غم یشمه
 بیر-ایکی دؤوران اگر کنچریسه برعکس مراد
 بؤیله قالماز دائما احوال دؤوران غم یشمه

مشخص است که غربی در این غزل، نظر خاصی به غزل حافظ داشته است. البته در ارادت او به حافظ شیرازی تردیدی نیست زیرا ضمن اینکه از غزلیات چندی استقبال کرده، در برخی غزلهایش مستقیماً به حافظ اشاره کرده است از جمله:

غربی، وار، قناعت قیل، بویورموش حافظ شیراز
 که: یک جومنت دونان، دو صد خرمن نمی ارزدا!

به سعدی نیز چنین اشاره‌هایی دارد:

بو ابیاتی ائشیدیب روح سعدی دئدی کی والله
 او طبعین باغینا خاک ائدین آب بوستانیمی

(۱) دیوان غربی و تذکره مجالس شعرای روم، دکتر ح. م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲.

غریبی در مقایسه‌ی خود با سعدی در شعر دیگری گوید :

بو نو نبت قیلما هر دیوانا ای اهل سخن

گو لستان سعدی نی قیلدی خجل بو بوستان

و جالب تر آنکه به دیوان بسیاری از شاعران خود آذربایجان نیز نظر دوخته و از ابیات و غزلیات آنان در شعر تضمین آورده است. علاوه بر رد ابیات کلاسیک، به ادبیات شفاهی مردم خویش توجه داشته و از این گنجینه‌ی زوال ناپذیر بهره‌ها گرفته است. علاوه بر اشاره به مضامین فرهنگ و فولکور مردم آذربایجان، بسیاری از ضرب المثله‌ها، عبارات و اصطلاحات مردمی در دیوان او جا خوش کرده

لبین «نصر من الله»، روخلارین یاسین ایله طاها

ساجین شائینده وارد اولدو «سبحان الذی اسرا».

دهانین آیت «فتح قریب» اوزره قیزیل نقطه

یوزوندور «قاف والقرآن»، سوزوندور سوره‌ی اسرا.

دوداغین آب حیواندر سنین، ای کوثر جنت!

اؤلویه نفحه‌ی عیسی، باغیشلار اول لب احیا.

دلی بی صبر شمع قامتین اطرافینا مردم

دولانیر شوقیله پروانه تک بی‌باک و بی‌پروا.

گره گیم اول سر زولفونده دیر آچسان یشریدیر کیم

یشنه بازار غمده مشک و عنبر ائده لر سودا.

گول تردن منه یوز گؤستریر یوز معنی نازک،

یازارکن وصفینی کؤنلومه گلسه اول رخ زیبا

دل و جان خرابیم رهن ایدی عشقین سرایندا

وجودوم شهرینی ساندیم ائشگین خاکینه شاها.

غریبی غربت عشق ایچره شاگردیر بحمدالله

«که آن دلدار بی همتای ما پیدا است در هر جا!»

هر مقامی سئیر اندر بولبول، هزارائیلر نوا،

نجه شیدا اولماییم عشاق آرا من بی‌نوا؟

خسته‌ی عشق اولموشام، سورماز او کافیر دل منی،
 یوخدورور حسن اهلی یانیندا مگر مهر و وفا؟
 خط و خالین لشکرین زولفون کیمی جمع ائلیه دین،
 خسته دللر قصدینه جانا، نه دیر بونجا بلا؟
 دون گئجه غم بیر له بو آشفته حالین کؤنلومون
 باد صبحه مو به مو شرح اتمیش اول زولف دوتا.
 طورره‌ی طرّارینی یوزونده گؤرگج، سانیرام
 قیوریلیب گنج اوستونه یاتمیشدیر ایکی اژدها.
 قاشلارین محرابینی گؤرسه دؤنوب محرابدان،
 بارماغین دیشلر قالار اول زاهید انگشت نوما!
 معجزات چشم جادونا ائدرلر آفرین،
 معجز سحر آفرینینی گؤره‌یدی انبیاء.
 آشینا اولالی زولفون کوفرو ایمانیم منه
 دشمن اولدو دوست، هم بیگانه اولدو آشینا.
 ای غریبی! آشینا یوخدور، غریب اول، وار، یورو،
 کیمسه دن اومما وفا، یوخدور بو عالمده وفا.

تفرج قیلماغا واردیم نیگارین حوسنو باغینا،
 کؤنول مورغو دولاشدی قالدی زولفونون دوزاغینا.
 نه مشکول حالا اوغراشدی کؤنول اول زولفیله، یارب
 اسیر اولوبدا هئچ قول دوشمه‌سین دشمن بوجاغینا.
 دولاشسا یاناغینا کاکیلین آچدیقجا، اینجینمه
 کیشی هر نه عمل قیلسا، دولاشار اؤز آياغینا!
 آياغ آلب الینه، من قولنا سونسا اول ساقی،
 دل و جان نیشار ائتسم، الینه، و آياغینا.
 غریبی! شعر دلسوزون ایله ییغلاشیر عشاق،
 اونون کؤکسونمو قویدون اهل اشعارین اوجاغینا؟

اول لب لعلین شراب و بو دل و جانیم کباب،
 نور عینیم! گل بری! مندن کباب، سندن شراب!
 دیده ساقی، سینه‌سی اوتاق و بریان دیر جگر
 سوز و ساز ناله مه همدن نی و چنگ و روباب.
 بیر گنجه مهمان اول ای مه رو قاپیما بیرده گل،
 هرگون، عار ائتمز، وارار درویش ائوینه آفتاب.
 زولف و روخسارینلا دل پر غم، و جانیم شادمان،
 هر گنجه تا صبحه دک، یوخدور منه آرام و خواب،
 آشدی گؤیلردن فغانیم، یارا ایرمز، نئيله ییم؟
 شومه سین کیسه‌نی یارب! دلبر عالی جناب.
 یار بی‌پروا، رفاهیتده اغیار و رقیب،
 غصه و درد و غم و هیجرانیله حالیم خراب.
 خانه‌ی غمده غریبی قالدی تنها و غریب،
 ای پناه جمله‌ی درمانده، سن قیل فتح باب!

اوروج شهرینی بایرام ائتدی غارت،
 ثواب روزه و حج بولا هر کیم،
 مقام اولدو بیزه کونج خرابات،
 باها وئر باده‌یه، وار نقد عقلی،
 اورقاش محرابیده طاعت دیلر سن،
 غریبی! ساخلا ایمانی، حذر قیل
 هیلال ائلیر قدح دؤورون اشارت!
 قیلا میخانه‌ی عشقی زیارت،
 که دست قدرت ائتمیشدیر عیمارت.
 ائدرسنده سودای تیجارت!
 وار، ائت خوناب دل بیرله طهارت.
 که ائدیدی ریشه اول تورک، عزم غارت

سرکویوندا جنت بیر حکایت
 مسیح انفاسی آغزیندان لطیفه،
 یشری، قوی زاهیدا! دوزخ دمیندن
 غوبار کوی یارین آرزوسو
 ایکی عالمده جاننا، بو غریبی
 جمال حور، یووزوندن روایت
 خیزیر سویو لیندن بیر کینایت.
 یوزونه قارشی کیم ائیلر شیکایت.
 منی یاخدی، صبا! ائتگیل حیمایت
 اومار سندن کرم، شاهدان عینایت

جهان مست و زمین مست و زمان مست!
 همیشه جورعه مست و جورعه دان، مست!
 که گول مست و زمین و سراسر گولیستان مست.
 قامو دلداده مست و دلستان مست.
 جمعین عاشقان و صوفیان مست.
 همه فانی و مولک جاودان مست.
 عاغل مست و یقین مست و گومان، مست!
 فلک مست و زمین مست، آسمان مست
 که آنین چون کعبه مست، دیر مغان مست!

شراب عشقیله دل مست و جان مست،
 جهان بیر جام ایمیش بوبزم حقدّه
 ائدر بولبول فغان و آه، هر دم
 تحیرله خرد بولدو تغیر
 مالیک ایچره چوخ گوردوم عجایب،
 دولوبدر عالمه غوغا و شورش
 نئجه محو ائتمه سین حثرت منی، کیم
 نه حاجت قیصه ی تحصیل ذرات،
 غریبی بیر نیگارا اولدو حثیران

اگر سولطانلیق ایسترسن، گدالیق بیر له اول خورسند،
 ال آجیب، وارما هر ناکس یانیندا اولما حاجتمند.
 تبسم قیلسا شیرین لب دل آرالار، کؤنول وئرمه،
 که آخیر ییغلادار بی دللری، ای دل! او شکرخند.
 سؤزون حقدیر، ولی ناصح منی منع ائتمه عشقیندن
 اوماهین زولفونو اونونچون کسر اول شوخ مردم، کیم
 بو کؤنلومه شب غم کوته اولدوقجا قیلار پیوند.
 غریبی! وامیق و مجنون کیمی اول دئرمه، وه کیم
 گوجیله اوزومونه نوع ائدم هوش اهلینه مانند

منی دامویا دعوت ائدر ایس - ن ای ملک منظر،
 اگر باغ نعیمه مثیل ائدرسم، بس اولام کافر.
 یوزون گولدور، لین شککر، ولاکین بو عجبدر کیم
 من دلخسته دردین آتیریر هر دم او گول شککر.
 همیشه سوره ی نون و القلم او خور اوشاقلار تک،
 سنین قاشینلا موژگانین حدیثین ائلیرم از بر،
 عرق ایچره شکر می سالدی اول مستانه گؤز بیلمن
 گولاب ایچنده گولپر کیمی یالعين دورور دئرلر.

بو عالم‌دیر گؤزلر چوخ، ولی کیم گؤردو بیر سن تک
 یاناغی گول، لبی مول، بنلری فیلفیل، بویو عرعر؟
 جهان باغیندا یازماقلا، توکنمز عارضین وصفی،
 اگر گول یاپراغیندن کاتب صنع ائیلسه دفتر.
 باشیم‌دایر سر مویی اگر دردینسیر ایسترسم،
 بو جیسم تارینین اولسون بیر بیرینه مین نشتر.
 غریبی خط و خالین وصفینی نظم ائیله ییب هر دم
 قیلار انفاسینی زولفون هوا سی بیر له مشکین تر.
 دیده‌ی پر خون ایله کؤنلوم که هر دم دم توتار،

پادشاه مولک غم‌دیر، الده جام جم توتار.
 آغلا سا گؤیلر کییب دائیم فلکلر، حالیم،
 داغلار ساچین چؤزوب کؤکسون تۆکوب، ماتم توتار
 اشک جمشیدی توتان روی زمین، نم دگیل،
 سبزوات عالمی سانمان سحر شبنم توتار!
 هیجر الیندن باشیم آلیب گئیدیر ئیدم تیلبه‌وش
 کؤنلومون زنجیرین اول آفت ایکن محکم توتار.
 ای غریبی! گولشن اولماسا مقامین، غم یشمه،
 گول کیمی گولخن دورودورر، بلکه منت هم توتار.

او بوت که اسلامی حیثان ائیله ییدیر،
 منی بی دل قیلار سا، اینجیم کیم
 قیلیب زولفون گهی تار و گه [ی] مطار
 سالیب کیشینه اول صیاد خونریز،
 او قتاله داخی کافیر دئمین کیم
 بینای زؤهدن ویران ائیله ییدیر.
 هزاران جانی، بی جان ائیله ییدیر.
 دو عالمی پریشان ائیله ییدیر.
 منی مین قاتلا قوربان ائیله ییدیر.
 غریبی نی مسلمان ائیله ییدیر.

یوزونو اهل نظر، نور یقیندیر دئدیلر
 نظم دندانینا کی من دئر ایدیم آب حیات،
 سونبولون طورره سینی حبل متین دیر دئدیلر.
 خورده بینلر گؤروب، دورر ئمین دیر، دئدیلر.

دین و دل آلدی خطین الدن، اونا اونون ایچون،
جنت عدن سر کویونو عشاق جهان،
ای غریبی! گوروین یوزون او خورشید و شین
فتنه ی خلق و بلای دل و دیندیر دئدیله.
صحن باغ ارم و خولد برین دیر دئدیله.
اهل حق، نور سماوات و زمین دیر، دئدیله

منی بو دامگاه عشق آرا صید ائیلهدی تقدیر،
ایتیردیم عقل و فکر و فهمیمی، یا رب! نه دیر تدبیر؟
اگر آهیم اودو بیرله دوقوز افلاکی یاندیرسام،
نه ایسیسی ائیلمز اول آفتابا ذره تأثیر.
ساجین دیوانه کؤنلومو چکر زنجیرینه جانا،
مگر هر خاندا شیر اولسا، ائدرلر آنی در زنجیر؟
گنجه زولفون خیالی بیر له دوشدو آب خضیر ایچدیم؟
لبین اوجوندان اؤزگه گلهدی بو کؤنلومه تعبیر.
مورادین عکسینه دؤور ائتسه گردن، غم یشمه، شوکرائت
غریبی! سعی ایله تقدیری هنج کیم ائیلمز تغییر.

گؤزللیک دؤولتینه تا که اولدون، ای پری! مغرور،
نین عشقینده بیر من دنلی هنج کیم اولمادی مشهور
ایچرسه قانیمی اول چشم مستین، نوش جان اولسون
عجبمیدیر شکست ائتسه کؤنولر لشکرین عشقین
سن اول شاهسان که عشق اهلی اوخورلار آدینی: منصور.
طوفنل اولسون نین شول خط و خالین حؤکموه شاهیم،
ختا و هند و تورکیستان و روم و ملکت فغفور.
کؤنول مولکونو غارت قیلما یینجا لشکر عشقین،
غریبی بی دلین شهر وجودو اولمادی معمور.

دو چشمین قصد خونریز ائیله ییب هر دم که ناز ائیلیر،
دل عشاق بیچاره اونا یوز - یوز نیاز ائیلیر.

یوزوندور اهل عشقین کعبه‌سی، ای قیله‌ی حاجت!
 روخوندان غنیر ائدن سجده‌نی سهو نماز ائیلر.
 محققلر یانیندا راست اولماز چون مخالیف‌دیر.
 هوا یولون توتوب اول خواجه کیم عزم حجاز ائیلر.
 زیارت ائيله محمودون مزارین، حالینی آنلا،
 هنوز خاک ایچره روحو دمبدم ذکر ایاز ائیلر.
 غریبی بی‌دل کلیم دئیو، یاد ائيله میش دون یار
 بو لطفو گؤر که اونا اول شه بنده نواز ائیلر.

نه خوش سیردیر بوسیر، کیم آشیکارا ائیلیمک اولماز،
 کؤنول بیر نسنه ایستر کیم تمنا ائیلیمک اولماز.
 عجب بیر کار اولورموش دوستلار بو وعده‌ی معشوق،
 که صبر ائتمک دگیل ممکن، تقاضا ائیلیمک اولماز.
 منی عثیب ائيله مه سین سیز گؤزوم تیکسم گؤزللردن،
 که خوبلار حوسنونه گؤزسوز تماشا ائیلیمک اولماز.
 منیم دائیم دورور شهدلب جانان‌وار، ای اغیار،
 گلیب زنبور تک بیهوده غوغا ائیلیمک اولماز.
 غریبی عاجیز و روسوای ناچار اولسا عثیب ائتمین.
 یارانلار شحنه‌ی عشقه مدارا ائیلیمک اولماز.
 یئتر مردان راها خاک پای شاه دین پرور،
 تمنا کوثر و فردوس اعلاء ائیلیمک اولماز.

خاک پایین چشمه‌ی حیوانیمیز،
 کیم اودور جان اوزره شیرین جانیمیز.
 لیلَه‌القدر و مه تابانیمیز.
 گؤیلره دود دل سوزانیمیز.
 ای دوا‌ی درد بی درمانیمیز!
 روضه‌ی کویون دورور بستانیمیز.

ای دهانین پسته‌ی خندانیمیز،
 لبلرینه جانیمیز اولسون فدا،
 زولف و روخساریندیر ای روشن جمال،
 آتش عشقین ایله هر دم چیخار
 دارو - درمان بسدورور، دردین بیزه،
 جنت ایچره جاودانیز نیته کیم،

تیره دیر باختی غریبی نین، یتیش، ای چیراغ دیده ی گیریانیمیز!

همابیگی هوالاردا ائدردی مورغ دل پرواز،
عجب تدبیر ایله صید ائتدین ای تورک کمند انداز!
نین دؤورونده خوبلوق لافین اورماق هنج کیمه دوشمز،
که خلقیله قییلیدیر سنی خالیق حوسن آرا ممتاز.
باشیم اوسته دوروب آیاغینا توشدو کجه، خشم ائتمه،
منیم جانیم! اله توشمز منیم تک عاشیق جانباز.
گؤزومون یاشی تۆکونسون، سیریمنی بارجه فاش ائتدی.
ایلاهی اولماسین هنج بنده لرین همدمی غماز!
زوال ائتدی چو جانان دل ائوینی، سن چیخ، ای جان! کیم،
گدای خوار اولماز شاهیلله بیر خانه ده انباز.
اگر عشاق آرا مطرب نوا آغاز ائدرسه، دئیین،
غریبی شعرینی اوخوماسین، کیم اودا یانارساز.
اوزادیر هر گشجه غم داستانین زولفون اوجوندان،
غریبی خسته نین اونونچون اولدو ناله سی ناساز.
شه دنیا و دین که اونون همایون هیمتی بیرله،
هوالاردا ائدر هر کرکس و زاغ و زغن پرواز.
بیز ازل گون دست قدرتدن قیزیلباش اولموشوز،
تاج شاهی گنیمیشیز، عشق اهلینه باش اولموشوز
یانمیشیز پروانه تک شاهین جمالی شمعینه،
عاشیق صادقلریز، عالمیره فاش اولموشوز.
آهی برباد ائیله ییب، اشکی سویا سالساق نه غم،
شاه عشقین ائشیکی خاکینه فراش اولموشوز،
شاه عشقینله گیریب اهل صفا مثیدانینا،
جان ایله باش اویناریز، بو بزمه شاباش اولموشوز.
جان و دل نقدینی شاه یولوندا خرج ائتدیک، ولی،
بیز غنی ییز، عشق ایله سانمین که قلاش اولموشوز.

طالب عشقیزه بیزه مرشد یتر بو شاه عشق،
 چوخ شوکور آلاها کیم شاه ایله یولداش اولموشوز.
 ای غریبی! اشک گوهر بار و نظم پاک ایله،
 راه عشقینده شاهین گور نجه دور پاش اولموشوز.

راه عشقه شاها بیز مردانه گلیمیشلردنیز،
 باشیمیز توپ ائیله ییب، مئیدانا گلیمیشلردنیز.
 حقیقی انتمیشیز با همت خیرالبشر،
 حمدالله علم ایله قرآنا گلیمیشلردنیز.
 روح قدس عالمیز، حقدیر بیزیم تفسیریمیز،
 قدرت ایله صورت انسانا گلیمیشلردنیز.
 کیمسیه قالماز جهان باقی، خدادیر لایزال،
 بیر ایکی گون بوندا بیز شیرانا گلیمیشلردنیز.
 بیز ازل جام ابددن مست اولان اسروکلریز،
 بزم عشقه ساقیا مستانه گلیمیشلردنیز.
 عشقینه شاهین خدا کؤون و مکان اتمیشدوروز،
 یولونا اول قدم قوریانه گلیمیشلردنیز.
 دین حق ایچره، غریبی! مذهب جعفر توتوب،
 شوکر یزدان اولمه ییب، ایمانا گلیمیشلردنیز.

ای کؤنول! گر عیشرت جاوید ائیلر سن هوس،
 ریند و مستان خرابات ایله اولگیل هم نفس.
 ثابت اول بو یولدا، صبر ائت، چک غم هیجرانی، کیم.
 قورعه سالدیم ایریشیر البته بیر فریادرس!
 ایرمه دیم سرمنزل جانانه، ای جان! من، ولی،
 اینله شیر نالان اولوب گوشمدا آواز جرس.
 حالینی بو خسته ی هیجرین سورارسا اول پری،
 ای صبا! لوطف ائت خبر وثر کیم هنوز واردیر نفس.

صید اندیب عشاق عشق، آپاردی کؤنلوم بولبولون،
 گرچه کیم شهبازا موشکولدور شیکار اولماق مگس.
 قیتلیق اولموش نچه زنگی زاده لردیر، گل دثریر.
 یوخسا لعینده نیگارا قاندامی دوشموش مگس؟
 عاشیق و بی صبر و روسوادیر غریبی، وار، یورو،
 عقل سرگردانی تعریف ائتمه زاهید، سؤزو کس!

ای لبلرین خیالی جان لوحینده منقش!
 زولفون غمیله کؤنلوم آشوفته و مشوش.
 بویون گیبی صنوبر، یوزون گیبی منور،
 کیم گوردو ماه روشن، کیم تاپدی سرو سرکش؟
 دئدیم: ائوینه جاننا! گؤندر خیالینی، کیم،
 کیپر کلریمی قیلدیم جارو، اوزومو مفرش.
 جام ایچره، ای حریفان! لعل شراب سانمین،
 ساق عیذاری تابی سالمیشدیر آبه آتش.
 صحبتده جمله سازین کؤنلون خوش ائتدی زخمه،
 لاکین کامانچا مسکین زار اولدو در کشاکش.
 دفترده خطین ایسمسن یازمیش غریبی ریحان،
 سهو ائیله میش، کرم قیل، «بر سهو او قلم کش!»
 لوطف ائیله، مرحمت قیل، ردائتمه ائشیگیندن،
 شاهها! غریبی هم بیر ایتیندیر آدمی وش!

آه کیم باغریمی قان ائیلهدی هنگام وداع،
 عاقیبت گلدی باشا محنت ایام وداع.
 دین و دل گتدی و جان داخی قیلار عزم سفر.
 آخیرالامر بو دور باری سرانجام وداع.
 صبح وصلیندن ایراق اولموشام ای نئده ییم؟
 هیچ عاشیق باشینا گلیمیه بونام وداع.

مسیر می اولور جاننا هامی مهرویه دلبرلیک؟
 نصیب اولورمو هر آئینه پرداز سکندرلیک؟
 کلاهین کج قیلیب تند ائتمه سین خوئینی هر خودبین،
 یارشماز تاجدار اولمایانا آئین سرورلیک.
 گؤزللر ایچره قد و چهره بیرله شاه اولان آفت،
 حسن مولکونو فتح ائیلر، بیلرسه داد گؤسترلیک.
 دوروست ائيله وفا و عهدینی، عالمده بی مثل اول،
 وگرنه جمله خوبون عادتیدیر بو ستمگرلیک.
 غلام هیمتینه من گدا اول عافیت سوزون،
 کی فقر ائیلینده سولطان ائده انی کیمیاگرلیک.
 کؤنول! گل جان و دلدن قوللوق ائت، موزد اومما اول شاهدان،
 که اونون الطافینا مخفی دگیلدیر بنده پرورلیک.
 غریبی! نچه یوزمین نکته لر واردیر بویول ایچره،
 هنی، ای واللّه! دئمکله کی دوردست اولماز قلندرلیک.

اگر شیران اندرسه شهر ایچینده اول بوت چالاک،
 قوپا هر گوشه ده مین هو اول، هر دلدی یوزمین چاک!
 یورو وار! کوی دلبردن منی منع ائتمه، ای زاهید!
 بو باش اول کوی خاکینداندیر، آخیر، آندا اولور خاک.
 سنین زخمین منه ائل مرهمیندن یشیدیر، ای ساقی!
 وئیررسن زهری، ایچرمن، گر کمز اؤزگه دن تریاک.
 ملول اولسا شب زولفونده دل مسکینی، عیب ائتمه،
 غریب اولان کیشی، البته هر آخشام اولار غمناک.
 اگر چه حوسن ایچینده سنجی بیر پاکیزه دلبر یوخ،
 ولی عاشیق داهی یوخدور، غریبی کیمی اولماز پاک!

تا حلقه - حلقه زولفون کؤنلومده دوزدو محفیل،
 خئیل خیال حوسنون چشمیمده توتدو منزیل.

قاشین هیلالینا گون چون مایل اولدو، جانا!

گوردو لبینی، قالدی آب زولال درگیل.

سودای زولف و خطین ایلله دی دل شیکسته،

دیوانه اولدو مسکین، ایستر یثنه سلاسیل.

عقد ساچین سالیبدیر، دللر ایشینی بنده،

خال و خطینله مشکل، گر حل اولا بو مشکل.

زولف و روخوندان آیری توشدوم یثنه که منه،

گه باختیم اولدو مانع، گه روزگار مایل.

لعلین غمیلله اولدو مشکین غریبی، نشتسین،

چون اولدو طالعینده آب حیات، قاتیل.

الا ای عشق عالم سوز بی غم!

گؤزوم اوزره قدم باس، خیر مقدم!

دل ویرانی آباد ائت، که سنسن،

کؤنوللر مولکونه سلطان اعظم!

وجودوم اولماسین عالمده سنسیر،

کی سنسن فی الحقیقت روح آدم.

ملامت الو کؤنول بو عالم ایچره

سلامت عشقیله اولماز مسلم.

غریبی عاشیقین معشوقو حقدیر،

هو الفردوالاحد، واللّه اعلم!

بلمنم کیم عشقین ایله [نجه] تدیر قیلام،

هیجرین ایله نجه بیر ناله ی شبگیر قیلام.

قاتی دیوانه دورور کؤنلومه بیلیم نه ائدیم،

مگر اول جعد سر کؤنلومه بیلیم نه شبگیر قیلام.

دمبدم جانی گوروب جیسمینی شاد ائتمک ایچون،

لوح چشمیده روخون نقشینی تصویر قیلام.

هر نفس هیجرین ایله چکدیگیم اندوه غمی،

بیر ورق نامه یه نه نوع ایله تحریر قیلام؟

سر زولفونده بو مجموع پریشانلیغیمی،

بو یورورسان آیاغین توزونا تقریر قیلام.

دؤولت و بخت غریبی منه یار اولمادیغی،

کار تقدیر دورور، من نثجه تغیر قیلام؟

بیر خبر وئر، ای صبا! اول داسیتانیمدان منیم،

کیم اونون عشقی جدا اولماز بو جانیمدان منیم.

بولبول دل زار پئیغامین آپار لوطفیله وار،

بیر پیام یتنه اول گولیستانیمدان منیم.

کوی جاناندان ایراق اولدوم، دریغ و آه! کیم،

خثیلی دمدیر آیریام اول خان و مانیمدان منیم.

جانینا اودلار توشوب هر لحظه انجم چرخ اورار،

بیر گنجه یومماز گوزون آه و فغانیمدان منیم.

گؤیلری تاریک ائدن سانمین بواوتلاردیر یتنه،

تیره اولموشدور فلک دود و دوخانیمدان منیم.

اول طبیب مهربان اولمادی آخیر باخیر،

بو دل بیمار و زار ناتوانیمدان منیم.

ای غریبی! بنده نومید اولما گیل هر کامینی،

ایسته شاه کامبخش کامرانیمدان منیم.

بیر خبر وئر، ای صبا! اول گولعداریمدان منیم.

خثیلی دمدیر دورام اول سئوگیلی یاریمدن منیم.

حسرتیندن آچیلار چشمیمده گوللر دمبدم،

باری، بودور حاصیلیم اول نوبهاریمدان منیم.

قانلی کؤنلوم ایچره شول گؤزلر خیالیدیر، مدام،

چیخماسین اول ایکی حشیران لاله زاریمدان منیم.

یارالار قانیله چیرماشدی بو خیرقه م جیسمیمه،

قورتار، ای ناصح! مونی جانِ فیگاریمدان منیم.

سانمانیز انجم دورور هر گنجه گردونون گوزو،

یاشاریر آهیم ایله دود مزاریمدان منیم.

بوالعجب حالیم گوروب دوشمن گولر سه، یوخ عجب،
دوستلار غمگین اولار هر دم مزاریمدان منیم.
عؤمر و دؤولت وارینی یوخ بیل، غریبی! باخ منه،
آخری هیچ ایتمیش، حاصل هر نه واریمدن منیم؟

حسرتا، دردا که بیر آرام جانی تاپمادیم،
مهر چوخ ائتدیم، ولاکین مهربانی تاپمادیم.
کنجدی عؤمروم، گورمه دیم بیر جانی دن وفا،
بی وفا دونیادا هم بیر خوش زبانی تاپمادیم.
بیر پری لامکانین عاشیق و حشیرانیام،
بی مکان اولدو، مکانندان نیشانی تاپمادیم.
قیلجا فهم اندیب، بیلین، عزم ائتدیم آغزی سیررینه،
ای دریغا! بونو ایتیردیم، هم آنی تاپمادیم.
ای غریبی! عالمی گزدیم مقیم اولماغا من،
آستان شاهدان یثیرک مکانی تاپمادیم.

اول شه عالی نسب یسرر ایلاهیمدیر منیم،
مُرشدوم، پیری-م، پناهییم، پادشاهیمدیر منیم.
تاج اؤرونموش لاله تکک بیر کربلا ابدالیام،
اشک سورخوم هم رفیقیم، هم گواهیمدیر منیم.
دهری هر دم آغلادان ابریله باران سانما، گوز،
چشم آب افشانیم ایله دود آهیمدیر منیم.
وادی غوربتده، ای وه! بولمادیم غمدن نجات،
طالع شومومی یا بخت سیاهیمدیر منیم؟
غم بیایانیندا سولطانم بوگون مجنون ورا،
وحش و طیر، انسیم، هم سیپاهیمدیر منیم.
لشکر غم عالمی توتسا، ایریشمز گردینه،
آستانین توپراغی، شاها! پناهیمدیر منیم.

شاه مردان عشقینه، عفو ائت غریبی نین سوچون.

خاک پایندا یشنه عودروم، گوناھیمدیر منیم.

گولشن رضوانا منسیز وارمادان، ای گول بدن!

خاک و خون اولسا سر کویوندا، یشیدیر، جان و تن.

آلسام آغزیما دهانین وصفینی هر باغ آرا،

دیل اوزالتما غونچه تک، سوسن ده مؤهر ائیلر دهن.

ای صبا! آلگیل غوباری کوی یاری قبریمه،

کیم عبیر رحمت جاویده غرق اولسون چمن.

آغلاسا بو گؤزلرین دل سوزیشی مقداری تک،

آغلاشاردی حالیم مورغیله ماهی، تن به تن.

غمزه و زولفین دوزر خونریز ایچون اول شوخو گور،

بنزر اول قصا با که حاضیر قیلار تیغ و رسن.

تیر غمزه داغلا جانیندان کئچیردر اول پری،

گرچک اندر خسته کؤنلومدن داهی اولدور کئچن.

عشق نقش ائتدی دل و جانیمدان اوستاد ازل،

تاقویام بارماق، غریبی! تخته ی تعلیمه من.

فغان ائیلرسه بولبول هر نفس، عثیب ائتمه سین یاران،

بیز ایکی عاشیق زاریز، ایشیمیزدیر مدام افغان.

نه بیلسین آیاغینا خار باتمان کیشی هر گیز،

آنین دردین که وار در هر سر مویوندا یوز پیکان.

یورو، وار، ای سکندر! خیضره یولداس اولما، فارغ اول،

نصیب اولمایبجاق، اولماز مسیر چشمه ی حیوان.

فلک سن هانی گون یوز گونو بیر گون جیلوه گر قیلدین،

که آخشاما دگین آنی یشر ایچره قیلما دین پنهان؟

غریبی! یاخدی یاندیردی منی هیجر آتشی، وه! کیم،

نولایدی اولمایایدی خانمان عشق آرا هیجران؟

لبین شؤوقیله جان و دلده چوخدور غونچهی خندان،
 سیر شکیم قیرمیزی گولدور، نه حاجت ائيله ییم پنهان؟
 خیال خط مشکیننه، ای مه رو! ایکی چشمیم،
 ایکی منظر دورور گویا اکییدیرلر اونا ریحان.
 توشیدی کؤوثره اول قددیله روخساری نین مولکو،
 اولوردو روضه ده، جانا! ایکی طوبی، ایکی رضوان.
 سانا سان آل اپکدیر یاشیم ایله قانلی کیپر یکلر،
 کی اونا مردوم چشمیم دوزر هر دم دُر غلطان.
 منه یوز - یوز بلا داشینی عشق اطفالی وورماقچین،
 جنون تاراجیدان جیسمینی اول مه ائيله دی عوریان.
 غریبی بیر طبیبین آستانیندا ارادتله،
 دوتوبدور دردیله خو، واخت اول کیم ایریشه درمان.
 ایلاهی! من گدانی اول قاپودان ائيله مه محروم،
 به حق خاک پای کیمیا بخش شه مردان!

چون چمن گول روخلاریندا آیری دوشدو گول سیتان،
 بو فراقا دویماییب آلدیری بنزین بوستان.
 زعفران ایله بویانمیش سانکی حسرت نامه دیر،
 هر خزان برگی وئریر مکتوب عاشیقدن نشان.
 دورلو رنگ ایله منقش باغ ایچینده هر ورق،
 اولدو هر برگ تری مانند میر عاشقان.
 گول ندن پنهان اولوب، بولبول نئچون اولدو خموش،
 بو فنا گولزاری نین رمزی نه دیر، ای باغبان!
 نعمت دنیا، غریبی! گوردولر باقی دگیل،
 هر آغاج چکدی آلبین بار تعلقدن همان.

اگر جادولره تاثیر ائدهیدی سحر ایله افسون،
 اولاردی گۆزلرین شعریم گؤروب مردوم گیبی مفتون.
 ایکی چشمینین ایرماغینی گل گؤر دشت هیجرینده،
 بیری داشغین فرات اولموشدورور، بیرسی هم جیحون.
 گوناھیم نه؟ سنه بنده نه قیلدیم، کؤنلومو پر خون!
 خطا دئدیم، منیم عؤمروم سنین دلخو طُفیلیندیر،
 آیاغین توپراغینا باش و جانیم هم فدا اولسون.
 دل و دیده غمین شرح ائتسه، مکتوبلار اولور گستاخ،
 همان عنوانِ خون آلوددان معلومدور مضمون.
 اولام بیر گون گؤره سن بیر یئل، ای لیلی! مزاریمدا،
 بیتن حسرت گولونو کیم قوخولارسا، اولام مجنون.
 تغافل اورما جاننا جور بیداد ائلیه ییب هر دم،
 غریبی آهی نین بیر گون ایریشر غورونا گردون.

درون دلدن آه ائتسم، گؤزوم اینجیمه گیل مندن،
 که ائوده آتش اولماینجا چیخماز دود روزندن.
 سگ کویون جفاسین دارتارام، جان تنده اولدوقجا،
 وفادار اولماق اؤرگنسه سگ کویون اگر مندن.
 اوزوندن آیری گولزاری نذرمن، ای گول جنت!
 نه حاصل نرگیز و نسرین و سونبول بیرله سوسندن؟
 کؤنول گر چه ایراق اولدوق دیار دوستدان، آمما،
 شوکور درگاهینا شاهین کی دوروق روی دوشمندن.
 غریبی! کوی یار ایچره بحمدالله که خوش وقتم،
 فراغت بولسا غوربتده، کئچیرمیش کیشی مسکندن!

آه و واویلا که غمدن اولمادیم آزاد من،
 بیلمنم بو دهر الیندن کیمه قیلیم دادم؟

حسرتا، حنیفا، دریغا! کنچدی عؤمروم هیجر ایله،
 درد و زجر فیرقت ایله اولموشام معتاد من.
 گونده یوز اندوها اوغرار من بو غوربت دئیرده،
 بیر گئجه - گوندوز خمیله اولموشام دلشاد من.
 داغلار تک مین الم گؤرستمه شیرین جانیم،
 روزگارا بئیر بلا بسدیر اگر فرهاد من!
 سئیل اشکیم غصه نین بونیادین ائتمیشدی خراب،
 کیمسه یوخدو گوئیا بو گونبد فیروزه ده،
 تاپمادیم فریادرس، چوخ ائيله دیم فریاد من.
 ای غریبی دل بو حئیرتده خیلاص اولماز مگر،
 هیمت مردان اول، شاهدان تاپام ارشاد من!

مسلمانلار! اسیر اولدوم یئنه [من] بیر مسلمان،
 گیرفتارم اولوبان زولفونه، توشدوم کافیرستانه.
 اوزوم اوسته توشن اشک روانیمی گؤرن مردوم،
 سانیر کیم یوگرو شور آلتین ورق اوستونه دوردانه.
 جفا و جوردان اینجیمه گیم یوخ، بودورور قورخوم،
 که خونومدان پشیمانلیق گله او نا پشیمانه.
 او که بیر گون منه داهی آشنا ایدی او بیگانه،
 دل قیل، بو دلینی ریسمانسیر سالما زندانه.
 گندمز دیده دن زنجیر زولفون عکسینی کؤنلوم،
 نچون دیوانه دیر گؤر، سد چکر دریای عمانه.
 غریبی نین اگر قانین تؤکر سن، اینجیمز، جانا!
 بلادن خوف ائدن عاشیق دگیلدر مرد مردانه.

کنچدی چون موسیم گول، فصل خزان اولدو یئنه،
 پیر ایکن عالمی، گؤر تازه جوان اولدو یئنه.

حور و غیلما نه دؤنوب شؤوقيله اطفال چمن،
 رقصه گیردی، بو جهان باغی جینان اولدو یتنه.
 تۆکدو شاباش اندیبن وارینی ابکار نبات،
 صحن بستانى گؤرون گنج نهان اولدو یتنه.
 روزگار اؤتدو، گل ای ساقی! هانی دختر رز
 بیز اونو گؤرمیه لی خئیلی زامان اولدو یتنه.
 گنج دیدار غنی اولدو بوگون بای و گدا،
 دوغدو دؤولت گونشی، مهدی عیان اولدو یتنه.
 گولدن آیریلدی نولا بولبول اگر اولدوسا لال،
 ای غریبی! یشری گل، سؤیله سنه نولدو یتنه؟

بنی داو ائتدی، قویدو، گئتدی دل بیر تورک شه کاره،
 غریبستان آرا قالدیم یتنه تنها و آواره.
 طبییم! خسته کؤنلوم چشم مستیندن اومار درمان،
 دئدیم، آیدیر: علاج اندرمی هئچ بیمار، بیمار؟
 ایکی قاشلار آراسیندان گؤرن اول خال مشکینی،
 عجب معجزه دگیلمی بیر آی قیلماق ایکی پاره؟
 دل و جان واردی یارین زولف و لعليله دوچار اولدو،
 غریبی بیرقورو تن بیگی دوشدو، قالدی بیچاره.
 زر و ماله نشجه چاره فیکر ائیلرسن ای خواجه!
 ار ایسن، گل بری بو ازدیاد عؤمره قیل چاره!

تا گؤزون گؤردوم سنین، بیمارام اول دمدن بری،
 قاتی مجروحام اونولماز یارام اول دمدن بری.
 گون کیمی تا کی نهان اولدون گؤزومدن، ای پری!
 هر گئجه انجم تکی بیدارم اول دمدن بری.
 تا کی زولفونله کؤنوللری پریشان ائيله دین،
 خاندادیر بیلیم دل آوارام اول دمدن بری؟

گولشن حوسنوندن آیری توشموشم بولبول کیمی،
لال اولوب در حسرت گولزارم دمدن بری
تا غریبی تک منی مجنون ائدیبدیر گؤزلرین،
بیر مریضم که بولونماز چاره اول دمدن بری.

ایستمز سن دنیادا، ای مه! من دیوانه‌نی،
گؤرمه میشدیم سانا سان سن داهی بو ویرانه‌نی،
قصده جان ائدیپ گؤزون چوخ رخنه قیلدی کؤنلومه،
اوغرو لار آری متاع ایچون یارالار خانه‌نی.
مسکنین دیر عشقی نین، جانا! بو کؤنلوم خانه‌سی،
حسرت و هیجره نزول ائدیرمه اول کاشانه‌نی.
خالین ائدیپ آرزو، روحوم اوچارسا، یوخ عجب،
کیم تحمل ائده‌مز آج قوش گؤروچک دانه‌نی.
مست لایعقل اولور، توشمز الیندن جام می،
کیم گؤررسه بیر نفس اول نرگیز مستانه‌نی.
رهن ائدردی باده‌یه تسبیح ایله سجاده‌سین،
تاپساگر اول زاهید عابید بو خوش میخانه‌نی.
جام جمدن ال بویور مست الست اولور مدام،
ای غریبی! کیم کی نوش ائلیرسه بو پیمانه‌نی.

بغایت خسته دیر جان، دل دمام ائیلر افغانی،
بو کؤنلوم، گؤزونون هر دم ایکی گؤزدن آخارقانی.
نیشان ائتسه منی تیرینه اول تورک کمان ابرو،
حلال اولسون اونا قانیم، ایکی گؤز اوسته قوربانی،
رقیبی هر کؤزرمیش یاراسیله نئیله‌یم وه کیم،
قارا آفت ایله فرق ائتمز اول آفت مسلمانی.
چیخار کؤنلوندن ای جان سینه‌ی جانان هواسین قوی،
کی وئرمز موره هرگیز بو فلک، تخت سلیمانی.

حوباب ائتمک او زولفو بیر توکنمز فیکیردیر، ای دل!
 قوبو شودانی کیم یوخدور بونون حددی و پایانی.
 یشمز هئج یوخلوق و وارلیق غمینی کیم کی عاقیلدیر،
 کی کئچر عؤمرو قالماز کیمسنه بو دونه‌ی فانی.
 غریبی! یاری ایسترسن، فنا یولونو توت، وار، کیم،
 باهانه ائله‌ییب جانانی، سئومک خوش دگیل جانی.
 طریق حق دیلرسن، پیروی اول شاه طهماسبین،
 دوروست ائت قیله‌نی، وار، قیل طواف اول قطب دؤورانی.

شرابا توبه قیلدیم، شؤقو کؤنلومده، هنوز باقی،
 خومارام، آج منه سون اول لب میگونگی، ای ساقی!
 منی مست ائله‌ین باده دگیل، اول چشم مستیندیر،
 عجبمی طاقیم طاق ائتسه، ای مه! قاشلارین طاقی؟
 یوزوندن کسب ائده‌لر آی ایله گون روز و شب نوری،
 مه و خورشید دئرلرسه نولاسن شمع آفاقی؟
 «چو شادی و جهانگیر غم لشکر نمی‌ارزد،»
 یوزوندن بورقمین آچما نئدرسن مونجا موشتاقی؟
 جفاکاری دلدار و وفاداری دلدن غنیر،
 یوخ بیر [جه] حرف، اوخودوم داستان جمله عشاقی.
 یازارسام تا قیامت اشتیاقیم قیصه‌سین، جانا!
 قالار شؤوقونله کؤنلومده یوز ایللیک داستان، باقی.
 غریبی بی‌دلین قورتار یاخاسین شهنه‌ی غمدن،
 ادرکاسا و ناولسها، الا یا ایها الساقی!

مولانا غریبی تبریزی در عین حال که از اعظم شعرای آذربایجان در قرن دهم هجری است شاعری شیعه مذهب، شاداب و زنده دل است و در تمامی اشعارش با بیانی حماسی سخن می‌گوید. او بر خلاف خیل شاعرانی که آناتولی را برای اقامت بر آذربایجان ترجیح دادند در آذربایجان باقی ماند و با مشکلات درگیر شد. شعر در دست او سلاحی است برای مبارزه و وسیله‌ای جهت پیشبرد اهداف و اعتقادات و باورهای

خویش. متأسفانه دیوان غربی در کشورمان چاپ نشده و این شاعر والا مقام و شیرین سخن شناخته شده است و ملت شریف از لذایذ اشعار غربی و اندیشه‌های زیبایش بی‌بهره مانده است.

غربی شاعری است بارو حیه‌ای شاداب و سرزنده که همچون نسیمی راه عشق و شهادت می‌پوید و لحظه ای ساکت نمی‌نشیند. در تمامی عرصه‌ها دخالت می‌کند و نسیمی وارندای اناالحق گویش بلند است. او چون منصور هوای دار در سر دارد و دیوانش سرشار از آیات قرآنی است. او شاعری او ما نیست و انسان دوست است. شاعری است که به انسانها عشق می‌ورزد و در راه سعادت، آزادی و عزت انسانها گام برمی‌دارد. او آیات قرآن را تشریحی از صورت انسان می‌داند، حروف و واژگان برای تفسیر صورت انسان نازل شده‌اند و از این نظر گاه عقایدش بی‌شبهت به حروفیان نیست و هر حرفی را تمثیلی از اعضای بدن آدمی می‌شمارد:

یازیلیمیش سوره ی «انا فتحنا» آیینین آیندا،	لبین تفسیری دیر «فتح قریب» و سیرر (ما اوجا).
کلامیندا اولوبدور نفحه ی روح القدس مخفی،	دلینده منکشف دیر معنی «ان یحیی الموتا».
گل ای نور تجلی طلعتیندیر (والضحی) شرحی،	قاشیندیر (قاب قوسین) و ساچیندیر (لیله الاسرا).
روخونلا عارضیندیر معنی «الحمد لله» کیم،	خط و خالینده روشندیر بیان «علم الاسما».

باز در شعری نیز به همین شیوه می‌گوید:

لبین «نصر من» روخلارین یاسین ایلله طاها،
 ساچین شائینده وارد اولدو «سبحان الذی اسرا».
 دهانین آیت «فتح قریب» اوزره قیزیل نقطه،
 یوزوندور قاف والقرآن سوزوندور سوره ی اعلا.

غربی از پیروان راستین شیخ صفی الدین اردبیلی است که دست ارادت به فرزندان وی سپرده و به پیروی از شیخ حیدر و فرزندش شاه اسماعیل خطایی راه اهل حق را پیموده و مذهب اثنی عشری داشته است. او با رو حیه ای سرشار از زنده دلی و پویایی با دین و مذهب برخورد می‌کند و شعرش را از حلاوت تشیع شیرین می‌سازد و همواره جسور بی‌باک، شاداب و زنده دل است. زبانی گویا و رسا دارد و هرگز به استعاره و رمز و تمثیل روی نمی‌آورد صراحت لهجه‌اش پیداست و با جسارت و آشکارا از باورهای دینی و دنیوی‌اش دفاع می‌کند. او دعوی ۷۲ ملت را کنار نهاده و آزادی بیان و باور را ترویج می‌کند و داشتن اعتقادات را دلیلی بر بزرگی و والایی انسان می‌شمارد و از سعادت انسانها دفاع می‌کند و از گفتن حرفهای دلش ابایی ندارد:

مسجد و میخانه ده موجود آیدیرلار سنی

بس نه دیر صوفی ایلله رند ایچره دائم ماجرا؟

او قدم در راه عشق نهاده و آنرا درمان همه دردها می‌داند و در راهی که در پیش گرفته است هراسی به دل راه نمی‌دهد و مردانه و مصمم بودن در این راه را شرط اصلی می‌شمارد:

غریبین اگر قانون تو کرسن، اینجیمز جانا!

بلادن خوف اندهن عاشق دئیلدیر مرد - مردانا.

اکثر غزلیات غریبی سرشار از چنین مضامین و موضوعاتی است و در ابیات مختلف اشاره به قهرمان عرصه‌ی اندیشه دارد. او به اهل حق نیز اشارتی داشته و از اعتقادات آنان سخن می‌راند. می‌دانیم اهل حق شاخه‌ای از حروفیان بوده‌اند که در زمان صفویان دوباره جان گرفته و شاه خطائی خود از رهبران آن بوده است. غریبی نیز در بسیاری از غزلهایش به اهل حق اشاره‌ها دارد از جمله:

ای غریبی گوزوبن یورون او خورشید و شین

اهل حق نور سماوات و زمین دیر دئیلر.

و باز در بیتی دیگر:

مولک و مالین چوخ داخی یوخدور وفاسی امله بیل

اهل حق اول خوش کتچیر واختینی خندان غم یشمه!

فداکاری و از جان گذشتگی در راه عشق شرط اول عاشق بودن است و خود پرستی و جان خود را عزیز داشتن در زیر لوای جانان شایسته‌ی انسان نیست. او با صراحت می‌گوید:

غریبی! یاری ایسترسن فنا یولونو توت وار کیم

باهانه ائيله ییب جانانی سئومک خوش دگیل جانی!

غریبی شاعری است که به سه زبان فارسی ترکی و عربی تسلط کامل داشته و از هر سه زبان در خلق آثار ادبی خویش بهره گرفته است. او با تسلط کامل بر این سه زبان ادبیات و فرهنگ دنیای اسلام و مشرق زمین را مورد مذاقه قرار داده و از هنر شاعران سلف خود و همعصرانش بهره برده است. او از شاعران بزرگ مشرق زمین به احترام یاد می‌کند. در «تذکره مجلس شعرای روم» از شاعران سلف خود و شاعران معاصرش با احترام خاصی نام برده و به شرح زندگی و آثارشان می‌پردازد. او آثار اکثر شاعران زمان خود را دقیقاً مطالعه کرده و نمونه‌های زیبای آنان را گرد آورده است. در شعر خویش نیز گاه از مضامین پر بار شاعران مورد علاقه‌اش استفاده کرده است از آن جمله می‌توان غزل معروف غم مخور از حافظ را ذکر کرد که ترجمه‌ی ترکی آنرا آورده است. این ترجمه بسیار زیباست که از یک طرف قدرت بیان شاعر و از دیگر سو توانمندی زبان مادری شاعر را نشان می‌دهد:

قهرینی لطف آنلا آلاهیین گل ای جان، غم یشمه!
 وصله استبدال اولار هر گون بو هجران، غم یشمه!
 عاشیقین کوفر ایله ایمانیدیر اول زولف و عذار،
 گر گتیر دینه اونا اقرار و ایمان بو هجران غم یشمه!
 گولسوز اولماز دائیم ای بولبول بو اطراف چمن،
 آچیلار غونچه، اولار عالم گولوستان، غم یشمه!
 بیر - ایکی گون دوور اگر کئچدیه برعکس موارد،
 بؤیله قالماز دایما احوال دووران، غم یشمه!
 مولک و مالین چوخ داخی یوخدور وفاسی اهله بیل،
 اهل حق اول خوش کئچیر واختینی خندان، غم یشمه!
 گر چه منزل بس خطرناک اولدو مقصد ناپدید،
 یوخدورور هنج یول که اولمایا پایان، غم یشمه!
 ای غریبی صدقیله شاهین ائشیگین بکله گیل،
 کیم ایرور مقصودینه درویش و سلطان، غم یشمه!
 غریبی علاوه بر ترجمه اشعار بزرگان از فارسی و عربی به زبان مادری خویش گاه در غزل ترکی خود،
 مصرعی را با ذکر نام شاعر وارد می کند:
 غریبی وار قناعت قیل بویورموش حافظ شیراز
 «که یک جو منت دونان دو صد خرمن نمی ارزد».
 از سعدی نیز چنین تضمینها می آورد:
 غریبی بی دلین در دین نه حاجت شرح ائدهم جانا
 «که هستی در میان جان می دانم که می دانی».
 و یا در شعر زیر از خود سعدی نام می برد:
 بو ابیاتی ائشیدیب روح سعدی دئدی کیم:الله
 او طبعین باغینا خاک ائتسین آب بوستانیمی.
 غریبی همواره همه چیز را در تحول و تغییر می داند و هیچ چیز را جامد و منجمد نمی شمارد. او با
 صراحت کامل به تفسیر اوضاع زمان نیز اشاره ها دارد و باز برای بیان باورهای اجتماعی فلسفی خویش دست

به دامن بزرگان اندیشه‌ی مشرق زمین می‌شود و بخشی از اشعار شاعران دنیای اسلام، احادیث، روایات و آیات قرآنی را وارد شعر خود می‌سازد.

غریبی شاعری شیعه مذهب است و اشعار فراوان در نعت و مدح دارد. او ارادت خاصی به شیر یزدان حضرت علی (ع) دارد و همواره همچون اهل حق «یا علی» می‌گوید و از او مدد می‌جوید:

مولک دلده شاه سنسن یا علی سندن مدد!

سیرریمه آگاه سنسن، یا علی سندن مدد!

بو غریبی جسمی نین جانی ایچنده جان اولان

قدرت الله سنسن، یا علی سندن مدد!

دیوان غریبی پر از مدیحه‌هایی است که در توصیف حضرت علی سروده است و معتقد است:

درگه لوطفونده دیر چشم امیدیم قیل کرم

یا علی ابن ابی طالب امیرالمومنین!

و:

شهریار دادگستر داور دنیا و دین

مظهر شاه ولایت حیدر دولدول سوار!

و:

امیرالمومنین برهان انوار.

امام انس و جن، کشاف اسرار،

علی دیر باطن و ظاهر علی دیر.

علی دیر اول و آخر علی دیر،

جمیع اولیانین مقتداسی.

علی دیر انبیانین پیشواسی،

قامو مومن گورنده نور بینش.

علی دیر سیر نقشش آفرینش،

موالیر گروهونون اومیدی...

ایلاهی فخری نین اول دور کلیدی،

گفتیم که مدح علی و ۱۲ امام بخش مهمی از دیوان غریبی را به خود اختصاص داده است. او در قالبهای شعری مختلف غزل قصیده؛ مثنوی؛ رباعی و ... به مدح و توصیف امیرالمومنین پرداخته است از آن جمله مربعی زیبا دارد که «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»^۱ تقطیع اصلی آن است. باز مخمسی دارد در همین مایه و ترجیع بندی که بند پایانی آن چنین است:

(۱) دیوان غریبی تصحیح دکتر صدیق، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸.

شاه مولک لافتی سان؛ یا علی سندن مدد! سرور آل عباسان، یا علی سندن مدد!^۱

شعر بلند دیگری دارد که به ۱۲ امام اختصاص داده و در هر بندی یکی از ۱۲ تن امامان شیعه را توصیف می کند و به ذکر خصلت های والای این بزرگواران می پردازد و از آنان مدد می جوید.^۲ و زیباتر از همه آنکه مرثیه ای در رثای امام حسین (ع) و واقعه ی کربلا سروده است.^۳ شاید این مرثیه جزو نخستین نوحه های سروده شده در باب شهادت سرور شهیدان باشد.

غریبی شاعری است همعصر شاه تهماسب: شاه تهماسبین درست ائت قبیله نی وار اول قطب دوورانی غریبی مدحیه هایی در شان شاه تهماسب سروده است از آن جمله مثنوی بلندی در این عرصه ساخته است که ایاتی از آن چنین است:

همایون رایت و فرخنده اختر،	مبارک طلعت و پاکیزه گوهر.
سپهر سلطنت خاقان اعظم،	جهان معدلت شاه هنر ور.
شجیع و سرور آل محمد،	شجاع و صفدر اولاد حیدر.
شه غازی نظام دنیا و دین،	ولی تهماسب شاه عدل پرور.
که اولدور هادی راه ائمه،	هم اولدور حامی دین پیمبر...

در ترجیع بندی دیگر از اینکه در دوان چنین شاهی زندگی می کند شکر یزدان واجب است:
چوخ شوکور آلاسه کیم بو شاه مردان دوورودور

کنچدی کونرون ظلمتی خورشید ایمان دوورودور^۴

در ترکیب بندی دیگر نیز اشاره ها به شاه تهماسب دارد از آن جمله:

قونچه ی باغ ولایت نقد شاه تاجدار شاه تهماسب ولی سیر امیرالمومنین^۵

یا:

شاه تخت آرای مولک سلطنت تهماسب شاه

گولشن لوطفون آرا رضوان اولوبدور خوشه چین^۶

(۱) همان صفحه ۱۴۹.

(۲) همان صفحه ۱۴۴.

(۳) همان صفحه ۱۵۹.

(۴) همان صفحه ۱۵۵.

(۵) همان صفحه ۱۶۵.

(۶) همان صفحه ۱۶۶.

غریبی که شاعری چنین شیرین سخن و صریح اللهجه است در نثر نویسی نیز دست توانمندی دارد. او در تذکره‌ی مجلس شعرای روم در عین حالیکه اطلاعات ادبی - علمی جامعی در اطراف زندگی و آثار شاعران روم ارائه می‌دهد بازبانی شیوا نیز بیان مطلب می‌کند و از اطاله‌ی کلام پرهیز دارد. برای آشنایی بانثر این شاعر بزرگ، مطلب کوتاهی را از کتاب تذکره شعرای روم درباره‌ی مولانا جلال الدین محمد مولوی می‌آوریم:

مولانا جلال الدین ... قدس سره دورور که عجم ولایت‌رینده ملای روم و روم اقلیمینده «مولانا خونکار» دئمک ایله مشهور و معروفدور.

بشنو این نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

اولدورور سر دفتر اهل علوم، سیر گفتاریندا عاجیز دیر فهم.

قارمان ولایت لرینده قونیه شهرینده واقع اولموشلاردیر و مرقد پرنور لاری همان آندادیر مولوی خانگاهی و موالی لر زیارتگاهی دیر. آنالارین روتبه‌ی عالی لری درجه‌ی تعریفدن اعلا و درجه‌ی والی لری روابه‌ی توصیفدن معلا دیر اما چون حقایق او اسیندا اهل دل لر آنلارین نظم لری گوهر لری ایله رشته‌ی جانلارینی مگوهر و خاطر و عاطیر لرینی اولارین اشعار دقایق شعارلاری فحواسی ایله معطر و منور قیلیرلار بو مختص اول طوطی شکرستان حقیقت اسم شریفی ایله ابتدا قیلیندی و ابتدای کالب مثنوی لریندن یشددی بیت کتب اولوندو. نور الله مرقد و زین الله روضه.

مثنوی:

بشنو این نی چون حکایت می‌کند	وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
از نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه - شرحه از فراق	تا بگویم با تو شرح اشتیاق
مرحبا! ای عشق خوش سودای ما	ای طبیب جمله علت‌های ما
ای دوا ی نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما
آتش عشق دست کاندلر نی فتاد	جوشش عشق است کاندلر می فتاد
آتش عشق است این بانگ نای نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد

و تورکی اشعاریندان بو مطلع و حسن مطلع دوازده امام علیهم السلام اوصافین یازدیغی بند لردن دیر:

اولار کیم بنده ی خالص خدادیر محب خاندان مصطفی دیر.

حقیقت کعبه سی نین قبله گاهی امام و پیشوامیز مرتضادیر.

و بو بیت تورکی داخی درویشلرپندی ایچون اول بولبول گولستان ارم نطق جان بخشیدن وارد دیر که اهل گفتار اشعارلرینه بو بیت ایله رونق و ثریب ترجیح بند قیلیمیشلار دیر:

دینمه گوزت، باخما، چالیر قونما هنج

رند جهان، اول، یورو، توخونما کشچ!.

همانگونه که مشاهده می شود در مورد ملای روحی یا مولوی اطلاعات جامعی داده و از اشعار ترکی اش نمونه هایی را می آورد که در منابع دیگر امکان دسترسی به آنها نیست. این امر نشان دهنده ای نیست که مولوی دیوان توکی کاملی داشته که می بایست از درون تذکرها، سفینه ها، جنگها و... گردآوری کرد و به هر حال کشف ها را مجموعاً، زحمتی شاق و طولانی مدت در پی خواهد داشت.

در اینجا لازم است از خدمات ارزنده ی دکتر محمدزاده ی صدیق قدر دانی کرد که با چاپ دیوان غربیی و تذکره مجلس شعرای روم.^۱ قدم استواری در شناخت، تقد و بررسی دوره ای از ابیات آذربایجان برداشته است.

منابع:

۱. دیوان غریب و تذکره ی مجلس شعرای روم، به اهتمام دکتر ح. م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲.
۲. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۲، استانبول، ۲۰۰۴.
۳. م. کریمی، غربیی، نشریه ی موج بیداری، زنجان، ۱۳۸۴.
۴. م. کریمی، غربیی و تذکره مجلس شعرای روم، بهار زنجان، ۱۳۸۲.

(۱) دیوان غربیی و تذکره مجلس شعرای روم، به اهتمام: دکتر ح. م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲.

هدایت

افصح الدین هدایت اله با تخلص «هدایت» یکی از شاعران برجسته‌ی تبریز در قرن هشتم و نهم هجری به شمار می‌آید. او در شعر و شاعری شهره‌ی شهر بود و دیوانش دست به دست می‌گشت. بعد از کشته شدن اوزون حسن (۱۴۷۵-۱۴۲۳) سرسلسله‌ی آغ‌قویونلو و روی کار آمدن فرزندش ابوالفتح سلطان خلیل بهادر، هدایت به دربار راه یافته، مورد تکریم و احترام سلطان قرار گرفته و اداره‌ی کتابخانه‌ی قصر را به عهده گرفته است و به زودی در دربار صاحب مقام و منصبی گشته است.

تذکره‌های فراوان از زندگی ادبی و آثار شعری او سخنها گفته‌اند اما آنچه به دستمان رسیده است. بسیار اندک است و دیوان کوچکی را شامل می‌شود. ابوالفیاض در تذکره‌ی «زیده البیتان» که در سال ۱۶۲۰ نوشته است نمونه‌های بسیاری از دیوان او را آورده است و دیگر تذکره‌ها نیز نمونه اشعاری را ذکر کرده‌اند که زبانش به زبان مردم نزدیک و از فرهنگ توده استفاده کرده است. زبانش صاف و سلیس، روشن و روان است.

ای جان و کونول مهرین ایله واله و شیدا

اثباتین اوچون کون و مکان اواده هویدا

حؤکمونله سنین ساکن اولوب تخته‌ی اکبر

سنسین کی اولوبدور کرمین عامی جهاندار

هر خاره وئورورسن گولوهر خاره یه خارا

سندن نه دل و دیده ایلن گیزلی دئیم راز

هر دیده و هر دل ایله بیناسن و گویا

یارب کی نه الیش دو مثله هدایتین الین دوت

سندن بودور اول دوشمه‌سه ای دوست تمنا

منابع:

۱. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی، ۲۰ جلد، جلد ۳، باکی، ۱۹۸۴.
۲. علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی، جلد ۲، ارزروم، ۲۰۰۲.
۳. م. کریمی، مین ایللیک آذربایجان غزلی، امید زنجان، ۱۳۷۶.

شیخ ابراهیم گلشنی (۱۵۳۳-۱۴۲۷ م)

گلشنی یکی از بزرگترین عالمان و شاعران آذربایجان در قرن نهم و دهم هجری است که در نشر و نظم آثار جاودانه‌ای به یادگار نهاده و گنجینه‌ای زوال‌ناپذیر به ملت خویش تقدیم کرده است. جای لبی درد است که آثار این عارف در کشور خودمان تاکنون به چاپ نرسیده است و دردیست گران که حتی مقالات ادبی مبسوطی نیز در این زمینه نگاشته شده است و ملت ما همچنان از این گنجینه غنی فرهنگی محروم است. شیخ ابراهیم بن محمد بن شهاب الدین گلشنی در سال (۱۴۲۷ م) در شهر بردع چشم به جهان گشود.^۱ او دوران کودکی را در بردع گذرانده و تحصیلات نخستین را در شهر خود گذرانده و چون به سن بلوغ رسیده راه تبریز در ژیش گرفته و در محیط ادبی آن زمان تبریز مدتی شاگرد «دده روشنی» عالم معروف و بنیانگذار مکتب خلوتی بوده و خود نیز «طریقت روشنی» را به وجود آورده و به تبلیغ این طریقت همت گماشته است. طبق نظر تذکره‌ها، گلشنی بیش از صد سال عمر کرده و در سال (۱۵۳۳ م) چشم از جهان فرو بسته است. از گلشنی دو مثنوی جاودانه به نامهای «راز نامه» و «مثنوی حافی» به یادگار مانده است و دیوان کامل و مشتمل بر اشعار ترکی و فارسی و عربی نیز جزو گنجینه‌های ستودنی این دوره از تاریخ ادبیات آذربایجان است.

عشقه کؤنول وئرمیه‌ن جانینی قیماز بنه

بیلیگینی ترک اندیب عشق ایله گلمر بنه

عشقی مُراد اندوین ترک مراد ائتمه‌ین

اولوینی نامرد عشق ایله اویماز بنه

اولوبینی منکریم قال ایله گلمز بنه

دیری ایکن اولو ایمیش، ایسته یوین بولمازام

چونکی دیری اولمویان عشق ایله دویماز بنه

جان جهانندان کئچوب ایسته میه ن عشق ارین

دیر لیک ایچون عشق ایله جانینی وئرمز بنه

بیر نفس یوز بئله جان وئروبینی آلمیان

دیلہ سم اونندان بها عشق ایله سالماز بنه

عشق اودونا یانمایان گلشنی دیر سانانوز

روشنی نین یوره گی مهر ایله یانماز بنه

(۱) علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، جلد ۲، ص ۳۴۵.

بیلیمز کیم، نه بلا دور باشیما شودای عشق
 قارتوروب اکیلمز باشیمدان دم به دم غوغای عشق
 چیخالی شوداسی عشقون باشیما ذکریم بودور
 اون چکوب زارلیغیلن وای عشق، ای وای عشق
 گورمه دیم مجنون بیخود واله و آشفته حال
 اولدوغون بونجیلایین بیر داخی شیدای عشق
 ایسته یوب دردینه درمان کیم بولور عشقون دیلون
 چونکی اول درده دوا بولونمز الا وای عشق
 چکمه دی عشقون بلاسین مبتلا اولوب دئمک
 اولاهر نادان بی حس عارف دانای عشق
 روشنی نین عشقی ایله، گلشنی دگل بنه
 کیم اولوبدور سنجیله یین بیرداها رسوای عشق

بلا دور هر کیم آنا مبتلا دور	بلا دیینه سور آنا عشق بلادور
بلاتین عشقینه اص صلا دور	چکن عشقین گنجه بلاسین گوندوز
چو دردینه آنون واری دوا دور	بلادارون دیلر منصوره عشقین
اولومون شریستی آناشفا دور	مریض عشقه صحت سورانا دئن
وفاسی چون آنا عین صفا دور	بلا دور لطفی عشقون طالینه
اول اوددان باخمالیق خامه ادا دور	بلا دور پخته قیلان خام اولانی
گو نشدن روشن اندهن اول ضیادور	بلا دور گلشنی قلیین جلاسی

گلشنی از شاعرانی است که خود را جزو مریدان روشنی می شمارد و در رهرو بودن خود پایدار و محکم
 می شمارد و هر چه دارد از روشنی دارد:

روشنی پرورده سی دیر گلشنی آنین اوچون،
 گون کیمی روشن گورونور عالمه آندان ضیا.

و در شعری دیگر باز از روشنی نام می برد:
 عجب می گولشنی نون روشنی چون

اینیلدی زاریسی مانند دولاب.

باز می‌سراید:

یا الهی، روشنی دن آبرو زار و حزن ایله،
 گلشنی کیمی جهاندا اولماسا سون آدم قریب.
 بنه دیبر گلشنی کیم روشنی نین
 خیالوندان بیلومی شاشورور عشق.
 او خود را رسوا از عشق روشنی می‌داند:
 روشنی نین عشقی ایله، گلشنی، دنگیل بنه،
 کیم اولوبدور بیرداها رسوای عشق؟
 روشنی عشقه بلا دیبر، لیک ندیم گلشنی
 اول بلا سیز ائده‌مه‌زم برهم ایکن کؤنلونی شاد
 گلشنی در شعری دیگر هر کاری را به اذن و عشق روشنی جایز می‌شمارد و بی او نوری در هیچ جا نمی‌داند:

نه دور کیفیتین عشقون بیلیمک اولماز،
 چو کیف ایله یوزینی گؤرمک اولماز.
 گؤره ن بی کیف ایکن کیفی عشقون،
 نه دور کیفیتینی آنون سؤیله مک اولماز.
 یوخ ایکن وار اولان ییلور نه دور عشق،
 ندیم کیم یوخی وار ائیله مک اولماز.
 دیلون دیل دیله سن عشقین طریقین،
 او یولا دیلمه دن دیل گیرمک اولماز.
 اوله گر عشق ایله اولماز دان اؤندین،
 دئمه اولمادان اؤندین اؤلمک اولماز.
 گؤره ک عشقین یولونه غیر تمکین،
 کی اول یول طالیینه ایرمک اولماز.
 ندیم، ای گلشنی، آیدین ائلینه،
 ضیایی اولماز سیز کیرمک اولماز.

هر چه غزل از گلشنی در دست است همراه با تخلص خود، نامی از روشنی آورده است و غزلی نیافتیم که در آن از روشنی دده اسمی نیاورد و این امر می‌رساند که حقیقتاً کمر به عشق و اذن روشنی بسته است. او راه کمال را بدون رهبری روشنی ممکن نمی‌داند و بی او قدم از قدم بر نمی‌دارد.

روشنی دن دیله رم سنه مدد ای گلشنی،
دیلده ذیکریم دم به دم آندان اولوبان، الغیاث.

یکی از منابع نزدیک به شیخ ابراهیم گلشنی کتاب تذکره‌ی مجالس شعرای روم از دیگر شاعر آذربایجانی، غریبی تبریزی است که خود شاعری توانمند و صریح‌الهیجه است. غریبی در این تذکره‌ی کوچک که زندگی پنجاه تن از شعرای ترکی گوی آناتولی را بررسی می‌کند نمونه‌ی اشعار آنان را نیز می‌آورد. جالب‌تر آنکه گلشنی که از مریدان «روشنی دده» است اطلاعات موثقی ارائه می‌دهد و راجع به روشنی نیز معلومات ارزنده‌ای ابراز می‌دارد. متن کوتاهی که درباره‌ی شیخ ابراهیم گلشنی آورده است چنین است:^۱

«گلشنی تخلص قیلیرایدی و روشنی میخانه سنیدن مست اولوب، اول داخی سلطان حیدر قدس سره جورعه سنیدن اسره میشدیر. اصلی، «بردع، ولایتیندا ایمیش، حج مبارک و بیت المقدس طریقین توتوب مصر شهرینده ساکن اولموش و مصر ولایتی‌نین خاص و عامی آنا طالب سماع و صفاسی پادشاه روم قولاغینا یتیب «اثنی عشری» دیر دئییه دعوت قلیب خونکارا گتیردیلر.

بنده استانبول شهرینده آنین نظرینه یتیب، دست بوس شریفی ایله مشرف اولدوم، عجب مجذوب و مرغوب عزیز کیمسه ایدی، اما سوار اولماغا داخی اقتداری اولماییب، یوز یاشینا قریب اولموش، پیر اولدوغو سبیدن مُریدلری تخت روان وضع ائدیب، سماع و صفا ایله آرخالاریندا گُتوررلرلیدمی و مصر ولایتینده استانبول شهرینه اول اوسلوب اوزره گتیرمیشلر ایدی. عثمان اوغلو سلطان سلیمان آنا سئوال - جواب قیلماق اوچون اوز مجلسینه گتیریب، شیخی گُورونجک، بی‌اختیار قالدیب و تعظیم قلیب، سئوال و جوابه قالمامیش و دوعا طلب ائیه‌یب، درویشلرینه چوخ احسانا ائدیب، یتنه اوز مسکنینه گُونده‌ردیلر. تکرار مصره واریب آندا غانتقال ائیه‌دی. الفاظ و کلماتی تورکی و فارسی و غزل فحواسی اوزره تمام نظم و نصیحت ایدی و مُریدلری متصل یا زماغا مشغول ایدیلر. بو غزل آنین تورکی دیوانیندان دیر:

ای کُونول! عشقین منی دیوانه قلیدی عاقبت

بیلگیمی عقل اهلی‌نه افسانه قلیدی عاقبت.

دوشوروب داغلارا عشقین آشنا ایکن منی

دیو کیمی عقل ایله بیگانه قلیدی عاقبت.

(۱) غریبی، دیوان غریبی و تذکره‌ی شعرای روم، به اهتمام دکتر ح. م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲.

بیخدی بو کؤنلومو عشقین ساخلا ماغا گنجینی

اژدهانین مسکنین ویرانه قیلدی عاقبت.

گؤزلریم قارا گیب موغدان بتر گؤرای صنم!

چون سنه جان وئربین، جانانه قلیری عاقبت.^۱

اما اطلاعات ارزنده‌ای نیز در همین کتاب درباره‌ی روشنی ارائه شده است که جا دارد این مطلب نیز به طور کامل از آن درج گردد:

« روشنی ... آیدین ائلینده یئیلیجه آدلی کؤیدن قویموشدور. درویش سیرت و پاک طینت ایگید ایمیش. تبریز شهرینده ظاهر علمین تحصیل قلیب و عالم شوبیتده ترک اختیار ائيله ییب، مکه‌الله طوافینا عزم ائتمیش و آندان حضرت سلطان اولیا و برهان الاتقیا امام سلطان علی موسی الرضا علیه الصلوٰه و الثنا طوافینا گلیب اقامت دستگاه سید یحیی هاشمی خدمتینده نچه زامان عبادت و ریاضت چکیب، آخر حضرت قطب العارفین و مرشدالمحققین سلطان شاه حیدر قدس سره قوللو غونا ایریب، آز ایامدا هر جانبدان امیرزاده‌لر، بلکه ائل و اولوس ما بیننده اولان آزاده‌لر مرید اولوب، هجوم و غوغا باشلادیقلاری سبیدن حکام و امرا کندی‌لرینی اول جانبدن اخراج ائدیب و یتنه شرق ولایتینه متوجه اولوب، قصبه‌ی جوی «دا حق امرینه واصل اولموشلار. روش‌لری پاک و نفس‌لری آتشناک ایمیش. سلاست و لطافت طبع‌لری تعریف و توصیفدن متجاوزدیر. اسلوب شعرده، به تخصیص مثنوی و غزل و ترجیع و قصیده اطراز و اطواریندا حسنیایه و جهی‌ایله تصرف یوزول حقیقت فحواسی اوزره اشعار قیلدیقلاری دیوان و کلیات مقبول و مرغوب واقع اولموشدور. حضرت سرور انبیاء علیه الصلوٰه و الثناء نعتینده کتب ائتدیک‌لری قصاید اییاتیندان بویکی بیت آنلارین دیر:

بیت:

ایا سلطان دو کونین، سؤزون جمله دقاتق دیر

لطائف دیر، غرائب‌دلر، عجائب‌دیر، حقایق دیر.

ایا معشوقدقو رحمانین که فرض عیش ایمیش عشقین

سنه عاشق اولال کیمسه همان آلاها عاشق دیر.

و بو اییات آنین ترجیعاتیندان بیر بند دیر:

بیز جان و جهان و جان جانیز

هر یانا روان بیگی روانیز.

تنها تنی سانما جان و دادن

جانان قرمینه جان نشانیز.

(۱) تذکره مجالس شعرای روم، به اهتمام دکتر ح. م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۲۰.

بنت العنین مرام خوش، خوش
 عناب لبین اؤپوب سورانیز.
 ییز مصطبه نین، مجاوری ییز
 گر چه که مسافر جهانیز.
 سلنما ییزی نسنه ییلمزیز ییز
 بیز عالم نا نوشته خوانیز.
 سیر ملکوت اوچون جهاندا
 ییز آنادان ایکی کز دونمانیز.
 باخمتین ییزه سیز ایکی داخی خوار
 بیز بنده ی شاه بی نشانیز.
 صورتده اگر چه ییز گداییز
 معنی ده ولیک پادشانیز.

آغلاماقدان گولمز ایمیش شاد اولوب بیردم غریب
 فیکری - ذیکری اولوبان و درد ایله نئی دم غریب.
 وای اگر حسرتله وئرم جانیمی آخر نفس
 گورمه دن سئودیک لریمی دنیادان گئده ن غریب.
 سئویشور خلقی جهانین آی گوروب بایرام ایچون
 یاسلس کیمی قایقولدور موت ایله اول دم غریب.
 دؤنوبن صاحب عزایه اون چؤ کوین درد ایله
 گؤزلریندن آخیدیر میش یاش یثرینه دم غریب.
 یا الهی، روشنی دن آیرو زاری حزن ایله
 گلشنی کیمی جهاندا اولماسین آدم دم غریب.

اول کی، خط مشک باری نسخ ریحان ائيله میش
 خال ایمیش اول کی، یوز اؤزره پریشان ائيله میش.
 گؤزلری نقاشی شول کرپیکلرین لیفه سین
 خال ایمیش گول اوراقینی افشان ائيله میش.

بار اسوب یا پراق اؤرتتر تک آهیمدان بوسرو
 آل یوزینه دو تو بان مندن نه پنهان ائيله میش.
 دیشله مه لعلینی گر جور ایله قانیم تۆکدوسه
 ساخلا کؤنلوم جانیم، ائيله مه کیم قان ائيله میش.
 ای گونش، دویدونمو آفاقی نه دن دؤنموش تومان
 شام هیجرینده هدایت دون و گون افغان ائيله میش.

منابع :

۱. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتا بخاناسی، جیلد ۳، ص ۲۸۷.
۲. علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، جیلد ۲، ص ۳۴۵.
۳. نشریه امید زنجان، نمره ۳۴، ۱۳۷۳.
۴. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جیلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۵. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۶. غریبی، کلیات غریبی، به تصحیح دکتر صدیق، تهران، ۱۳۸۲.

ادبیات در قرن نهم و دهم هجری

ادبیات ترکی در قرن نهم و دهم هجری گسترده‌گی فراوان داشت. این ادبیات از آسیای میانه گرفته تا مصر و سوریه توسعه یافته بود. این دوره، دوران بالندگی ادبیات ترکی در تمام نقاط بود از جمله در ایران در حالیکه ادبیات فارسی دوران فترت خود را می‌گذراند ادبیات ترکی وسعت و رشد خارق العاده‌ای یافته بود و در دربار ایران نیز این ادبیات مورد حمایت قرار می‌گرفت. بد نیست به این ادبیات در هر منطقه و اقلیمی پردازیم.

ادبیات آسیای میانه

در آسیای میانه جانشینان تیمور حکومت می‌راندند و ادبیات ترکی نیز جایگاه والایی داشت و میدان را از ادبیات دیگر زبانها از جمله فارسی و عربی گرفته بود. بالندگی ادبیات ترکی در این قرن، نخست در دربار شاهرخ فرزند تیمور، در هرات و سپس در زمان اولوغ بیگ فرزند شاهرخ در سمرقند بوده است. فرزندان تیمور که زبانشان ترکی بود آثار ترکی رسمیت داشته و مورد حمایت آنان قرار گرفته، چه در هرات و چه در سمرقند، ادبیاتی غنی آفریده می‌شد. اولوغ بیگ حرکت‌های علمی در زمینه های ریاضیات، نجوم، طب و غیره را مورد حمایت جدی قرار داده و در رصد خانه‌ای که ساخته بود عالمانی بزرگ چون علی کاشی، قاضی زاده و علی قوشجی به کارهای علمی مشغول بودند. او در عین حال، مدرسه ای نیز در سمرقند بنیاد نهاد که عالمان سراسر جهان برای کسب علم بدانجا روی آوردند و این مدرسه قرن‌ها تأثیر گذار در پیشرفت علوم بوده است.

دربار سمرقند که همه‌ی علوم رایج زمان را مورد تشویق و حمایت قرار داده بود باعث گردید عالمان بزرگی به منصب‌ی ظهور برسند و دانشمندان از اکناف جهان در سمرقند گرد آیند که از میان این عالمان می‌توان سگاکی، سلطان اسکندر شیرازی، حیدر خوارزمی، لطفی، امیری، گدایی، عطائی و یقینی را نام برد. سگاکی شاعری است که در دربار اولوغ بیگ از احترام خاصی برخوردار بود و مورد تقدیر دربار قرار گرفته است. او مدیحه‌های بسیار و قصاید زیبا در مدح سلاطین و حاکمان سروده و خود را نیز همپای سلاطین شمرده است. جالب این است که سگاکی شاعری است که تأثیر فراوان از ادبیات شفاهی گرفته و زبان شعری‌اش به زبان مردم نزدیک است.

مستشرقین تحقیقات ارزنده‌ای در این باب به انجام رسانده‌اند.^۱ تنها نسخه‌ی دیوان سگاکی در موزه‌ی بریتانیا تحت شماره‌ی ۲۸۴ نگهداری می‌شود.^۲

1) E.Bertels , opit tvorceskoy bicgrafit , moskova , lening rad , 1948 , s54 – 58.

۲) سکاکی دیوانیندان پارچالار، تورک دلی و ادبیاتی درگی سی، استانبول، ۱۹۶۳، ص ۱۷۴ - ۱۵۷.

لطفی یکی دیگر از شاعران شناخته شده‌ی این عصر است که در دیوان وی تأثیر سگاک‌ی و نظیره سازی لطفی بر آثار سگاک‌ی در آن مشاهده می‌شود. امیر علیشیر نوایی، اطلاعات بسیار ارزشمندی در مورد سگاک‌ی ارائه داده است.

سلطان اسکندر شیرازی یکی از نوادگان تیمور لنگ است که در عین داشتن حکومت شیراز، دستی در شعر و شاعری داشته است. او مدتی نیز والی نهاوند بوده است. او اصفهان و شیراز را فتح کرده و به دلیل اسکان داشتن چند ساله در شیراز به شیرازی معروف شده است. در مجلس النفایس امیر علیشیر نوایی اشعار چندی ذکر شده است.^۱

حیدر خوارزمی نیز شاعر بزرگی است که به خاطر نوشتن اثر مخزن الاسرار به نام سلطان اسکندر شیرازی، از وی صله دریافت کرده است. این اثر نظیره‌ای است زیبا از مخزن الاسرار نظامی گنجوی. امیر علیشیر نوایی در کتاب محاکمه اللغتين ضمن بحث از شاعران ترکی گوی زمان تیمور و شاهرخ، قصیده‌ای را نیز از حیدر خوارزمی آورده است. نسخه ای خطی از مخزن الاسرار حیدر خوارزمی در کتابخانه‌ی ملت در استانبول وجود دارد. این اثر نخستین بار در سال ۱۸۵۸ در قازان چاپ شده است.^۲

لطفی از شاعران مورد علاقه‌ی امیر علیشیر نوایی بوده که در کتاب محاکمه اللغتين او را در زمره‌ی شاعران زبده فارسی گوی قرار می‌دهد. تمام دیوان لطفی به ترکی است. او بزرگترین شاعر آسیای میانه بعد از نوایی به شمار می‌آید و آثار وی علاوه بر آسیای میانه از عراق تا خراسان نیز شهرت عام و خاص داشته است و او را به عنوان ملک الکلام شناخته‌اند.

لطفی شاعری صوفی مذهب است و امیر علیشیر نوایی در دو اثر خود مجالس النفایس و نصائم المحبه جای ویژه‌ای به وی داده است. لطفی عمر طولانی داشته و ۹۹ سال زندگی کرده است و دوران سلاطین مختلف تیموری را درک کرده است. مقبره‌ی وی اینک در «ده کنار» از توابع هرات موجود است. امیر علیشیر نوایی نیز او را دیده و از مدحیات وی برخوردار شده است.^۳

لطفی شاعری است که مرید شهاب الدین خیابانی بوده و از تفکرات صوفیانه‌ی این شیخ بهره گرفته و دیوان خود را با اندیشه‌های صوفی مسلکانه پر کرده است. لطفی اثر «گول و نوروز» را به دستور سلطان اسکندر به نظم کشیده است. این اثر در وزن مفاعیلن فعولن نوشته شده است. دیگر اثر لطفی کتابی است به نام

۱) پروفیسور دکتر کوپرولوزاده، تورک دلی و ادبیاتی حاققیندا آراشدیر مالار، استانبول، ۱۹۳۴، ص ۱۱۲.

۲) بانارلی، همان، ص ۴۲۱.

۳) همان.

«ظفرنامه» که در موضوع تاریخی بوده و گویا از زبان فارسی استفاده کرده است. لطفی، تنها در خراسان و آسیای میانه معروف نبوده است بلکه شهرت وی تا دربار عثمانی نیز رسیده است. در اثر سترگ دایره المعارف اسلامی اطلاعات جامعی درباره‌ی لطفی داده شده است.^۱

در مجالس النفایس امیر علیشیر نوایی از دیگر شاعران آسیای میانه در این عصر از عطائی، مقیمی، یقینی، امیری و گدایی نیز نام برده شده است. عطائی از شاعران صوفی مسلکی است که از نوادگان اسماعیل عطا یکی از درویشان یسوی می‌باشد. مقیمی نیز شاعری از هرات است که در میان قبایل ترخان می‌زیسته است.

یقینی شاعری است که حاکم شهر بوده و به زبانهای فارسی و ترکی شعر سروده است. اثر معروف او «اوخ و یای» است که در موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود (تحت شماره‌ی ۷۹۱۴).

امیری شاعری پرکار و فعال بوده است که غزلیات، قصاید و مثنویات فراوان دارد. آثاری به زبانهای فارسی و ترکی نوشته است. شاعری متوسط الاحوال است.^۲

گدائی نیز از شاعران آسیای میانه است که عمری طولانی داشته و بیش از ۹۰ سال عمر کرده است. اثر ارزشمند «دیوان گدایی» در موزه‌ی ملی پاریس نگهداری می‌شود. در این نسخه‌ی خطی ۲۳۱ غزل، ۱ مستزاد و ۵ قصیده وجود دارد.^۳

دیوان گدایی نخست توسط J.Eekmann مورد تدقیق قرار گرفته و اطلاعات مفیدی توسط محقق ارائه شده است.^۴ امیر علیشیر نوایی شاعر برجسته‌ی آسیای میانه است که مفصلاً بدان می‌پردازیم.

(۱) با نارلی، همان، ص ۴۲۲.

(۲) امیر علیشیر نوایی، همان.

(۳) با نارلی، ص ۴۲۳.

(۴) گدایی دیوانیندان پارچالار، تورک دلی و ادبیاتی در گیزی، استانبول، ۱۹۶۰.

ادبیات آذربایجان

در این دوره شاعران بزرگی چون ملک الشعرا حبیبی، کشوری تبریزی، گلشنی، فضولی، شاه ختایی و دیگران قد بر می افرازند که بدان پرداختیم.

ادبیات ترکی در آناتولی

ادبیات در سرزمین و امپراتوری بزرگ عثمانی در این سده‌ها بسیار گسترده و غنی بوده است به ویژه اکثر سلاطین عثمانی نیز قلم به دست گرفته و به خلق آثار ترکی پرداخته‌اند. از این میان به سلطان مراد دوم (۱۴۵۱ - ۱۴۴۷ م)، سلطان محمد فاتح (۱۴۸۷ - ۱۴۳۲ م)، با یزید دوم (۱۵۱۲ - ۱۴۴۷ م)، سلطان سلیم (۱۴۹۵ - ۱۴۵۹ م) اشاره کرد.

مورد جالب دیگر، پیدایش شاعران زن در این دوره و در این سرزمینهاست. در کنار شاعران بزرگ دیوانی در آناتولی، شاعره‌های بزرگی چون زینب خاتون (متوفی ۱۴۷۴ م) و بانو مهری (متوفی ۱۵۰۶ م) قابل ذکر است. زبان شعری این شاعران بسیار روان، شیوا و زیباست و توجه سلاطین را نیز به خود جلب کرده و در دربار عثمانیان از احترام خاصی برخوردار بوده‌اند.^۱

از شاعران دیوانی می‌توان احمد داعی را نام برد که آثار فراوان و ارزشمندی چون دیوان ترکی، دیوان فارسی، چنگ نامه، جاماسب نامه، تفسیر مقدمه‌سی، عقود الجواهر، مطایبات، وصیت نوشیروان و غیره را آفریده است.

شیخی دیگر شاعر بزرگ آناتولی است که به سال ۷۵۱ هجری به دنیا آمد و به سال ۸۰۹ هجری وفات کرده و آثاری چون دیوان، خرنامه، خسرو و شیرین (۶۹۴۴ بیت) سروده است و با شاعر همعصر خود احمدی رقابت شدیدی داشته و در دربار کارشان به مباحثه‌های سختی کشیده شده است و هر یک در هجو دیگری اشعاری سروده است.

بعد از شیخی، بزرگترین شاعر آناتولی را می‌توان احمد پاشا نامید که عنوان سلطان الشعرا یافته و مورد احترام دربار و عامه‌ی مردم بوده است. نباید فراموش کرد که تأثیر شیخی بر ادبیات آناتولی بسیار عمیق و طولانی مدت بوده است به طوریکه شاعران بزرگی چون جمالی، زینب خاتون، احمد پاشا، باقی، سلطان جم،

(۱) با ناری، همان، ص ۴۵۲.

نابی و ندیم تحت تأثیر شعر شیخی بوده‌اند. برخی از محققین حتی مولانا محمد فضولی را از تأثیر شیخی بر کنار ندانسته‌اند.^۱

پدر احمد پاشا یکی از سرداران سلطان مراد دوم بوده است و در دربار او، از ارج و قرب بیشتری برخوردار بوده است. در دیوان وی مدیحه‌های زیبایی وجود دارد که از عشق و شراب نیز بی‌بهره نبوده و مورد توجه سلاطین قرار گرفته است. محققین ترک معتقدند احمد پاشا بزرگترین شاعر عصر خود بوده که با شاعرانی چون احمدی، شیخی، عطائی و ملیحی مراوده داشته و مورد احترام آنان نیز بوده است.

نجاتی (متوفی ۸۸۷ هجری) از دیگر شاعران مطرح آناتولی است. نام پدرش عبدالله و نام خودش عیسی بوده است و غزل معروف وی با ردیف «دوته - دوته» امروز نیز به عنوان ترانه ی معروف ورد زبانهاست. از آثار او می‌توان «دیوان» و «شهرزاد محمد» را نام برد.

از دیگر شاعران آناتولی می‌توان همامی، صافی، جمالی، آهی، عدنی، نشانی، ملیحی، سعدی جم، وصالی و غیره را نام برد.

ادبیات آذربایجان در این دوره

قرن ۹ و ۱۰، دوران رشد و شکوفایی ادبیات ترکی آذربایجان به شمار می‌آید. در این قرن آذربایجان رشد همه‌جانبه‌ای را در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و علمی طی می‌نماید. قدرت حکومت تیموریان، از یک سو نیروهای محرکه‌ی جامعه را به نابودی کشاند اما از سوی دیگر نیروهای فعال جامعه را برای مقابله با چنین حکومتی به اتحاد و یگانگی کشاند و در نتیجه حرکت‌های انقلابی رخ داد. نتیجه‌ی چنین تحولاتی را در رشد و شکوفایی بینش‌های اجتماعی - سیاسی، مذهبی و ادبی می‌بینیم و دهها عالم، هنرمند، ادیب، شاعر، نقاش، خطاط و صنعتگر در سرزمینهای پهناوری که امپراتوری تیموری بر آنها حکم میراند پا به عرصه نهادند. در عین حال برخی شهرها اهمیت سوق الجیشی یافت. با تجمع عالمان، صنعتگران، مراکز مهم تجاری و بازرگانی، علم و صنعت به وجود می‌آمد. بعد از تیمور لنگ، مجادله و منازعه‌های درونی حکومت، باعث ضعف آن شده و با درگیریهای که این خاندان با حکومت‌های محلی آذربایجان داشت سبب گردید فرزندان تیمور رفته رفته پا از آذربایجان بیرون نهند. ابراهیم شروانشاه با دعوت از تمام خان نشینهای آذربایجان در فکر ایجاد آذربایجانی متحد و یکپارچه بود اما حکومت تازه پا گرفته‌ی قاراویونلو با به دست آوردن بسیاری از شهرهای ایران، عراق، آذربایجان، ارمنستان و گرجستان، کاری را که ابراهیم شروانشاه آغاز کرده بود نیمه تمام نهاد.

حکومت قاراویونلوها نیز مدت زیادی طول نکشید و آغ قویونلوها به حکومت رسیدند و همان سرزمینها را به دست آوردند. با وجود این کشمکشهای کوتاه مدت و مداوم که بیشتر از نیم قرن به طول انجامید آذربایجان از حمله‌ی بیگانگان محفوظ نماند اما کشمکشهای داخلی، نیروهای مولده را اسیر و سرگردان ساخت. در چنین موقعیتی ساخت و سازها نیز کوتاه مدت بوده و رونق آنچنان نیافت. ولی در هر حال، بالندگی فرهنگی خودی نشان داد و عالمانی چند به عرصه‌ی علم و هنر وارد شدند. در این مدت ادبیات، هنر، معماری رشد یافت. عمارت‌های بزرگ به وجود آمد، راه‌ها ساخته شد، کاروانسراها، مساجد، مدارس بر پا شدند اما آن عظمت لازم و پایداری مورد نیاز را به دست نیاوردند تا اینکه صفویان قدرت گرفتند و در نهایت شاه اسماعیل صفوی علاوه بر تسخیر سرزمینهایی که آغ قویونلوها در دست داشتند، شروانشاهان و دیگر حکومت‌های تضعیف شده و کوچک منطقه را از بین برد و وسعت امپراتوری را توسعه داد و عظمت و شکوه یک امپراتوری بزرگ را باز یافت تا حدی که توسط امپراتوریهای بزرگ روس و اروپا در تماس شد و به همین خاطر توانست در نظام اقتصادی کشور و مردم نقش بارزی ایفاء نماید.

در همین دوره از طریق دریای خزر، ولگا و قفقاز توانست ابریشم را از چین خریداری و به اروپا صادر نماید و با ارسال نفت به اروپا بر رونق اقتصادی بیفزاید. این رونق اقتصادی موجب شد تا مراکز صنعتی و پیله وری رشد یابد و شهرهای بزرگ به وجود آید. تبریز، مشهد، شماخی، باکو، گنجه، اردبیل و مراغه اهمیت

گذشته را باز یافتند. تبریز که از زمان آغ قویونلوها پایتخت حکومتی شده بود با داشتن جمعیت یک میلیونی، توانست کانونهای صنعتی، تجاری، فرهنگی و علمی را در خود به وجود آورد و در دنیا شناخته گردد. میرزاجهانشاه از سلسله قارا قویونلو در تبریز بناهای بزرگی را بنا نهاده بود توانست نظر عالمان را به سوی تبریز معطوف سازد و خود با تخلص حقیقی دیوان شعر ساخت و شاعران را نواخت. همو با ساختن مسجد کبود و مجموعه‌ی مدارس در اطراف آن توانست بسیاری از عالمان را به این شهر آورده و کانون علم و ادب را گرم سازد. ادامه‌ی همین روند را در زمان شاه اسماعیل صفوی شاهدیم.

شاه اسماعیل صفوی آگاهانه و با برنامه‌ای از پیش تعیین شده افراد آگاه و صنعتگر را به تبریز دعوت کرده و علوم رایج زمان را در تبریز رونق بخشید در کنار علوم مختلف، هنرهای مثل موسیقی، نقاشی و دیگر شاخه‌های ادبی و هنری نصب می‌یافت. در تاریخ عثمانی نوشته‌اند که وقتی سلطان سلیم عثمانی بعد از جنگ چالدران وارد تبریز شد به روایتی ۷۰۰ و به دیگر روایت بیش از ۱۰۰۰ نفر عالم و هنرمند را همراه خود از تبریز به کشور عثمانی برد.^۱ این موضوع، نشانگر شکوفایی شعر و هنر در تبریز در قرن دهم هجری است.^۲ در این دوره، زبان و ادبیات ترکی اهمیت خاص یافته و از اعتبار بسیاری برخوردار بوده است. از یک سو صفویه و از سوی دیگر حکومت عثمانی در ترویج زبان ترکی می‌کوشید و کتابها و آثار ترکی در تمامی آسیا به رشته تحریر کشیده می‌شد و از مرزها فراتر می‌رفت. بسیاری از شاعران آذربایجان از طریق حکومت عثمانی به آناتولو برده شده و با شاعران آن دیار در تماس بودند و از همدیگر الهام می‌گرفتند و ادبیات آذربایجان رونق خاص می‌گرفت.

فراموش نباید کرد که زبان ترکی در میان ملل اروپا نیز برای خود جایی باز می‌کرد و روابط با کشورهای اروپایی، باعث سرازیر شدن بسیاری از سیاحان، مورخان، هنرمندان و سیاستمداران اروپایی به آناتولی و آذربایجان می‌شد و روابط فرهنگی مستحکمتر گشته و آنان با فرهنگ و زبان ترکی آشنا می‌شدند. ناگفته نگذاریم که در تداوم همین حرکت بسیاری از سیاحان با خواسته‌های فرهنگی وارد خاورمیانه شدند و آثار فرهنگی، تابلوهای نقاشی، کتابهای خطی، مجسمه‌های مختلف و در کل آثار فرهنگی آذربایجان، آناتولی، ایران و ... را به اروپا بردند.

زبان ترکی در ایران به عنوان زبان رسمی اعلان شده و موفقیت بسیار ممتازی به دست آورده بود.^۳ وقتی شاهان بزرگی چون جهان‌شاه حقیقی و شاه اسماعیل به زبان ترکی شعر می‌سرایند هزاران شاعر دیگر نیز در این

(۱) علی اکبر ولایتی، شاه اسماعیل دؤورونده ایرانین خارجی علاقه سی تاریخی، باکی، ۱۹۹۸، ص ۱۷۳.

(۲) علی قفقازیانی ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، جلد ۲، ص ۲۵۶.

(۳) ایران تورک ادبیاتی، جلد ۲، ص ۲۵۶.

زبان به طبع آزمایی می‌پردازند و به تبعیت از شاه خویش به ترکی، دیوانهای شعر می‌آفرینند و بدین ترتیب نهضت فرهنگی ادبی - شاه خطائی پا می‌گیرد.

یادآوری می‌کنیم با وجود این اوضاع، زبان و ادبیات فارسی نیز مورد حمایت قرار گرفته و هرگز علیه این زبان حرکتی مقابله‌گرایانه صورت نگرفته است.

پیش از نهضت ادبی ختایی، حرکت بزرگ این دوره توسط امیر علیشیرنویسی وزیر اعظم شاه حسین بایقرا بوده است که در هرات صدها عالم، هنرمند و شاعر را گردآورده و خود به تحریر دهها کتاب ترکی آغاز نموده است. در واقع حرکت اصلی را نوایی شروع کرده و زمینه را برای نهضت ادبی خطایی آماده و مهیا ساخته است. علیشیرنویسی دوست دوران کودکی، همفکر و سلطان آینده‌ی ایران را به علم و هنر ترغیب کرده و این دو دوست، دست در دست هم نهاده و برای زبان و ادبیات مادری خود نهضتی را تدارک دیدند. در دربار سلطان حسین، صدها نقاش، خطاط و شاعر به تحریر کتابهای ترکی مشغول بودند. علاوه بر ادبیات، معماری نیز هنری عمده به شمار می‌آمد و مدارس، مساجد، پلها، راهها ساخته می‌شدند و رونق اقتصادی کشور را پدید می‌آوردند.

مجالس الشعرائی که به همت امیر علیشیرنویسی و حمایت سلطان حسین بایقرا در دربار تشکیل می‌شد باعث گردید هزاران هنرمند، صنعتگر و شاعر از اقصا نقاط کشور پهناور اتابکان - از ایران، آسیای میانه، آسیای صغیر، خاورمیانه رو به سوی دربار حسین بایقرا آورند و به خلافت و آفرینشهای ادبی همت گمارند.

وقتی شاه اسماعیل در تبریز بر تخت سلطنت نشست و حمایت خود را از هنر و ادبیات نشان داد صدها شاعری که از تبریز به هرات برده شده بودند به تبریز مراجعت کردند و در کنار آن همه جا هنرمندی و شاعری آوازه‌ی تبریز و شاه اسماعیل را می‌شنید رو به سوی تبریز کرده و به این حرکت ملحق می‌شدند و نه تنها یاد و خاطره‌ی هرات دوره‌ی نوایی را زنده می‌کردند بلکه رونق بخشیدن هر چه بیشتر به چنین حرکت‌هایی دست از دل و جان می‌شستند. تداوم نهضت نوایی در هرات را به عینه می‌توان در آثار نشر این دوره مشاهده کرد اما در شعر، حرکتی جدا و قوی در دربار حقیقی و ختایی مشاهده می‌شد.

ادبیات آشیقی نیز در این دوره رونقی فراوان و چشمگیر یافت و آشیقهای بزرگی چون قوربانی و امانی وارد دربار شاه اسماعیل شدند. هر چند این دو آشیق را می‌بایست به عنوان رهبر آشیقهای آذربایجان بررسی کرد اما وجود اشعار زیبا و پر محتوا در سبک و سیاق اشعار کلاسیک موجب می‌گردد آنان را در سبک ادبیات کلاسیک نیز به شمار آوریم. مسئله‌ی دیگر در مورد قربانی و امانی، نزدیکی این دو شاعر به مردم است. اشعار این دو شاعر آنچنان در دل مردم می‌نشاند که توده‌ی مردم، اشعار این دو را حفظ می‌کنند و سینه به سینه نقل می‌کنند و دیگر آشیقها نیز این اشعار را با ساز خود می‌خوانند، همانگونه که اشعار شاه خطائی را نیز آشیقها می‌خوانند. بنابراین این دو شاعر بزرگ، ادبیات کلاسیک را میان مردم می‌برند و شاخه‌ی شفاهی را با

کلاسیک پیوند می‌زنند. بنابراین مشخصات ادبیات این دوره‌ی آذربایجان را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- ۱- ادبیات آذربایجان دوران شکوفائی را می‌گذرانند.
 - ۲- ادبیات کلاسیک با ادبیات شفاهی مردم پیوند می‌خورد.
 - ۳- ادبیات ترکی رسمیت می‌یابد و از ادبیات فارسی پیشی می‌گیرد.
 - ۴- ادبیات ترکی در دربار و توسط سلاطین و پادشاهانی چون شاه اسماعیل، سلطان حسین بایقرا، امیر علیشیر نوایی و جهانشاه حقیقی مورد حمایت قرار می‌گیرد.
 - ۵- ادبیات از عالم عرفان به عالم واقعی و رئال می‌رسد و زبان این دوره ساده و سلیس می‌گردد.
 - ۶- ادبیات ترکی در شعر و در نثر همپای دیگر هنرها پا می‌گیرد.
 - ۷- هنرهای مثل نقاشی، خطاطی، موسیقی نیز رشد یافته و مکتبهای هرات و تبریز چنان قوی می‌گردد که در قرنهای بعدی نیز مؤثر واقع می‌شود.
- در دوره‌ی تیموریان ادبیات، هنر و دیگر رشته‌های هنری به اوج تکامل خود نزدیک شد. بجز امیر تیمور، اکثر جانشینان وی، ادیبان، شاعران، مورخان و هنرمندان را بزرگ داشته و برای رشد و بالندگی انواع هنرها زمینه را آماده کرده بودند. در طول حکومت تیموریان، در دوره‌ی سلطان حسین بایقرا و به همت وزیر کاردان و ادیبش امیرعلیشیرنوایی، هنر و ادبیات به اوج رسید و مراکز متعدد فرهنگی و هنری در سراسر امپراتوری برپا گردید، کتابخانه‌ها رونق گرفت، استنساخ و تذهیب کتب رایج گشت، موسیقی و نقاشی پا گرفت تعداد نقاشان و مذهبان و خطاطان فزونی یافت و این وضع با از بین رفتن تیموریان از بین نرفت بلکه همین روند در طول حکومت قره‌قویونلوها، آغ‌قویونلوها و صفویان تداوم داشت. تنها می‌توان گفت که این بار مرکز ثقل هنرها و ادبیات به آذربایجان منتقل گشت و زبان ترکی بیشتر و بیشتر مطرح گردید.

آنچه حائز اهمیت نیز می‌باشد برقراری ارتباط تیموریان با دولتهای همسایه و حتی اروپایی است. در زمان تیمور لنگ، سفرای اسپانیا با دربار ایران رابطه برقرار کردند و رابطه با عثمانیان (سپس برخورد و جنگ با آنان)، رابطه با واتیکان، رابطه با سلاطین و مملوک مصر، ارتباط با حکومت چین وجود داشته و روزبروز هم محکمتر و پایدارتر می‌شد. این ارتباطات سیاسی نیز از تیموریان به قره‌قویونلو، آغ‌قویونلو و صفویان منتقل شد. چنین روابطی در تحکیم موقعیت آبادانی و عمرانی کشور نمی‌توانست بی‌تأثیر باشد. لذا ساخت عمارتها، دربارها، مساجد، مدارس، کاروانسراها و غیره رونق گرفت و بویژه شهرهای مرکزی آبادتر شده به رونق و شکوه خاصی دست یافتند و پیشه‌وران، صنعتگران متمرکز شدند.

سیاست دینی در تمام این دوران بجز صفویان با مسامحه و مصالحه پیش می رفت و مذاهب از آزادی نسبی برخوردار بودند و شیعه در اکثر مناطق رونق می یافت و با نیرومندی شیعه، مکتب‌های صوفی گرانه نیز پا می گرفت به طوری که فرقه‌های متعدد مانند حروفیه، بکتاشیه و دیگران قدرت یافتند و در نهایت شیعه به عنوان مذهب رسمی امپراتوری تثبیت گردید.

بعد از تیموریان، زمینه برای رواج مکاتب صوفیانه مساعدتر گردید و در این زمینه کتب زیادی به زبانهای فارسی و ترکی نگاشته شد. علوم شرعی نیز رونق یافت و کتب تفسیر، حدیث و علوم کلام و منطق رایج گشت. علوم عقلی نیز از قافله عقب نماند، ریاضیات، نجوم، طب، موسیقی نیز فضای مساعدی برای ترویج و تدریس یافت. علم لغت نیز مطرح گردید و زبان ترکی توانست برای خود جایی باز کند و در همین دوره چندین لغت نام‌های فارسی به ترکی نگاشته شد که برخی از این آثار، در کتابهای اروپایی! از جمله کتابخانه ی ملی پاریس نگهداری می‌شود.^۱ در این میان به دو کتاب فرهنگ لغات می‌بایست اشاره کرد. یکی «نثارالملک» تألیف لطف الله بن ابی یوسف حلیمی است که در سال ۸۷۲ هجری به نام سلطان با یزید عثمانی نوشته شد و دیگری «وسيله المقاصد الى الحسن المرصد» در سال ۹۰۴ هجری توسط رستم مولوی برای آموزش زبان ترکی به همزبانان فارس خویش نوشته است.^۲ دکتر ذبیح اله صفا از کوشش لغت نویسان ترکی زبان فارسی دان نیز سخن به میان آورده است که باید متذکر شد این لغت نویسان از هنرهای نظم و موسیقی و با ساختن شعر و آهنگ سعی در آموزش زبان خود کرده اند. این روند در قرن نهم و دهم رایج بوده است. صرف و نحو، علوم اوزان شعری و از این قبیل علوم ادبی نیز رونقی یافت در این میان نام «بدیع تبریزی» از شاگردان کمال جندی باید قید کرد. وی در قرن هشتم به دنیا آمد و شهرهای مختلف آسیای صغیر یا آناتولی را گشت و سپس در اردبیل و تبریز سکنی گزید و به نظم آثاری در باب صرف و نحو و لغت شناسی زبان ترکی همت گماشت.

اشاره بدین نکته حائز اهمیت است که در طول قرنهای نهم و دهم هجری، زبان و ادبیات ترکی در تمامی مناطق ترک نشین - از غرب چین تا غرب آناتولی رونق داشت و با تشویق ادیبان و هنرمندان، این ادبیات رونق بیش از پیش می‌یافت. یاد آوری این نکته نیز فراموش نشود که حتی از شاهزادگان تیموری اولغ بیگ فرزند شاهرخ، غیاث الدین بایسنقر دیگر فرزند شاهرخ و سلطان ابوالقاسم بابر فرزند بایسنقر خود ذوق شعری داشته و به آفرینش ادبی به زبان ترکی می پرداختند که آثاری به زبان فارسی نیز از آنان در دست است. سلطان حسین بایقرا بدیع الزمان میرزا متخلص به «بدیعی»، شاه غریب میرزا متخلص به

(۱) فهرست نسخ فارسی کتابخانه ی ملی پاریس، تألیف بلوشه، جلد ۲، ص ۱۹۹ - ۱۹۶.

(۲) ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳.

غریبی، ظهردین محمد با برشاه متخلص به بابر از شاعران قرن دهم هجری به شمار می آیند که دیوان آنان به دو زبان به طبع نیز رسیده است.

از پادشاهان قره قویونلو نیز جهانشاه با تخلص حقیقی دیوان زیبایی به زبان ترکی نگاشت و پسرش نیز دیوان شعری به زبان ترکی ترتیب داد (پیربوداق) که نسخه‌ی آل در کتابخانه‌ی ملی بریتانیا موجود می باشد^۱ و اسفارش در تذکره الشعرای دولت ثمرقندی نیز آمده است.^۲

محققانی که در تاریخ ادبیات ایران به تحقیق پرداخته‌اند معرفند که در قرن نهم هجری یک زبان ادبی دیگری نیز رواج می یافت و بنیادی استوار پیدا می کرد و آن زبان و ادبیات ترکی بود.^۳ همو اقرار می کند که «شعر ترکی گفتن امری تازه نیست. فهرست شاعرانی مانند میرحیدر مجذوب، لطفی، نصیبی، قطبی، لطیفی، میر علی کابلی، میرحیدر ترکی گوی و جز آنان به نظر ما می آید»^۴ تا جایی که امیرعلیشیر نوایی حتی در کتاب «محاكمة الغتین» مدعی رجحان زبان ترکی بر فارسی می شود.^۵

محققان این دوره از ادبیات فارسی، نمی توانند از تأثیر شگرف زبان ترکی در زبان فارسی سخن نگویند، زیرا بسیاری از کتب تاریخی - ادبی این دوره مانند ظفر نامه شامی، ظفر نامه شرف الدین علی یزدی تا مطلع السعدین، روضه الصفا و حبیب السیر، کلمات و ترکیبات ترکی دیده می شود و معلوم است که بسیاری از آنها در یوانخانه‌ها و در تشکیلات لشگری و کشوری زمان استعمال می شد و از آن طریق در آثار منشیان راه می جوست.

دکتر صفا می افزاید: در شعر فارسی این دوره نیز بر رسم شعر قرن هشتم بعضی از لغات ترکی و مغولی می یابیم و حتی در دیوانهای بعضی از شاعران زمان غزلیات یا قطعات ترکی نیز آمده و یا ملمعات ترکی و فارسی گنجانیده شده است. با این حال محققان معتقدند که ادبیات فارسی این دوره به سادگی و روانی کلام متمایل بوده و همراه این سادگی که علی الاغلب در شعر این دوره می بینیم یک خاصیت ملازم آنرا هم باید تشخیص بدهیم و آن توجه به نکته سنجی، نکته یابی و نکته بینی است.^۶ این دو شرط را در شاعران این دوره می بینیم و هرچه از قرن ۸ تا ۱۰ هجری در مدارج زمان صعود می کنیم بیشتر می

(۱) ذبیح اله صفا، ص ۱۳۴۸.

(۲) تذکره‌ی دولت ۵، ص ۵۱۸ به بعد.

(۳) ذبیح اله صفا، همان، ص ۱۴۶.

(۴) همان.

(۵) همتن، ص ۱۴۸.

(۶) هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه‌ی دکتر رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۳۷، ص ۹۶.

بینیم. لازم به ذکر است همین موضوع در شاعران آذربایجان و ترکی گوی نیز صادق است اما در شعر فارسی، شاعران قدرت فکری و لفظی را از کف دادند و در خیال پردازی و باریک بینی اسیر شدند.^۱ در حالیکه در ادبیات و شعر ترکی، این نکته پردازی‌ها سبب بروز سبکهای زیبا شد و تداوم یافت و آن چنان تنوعی نیز وارد میدان شد که زمینه را برای خلق مکاتب ادبی مهیا ساخت. مضمون سازی همراه با دقت در واژگان سبب بروز مکتب رئالیزم شد و ادبیات غنی فولکوریک نیز در غنای ادبیات کتبی شریک شد. روی هم رفته می‌توان ادعا کرد که ادبیات ترکی از قرن هشتم هجری رو به تعالی نهاده و هویت کاملاً مستقلی کسب کرده است و خلق‌دها اثر جاودانه به زبان ترکی آذری سبب ظهور اندیشه‌های والای هنری - بدیعی گشته و شاعران بزرگی وارد عرصه شده‌اند.

غنای ادبیات ترکی در این دوره آن چنان پر بار و گسترده است که دیگر ادبیات جاری زمان را به عقب زده است و حتی بسیاری از شاعران فارس، سعی کرده‌اند هنر و استعداد خود را در این زبان بیازمایند که البته موفق نشده‌اند. لیستی از این شاعران را می‌توان ارائه داد که چیزی برای گفتن ندانسته‌اند. ادبیات آذربایجان با این چشم انداز به سوی قرنهای ۱۱ و ۱۲ پا می‌نهد و ادبیات پرباری را برای نسلهای بعدی به ارث می‌گذارد.

(۱) سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۹۵.

منابع:

- ۱ . دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، ص ۵۵۹ - ۵۷۹.
- ۲ . غیاث الدین خواندمیر، حیات السیر، مقدمه‌ی جلال الدین همایی تهران، جلد ۴.
- ۳ . امیرعلیشیرنویسی، مجالس النفیس، مقدمه‌ی علی اصغر حکمت، ترجمه‌ی حکم شاه محمد قزوینی، تهران، ۱۳۲۳.
- ۴ . ادوارد براون، از سعدی تاجامی، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۴.
- ۵ . هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه‌ی رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۳۷.

شاهی

شاهی یکی از شاعران برجسته‌ی آذربایجان در قرن نهم و دهم هجری است. او نیز در دربار شاه اسماعیل ختائی بوده و در نهضت ادبی او سهم بسزایی داشته است. و تخلص شاهی را نیز بخاطر علاقه‌اش به شاه ختایی انتخاب کرده است.^۱

می‌دانیم وقتی سلطان سلیم در جنگ چالدران بر ایران غلبه کرد، بسیاری از عالمان، شاعران، صنعتگران، نقاشان و معماران را با خود به استانبول برد، شاهی نیز در میان این هنرمندان بود.^۲

دیوان کاملی به زبان ترکی دارد که تا امروز به صورت مستقل چاپ نشده است بلکه در تذکره‌های مختلف، در جنگها و سفینه‌ها بسیاری از غزلیاتش آورده شده است. با بسیاری از شاعران این دوره مکاتبه‌هایی داشته و با برخی نیز به مشاعره و مناظره‌ی ادبی پرداخته است. و نظیره‌هایی بر آنان نوشته است که نشان از قدرت سحرانگیز شعری وی دارد.

سونبولون یانیندا هر سو چشم جادولار می‌دور؟

یا کمندیله توتولموش وحشی آهولار می‌دور؟

یاییلار میدیر قورولموش آسیلو هر گوشه‌دن

یا غضبله چاتدیغین پیوسته ابرولار می‌دور؟

قاشین آلتیندا ایکی چشمین دی یاسلانمیش یا تار

یابیرایوان ایچره یاتمیش ایکی ساییولار می‌دور؟

شط میدیر، گولزم میدیر، یا آب جیحون، یا فرات

حسرتیندن هر دو چشمیدن آخان سولار می‌دور

گوار جگین باغلاندی چشمیم ایکی خوشبو سونبوله

طره‌ی عنبر افشانین آچدی دیرلر، بولار می‌دور

باش چیخارقان هر طرف گوللریم دیر فصل بهار

یا فنا دونیا دا خاک اولموش پیرولر می‌دور

ییلمن، ای شاهی، سنین یاریندیر آنجاق تندخو

یوخسا خوبلار بارچاسی‌ها بئله بدخولا می‌دور^۳

(۱) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی، ۲۰ جلد، باکی، ۱۹۸۴، جلد ۳، ص ۴۹۳

(۲) دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، جلد ۲، ص ۳۴۳،

(۳) ۱۶-۱۳ عصرلر آذربایجان شعری، باکی، علم نشریاتی، جلد ۳، ۱۹۸۴، ص ۴۹۳.

کشوری تبریزی

کشوری یکی از برجسته ترین شعرای آذربایجان در قرن دهم هجری است که هر چند به تبریزی معروف است اما در قزوین به دنیا آمده، در آن شهر رشد و نما یافته، تحصیلات ابتدایی را به پایان برده و سپس به تبریز آمده است. ناگفته نماند که برخی از تذکرها او را اهل سلماس می شمارند که بعداً به تبریز آمده و در تبریز به شهرت رسیده است. محمدعلی تربیت در اثر جاودانه‌ی خود «دانشمندان آذربایجان» نام او را نعمت الله کشوری دیلمقانی آورده است.^۱

آنچه از دیوان کشوری بر می آید نشانگر این است که او با ملک الشعرا حبیبی همعصر بوده و از نزدیک با او دوستی و مراودت داشته است. در دربار سلطان یعقوب آغ قویونلو از اعتبار برخوردار بوده و تحت تاثیر امیر علیشیر نوایی بوده است. از شهرت چشمگیر او نیز تذکرها‌ی فراوان سخن رانده‌اند اما تاریخ دقیق تولد و فوتش را ذکر نکرده‌اند، در عین حال اشعارش زینت بخش بسیاری از جنگها و سفینه‌ها و تذکرها بوده است. باز از دیوان کشوری می آموزیم که شاعر قبلاً در دربار سلطان یعقوب به سر می برده ولی بعد از مرگ او، نتوانسته است نظر فرزندان و جانشینان او را جلب کند و از دربار رفته است و بعد از رفتن از دربار، با حسرت از آن روزها یاد کرده است. شعر زیر نشانگر این حسرت است:

طالع برگشته بیر داخی قیلایدی سروری

کیم جلا تاپسایدی اول آینه ی اسکندری

شویله چکسئیدی چراغ توده ی بایندری

وه نه لذت طبقای اول ساعت قلندر کشوری

کیم گوزونه رأیت یعقوب خانی بیر داخی^۲

دکتر جواد هیأت، کشوری را جزو شاعران دربار شاه اسماعیل ختایی می شمارد.^۳

کشوری از دو جهت شخصیت جاودانه‌ای به شمار می آید نخست از نظر خلاقیت ادبی - هنریش به زبان ترکی، که توانسته است در رشد و توسعه و شکوفایی ادبیات آذربایجان مؤثر افتد. در ثانی به دلیل انعکاس صحیح اوضاع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی زمان، جزو نوادر شاعرانی می باشد که بی توجه به اوضاع نبوده و

(۱) محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، باکی، تبریز، ۱۹۸۷، ص ۱۸۴

(۲) آذربایجان ادبیاتی تاریخی، الیازما، AEA ۲۷/۸۴۰۸

(۳) جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۶

وضعیت توده‌های مردم برای او ارزشمند بوده است و لذا بخاطر پیوستن‌اش به مردم، دارای ارج و قرب بیشتری است. او بسیاری از بی‌عدالتی‌های زمان را افشا کرده و نارسایی‌ها، بی‌مسئولیتی‌ها را زیر انتقاد گرفته است. کشوری شاعری بزرگ و مقتدای شاعرانی چون شاه ختایی، ملک الشعرای حبیبی و حتی مولانا فضولی بوده است، از این لحاظ ارث ادبی وی در تاریخ زبان ادبی آذربایجان نیز حائز اهمیت است و اشعارش در سرلوحه‌ی ادبیات این دوره قرار می‌گیرد. شعر او منبع الهام تنها شاعران آذربایجان نبوده است بلکه اکثر شعرای ترک زبان از آسیای میانه تا آسیای صغیر از شعر کشوری الهام گرفته‌اند. تأثیر او بر ادبیات اوزبک و مقایسه‌ی آثار وی با علیشیرنوی از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا هر چند که کشوری از آثار هم‌عصر خویش نوایی تأثیراتی پذیرفته، اما این تأثیرات در حد تقلید نبوده و گاه با الهام از او، آثار فراتر از سخنان نوایی سروده و زیبایی‌های خاصی بر آن افزوده است. او در شعری معتقد است اگر کسی همچون سلطان حسین بایقرا از وی حمایت می‌کرد هرگز شعرش از نوایی کمتر نمی‌بود:

کشوری شعری نوایی شعریندن اسکیک ایمیش

بختینه دوششیدی بیر سلطان حسین بایقرا^۱

براساس نظر دکتر علی قافقازیالی، شعر کشوری تا زمان ظهور مولانا فضولی، پرمحتواترین شعر آذربایجان به شمار می‌آید.^۲ او در توسعه و تعمیق ادبیات آذربایجان نقش بسزایی بازی کرده و برای شاعران دوره‌ی صفوی الگوی خوبی بوده است. هر چند در شعر کشوری اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دوران، طرز معیشت مردم و اوضاع کلی زمان به خوبی ترسیم و تصویر شده است، باید اضافه کرد مضمون اکثریت اشعار او به محبت و عشق و دلدادگی منحصر شده است. دیوان کشوری در آذربایجان چاپ شده اما در ایران از اقبال خوبی برخوردار نبوده است. در دوره‌ی طاغوت تنها چند سطری درباره‌ی زندگی و آثار او نوشته شده و دیوانش تا امروز چاپ نشده است. شاید دکتر صدیق نخستین محققى است که در دوره‌ی طاغوت در مقالات و کتابهایش اشاره‌ای به زندگی و آثار کشوری کرده است. دیوان کامل کشوری در سال ۱۹۸۴ توسط قهرمان قهرمانف در باکو چاپ گردید^۳ و شاید کاملترین شرح حال در تاریخ ادبیات آذربایجان که در دو جلد در سال ۱۹۶۰ در باکو چاپ شده آمده باشد.^۴

(۱) آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰، جلد ۱، ص ۳۰۶.

(۲) دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، جلد ۳، ص ۳۶۳.

(۳) کشوری، اثرلری، ترتیب اندهن قهرمان قهرمانف، یازیچی نشریاتی، باکی، ۱۹۸۴.

(۴) آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰، جلد ۱، ص ۳۰۶، آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی ۲۰ جلد، جلد ۳، باکی ۱۹۸۴، ص ۳۵۲-۳۰۱.

سندن آبرو یوز غم و درد و ملالتدور منه،
 نه خوشام، نه ناخوشام، بیلمم نه حالتدور منه.
 هجرونه قتلان دئینیجه، تیغی چک اؤلدور منی،
 حق رضاسی چین کی، بو عین عدالتدور منه.
 ملک هستی ایچره نه حاصل مه بازار گرم،
 ایمدی کیم، روح عدم ساری حوالتدور منه.
 عشقدن کچ دئیر منه ادراکسیر زاهید، ولی،
 بیلمز آنی کیم، بو بیر عیب جهالتدور منه.
 یار گؤنده رمیش بیتیک کیم کشورینی اؤلدورون،
 خوش دیلم کیم، بو نشان استمالتدور منه.

ای کؤنول، دنیا ائوینده ایسته مه آبادلیق،
 کیم، آنون بنیادی دیر اصلینده بی بنیاد لیق.
 میوه اولان نخلینی سنگ حوادث سیندیرور،
 وه نه خوشدور سمبیر سرویله آزادلیق.
 خوبلار بیدادی بس عشاق اوچون سن ای فلک،
 تیغ بیدادی چکیب موبی به دور بیدادلیق.
 آشینایاد اولدو مندن، دوست دشمن عاقبت،
 وه کیم اول نا آشنا حددن آرتیققدور یادلیق.
 تا وئردی قضایه کشوری بیل کیم اونا،
 شادلیق ناشادلیق، ناشادلیقدور شادلیق.

جان اگر گئتدیه سن ساغ اول، منه جانندان نه غم؟
 صبح وصل امید بوسه، شام و هجرانندان نه غم؟
 گر قیلورسا تیر باران کیم، یولونندان دؤنمه زم،
 کعبه نون مشتاقینه خار مغیلان دان نه غم؟
 عشق کامل عاشقه رسوالیغیندان دردی یوخ،
 نوح ایله همخانه بوسه موج توفانندان نه غم؟

تیکمه گیل چاک گریانی می ای همدم کی، یار،
 یوره گیمده چاک لار، چاک گریاندان نه غم؟
 یار اگر دترسه رقیین بوینون اوزگیل، کشوری،
 طاعت حق ائت گه تلیس شیطاندن نه غم؟

گوزوم گریاندور، ای جان سندن آیرو،	تنیم عریاندور ای جان سندن آیرو.
توتاشمیش کؤکسوم ایچره شعله‌ی آه،	کؤنول بریاندور ای جان سندن آیرو.
دمادم خون دل گریان گوزومدن،	آخیب توفاندور ای جان سندن آیرو.
چئوگیل باشینا قول کشوری نین،	کی، سرگرداندور ای جان سندن آیرو.

ساجین فیکری ایاغیم باغلار اولدو،
 منه گؤی دلورمک چاغلار اولدو.
 نهال محنت اولدو زار جسمیم،
 گؤیوک داغلار منه یارپاقلار اولدو.
 گؤز ایچره مردم چشمیم یوزینه،
 قساراخلین خیل داغلار اولدو.
 منیم قانیما گیرمه، ای پری کیم،
 آیریلیقدان خیال داغلار اولدو.
 قلندر کشوری چشمنندن آیرو،
 گئییک لرنن مقام داغلار اولدو.

کشوری از محبوبترین و برجسته‌ترین شاعران قرن نهم هجری است. او با خلق دیوان ترکی خویش نقش ارزنده‌ای در توسعه و رشد ادبیات آذربایجان و تقویت موضوعات اجتماعی در شعر ترکی، بازتاب ناهنجاری‌های اجتماعی در ادبیات بازی کرده است. او به همراه ملک‌الشعراء حبیبی و خطائی از اسلاف خلف و لایق مولانا فضولی بوده است.

کشوری توانسته است ناهنجاریهای اجتماع را در شعر جان بخشد و بتواند چون طبیعی حاذق دردهای جامعه را بشکافد و دردی را بشناساند. غم و ناله‌های کشوری در حقیقت ناله و دردهای مردم زمانه‌ی اوست. غم غربت نیز هاله‌ای بر اشعار کشوری انداخته است و این غم و کدر، در واقع گریبانگیر بسیاری از مردم بود

که در آن زمان به ضرورت مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی خود بودند و دور از وطن و عائله‌ی خویش به سر می بردند. کشوری در اشعار خویش هر چند که زبان ساده‌ای دارد اما پر از الهام و استعاره نیز هست. بسیاری از اشعار او نزد مردم تعبیر خاصی دارد و این الهام و استعاره بر ارزش شعر او می افزاید. در غزل زیر با ردیف «اؤزگه دیر» می توان نمونه‌ای از این ایهام و استعاره را مشاهده کرد:

ای گؤگول، هر کیمسه یه یار اولما گیل، یار اؤزگه دیر

یار اولور هر کیم، ولی یار وفادار اؤزگه دیر.

سورمه قاپوندان من بی خانمانی کیم سنه

بولونور عاشق، ولیکن عاشق زار اؤزگه دیر.

حسنونه من جان وئیرمن، خلق اونا نظاره گی

اؤزگه دیر اهل تماشا و خریدار اؤزگه دیر.

عاشقم دیر زاهید، اما جانه قیماز وقت کار

او خیالی اؤزگه و سئودای بازار اؤزگه دیر.

بت پرستی قیناما، ای پاکدامن شیخ کیم

ذکر و تسبیح اؤزگه و ناقوس و زَنار اؤزگه دیر.

باده ایچمک یار ایلن خلوتده خوشدور، کشوری

لیک اگر بولسا میسر گشت گولزار اؤزگه دیر.

آری در این غزل، انسانهایی که نسبت به دنیای معنوی عاشق بیگانه‌اند به تصویر کشیده شده‌اند. آنان زاهدانی هستند که از جان خویش دریغ می دارند، شیوخ پاکدامنی هستند که اهل تماشایند و ذکر تسبیح گویند اما خریدار نیستند. دستی از دور بر آتش دارند و فتوا می دهند. آنان تمثیلی از مسئولین کشوری و حاکمان زمانند که دم از آزادی می زنند اما از زَنار عشق می هراسند.

کشوری شاعری بود از میان مردم، که چون آنان تلخی غربت را چشیده و سفرها بسیار کرده و از وطن خویش، قوم و اقربا به دور بوده و رفته رفته روحیه‌ی یک شاعر اومانیست را کسب کرده بود. رباعی زیر از این دیدگاه بسیار جالب توجه است:

هر قوم ایله قیلدیم بو جهان مولکون شیر

گه مانع شر بولدوم و گه مانع خیر.

گؤر کیم نه مسلمان اولوبام آخر کار

من معتکف مسجد و دل ساکن دئیر.

از اشعار کشوری، قویاً احساس زندگی و ترنم نغمه‌های حیات حس می‌گردد. شاعر مردم را به بهره‌گیری از دنیای مادی و لذات حیات فرا می‌خواند. او در اشعار خویش صراحت لهجه دارد و همانگونه که در شعر ذیل سروده است از زیاده خواهی پرهیز کرده و لذت معنوی و مادی را می‌طلبد:

بیر ساقی و بیر صراحی و صحن چمن

بیر سیخ کباب و بیر بت سیم زغن.

بیر مطرب و بیر کتاب و بیر شال کهن

آرتیق دیله ییم، باغریما بیچاق اوره‌سن.

آرزوهای او خیالات واهی و توهمات بیجا نیست، بلکه آرزوهای دست یافتنی و شاید دم دستی باشد. او همچون اسلاف بزرگش نظامی، خاقانی و نسیمی معتقد است که پایان شب سیه سپید است:

شام هیجران سونراسی صبح وصال ایرور، بلی

هر ائیشه بیر یوخو شدور، هر یوخاشا بیر ائیش.

شعر کشوری تبریزی از لحاظ فرم و شکل بسیار ملون و رنگارنگ، از نظر مضمون بسیار عمیق و پر محتواست. در شعر او انعکاس اوضاع اجتماعی - سیاسی و فرهنگی آذربایجان و مردم آنرا در قرن نهم هجری می‌توان دید، در واقع حیات معنوی مردم و دستاوردهای غنی و پربار مردم این عصر آذربایجان را می‌توان مشاهده کرد. بنابراین کشوری شاعری منتسب به مردم و مردمی است که در صحنه‌های مختلف تاریخ به ایفای نقش همت گماشته‌اند.^۱

ای پری، سنسیز پریشان روزگارم، دوغروسو

سن گئندن بر لو بی صبر و قرارم، دوغروسو

یوز غمیم واردیر، ولی بیر غمگساریم یوخدورور

بی دل و بی دلبر و بی غمگسارم، دوغروسو.

نا صحا، گؤرسن منی سوا، ملامت قیلما کیم

طلبه لیک جا نیمدادیر، بی اختیارم، دوغروسو.

زرورق بیرله بزه نمیش اوزونو گؤردوم بوگون

وئر مزدیم جنی اوزوندون شرمسارم، دوغروسو.

منی گتیر ساقی، منی قورتار نمازو روزه دن

کیم، من اول زهد و ریادن توبه کارم، دوغروسو.

(۱) علیر صفرلی، خلیل یوسف اف، قدیم واورتا عصر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۲، ص ۲۱۰-۲۰۶.

اؤلموشم هیجرینده،جانا،وصلدن جان وئرمه
 کیم منی بی دل سنه جان بیرله یارم، دوغروسو.
 خلق دئیر کی، کشوری بیر عاشق محروم ایرور
 هر کیم، دیرله، منه یوز اؤنجه وارم، دوغروسو.

بیلمزم نولدو یئنه کیم، یار سورماز حالیمی
 داغ دلدن قویدومو دلدار سورماز حالیمی.
 لاله تک باغیریم کباب و غرق خوندور دامنیم
 اول ساچی سونبول،یوزی گولنار سورماز حالیمی.
 دوشموشم غم کلبه سینده ناتوان،ای وای کیم
 یار بیلمز دردیمی،اغیار سورماز حالیمی.
 غنچه تک آغزیم دولو خوناب حسرتدور، ولی
 بیر گلیب اول لعل گوهر بار سورماز حالیمی.
 کشوری تک زهر ایچیب اولدی خمار غم بئله
 اؤلدومو،ناقص بیمار سورماز حالیمی.

اول منم کیم اؤلموش هیجریندن ای سیمین بدن،
 گر دیلرلر ناگهان اولموش غریب ایچون کفن.
 ای صنم، تاخ بوینوما زولف سیاهیندن مرس،
 کیم، گره ک آنین تکی زوناره، من تک برهمن.
 سن گئدن دن برلو،ای فردوس باغین گولشنی،
 لاله قانور گؤزلریمده، غنچه پیکان، گول تکین.
 یار گئتدی، ای گؤنول، من قالدیم و سن یار سیز،
 محنت هجران اگر بودور،نه سن قال گیل، نه من.
 دنگیل ای باد صبا،مصرین سپهسالارینا،
 کیم غمیندن اولدو اول مسکین بیت‌الحزن.
 مرحبا، ای سفر دین یئنگی یتمیش ماهرو،
 شوکر باری کیم،سنی بیر داخی گؤردوک ساغ اسن.

چیخمایا کویین هواسی کشوری نین باشیدان،
اول زمان داخی کی دوتسا توپراق آلتیندا وطن.

ائیله کیم من یانارام شمع رخ جانانه دن،
کیمسه دن بیلمز او منی مگر پروانه دن.
گۆرمه دیم تا آنادن دوغدوم غمینده روزی خوش،
من کیمی بدروز داخی دوغماییبدرآنه دن.
قامتین سروی رواندیر، دئدیم ایسه کوسمه گیل،
بو مثلدور جان من کیم دوغروسؤز دیوانه دن.
چون بیلورسن حالیم، ای همسایه ی بیت الحزن،
رحم ائدیب سورمه منی بو گوشه ی ویرانه دن.
تا سنی گۆردوم من، ای جان جهانیم آفتی،
یوز غم و درد و بلا گلدی منه هر یانه دن.
کشوری یارالی ده دئمه جدالیق دردینی،
اولمایا غمگین اول بو سوزناک افسانه دن.

نعمت الله کشوری دیلمقانی در اواخر قرن ۱۵ جزو شاعران بزرگی است که توانسته است برای شاعران اعصار بعدی همچون مولانا فضولی، زمینه ی گسترده ای برای سرایش اشعار پر نغز و شیوا مهیا سازد. کشوری به همراه بزرگانی چون ملک الشعرا حبیبی، شعر ترکی آذر بایجان را به حدی رساندند که به دنبال خود دهها شاعر توانمند را کشانده و نهضت ادبی شاه ختایی را پدید آوردند. این شاخه ی ادبی نمی توانست بدون وجود کشوری و حبیبی به دست آید. بنابراین اوج ادبیات آذربایجان در قرن دهم هجری مدیون قدرت شاعرانه ی شاعرانی چون حبیبی و کشوری است. کشوری در تبریز زیسته ولی سفرهای بسیار کرده و از هر خرمنی گلی چیده است. محیط یکسان و یکنواخت نمی توانست روح نا آرام و جستجو گر او را راضی سازد بنابراین وقتی زمینه را آماده می بیند برای کسب کمالات بیشتر رهسپار سرزمینهای دیگر می گردد از جمله شعر زیر:

خسرو تبریز دن چون بیلمه دی کامیم روا،

عیب اپمس گر میل تور کان سمرقند ائیله یم.

مشخص است که تبریز نتوانسته است امیال او را ارضاء نماید بنابراین میل ترکان سمرقند کرده و بدانجا رفته است و از ادبیات ازبک که توسط امیر علیشیر نوایی توانمندی خاصی یافته است بهره گیرد و این وام گیری او از ادبیات ازبک در طرز بیان کشوری کاملاً مشهود است.

در اشعار کشوری، غم و درد و کدر عمومی به تصویر کشیده شده است و اوضاع نابسامان زمان، او را دل آزرده و خسته کرده است. شاعری است که غم غربت در بیشتر اشعارش ترنم می شود و هاله‌ای از غریبی و بی سر و سامانی اشعار او را گرفته است، حتی در تبریز احساس غربت می کند، مسلماً در سمرقند یار و همدمی نمی یابد. ولی این غم و غربت احساسات فردی شاعر نیست، بلکه در این دوران چنین وضعی دامنگیر جامعه بوده و بسیاری از مردم در جهت حفظ جان خویش شهر به شهر می گشتند و امنیت مردم بازیچه‌ی دست عده‌ای حکومتی شده بود، بنابراین بیجا نیست که کشوری در موسم بهار نیز خود را چون بلبل‌ی در قفس می داند و آواز محزونش، گلها را از شادابی باز می دارد:

منی یا روزگار سنگدل آبیردی یاریمدان،
 نه گوردوم روز خوش هرگز، نه خوشلوق روز گاریمدان.
 مزاریم اوستونه هر دم نه دن آغلار باهار آیی،
 مگر کیم اوخودو دردِ دلیم لوح مزاریمدان؟
 آچیلماز غنچه تک کؤنلوم باهار و باغدان بیر دم
 کی محرومم منِ خونین جگر باغ و باهاریمدان.
 در شعر زیر غریبی و غم غربت آشکارا بیان شده است:

غربت منی زار و ناتوان قیلدی یته، سیلاب سر شکیمنی روان قیلدی یته.
 یکی از خصوصیات برجسته‌ی اشعار کشوری سیمای انسانی‌هایی است که متفاوت از دیگران ترسیم می گردد چرا که در این دوره بسیاری از رفتارهای مردم آلوده به پلیدی و پستی گشته است و چون آدمی عاشق و صادق می شود مورد تمسخر قرار می گیرد. و این رسم آن زمان است. شاعر با این تصاویر اعتراض خود را علیه اوضاع زمان بیان کرده است. غزل معروف «اؤزگه دیر» از زیباترین سروده‌های کشوری است:

ای کونول هر کیمسه یه یار اولما، لیک یار اؤزگه دیر
 یار اولور هر کیم ولی یار و فادار اؤزگه دیر.
 سورمه قاپوندا منی بدختمانی کیم سنه،
 بولونور عاشق ولیکن عاشق زار اؤزگه دیر.
 حرسنه من جان اؤزگه من خات، اونا نظاره کی،
 اؤزگه ای اهل تماشا و خریدار اؤزگه دیر.
 عاشقم دیر زاهمه اما جان قیئت از وقت کار،
 ائو خیالی اؤزگه و سودای بازار اؤزگه دیر.

منابع :

۱. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، باکی، تبریز، ۱۹۸۷، ص ۱۸۴.
۲. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، الازما، AEA ۲۷/۸۴۰۸.
۳. جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۶.
۴. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰، جلد ۱، ص ۳۰۶.
۵. دکتر علی قافقازیال، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، جلد ۳، ص ۳۶۳.
۶. کشوری، اثرلری، ترتیب اندهن قهرمان قهرمانف، یازیچی نشریاتی، باکی، ۱۹۸۴.
۷. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰، جلد ۱، ص ۳۰۶، آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی ۲۰ جلد، جلد ۳، باکی ۱۹۸۴، ص ۳۰۱-۳۵۲.
۸. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیات تاریخ، استانبول، ۲۰۰۴.
۹. الیار صفرلی، اورتا عصرلر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۹۶.
۱۰. م. کریمی، مین ایللیک آذربایجان غزلی، امید زنجان، ۱۳۷۵.

سروری

سروری نیز از شاعران دوران صفوی است که بعد از جنگ چالدران و اشغال تبریز توسط عثمانی همراه بسیاری از شاعران، هنرمندان و صنعتگران آذربایجان به دربار عثمانی برده شد و به خلاقیت شعری خود در دربار عثمانی تداوم بخشید. بی تردید او نیز جزو شاعرانی است که در دربار عثمانی مورد احترام بوده و از وی حمایت شده است.^۱

سروری شاعر شیرین سخن آذربایجان در قرن دهم هجری است. با وجود مرده ریگ آثاری که از وی به دستمان رسیده است می توان قدرت شاعری و مقدار محبوبیت وی را در میان شاعران زمان تخمین زد. جنگها و سفینه های دوران، اشعار او را ذکر کرده اند اما درباره ی شرح حال وی اطلاعات اندکی در دست است. آنچه از اشعارش برمی آید شاعری حروفی مسلک است و بیشتر از اندیشه و شعر عماد الدین نسیمی پیروی می کند.^۲

کؤنلومو زولفونه چک زنجیره شیدالانماسین

سینه می چاک انت کی، سندن اؤزگه قاوالانماسین.

توتמושام خونابه دل بیر له چشمیم روزنین

کیم یوزوندن اؤزگه هرگز تماشالانماسین.

لبلرین دؤورونده مشکین زولفونی داغین کی، تا

غنچه خندان اولماسین، سونبول مطرالانماسین.

غمزه نی بیدار قیل ناز یوخوسوندان کیم دخی

نرگس رعنا چمن صحنینده شهلالانماسین.

بی خبر دیر حبیبین درس عشقیندن فقیه

ای سروری، ایکن دخی موللالانماسین.

(۱) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، جلد ۳.

(۲) علی قافقازیالی، ایران تورک آنتولوژیسی، جلد ۲.

حقیری

حقیری از جمله شاعران فعال قرن ۱۰ آذربایجان است که در پی کسب فضایل و علوم، بسیاری از شهرها را زیر پا نهاده و با بسیاری از بزرگان و عالمان دیدار کرده است. او اهل تبریز است. بیشتر عمر خود را نیز در تبریز گذرانده است. تحصیلات کافی و وافی کسب کرده و در میان علما از احترام و اعتبار برخوردار بوده است. عالمان زمان نیز از او به احترام یاد کرده‌اند. سال وفات او را ۱۵۸۵م (۹۴۰هـ) در تبریز نوشته‌اند. از حقیری دیوان پر حجمی به زبان ترکی بالغ بر ۶۰۰۰ بیت حاوی غزلیات، قصاید، قطعات و غیره مانده است^۱ و اثری دیگر به نام «للی و مجنون» از حقیری در دست است که در موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود.^۲ هر چند دیوان حقیری در آذربایجان چاپ شده، اما در ایران و در شهر خود غریبه‌ای بیش نیست و ملت ما از داشتن آثار حقیری محروم مانده است.

دلریا، سنائیله گل عهد و فدا،

یازیغام چوخ جانیم قیلما جفا!

ای ساچین شرحی الم نشرح، سنین،

مه یوزون وصف دهانین «هل کفا».

فرقتیندن اولموشام زار و حزین،

وصلتین له دردیمه قیل گیل شفا.

آجیدیر، جاننا، سنین هجرین گونو،

هم مثالیندیر منه صدق و صفا.

سندن اوزگه کیمسه یی یار ایسته مم،

بیل به حق نور پاک مصطفای.

ای منیم کؤنلوم آلان شاه جهان،

سنسیزین اولدوم ضعیف و ناتوان.

(۱) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کتابخاناسی، جلد ۳، باکی ۱۹۸۴.

(۲) علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، ارزرم، ۲۰۰۲.

وصلتینه دردمین درمانین ائت،
 فرقتیندان اولموشم من ناتوان.
 غم دئیل اولسام فراقیندان هلاک،
 دولت ایله اول جهاندا جاویدان.
 سندن آیرو بیر زامان وار ائتمه سین،
 بنده نی حق قدیم و مستعان.
 بی وفا دئمه وفادارام سنه،
 کیم سبیل ائتدیم یولوندا باش و جان.
 خاک پائینه یئتردیم یوزومو،
 وئرسه ایدی گر رقیب بیردم امان.
 آب مهرین خاکیمی قیلدی خمیر،
 بیزکی، بیر جانیز، ای حور جنان.
 زار و افغاندیر ایشیم بولبول کیمی،
 ای حییبیم، ائتمه گل ظن و گمان.

حقیری از شاعرانی است که تمام اشعارش را هاله‌ای از عشق فرا گرفته است. مضمون اصلی غزلیات وی عشق است و بیان ماهیت آن. او معتقد است عشق می‌تواند انسان را به اوج کمال رسانده و زشتی‌ها را از تن و وجود آدمی بیرون کند. او خود را عاشق دانسته و عشق را از ازل تا ابد رهنما و برهان راه خویش گرفته است:

عشق اولموشدور از لدن تا ابد رهنمالیق بیرله بُرهانیم منیم.
 او از راه عشق برنمی‌گردد اگر حتی خورش نیز بریزند:
 دؤنمه‌زم عشقین یولوندان، حق ییلور گر تۆکرلرسه یشره قانیم منیم.
 او چنان به یار خویش دل بسته است که یک تار موی او را با دنیایی عوض نمی‌کند:
 وئرمه‌زم بیر تار مویونوسنین وئرسه‌لر جمله جهانی سربه سر.
 گفتنی است حقیری غزلیاتی دارد که با ردیف عشق سروده است و غزلیاتی نیز دارد که ماهیت و کیفیت عشق را بیان می‌دارد و معتقد است:

عابدی هم صوفی و زاهدلری بیر زاماندا نا مسلمان ائدهن عشق.
 غزل زیر راجع به عشق خواندنی است:
 عشقدیر زاهدلری ترسا قیلان عشقدیر مؤمن‌لری رسوا قیلان.
 عشقدیر کیم عندیلبی دم به دم گولدن اؤتری واله و شیدا قیلان.

عشقدیر عاشق‌لری یوز زجرايله	مبتلاي زلف عنبر با قیلان.
عشق دردین نوش ائده‌ن آه ائيله مز	مسکین هم کوه ايله صحرا قیلان.
عشقدیر کیم هر کیمه نوش اولسا اول	خانیماندان جمله بی پروا قیلان.
عشقدیر عالم‌لرین سرمایه‌سی	عشقدیر هر عقل ايله دعوا قیلان.

اما زبان حقیری بسیار رسا، گویا و ساده است. او با روانی کلامش شعر را در کالبد خواننده می‌ریزد. اشعار او پیچیدگی‌های شاعران صوفی مسلک و عارف را ندارد و بیانش سهل و ساده است.

مرحوم تربیت در اثر گرانقدر « دانشمندان آذربایجان » حقیری را از شعرای بزرگی می‌داند که در شاعری خوشگوی و لطیف بیان بوده و در اخلاق حمیده و اطوار پسندیده بی‌شبه و نظیر است و در میان سخنوران آذربایجان به حلاوت گفتار و بدایع افکار ممتاز و مستثنا می‌باشد.^۱

تذکره‌های فراوان از زندگی و آثار حقیری نام برده‌اند از جمله « خلاصه الاشعار » ضمن آوردن غزلیاتی از حقیری، می‌نویسد که حقیری در سال (۹۷۷ هـ. ق) به کاشان رفته و ۴ سال در اختلاط با محتشم کاشانی گذرانده است و در سال (۹۸۱ هـ. ق) به جانب خراسان و سپس به موطن خویش تبریز مراجعت کرده و سکنی گزیده است. دیوان اشعار حقیری را بالغ بر ۶۰۰۰ بیت دانسته‌اند.

سام میرزا در اثر « تحفه ی سامی » می‌نویسد: « حقیری تبریزی از شعرائی است که نو پیدا شده طبعش در شعر خوبست ». از این نوشته معلوم می‌گردد حقیری از شاعران جوان و پر استعداد این دوره بوده است و تذکره‌ی خلاصه الاشعار می‌نویسد که « حقیری در تاریخ ۹۹۴ که رومیه شومیه (منظور عثمانیان) به تبریز آمدند و حیات تبریزیان را خراب ساختند مولانا در آن فترت بر دست آن طایفه شهید گردیده در روضه‌ی رضوان با شهدای آذربایجان منزل گزید.^۲

یار قولاق اولماز منیم افغانیما	مرحمت قیلماز دل بریانیما.
اوش وصالیندان ایراغم من آنین	هجر و فرقت اود سالیبیر جانیما.
یار یولوندا از ازل پروانه تک	دایما یانماق گلیبیر شانیما.
اول صمندن اؤترو قامو جهان	نئيله ییم کی، سوساریلار قانیما.
نه‌ائده‌ییم اول کؤنلوم آلان بیر زامان	رحم قیلماز جان سرگردانیما.
بس روادیر عندلیب وش ناله‌شیم	چون ایریشمن اول گول خندانیم.
بس اولوم یعقوب تک زار و حزین	ایرمه‌دیم چون یوسف کنعانیم.

(۱) محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۹.

(۲) سام میرزا، تحفه‌ی سامی.

چون دئیبدیر اکرم سیف رسول

جانی وئردیم سن تکی مئهمانیم.

خانماندان اولموشام آواره من
بو ابولم حوسنون گولو ستاندیر منه
سنسزین، ای جانیمین جانانه سی
دیشلریندیر دُرّ و گوهر، ای صنم
سندن آیرو گزمه زم، ای دلربا
صورتین اوش کعبه لله دیریقین
ای جمالین سوره سی صبر المثنین
تا سنین سودانا دوشدوم، ای پری
تا کی سندن من بعید اولدوم، بعید
برقع آلتیندا نه دئییم ای دلربا؟

غیر وحشی کیمسه گلمز یانسم.
هم دوداغین آب حشیواندیر منه.
جمله عالم بند و زینداندیر منه.
لبلرین لعل بدخشاندیر منه.
چون خیالین جاندا مهماندیر منه.
آستانین عرش رحماندیر منه.
کوفر زولفون دین و ایماندیر منه.
خانیمان دشت و بیاباندیر منه.
همدم و همراز هجراندیر منه.
چونکی حوسنون شیمدی پنهاندیر منه.

منابع :

۱. ۱۶-۱۳ عصر لر آذربایجان شعری، علم نشریاتی، باکی، ۱۹۸۴، ص ۴۹۵-۵۱۱.
۲. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۳. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
۴. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.

خلیفه

خلیفه از شاعران نام آور آذربایجان در دوره‌ی صفوی است که در حدود سالهای ۱۵۰۰ میلادی (۸۷۰-۸۶۰) در تبریز چشم به جهان گشوده، دوران جوانی را در تبریز گذرانده و تحصیلات خوبی کسب کرده است.^۱ تذکرها از رغبت بی پایان او به علم آموزی سخن رانده‌اند از جمله تذکره الشعرا، عمید از علی امیری در این خصوص اطلاعات جامعی ارائه داده است. او می‌نویسد خلیفه برای کسب علوم از تبریز رهسپار دیار بکر شد و در پیش عالمان آن دیار به کسب فیض پرداخت. اما قانع نشد و راه سرزمینهای دیگر را در پیش گرفت. او حلب، شام، خراسان و استانبول را زیر پا نهاد و در پیش بزرگان زمان علم آموخت و آثار شیوایی خلق کرد. عهده‌ی بغدادی تذکره‌نویس معروف این دوران در اثر جاودانه اش گلشن الشعرا، درباره‌ی آثار خلیفه بحث می‌کند و از سه جلد دیوان شعر او بحث به میان می‌آورد. از این گذشته به داشتن آثار «خمس» همچون نظامی گنجوی سخن می‌گوید که خمس‌های او نیز شامل «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» و «یوسف و زلیخا» بوده است.^۲ عهده‌ی بغدادی وفات او را در سال ۱۵۷۲م در دیار بکر می‌داند. همو می‌نویسد اثر دیگری که در وصف زیبا رویان دیار بکر سروده است دارد که به نام «شهر انگیز» معروف است.^۳

ما امروز بجز دیوان اشعار او، اثر چاپ شده‌ای از خلیفه در دست نداریم. دیوان او نیز نه تنها سه جلد - همانگونه که عهده‌ی بغدادی نوشته است - نیست بلکه فقط دیوان ناقصی در دست داریم، یا به عبارت دیگر هنوز آثار و اشعار خلیفه در جاهای مختلف چاپ نشده است. تنها نسخه‌ی خطی از اثر لیلی و مجنون خلیفه در کتابخانه‌ی آگاه سری لوند موجود است.^۴

لب آچیب سؤیله سه اول گول چمنده غنچه خم لرله،
عجب می غنچه حسرتدن آغزی دولسا دم لرله.
خطین انگشتینه اول مه یوزوندن پیچ پیچ ائیلر،
یازار مهر آیتین حسن کتابینا قلم لرله.
غمین هر تازه اولدوقجا دل دیوانه شاد اولور،
منی شاد ائیله هر دم، ای پری رخ، تازه غم لرله.

(۱) بؤیوک لاروس سؤزولوک و انسیکلوپدیاسی، ملت یابین ائوی، جلد ۱۰، ص ۴۹۶۲.

(۲) آگاه سری لوند، تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۷۳.

(۳) دکتر علی قافقازالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲، جلد ۲، ص ۴۰۶.

(۴) آگاه سری لوند، همان، ص ۲۳.

شها، دلدن غباری نقش ائده ریحان خطیندیر،
 محقق بنده نیز، قیرما بیزی مشکین رقم لرله.
 خلیفه، اول سهی قامت یثنه زولفون الم ائتمیش،
 گلیر دل کشورین آماغا عباسی علم لرله.

ابیاتی چند از مثنویهای خلیفه:

وار فارسدا بو قصاید، اما	اتراکده اولمامیش مسمّا.
تورکی ده همان دئمیش فضولی،	فضله دخی ائله میش دخولی.
دیر شیمدی بو تورکویو خلیفه	سن قوی نجه صورت لطیفه.
عالمده نوایی کیمی بو هین،	وئر تورکی دیلیه بیر نوع آیین.
یوخ تورکی دیلینده بیر مثالون،	مشهور عربدور ور مقالون.
حسن عجم، ائت بو تورکویوسن،	الفاظ عربدن ائیلله احسن.
فارسی - عربی ده سنسن اوستاد،	تورکیجه بو نظمی ائله بنیاد.

که در این ابیات، خلیفه ضمن ارج نهادن بر کارهای سترگ ادبی نوایی و فضولی، کمر همت می‌بندد تا در زبان وادبیات ترکی نظمی نوین بنیاد گذارد. این همت در آن دوره دارای ارزش بسیاری می‌باشد و نقطه‌ی عطفی در تاریخ ادبیات آذربایجان می‌باشد. در این دوره، اکثر شاعران ما ضمن اینکه شعر می‌سرایند روحشان لبریز و سرشار از روح ملی است و نسبت به زبان مادری خود رغبت نشان می‌دهند. در ادامه این ابیات چنین می‌خوانیم:

سؤز بهرینه آشنا اولانلار،	عمان معانی‌یه دولانلار!
هر بیری معاریف ایلله دویا،	انوار لطایف ایلله گویا.
بو وجه ایلله ائتدیلر حکایت	احوال گذشته دن روایت.
کیم ملک عربده بیر جوان بخت،	هم مالیک تاج ایدی و هم تخت.
آمیر (عامر) ائلینین بزرگواری،	معمور آندان عرب دیاری.
هم صاحب فضل ایدی و هم جود،	فضل و کرمی عربده موجود ...
صحرا دا کئچردی سال و ماهی،	دشت ایدی همیشه آیگاهی ...

چنانکه مشاهده می‌شود زبانی روان، ساده و روایت گونه دارد و بر دل خوانندگان اشعارش و یا شنندگانانش می‌نشست.

صادقی افشار

صادقی افشار از نامدارترین شاعران و نویسندگان دوره‌ی صفوی در آذربایجان است که به سال ۱۵۳۲م در کوی ورجی تبریز به دنیا آمده و به عالم علم و هنر پیوسته و عمری را در تحصیل علوم مختلف گذرانده و با خلق آثاری ماندگار در خدمت خلق خویش بوده است.^۱

او زبانهای فارسی، ترکی و عربی را به کمال می‌دانست و بر ظرایف این زبانها کاملاً مسلط بوده است. خانواده اش از بزرگان تبریز بودند که در زمان شاه اسماعیل از شام کوچ کردند و در تبریز ساکن شدند.^۲ صادقی افشار با نگارش اثر جاودانه «مجمع الخواص» که به پیروی از مجالس النفایس امیر علیشیر نوایی نوشته است خدمت شایانی به ادبیات دوره‌ی خویش کرده است. صادقی افشار در این اثر گرانمایه اش زبان و ادبیات ترکی را جانی تازه بخشیده و با گردآوری نمونه آثار از شاعران به همراه شرح حال این شاعران، نقطه‌ی عطفی در تدوین ادبیات آذربایجان آفریده است.^۳ شیوه‌ی او در این نگارش بسیار زیبا و مفید بوده است. دیگر اثر صادقی افشار «تذکره الشعرا» است که حاوی شرح زندگی بیش از ۴۸۰ شاعر می‌باشد. اثر دیگری نیز بنام «عباس نامه» دارد که به زبان فارسی نگاشته و اوضاع دوران شاه عباس صفوی را رقم زده است. صادقی افشار علاوه بر شعر، علاقمند هنرهای دیگر از جمله نقاشی و تذهیب نیز بوده است. او را از شاگردان مظفرعلی از اساتید نقاشی ایران می‌شمارند.

دولدو گوزوم غبار سر کوی یاردان

گور نه لر یشیشدی منه روز گاردان!

عشق آتشی نه یانما- یاخیلما دئمک نه دور

اود ماجراسین ایسته‌مه‌دی کیمسه خاردان.

جانندان آیری طعنه‌ی دشمن نه دیر منه؟

یوخ اجتنابی قالبیدان سنگساردان.

دوشدوم محیط عشقه قورتارماغا منی

گر دوشسه صادقی نظر اعتباردان.^۴

(۱) ۱۷-۱۶ عصر لر آذربایجان شعری، علم نشریاتی، باکی، ۱۹۸۴.

(۲) آگاه سرّی لوند، تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۷۳، جلد ۱، ص ۱۳۲.

(۳) دکتر علی قافقازالی، ایران تورک ادبیاتی آنالوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲.

(۴) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، جلد ۳.

گوز یاشیم وئرمه نمی آه سحر گاهلارا
 یانار افلاک کؤنولدن چکیلن آه‌لارا.
 قویما خالی گوزومی شمع رخون عکسیندن
 قویسالار عیب دئییل شمع نظر گاهلارا.
 گئری توتدی اتگین ساعدینی اوپمک اوچون
 دولت ال وئرمه سه یئنه همت کوتاهلارا.
 درد دل خوب‌لارا حاجت اظهار دئییل
 عرض حال ائيله مه سن سنگدل آگاهلارا.
 صادقی سؤیله زهاده قدح کفیتی سن
 ره میخانه گؤسته ره بو گمراهلارا.^۱

هر چند ما صادقی افشار را یک شاعر می‌شناسیم اما باید اذعان کرد او هنرمندی بود که با سرانگشتان توانمندش دهها مینیاتور زیبا را آفریده و در عالم نقاشی نیز آثاری جاودانه از خود به یادگار نهاده است. این جنبه از هنر صادقی تا امروز در ایران چندان مورد توجه قرار نگرفته است در حالیکه در مجموعه‌ای که در کتابخانه‌ی مدرسه شرقی لنینگراد موجود است تصویری از تصاویر صادقی موجود است که در زیر آن نوشته است: شبیه مرحوم مغفور تیمورخان ترکمان در سنه‌ی ۱۰۲۰. مرحوم صادقی بیگ افشار ساخته بود بنده کمینه معین مصور در سنه‌ی ۱۰۹۵ به اتمام رسانید.^۲

محمدعلی تربیت در اثر جاودانه‌ی «دانشمندان آذربایجان» آورده است: «صادق بیگ از اعظم ایل جلیل خدا بنده‌لو بوده و از رجال نامی دوره‌ی شاه عباس کبیر است. ایل مزبور در آغاز ظهور شاه اسماعیل اول از دیار شام به اداره‌ی خودشان به ایران آمده در عراق و آذربایجان جا گرفته‌اند.»^۳ تربیت، سال تولد وی را ۹۴۰ در محله ورجو (ویجویه) تبریز می‌داند و اضافه می‌کند «در بیست سالگی پدرش کشته شده و پس از آن، مدتی با امیرخان موصلوی و برخان و اسکندرخان افشار بوده و در عهد شاه اسماعیل ثانی داخل کتابخانه‌ی دولتی شده و از طرف شاه عباس کبیر به منصب جلیل کتابداری سرافراز گردیده است».^۴

مجمع الخواص تذکره‌الشعرایی است که نام صادقی افشار را جاودانه ساخته است و مشتمل بر ترجمه حال ۴۸۰ تن از شاعرانی است که از زمان انتدای شاه اسماعیل تا دوره‌ی شاه عباس به عرضه‌ی ظهور پیوسته‌اند. در

(۱) علی قافقازیلی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی جلد ۲.

(۲) نشریه‌ی موج بیداری، زنجان، ۱۳۸۴، نمره ۳۳.

(۳) محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۳.

(۴) همان، ص ۲۱۴.

کنار این کتاب ارزشمند، نوشته‌های دیگری نیز دارد که عبارتند از:

۱) زبده الکلام

مشمول بر قصایدی است که در حمد و نعت و منقبت و مدح سلاطین نوشته است.

۲) مثنوی فتح نامه عباسی نامدار

در وزن شاهنامه‌ی فردوسی نوشته است. این اثر را به دستور شاه عباس صفوی نوشته اما محبوبیت چندانی به دست نیاورده است. این کتاب به زبان فارسی است.

۳) مثنوی سعد و سعید

این مثنوی نیز در بحر خسرو شیرین نظامی گنجوی است. این اثر نیز محبوبیت چندانی نیافته است.

۴) منشآت و مکاتبات

نامه‌های صادقی افشار دست که به دو زبان فارسی و ترکی نگاشته و هنوز به زیور طبع آراسته نشده است.

۵) حکایات

در سبک و سیاق بوستان سعدی و محزن الاسرار نظامی گنجوی است و داستانی‌هایی را ساخته است که این اثر نیز هنوز چاپ نشده است.

۶) دیوان غزلیات

صادقی افشار شاعری است که غزلیات زیبای را به دو زبان فارسی و ترکی سروده ولی این دیوان نیز در میان انبوه دیوان شاعران زمان، درخشندگی خاصی نیافته و مورد استقبال قرار نگرفته است.

۷) قانون الصور

رساله‌ی منظومی است در بحر خسرو و شیرین نظامی گنجوی که در فن نقاشی و رنگ آمیزی، اسباب و ادوات این هنر تألیف کرده است.

۸) مجمع الخواص

معروفترین اثر صادقی افشار است که قرن‌ها مورد توجه ادیبان قرار گرفته است. بی‌تردید مجموعه‌ای از آثار صادقی افشار می‌تواند خود گنجینه‌ای از زمان صفویان مهیا کرده و در اختیار مردم هنر دوست قرار دهد. صادقی افشار به عنوان یک نقاش مینیاتورست کمتر مورد توجه قرار گرفته و هنر او در این زمینه مورد بررسی قرار نگرفته است. تذکره‌ها نوشته است که افشار از اول عمر به صنایع نقاشی و طراحی مایل بوده و در نزد استاد معروف مظفر علی نقاش (خواهر زاده بهزاد) و پسر مولانا حیدر علی به تعلیم نقاشی پرداخته و یکی از نقاشان بی‌نظیر عصر خود گردیده و نقاشیهای او معروفست.^۱

میرزا طاهر نصر آبادی از ملا غروری نقل می‌کند که من قصیده در مدح صادقی گفته و در قهوه‌خانه گذرانیدم قصیده به آخر نرسیده مسوده آنرا از من گرفته و گفت حوصله‌ام بیش از این تاب شنیدان ندارد و برخاسته بعد از لحظه‌ای آمده پنج تومان به دستار بسته با دو صفحه کاغذ که خود از سیاه قلم طراحی کرده بود به من داده و گفت: تجار هر صفحه کار مرا به سه تومان می‌خرند که به هندوستان برند مبادا ارزان بفروشی و عذر بسیار خواسته و رفت.^۱

صادقی در زمینه‌ی خطاطی نیز، هنرمندی زیردست و با ذوق بوده است.^۲ از این گذشته در موسیقی نیز دستی داشته و در هنرهای مختلف زمان خود نشان داده است. او که در کتابخانه‌ی سلطنتی مشغول به کار بوده است آنچنان به هنرها تسلط داشت که درباریان از مصاحبت او لذت می‌بردند و دورش جمع می‌شدند. این مجالست و همراهی باعث افزایش هنرنمایی صادقی شده و دربار از این نعمت بهره‌ها برده است.

جالب است بدانیم که پرتره‌هایی که صادق افشار از چهره‌های نامدار زمان و خانها و شاهان کشیده است امروزه در موزه‌های مختلف جهان از جمله موزه‌ی استانبول، پاریس، بوستون، سنت پترزبورگ (لنینگراد) نگهداری می‌شود.

تولد شاعر را در سال ۹۱۰ هـ. ش و وفاتش را در ۹۹۰ هـ. ش یعنی در ۸۰ سالگی ذکر کرده‌اند. اما آنچه از صادقی افشار مانده است زینت بخش کتابخانه‌ها و موزه‌های دنیا شده است. همانگونه که پرتره‌های کشیده شده به سرانگشت توانای صارق‌بیگ در دنیا مورد استفاده‌ی هنرمندان، ادیبان و منتقدان قرار می‌گیرد، آثار فارسی و ترکی او نیز توجه بسیاری از فرهیختگان را به خود جلب کرده است. مجمع‌الخواص صادقی به چندین زبان زنده‌ی دنیا ترجمه شده و اروپائیان به زبان خود، تذکره‌الشعراى عالم آذربایجانی را می‌خوانند. این اثر به تازگی؟! به زبان فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است. امید است در سالهای آتی آثار این هنرمند و شاعر بزرگ آذربایجان به صورت همه جانبه تدقیق و چاپ شده و در اختیار ملتمان قرار گیرد تا از بهره‌ی این آثار بی‌نصیب نمانیم.

(۱) همان، ص ۲۱۳.

(۲) موج بیداری، مورخه ۸۴/۶/۶۴، تورال افشار.

منابع:

۱. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، کتابفروشی فردوسی، ۱۳۵۸.
۲. نشریه‌ی موج بیداری، زنجان، شماره‌های مختلف، ۱۳۸۴.
۳. علی قفقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنالوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲.
۴. ۱۶-۱۷. عصرلر آذربایجان شعر، علم نشریاتی، باکی، ۱۹۸۴.
۵. آگاه سری نوند، تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۷۳.
۶. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، جلد ۳، باکی، ۱۹۸۴.

فدائی

فدائی تبریزی از شاعران بلند آوازه‌ی آذربایجان در دوره‌ی شاه اسماعیل خطائی است. سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی در تذکره‌ی خود به نام «تحفه‌ی سامی» به شرح حال و اشعار او اشاره دارد. آغاز به شاعری او را در سال ۱۵۵۰ ذکر کرده و اهل تبریز دانسته است.

فدائی در تاریخ ادبیات آذربایجان با اثر «بختیارنامه» معروف شده است.

تاریخ نگارش این اثر در سنین پنجاه سالگی شاعر بوده است. این اثر خود دارای ارزش تاریخی - ادبی فراوانی است که متأسفانه تا امروز به زیور طبع آراسته نشده است در حالیکه نسخه‌ی خطی این اثر در کتابخانه‌ی ملی تبریز موجود است. ناگفته نماند این نسخه‌ی خطی به سال ۱۹۴۵ در باکو ابتدا به خط عربی و سپس به خط کیریل چاپ گردیده است.

بختیارنامه در حقیقت داستانی است که برگرفته از تاریخ بوده و با افسانه و فولکور مردمی ممزوج گشته و به قلم فدائی نوشته شده است. تذکره نویسان گذشته و محققین معاصر نظرات مختلفی در این زمینه ارائه داده از آن جمله می‌نویسند که نگارنده‌ی اصلی آن، پناهی از شاعران دوره‌ی قره‌قویونلو می‌باشد و داستان حقیقی در دوران جهانشاه حقیقی از سلاطین قره‌قویونلوست. محمدعلی تربیت نویسنده‌ی «دانشمندان آذربایجان» معتقد است نخستین بختیار نامه از آن شمس الدین مجد است. دیگر تذکره نویسان معتقدند بختیارنامه همان «سندبادنامه» می‌باشد که از فرهنگ هندی برگرفته شده و به ترکی نگارش یافته است.

بختیار نامه با نام «اون وزیر» و «یئددی وزیر» نیز معروف گشته است. البته چنین داستانی یا مشابه این داستان در کتابهایی همچون هزار افسانه، سندبادنامه، هزارو یکشب، هفت وزیر، چهل وزیر و... وجود دارد. اما فدائی، با نوشتن بختیار نامه به زبان مادری خود - ترکی آذری - با وجود بهره‌گیری فراوان از واژگان فارسی و عربی، خدمت شایان توجهی را به زبان و ادبیات آذربایجان کرده است. از سوی دیگر، فدایی با وارد کردن مسائل اجتماعی - سیاسی و وضع معیشتی مردم در این اثر، همچنین نشان دادن اوضاع کلی زمان، بی‌عدالتی حاکم برجامعه و وضع نابسامان شهرها، وخامت وضع مردم، خدمت شایسته‌ای را به مردم و تاریخ انجام داده است. اثر او آئینه‌ای از اوضاع زمان در برابر خواننده می‌نهد و این امر برای شاعران قرون وسطائی بی‌همتاست. در اینجا بخشهایی از بختیار نامه را می‌خوانیم:

معظم، معتبر مأمور بیرکند

واریدی اوندا بیرمرد خردمند.

چوخ ایدی فیکری، هم چوخ شکری، صبری
 یوخ ایدی غیر طاعت، هیچ فیکری.
 واریدی بیر بؤلوک مالی، داواری
 کیم اونونلا کئچردی روزگاری.
 غلام پادشاه عصر دوران
 طلب ائیلر اولاردان، مالی دیوان.
 الینه آلمیش او حکم براتی
 حکایت دویدو اونداتورکو - تاتی.
 هجوم ائیله دی پس اونداعیت
 یئتیشدی اول ایگیده زخم ضربت.
 کیشی او یارالاردان اولدوناگاه
 بو معیندن خبردار اولدو چون شاه.
 بویوردو ائتدیلر اول کندی غارت
 یئتیشدی اول کنده چوخ خسارت.
 بیزیم دادیمیزی حق اوندان آلسین
 بیزیم تک داخی او بیچاره قالسین.
 الیندن گنده یارب، ملک و مالی
 گندا اولسون، پریشان اولاهالی.
 اولاییدی اول قذر دنیاده زنده
 اونون گوره ایدیک بیز بئله گونده.
 دئدی صابر اوناکی قیلما افغان
 کی، بیداد و ستم قالماز همیشه.
 حقه شوکر ائیله ییب صبر پیشه

گوره رسن بوگون، ای یار یگانه
 اثر یوخ ظولم و ظالمدن نیشانه.
 بسا حکمی، بسا ظالیم، ستمگر
 کی ظولموندن اولور منزللری نار.

بسا کیمسه اولا چاه اونازدان

چو صابر تخته چیخدی اولدو سلطان

گدایه، بینوایه قیلدی حاصل.

رعیت پرور اولدو شاه عادل

دعای خیر اوزو چون قیلدی حاصل.

خزینہ تۆکدو، لشکرین چادتیردی

عدالتدان قیلدان آییردی.

هم اتندی بیر طرفدن رسم رأفت

دوعاچی اولدو لشکر، هم رعیت.

وظیفه ائيله دی اونلار تعیین

نه یترده واریدی، درویش، مسکین.

روباب و مدرسه، هم کؤرپی بنیاد

قیلیب مسجدلری معمور و آباد.

منابع :

۱. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۲. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۳. محمدطاهر نصرآبادی، تذکره‌ی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۴. علی قفقازیالی، ایران تورک ادبیاتی، آنتالوژی سی، ارزروم، ۲۰۰۲.
۵. آذربایجان ادبیاتی کیتابخاناسی، باکی.
۶. سام میرزا صفوی، تحفه‌ی سامی.

بصیری

بصیری از شاعران نام‌آور آذربایجان است که در کنار خلق آثاری به زبان ترکی، در زمان خود برای شناساندن ادبیات آذربایجان به فعالیت عملی پرداخته و شعر آذربایجان را توسعه داده است. گویند او نخستین کسی است که دیوان شعرای آذربایجان را در کوله بار خود به هر سویی می‌برد و بر مردم می‌خواند. باز می‌نویسند که دیوان امیرعلیشیر نوایی را، او به دربار عثمانیان برد و به همین خاطر او را به عنوان خادم ادبیات گرامی داشتند و بدین وسیله در دربار عثمانی مقام و منزلتی یافت.^۱

در مورد سال تولد و وفات این شاعر، اطلاعاتی در دست نیست اما آثارش در جنگها و سفینه‌های این دوران ثبت و ضبط شده است. می‌دانیم جنگ ایران و عثمانی، باعث شد بسیاری از شاعران و صنعتگران آذربایجانی به سوی آناتولی رهسپار شوند و همانگونه که بسیاری از عالمان، هنرمندان، شاعران، موسیقی نوازان و نوادر روزگار را از آذربایجان به همراه خود به کشور عثمانی بردند و در آن دیار با احترام با آنان برخورد کردند و این امر باعث شد ادبیات آذربایجان در آناتولی رشد و نمو یابد.^۲

درباره‌ی زندگی و خلاقیت بصیری در تذکره‌های دوران، اطلاعات اندکی ارائه شده و به آوردن غزلیاتی از او اکتفا گردیده است. در جمهوری آذربایجان نیز در جلد سوم از ۲۰ جلد ادبیات کلاسیک آذربایجان تنها چند صفحه‌ای به آثار بصیری جای داده شده است. دکتر علی قافقازیالی نیز در جلد ۳ از ۲۰ جلد آثار شاعران ترک ایرانی فقط ۴ صفحه را به بصیری اختصاص داده است. دکتر جواد هیأت نیز در یک صفحه از او نام برده است.

بنابراین دیوان کامل وی تا امروز گردآوری نشده و بر گنجینه‌ی آثاری که می‌بایست در آینده گردآوری، بررسی و چاپ گردد همچنان سنگینی می‌کند.^۳

تذکره‌ها از توانمندی وی در سرایش اشعار ترکی و فارسی سخن رانده‌اند. علاوه بر هنر شعر، از هنر خطابه‌ی وی نیز نوشته‌اند. آنچه از شخصیت وی نوشته‌اند چنین بر می‌آید که شاعری شاداب و سرحال بوده و از بذله‌گویی و لطیفه نیز بی‌نصیب نبوده است.

ایکی صورت خوبدور حقدن بنه اولسا نصیب

اول مهین یوزونی گؤرمک، گؤرمه مک رومی رقیب.

(۱) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی، ۲۰ جلد، باکی، ۱۹۸۴، جلد ۳، ص ۳۵۵-۳۵۳.

(۲) جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیش، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۶، ص ۸۰.

(۳) دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، جلد ۱، ارزروم، ۲۰۰۲، ص ۳۷۴-۳۷۰.

خال مشکین عارض کافورون اوزره ای صنم
 هندوی مسکین دورور کیم، روما دوشموشدور قریب.
 ائتمه یین ضایع بنه سن یوخ یثره درمانینی
 دردمند عشقه درمانینی بولونور ای طیب.
 بیر دئیل بولبول تنیده غم گولی وصف ائتمه یه
 باشدن آیاغا زبان اولموش چمنده عندلیب.
 ای بصیری سربه سر خاکستر اولور کائنات
 دولسا آهنگ آتشیندان عالم ایچره بیر لهیب.

سین دردیندن ای شوخ جفاکار
 بلا بوکیم نه ساغم من نه بیمار.
 نه گول قالور بو گولشنده، نه بولبول
 گره ک سن کؤنلون آچیق توت، گره ک دار.
 قامو اغیارینا یار ائیلر رحم
 بنه نه یار رحم ائیلر، نه اغیار.
 صبا چون رشکدن کیم اوپدوم ایزین
 اوزون یثردن اورار یثری وار.
 ائده ر عاقیل لاری مجنون بصیری
 قاچان کیم عشق درسین ائده تکرار.

منابع:

- (۱) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۴، جلد ۳.
- (۲) جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باخیس، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۶.
- (۳) دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲.

هنر نقاشی

نقاشی در آذربایجان از دیوارهای غار آذیق آغاز می‌گردد و تا امروز تداوم یافته و هنرمندانی ظهور کرده‌اند که چهره‌های درخشان بشری و افتخار آفرین این سرزمین بوده‌اند. بعد از دیوارهای غارها، صدها کتیبه به دست آمده است که در آنها انسان و حیوان، جنگ، مراسم دینی، آداب و رسوم به تصویر کشیده شده‌اند و گاه از نقاشی به شکل برجسته و یا مجسمه در آمده‌اند که امروزه در نقاط مختلف آذربایجان همچنان موجود است و اکثر موزه‌های کشورهای مختلف را زینت بخشیده است. نقاشی روی سفالها با رنگ و لعاب‌های مختلف، نشأت گرفته از ذوق و هنر مردم این خطه دارد.

اما نقاشی به همان معنایی که امروزه روی تابلو می‌بینیم در آذربایجان بسیار نیرومند و گسترده بوده است تا حدی که در نقاشی منطقه و حتی جهان مؤثر بوده است و مکاتب مختلفی نیز بروز کرده و تا امروز بر مکاتب دیگر تأثیر گذار بوده است. بعد از اسلام مکتب سلجوقی که در دنیا به مکتب بغداد معروف است برگرفته از نقاشی آذربایجان محسوب می‌شود.^۱ آنگاه مکتب تبریز در دوره‌ی مغول پا می‌گیرد و همه گیر می‌گردد و این هنوز مرحله‌ی اول این مکتب است که تداوم آن توسط تیموریان به هرات برده شده و به مکتب هرات معروف می‌شود. دوره‌ی دوم مکتب تبریز نیز در دوره‌ی صفویان نضج می‌گیرد و به دیگر نقاط منطقه گسترش می‌یابد. در تاریخ هنر نقاشی خاور میانه، این سه مکتب آذربایجانی نقش بسیار برجسته‌ای در تحولات این هنر داشته که نتیجه‌ی آن تا امروز نیز ملموس است.

اگر نگاهی گذرا به تاریخچه‌ی نقاشی بیندازیم شاید بتوان گفت که تاریخ پیدایش نقاشی زودتر از خط و الفبا بوده است. به عبارت دیگر خطوط در ابتدا به صورت نقاشیهای اولیه بوده و بشر ارتباط نوشتاری را از نقاشی شروع کرده است. تصاویر ابتدایی که بشر روی سطوح دیوار، ظروف و سکه و ... ایجاد کرده است در واقع همان نقاشیهای نخستین به شمار می‌آیند. شکلهای اولیه‌ی نقاشی بسیار ساده بوده و فقط شباهت کلی به نقش اصلی داشته است و هدف عمده، همین شبیه بودن کلی بوده است که به تدریج با رشد این هنر، نقاشیهای پیشرفته ظاهر شده‌اند.

نویسنده‌ی «سیر تطور هنر در آذربایجان» می‌نویسد: منشاء تحولات هنری در دوره‌ی مغول و صفویه و حتی دوره‌ی تیموریان که هرات اهمیت می‌یابد از تبریز بود و می‌توان گفت که شکوفایی هنر نگارگری در هرات هم مدیون هنرمندان تبریز بود. حتی استاد نقاش معروف، کمال‌الدین بهزاد که در هرات متولد شد

(۱) روح الله عباس خانی، سیر تطور هنر در آذربایجان، تهران، ۱۳۸۲، ص ۷.

هنرمند و استاد تبریزی به نام سید احمد تبریزی است. خود کمال‌الدین بهزاد هم به اتفاق بعضی از هنرمندان هرات بعدها به تبریز آمدند و در خلق مکتب تبریز نقش عمده‌ای ایفا کردند.^۱

هنر چینی در نگارگری توسط مغولان به ایران آورده شد و هنرمندان ایران تحت تأثیر کارهای آنان قرار گرفتند. عناصر نقاشی چینی‌ها از جمله اژدها در همین دوره به نقاشی این منطقه - ایران و آذربایجان راه یافت. محققین معتقدند که بهترین نمونه تذهیب‌ها، نقاشیها در دوره‌ی مغول از هنر چینی تأثیر پذیرفته و هنرمندان آذربایجان با سرانگشت سحرانگیز خویش این هنر را رنگ و جلایی بخشیده‌اند که نقاشی ایران را تحت تأثیر قرار داده است.^۲ بدنیست بدانیم که در این مرحله ربع رشیدیة محل تجمع بسیاری از دانشمندان و هنرمندان آن روزگار بوده است. در همین زمان پیرایش کتابها معمول گردید و مینیاتورها، تذهیب و تشعید در تزین انواع کتابهای خطی متداول شد و به اوج کمال رسید.

گری بازیل نویسنده‌ی «نقاشی ایران» می‌نویسد: به نظر می‌رسد قبل از اسلام نیز، نقاشی در آذربایجان گستردگی بیشتری داشته است.^۳

دکتر زکی محمد حسن در کتاب «تاریخ نقاشی در ایران» می‌نویسد: مغولها آسایشگاه خوانواده‌ی خود را در زمستانها در بغداد و تابستانها در تبریز قرار دادند و در عراق عجم شهری به نام سلطانیه، بین دو شهر زنجان و ابهر بنا نهادند و این سه شهر عمده مراکز فن و کانون هنر نقاشی در دوره‌ی مغول بود، همه درخشانترین مرحله‌ی این هنر را در زمان غازان خان (۱۲۹۵ - ۱۳۰۴ م) می‌داند. در این دوره کتابهای خاصی از جمله منافع‌الحيوان، در سال ۹۴۱ م تألیف پزشکی مسیحی به نام ابن بختیشوع طبیب خلیفه‌المتقی در بغداد به فارسی ترجمه شد که نگارش آن در مراغه پایتخت مغولان نوشته شده است و دارای ۹۴ تصویر می‌باشد که طول و پهنای هر یک از آنها ۳ تا ۵ سانتیمتر می‌باشد و اینک این اثر در کتابخانه‌ی مورگان آمریکا با شماره M500 نگهداری می‌شود.^۴

علینقی وزیری در کتاب «تاریخ عمومی هنر» می‌نویسد که ایلخانان با همه‌ی ستیزه‌جویی، مروج هنر، خاصه مینیاتور بوده‌اند و سه شهر مراغه، تبریز و سلطانیه مرکز یک روزی زمان داشته‌اند.^۵

اکثر محققین منافع‌الحيوان را از شاهکارهای نقاشی در دوره‌ی مغول می‌دانند. این کتاب بین سالهای ۶۹۹ - ۶۹۰ هجری در مراغه به تصویر کشیده شد است که در آن تأثیر مکتب بغداد و نفوذ هنر چینی مشهود است.

(۱) همان، ص ۹.

(۲) همان، ص ۱۱.

(۳) بازیل، گری، نقاشی ایران، ترجمه عربعلی سرو، تهران، توس، ۱۳۶۹.

(۴) همان.

(۵) همان.

دیگر کتاب هنری این زمان نسخه‌های خطی و مهور جامع التواریخ رشیدی است که در ربع رشیدیه ی تبریز نوشته شده است. ربع رشیدیه دارای ۶۰ هزار کتاب به زبانهای مختلف بوده است و در این شهر علمی - هنری، هنرهای کاغذ سازی، صحافی، تجلید، تذهیب و مینیاتور مورد تشویق حکومتیان قرار می گرفت. سومین منبع نقاشی این دوره شاهنامه، تاریخ بیرونی، کلیله و دمنه، خمسه ی نظامی گنجوی می باشد که امروزه بیش از ۶۰۰ نسخه ی خطی مهور از خمسه در کتابهای دنیا شناسایی شده است که همگی در دوره ی مغول تذهیب و مهور شده اند. طبق آخرین برریها، کارگاه نقاشی ترکی - مغولی بین قرنهای هشتم و نهم وجود داشته است که چهره ی، شاخص این کارگاه استاد محمد سیاه قلم بوده است که از وی طراحی های تک ورقی بسیاری به یادگار مانده است که بیشتر آنها در کتابخانه ی ساری استانبول نگهداری می شود و تصاویر جن و دیو، حیوانات وحشی، جنک اژدها و بیابانگردها هر بیننده ای را متحیر می سازد. کارهای محمد سیاه قلم همگی حاکی از سبک خاص و منحصر به فردی است.^۱

محمد سیاه قلم را از اصلی ترین هنرمندان مکتب اول تبریز می شمارد. احمد موسی و شاگردش استاد شمس الدین کتابهای بسیاری را تذهیب و مهور کرده اند که از آن جمله می توان کلیله و دمنه، معراج نامه، تاریخ چنگیز را نام برد و در شکل گیری مکتب تبریز مؤثر بوده اند.^۲

هنر خوشنویسی

خوشنویسی نیز یکی از هنرهای اصیلی است که بعد از اسلام پا گرفت و بویژه آذربایجان در این شاخه فعالیت چشمگیری داشته است. خوشنویسی در آذربایجان را به ۵ دوره تقسیم کرده اند :

(۱) دوره ی مغول (۲) دوره ی تیموریان (۳) دوره ی صفویه (۴) دوره ی قاجار (۵) بعد از انقلاب اسلامی در دوره ی مغول، تبریز مرکز فعالیت های هنری مختلفی بوده است. روح الله عباس خانی در کتاب « سیر تطور هنر » می نویسد: هر چند تیمور نیز مانند چنگیز خان سبب ویرانی های بسیار شده اما آذربایجان با فراز و نشیبهای موجود، مسیر پیشرفت را دنبال کرد. دوره ی تیمور مصادف با طلوع چهره ی درخشانی از تبریز در خطاطی و خوشنویسی است و او کسی جز میر علی تبریزی واضع خط نستعلیق نیست،^۳

روایت است که خط نستعلیق را حضرت علی (ع) در خواب بدو یاد داده و اوالهام خود را از پرواز پرندگان گرفته است.^۴ تیمور لنگ بسیاری از خوشنویسان آذربایجان را به هرات برد ولی پیشرفت هنر خط در

(۱) علی اکبر ایرانی، هشت گفتار پیرامون موسیقی، تهران، ۱۳۷۰.

(۲) باذیل گری، نقاشی ایران، تهران، ۱۳۶۹.

(۳) همان ص ۱۱۱.

(۴) فصلنامه هنر، شماره ۳۱، ص ۶۲.

تبریز منقطع نگردید و میرعلی تبریزی توانست در همین اثنا از ترکیب دو خط نسخ و تعلیق، خط جدید نستعلیق را ابداع نماید. او شاعری توانا و عارفی صادق بود و کتابهای بسیاری در زمینه‌های مناجات حضرت علی (ع) و دیوان بسیاری از شعرای کلاسیک را به خط زیبای خود آذین بسته است، بطوریکه بسیاری از هنرمندان و محققین خط، نستعلیق را «عروض خطوط اسلامی» دانسته‌اند.

در زمان حکومت قراقویونلو و آغ قویونلو نیز، تبریز مرکز فعالیت‌های هنری بود بویژه در زمان اوزون حسن فعالیت خطاطان این شهر ورد زبانها بود. بی تردید خوشنویسان تبریز در این مقطع تاریخی، کسانی همچون میرزا جعفر تبریزی بایسنقری، اظهار تبریزی و دیگران سبب شدند نقطه عطفی در تاریخ خطاطی اسلامی به وجود آید و انکار نقش تبریز در این زمینه، امکان ناپذیر است.

میر علی تبریزی

او از خطه‌ی آذربایجان و استاد بزرگ خط است که در تعریفش نوشته‌اند: در هنر آفرینی و زیبا نویسی نمونه بوده است. او چنان مشاطه‌وار می‌نگاشت که دل هزاران دل عاشق واله و هرجوی خط را می‌ربود و جهانی از عرفان و اندیشه‌های پاک صوفیانه را در هر چرخش انگشتان جلوه‌گر می‌ساخت.^۱

میر علی سلطانی فرزند حسن تبریزی از مشاهیر دوره‌ی کشور داری امیر تیمور گورگان و فرزند وی شاهرخ تیموری است و به قول صاحب مجالس المؤمنین، مؤمنی فاضل و صاحب توفیق، و به قول صاحب حراه العالم، از دانایان ادب و دانش، و به قول صاحب قواعد خطوط و ریحان نستعلیق، حافظ قرآن، و به قول سلطانه‌ی مشهدی، شاعر بود.^۲ به زعم صاحب خلاصه التواریخ، میرعلی تبریزی با ابداع نستعلیق، جمیع خطوط را منسوخ ساخت، غالب مورخان و تذکره نویسان نیز براین عقیده‌اند. به هر صورت، میرعلی تبریزی نخستین کسی است که نام وی در خوشنویسی، واضح نستعلیق یاد شده است. تذکره‌ها نوشته‌اند که میرعلی تبریزی نخستین کسی است که نام وی در خوشنویسی، واضح نستعلیق یاد شده است. تذکره‌ها بالقبهای مختلف «قدوه الکتاب، ظهیرالدین» و «واضع» از او نام برده‌اند. تاریخ وفات میرعلی را ۸۵۰ هجری ذکر کرده‌اند.

نسخه‌های خطی که به خط میرعلی موجود است عبارتند از یک مرقع دوازده رقع‌ای مناجات حضرت علی (ع) در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران، یک نسخه خمس نظامی در کتابخانه‌ی ملی تهران، کلیات سعدی، بوستان سعدی و دهها اثر دیگر که در موزه‌های داخل و خارج کشور نگهداری می‌شود.

(۱) همان، ص ۱۲۲.

(۲) همان.

مولانا جعفر بایسنقری

مولانا جعفر بایسنقری از خوشنویسان بنام تبریز در خطوط اسلامی است که گویند نستعلیق را برتر از استاد خود میرعلی تبریزی می‌نوشت. وی در عهد بایسنقر فرزند شاهرخ میرزا پسر تیمور لنگ در تبریز می‌زیست و بخاطر حمایت بایسنقری، او را به بایسنقری می‌شناسند. در این عهد و به همت و حمایت بایسنقری، شعر و ادب و هنر در آذربایجان رشد و توسعه یافته و هنرمندان بسیاری در تبریز گرد آمده بودند. بایسنقری در حدود سالهای ۸۰۰ به دنیا آمده و در ۸۶۰ الی ۸۶۲ بدرود حیات گفته است و در این مدت دهها کتاب ارزشمند را به خط زیبای خویش آراسته است. او را نیز لقبهای بسیار داده‌اند. مولانا جعفر، دیگر خطوط اسلامی را خوب می‌نگاشت و شاگردان بسیاری را تربیت نمود.

مورخان و تذکره نویسان از تجمع هنرمندان در دربار بایسنقر خبر می‌دهند و از آن جمله حضور چهل خوشنویس زبر دست در کتابخانه سلطنتی را ذکر می‌کنند که بایسنقری رهبریت این مجموعه را به عهده داشته است. از شاگردان او اظهر تبریزی، شیخ محمود زرین قلم، عبدالحی استرآبادی و عبدالله طباح بسیار معروفند. از نسخه‌های دستنویس مولانا جعفر شاهنامه فردوسی، دیوان اشعار دیگر شاعران ایرانی و آذربایجانی امروز زینت بخش بسیاری از کتابخانه‌های دنیا است. دیگر آثار او شامل تذهیب، ترجیع، شعیر، تصویر و تجلید دهها کتاب می‌باشد که از جمله شاهنامه‌ی بایسنقری را که هم اینک در کتابخانه‌ی ملی ایران نگهداری می‌شود نام برد و آثار دیگر او در کتابخانه‌های سلطنتی ایران، مجلس شورای اسلامی، لنینگراد، انگلستان، آلمان و غیره نگهداری می‌شوند.

اظهر تبریزی

که استاد اساتید لقب گرفته است از شاگردان میرزا جعفر بایسنقری است که از تبریز به هرات رفت و ملازم میرزا شاه فرزند تیمور لنگ بود. تذکره نویسان بسیاری در طول تاریخ از هنر اظهر تبریزی و آثار ماندگار وی سخن‌ها رانده‌اند. سال وفات وی را ۸۶۲ هجری نگاشته‌اند. او نیز شاگردان بسیاری تربیت کرده که از جمله آنان می‌توان سلطانعلی مشهدی، سلطانعلی قاینی، شیخ بایزیدپورانی، عبدالرحیم انیسی خوارزمی، شیخ محمد امامی و غیب‌اله امانی را نام برد. آثار بجا مانده از این هنرمند نیز، زینت بخش بسیاری از کتابخانه‌های دنیا است.

منابع:

۱. روح الله عباس خانی، سیر تطور هنر در آذربایجان، تهران، ۱۳۸۲.
۲. بازیل، گری، نقاشی ایران، ترجمه‌ی عربعلی سروده، تهران، توس، ۱۳۶۹.
۳. علی اکبر ایرانی، هشت گفتار پیرامون موسیقی، تهران، ۱۳۷۰.
۴. فصلنامه‌ی هنر، شماره‌های مختلف.
۵. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۸.
۶. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۷. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.

مقدس اردبیلی

مقدس اردبیلی از فقها و عالمان بزرگ آذربایجان در قرن دهم هجری است که با آثار بی ماندش در سه زبان دنیای اسلام عربی، فارسی و ترکی، توانسته است نقش بارزی در توسعه و رشد علوم اسلامی ایفا نماید.

ملا احمد مقدس اردبیلی در اوایل قرن دهم هجری در اردبیل زاده شد اما تاریخ ولادتش دقیقاً معلوم نیست اما تاریخ وفات او به سال ۹۹۳ هجری قمری و در ماه رجب بوده که بسیاری از کتابهای فقهی، تاریخ دقیق و روز رحلت وی را ذکر کرده‌اند. مقدس اردبیلی از جمله‌ی عالمانی است که با نگارش آثار اسلامی، نامی جاودان یافته و علاوه بر اینکه در زمان خویش تأثیر گذار بوده، شاگردان بسیاری تربیت کرده، باعث رونق علم و ادب در محیط زندگی خود شده است، در اعصار بعدی نیز توسط آثارش مثر ثمر بوده است.

از دوران کودکی استعداد فراوانی در علوم از خود بروز داده و تحصیلات خود را به پایان برده است و چون امکانی بیشتر از این وجود نداشته رهسپار نجف اشرف می‌شود و در محضر اساتید بزرگ آن شهر به آموختن علم همت می‌گمارد و در اندک مدتی خود استاد علوم می‌گردد و به تدریس می‌پردازد. او سالها به تدریس و آموزش علم و تربیت عالمان دل مشغول داشته و در نهایت عمر پر بار خود را در همان شهر به پایان رسانده و همانجا فوت کرده است.

مورخان و عالمان در کتابهای خود از تأثیر حضور مقدس اردبیلی در شهر نجف بسیار نوشته‌اند و متذکر شده‌اند که کانون مذهبی نجف مرکزیت علمی بزرگی شده بود.

عالمان معتقدند ملا احمد مقدس اردبیلی در دو جهت خدمت شایانی به عالم اسلام کرده است:

- (۱) تربیت شاگردان
- (۲) خلق مکتب

تردیدی نیست که مقدس اردبیلی با کسب قابلیت‌های علمی و قابلیت‌های استادی توانسته است گروهی از عالمان زمان را تربیت و به جامعه‌ی اسلامی تحویل دهد. در زمان او حوضه‌ی درسی نجف فعال گشته و شاگردان بی‌شماری با دقت و وسواس خاصی گرد آمده و نجف را به مرکز علم آموزی تبدیل کردند. مقدس اردبیلی با انواع شیوه‌های صحیح در تدریس علوم اسلامی رغبت فراوان در طلبه‌های مختلف کرده و شادابی و طراوت خاصی را به حوضه‌ی علمی بخشید.

مهمتر آنکه محقق اردبیلی مکتبی را آفرید که در علوم دینی از جمله فقه و کلام، تأثیر عمیقی نهاد و در جریانهای بعد از خود همچنان نیرومند و محکم مورد قبول واقع شد بطوریکه فقیه و عالمی بزرگ همچون شیخ مرتضی انصاری، نظریات و افکار علمی او را در کتاب «مکاسب» به طور مفصل مورد بحث قرار داده و

به نظریات او استناد جسته است. این کتاب هنوز هم در شاخه‌ی فقه از کتب درسی حوزه‌های علمیه است. شاگردان معروف او که دارای تألیفات و اندیشه‌های تأثیرگذار در علوم دینی بوده‌اند بسیارند، تنی چند از آنان عبارتند از: ۱- ملا عبدالله شوشتر که مؤلف کتابهای بسیاری است ۲- عنایت الله کوهپایه‌ای ۳- شیخ حسن و سید محمد عاملی که هر دو فرزند شهید ثانی از بزرگان جبل عامل لبنان بوده و هر دو به کمک مقدس اردبیلی به درجه‌ی اجتهاد رسیده و کتابهای بسیاری را تألیف کرده‌اند ۴- مولانا ضیاء الدین محمد کاشانی ۵- میر قیض الله تفرشی ۶- سید عباس بیابانکی ۷- مولانا حمزه ۸- خواجه فضل الله محمد ترک ۹- میرزا محمد استرآبادی ۱۰- سید فضل الله استرآبادی و ...

مقدس اردبیلی به سه زبان عربی، فارسی و ترکی آثار جاودانه‌ای تألیف کرده است که هر یک جزو کتب درسی به شمار آمده و قرن‌هاست که حوزه‌های دینی دنیای اسلام را تغذیه می‌کنند. کتابهای عالم به زبان عربی عبارتند از:

۱. مجمع القاعده البیان و البرهان فی شرح ارشاد الازهان

۲. زبده البیان فی آیات الحکام

۳. الخراجیه

۴. بحر المناقب

۵. استیناس المعنویه

که این کتابها به زبانهای مختلف دنیای اسلام ترجمه شده و بارها چاپ شده است از آن جمله، نخستین کتاب ذکر شده در ۱۰ جلد هنوز به عنوان دایره المعارف فقهی مطرح است و جزو کتب مرجع به شمار می‌آید.

آثار فارسی

مقدس اردبیلی، کتب چندی نیز به زبان فارسی نوشته‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. حدیقه الشیعه ۲. مناسک حج ۳. اثبات امامت ۴. اثبات واجب

۵. اصول دین ۶. روضه الشیعه ۷. رساله در حرمت خراج

۸. زبده الفقه ۹. رساله صلاه و صوم

آثار ترکی

ملا احمد مقدس اردبیلی آثار بسیار ارزشمندی به زبان ترکی نوشته و اشتیاق و علاقه‌ای که در نگارش آثارش به زبان ترکی بیان نموده است دارای ارزش فوق العاده‌ای در تاریخ ترکی است و نشانگر توانمندی و

زیبایی زبان ترکی در بیان مسائل دینی و فقهی است و از دیگر سو، مقام و منزلت این عالم بزرگ را در تاریخ علوم و ادبیات آذربایجان نشان می‌دهد. برخی از آثار ترکی مقدس اردبیلی عبارتند از:

۱. عقاید الاسلام
۲. رساله الاخلاق
۳. شرایع کیتابینا حاشیه
۴. نتایج الاحکار کیتابینا حاشیه
۵. رساله فی الاجتهاد و التقليد
۶. جامع المقاصد کیتابینا حاشیه
۷. علامه حلی نین ارشاد اثرینه حاشیه
۸. مختصر الاصول کیتابینا شرح
۹. رساله مخاکون افعال الله تعالی معلله بالاعراض
۱۰. قواعد الاحکام

عقاید الاسلام بارها به چاپ رسیده و در آن زبان ترکی به زیباترین شکل مورد استفاده قرار گرفته و در متن کتاب اشعاری پر مغز به زبانهای فارسی و ترکی آورده است. این کتاب با حجم بالا و نثری زیبا با بهره‌گیری از ادبیات و شعر ترکی جهت اثبات احکام دینی نوشته شده است.

زبان عالم، در نگارش این اثر از نظر علمی بسیار متین، موقر و از نظر ادبی روان و زیباست و در تاریخ ادبیات آذربایجان جای مهمی را به خود اختصاص داده است.

آثاری که به زبان ترکی نگاشته است اکثراً شرح و حاشیه‌ای است بر کتابهای معتبر عالمانی چون علامه حلی، ابن حاجب عنصری، شهید ثانی و دیگران که جای آنان در زبان ترکی خالی بود و مقدس اردبیلی با این آثار، جای خالی آنان را در میان کتابهای فقهی ترکی پر کرده است.

مقدس اردبیلی ضمن آنکه عالمی بزرگ، فقیهی فرهیخته و متکلمی متبحر بود دارای اخلاق پسندیده‌ی بسیاری بود که بدون استثناء معاصران و شاگردانش در این خصوص او را مورد ستایش و تمجید قرار داده و روایتهای بسیار زیبایی از اخلاق نیکوی استاد آورده‌اند. بسیاری از محققان از همان دوران حیات استاد تا امروز از ارزش علمی، آثار پر ارج، افکار والای مقدس اردبیلی مطالب بسیاری نوشته‌اند.^۱ مهمترین اثر این عالم را می‌بایست عقاید الاسلام به زبان ترکی ذکر کرد که این کتاب در کشورمان نیز به چاپ رسیده^۲ و یکی از کتب مفید در کلاسهای حوزه می‌باشد. شعر زیر در مقدمه‌ی دوم که بر واجب الوجود نوشته است بسیار زیباست:

هر نه موجودات نفس الامرده وار ای عزیز!

ایکی اصله جمله سی برهان ایله مقسوم اولور.

بیرینه جوهر دییرلر، اول بیرری عرض اوله

چوخی جوهر منقسم، بش اسمیله مرسوم اولور.

(۱) میرزه رسول اسماعیل زاده، تقوا گورکمی مقدس اردبیلی، تهران، ۱۳۸۰.

(۲) ملا احمد مقدس اردبیلی عقاید الاسلام، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۸۰.

بیری عقل و بیری نفس و بیرسی جسم آنلرین
 دخی صورتده هیولا، هریری معلوم اولور.
 پس عرض دئدو کلری عقلیله دوققوز قیسمیدور
 جمله‌سی ترتیب ایله بو نظمه منظوم اولور.
 کیف دیرلر مطلقاً هر عیب و الوان جنسینه
 کیم دئیرلر هر نه کیم، مقداریدن مفهوم اولور.
 وضع اول هیأت دورور کیم، حاصل اولور جسم ایچون
 دون ایله قورشاق کیمی منقول اولور، ملزوم اولور.
 ایکی نسبت دور متی و آین حاصل جسم ایچون
 کیم، زمانیه مکاندان سائله مفهوم اولور.
 ینفعلدور دائماً اول کیم، قبول ائیلر اثر
 دخی یغعل اول اثر دور کیم، اونا منظوم اولور.
 پس احنافتدور بیری دخی عروض تسعه نین
 کیم، آتاسیله اوغول تک لازم و ملزوم اولور.
 یوخیدی بونلار تمامی، واریدی حق بی گمان
 پس قدیم اولدور، قالن موجود اولور، معدوم اولور.
 جالب است که عالم برای نگارش این شعر، دلیلی آورده است و آن اینکه اولاً با شعر تکرار می‌کند و ثانیاً
 به این خاطر به شعر گفته است تا حفظ شود و در یادها بماند: «پس معلوم اولوندی کیم، حق تعالی دل غیر
 هر موجود کیم واردیر، اصلی یا جوهر دور یا عرض و هر بیرسینه نثر ایله اشارت اولوندی. چون غالب طبیعت
 لرده اختصار کلام منظوم نماینده مرغوب اولورایدی و لهذا معقولات عشره کیم، عبارت دور جواهر و
 اعراضیدن، نظم ایله اولوندی تا کیم، راغب ایچون ضبط ائیه مه گی آسان اولا.»^۱
 عالم بزرگوار از همین روش در جاهای دیگر کتاب بهره گرفته است و نتیجه‌ی کلام با تک بیتی جاودانه
 ساخته است تا در اذهان بماند. از آن جمله به ابیات ذیل می‌توان اشاره کرد:
 قضیه اولسه مرتب دلیل قدرت علم
 قیلور ثبوت حیاتین نتیجه‌ی کبری.^۲

(۱) محق یدالاسلام، ص ۱۴.

(۲) محق یدالاسلام، ص ۵۷.

شروع آینه سی شخص عمله باخمو ایچون
 امر و نهی ایله حکم ازل ائتمیش مصقول.
 سن دخی تجربه قیل صورت حالین چون کیم
 آنده معلوم اوله جقدیر، عمل ردّ و قبول.^۱

قالسئیدی مرتضی، خلق جهان
 سجده ائیلردی بی شک اونا.
 بسکه ممسوسیدی ذات الله خلق
 اشتباه اندوب دئدی: الله اونا.
 ای اهل تمیز حق و باطل!
 حقدن کنچمه، تأمل ائت گیل!
 آتا - بابا تقلیدینی ائتمه!
 عادتجه اولدور یولینه گئتمه!
 هر کیمه کی، مذهب اولدی عادت
 مشکل بولار اول زهی سعادت.
 گر عادتیه انقراض یوقدور
 پس کافره اعتراض یوقدور.
 بیر مذهب و بیر کتاب و بیر سوز
 چوق کثرت ایچینده اولمه دؤرت گؤز.
 گرایستریسن طریق برحق
 اول پیرو اهل بیت مطلق.
 کیم اویمدی اهل بیته حاجی!
 بیلمه سن آنی گروه ناجی.^۲

(۱) محق یدالاسلام، ص ۱۴۸.

(۲) محق یدالاسلام، ص ۲۰۲.

چاه ذقتم عین وفادیر دئرسه

ای عاشق لب تشنه اینانما، چنه دیر.^۱

شیر خدایه اتیله مین اعتماد عدل

یارب کیمین عدالتینه اعتماد ائدهر؟!^۲

کیمدل شفاعت ایستر اولار روز حشرده

اول کیمسه کیم، شفیع ایله بغض و عناد الدهر؟!^۳

عجب اولمز لب جان بخشینی عیسی دئسه لر

دئدیلر وحیه ی کلبی نوله جبرائیل^۴

کیمه اول قلتاق بویور، قابذیر ایشی

بیره عارت بولمامیش سن بیر کیشی من بیر کیشی^۵

تیلسه انگار کمالین بی خبر، معذرت دوت

بومقرر دیر کی، کافر منکر ایمان اولور

اجتماع کفرو ایمان دردی نین یوق چاره سی

یوقه هر بیر درد ایچون البته بیر درمان اولدور^۶

عین علی بیرله اولدویدور عشر

عینی گوتور، یشرده قالور جمله شر^۷

۱) محقق یدالاسلام، ص ۲۳۹.

۲) محقق یدالاسلام، ص ۲۴۴.

۳) محقق یدالاسلام، ص ۲۵۳.

۴) محقق یدالاسلام، ص ۲۵۷.

۵) محقق یدالاسلام، ص ۲۸۱.

۶) محقق یدالاسلام، ص ۲۸۹.

دیگر سخن آنکه، ملا احمد مقدس اردبیلی ارادت خاصی به شاعران آذربایجان از جمله مولانا فضولی و مولوی دارد که در جای جای کتابش با ذکر نام شاعر از ابیاتش شاهد می آورد بویژه از مولانا فضولی که طی قیصده ای بلند به زبان ترکی از دیوانش را برگزیده و برای اثبات نظریه ی خویش آورده است.^۱

منابع:

۱. میرزا رسول اسماعیل زاده، تقوا گورکمی مقدس اردبیلی، تهران، ۱۳۸۰.
۲. ملا احمد مقدس اردبیلی، عقاید الاسلام، تهران، ۱۳۸۰.
۳. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸. ژ.
۴. محمدتقی دانش پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۲.
۵. ثقه الاسلام میرزه علی تبریزی، مرآه الکتب، جلد ۴.
۶. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریه الی تصانیف الشعیه.
۷. دکتر جواد هیأت، شیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، تهران.
۸. شیخ محمدالنجفی، معارف الرجال فی تراجم العلما و الادباء، جلد ۱، تهران.

(۱) ملا احمد مقدس اردبیلی عقاید الاسلام، تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۸۰.



شاه ختائی

سرزمین ایران در اوایل قرن ۱۶ میلادی در نتیجه‌ی حکومت‌های فئودالی از هم پاشیده و بر لب پرتگاه انقراض رسیده بود؛ هر سرکرده‌ای آهنگ تخت سلطنت کرده و آرزوی امیری در سر داشت که پس از مدتی شورش و جنگ به تخت پادشاهی می‌نشست، مدتی بعد حاکمی دیگر او را از تخت برانداخته و خود بر جای او می‌نشست فئودالها و حکومت‌های کوچک بر علیه یکدیگر می‌شوریدند و هر یک قسمتی از خاک ایران را در اختیار خود می‌گرفتند. در این میان نیروهای مولده بیش از پیش از هم پاشیده و تنها مردم زحمتکش بودند که بار سنگین این حوادث و زندگی نا امن فئودالی را بر دوش می‌کشیدند و کشور ایران در دست زورمندان روبه ویرانی می‌گذاشت، تا این که جوانی پر شور از آذربایجان برخاست و تمام فئودالها را زیر فرمان خود گرفت و به یاری قزلباشها، «دولتی خلقی» در آذربایجان به وجود آورد. این جوان جنگاور که بعدها به خاطر اصلاحات مملکتی و فراهم آوردن رفاه توده‌ی زحمتکش، محبوب توده‌ها شد، شاه اسماعیل صفوی (خطائی) بود.^۱

صفویان در قرن ۱۴ میلادی یک جرگه‌ی روحانی مسالمت کار بودند که برای خود مریدان زیادی داشتند. شیخ صفی‌الدین اردبیلی جد بزرگ شاه اسماعیل، خود سنی مذهب بود، ولی برای حفظ نفوذ خانواده‌شان بر توده‌ی مردمی که مذهب شیعه داشتند - و این مذهب کم کم رونق می‌گرفت - مذهب شیعه را قبول کرد و با تبلیغات و اندیشه، سلسله‌ی نسبت خود را به امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان رساند. بعدها در نتیجه‌ی ضعف حکومت آغ‌قویونلوها و بروز حکومت‌های کوچک، همچنین تجاوز پی در پی سلاطین عثمانی بر این سرزمین و وجود دشمنی‌های دیرینه‌ی مذهبی بین شیعیان و سنی‌ها، فرقه‌ی روحانی صفوی در مقابل دولت سنی مذهب عثمانی قدرت روز افزون پیدا کرد و بالاخره به یک «فرقه‌ی جنگی» مبدل شده و به یاری قزلباشها به حکومت رسید. وقتی نوبت به شاه اسماعیل رسید، موقعیت از هر جهت برای تشکیل حکومت صفویه آماده بود و شاه اسماعیل برای حکومت خود و قیام خویش از مذهب به عنوان وسیله‌ای مؤثر استفاده کرد.^۲

(۱) بعضی از محققین خطایی را به صورت ختایی نوشته و آن را منسوب به دشت ختا می‌دانند.

(۲) م. کریمی، شاه ختائی، ویژه نامه‌ی مجله‌ی دده قورقود، تبریز، ۱۳۵۹.

شاه اسماعیل به سال ۸۹۲ هـ چشم به جهان گشود و در سال ۹۰۵ هـ که هنوز نوجوانی بیش نبود به همت قزلباشها قیام خود را نضج بخشید و با دشمنان سرزمین به مبارزه پرداخت و حکومت‌های فتودالی پراکنده را از بین برد و به سال ۹۰۷ هـ در تبریز تاج پادشاهی بر سر گذاشت.^۱

موقعیت مذهبی، اجتماعی و سیاسی شیخ صفی‌الدین اردبیلی در محبوبیت و کسب موفقیت نوه‌اش شاه اسماعیل حائز اهمیت بوده است. شیخ صفی‌الدین (۷۱۰ - ۶۳۰ هـ ش) در «دارالارشاد» اردبیل به هدایت و راهنمایی هزاران مریدی که از اقصای نقاط دنیای اسلام جهت عرض ارادت به خدمت می‌رسیدند می‌پرداخت. او عالمی بزرگ، فقیهی زبده و عارفی روشن ضمیر بود. در عین حال در هنر و ادب نیز مهارتی خاص داشت و به زبانهای فارسی، ترکی و گیلکی شعر می‌سرود.^۲ مریدان وی بعدها در سلک مریدان و لشکریان شاه اسماعیل قرار گرفتند. علاوه بر خانواده‌ی پدری شاه اسماعیل، خانواده‌ی مادریش نیز از خانواده‌های بزرگ و علم‌پرور به شمار می‌آمدند. مادرش عالم شاه بیگم دختر اوزون حسن قره‌قرویلو و خواهر سلطان یعقوب بود. پدرش به وسیله توطئه‌ای کشته شد و اسماعیل کوچک به همراه مادر و دو برادرش در قلعه‌ی استخر زندانی شدند. رستم میزای آق‌قویونلو به قصد استفاده از دایره‌ی نفوذ این خانواده، آنان را آزاد می‌کند اما چون به اشتباه خود پی می‌برد دیگر دستگیری دوباره‌ی آنان امکان‌پذیر نمی‌گردد. برادران شاه اسماعیل در دربار حسن خان حاکم گیلان تربیتها و مهارتهای لازم را فرا می‌گیرند. جسارتها و شهامت‌های بی‌حد و حصر شاه اسماعیل باعث می‌گردد درحالی که نوجوانی بیش نبود هزاران نفر از قبائل و طوایف مختلف دور او گرد آیند و او را در رسیدن به سلطنت یاری رسانند؛ به طوری که در مدتی کوتاه امپراتوری بزرگی را از خراسان تا بغداد و از شمال قفقاز تا دریای عمان فراهم می‌آورد و بساط حکومت‌های خانجانی یا ملوک‌الطوایفی را برمی‌چیند و بار دیگر امپراتوری بزرگ و عظیم ایران را احیا می‌کند.

زندگی و عمر کوتاه شاه اسماعیل صرف جنگ و مبارزه با دشمنان غاصب کشور شد و در این جنگها پیروزیهای فراوانی به دست آورد و با مبارزات پی جویانه و لیاقت خود توانست ایران را از شر دشمنان و خطر سقوط نجات بخشد و استقلال سرزمینش را حفظ کند. آخرین جنگ شاه اسماعیل، جنگ چالدران بود که با دولت قدرتمند عثمانی در گرفت و در این جنگ، شاه اسماعیل شکست خورد و قسمتی از آذربایجان به دست عثمانیان افتاد. با این که مردم آذربایجان، عثمانیان را از خاک خود بیرون راندند ولی شاه اسماعیل همواره در فکر تلافی این شکست بود. از این به بعد دیگر جنگ مهمی رخ نداد و شاه جوان همواره می‌کوشید تا وضع کشور را مرتب کرده و در آبادی کشور و رفاه و امنیت مردم خدمتی انجام دهد.

(۱) شاه ختایی عقیده داشت که آذربایجان سرزمین مادری اوست و ایران را به ضرب شمشیر گرفته است.

(۲) م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، جلد ۱، زنجان، ۱۳۸۴، ص ۶۰۶.

شاه اسماعیل بعد از جنگ «چالدران» در افسردگی و آرامش به سر برد و این افسردگی او را به بیماری کشاند تا این که در سال ۹۳۰ چشم از جهان فرو بست. شاه اسماعیل علاوه بر این که امیری مقتدر بود، در شاعری نیز سرآمد تمام ادیبان روزگار خود بوده و با خلق گنجینه‌ی ادبی خویش، خدمت شایانی به فرهنگ و ادب قومی خود کرده است. شاه اسماعیل با تخلص «ختایی» شعر می‌سرود که امروز از او آثاری چون «دیوان»، «ده نامه»، «نصیحت نامه»، مقداری اشعار فارسی و چند نامه در دست است.

شاه ختایی در دربار خود با پرورش شعرایی چون «ملک الشعرا حبیبی»، «طفیلی اردبیلی»، «کشوری تبریزی» و «محمد فضولی» در توسعه‌ی قلمرو شعر و ادب ترکی خدمت شایان توجهی کرده است. در این زمان ادب ترکی تحت لوای حکومت نیرومند شاه ختایی، قدرت سده‌های پیشین را بازیافت و تکامل شعر ترکی که از دوران تیموریان، توسط «حروفیان» از جمله «نعیمی تبریزی» و «عماد الدین نسیمی» و دیگر شاعران حروفی شروع شده بود، به اوج کمال رسید.

شاه ختایی، در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان در سیمای «قهرمانی نجات‌بخش» تصویر شده است و در ستایش از کارهای نیک و شایسته‌اش حماسه‌های پرشکوه، منظومه‌ها، داستانها و ترانه‌های فولکلوریک ساخته شده است.

این جانبداری مردم از شاه ختائی نخست ریشه‌های اقتصادی - اجتماعی از جمله کاهش مالیاتهای سالیانه، فراوانی محصول، امنیت و آسایش نسبی و حفظ حقوق توده‌ها و ... داشته است؛ علاوه بر این، محبوبیت وی براساس خدمات ادبی و مدنی وی در تاریخ مدنی آذربایجان نیز استوار است.

آشیقها، هنرمندان توده‌ی مردم توجه زیادی به شاه ختایی داشته‌اند چون ختایی دو آشیق بزرگ «قربانی» و «امانی» را در دربار خود جای داده و در ترویج شعر آشیقی کوشیده و حتی خودش در این ساختمان شعری اشعاری سروده است؛ از این رو در نزد آشیقها از محبوبیت چشمگیری برخوردار است تا جایی که آشیقها حتی غزلهای عروضی وی را در ساز خود می‌نوازند و آهنگی به نام «شاه ختایی» دارند.

آشیق قربانی و امانی از برجسته‌ترین آشیقهای قرون وسطا هستند که در اشعار آنها موقعیت اجتماعی توده‌ی مردم به خوبی مجسم می‌باشد. قربانی در اشعارش خطاب به شاه ختایی از فتودالهای محلی، اربابان، سردمداران حکومت و حتی از وزیر او شکایت می‌کند و طرز حیات و معیشت سخت مردم را بازگو می‌کند و از شاه ختایی برای اصلاح وضع دوران کمک می‌طلبد.^۱

(۱) قربانی، عاشیق قربانی دیوانی، تبریز، ۱۳۷۲.

- قربانی، ق. کاظم اف، باکی، ۱۹۹۰.

موقعیت زبان ترکی

زبان ترکی در نتیجه‌ی «جدایی سیاسی» مردم آذربایجان از ملل ترک زبان دنیا و وجود رقابتهای مذهبی بین آنها، خود لهجه‌ی مستقلی به وجود آورد؛ ولی مدتی تحت تأثیر ادبیات «ترکی جغتایی» قرار گرفته و با ادبیات «ترکی عثمانی» نیز بیگانه ماند. این ادبیات، نخست با مضامین و الهامات مذهبی در مقابل ادبیات کلاسیک فارسی وارد میدان شد و به مرور زمان بر نفوذ و اهمیت خود افزود.

در دوران حاکمیت آغ‌قویونلوها اهمیت زبان آذربایجانی بیشتر شده و در دربار، همگام با زبان رسمی فارسی، شاعران آذربایجان به زبان مادری خویش شعر سروده و مجالس ادبی برگزار می‌کردند.

افزایش اهمیت زبان آذربایجان، زیاد شدن تعداد شاعران ترک زبان و حتی انتخاب این زبان بعنوان «زبان رسمی» دولت در زمان شاه ختانی موقعیت خوبی کسب کرد؛ در این باره تاریخ‌نگار ایرانی «عبدالله رازی» در کتاب «تاریخ مفصل ایران» می‌نویسد: «... اسماعیل غلبه یافته وارد تبریز شد و تاج (شاهی) ایران را بر سر گذاشت (۹۰۷ هجری) در وهله اول شیعه را دین رسمی ایران اعلام کرد و سپس زبان ترکی را به عنوان زبان رسمی دولت برگزید»^۱

در آن زمان در دربار به زبان ترکی سخن می‌گفتند، نوشته‌های رسمی بین دولتها و همینطور فرمانها به زبان ترکی و فارسی نوشته می‌شد و اکثر اصطلاحات جنگی و اقتصادی بزبان ترکی بکار برده می‌شد. درباره‌ی این حقیقت تاریخی، ادیب بزرگ و شرق‌شناس روس «و.و. بارتولد» چنین می‌نویسد: «... در مناطقی که این خاندان شکل گرفته بود، بزبان ترکی صحبت می‌کردند، بعدها زبان ترکی در خاندان صفوی به عنوان زبان رسمی دربار باقی مانده بود»^۲

در دوران حکمرانی آغ‌قویونلو، قره‌قویونلو و دولت قزلباش صفوی، به حد وفور اسامی مقامهای دولتی، اصطلاحات اداری، جنگی و اقتصادی بزبان ترکی بود مثلاً: جارچی (کسیکه فرمان دولت را می‌خواند)، چاپار (قاصد، نامه‌رسان)، کشیک، کشیک‌چی باشی، قوشون (لشکر)، چریک (لشکر)، سنگر، سورون (هجوم)، یاراق (سلاح)، ساخلو (سپر)، آیاقچی (قاصد)، گلاب، گلابدارباشی، آقا، خانم، خاتون، آلتون (پولی به ارزش پنج آقچه‌ی عثمانی)، قیزیل (پول، زینت، طلا)، آتالیق، بابالیق، آذوقه و غیره را می‌توان نام برد.^۳

در متن فرمانهای آغ‌قویونلو، قره‌قویونلو و صفویان کلمات زیادی به زبان ترکی بکار رفته است. مثلاً در بالای فرمانها بجای نوشتن حکم یا فرمان حکم کلمه «سوزوموز» نوشته می‌شد.^۴

(۱) عبدالله رازی تاریخ مفصل ایران. تهران: ۱۳۳۵. ص. ۳۹۱

(۲) و.و. بارتولد. خلیفه و سلطان. (امیران اسلامی) ج. ۱. ۱۹۱۲.

(۳) ۱۶-۱۷ عصرلرده ایران دولت دیلینده کی تورکجه سوزلردن بیر کاجی، (ترک دیلی) ۱۹۶۳. ص. ۱۶۳

(۴) ت.م. موسوی اورتا عصر آذربایجان تاریخینه دایر فارس دیلینده یازیلмыш سوزلر، فرمانلار. باکی: ۱۹۶۵. ص. ۷۴.

علاوه بر این، در متن فرمانهای این دوره اصطلاحات جنگی و اسامی مقامات دولتی فراوانی بزبان ترکی بوده است، مثلاً یایلاق باشی (مالیات گیران ییلاق)، قیشلان باشی (مالیات گیران قشلاق)، چوبان بیگی، شیلطاق (مالیاتهای غیر قانونی)، دارغا، اون باشی (سر دسته‌ی ده نفر از لشکر)، یوزباشی (سر دسته‌ی صد نفر از لشکر)، قونولقا، قوللار آغاسی، ائشیک آغاسی، ساول، توپچی باشی، بیگلر بیگی، قوروچی، میرشکار باشی (کسی که در شکارگاه، شکارها را نگه می‌دارد) انباردار باشی، باسماچی، قاپوچی، توشمبالی، دیوان بیگی، فرآش، فرآشباشی، قاپوچی باشی، قوشچی (کفتر باز)، قوشخانا و غیره.^۱

به این ترتیب در زمان صفویان، زبان رسمی دربار دو زبان فارسی و ترکی بوده است؛ فرمانها و اوامر شاهان در مناطق زیر نفوذ صفویان که بیشتر آنها آذربایجانی بودند به زبان آذربایجانی (ترکی) و در مناطقی که فارسی زبان بودند به زبان فارسی صادر می‌شد. در این مورد، ادیب بزرگ ترک «سلیم رفیق رفی اوغلو» در کتاب «ادبیات آذربایجان» ضمن ترسیم یک فرمان شاه اسماعیل به زبان ترکی چنین می‌نویسد: «... در این قرن، زبان آذربایجانی همدوش زبان فارسی زبان رسمی دربار اعلام شده و اهمیت زیادی کسب کرده بود. حال برای این موضوع، متن یک فرمان شاه اسماعیل را به زبان آذربایجانی می‌توان شاهد آورد».^۲

عالم و ادیب مجارستانی «Fekete Layosh» ضمن اثبات نفوذ زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی در مجموعه‌ای که در سال ۱۹۳۶ در استانبول چاپ شد، در مقاله‌ای به نام «دو مکتوب از شاهان ایرانی به زبان ترکی»^۳، دو نامه را که توسط شاهان صفوی به زبان ترکی نوشته شده است به عنوان نمونه نشان داده است. از این مقاله روشن می‌شود که زبان آذربایجان در میان فرمانروایان صفوی از جمله در دربار شاه صفی (۱۶۴۲-۱۶۲۸ م) و سلطان حسین (۱۷۲۲-۱۶۹۴) نفوذ و اهمیت خود را حفظ کرده است. از این دو نامه‌ی ترکی آذربایجانی، یکی از طرف شاه صفی به امپراتور مجارستان «فردیناند دوم» و دیگری از طرف سلطان حسین به حاکم ساکسونا «فردریش آگوست» فرستاده شده است (در پشت نامه‌ی فرستاده شده از طرف شاه صفی، مهر شاه صفی و در داخل همین مهر، اسم شاه نوشته شده است).

کتاب «منشآت» از «علی مصطفی چلبی» منبع با ارزشی است که در آن نامه‌های رسمی نوشته شده بین سلاطین، وزرا و دیگر سران دولتی در قرن ۱۶ آورده شده است. در میان این نامه‌ها، یک نامه نیز از شاه طهماسب به زبان ترکی آذری وجود دارد.^۴

(۱) تذکره الملوک، تهران، ۱۳۳۲، ص ۱۱۸-۱۰۱.

(۲) سلیم رفیق رفی اوغلو، آذربایجان ادبیاتی، آنکارا، ۱۹۴۱، ص ۱۰.

(۳) دکتر فکته لایوش، ایران شاهلارینین ایککی تورکجه مکتوبو، استامبول، ۱۹۳۶، ص ۲۷۴-۲۶۹.

(۴) این کتاب در قسمت نسخه‌های دست نویس انستیتو شرق شناسی لنینگراد نگهداری می‌شود. نسخه‌ی خطی این کتاب در سال ۱۰۷۶ هجری توسط خطاطان ترک بهام ابراهیم رونویسی شده است.

شاه طهماسب این نامه را به سلطان سلیم (۱۵۷۵-۱۵۲۴) فرزند سلطان سلیمان (۱۵۶۶-۱۴۹۴م) حاکم عثمانی نوشته است. عنوان نامه چنین است: «شاه طرفیندن گلن جوابدور». این نامه، جواب شاه طهماسب در مقابل نامه‌ی سلطان سلیم دوم است که در «منشآت» علی افندی^۱ نیز نگهداری می‌شود.

شناخت آثار ختایی

آثار شاه اسماعیل ختایی از جمله دیوان، ده نامه و نصحیت نامه به دفعات رونویسی شده و نسخه‌های خطی آن در گوشه و کنار دنیا، در کتابخانه‌ها و موزه‌های بسیاری از کشورها مانند لنینگراد، لندن، قاهره، واتیکان، برلین و تاشکند نگهداری می‌شود.^۲

در مورد ارث ادبی شاه ختایی، اول بار فرزندش سام میرزا (۱۵۶۷-۱۵۱۷) اطلاعاتی به دست داده است^۳ لیکن چون سام میرزا تحت تأثیر زبان فارسی بوده به آفرینش ادبی پدرش به زبان ترکی آذری بی‌اعتنا بوده است.

سام میرزا که تذکره‌ی «تحفه‌ی سام» را بعد از مرگ پدرش نوشته در شرح احوال شاه ختایی و بحث در اشعار او، همانند یک فرد فارسی زبان متعصب حرکت کرده و مثل یک نویسنده‌ی بیگانه افکار خود را دنبال کرده است؛ از آثار ختایی که اکثریت آفرینش شعری وی به زبان ترکی آذری است، حتی نمونه‌ای نیاورده، تنها به آوردن یک بیت از اشعار فارسی او کفایت کرده و بحث خود را پایان داده است.

از نیمه‌ی اول قرن ۱۹ مستشرقین ژ. هامر، شارل ریو، آ. آ. کریمسکی، ا. بلوشه، و. مینورسکی، آ. آ. قوردلئوسکی، اتورو روسی، آزابونچوسکی و دیگران در ساحه‌ی شناخت ارث ادبی ختایی کارهای شایسته‌ای انجام داده‌اند. در روشن ساختن حیات ادبی و مدنی دوران صفوی و آفرینش آثار ختایی، خدمات کریمسکی و مینورسکی لازم به قید جداگانه است. کریمسکی با نگرش واقع بینانه به موقعیت استوار زبان آذری و آفرینش هنرها و آثار ادبی در این زبان در زمان شاه اسماعیل می‌نویسد: «در خاندان نو بنیاد، زبان حاکم ترکی بود. بانی

۱) دایره المعارف اسلام، جلد ۱، سال ۱۹۴۰، ص ۱۳۴.

- عزیز آقا محمد اف، شاه طهماسبین آذربایجان دیلینده بیر مکتوبو، ۱۹۶۴، ص ۸۰-۷۳.

- عزیز آقا محمد اف، شاه اسماعیل ختایی اثرلری، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۵، ص ۸۰.

- درباره‌ی این نامه نخستین بار محمد اف اطلاعاتی به دست آورده است.

۲) علی افندی، منشآت، ۱۲۰۳ هـ ص ۲۵۴ ب و ۲۵۰ الف؛

- عزیز آقا محمد اف، شاه اسماعیل ختایی اثرلری، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۵، ص ۹.

۳) سعادت الدین نزهت، تورک ادبیاتی تاریخی، ختایی، استامبول، ۱۹۳۲، ث ۲۰۸-۶۰۶.

Minorsky, the poetry of shah Ismail L London. 1942, s 1008:

این سلسله با تخلص ختائی بزبان ترکی آذری دیوان اشعار غنایی آفریده است و این مسئله روشن می‌سازد که این زبان، زبان مادری اوست.^۱

مینورسکی درباره شعر و شاعری شاه ختایی، برای اولین بار در سال ۱۹۲۶ در کتاب «دایره المعارف اسلامی» به زبانهای فرانسوی و آلمانی بحث کرده و بعدها اثری به نام آثار شاه اسماعیل اول انتشار می‌دهد.^۲ او در این کتاب در مورد نسخه‌های خطی دیوان «ختائی» در مورد وزن و آهنگ اشعار او همراه با چند ترجمه از اشعار وی سخن گفته است.

مقاله‌ی شرق‌شناس روس آ. زایونچوسکی به نام «اشعار شاه اسماعیل ختایی» جلب توجه می‌کند. او این مقاله را به مناسبت انتشار دیوان ختایی که توسط تورخان گنجه‌ای به سال ۱۹۵۹ در پنول چاپ شد، نوشته است.^۳

تحقیقات ادیبان ترکیه نیز در مورد ارث ادبی ختایی جلب توجه می‌کند؛ از میان این ادیبان می‌توان از م.ف. کوپرولوزاده، بسیم آتالای، اسماعیل حکمت، سعادت‌الدین نزهت، عبدالباقی گولپینارلی و ... را نام برد. این ادیبان از زندگی و فعالیت ادبی و سیاسی او سخن رانده‌اند. کوپرولوزاده در کتاب خود به نام «آذربایجان - ادبیاتینا عاید تدقیق‌لر» و سعادت‌الدین نزهت در کتاب «تورک ادبیاتی تاریخی» چنین می‌نویسد: «این رئیس روحانی جوان، هنرمندی پرقریحه و شاعری با ذوق و با استعداد بود. برای آذریان نیز که تکیه گاه قدرت و مورد استفاده‌ی او بوده‌اند دیوانی نوشته و منظومه‌هایی با مضامین عاشقانه و صوفیانه به وجود آورده است».^۴

در اوایل قرن حاضر در پهنه‌ی تدقیقات آثار ختائی کارهای ارزشمندی صورت گرفته است. در این میان خدمت شایان توجه «سلمان ممتاز» بسیار چشمگیر است.^۵ «بکیر چوپانزاده» نیز کتاب با ارزشی در این باره نگاشته است.^۶

بعد از «دیوان» ختایی، «ده نامه» یکی از پرارجترین آثار ختایی در تاریخ ادبیات آذربایجان است. تا سال ۱۹۲۰ مستشرقین در این مورد مطلبی ننوشت بودند. ی.ن.قار در سال ۱۹۳۳ به خواهش مینورسکی کتاب «ده نامه» را از روی نسخه‌ی یلنینگراد با توضیح مختصری انتشار داد و بعداً مینورسکی در سال ۱۹۴۲ در این مورد اطلاعات جامعی به دست داد.

(۱) آ.اکریمسکی، پوئزیای شاه اسماعیل. ۱۹۱۷-۱۹۱۴، ص ۱۴۸-۱۳۹.

2) Minrsky, the poetry of shah Ismail. London. 1942, s 1007 a.

(۳) آ. زایونچوسکی، شاه اسماعیل ختایی، ۱۹۶۳، ص ۱۵۷-۱۵۰.

(۴) م.ف. کوپرولوزاده، آذربایجان ادبیاتینا عاید تدقیق‌لر، باکی، ۱۹۲۶، ص ۱۶.

(۵) مجله معارف و مدنیّت، باکی ۱۹۲۳، شماره های ۴ و ۵ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱.

(۶) بکیر چوپانزاده، ختایی نین، دلی و ادبی یاریجیلیعی حقیقنده، باکی، ۱۹۳۳.

در شناساندن «ده نامه» به عالم علم و ادب، نقش اسماعیل حکمت بسیار شایان توجه است. بعد از او حمید آراسلی در سال ۱۹۶۵ بر روی این کتاب کار کرد و ق.حسن اف در سال ۱۹۷۳ بحثهای مفصلی در مورد آثار ادبی شاه ختایی پیش کشیده و آثارش را منتشر کردند و بالاخره در سال ۱۹۷۷ تصویر معتبرترین دیوان ختایی همراه با ده نامه و توضیح مفصل توسط خانم «مینایه جواداوا» به چاپ رسید. در ایران نیز، دیوان ختایی بارها و بارها چاپ شده، از جمله علی تبریزی دیوان او را چندین بار به چاپ رساند و داستان شاه اسماعیل را نگاشت و چاپ کرد. م. کریمی نیز در سال ۱۳۵۸ کتاب مستقلی تحت عنوان شاه ختایی در تبریز منتشر ساخت.^۱

شعر ختایی

در نیمه‌ی اول قرن ۱۶، شاه اسماعیل ختایی با تأسیس دولت قدرتمندی در آذربایجان، در عین حالی که حکمران مدبری بوده است، به عنوان شاعر و هنرمندی واقف به تمام ظرایف و امکانات زبان مادری خود شهرت یافته است. شاعری که شرف، شهرت و افتخار ملی خلق خویش را حفظ کرده و با خلق گنجینه‌ی آثار فناپذیر، زبان ادبی خویش را غنی‌تر کرده و در کشف، تکامل، سیلسی و روانی زبان ادبی آذربایجان رُل مهمی بازی کرده، در گسترش این زبان سعی فراوان کرده است.

ختایی همچون هنرمندی با استعداد به ظرایف زبان مادری خویش آگاه بوده، به آن اهمیت داده و در نشر و گسترش آن تلاش کرده است؛ به این علت زبان او با زبان عموم مردم آذربایجان بستگی ناگسستگی دارد. او در سایه‌ی توانایی و فعالیت خویش، اسلوب شعری زبان ادبی آذربایجان را نسبت به زمان خود به والایی بی سابقه‌ای رسانیده و آثار فناپذیری آفریده است.

ختایی که در خلق آثار و اشعاری به زبانهای فارسی، عربی و ترکی آذری مهارت کامل داشته است، با آفرینش اکثر آثار خود به زبان مادریش، به ادبیات دوره‌ی خود، رونق فراوان داده است.^۲ ختایی بزرگترین نماینده‌ی ادبیات قرن ۱۶ و آثارش بهترین نمونه‌ی ادبی ترکی آذری در آن دوران است که به سادگی سیمای ادبیات آن دوران را تصویر کرده است. قبل از وی شاعرانی چون حسن اوغلو، ارزروملی ضریر، قاضی برهان‌الدین، نسیمی و غیره به ترکی شعر سروده بودند ولی ختایی با قدرت خلاق هنری و با پرورش شعرای بزرگ این دیار راه ادبیات قومی خود را هموار ساخته است.

(۱) م. کریمی، شاه ختایی، تبریز، ۱۳۵۹.

(۲) رجوع کنید به: الف) سام میرزا، تحفه‌ی سامی، تهران، ۱۳۳۶، ص ۹.

ب - کوپرولوزاده، آذربایجان ادبیاتینا عاید تدقیقلر، باکی ۱۹۲۶، ص ۱۶.

ج - ح. آراسلی، آذربایجان ادبیات تاریخی، جلد ۱، باکی ۱۹۴۳، ص ۱۵۷.

د - عزیز آقا محمدف، شاه اسماعیل ختایی، باکی، ۱۹۶۱، ص ۲۱-۱۸.

ه - سعادت‌الدین نذمت، ختایی دیوانی، استانبول، ۱۹۶۵، ص ۱۸-۱۷.

اشعار ختایی ملهم از زبان مردم است. او به اشعار خود رنگ بومی و مردمی زده و تقاضای روحی مردم آذربایجان را جواب داده است. اشعار او دارای مضامین غنایی لطیفی است و موضع شعرش ترنم مبارزه، مردانگی، راستی و درستی، دوستی، وفا و صداقت، عشق و محبت است.

در اشعار ختایی شادابی و زنده دلی در ترنم است. شاعر از افسردگی و ملال سخن نمی گوید بلکه همیشه پرتحرک و پرنشاط است. شعر او حاوی مضامین اجتماعی، سیاسی، عشقی و مذهبی می باشد. ترنم محبتی پاک و بی آرایش عنصر اصلی اشعار اوست. غزلهای او را هاله ای از عرفان فراگرفته است. در تغزل او بستگی فراوان به وطن، مردم، انسانیت، صداقت، محبت لمس می شود و اندیشه ها و آرزوها و احساسات پاک و لطیفی سراسر اشعار او را فراگرفته است و او در تغزل عرفانی خود به دیدگاههای فلسفی زمان اشاره کرده و به ایده های انسان دوستی و اندیشه های پیشتاز زمان رغبت نشان می دهد. قهرمان شعر غنایی او، احساسات پاک انسانی دارد، روح و اندیشه و رفتار انسانی دارد، درد انسانها را می شناسد و دلباخته ی زیبایی و صداقت و پاکی است.

شاه اسماعیل بعد از تشکیل امپراتوری وسیع ایران به رشد و توسعه ی هنرها، ادبیات و معماری همت گماشت و در کنار تلاش برای تأمین امنیت مردم و عمران کشور، به خلق آثار ادبی - هنری نیز پرداخت. انگشتان سحرانگیز او آثاری چند در هنر خطاطی آفرید و در کنار این هنر به آفرینش سه اثر ادبی - دیوان، نصیحت نامه و ده نامه - همت گماشت. البته لازم به ذکر است اثر ده نامه را در سن ۲۰ سالگی به پایان رساند اما دو اثر دیگر را بعد از فراغت از امور کشوری و لشگری مرتب نمود. در دوران حکومت شاه اسماعیل، هنرهای ظریفه نضج یافت و هنرمندان زیادی پا به عرصه ی آفرینش نهادند.

هنر خطاطی با رهبری خود شاه اسماعیل پا گرفت و هنرمندان خط با نگارش کتیبه ها و کتب مذهبی و ادبی، سبکهای خط را رونقی دوباره دادند. نقاشی نیز پا به عرصه نهاد و در رأس نقاشان «بهزاد» با خلاقیتهای بی مانندش سبک نقاشی تبریز را در برابر سبک هرات جان بخشید. اما ادبیات بیشترین پیشرفت خویش را مدیون شخص شاه اسماعیل است، زیرا او از یک سو ادبیات کلاسیک ترکی را گسترش داد و شاعران پرآوازه ی آذربایجان را مورد حمایت قرار داد و از دیگر سو ادبیات شفاهی از حمایت او محروم نماند بطوری که آشیقها نیز در دربار او جای گرفتند و خود شاه اسماعیل با الهام از ادبیات شفاهی مردم خویش، شعر خود را جلا بخشید به طوری که چهره ی شاه موضوع داستانهای عشقی و حماسی گشت و داستانهای «اسماعیل - گلزار» و «اسماعیل - عرب زنگی» توسط آشیقهای زمان در تجمعات و جلسات مردم نقل مجلس گشت. شاه ختایی شعر هجایی را از ادبیات آشیقی وارد ادبیات کلاسیک کرد و آثار دلپذیر و شیوا در این سبک آفرید.

شاعر که خود را «بلبل گلزار وحدت» می خواند در جهت حفظ یکپارچگی ایران و وحدت قشون، از هنر شعر بهره می گرفت و در عین حال در نشر افکار قزلباشها یا «اهل حق» تلاش می کرد. در شعر او افکار و ایده های طریقت و شیعه گری تجسم بدیعی خود را یافته است. بینشهای وحدت وجودی، اساس فلسفی آثار ختایی را

تشکیل می‌دهد و دنیا را جز عکسی و سایه‌ای از رخ یار (خدا) نمی‌داند. موضوع انسان کامل، دغدغه‌ی اصلی اشعار اوست، انسانی که شرف و شخصیت‌اش را والاتر از هر چیزی در نظر گرفته و معنویاتش چون چشمه‌ای زلال در حال جوشش است و دلی جسور، سینه‌ای فراخ، و قلبی تپنده دارد. او واقف اسرار ازلی و از اولیاءالله است. چه زیباست که شاعر در اشعار هجایی‌اش به ستایش از این انسانها می‌پردازد:

نامرد باغچاسیندا غنچه - گول اولماز	کامیل ایله یولداش اولان یورولماز
ایکی مخلوق واردیر حاققا قول اولماز	مغرور لوق، کیریلکک ائتمه‌لی دنگیل.
مغرورلار اورادا اولورلار یالان	کیرایمیش یورولوب یوللاردا قالان
اگر یولچوایسن، کؤرپونو دولان	گؤزگؤره چامورا باتمالی دنگیل.

قهرمان لیریک ختایی، عاشق محبت و شیدایی و زیبایی است. خود در میدان عارفان جایگاهی دارد و مرشد کامل به شمار می‌آید. از شر، ظلم، جهل و بی‌ثباتی نفرت دارد، جسور و جنگاور است و در مقابل، صوفیان و زاهدان دورو، ترسو و طمعکار را به باد انتقاد می‌گیرد:

صوفی دان آلیب - ساتما،	حالالینا حارام قاتما،
یولون ایتریسینه گئتمه،	دوغرو یولا نـظـر ائیلـه.

در آفرینش او زیبایی حیات، همانا انسان است و جنت بدون انسان ارزشی ندارد:

نیلیرم اول جنتی ایچینده دلدار اولماسا،

قوی اونوی ویرانه قالسین، باغچادا بار اولماسا.

او شاعری روحانی و انسان دوست است. او انسان را آزاد و بالنده می‌خواهد و در راه انسانهای وارسته از فداکاری جان خویش باکی ندارد:

قیزیل گول، باغ و بستانیم نه دئرسن؟

فدا اولسون سنه جانیم نه دئرسن؟

قرار و صبر و آرامیم توکندی

کسیلدی کل فرمانیم نه دئرسن؟

هامونون کفر ایله ایمانی واردیر

منیم کفر ایله ایمانیم، نه دئرسن؟

اگر یاشام مین ایل تورپاق آلتیندا

دؤروست دور عهد و پیمانیم نه دئرسن؟

ختایی جان ایله چون سنی شودی

سنوهن اولسون مو؟ سلطانیم، نه دئرسن؟

در زبان شاعرانه‌ی ختایی، ترنم زیبایی روماتیک، انسان با تشبیهات جاندار و زیبا و با سؤالات بدیع طراوت خاصی دارد. مدح رخ زیبای یار، از مضامین اصلی اشعار اوست:

گرچه گون خوشدور ولی رخسارین اوندان یاخشی دیر،

آمما داخی تابان دورور دیدارین اوندان یاخشی دیر.

ایستمک فردوس باغی نین گول خوشبو سونو،

دونیا باغیندا گول رخسارین اوندان یاخشی دیر.

آری شاعر، رخسار یار را بر گل افسانه‌ای جنت ترجیح می‌دهد و زیبایی انسان را پر معنا می‌یابد.

گفتیم که ختایی از مصطلحات مردم، طرز بیان توده و بالمجموع از ادبیات شفاهی مردم خویش به زیبایی تمام بهره می‌گیرد و از فرمهای شعری فولکلوریک نیز غفلت نمی‌کند. در بند زیر به بیان، فرم و کلمات به کار رفته توجه کنید:

سؤز واردیر کسدیره ر باشی، سؤز واردیر کسدیره رساواشی،

سؤز واردیر عاغیلی آشی، بال ایلن ائده ر یاغ بیر سؤز.

یا در شعر زیر به استفاده از ضرب المثلها توجه کنید:

بویولون یولچوسو اولاییم دیرسن،

الده ایکی قارپیز توتمالی دنگیل.

درویش اولوب شالوار گئیم دیرسن،

گاهی گئیپ، گاهی آتمالی دنگیل.

ختایی به عنوان رهبر و مراد، به هدایت مردمش در همه‌ی زمینه‌ها همت می‌گمارد و گاه به عنوان ریش سفید ایل پند و اندرز می‌دهد و زیباست که اثر مستقل و کوچکی به نام «نصیحت نامه» در این باب می‌گشاید. این اثر مستقل با وجود کوچکی اش - ۱۶۵ بیت - شهرتی عالمگیر دارد و این امر ممکن نبود مگر به خاطر ارزش مضمون آن. در این اثر، موضوعات گوناگونی مطرح می‌شود و نصیحت شاعر ابراز می‌گردد که ارزش سخن را زایل مگردان و گوهر سخن را به کسی بفروش که قدر آن را بداند:

گؤوهرین سچمه‌ین یئرده ساتما قارداش، کرم ائيله!

لعل داشین چای داشینا قاتما قارداش، کرم ائيله!

گؤردون بیر درد آشینا، هر نه دئرسن اؤز باشینا،

یول داشینی یول قوشونا، آتما قارداش، کرم ائيله!

در نصیحت نامه، شاعر چون حکیمی دانا، حاکمی عادل، عارفی صافدل و ریش سفیدی مصلحت جو، زبان به اندرز می‌گشاید:

نصیحت نامه یازدیم درویشانه جاهاندا اولماق اوچون بیر نشانه.
بو دور سؤزوم سنه مندن امانت کؤنول ییخما ولتی ائیله امارت.
دخی یولداش ایله قونشونو گؤزله کی خالقین عیبی نی سن آچما، گیزله!

شاعر بزرگ، سبب نظم این اثر را چنین مطرح می‌سازد:

اوچ نسنه دورور سبب بو نامه کیم بولدو ضروری قیامان آنی.
اول سبب اولدو نظم توحید کیم بنده لیگین دورور نشانی.
ایکینجی بو کیم اولاندا غمگین بو کؤنلونون اولاه مهربانی.
اوچونجو بو کیم قالورسا خوشدور بو دونیادا هر کسین نشانی.

بنابراین او ابتدا به خاطر وصف توحید و وحدت نظم عالم به نگارش این اثر روی آورد؛ ثانیاً برای شاد کردن دل غمگین و ثالثاً برای این که نشانی از خود به یادگار نهاده باشد، این اثر را به رشته تحریر کشیده است.

ویژگی اصلی خلّاقیت ختایی، ترنم اندیشه‌های مبارزه جویانه و ایده‌های آزادی خواهی است. او با اشعار خود وارد مبارزات خونین عصر خود گشته و از هنر خود برای مبارزه و پیروزی سود جسته است. ختایی شاعر پرقریحه‌ای است که بنا به موقعیت اجتماعی‌اش، شعر و هنر را به مثابه‌ی سلاحی در برابر اشغالگران و دشمنان به کار می‌گرفت و اشعار ملی و حماسی می‌سرود. بزرگترین و قوی‌ترین دشمن ایران، دولت عثمانی بود. بین این دو کشور رقابت شدید مذهبی وجود داشت و همین رقابت مذهبی بر شدت اختلافات و دشمنی این دو کشور می‌افزود. ختایی با توجه به این تضادها و رقابتها، شیعه‌گری را در مقابل عثمانیان سنی مذهب تبلیغ می‌کرد، مخصوصاً حضرت علی (ع) را می‌ستود و دشمنان او را دشمن خود می‌شمرد.

شعر در دست ختایی، سلاحی برای جنگیدن و تهییج عصیان مردم بود. با توجه به این که مذهب در تمام شئون اجتماع رخنه کرده بود، او نیز با توسل به مذهب، دشمنان مذهب ملت خویش را دشمن خود می‌شمرد. برای نشان دادن کیفیت اشعار ختایی مجبوریم نمونه‌هایی از چنین اشعار وی بیاوریم. اشعار او در این مورد تیز و برنده است و حتی مردم این اشعار را از حفظ می‌خواندند:

قیر یزید ایله خوارجی، تۆک قالمیه هنج

بیشه کیم جعفر مذهب طلبکار دگل.^۱

(۱) دیوان ختایی، با مقدمه‌ی مینایه جواد اوا، باکی ۱۹۷۷، این دو دیوان فتو صورت نسخه‌ی تاشکند است که بر دیوان، در حاشیه‌ی صفحات آن، ده نامه نیز نوشته شده است.

ختایی رهبر و سر دسته‌ی یک فرقه به نام «اهل حق» بود و پیروان زیادی داشته است که امروزه پیروان وی هنوز در گوشه و کنار آذربایجان به نام «گوران» وجود دارند.

پیروانش او را «مرشد کامل» می‌نامیدند و در مبارزات، پشتیبان و تکیه‌گاه او بودند. ختایی با اشاره به این موضوع می‌گوید:

لشکریم، خانلریم، صوفی لریم

جان ایله باشی بویولدا منه انکار دگل (۴۷ الف)

در اشعار ختایی اشاره‌های فراوانی به لشکر قزلباش شده و ماهیت سیاسی آنها به خوبی مجسم شده است:

جهانگیر غازی لری میدانه گیرسه خوارج لر ایاغده پی‌ی سر دور.

قزل علم، قزل بیراق، قزل تاج گیسه غازی لر حذر دور (۲۱ ب).

از مسائل سیاسی که بگذریم حصه‌ی مهمی از آفرینش هنری شاه ختایی را مضامین عشق و محبت، وصف زیبایی انسان؛ طبیعت و زندگی تشکیل می‌دهد. در اشعار او نفس گرم حیات، شور و حرارت عشق لمس می‌شود. او در اشعارش خواستار زندگی شادی‌آور و لذت‌بخش و سرشار از سرودهای شادی و نشاط و لبریز از عشق و محبت است.

ختایی به ستایش و توصیف زیباییهای طبیعت انسان لب می‌گشاید، زیبایی را می‌ستاید و با زشتی‌ها و پستی‌ها مبارزه می‌کند. او با اشعار آتشین و تعریف عشقی سوزان، در قلب مردم جای دارد. لیرسم ختایی بازتابی از اضطرابات و هیجانات دل انسانهای جامعه‌ی خویش است. سرپای اشعار او در وصف عشق و محبتی پاک و صادق می‌باشد. او در عشق و دلدادگی نیز بی‌باک، پرشور و پرحرارت است. او در راه لذت‌گیری از زندگی از موانع باکی ندارد و از دشواریها گذشته، با فداکاری در راه محبت و با تحمل درد و عذاب در راه وصال خود را تسلی و دلداری می‌دهد. (۴۲ ب)

مضمون مثنوی «ده نامه»، جزو نخستین مثنوی‌ها ادبیات آذربایجان در موضوع محبت و دلدادگی است. شاعر در این مثنوی با آمدن بهار، هوس عیش و عشرت می‌کند و دیدار زیبا رویان را آرزو می‌کند:

لال اولما سؤیله ای جان مرغی گلدی نوبهار

گتدی قیش وقتی آرادان، اوش گلستان دوری دور (۲۸ الف).

نوبهار اولدی گوزوم ایستر جمالون گورمگی

عزم اندوب گلشن ساری، سیران ائده رسون وقتی دور (۳۴ الف).

شاه ختایی عشق را بر سلطنت ترجیح می‌دهد:

چون قول اولان قاپوندا گورور قدر سلطنت

بیر قولو نام کیم وئر میشم اول قدر ایچون برات (۱۷ ب).

او کسانى که عشق نمی ورزند را غافل می نامد و مقام جاودانی را در عشق می داند:

خوبلر سئومه! دیوب طعن ائتمه ای ناصح منه!

چونکه بیلمز سن مقام جاودانی خنده دور (هاردادور) (۲۹ الف).

او دلدار خود را از ملک و حور برتر می یابد، خود را گدای سر کوی یار می داند تا خاک کویش توتیای

چشم کند (۴۵ الف) و آرزو می کند که لحظه ای ابراز جمال خورشیدوش کنار بزند و نقاب از رخ براندازد

(۱۶ ب) چشم و ابروی یار را منبر و محراب می شمارد:

گر سنین یوزون دگل عاشقلا ایچون قبله گاه

بس ندن اولدی هلال قاشلارین محرابلر (۲۳ الف)؟

آنگاه نیازی نمی بیند که به مسجد رود و رو به زاهد می گوید:

مسجده وارمق نه حاجت دئدیم ای زاهد سنه؟

روی ایله زلفی اونون کفر ایله ایماندور منه (۱۶ ب).

او زلف یار را به مار و و صورتش را به گنج تشبیه می کند. زلف او را کمندی برای به دام انداختن عاشق

می داند و خالش را دانه ای برای فریب دل می خواند. او سودایی جز زلف یار در سر ندارد (۱۸ الف). او که

جان خود را فدای زیباییان این جهانی و زمینی می کند، در مقابل اعتراض زاهد می گوید:

عشقه دل وئردین دییه جور ائتمه ای زاهد منه

جان وئرر معشوقه دایم عاشقی قلاشلا (۲۶ الف).

او در جواب به طعنه ی زاهدان، آنها را «اهل دیوار» می نامد که از ارزش واقعی انسان بی خبرند:

زاهد چوخ طعنه قیلما مذهب عاشقلره

سن چود دیوار اهللی سن، من عاشقم دیدار ایچون (۶۹ ب).

حتی در برابر زاهدان که نگاه کردن و تماشای زیباییان را گناه می شمارند می گوید:

خوبلر یوزینه باخماغی زاهد گناه ائدر

عاشقلر اول گناهی همیشه صواب اوخور (۳۲ ب).

او مردانه وارد میدان عشق شده است و از زاهدان می خواهد لاف نزنند و مردانه وارد میدان شوند:

زاهد لاف ائتمه کیم معنیده لاف ائدن کیشی

معرفت میدانینه خوش گلمک گره گ (۴۲ ب).

ختایی عاشقی بی پرواست. از غم و درد عشق باکی ندارد و از هجران و جدایی هراسی بدل راه نمی دهد:

غم یشمه کؤنلوم که مسکن بولدی عشقون گنجینی

گرچه اول ویرانه یی هجرون خراب ائتمیشدورور (۲۵ الف).

او در عشق ورزیدن و از داشتن رقیب غمی ندارد. اگر رقیبی بر سر کوی یار آید رو سیاه خواهد شد؛

چون وقتی در باغ بلبل خسته و روزگار دیده باشد زاغ چه جایی در آنجا دارد؟ (ده نامه)

در اشعار ختایی علاوه از یک عشق ماوراءالطبیعی، عشق واقعی نیز کاملاً مشهود است. او دختران ایل و

دیار خود را دوست دارد. او عشق زیباییان زمینی و این جهانی را در دل دارد و حتی در غزلی می گوید:

جنت وصلیندن ای خانم منی دور ائیلمه

من فراق آتشیندن چکمیشم درد و عذاب (۱۷ الف).

که وجود یک عشق عینی و طبیعی لمس می شود. سرپای اشعار ختایی را موضوع عشق و محبت تشکیل

داده است. و خطاب به زاهدان که بر شعرش خرده می گیرند می گوید:

بوختایی شعرینه منکر ندن سن زاهدا؟

آتش عشقین نشانی اودلو گفتارنده دور (۳۶ الف).

در اشعار ختایی عشق او نسبت به خدا و وابستگی اش به مذهب جای وسیعی دارد و از چهار چوب مذهب

دور نمی شود. در اشعار او به کلمات شراب و می و میخانه کمتر بر می خوریم و اگر وجود دارد در رمز و

معنای تصوف به کار برده شده است. با این حال او جان خود را در راه انسان دوستی و سعادت بشری چوگان

بلا دانسته و به فلسفه ی مرقی زمان یعنی «حروفیه» رغبت نشان می دهد.

ختایی در قسمتی از آفرینش ادبی خود را به تبلیغ مرام و آرمانهای والای زمان خود اختصاص داده و در

دورانی که عشق و محبت را بر مردم حرام کرده بودند، لب به ستایش زیباییان می گشاید و زاهدان را به شلاق

انتقاد می گیرد و وعده ها و افکار آنها را به تمسخر می گیرد و چنین اعتراض می کند:

اوگمه ای زاهد منه رضوان و جنت باغینی

کیم اونون یاریم یوزی تک بیر گل حمراسی یوخ (۱۸)!

زاهد سن فارغ اول، آهمیدن اکراه ائیلمه!

کیم منیم باغریمدا چوخدور غمزده لردن یاره لر (۱۹ الف).

ختایی در اشعار خود مضامین فلسفی دوران خود را به قوت تمام وارد ساخته و عقیده ی خود را آزادانه

ابراز کرده است. می توان او را در افکار فلسفی اش دنباله رو و دوام بخش فلسفه ی حروفیه دانست. او در غزلی

به «اهل حق» - پیروانش - می گوید که وجودم لبریز از خداست، غیر از خدا در من چیزی نیست. هر کس انسان

را سجده نمی کند ابلیس است. در پایان همین غزل، به فضل الله نعیمی تبریزی بانی حروفیه - اشاره می کند که توانسته است اسرار انسان را فاش کرده و حقیقت را از صورت انسان بخواند. (۲۶ الف)

او وجود خدا را در تمام اشیاء مجسم می بیند و همه چیز را خدا می داند:

یو خدور اشیاء ایچینده کیسه حقدن جدا

جلوه قیلین نور هدا دور بیلیمیش اول (۴۶ ب).

او در اشعارش مکرراً از فضل ال، له فضل سبحان و فضل یزدان سخن می راند:

بو ختایی یه رقیبین فتنه سی کار ائیلمز

دایما چون دستگیریم فاضل سبحان دورور (۲۶ الف).

او از محنت دنیا دل کنده و دنبال مراد خویش است و غم نمی خورد چرن دوران فضل سبحان است (۳۳ ب) و سرمست از جام وحدت، بر اطراف عقاید فلسفی خود هاله ای از عقاید «وحدت وجودی» می کشد. او انسان را ازلی و ابدی می داند که پیوسته در حال تکامل است.

ختایی مانند حروفیان صورت انسان را آیتی از قرآن دانسته و زیبایی او را می ستاید:

اهل طاعت بس که ذکر ائدهر صفات حسنونی

بیلدی کیم یوزون صفاتی آیت قرآن - ورور (۳۴ ب).

حافظ قرآن تکی عاشققر از بر قیلماغه

حق جمالون آیتی ام الکتاب ائتمشدورور (۲۵ الف).

او آفتاب و ماه و ستارگان را سرگشته و حیران انسان می داند که اگر مقام و ارزش او شناخته شود، راز جهان حلّ است (۴۶ الف)

ختایی خود را ذره ای از حق می داند که زمانی در وجود «نسیمی» تجسم می یابد و زمانی به لباس «منصور حلاج» در می آید:

گاه حسین سن بيله بو نسیمی سویدی بو قاضی لر

گاه او منصور دونونه گیردیم انا الحق واریدیم.

گیردیم آدم جسمینه نه بیلمز سریمی

من بو بیت الله ایچینده تا ازلدن واریدیم (۵۵ ب).

او با صراحت تمام نسیمی وار ندای انا الحق بلند می کند:

انا الحق سرّی اوش کؤنلو مده گیزلو

که حق مطلقم، حق سؤیلدیم من (۶۳ الف).

ختایی وجود انسان را شایسته‌ی ستایش و پرستش می‌داند و آنرا که سجده‌ی آدم نمی‌کنند ابلیس و شیطان می‌نامد:

یوزونه شیطان کیمی تا قیلمدی زاهد سجود

مطلقاً کافر دور گتورسون ایمان نیلسون (۵۷ الف)؟

او زاهد را که بجای انسان، دیوار را سجده می‌کند به تمسخر می‌گیرد (۳۲ الف) و انسان را مظهر ذات خداوند می‌داند:

نه انسان سان سن ای جان کیم جمالون حقه مظهر دور

قاشونله قامتین شکلی منه محراب و منبر دور (۳۰ الف).

ختایی در فرم‌گیری و تشکل زبان ادبی آذربایجان در ربع اول قرن ۱۶، رُل مهمی بازی کرده است. او هنرمندی است که از ظرایف زبان آذری با مهارت تمام بهره گرفته است. او از اصطلاحات و تشبیهات اصیل بومی سود جسته و از جهات گوناگون هنری و امکانات زبان مادری بهره گرفته است. آثار ختایی با خصوصیات لغوی خود از آثار مهم تاریخ ادبیات آذربایجان است. در آثار او، کلمات و لغات قدیمی فراوانی وجود دارد، مثلاً به جای خسته - سایر و، به جای تانیش، چوخ - یوکوش، شئی - نسنه نوشته شده است. بعضی از این کلمات که شاعر به کار گرفته، امروزه از یادها فراموش شده و جای خود را با کلمات فارسی و عربی عوض کرده است، مثلاً اسروخ جای خود را به سرخوش، دامو به جهنم، اجماق به بهشت، اوس به عقل، یازی به چؤل و صحرا و ... داده است.^۱

ختایی در آثار خود به استفاده از لغات، کلمات و تشبیهات کلاسیک زبان توده کفایت نکرده، به ساختن لغات تازه و کلمات نو همت گماشته است. او کلمات و لغاتی را که از زبانهای فارسی و عربی گرفته است، به خوبی صیقل داده و حالت آذربایجانی به آنها داده است. از این حیث ختایی در ادبیات و زبان آذربایجانی در میان چهره‌های ادبی این سرزمین، سیمای برجسته‌ای دارد و از ارزش و مقام خاصی برخوردار است. خلاصه این که اگر شاه اسماعیل ختایی (صفوی) به خاطر کارهای بزرگ کشوری در نزد مردم محبوبیت یافته است، آفرینش آثارش بیش از هر امر دیگر او را به مردم نزدیک ساخته است.

نسخه‌های خطی آثار ختایی

معتبرترین و قدیمی‌ترین نسخه دیوان ختایی در بایگانی دست نوشته‌های انستیتوی شرقشناسی آکادمی علوم ازبکستان (تاشکند) با شماره ی (۱۴۱۲ و ۱۳۳۹) موجود است که در حاشیه‌ی صفحات آن متن «مثنوی ده نامه» در داخل کادر آبی رنگ با خط نستعلیق نوشته شده و با تصاویر جالبی زینت داده شده است.

(۱) ختایی ده نامه، باکی، ۱۹۵۱، ص ۱۱-۱۰.

در حاشیه‌ی کتاب اسم خطاط «شاه محمد^۱» نوشته شده است، اما چنین به نظر می‌رسد که شاه محمود نیشابوری^۲ آن را نوشته باشد (در سال ۹۴۲ هـ - ۱۵۳۹ م).^۳

در لتینگراد نیز یکی از معتبرترین نسخه‌های آثار ختایی نگهداری می‌شود که تاریخ نگارش آن ۱۰۳۶ هـ - ۱۶۲۶ می‌باشد. نسخه‌ی معتبر دیگر در افغانستان، در موزه‌ی باختر در مزار شریف موجود است که توسط «میر عماد قزوینی»: (۱۸۱۳ - ۱۵۵۲ م) نوشته شده است.

در آکادمی علوم آذربایجان (باکو) نیز نسخه‌ی دیگری به خط «درگاه‌قلی کرمانی» که به سال ۱۶۱۰ - ۱۰۱۹ هـ رونویسی شده، وجود دارد. در آکادمی علوم ازبکستان نسخه‌ی دیگری از آثار شاه ختایی وجود دارد که در نیمه‌ی اول قرن ۱۸ در سمرقند رونویسی شده است و ناگفته نماند که نسخه‌های زیادی از آثار ختایی در کشورهای اروپایی و حتی کتابخانه‌های ایران از جمله اردبیل وجود دارد.

ای که یوخدان بو جهانی، وارائدهن پروردگار
 یثری قاتم، گؤگلری دوار ائدهن پروردگار.
 کنت و کنزین آیتی وصفیندن اولمو شدور نزول
 وارلیغا کن فکان اقرار ائدهن پروردگار.
 جمله‌ی عالمده سن گوندن داغی ظاهر، ولی
 دیلده دایم آدینی ستار ائدهن پروردگار.
 مؤمنه مسکن قلیبدیر باغ جنات و نعیم
 کافره منکر مقامین نار ائدهن پروردگار.
 جمله اشیارل گؤزه ل در خواب ائدهن هر گنجه لر
 گؤگده کوکبلر گؤزون بیدار ائدهن پروردگار.
 بیرقولینی او ده یا خوب، قیلدی فی نارسقر
 بیرقولینی مطحرم اسرار ائدهن پروردگار.
 مصر ایچینده یوسفی بیر قول آیکن سلطان ائدهن
 درد ایله یعقوبینی بیمار ائدهن پروردگار.

(۱) عزیز آقا محمدف، شاه اسماعیل اثرلری، باکی، ۱۹۷۰، ص ۱۴۹

- عزیز آقا محمدف، ختایی اثرلرین الیازمالاری، باکی، ۱۹۶۱،

(۲) در مورد شیخ محمود نیشابوری نخستین بار سام میرزا در تذکره‌ی خود مطالبی نوشته است. او می‌نویسد که شیخ محمود خطاط پدرش شاه اسماعیل و برادرش شاه طهماسب بوده و در شعر نیز دستی داشته است.

(۳) توضیح بیشتر در مورد نسخه‌های خطی آثار ختایی فعلاً احساس نمی‌شود.

یونسی دریا ایچینده یودوران بیر بالیغه
 آتشی ابراهیمه گلزار ائدهن پروردگار.
 یاغدیران دریایه گؤگدن ابر نیسان، یغمورین
 قطره سیندن لولوی شهوار ائدهن پروردگار.
 انبیالر بخشینه یاز دوران اعلا مرتبه
 مصطفانی جمله دن مختار ائدهن پروردگار.
 اون ایکی معصوم پاکی بیش ائدهن امت لره
 مرتضانی حیدر کرار ائدهن پروردگار.
 لطفیه احوالنه قیل گل خطائی یئن نظر
 عشق ایچینده واله دیوار ائدهن پروردگار.

سانا کیم سن گتدین ای آی یوزلو، جان قالدی منه
 جان سنله گتدی، جسم ناتوان قالدی منه.
 تا که سن گتدین یا نیمدان ای دلارامیم منیم
 حالت وصلون کؤنولده پاسبان قالدی منه.
 گر چه گلزار جمالین گتدی قارشومدان منیم
 دلده مهر قنتین سرو روان قالدی منه.
 گر نهان اولدی گؤزومدن اول پری پیکر منیم
 گؤگرهه آیین یوزوندن بیر نشان قالدی منه.
 تا که سندن آیری دوشدی بو خطائی خسته دل
 بوی و موین اشک ایله عنبرفشان قالدی منه.

دلبره عشقین تنیمده سؤیگولوجان دیر منه
 پرتو مهر رخون خورشید تابان دیر منه.
 درد هجریندن سنین هرگز شکایت قیلمزم
 هئچ علاج ائتمن طلب، نئچون، که درمان دیر منه.
 آستانین خاکیننی وئرممن جمیع عالمه
 هرایاغین توپراغی ملک سلیمان دیر منه.

تا جمالین مصحفین گوردوم ایبا نوراله
 ذکر عشقین داده دایم وردی قرآن دیر منه.
 ای خطائی خوبلرین جوری وفادیر عاشقه
 فرقت مهر نگارین جوری احسان دیر منه.

حق، ازل میخانه سیندن وئردی بوجامی منه
 کاینات اهلی تعجب قیلدیلا قامومنه
 بیلمزیدیم خط رخسارین صفاتین سؤیله مک
 فتنه‌ی چشمین غمزه سی اؤیره تدی الهامی منه
 صبر و آرامیم گئدیبدیر، گورمزم عینیمده خواب
 فرقتین بیر ائله میشدیر صبح ایلله شامی منه.
 چوخ جفا حاصل اولور سندن منه ای بی وفا
 عاقبت ائیلرخیالین رسم بدنایمی منه.
 کؤینه گیندن چیخ دئدیم شول سرو گول خندانیمه
 ذره جه قانیمه دی گؤسته ردی اندامی منه.
 ای خطائی زولفونون زنجیرینه قید ائتمه دل
 دانه دیر خالی اونون هم زولف دیردامی منه.

خاک پائین سورمه دیر عینیمه انعام ائت منه
 گر قبول اولمز مرادیم سندن، اعلام ائت منه.
 دردمین درمانی رخسارینی گور مکدیر سنین
 تشنه‌ام بالله دوداغین شربتین جام ائت منه.
 چون کؤنول خالین اوجوندان دوشدی زلفون قیدینه
 بی گناه اؤلدورمه گیل هر لحظه آرام ائت منه.
 ایسته من ظاهرده فاش اولماق اونونچون گؤزلرم
 مهر عشقین رازینی ای یار الهام ائت منه.
 بوخطائی گؤتور گیل منت هجرانینی
 ای پری رو تانری اوچون آنجق الزام ائت منه.

گۆره لی اول یوزون باشیما یوز سودا دوشر
 رُخلرین مانندی آنجاق بیر گول حمرا دوشر.
 ای کۆنول عقل اهلی سن، سئومه خوبلی یوزونی
 خوبلرین دردینه آنجاق بو دل شیدا دوشر.
 ای صنم خوبلر ایچینده سۆز دوشوب سن سرفراز
 ائیله کم باغ ایچره رعنا سرو خوش بالا دوشر.
 حیف اول چشمنی جانا نرگسه نسبت قیلام
 خانسی نرگس گۆزلرین تک مست، وهم شهلا دوشر.
 نجه اولماسون خطائی عشق ایلن دیوانه کیم
 کؤنلونه هر دم سنین بیر پری سیما دوشر.

گئتمه سن عشقین که بیر گنج نهان الدن گئدهر
 بیل که جس گئدسنه یانیمدان، تندن جان الدن گئدهر.
 غایب اولدی گول یوزون چشمیمن ای روح روان
 قور خارام که سنبللی عنبر فشان الدن گئدهر.
 جانان اولدوم ای پریش محنتیندن تانریچون
 قیل ترحم که بو جسم ناتوان الدن گئدهر.
 آهیم اودوندان کیم اولدو یئر و گؤگ زیر و زبر
 احتیاط ائت که زمین و آسمان الدن گئدهر.
 من یامان ائتم تچه سن یا خشلیق قیل ای عزیز
 سننه قالمازدونیا دا یا خشی یامان الدن گئدهر.

دلبره رخون دایم بو جان اوستونده دیر
 بیر گله نسبت دیر اول کیم گلستان اوستونده دیر.
 شول نور چهره نین قاذینده کمتر ذره دیر
 گر چه خورشیدین مقامی آسمان اوستونده دیر.
 عشقینه صید اولایی هر دم بو جامیم قصدینه
 قاش و گوزون دلبره تیر و کمان اوستونده دیر.

گر چه دیرلر ماه تابان نور آلور خورشید دن
 نور حسنین آفتابی کن فکان اوستونده دیر.
 دولت وصلین دیلر مسکین خطایی هر زمان
 خاک پائین تک مقام آسمان اوستونده دیر.

دلبره دلده سنین مهر رخون جان کیمی دیر
 شربت لعل لبین دردیمه درمان کیمی دیر.
 باغ حسنونده بویون سرو خرامان دئدیله
 ظلمت ایچینده لبین چشمه ی حیوان کیمی دیر.
 تا که سندن دوشه لی آیری ایا روح روان
 گوزومون یاشی منیم قطره ی باران کیمی دیر.
 روی مویین گؤره لی فرقت هجرانه نه غم
 زلف رویین صنما شمع شبستان کیمی دیر.
 بو خطایی دوشه لی صحبت و صلیندن ایراق
 باغری بریان کیمی و گوزلری گریان کیمی دیر.

اول گئدهن یاریم میدیر؟ یا اختیاریمدیر گئدیر
 بیلیمز جانیم میدیر یاسئوگی یاریم دیر گئدیر.
 تنده جانیم قالمادی آئینله اولموشدور روان
 اول منیم روح روانیم یا نگاریم دیر گئدیر.
 جانیم اوندان آیری تنده بیردم اگلنمز منیم
 غم منی ائیلر هلاک، اول غمگساریم دیر گئدیر.
 قالمادی هنج کاروباری بو خطایی خسته نین
 اونون ایله کار و باریم هر چه واریم دیر گئدیر.

اول پری پیکر منه یار اولمادی، حیف اولدی حیف
 آلدی کؤنلو مو وفادار اولمادی، حیف اولدی حیف!

ساخلاریدیم قهرینی کؤنلومده دایم جان کیمی
 سریمی فاش ائتدی اسرار اولمادی، حیف اولدی حیف!
 کیم که یوزین مکر ایله قیلدی منی سندن جدا
 یوز بلایه اول گرفتار اولمادی، حیف اولدی حیف!
 فرقتین اودونا یاندیم جان و دل اولدی کباب
 کیمسه حالیمدان خبردار اولمادی، حیف اولدی حیف!
 عشق الیندن خسته دوشدی بو خطایی نین تنی
 لبلریندن بیرجه تیمار اولمادی، -نیف اولدی حیف!

دوست یولونده حلال اولسون دلا غیرت سنه!
 غیردن بیر ذره منت چکمه دین، رحمت سنه!
 اول صنم عزم سفر ائتدی کؤنول اگلنمه کیم
 بیسر نفس دیدار گؤر کیم قالمیه حسرت سنه.
 ای دل و دین، سیز چیخین ائودن که دلداریم گلور
 سینه ده ای جان دور حا کیم بیزه وئرمشیز رخصت سنه.
 چاره ی بهبودیمی سور دوم معالجدن، دئدی
 درد، درد عشقه ممکن دگل صحت سنه.
 ای خطایی سن شهید غمزه ی دلدار سن
 حشره رشک آپاریر یثمیش ایکی ملت سنه.

نطق انفاس مسیحین دم به دم جانگیر منه
 چونکه من خضرم، دوداغین آب حیواندیر منه.
 بيلمزم عالمده یارب گردش ایام غم
 لطف و احسانیمیدیر؟ یاجور هجر اندیر منه.
 وئر میشم ایما نیمی زنجیر زولفون کفرونه
 بند زولفون کفرونی گؤزدوم نه ایماندیر منه.
 دون رقیب کافر گمراهیله عیبینده کیم
 هر حکایت لر که قیلدین جمله پنهاندیر منه.

بو خطایی بیرله سولموش بیر داخی ای شاه جن
تا دهانین خاتم مهر سلیمان دیر منه.

ای کؤنوله صدقیله هر کیم شاه ایلن یولداش اولا
یوز گره ک دؤنده رمیه هر نجه کیم یول داش اولا.
یولی گر داش اولاً، گر بای اولاً، گر اوخ و قلیج
مرشدیندن دؤنه نین معنی ده اسمی لاش اولا.
قول گره ک تانیده اؤز دوغرو لوغون حق یولونا
اعتقادین ارمیاگر بای و گر قلاش اولا.
ای کؤنول جهد ائيله گل دوغرو اولا گور شاهه سن
عاقبت قلبی چیخار هر کیمه کیم تلاش اولا.
ای خطایی صدقیله بوشاه ایاغیه گلن
عاقبت بیر گون گمان سیز خلق ایچینده باش اولا.

تا که دوشدوم هجرینه کؤنلوم فغانه باشلر
گلدی آهیمدان منیم فریاده داغ وداشلر.
جسنونی یاد ائيله م ای سرو بویلو دلبریم
فرقتیندن چشمه تک آخر گؤزومدن یاشلر.
مهر رویون سربسر بیحريله دوتدی عالمی
فتنه وغوغایه سالری اول گؤزیلن قاشلر.
عشقه دل وئردین دییه جور ائتمه ای زاهد منه
جان وئره ر معشوقه دایم عاشق قلاشلر.
ناصرها، عیب ائيله مه مسکین خطایی شعرینه
چون حقه معلوم دور کؤنلونده سر وفا شلر.

ماهی گؤردوم که یوزوندن نقاب آلمیش گئدهر
پرتو نوروندان اونون آفتاب آلمیش گئدهر.

دور حسنوندن اونون ای یاشلو چشمیم اویمه گل
 کیم شبی زولفوندن روز خواب آلمیش گئدهر.
 دلبریم جام شراب ایچمیش ائشیتدیم نقل اوچون
 عاشق دلخسته باغریندان کباب آلمیش گئدهر.
 اول پری گئدنده عالم نجه حیران اولماسون
 عشوه و کرشمه و ناز عتاب آلمیش گئدهر.
 اول صنم رعنا گئدهر میثراوسته چکمیش دامن
 بو خطایی خسته اول یثردن تراد، آلمیش گئدهر.

عاشق ایسن گل برو، کیم جان جانان منده دیر
 زاهدا پس خاندن سن اول نور ایمان منده دیر.
 سنده دیر یشایله گویون حکمتی، هم قدرتی
 آب و آتش، خاک و باد و جمله ارکان منده دیر.
 حق تعالی دورد کتابی گویدن ائندیردی یثره
 من اونی ایسته مرم چون کلبه فرقان منده دیر.
 ای کاتب آغ و ترابه با خماسنی آزدورور
 آچ قولاق دینله سؤزوم آوار تران، منده دیر.
 پهلوانلار چون جهاندا رستم زال اولموشام
 هم سکندر حکمتی، ملک سلیمان منده دیر.
 ایوبه چکدیردی چوخ درد و بلا و محنتی
 گل منی ایسته وئریم درده درمان منده دیر.
 یعقوبی گؤر زار و گریان یوسف کنعان اوچون
 من پیر کنج خلوتم، اوش مصر سلطان منده دیر.
 شاه مردانین، علی نین آلی یم، اولادی یم
 ذوالفقار و تاج و دلدل، اوش نشانی منده دیر.
 آچارام دین محمد، مذهب جعفر یقین
 لافتی الاعلی، بوسر پنهان منده دیر.

من شها بو جانیمی صدقیله قوربان قیلمیشام
 گر قبول قیلسا ولایت، عید قربان منده دیر.
 چون خطایی یم شاهین وصفینی دایم سؤیله رم
 صدق ایلن بیل باغلارام دفترله دیوان منده دیر.

نوجوان اول، پیرایکن دوران که جانان دوریدیر
 شاد اول ای خسته کؤنول کیم درده درمان دوریدیر.
 ظلمت هجرانه سؤیلن حؤکمونی ترک ائیله سون
 بیر گونش دوغدی آرایه، ماه تابان دوریدیر.
 لال اوتورما، سؤیله ای جان مرغی، گلدی نوبهار
 گشتدی قیش وقتی آرادان، اوش گلستان دوریدیر.
 عاشقه مهرانتدی دلبر، قالمادی جور رقیب
 کفر آرایقدان آریندنی، المیری ایمان دوریدیر.
 عمر اوچون غم چکمه ای دل، نوش قیل ماءالحیات
 دلبرین شیرین لبیندن آب حیوان دوریدیر.

کؤنول بیر یاری سئودی کیم پری دیر
 جهان ایچره گؤزه للر سروری دیر.
 بویی باغ ایچره سرو نازه بنزهر
 یا ناغی همچو ورد احمری دیر.
 یوزی دیر نسبتی خورشید تابان
 فلکده مه اونونچون مشتری دیر.
 اگر خاقان، اگر فغفور اولورسا
 ائشیگی ایت لری نین کمتری دیر.
 یوزی صحن گلستان ایچره گولدور
 ساچی نین بوینی مشک و عنبری دیر.

منابع:

۱. م. کریمی، شاه ختایی، تبریز، دده قورقود، ۱۳۵۹.
۲. قوربانی، آشیق قوربانی دیوانی، تبریز، ۱۳۷۲.
۳. عبدالله رازی، تاریخ مفصل ایران، تهران، ۱۳۳۵.
۴. و. بار تولد، خلیفه و سلطان، ج ۱، باکو، ۱۹۱۲.
۵. ۱۷ - ۱۶ عصرلرده ایران دولت دیلینده تورکجه سؤزلردن بیر کاجی، تورک دیلی مجله سی، باکی، ۱۹۶۳.
۶. ت.م. موسوی، اورتا عصر آذربایجان تاریخینه دایر فارس دیلینده یازیلیمیش، سؤزلر، فرمانلار، باکی، ۱۹۶۵.
۷. تذکره الملوک، تهران، ۱۳۳۲.
۸. سلیم رفیق رفی اوغلو، آذربایجان ادبیاتی، آنکارا، ۱۹۴۱.
۹. دکتر فکته لایوس، ایران شاهلاری نین ایکی تورکجه مکتوبو، استانبول، ۱۹۳۶.
۱۰. اسلام انسیکلوپدیاسی، جلد ۱، باکی، ۱۹۴۰.
۱۱. عزیز آقا محمداف، شاه طهماسبین آذربایجان دیلینده بیر مکتوبو، باکی، ۱۹۶۴.
۱۲. عزیز آقا محمداف، شاه اسماعیل ختایی، اثرلری، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۵.
۱۳. علی افندی، منشآت، استانبول، ۱۲۰۳.
۱۴. سعادت الدین نزهت، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۳۲.
۱۵. آ. کریمسکی، شاه اسماعیل پوثر بیاسی، باکی، ۱۹۱۴.
۱۶. آ. زانونچوسکی، شاه اسماعیل ختایی، باکی، ۱۹۶۳.
۱۷. م.ف. کؤپرولوزاده، آذربایجان ادبیاتینا عاید ترقیقلر، باکی، ۱۹۲۶.
۱۸. سام میرزا، تحفه ی سامی، تهران، ۱۳۳۶.
۱۹. مجله ی معارف و مدنیت، باکی، ۱۹۲۳، نمره ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱.
۲۰. بکیر چوپانزاده، ختایی دیلی و ادبی یارادیجیلیغی حاققیندا، باکی، ۱۹۳۳.
۲۱. حمید آراسلی، آذربایجان ادبیات تاریخی، جلد ۱، باکی، ۱۹۴۳.
۲۲. سعادت الدین نزهت، ختایی دیوانی، استانبول، ۱۹۶۵.
۲۳. ختائی، دیوان ختایی و ده نامه، باکی، ۱۹۷۷.
۲۴. شاه اسماعیل ختایی، دیوان، باکی، ۱۹۶۶.

۲۵. میرزه رسول اسماعیل زاده، دیوان ختایی، تهران، ۱۳۸۰.
۲۶. علی تبریزی، دیوان شاه اسماعیل، تبریز، ۱۳۵۴.
۲۷. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۲۸. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۲۹. مینایه جواد اوا، شاه اسماعیل خطائی، بکی، ۱۹۷۷.
۳۰. محمد طاهر نصر آبادی، تذکرع نصر آبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۳۱. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۳۲. صمد سرداری نیا، مشاهیر آذربایجان، تبریز، ۱۳۷۸.



پیر سلطان ابدال^۱

می‌دانیم با رحلت پیامبر اسلام، در کادر رهبری جامعه‌ی اسلامی تغییرات مهمی روی داد که در تاریخ آینده برای ملت اسلامی ارزان تمام نشد. حکومت اسلامی بنام خلافت بدست «مگران و زورمندان - بنی‌امیه، بنی‌عباس و سایرین افتاد. ولی اسلام راستین زیر پرچم تشیع حتی یک روز هم در طول تاریخ پر ماجرایش دست از مبارزه برنداشت. هر چند وقت یکبار قیام خونین شیعیان، مسلسل‌وار حلقه‌های زمان را چون دانه‌های زنجیر به یکدیگر پیوسته است. در بستر این جریان، رود موج و پرخروشی بنام امامت می‌غرّد و همچنان در بستر زمان جاری می‌شود؛ این رود، رود خون است. رودی نیست که زمانی به‌خشکد. برای این رود تمامی فصول بهار است و فصل جوشیدن. تشیع، یک حرکت انقلابی و ضد ستمگری بوده و در طول تاریخ، مبارزه با حکومت‌های ظالمانه را جزو برنامه‌های اساسی خود قرار داده است. تشیع گاه با شمشیر، زمانی با بیان، روزی با مال و هنگامی با قلم مبارزات خود را پیش برده و با توجه به شرایط تاریخی، اجتماعی، این یا آن شکل مبارزه را انتخاب کرده است.

یکی از حلقه‌های زنجیر تشیع در قرن نهم هجری در آناتولی توسط پیر سلطان ابدال - شاعر برجسته‌ی مردم آذربایجان و یارانش بوجود آمد. او و یارانش با نثار خون سرخشان برگ خونینی بر حماسه‌های تاریخی تشیع افزودند.

مقارن با دوره‌ی حکومت سلجوقیان، در آناتولی مدارای دینی گسترده‌ای مشاهده می‌شد و بدین خاطر طریقه‌های مختلف در آنجا زمینه‌ی مساعدی برای رشد یافتند. هجوم مغولها نیز باعث پناه آوردن بسیاری از صوفیان آسیای میانه به آناتولی گردید و در نتیجه‌ی تماس بینشهای فکری آسیای میانه با طریقه‌های آناتولی، طریقه‌های تازه‌ای بروز کرد. در ضمن ارتباط سلجوقیان با اروپا باعث شد که فلسفه‌ی یونان با تصوف اسلامی اختلاط یابد و عقاید یونانی وارد حوضه‌ی علم و فلسفه‌ی مسلمانان گردد.^۲

در نیمه‌ی اول قرن ۱۳ م نخستین عصیانهای باطنی - شیعی ترکها در آناتولی برای بدست آوردن حکومت به قوع می‌پیوندند و نهضت‌های شیعی قدم به میدان می‌گذارد. نخستین جنبش از طرف هواداران باباالیاس با نام

(۱) م. کریمی، پیر سلطان ابدال، امید زنجان، سال ۱۳۷۴، شماره‌های ۷۳ و ۷۴.

(۲) فواد گولپینارلی، پیر سلطان ابدال، استانبول، ۱۹۷۳.

« بابالیر » رخ می‌دهد و سپس با قیام حاجی بکتاش، طریقت بکتاشیه بوجود می‌آید. از سوی دیگر در آذربایجان - اردبیل طریقت خلوتی که یکی از طریقه‌های قلندری بود جایی برای خود باز کرده و علاءالدین علی نوهی شیخ صفی‌الدین اردبیلی و فرزند موسی صدرالدین طریقت اردبیلیه را بوجود آورد. او این طریقت را با خود به بورسا واقع در آناتولی برد. شیخ حامد ولی قیصری این طریقت اردبیلیه و نقشبندیه را باهم پیوند داده و طریقت بایراملیق را بوجود آورد.

در قرن ۱۵ م بردالدین فرزند قاصی سیمائونا در قیامی شیعی علیه سلطنت عثمانی به قتل رسید و باقیمانده‌ی مریدانش با صوفیان اردبیل متحد شدند و فرزندان شیخ صفی را پیرو مراد خود قراردادند. شیخ جنید فرزند شیخ ابراهیم و نوهی علاءالدین علی در زمان سلطان مراد دوم به آناتولی رفت و به تبلیغ و ترویج عقاید باطنی و تشکیل یک حکومت شیعی پرداخت، حتی از سلطان مراد در خواست همکاری نمود. ولی او در جواب پاسخ داد که در یک تخت دو پادشاه جلوس نمی‌کند و بدینگونه به درخواست او جواب منفی داد. شیخ جنید ابتدا به قونیه و سپس به حلب و طرابوزان رفت، سپس خواهر اوزون حسن قره‌قویونلو را بزنی گرفت و به اردبیل بازگشت و اردبیل را مرکز فعالیت خود قرار داد. مدتی بعد در حمله‌ای علیه خان شماخی کشته شد.

مریدان شیخ جنید پس از مرگ وی به دور شیخ حیدر جمع شدند، وقتی که او نیز در جنگ علیه خان شماخی کشته شد صوفیان اردبیل به فرزند وی شاه اسماعیل صفوی گرویدند. مریدان وی در تمام خاک آذربایجان و آناتولی پراکنده بودند و روز بروز بر تعدادشان می‌افزود. شاه اسماعیل که در امپراتوری وسیع ایران حکومت شیعی - علوی را برقرار کرده بود مشوق این مذهب بود. او حتی سفیرانی به آناتولی فرستاد تا اهل تشیع را دور هم جمع کند. مریدانش او را امام، پیر و مراد می‌دانستند و به این ترتیب صوفیان آناتولی تحت عنوانهای علویان، بکتاشیان، اهل حق، اهل فتوت و غیره همگی خود را مرید و تابع شاه اسماعیل صفوی می‌دانستند و در مقابل آزار و اذیتهای حکومت عثمانیان از حمایت جدی حکومت مقتدر شاه اسماعیل برخوردار بودند. این وضع حتی بعد از مرگ وی نیز همچنان ادامه داشته است.

محققین ادبیات شیعی - علوی از هفت شاعر بزرگ این ادبیات نام می‌برند که عبارتند از: نسیمی، شاه‌ختایی، فضولی، پیر سلطان، قول همت، یمینی و ایرانی. تمامی این شاعران شیعی مذهب بودند که در راه طریقت مذهبی و صوفیانه متحمل آزار و شکنجه‌ها شده و جان خود را فدا کرده‌اند.

پیر سلطان از جمله شهیدان شیعی است که جانش را در سر برقراری حکومت شیعی فدا کرد و از جمله شاعران معدودی است که توانسته است مفاهیم عمیق عرفانی را به زبان قابل فهم عامه بیان کند. اطلاعات ما در مورد زندگی پیر سلطان ابدال بسیار اندک است و دیوان وی بزرگترین منبع برای بررسی زندگی و شرح حالش می‌باشد. آنچه از متن دیوان وی بدست می‌آید بطور مختصر اینست که در زمان شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل به طریقت اردبیلیه پیوسته، سپس مرید شاه اسماعیل شده و سرانجام در قیامی در آناتولی برای

برقراری حکومت شیعی در زمان شاه تهماسب صفوی دستگیر شده و بدست وزیر عثمانی بنام خضر پاشا به دار آویخته شده است. در دیوان او به دفعات به زندگی و نوع فعالیت و بینش وی اشاره می‌شود. اسمش خواجه حیدر، از اهالی اردبیل است. نوادگان و نسل پیر سلطان اینک در آناتولی موجودند و سید بودن خود را ادعا دارند. این ادعا در بعضی از اشعار پیر سلطان نیز به چشم می‌خورد. در این اشعار به شخصیت امام علی (ع) تبلور امامت و تشیع و ۱۲ امام اشاره‌ها دارد و قیام خود را برای اعاده‌ی حق امامت و گرفتن انتقام از یزیدیان تاریخ می‌شمارد و برای پا گرفتن این قیام، مردم را به اتحاد و یگانگی دعوت می‌کند:

گلین جانلار بیر اولالیم یزیده حمه قیلالیم.

حسین قانین آلالیم توکلت تعالی.

(بیاید تا متحد شویم، بر یزیدیان حمله بریم، انتقام خون حسین (ع) بگیریم - توکلت تعالی).

او در این اشعارش آرزوها و اهداف عقیدتی خود را در برپایی حکومت حضرت علی بیان می‌کند:

حضرت علی‌نین دؤری یورویه علی کیم اولدوغو بیاینمه‌لیدور.

آلای آلای گلن غازیلر ایله اماملارین اوجی آلینمالیدور.

(آرزو دارم که دوران حضرت علی باز آید، شخصیت والای او شناخته شود، با غازیانی که دسته دسته می‌آیند باید که انتقام امامان را گرفت).

غازیها در بخش نظامی این طریقت در راه آرمان و اهداف عقیدتی جانبازی می‌کردند و در نهضت‌های شیعی نقش بسزایی بعهده داشته‌اند. بخش مهمی از اشعار پیر سلطان به بیان علاقه‌ی وی به ۱۲ امام، اشاره به رخدادهای مذهبی صدر اسلام، احادیث و روایات اختصاص یافته است. بخش دیگری از اشعار پیر سلطان اعتراض به حکومت زمان و ظلم و جور خضرپاشا است. پیر سلطان مدتی در زندان می‌ماند. حبسیات وی نشانگر روح مبارزه جویی و همت والای وی است. محقق است که مرگ وی، در دوران سلطنت شاه تهماسب صفوی اتفاق افتاده است. شاه تهماسب از سال ۱۵۲۴ الی ۱۵۷۶ م سلطنت کرده است. از سوی دیگر می‌دانیم خضرپاشایی که هم‌عصر شاه تهماسب بوده همان خضرپاشایی است که بسال ۱۵۵۲ والی قسطنطنیه، در سال ۱۵۵۴ والی شام و در سال ۱۵۶۰ والی بغداد بوده و در سال ۱۵۶۷ در گذشته است و قاتل پیر سلطان نیز هم او می‌تواند باشد احتمالاً زمانی که بعنوان والی بغداد به آنجا می‌رفته در مسیر خود از سیواس گذشته و جنبش پیر سلطان و یارانش را در سیواس سرکوب کرده است. با این حساب مرگ پیر سلطان قبل از سال ۱۵۶۷ و احتمالاً در سال ۱۵۶۰ - سال حرکت خضرپاشا به طرف بغداد می‌باشد.^۱

حبشیات شاعر حائز اهمیت بسیار زیادی است زیرا روحیه مبارزه طلبی، تسلیم ناپذیری، ایمان و پایداری شاعر در آنها مترنم است. او از مرگ خود آگاه است، شهر سیواس لبریز از ظلم و جور است و ظالمی خونخوار بر آن حاکم است:

آه، نثیلیم قارشیمیزدا اولوم وار

اولوم دندیکلری قانلی ظالم وار.

نه آغلاب، نه گوله جک حالیم وار

اور کده یارالار تورلو تورلودور.

(آه چکنم که مرگ در پیش است؛ مرگ، ظالمی خونخوار است؛ نه حال گریه و نه حال خنده دارم، سینه‌ام مالا مال از درد است).

سیواس ائلرینده ظولوم چالینیر کاتب احوالیمی شاه بؤیله یاز!

(برایلهای سیواس ظلم و ستم حاکم است، کاتب احوال مرا برای شاه چنین بنویس).

شاعر در دم مرگ نیز بر عقاید خود پای می‌فشارد و هرگز بخاطر جانش به دشمن التماس نمی‌کند:

شاهی سئومک سوچ می‌منه، گم بیلدیردین منی خانا،

جان ایچون یالوارمام سنه، شاهنشاه منه داریلیر.

(دوست داشتن شاه - شاه ختایی - گناه من است، مرا به خان کم شناسانده‌ای، برای حفظ جانم از تو خواهشی نمی‌کنم، زیرا شاهنشاه از من می‌رنجد).

در شعر دیگری که در حقیقت وصیت‌نامه‌ی وی شمرده می‌شود از اوضاع شهر سیواس سخن می‌گوید، به دوستش «حسین قاضی» که یکی از خلفای شیوخ صفوی در آسیای صغیر بود، می‌گوید تا هر چه زودتر خود را به وطن او (اردبیل) برساند و ایل را از مرگ وی آگاه سازد. به «علی بابا» یکی از پیروان خود سفارش می‌دهد که مردم را دلداری دهد، از مردم می‌خواهد گریه وزاری نکنند، سیاه نپوشند و دشمن را خشنود نسازند.

به این ترتیب پیر سلطان بسال ۱۵۶۰ در سیواس بدار آویخته می‌شود ولی هرگز نامش به فراموشی سپرده نشده و همواره نام و یادش در میان مردم زنده است. او صاحب سه پسر و یک دختر بوده است. فرزند بزرگش سید علی در بنای سیواس مدفونست. پیرمحمد در توقات و یعقوب در درسیم دفن شده‌اند. هر سه از طریقت علویان بوده و ذوق شاعری داشته‌اند. دخترش نیز شاعر بوده است. اشعاری از دختر و پسرش پیرمحمد در رثای پیر سلطان در دست است.

بطوریکه گفتیم پیر سلطان در میان مردم شکل یک قدیس بخود گرفته است و داستانهای حیرت انگیز از زندگیش روایت می کنند. پیرسلطان در میان مردم با این داستانها زنده مانده است و مسلماً در متن این داستانها تخیلات و اغراق گوییها صورت گرفته و شکل افسانه ای یافته است. بهر حال این افسانه، محبوبیت و شهرت پیرسلطان را نشان می دهد. گویند وقتی پیرسلطان به سیواس آمد خضر جزو مریدان وی گردید و از پیر خود خواست تا دعا کند شاید خضر به مقامی برسد. پیرسلطان به او می گوید: روزی وزیر عثمانی خواهی شد اما مرا به دار خواهی کشید. پس از مدتی خضر به قسطنطنیه رفته، وارد خدمت دولتی بی گردد، رفته رفته مقامش بالا رفته و حاکم سیواس می گردد. روزی پیرسلطان را به مهمانی باشکوهی دعوت می کند و پیرسلطان در مهمانی حضور می یابد ولی لب به طعام نمی زند و در پاسخ خضرپاشا می گوید که تو آدم صالحی نیستی، ظلم و جور تو همه جا را گرفته است و گناه تو بقدری زیاد است که نمی توانم دعوت تو را به طعام بپذیرم، حتی نه من، بلکه سگهایم نیز لقمه ای از سفره ی رنگین تو بر نمی گیرند. خضرپاشا دو سگ او را سر سفره می آورد تا دروغ پیرسلطان را بنمایاند ولی سگها بی آنکه حتی بوئی بکشند از سفره دور می شوند. خضرپاشا از این امر عصبانی شده و پیرسلطان را در قلعه ی توپراق سیواس محبوس می کند. روزی او را دوباره به حضور می طلبد و از او می خواهد سه شعر بسراید که نام (شاه ختایی) در آن نباشد و آنگاه آزادش کند. ولی پیرسلطان که عاشق و مؤمن به طریقت خویش بود سه شعر می سراید که سراسر نام مرادش در آن ذکر شده است و چون این وضع را می بیند دستور می دهد او را به دار کشند. شعر چهارم را در زیر چوبه ی دار که در واقع وصیت نامه ی اوست می سراید و به دار آویخته می شود.

فردای آن روز صبح، مردم در قهوه خانه ی روستائی گردآمده بودند، یکی از آنان گفت: دیروز خضرپاشا پیرسلطان را بدار کشیده است. همه این خبر را می شنوند. یکی از میان آنها بلند شده و می گوید: امکان ندارد زیرا من او را همین امروز در سیف بلین در سر راه قوچ حصار دیدم. دیگری با شنیدن این حرف بلند میشود و می گوید: نه، دروغ است، من او را در گردنه ی قارداشلار واقع در جاده ی مالاینا دیدم. دیگری با شنیدن این حرف بلند می شود و می گوید: خیر، دروغ می گوید، من او را در گردنه ی شاهنی واقع در جاده ی ینی خان دیدم. دیگری نیز شاهد دیدار وی در دواغاز بوده و آن یکی ... با این حرفها همه متعجب می شوند، همگی از جای خود بلند شده و به میدانی که چوبه ی دار در آن برپا شده بود می روند. چوبه ی دار را می بینند که خرقة ی پیرسلطان بر بالای آن آویزان است ولی از پیرسلطان خبری نیست.

گویند پیرسلطان پس از بدار آویخته شدن از دار پایین آمده و راه خراسان (مشهد) را در پیش گرفته است. نگهبانان برای دستگیری وی بدنبال او رفته اند. پیرسلطان از پل قیزیل ایرماق عبور کرده و پس از وی که سربازان دنبال او رفته اند با شکستگی این پل که امروزه موجود است مواجه می شوند و این از کرامات

پیرسلطان می‌باشد. پیرسلطان به مشهد می‌رود، قبر امام هشتم را زیارت می‌کند و سپس به اردبیل می‌رود و در آنجا مدفون است.

جای شایان توجه است که بسیاری از اشعار پیرسلطان با ساز آشیقها خوانده می‌شود و بعضی از اشعارش در داستان معروف اصلی و کرم از زبان کرم بیان می‌شود. در ادبیات ترک پس از یونس امره (شاعر قرن هفتم) پیرسلطان از چشمه‌ی زلال و جوشان فولکلور الهام گرفته و شعرش زبان مردمی دارد. در شعر او عشق در ترنم است، عشقی که مایه‌ی ارج و ارزش والای انسانی است، بیان وی در این مورد بسیار شیوا و جالب توجه است:

یار الیندن دوئلی ایچمیش دلی‌یم اوستی قان کؤپو کلی، مشه سئلی‌یم.

(سرمستی هستم که شراب از دست یار نوشیده‌ام، همچون سیل بیشه‌زارم که رویش خون کف‌آلود می‌باشد)

عشق و وابستگی خود را به عدالت بوضوح نشان می‌دهد:

گئدرایدیم من ده کندی ایشیمه، عشقین دولولاری یاعدی باشیما،

آغو قاتدی منیم دادلی آشیما، عمانلارا غرق ائیلدی سئل منی.

(من بدنبال کار خود بودم - رگبارِ عشق بر سرم باریدن گرفت - آتش لذت مرا با زهر آمیخت و سیلی بود که مرا غرق عمانها ساخت) این اشعار نشان می‌دهد که از زبان شاعری قدرتمند و واقع‌گرا با مفاهیمی غنی و دالفاظی زیبا بیان گشته‌است. او عاشقی است که دریای عشق را سیر کرده و هوای عمانهای دیگری در سر دارد. او در وادی وحدت سرگردان نیست، جام وحدت بر سر کشیده و یار خود در آن وادی یافته‌است و با بودن یارش، هوای جنت در سر ندارد و خود را بی‌نیاز از آن می‌یابد. و با اشاره به زیباییهای انسان می‌گوید:

قبله‌ام سنسن، یوزوم سنه دؤنده‌ریم محرایمدور قاشلارینین آراسی.

(تویی قبله من، رو به تو می‌گردانم - میان ابروانت محراب منست).

پیرسلطان در بیان عقاید و خواستها و آرمانهایش صادق و صمیمی است. او در تغزل گل و بلبل نیز از رویدادهای جامعه و زمانش دور نمی‌شود، از وجود خار در ساقه‌ی گل، به انگلهای جامعه اشاره دارد و آرزوی کندن این خارها را در دل می‌پرورد. عشق با تمام فراز و نشیبهایش تابوهای رنگارنگی را در دیوان پیرسلطان به معرض نمایش می‌گذارد. او در کمال سادگی احساسات پاک انسانی را به تصویر می‌کشد، از هجر و جدائی می‌نالند، از دُرناها و پرندگان مهاجر از وضع یار و دیار خود می‌پرسد. غربت، دل او را به سختی می‌آزارد و درد غریبی را حس می‌کند. او در آثارش به چشم‌اندازهای زیبای طبیعت چشم دوخته، در نوبهاران چشم به گلها و درختان می‌اندازد که تازه جان می‌گیرند، حیوانات اهلی را دوست می‌دارد، آنها را یار و مددکار انسان می‌شمارد، قدر گاو را می‌شناسد و دلش بحال گوسفندی که گرگ بره‌اش را برده می‌سوزد،

حرف دلش را در خطاب به پرندگان زیبای محلی و مهاجر چون دُرنا، اردک، سونا بیان می‌کند، با کوه اولدوز به سخن می‌نشیند و همه‌ی این‌ها، نشانگر علاقه‌ی وافر شاعر به زندگی و طبیعت است. شاعر به تمام گوشه‌های زندگی نظر می‌اندازد، شادیها و خوشیها را نشان می‌دهد، دردها و غمها را به یاد می‌آورد. پیرسلطان از شاعران سلف خود به احترام یاد می‌کند و از هنر آنها بهره‌ها می‌گیرد. او شهرت خود را مدیون سیدعلی عمادالدین نسیمی - شاعر بزرگ قرن هشتم آذربایجان - می‌داند که بخاطر عقایدش در شهر حلب پوست از تنش کنده و بدارش می‌آویزند:

پیرسلطان ابدالام سید نسیمی، بو عالمه دستان ائتدی، اسیمی،
او گرون سئودیکیمین یاسینی، چکه ییم‌ده اگلنه‌ییم بیر زمان.

(پیرسلطان ابدال هستم که سیدنسیمی نام مرا پرآوازه ساخت و ورد زبانها کرد، اینک یواش یواش یاس او را گرامی داشته و مدتی خاموش می‌نشینم).

در بسیاری از اشعارش به (ختائی) نیز اشاره می‌کند و از او با احترام یاد می‌کند. منصور حلاج و مولوی نیز در دیوان او به بزرگی یاد شده‌اند. خواجه حیدر پیرسلطان جزو ابدالان بشمار می‌آمده‌است و چنانکه معروف و مشهور است ابدالان گروهی از اولیاء الله‌اند که خداوند، عالم را به وجود ایشان برپای داشته و گویند آنان هفتاد نفرند، چهل نفر در شام و سی نفر در جاهای دیگر، و هر گاه یکی از آنان بمیرد یک نفر دیگر از میان مردم بجای وی برقرار شود. ابدال جمع بدل به کسرب و سکون دال است و بدل یعنی کریم و شریف و چون این طایفه شریفند از این جهت ایشانرا ابدال گفته‌اند که ابدال جمع بدیل یا بدل است.^۱

(۱) دکتر محمد معین، فرهنگ ۶ جلدی معین، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۱.

منابع :

- ۱ . پروفیسور فواد گولپینارلی، پیر سلطان آبدال، استانبول، ۱۹۷۳.
- ۲ . محمد فواد، پیر سلطان آبدال، استانبول، ۱۹۹۹.
- ۳ . دکتر محمد معین، فرهنگ معین (۶ جلدی)، تهران، ۱۳۷۱.
- ۴ . م . کریمی، پیر سلطان آبدال، امید زنجان، ۱۳۷۴، شماره های ۷۳ و ۷۴.
- ۵ . نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، ۲ جلد، استانبول، ۲۰۰۴.
- ۶ . سید کمال قارالی اوغلو، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۳.

کۆنول نئچون احوالیمی بیلمزسن،
اوره کده یارالار تورلو - تورلو دور.
اؤیود وئرسم، اؤیودومو آلمازسان،
اوره کده یارالار تورلو - تورلو دور.

اسمه زولوفلریم یئلرله قارسى،
بولبول فغان ائدهر گوللره قارسى،
گل بنی آغلانما ائلرله قارسى،
اوره کده یارالار تورلو - تورلو دور.

آه نئيله ییم قارشیمیزدا اؤلوم وار،
اؤلوم دئدیکلری قانلی ظالیم وار،
نه آغلایب، نه گوله جکک حالیم وار،
اوره کده یارالار تورلو - تورلو دور.

پیر سلطان آبدالام، بن ده بؤیله ییم،
امیر حقندن گلدی، کیمه نئيله ییم؟
دردیم چوخدور، جهانگی بیرین سؤیله ییم؟
اوره کده یارالار تورلو - تورلو دور.

غربت ائلده یاد ائلرین دردینی
چکه ییم ده اگلنه ییم بیر زامان.
یارالی سیننه مه بال ایله دوزی
اکه ییم ده اگلنه ییم بیر زامان.

ساحیله گؤنده ردیم کۆنول قوشونو،
سییریپ گئدیور داغلار باشینی،
مهری کییی گؤزلریمین یاشینی،
تؤکه ییم ده اگلنه ییم بیر زامان.

پیر سلطان آبدالام سید نسیمی،
 شو عالمه دستان ائتدیم سه سیمی،
 اوغرون اوغرون شودیگیمین یاسینی،
 چکه بیم ده اگلنه بیم بیر زامان.

سرسری گیرمه مئیدانا،
 قلاشلیق ایله اورما دم،
 عاشیقدان احوال ایسترلر.
 تصدیق اهلیجئال ایسترلر.

اویان بو غفلت خوابیندان،
 هر عاشیقه صحبتندن،
 اثبات ایسترلر باءایندن،
 اقرار ایله یول ایه تترلر.

ارنلر اویینار او-ولماز،
 بو ندا خرمهره ساتیلماز،
 بو یولاحیله قطاتیلماز،
 یا گوهر، یا لعل ایسترلر.

قیلطی قیرخ پاره ائده لر،
 دیله نه اعتبار ائطده لر،
 بیرین یول توتوت گنده لر،
 حال ایچینده حال ایسترلر.

پیر سلطان ابدال نه ائیلرسن،
 آری سین چیچک پایلارسن،
 مشکل حل ائدیب سؤ یلرسن،
 یارین سندن بال ایسترلر.

دردیم چو خودور هانگی سینا یاناییم؟
 بن بو درده قاندا درمان بولاییم؟
 یئنه تازه لندی یوره ک یاراسی.
 مگر شاه الینده ن اِلا چاراسی.

تورلو دونلار گئیه، گولدهن نازیک دیر،
 بولبوله سئورائیمه گول یازیکدیر،
 چوخ حس نلیک چکدیم باغیریم ازیک دید،
 گوله - گوله گدر جانلار پاراسی.

بنیم اوزون بویلو سروی چیناریم،
 یوره گیمه بیر اوا دوشدو یاناریم،
 قیبله سنسن یوزوم سنه دۋنده ریم،
 مئحرایم دیر قاشلارینین آراسی.
 دیوار ایله محبته دویولماز،
 محبتدن قاچان اینسان سایلماز،
 منکر پوفله مکله چیراغ سۋنولمز،
 توتو شونی یانار عسکین چراسی.
 پیر سلطان آبدالام یوکسک اوچارسان،
 سلامیز سباحیز گلیر کئچرسین،
 دیلر محبتدن نئچین قاچار سان؟
 بۋیله می دیر یولوموزون تۋره سی؟

بنی گۋروب یۋنون اۋته دۋنده مه!
 یئنه گئتمز مئیلیم سنده دیر سنده.
 یغیب هلال قاشلارینی یثره ائندیرمه!
 گوناھ سنده دئییل، بنده دیر بنده.
 شگر واردیر دوداغیندا دیلینده،
 آرزومانیم قالدی قونچا گولونده،
 سن بیر پادشاهسان حۋکوم الینده،
 سنین ایله داوام سنده دیر سنده.
 سنسیر چیخیب یایلالاری یایلامام،
 انگل لر ایچینده سیررین سۋیله مم،
 چوخ گوناھ ایشله دیم انکار ایشله مم،
 ایککی الیریم قیزیل قاندا دیر، قاندا.

نچه بیگ لریله گزیدیم یورولدوم،
 قان بولانیق آخدییم دورولدوم،
 سنجیله بین چوخ گۆزه له ساریلدیم،
 داهی سئوگین جاندا دیر، جاندا.
 پیر سلطان آبدالام بؤیله دئینیپدیر،
 عاشیقلار گۆزه لی سئوه گلیپدیر،
 بیر گۆزه ل سئومکله قانلومو اولوپدور؟
 کله م برکیده دیر، یاندا دیر، یاندا.
 بیر عرض حال یازدیم گول اوزلو شاهها
 گلین بنی ایلدن آلسین ها، نولور؟
 بنی یالوارتماسین اول پادشاهها
 جاریما یتیشسین گلین ها، نولور؟
 قوللاریما زنجیر تاخدی مخنث،
 سندن باشقاسینا ائیله مم منت،
 عرض حالیم پیره گۆزه لجه ایلت،
 پریشان حالیمی بیلین ها، نولور؟
 پیر سلطان آبدالیم چیله آلاهدان،
 هر نه کی گلیرنه بئله آلاهدان،
 کملیگه ایییلیک قولا آلاهدان،
 حمزه ی باتتالی سالیسین ها نولور؟

دالغالاندی داشدی کؤنول.
 دریا کیبی جوشدی کؤنول.

یتنه دوستدان خبر گلدی
 یار ائیلندن کوثر گلدی

هریثری دوپ - دولو نوردان،
نیلرسن واز کئچدی کؤنول.

اوتر ایچی نه بولبولو،
سرخوس اولدو، ایچدی کؤنول.

ار اولان اقرارین گوده،
چون حقه اولاشدی کؤنول.

قیلاووزوم شاه مردان،
سوندا بیر هر جای یاردان،

آچیلدی باخچانین گولو،
دوست الیندن دولو - دولو،

پیرسلطانیم بیر گول گشدر،
جسد بوندا سئیران ائدر،

فلک بنی نازلی یاردان آیردی.
فلک بنی نازلی یاردان آیردی.

یانار ایکن یانماز اولدو چیراغیم،
فلک بنی نازلی یاردان آیردی.

آق سورویه قارا قویون قورد اولور،
فلک بنی نازلی یاردان آیردی.

قادر مولام شودیگیمی قاییرا،
فلک بنی نازلی یاردان آیردی.

آشام آشام یرماقلارا قاریشام،
فلک بنی نازلی یاردان آیردی.

نه گؤزه لجه مورادیما اثره رکن
آل یا ناقدان، قیرمیزی گولدن دهره رکن

دمیر قفس لر دیر بنیم دوراغیم،
گون به گون آرتیور دردییم، فراغیم،

یاز گلینجه، یازی یابان یورد اولور،
سئویب سئویب آیریلماسی درد اولور،

یاز گلینجه آتلار چیخار چاییرا،
مگر بنی سندن اولوم آیریرا،

پیر سلطان آبدالیم داغلاری آشام،
هئچ باشینا گلن وارمی دانیشام،

علی کیم اوسدوغو بیلینمه لی دیر.
اما ملارین و جو آلینمالی دیر.

حضرت علی نین دوورو یورویه
آلای - آلای گلن غازی لریله

کندین تسلیم ائیله ییر سرچشمه یه،
بین منافق بیر غازییه دوشمه یه،

ار اودور کیم یارین سندن شامایا،
دین عشقینه قیلینچ چالینمالی دیر.

یئر یورون قیطرمیزی تاجلار بورویه،
صاحب زمانین امری یورویه،

منافق اولاین باغری ارییطة،
سلطان کیم ولدوغو بیلنمه لی دیر.

چاغیریرلار فلان اوغلو فلانا،
قیلیجی عرشده دیر دوغرو گله نه،

نه اعتبار یزید قولو یالانا؟
یا سروثریب، یا سر آلینمالی دیر.

پیر سلطان آبدالام ای دده همت،
استانبول شهرینده اول صاحب دولت،

کندینه جور ائتمه، عالم رحم ائلت،
تاجی دولت ایله سالینمالی دیر.

خضرپاشا بیزی بردار ائتمه دن،
سیاست گوئلری گلیب یئتمه دن،

آچیلین قاپیلار، شاهها گنده لیم.
آچیلین قاپیلار، شاهها گنده لیم.

کؤنول چیخماق ایستر شاهین کؤشکونه،
پیریم علی، اون ایکی امام عشقینه،

جان بویانماق ایستر علی موشکونه،
آچیلین قاپیقلار، شاهها گنده لیم.

هر نره یه گئتسم یولوم دومانندی،
زنجر بونوم سیخدی خیلی زامانندی،

بیزی بؤیله قیلان عهد و آمانندی،
آچیلین قاپیلار، شاهها گنده لیم.

یاز سئلری کیمی آخار چاغلارام،
غریب قالدیم شو آرادا آغلارام،

خنجر آلدیم جیگر جیگیم داغلارام،
آچیلین قاپیلار، شطاها گنده لیم.

پیر سلطانام ائیدور مروتلی شاهیم
عرشه دیره ک - دیره ک اولموشدور آهیم

یارام باش وئردی سیزلار جیگر گاهیم
آچیلین قاپیلار، شاهها گنده لیم.

کاتب احوال می شاها بؤیله یاز!
کاتب احوال می شاها بؤیله یاز!

قول اولاییم قلم توتان الینه
شکرلر ازه ییم شیرین دیلینه

دون و گول دول شاها ائیله ریم نیاز!
کاتب احوال می شاها بؤیله یاز!

آلاهی سئوه رسن کاتب بؤیله یاز!
اوماریم ییخیلسین شو قانلی سیواس!

چاملی بئکلر بؤلوک بؤلوک بؤلونور،
کاتب احوال می شاها بؤیله یاز!

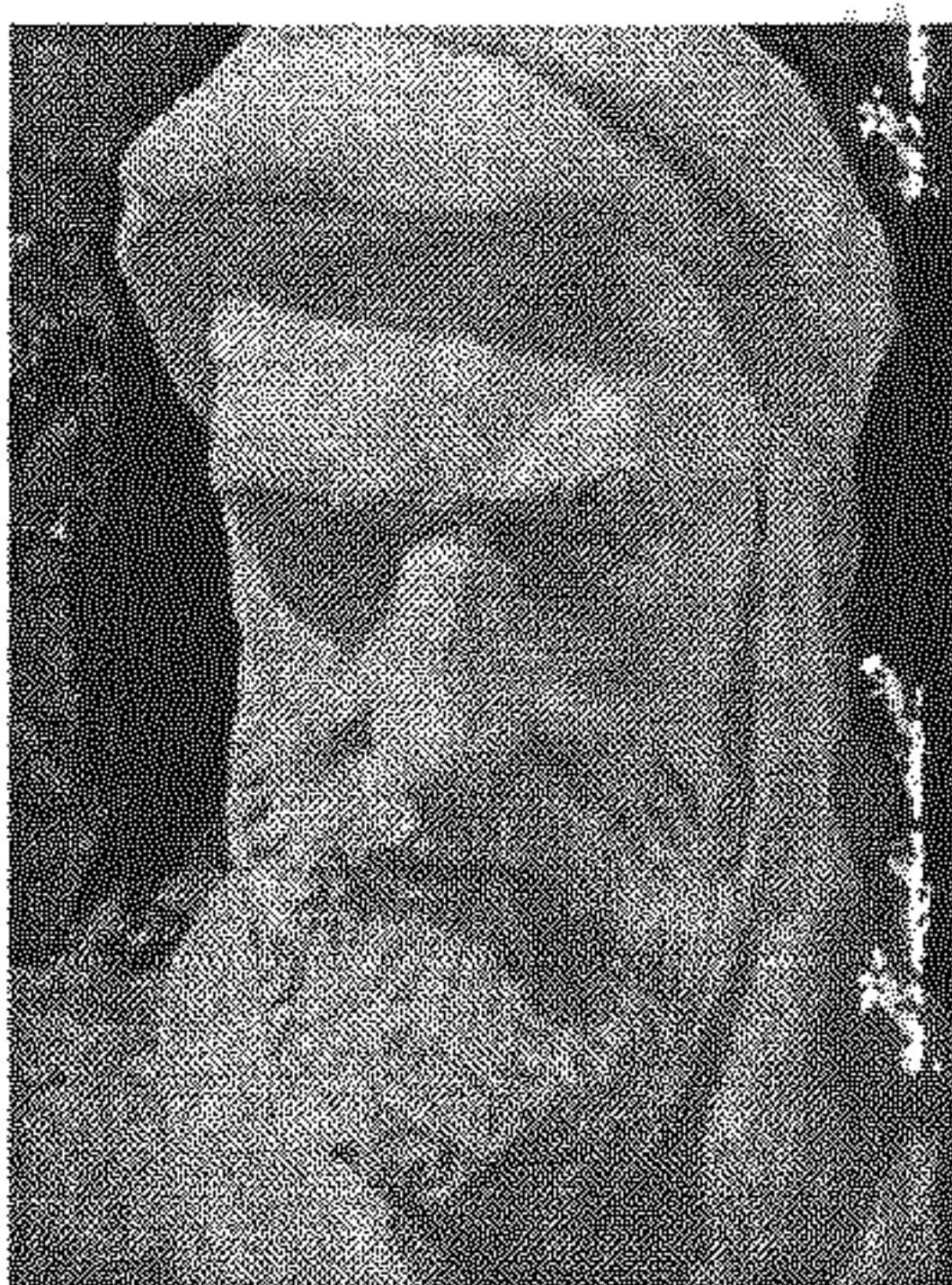
سیواس ائلرینده ظولوم چالیز،
بن دوستدان آیریلدیم باغریم ده لینیر،

گول بتزیمیر سارالیبان سولویور،
کاتب احوال می شاها بؤیله یاز!

منافقین هر دئدیگی اولویور،
گیدی مروان شاد اولوبان گولویور،

گؤرکی نه بر گلیر ساغ اولان باشا.
کاتب احوال می شاها بؤیله یاز.

پیرسلطان آبدالام هئی خضر پاشا،
حسرت قویدو بیزی قوهوم - قارداشا،



مولانا همتی انگورانی

مولانا همتی انگورانی بزرگترین سخن سرای زنجان در قرن ۱۰ هجری

است. هر چند دیوانش چاپ نشده است اما اشعارش در نسخه‌های خطی بی شماری راه یافته و علاقمندان شعر و ادب از آثارش مست فیض می‌شوند بی آنکه از زادگاه زندگی و خلاقیت وی، اطلاعات موثقی داشته باشند. این شاعر والا مقام زنجان پیرو اهل حق در قرن ۱۰ بوده است. این طریقت با ظهور شاه اسماعیل ختائی جانی تازه گرفته و خانقاههای بسیاری در گوشه و کنار ایران و آناتولی بر پا شده بود. همتی در زمان خود در رأس این طریقت قرار گرفت و مسئولیت اداره‌ی خانقاههای اهل حق را عهده‌دار شد. او در محافل عاشقان علی (ع) شمع حلقه اهل عرفان بود و اشعار زیبایش در مدح و نعت مولای متقیان همواره در مراسم مذهبی و عرفانی زمزمه می‌شد.

نسخه‌های خطی به جا مانده از مولانا همتی هم اینک در منطقه‌ی وسیعی از آذربایجان تا آناتولی موجود است. دیوان وی به دو قسمت تقسیم شده است یک قسمت قصائد و غزلیاتی است که در مدح حضرت علی (ع) سروده و بخش دوم دیوانش قصائد و غزلیات عشقی و عرفانی اوست در همه‌ی نسخه‌ها نسبت انگورانی - انگوران منطقه ایست در استان زنجان - آمده است و بدون شک اهل انگوران برده است. ولی باید متذکر شد که در یک شهر اقامت نگزیده و به دلیل مسئولیت در اداره‌ی خانقاهها، در شهرهای مختلف به سر برده است از جمله مدتی در تبریز و اردبیل که خانقاههای اهل حق رونق بیشتری داشته است اقامت گزیده و خود در دیوانش به این مسائل اشاره کرده است.

در شعر مولانا همتی جسارت و سلامت زبان به چشم می‌خورد و با صدای بلند سی گوید:

ولایت گلشنیده عندلیبم، خاردن فارغ

نه خارو خس کی باغ دهر، هم گلزاردن فارغ

انا- خق سؤیلرم ای «همتی» شهر ولایتده

من اول منصور میدان فنایم، داردن فارغ

همتی نسبت به ادبیات ترکی و فارسی علاقه داشت و آثارشاعران بزرگ را عمیقاً مطالعه کرده بود و در شعر سرائی به حدی رسیده بود که می‌دانست شعرش با شعر سعدی پهلوی می‌زند و اگر سعدی شعر او را می‌شنید احسنت می‌گفت :

او خوردی « همتی » ذوقیله، احسن

انشید سیدی بوشعری شیخ شیراز

و حتی نظامی نیز شعر او را می پسندید، اگر می شنید :

انشید سیدی نظامی گر بو شعرون « همتی » نظمین

سنه تحسین انده ردی دمبدم اول سارف گنجه

اما نگرش او نسبت به فردوسی طور دیگری است همتی مدح حضرت علی (ع) را به حماسه سرایی

درباره رستم ترجیح می دهد و راه فردوسی را نمی پسندد.

شعری ارنلر شاهینی مدح ائيله دائم همتی

قیلما فردوسی کیمی سن رستم دستانی، مدح!

شعر همتی در زمان حیات خودش شهرت یافته بودو در محافل مختلف خوانده می شد، دلیل ما وجود

نسخه های خطی زیادی است که در شهرهای مختلف ایران پراکنده است. حتی خود همتی به قدرت

سخنوری خود اذعان دارد :

فتح اولدو بوگون همتی یه برج فصاحت

کیمدور هانی بو عرصه ده بیرئيله سخنور؟

همتی اهل عرفان بود و همواره به خانقاهها سر می کشید اما نه آن خانقاهی که خوانش به خرج دولت

گسترده می شد بلکه خانقاه آنان خفیگاه مبارزه علیه ظلم و بی عدالتی بود. هر طریقتی به نحوی به مبارزات

دوران پیوند می یافت و طریقت اهل حق، راه زهد و گوشه نشینی را موعظه نمی کرد. در اشعار شاعرانی که به

این طریقت منسوبند روح مبارزه در تموج است. نارضایتی از دوران و اعتراض به اینکه بی هنران به قدرت

تکیه زده اند بارها و بارها در دیوان همتی مطرح شده است.

غزلیات عاشقانه و عارفانه همتی از زیباترین نمونه های اینگونه اشعار می باشد. غزل زیر نمونه ای از غزلهای

اوست: ای سا چون وصفی شب قدر و رخون بدر منیر

خلق ایچینه بی بدل سن، حسن ایچینه بینظیر.

عشقلین یولداش اولوب حسن اقلیمین گزدیم تمام

دهر آرا، گلمزاله سن تک نگار دلپذیر.

عارضون فردوس، اونا خال و خطون حور و ملک

چشمه ی کوثر دهانون، لبریندو شهد و شیر.

پیچ طره ندن مگر بیر عقده آچمیش باد صبح

گرد عطریندن اونون دوتدی هوا بوی عبیر.

همتی شول زولفی چوگان دلبربانین عشقینه

عاشقه بو عرصه ده باش اوینا ماقدور ناگزیر.

هر چند که مولانا همتی در اکناف جهان بوده از جمله مدتی در اردبیل، زمانی در آناتولی و روزگاری در تبریز سکونت داشته است، خود این امر باعث گشته است ظرایف زبان ترکی را دریابد و شعرش را در قالب زبان ادبی بریزد.

با این حال مشخصات لهجه ی زنجانی را می توان در اشعارش یافت. همان گونه که این مشخصات را در زبان مولانا عتیقی - دیگر عارف زنجانی در طول قرنهای هفتم و هشتم هجری - می توان مشاهده کرد. همان گونه که گفتیم همتی مدتی در اردبیل - مرکز مذهبی صفویان مانده است و خود چنین می گوید:

قفادونده، یری، قطع نظر قیل ینددی کشوردن

وطن دوت اردبیلی، همتی، اؤزگه مقردن گئچ!

مدتی را نیز در تبریز سکونت داشته است و در شعری از محله های مختلف تبریز: لاله زار، سهند، صاحب آباد، اوجان، سرخاب و سیلاب یاد می کند:

بیر گؤزوم آجی سو، بیری سرخاب

چهره ی زردیمه تۆکر سرخ آب.

ناگهان چشم اشکباریمدن

بیرقده رباشی قویمیه سیلاب.

ایکی چشیمدن اوّل یاقان نیسان

قیلدی تبریز حسنینی شاداب.

صاحب آباد سینه م اوستونده

توپ چال شهسواریم اونداد، چاپ.

لاله زار سهندی گشت ائيله

دوش اوجان تخینه چک اوندان شراب.

فصل گول گلدی همتی بش گون

عیش قیل فانی دیر جهان خراب!

از سوی دیگر به احتمال زیاد، او برای تبلیغ مذهب تشیع مدتی در سرزمینهای آناتولی گشته است. علاوه بر اینکه اسامی مناطقی از آناتولی در شعر او آمده است لهجه ی آن دیار در برخی از اشعارش حس می گردد.

اهل حق طریقتی شیعی بود و شاعران این طریقت دیوان شعر خویش را با مدح ۱۲ امام عطر آگین ساخته‌اند. دیوان ۸۵۰۰ بیتی همتی دارای دو قسمت مجزاست، یک بخش آن عرفانی - عشقی است و بخش دیگر سراسر مدح آل علی است.

همتی در آناتولی نیز از شهرتی وافر برخوردار است. در آن دیار قدمگاهی « زیارتگاهی برایش ساخته‌اند محققین ترکیه او را شاعری بزرگ می‌شمارند. پروفیسور قاراخان در اثر خود « تورک ادبیاتی تاریخی » و دکتر حسیبه مازی اوغلو در مقدمه ی « دیوان فضولی » از هفت شاعر بزرگ شیعه نام می‌برند که همتی نیز جزو این هفت شاعر محسوب شده است.

اهل حق طریقتی بوده است که خرج خوان خانقاههایش به عهده‌ی دولت نبوده است و بزرگانیش موعظه‌ی زهد و گوشه نشینی نمیکرد. و عشق علی در دل ایشان همواره شعله می‌کشید و همچون مولای خود در عدالت گستری و دین پروری گام می‌زدند، روح مبارزه در آثارشان در تموج بود و دیدن بی عدالتی‌ها اعتراض آنان را سبب می‌شد. دیوان مولانا همتی سرشار از این اعتراضهاست :

دوتدو بو علفزار جهانی قمو حیوان

اولویدور طالب دونیا همو جهل

او از روزگار و فلک دل پرخونی دارد و از اینکه نالایقان، راحت طلبان و بی هنران بر اریکه ی قدرت تکیه زده‌اند ناراضی است :

ای فلک اوشبو سنون گنبد دوا ریوه یوف

جدول دایره و نقطه ی پرگار یوه یوف

او در دوران خود اناالحق زنان پرچم عصیان برمی‌افرازد و با دشمنان سر سازگاری ندارد :

اناهحق سؤیلرم ای همتی شهر ولایتده

من اول منصور میدان فنایم داردان فارغ.

همتی عارفی دلسوخته و سخن سنج است. غزلیات عرفانی ولیریک وی از آنها بها و هیجانهای دل عاشق سخن می‌گوید و لبریز از زیبایی و لطافت است. اشعار عاشقانه‌اش گاه غزلهای شیوای سید علی عمادالدین نسیمی را به یاد می‌آورد :

رخساریوه گول، خطووه ریحان دئمک اولماز

لعل لبووه غنچه ی خندن دئمک اولماز

بی تردید مولانا همتی دیوان عمادالدین نسیمی را از حفظ بوده است زیرا الهام شاعر از سلف خویش کاملاً محسوس است به ویژه آنکه نسیمی نیز نیمی از آثار خود را به مدح حضرت علی (ع) پیشکش کرده

است که گاهی مارک علی الهی بودن به وی زده‌اند طوری که همتی در مقام پاسخگویی، به مذهب جعفری خود اشاره‌ها کرده است از جمله می‌گوید:

پیشواسی، رهنماسی، رهبری اثنی عشر

قول و فعلی حقه لایق، جعفری دور همتی

و باز در غزلی دیگر:

جعفری دور همتی سمعینه سیغماز اوزگه قول

یا نصوف یا تناسخ تا تسلسل یا حلول

و این نشان می‌دهد که در زمان حیاتش نیز او را به مکتبها و طریقه‌های مخفی از جمله تناسخ و حلول و... منسوب کرده‌اند. او با این ابیات، آب پاک روی کسانی ریخته است که خواسته‌اند او را از طریقه‌های دیگری بدانند. او در دیگر اشعارش نیز بیزاری خود را از اتحادی، فلسفی، نقطوی و... نشان داده است. در دیوان همتی کلمات عربی فراوان است. دلیل آن نیز استفاده از آیات قرآنی و احادیث نبوی است. او شاعری بزرگ، عارفی وارسته و بر تمامی زوایای دین آگاه است. برای اثبات و صدق گفتارش در بیشتر اشعار خویش از آیات قرآن، روایات و احادیث ادله می‌آورد. تأملی کوتاه در این اشعار نشان می‌دهد که او عالمی بزرگ، فقیهی عالیقدر و مسلمانی پاک سرشت است و بیخود نیست که اکثر تذکره نویسان با لقب «مولانا» با او برخورد کرده‌اند.

دو نسخه از دیوان همتی را محقق دانشمند آقای عزیز دولت آبادی به عالم علم و ادب معرفی کرده‌اند.^۱ یکی از این نسخه‌ها در ابعاد ۲۴ × ۱۴ و ۲۴۰ صفحه می‌باشد که هر صفحه حاوی ۱۸ بیت بوده و صفحات نخستین آن ناپدید شده است. این نسخه به سال ۱۰۹۵ ه. ق. استنساخ شده است. نسخه‌ی دوم که عمر کمتری دارد در سال ۱۳۰۴ ه. ش. به قلم شمس الدین حقی محمدزاده نوشته شده است. آقای محمدزاده در مقدمه‌ی دیوان، زادگاه همتی را ماهنشان زنجان معرفی کرده است. این نسخه ۲۱۰ صفحه و هر صفحه دارای ۱۲ بیت و در مجموع دارای ۳۵۴ غزل و قصیده است. آقای دولت آبادی مطرح می‌سازند که برخی اشعار شاعر در این دو نسخه تکرار شده‌اند اما بسیاری از اشعار تکراری نیستند و این نشان می‌دهد که احتمالاً خلایق همتی بیشتر از اینها بوده است و جای آن دارد که تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه به عمل آید. از آنجایی که هنوز دیوان وی به چاپ نرسیده و تدقیق علمی - ادبی روی آثارش انجام نشده است به نظر می‌رسد که اشعار دیگر شاعران قرن ۱۱ آسیای صغیر نیز در دیوان وی راه یافته است و از سوی دیگر می‌توان احتمال داد که هنوز مجموعه آثار این شاعر بزرگ شناخته نشده است.

(۱) عزیز دولت آبادی، مولانا همتی، مجله‌ی وارلیق، شماره، ۱۳۷۲.

در هر صورت امروز با دیوانی حداقل ۸۰۰۰ بیت و کشف آرامگاه وی در موطنش انگوران جای آن دارد که مسئولین و ادب دوستان گامهای اساسی در جهت شناخت این عالم و عارف بزرگ که بی شک از افتخارات فرهنگ اسلامی - ترکی منطقه به شمار می آید بردارند.

«درد جامعه ادبی زنجان از این لحاظ بسیار گران است که عالمان و ادیبان این دیار هنوز ناشناخته مانده و آثارشان منتشر نشده است. مولانا همتی انگورانی یکی از چهره‌های تابناک علم و معرفت است که هر چند نسخه‌های خطی اش زینت بخش کتابخانه‌هاست ولی آثارش چاپ نشده است.

به حق می‌توان ادعا کرد که منطقه‌ی خمسه بعد از شیخ شهاب الدین سهروردی عالمی بزرگتر و سخنوری ارزشمندتر از مولانا همتی نداشته است»^۱

جملات فوق شاید نخستین سطوری است که در شهرمان درباره‌ی این عالم جلیل‌القدر به رشته‌ی تحریر در آمده است. جا دارد اطلاعاتی که در این زمینه ارائه شده است جمع بندی کنیم. راقم این سطور در دو مقاله تحت عنوان «آشنایی با بزرگان زنجان» در نشریه‌ی «پیام زنجان» شماره‌های ۴۰ (مورخه ۷۰/۲/۱) و ۴۷ (مورخه ۷۰/۵/۳۱) به معرفی مولانا همتی همت گماشت سپس مقاله‌ی مفصلی به زبان ترکی در شماره دوم نشریه امید زنجان (مورخه ۷۱/۴/۱۰) به چاپ رساند و در شماره ۶۲ «امید زنجان» (مورخه ۷۳/۱۲/۱۲) خبر کشف مقبره مولانا همتی توسط شاعر، محقق و دبیر دبیرستانهای زنجان آقای رضا قاسمپور (یاشار زنگانلی) اعلام گردید. در پی کشف این مقبره، حرکت‌های فرهنگی - ادبی در زنجان و دندی پی افکنده شد. دوبار کنگره‌ی ارشاد اسلامی دندی و زنجان و به همت آقایان قاسمپور و مجتبی نوری مسؤول کتابخانه دندی تشکیل گردید که در هر دو کنگره نویسندگان و شاعران گروه ادبی ایشیق به ایراد سخنرانی و شعرخوانی در خصوص زندگی و خلاقیت این عارف دلسوخته و عالم فرهیخته پرداختند.

مقاله‌ی عالمانه‌ی استاد عزیز دولت آبادی در مجله‌ی وارلیق و مقاله دکتر حسین صدیق در نشریه‌ی سهند بر ارزش و اعتبار چنین تحقیقاتی می‌افزاید.

زحمات بی دریغ بخشدار ادب دوست دندی آقای اسکندری نیز که خود به زارت بارگاه و قدمگاه مولانا همتی در ترکیه مشرف شده‌اند در شناساندن این عالم ربانی تلاش کرده‌اند. محقق دانشمند آقای عزیز دولت آبادی گام بزرگی در این ساحه برداشته و با معرفی دو نسخه‌ی خطی از دیوان مولانا همتی انگورانی خدمت ارزنده‌ای به عالم ادبی زنجان و ایران انجام داده‌اند.

ناگفته نگذاریم که در سال‌های اخیر نسخه‌های خطی ارزشمندی از آثار مولانا همتی در زادگاه بزرگوار به دست آمده است و آقای مجتبی نوری تلاش‌جهایی در گردآوری این نسخه‌ها به انجام رسانده‌اند. در نتیجه‌ی

(۱) م. کریمی، مولانا همتی، امید زنجان، ۲۰۳، ۱۳۷۶.

(-) م. کریمی، مولانا همتی، پیام زنجان، ۱۳۷۳.

این تلاش‌ها، آثار ارزشمند دیگر از ادبیات بالنده‌ی ترکی در این منطقه کشف شده است که دو مثنوی گرانجای در تاریخ ادبیات ترکی منطقه جای خاصی دارند. در فرصت‌های دیگر به معرفی این آثار خواهیم پرداخت.

همتی شاعری است شیعی مذهب که تمام خلاقیت ادبی خویش را در راه ترویج اعتقادات و اندیشه‌های مذهبی‌اش به کار گرفته است و از این حیث، اشعار او در باب توحید، نعت و مدح آل رسول بی نظیر است، بویژه در مدح حضرت علی (ع) او را «صیقل مرآت ایمان»، «عارف آیات حق»، «هادی معراج احمد» توصیف می‌کند و خود را بابل گلشن ولایت می‌داند که از خار نمی‌ترسد و چون منصور از سر شوق فریاد «فنا فی الله» می‌کشد و به سوای «دارالالحق» روان می‌شود و چنین می‌سراید:

ذات حیدردن گؤرونندی عالمه آثارحق

شعله چکدی گون تکین هر ذره دن انوارحق.

نطقی آنیین کنت کنزاً بابینه مفتاح غیب

آندان اولدی کائناته معنی اظهار حق.

رهبر راه علی العرش استوا دور مرتضی

هادی معراج احمد، محرم اسرار حق.

سجده قیل صد قیله اول شاهین جمال اللهینه

عارف آیات حق ای عاشق دیدار حق.

داستان حیدر کرّاری سؤیلر شوقیلن

بو چمنده صد هزاران بولبول گلزار حق.

کل مخلوقاته اولدورحول و قوت، صوت نطق

سؤیله دی صدق بو قوله صادق اخبار حق.

هرامانت کی قبول ائتدین خیانت قیلماکیم

خایینی بردار ائده ر اول شحنه ی بازار حق.

مصطفی و مرتضی نین آلیسینه، اولادینه

کیم کی یار اولدی ایکی عالمده اولدو یارحق.

«همتی» مردانه دور عهد الستة، محکم اول

حق ازل قالوا بلی ده ائیلله دین اقرار حق.

همتی دارای دو دیوان و هر دو به زبان ترکی است و این دو دیوان از نظر مضمون از هم جداست جلد نخست دیوانش درباره‌ی عشق ولی الله و حضرت علی (ع) است و جلد دوم شامل غزلیات عاشقانه و عارفانه‌ی اوست. خود در جلد اول دیوانش به این نکته اشاره کرده است:

صبریمی شوق اندیر ای شه خوبان ایکی شق

تیغ عشقیله اولوبدور بودل و جان ایکی شق

مصطفی نین نه ایدی مقصدی، کیم ائيله دی رمز؟

اولدو افلاک یوزونده مه تابان ایکی شق.

کاف و ها معنی سی دیر بو خبری «همتی» نین

ای فقیه اوندان اولور دفتر دیوان ایکی شق.

همتی عاشق مولای متقیان است و در راه این عشق از هستی و حیات خویش می گذرد و مال و مکت دنیا راهیچ می انگارد :

علی عشقینده ای اهل سخاوت سیم وزردن کنج

نه سیم وزر...، محبت عالمینده جان و سردن کنج

قفا دؤنده ریثری، قطع نظر قیل یئددی کشوردن

وطن دوست اردییلی «همتی»، اؤزگه مقردن کنج.

بد نیست غزلی را که در مورد اعتقادات مذهبی خود به وضوح سخن گفته و اتهامات احتمالی را کنار زده است به طول کامل بخوانیم. این غزل چنین است :

عشقیلن بو عرصه ده میدان اری دیر همتی

مشرک و منکرلرین با غرین اریدیر همتی.

خارجی و ناصبی، مروانی و مشرک دگیل

تابع آل علی، حق لشکری دیر همتی.

نورآلمیش خاک پاییندن، بصیرت اهلی دیر

پیرو شاه ولایت حیدری دیر همتی.

اتحادی و حلولی، فلسفی دن دور انده ن

نقطوی دن، هم حروفی دن بری دور همتی.

پیشواسی، رهنماسی، رهبری ائنی عشر

قول و فعلی حقه لایق، جعفری دور همتی.

اوشیعه‌ی صدیق پیامبراست و با صراحت کامل چنین می گوید :

اولماسا هر قومه حقدن رهنما روح بتول

اونلارا يوم القیامتده شفیع اولماز رسول.

جعفری دور «همتی» سمعینه سیغماز اؤزگه قول

یا تصوف یا تناسخ یا تسلسل یا حایل.

در دیوان غزلیات همتی آیات قرآن، احادیث، روایات فراوان ذکر شده و یا بدانها اشاره رفته است که هر چند این مورد، اشعار او را ثقیل و مشکل ساخته است اما در رساندن پیام شاعر، او را کمک فراوان کرده است. در عین حال نشان می‌دهد که همتی در عین شاعری فقیهی عالیقدر، عذمتی آگاه و شاعری توانمند است.

همتی به ظرایف ادبیات اسلامی به سه زبان ترکی، فارسی و عربی مسلط بوده و دیوان شاعران مطرح این سه ادبیات را دقیقاً مورد مطالعه قرار داده و از آنها الهام گرفته است بطوریکه بارها به شاعران فارسی‌گویی همچون حافظ، سعدی، نظامی، سنائی، فردوسی و... اشاره می‌کند و یا غزلی با ردیف «الغیاث» به تبعیت از غزل معروف حافظ می‌سراید:

اولمادی کیم جان و دلدن یاره جویان الغیاث

هیچ وصله دؤنمه دی بیر شام هجران الغیاث.

گول اوزو دؤرونده آه اول سرو قامت دلبرین

آغلاماقدان دویمادی بوچشم گریان الغیاث...

نکته‌ی شایان ذکر اینکه، اخیراً توسط آقای جلال رحمتی پیکر تراش هنرمند زنجان، مجسمه‌ی مولانا همتی انگورانی را در بلوار حکیم هیدجی زنجان بر پا داشته و امید است با چاپ دیوان این شاعر والامقام، شاهد ساختن مقبره‌ای در شأن این عالم و عارف بزرگوار باشیم.

منابع:

۱. عزیز دولت آبادی، مولانا همتی انگورانی، مجله وارلیق، ۱۳۷۲.
۲. م. کریمی، مولانا همتی انگورانی، امید زنجان، نمره ۲۰۳، ۱۳۷۶.
۳. م. کریمی، آشنایی با بزرگان زنجان، پیام زنجان، ۱۳۷۳.



نفعی

نفعی از شاعران برجسته‌ی آذربایجان در قرن دهم هجری است

که اشعارش سراپا در نعت خداوند و ستایش پیامبر بوده و بسیاری از ادیبان او را اهل آناتولی دانسته و ساکن استانبول خوانده‌اند و بسیاری از ادیبان او را نفعی رومی دانسته‌اند. دیوان وی شامل غزلیات ترکی و فارسی است اما اشعار فارسی‌اش بسیار کمتر از ترکی است. او را می‌بایست بیشتر شاعر ترکی گوی به شمار آورد. آنچه از دیوان وی برمی‌آید دل‌بسته‌ی شدید مولانا جلال الدین مولوی است. البته این گرایش در دیوان فارسی نفعی بیشتر از دیوان ترکی اوست. نفعی را بیشتر شاعر صوفی مسلک معرفی کرده‌اند اما زندگی سراپا مبارزه‌ی وی را نباید از نظر دور داشت که عمری در مبارزه با پلیدیها و پلشتیها گذرانده و این مبارزه هر چند زندگی فیزیکی او را به تباهی کشاند اما برای همیشه در اندیشه‌های متعالی ملتش زنده خواهد ماند. بیشتر ادیبان حتی ادبای فارس از نوآوریهای وی سخن رانده‌اند.

ذبیح اله صفا می‌نویسد: «زبان و شیوه‌ی بیان معنی در شعرش اصلاً به هم‌دوره گانش در ایران و هند شباهت ندارد».^۱ همو، نفعی را دنباله رو شاعران صوفی مسلکی چون مولانا رومی، عطار و حافظ می‌داند و می‌افزاید: «نفعی خواه از اصل ایرانی برخاسته باشد یا از خاندان رومی، شاعری خوب و تواناست که به ویژه در قصیده سرایی و ساختن چکامه‌های طولانی و پر مطالب مهارت دارد. در شعرهایش نفوذ اندیشه‌ی عرفانی به شدت مشهود است. بیشتر رباعیاتش در حقیقت بیان مقامات سلوک یا اصطلاحهای اهل خانقاه و باز گفت باورداشتهای صوفیان است»^۲

در دیوان ترکی‌اش نیز مقاصد صوفیانه را در لباس عشق و مضامین عاشقانه بیان کرده است.*

(۱) ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، ص ۱۰۹۱.

(۲) همان، ص ۱۰۹۴.

* (نکته‌ای که باید در اینجا بدان پردازیم مشاهده‌ی نوعی ریاکاری ادبی است که در نگارش تاریخ ادبیات ایران به کار گرفته شده است. نخست آنکه وقتی سخن از تاریخ ادبیات ایران می‌رود می‌بایست ادبیات همه‌ی بخش‌های ساکن در ایران را جزو این ادبیات دانست که شامل ادبیات زبانهای ترکی نیز می‌باشد در حالیکه این نکته به عمد لاپوشانی شده است. دوم عدم صراحت در بازگویی حقایق است که ادیبان ایرانی سعی کرده‌اند شاعرانی که دارای آثار فارسی هستند برای آنکه از دیوان و آثار ترکی آنان سخن به میان نیاورند حتی الامکان مسکوت گذارند و گاه که از عهده‌ی این امر بر نمی‌آیند به دلیل اینکه کل دنیا به این مسئله

آثار نفعی در ترکیه بارها به چاپ رسیده و آثارش مورد نقد و بررسی و تدقیق قرار گرفته حتی دیوان فارسی‌اش چاپ شده است. اما در ایران، تنها اشاره‌ای به اشعار فارسی وی رفته و از دیوان ترکی او به این جمله «به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سرود»^۱ اکتفا شده است. نسخه‌های خطی آثارش نه تنها در کتابخانه‌های آناتولی موجود است بلکه در ایران نیز چند نسخه‌ی خطی از دیوان ترکی نفعی موجود است با اینحال هنوز در ایران چاپ و منتشر نشده است. نسخه‌هایی از دیوان نفعی در کتابخانه‌ی ملی پاریس، لندن و استانبول موجود است.

شهادت دارد - خیلی مختصر و به صورت گذرا بدو اشاره ای کرده و می‌گذرند. در کتاب دکتر ذبیح اله صفا این مورد کاملاً آشکار و هوید است، بطوریکه حتی سعی می‌کند از صدها شاعر ترکی گوی ایران یک بیت عم به زبان ترکی بیاورد در حالیکه از متون عربی آورده است و اگر آنرا هم بیاورد باز خطای بزرگی مرتکب شده است. اما این ریاکاری که به منظور عدم شناخت و آشنایی مردم ایران با این بزرگان ادبیات ترکی آذربایجان در پیش گرفته شده است جفایی است که بر فرهنگ بشریت اعمال می‌شود. این ادیب بزرگوار در شرح حال مولانا محمد فضولی دارنده ی ۱۹ اثر به سه زبان ترکی، فارسی و عربی و شخصیتی که سازمان یونسکو تا امروز دو بار سالگرد او را در جهان بزرگ داشته است بسیار سرسری گرفته و از آن گذشته است و تنها ۵ صفحه (از ص ۶۷۴ الی ۶۷۹ جلد ۵) به وی اختصاص داده است در حالیکه در همین سالها بیش از ۵ هزار صفحه درباره‌ی وی نوشته شده است. درباره‌ی دیگر شاعر آذربایجان حکم رکن الدین مسیحی نیز چنین روندی را در پیش گرفته، حتی اشاره‌ای به سه اثر بزرگ وی به زبان ترکی نکرده است.

جای بسی درد است که ادیان امروزی فارس زبان بجای داشتن سینه‌ای فراخ و حمایت از تنوع زبانی و غنای فرهنگی، به نفی و انکار ادبیات و فرهنگی همت می‌گمارند که دوست و دشمن در جهان آنرا تأیید کرده‌اند. چنین رفتارهایی صرفاً برخاسته از نیت غیر انسانی و سیاستهای شوونیستی است. بی‌تردید ادبیات آذربایجان پیوندی ناگسستنی با کل ادبیات ایران بویژه ادبیات فارسی دارد و همگان (ادیان سرشناس دنیا) معترفند که شاعران آذربایجان چون قطران تبریزی، نظامی، گنجوی، خاقانی شروانی، صائب تبریزی و شهریار جزو ارکان اساسی ادبیات فارسی هستند و آذربایجان در خدمت به ادبیات فارسی دریغ نکرده است و نمی‌کند، اما تنگ نظری ادیان پان فارسیست به انحاء مختلف و با ریاکاریهای بیش از اندازه، تعمداً سعی در نفی دیگران دارند بی آنکه بدانند تیشه بر ریشه‌ی خود می‌زنند.



مولانا محمد فضولی

مولانا محمد سلیمان اوغلو فضولی پرمایه‌ترین و بزرگ‌ترین نماینده‌ی

ادبیات کلاسیک آذربایجان است. وی در دوران حکومت شاه اسماعیل صفوی، پرچمدار واقعی شعر و ادب مشرق زمین بوده و در آفرینش ادب ملی خود تلاش فراوان کرده است. او نه تنها افتخار ترک زبانان جهان، بلکه افتخار عالم اسلام و کل بشریت است، زیرا او بخاطر اندیشه، عاطفه و بیان این اندیشه و عاطفه همراه با تلفیق علم، عقل و احساس و با خلق نوزده اثر بزرگ در سه زبان عمده‌ی دنیای اسلام - ترکی و فارسی و عربی جاودانه مانده است. او بزرگ‌ترین عارف دنیای اسلام، ادیب سرشناس جهان و بزرگ‌مرد عالم اندیشه و احساس است. شاعری است که همتایی بر او متصور نیست در ادب فارسی نیز گوی سبقت را از پارسی گویان برده است و در ادب عربی نیز مقامی بس شامخ دارد.

مولانا محمد فضولی در همان دوران حیاتش در میان اهل علم و ادب از احترامی خاص برخوردار بوده و آثارش مورد تقلید قرار گرفته است. در طول پنج قرن گذشته، تذکره‌ای نیست، که در تمجید از او بهترین کلمات و عبارات را بکار نبوده باشد.

«لطیفی» هم‌عصر فضولی در تذکره‌ی «مشاعر الشعراء» او را می‌ستاید. «سام میرزا» در «تحفه‌ی سام» او را بزرگ‌ترین شاعر تاریخ می‌نامد. «عهدی بغدادی» در «گلشن الشعراء» فضولی را استاد ماهر و عالم بزرگ لقب می‌دهد. «عاشیق چلبی» وی را از اعظم شعرای تاریخ نام می‌برد. حسن چلبی، امین احمد رازی، عالی، صادق افشار و دیگران که همگی از تذکره نویسان دوره‌ی صفویه اند در تذکره‌های -تود از مولانا محمد فضولی به احترام و اکرام تمام سخن می‌گویند و حیرت خود را از اعجاز کلام او پنهان نمی‌کنند. فریدون کؤچرلی نخستین کسی است که تاریخ ادبیات آذربایجان را با متد علمی نگاشت او را کان فصاحت و بلاغت دانسته و از تأثیر کلام و هنر او در آثار شاعران ترکی گوی و پارسی زبان در طول پنج قرن و بویژه در هنر معاصران سخن رانده است.^۱ در قرن حاضر شیفتگان آثار فضولی فراوانند چه آنانکه در شعر و ادب راه او را می‌روند و چه آنانکه به بررسی آثارش می‌نشینند.^۲ از شرق‌شناسان نیز تنی چند بیشترین توان، خود را به کنکاش در آثار

(۱) م. کریمی، مولانا محمد فضولی، نشریه‌ی امید زنجان، نمره ۲۸، ۱۳۷۳.

- فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۸، ص ۱۵۹.

(۲) رضا، آنار، سیز سیز، باکی، ۱۹۹۲، ص ۱۵۴ - ۱۲۷.

وی گذاشته اند، از جمله ی این اندشمندان می توان از گیب، اسمیرنوف، کریمسکی نام برد که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن حاضر پایه های فضولی شناسی را ریختند. در طول پنج قرن گذشته هر مستشرق که بر ادبیات نظری انداخته چه در ادبیات ترکی، چه فارسی و چه عربی هنگام بررسی عرفان، و تصوف اسلامی به مولانا محمد فضولی جایگاهی خاص داده است. ناگفته نماند که بیشتر گروه های تصرف و عرفان سعی کرده اند فضولی را از آن خود شمارند.

بکتاشیان که هر شخصیت معروف و شناخته شده ای را از آن خود می شمردند فضولی را جزو بکتاشیان دانسته اند. حتی قبر وی را در حله انکار کرده و مدفن او را در کربلا در تکیه ی بکتاشیه دانسته اند. گروهی دیگر (قیزیل باشلار) او را یکی از هفت شاعر بزرگ آذری یعنی عمادالدین نسیمی، شاه اسماعیل ختانی، پیر سلطان آبدال، همتی، یمنی و ویرانی دانسته اند، عده ای او را جزو شعرای دربار عثمانی و گروه مقابل جزو شعرای دربار صفوی شمردند. عده ای به اصرار مدفن او را در نجف، عده ای در کربلا و گروهی دیگر در ریاض می دانند و اسنادی که ارائه می نمایند دال بر اینست که می خواهند این شاعر بزرگوار را از آن خود شمارند.

بی شک مولانا محمد فضولی با عظمت آثارش و اندیشه های پاک و ارزشمندش تعلق به تمام بشریت دارد. و او نه از آن من است و نه از آن تو. این سخنور برجسته و عارف وارسته، شاعر چیره دست و آگاه، عالم متفکر، ادیب متبحر که در کلامش نور محمد (ص) متجلی است شاعر والا قدر عالم اسلام است و مسلمانان حق دارند به این وجود پاک و ارزشمند افتخار کنند چون خود افتخار مسلمانان و اسلام است.

شاعر سال تولد و مرگ را نمی شناسد، بعد از خلق اثری جاودانه، همیشگی زنده می ماند. اما تذکره نویسان سال تولد وی را ۸۷۶ هجری شمسی و سال رحلتش را ۹۳۶ هجری شمسی / ۱۵۵۵ میلادی به مرض طاعون ذکر کرده اند و مقبره اش در حله زیارتگاه عاشقان ادب و عرفان است. فضولی شاعری پر جنب و جوش و پرتحرک است که در جبهه ی دفاع مادی و معنوی توده های رنجیده می ستیزد و از لحن اشعارش جنگاوری و مبارزه، مترنم است. او در ابیات بی شمارش خود را سپر بلای مردم خود می شمارد و باکی از تیر دشمن ندارد:

کارگر دوشمز خدنگ طعنه ی دوشمن منه!

نالهای عارفانه و شبانه اش و قطره قطره خون دلی که در بیت بیت آثارش چکیده است نشان از دل پر شور این عارف ربّانی داد. شکایت های از زمانه و دنیا در حقیقت فریاد بی امان و ناله های مردم رنجیده ای است که از بی عدالتی ها، ظلم و ستمگری سلاطین و ارباب ظلم و ستم به تنگ آمده اند. هست که در مبارزه با ستمگران و طرفداری از حقوق توده ی مردم تا جایی پیش می رود که فریاد برآورد:

ای فضولی، اولاد لارا یانسن بساط سلطنت!

آری فضولی شاعریست مردمی و عارف. پرداختن بدان زحمتی چندین ساله نیاز دارد. راقم این سطور آنچه در این مورد می‌نگارد بازنویسی یادداشتهای پراکنده‌ایست که یکبار در سال ۵۴ به یغما رفت و بار دیگر در ۵۷ مفقود گردید؟! دنبال فرصتی بودم که برای بار سوم پراکندگی را به یکجا گرد آورم که خبر برپایی کنگره‌ی بزرگداشت مولانا محمد فضولی در اربعین حسینی در تبریز و ۲/۱ صفر در اردیبه‌ل و سپس در باکو و دیگر شهرهای جهان به همت سازمان یونسکو پخش گردید. هرچند با تعجیل، وظیفه‌ی خود میدانم نوشته‌هایی تقدیم نمایم. دیوان غزلیات ترکی شاعر نیز با خطی زیبا آماده‌ی چاپ و نشر است که امیدواریم بزودی در اختیار عاشقان ادب و هنر قرار گیرد باشد که شهر ما در جهت بازگشت به فرهنگ اصیل و اسلامی خود گامی بردارد.

زنجان ۱۳۷۲

فضولی و ادبیات ترکی^۱

ملا محمد فضولی بزرگترین نماینده‌ی ادبیات ترکی آذری است. برای تعیین جایگاه فضولی در عالم ادبیات، بجاست که جایگاه زبان و ادبیات ترکی آذری در میان شاخه‌های مختلف زبان ترکی معلوم گردد. اسناد موجود در دست، حکایت از تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی زبان و ادبیات ترکی دارد. فاصله‌ی بین نخستین کتیبه‌ی ترکی مربوط به ۲۵۰۰ سال پیش در اسیک گول تا دوران نگارش دهها کتیبه‌ی ارزشمند در یشی سئی و اورخون مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش را آثار شاعرانی چون قول طرخان، قائلون کیشی، آپریل چورتگین، چوچو، کی کی و دیگران پر می‌سازد و بویژه ادبیات غنی شفاهی که شامل داستانهای حماسی پرشکوهی چون آلپ آرتونقا، شو (ساکا) داستانی، کتابهایی که هرچند در دست است هنوز متون آنها خوانده نشده است پر می‌سازد. تاریخ زبان و ادبیات ترکی را به صورت تقسیم بندی ذیل می‌توان ارائه داد.

کتیبه‌های به دست آمده از یشی سئی و اورخون جزو ادبیات گؤگ تورک به شمار می‌آید و این زبان و ادبیات با روی کار آمدن خاقان بومین در سال ۵۵۲ م سر سلسله‌ی یامپراتوری گؤگ تورک آغاز می‌شود. در این دوره، خط گؤگ تورک رایج بوده و در ثبت و ضبط آثار ادبی راهگشا بوده است. اویغورها در قرن هفتم میلادی به جای گؤگ تورکها نشسته، خط و زبان اویغوری سراسر عالم ترکان را فرا می‌گیرد. اما مدتی بعد امپراتوری اویغور به شرق آسیا محدود شده و با سرازیر شدن اوغوزها و یاغزها به خاورمیانه و آسیای صغیر، ادامه‌ی زبان و ادبیات گؤگ تورک جانی تازه می‌گیرد. اما در همان حال در شرق آسیا ادبیات خاقانیه پامی گیرد و با روی کار آمدن قراخانیان ادبیات پرباری نضج می‌گیرد که نمایندگان آن محمود کاشغری، یوسف بالاساغونلو (خاص حاجب)، ادیب احمد، احمد یسوی و دیگران با خلق آثار گرانبه‌ای چون دیوان لغات الترک، قوتادقوبیلیک، دیوان حکمت و غیره هویت ملی خویش را محک می‌زنند.

اختلاف اساسی بین دو امپراتوری ترک در شرق و غرب آسیا قراخانیان در شرق، غزنویان و سلجوقیان در غرب - اصرار امپراتوری شرق روی فرهنگ و زبان ترکی و بی تفاوتی امپراتوری غرب به زبان مادری و حمایت از زبان و ادبیات فارسی و عربی بوده و مورد دوم از این اختلاف، پافشاری امپراتوری شرق بر استقلال خود و وابستگی امپراتوری غرب به خلیفه‌ی اسلامی بوده است. در شاخه‌ی زبان و ادبیات اوغوز، اثر ارزشمند و جاودانه‌ی دده قورقورد به منصفه‌ی ظهور می‌رسد و در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی به دو شاخه آذری و آناتولی منشعب می‌شود، زبان و ادبیات آناتولی در قرن ۱۲ ماهیتی بالنده داشته و دهها شاعر و ادیب بزرگ ظهور می‌کنند و این روند در قرن ۱۳ و ۱۴ نیز تداوم می‌یابد از جمله شاعران این سده‌ها می‌توان از احمد فقیه، شیاد حمزه، مولانا، سلطان ولد، یونس امره، عاشیق پاشا، گلشهری، حاجی بایرام ولی، سلیمان چلبی، قایغو سوز آبدال و سایرین نام برد.

ادبیات آذری به صورت مستقل و رسمی در زمان اتابکان خود می‌نمایاند اما این ادبیات در آثار فارسی زبان قطران تبریزی (قرن ۱۱) نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، ابوالعلاججوی و دهها شاعر از این بزرگان متجلی است. هرچند که این شاعران علاقه‌ی فراوان به زبان مادری خود ابراز داشته‌اند با توجه به سیاست سلجوقیان در حمایت از زبان و ادبیات فارسی، آثار خود را علیرغم میل باطنی خود به فارسی نگاشته‌اند، اما شاعرانی نیز بوده‌اند که بدور از دربار آثار خود را به ترکی آذری خلق کرده‌اند از جمله این شاعران می‌توان از شیخ عزالدین حسن اوغلو، شیخ زاهد، شیخ صفی، ضریر، قاضی احمد برهان الدین، عمادالدین نسیمی، قاسم انوار، عتیقی و دیگران نام برد.

از سوی دیگر ادبیات جغتایی در سده‌های ۱۲ به بعد به جای ادبیات خاقانی می‌نشیند و شاعران بزرگی چون حیدر خوارزمی، سکاکی و امیر شیروانی به ظهور می‌رسند. نوایی وزیر و ابیب دانشمندی که در دربار سلطان حسین بایقرا مجالس الشعرا به زبان ترکی برپا می‌کرد و چندین اثر ترکی نگاشت و زبان و ادبیات جغتایی را در امپراتوری تیموریان رسمیت بخشید. زبان و ادبیات ترکی آذری در محدوده‌ی جغرافیایی وسیعی از خراسان تا عراق عرب، از قفقاز تا مرکز ایران و شرق آناتولی پراکنده شده و شاعران آذری گوی در سرتاسر این منطقه ظهور کرده‌اند. سه مرحله‌ی اساسی برای نضج ادبیات کلاسیک آذری می‌توان ترسیم کرد: مرحله‌ی آغازین این ادبیات که در خارج از دربار و با الهام گیری از ادبیات شفاهی مردم آذربایجان پا گرفته است. این ادبیات با زمینه‌ای برگرفته از هزار سال ادبیات غیر مدون و شفاهی، در برابر ادبیات کلاسیک ایران به فارسی و با الهامات مذهبی وارد میدان شد. پایه‌های آن داستانهای دده قورقورد و هزاران دفتر شعر عاشیقها بود که سینه به سینه بر زبانها جاری می‌شد.

مرحله‌ی دوم ادبیات آذری ظهور شاعرانی است که رو به زبان مادری خود آورده‌اند و هرچند که از طرف دربار مورد حمایت نیستند اما عشق و علاقه و بالندگی زبان خودی، آنان را به استفاده از زبان آذری می‌کشاند. از چهره‌های شاخص این مرحله حسن اوغلو و نسیمی است.

مرحله‌ی سوم از رشد و نضج ادبیات آذری، همانا نهضت ادبی - فرهنگی شاه اسماعیل صفوی (ختائی) است که با رسمیت بخشیدن به زبان آذری و حمایت از شاعران ترکی گوی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ ادبیات آذربایجان می‌آفریند و دهها شاعر بزرگ چون مولانا محمد فضولی، ملک الشعرا حبیبی، کشوری تبریزی، طفیلی اردبیلی، صادقی افشار و شریف تبریزی و دیگران تحت حمایت دربار صفوی به خلق آثار جاودان دست می‌یازند. این دوره در واقع اوج شکوفایی ادبیات آذری به شمار می‌آید و فضولی برجسته‌ترین نماینده‌ی این دوران است.

مولانا محمد فضولی به گواه اکثر تذکره‌نویسان دوره صفوی از قبیله‌ی بیات است که خانواده‌اش در زمان تیمورلنگ بخاطر اشتراک در قیامهای ضد حکومتی به اطراف بغداد تبعید شده بود. فضولی همانجا به دنیا آمد و از همان اوان کودکی در میان مردم همزبان خویش در دیار غربت به سرایش شعر روی آورد و بویژه با سرودن اشعاری به زبان مادری خود، مورد اکرام همولایتی هایش قرار گرفت. او مردم همزبان خود را دور خویش جمع می‌کرد، با شعرش آنان را دلداری می‌داد و بر زخمهایشان مرهم می‌نهاد، به همین خاطر دراندک مدتی شهرتش عالمگیر شد و آوازه‌اش از سرحدات جغرافیایی فراتر رفت. حکومت عثمانی به دربار خود فراخواند و اکرامش نهاد و چون به دربار شاه اسماعیل رسید احترامی تمام یافت. شعرش همه جا خوانده می‌شد و ... دست به دست می‌گشت. ادبیات آذری که در دربار، ختائی پرچمدار این نهضت بود با کشف مستعدترین چهره‌ی ادبی خود، ادبیاتی غنی و گرانسنگ در عالم علم و ادب پدید آمد، ادبیاتی که امروزه با وجود دستیابی‌اش به قله‌های عاطفه و احساس، اندیشه و بیان، به وجود فرزند خلفش مولانا محمد فضولی افتخار می‌کند.

زندگی شاعر^۱

می‌دانیم که دوران حیات مولانا محمد فضولی مصادف با دوران جنگهای صفویان و عثمانیان بوده است. این جنگ در آذربایجان، شرق آسیای صغیر و شمال عراق رخ می‌داد و فضوی در همین مناطق می‌زیسته است. موطن شاعر کجاست؟ تذکره‌نویسان او را اهل حله، ریاض، بغداد، کربلا^۲ می‌دانند: بسیاری از تذکره‌نویسان او را بغدادی دانسته‌اند اما شاعر در مقدمه‌ی دیوان ترکی خود می‌نویسد: «الله الحمد و المنه که خاک کربلا سائر ممالک اکسیریندن اشرف اولدوغو معلومدور و رتبه شعری می هر یثرده بلند ائدهن حقیقتده بو مفهومدور».

در مقدمه‌ی دیوان فارسی، شاعر با صراحت بیشتری این مسئله را عنوان می‌کند: «مولود و مقام عراق عرب است، زیرا بقعه‌ای است از سایه‌ی سلاطین دور و بواسطه سکان بی شعور نامعمور، بوستان‌یست سروهای

خرامانش گردبادهای صر صر سموم و غنچه‌های ناشکفته‌اش قبه‌های مزار شهیدان مظلوم، بزمگاه‌یست شرابش خوناب جگرهای پاره‌پاره و نغمه‌اش ناله‌های غریبان آواره... «شاعر این منطقه را می‌پسندد چرا که معتقد است اکثر اولیا و صلحا، مشایخ و علما که سرمستان باده‌ی شوق الهی و عاشقان جمال محبوب حقیقی بوده‌اند چون به تیغ محبت هلاکت شده‌اند همه در این دیار خاک شده‌اند. «حالا خاک این دیار به خاک آن مظلومان آمیخته است و خون آن شهیدان بر این خاک ریخته است و قضایا طینت ترا بدین خاک سرشته و نصیب قدرت را بر این خاک نوشته است، چون درین مهد محنت به شیر مشقت پروده ای و در این آب و هوای نشو و نما کرده‌ای، می‌دانم که در جبلت اثر درد داری و اثر درد است سرمایه‌ی سخن‌گزاری». در انتهای همین مقدمه، شاعر می‌نویسد «و آنی خاک نو رسیدگان روزگار ندیده و این یتیمان غربت نکشیده که از خاک نجف و خطه کربلا سر بر آورده‌اند و در آب و هوای برج اولیا پرورده‌اند در اثنای مسافرت به هر جا که توجه نمایند به نظر اعتبار در آیند:

چون خاک کربلاست فضولی مقام من
نظم به هر کجا که رسد حرمتش رواست
ز نیست، سیم نیست، لعل نیست
خاکست شعر بنده ولی خاک کربلاست».

می‌دانیم سرزمینی که در عراق عرب آغشته به خون شهیدان است نه بغداد، نه حله، بلکه فقط کربلاست، بنابراین با استناد به نوشته‌ی خود شاعر او را اهل کربلا می‌دانیم. موضوع زادگاه شاعر توسط دهها محقق آثار فضولی مورد بحث و بررسی‌های مفصل قرار گرفته است و ما اینک با توجه به نتیجه‌ی این پژوهشها و با در دست داشتن نوشته‌های خود شاعر، می‌توانیم موطن او را کربلا بدانیم. سخنی کوتاه در مورد مذهب فضولی نیز ضروری می‌نماید. برخی سعی کرده‌اند او را سنی مذهب بدانند. اسنادی که ارائه می‌دهند عبارتست از قصیده‌ای که در شأن و مدح پیغمبر در «لیلی و مجنون» نگاشته و در آنجا به چهار خلیفه اشاره کرده است:

ای چار یار کاملین اعیان ملک دین
اریاب صدق و عدلت و رأفت و حیا
دورون بو دؤرد فصلی ایله بیر معتدل زمان
شرعین بو دؤرد رکنی ایله بیر معتبر بنا

اما ارائه‌ی چنین اسنادی، برای اثبات سنی بودن فضولی قانع‌کننده نیست چون می‌دانیم فضولی اثر «لیلی و مجنون» را به پادشاه سنی مذهب عثمانی «سلطان سلیمان قانونی» تقدیم کرده است و در چنین اثری اشاره به

چهار خلیفه، نه دالّ بر سنی بودن اوست و نه دلیلی بر تقیه‌ی شاعر. در حالیکه در جای جای آثارش، بارها به حضرت علی و ۱۲ امام اشاره کرده و ارادت خود را به آل علی نشان داده است:

هرزمان مین سلام و مین صلوات	اونا و اول اما ما قیل بالذات
یار سلمان و خواجه‌ی قنبر	والی روضه، ساقی کوثر
اول دور آینه دار صورت حق	نواسی، وارث نبی مطلق

حتی درباره گفتن «شهدان علی ولی الله» در اذان چنین می‌گوید:

گره چو عقده‌ی تسبیح باشدش بزبان

مؤذنی که نگوید علی ولی الله

فضولی چه در دیوان ترکی و چه در دیوان فارسی، شیعه بودن خود را بارها و بارها مطرح کرده و در مقدمه‌ی آثارش بعد از مدح پیغمبر به نعت حضرت علی و ۱۲ امام پرداخته است:

کردست مهر غیر، فضولی، زدل برون

تا عاشق محمد و علی محمد است

عاشق کربلا به هر حال که هست

گر خاک شود نمی‌شود کردش هست

برمی دارند سجه اش می سازند

می گردانند از شرف دست بدست

فضولی اشارات زیادی به احادیث و روایات اسلامی کرده و بخشی از خلاقیت ادبی خودش را به این موضوعات اختصاص داده است از آن جمله:

گفت احمد حیدرست از من چو هارون از کلیم

این بیان شرکت امر و کمال عزتست

ای که می‌گویی علی را در نبوت نیست، داخل

مشرک عشق نبوت نیست، حفظ ملت است

شهرتی دارد که چون می‌رفت از دنیا رسول

گفت: بهر حفظ دین مستحلف من عترت است

عترت است آن فرقه اشرف تا روز ابد

موجب ابقای دین و مظهر هر حکمت است

هر که را می بینیم از علی نبی علی است

آن دو علی قدر را عترت محل شرکتست

فضولی در زمان حیاتش نیز به تشیع معروف بود. سام میرزا در اثر «تحفه‌ی سام» می‌نویسد: «اکثر اشعارش و مناقب ائمه‌ی دین است». برای بررسی تشیع و بینش دینی فضولی کافیت اثر مستقل «حدیقه السعدا» را که در شهادت امام حسین (ع) نوشته است مد نظر قرار دهیم که به موقع به بررسی آن خواهیم پرداخت.

مولانا فضولی ادیب و دانشمندی بزرگ بوده است. هم‌عصر او «عهدی» از مهارت وی در علوم تفسیر، هندسه، هیئت، حکمت و تسلطش بر سه زبان عربی، فارسی و ترکی سخن می‌راند.

دادن لقب «مولانا فضولی» در بیش از ده تذکره که در زمان حیات فضولی نوشته شده است دلیلی بر قابلیت و قدرت شعری اوست. معاصرانش در بررسی غزلیات و قصاید وی ضمن تأیید وقوف کامل وی بر تفسیر و حکمت، احاطه‌ی کاملش را بر علوم ریاضی، نجوم، طب و کیمیا متذکر می‌شوند. اثر «صحت و مرض» او رانشأت گرفته از علم طب او می‌دانند.

دلیل تسلط وی بر سه زبان فارسی و عربی و ترکی همانا خلاقیت وی در هر سه زبان و تقدیم ۱۹ اثر جاودانه به این سه زبان به عالم بشریت است.

در همان حال در مقدمه‌ی آثارش به این سه زبان اشاراتی دارد: «گاهی به اشعار عربی پرداخته و فصیحای عرب را به فنون تازی فی الجملة محفوظ ساختم و آن بر من آسان نمود، زیرا زبان مباحثه‌ی علمی من بود و گاهی در میدان ترکی سمند طبیعت دوانیدم و ظریفان ترک را به لطافت گفتار ترکی تمتعی رسانیدم، آن نیز چندان تشویشم نداد چون به سلیقه اصلی من موافق افتاد و گاهی به رشته‌ی عبارت فارسی گهر کشیدم و از آن شاخسار میوه‌ی کام دل چیدم».

تذکره نویسان فقط از علم و مهارت ادبی - علمی وی سخن رانده‌اند اما نگفته‌اند که ممر درآمد او از کجا بوده و چگونه زندگی می‌کرده است. باز بهتر است به آثار خود شاعر مراجعه کنیم. در دیوان فارسی شاعر به این ابیات بر می‌خوریم.

در صدف صدق جنساب متولّی

کز رأی منیرش عتبات است منور

پاکیزه نهادی که دلش راست همیشه

اندیشه غمخوار اولاد پیغمبر

فرخنده مالی که مراد دو جهانش

در خدمت اولاد رسول است میسر

آرایش معمور هر مرقد عالی
 شد راتبه‌ی او سبب رتبه‌ی دیگر
 ای باد اگر فرصت گفتار بیابی
 در خدمت آن ذات مصفا و مطهر
 ار ما برسان بندگی و عرض کن این حال
 کاری در همه جاد در همه فن بر همه سرور
 هر چند که در فضل و هنر مثل نداری
 غافل مشو از نقطه گذران سخنور
 ما خاک نشینان سر کوی بلاییم
 ما را نتوان داشت به هر شغله برابر
 ما آینه داران بدو نیک جهانیم
 گر نیستی آگاه بگوشه دیده بنگر
 هم یافته در خدمت ما قامت گردون
 پر گشته ز آوازه ما دهر سراسر
 ما را تبه خواران در آل رسولیم
 عمریست که این راتبه داریم مقرر
 مسدود نگشته در این راتبه ما را
 زانروی که هستیم در این راتبه در خور
 ماییم پسندیده‌ی دوران به قناعت
 پیران جوانبخت و فقیران توانگر

در فرهنگ ما عتبات، متولی، خادم کلمات مشخصی هستند. اگر مستشرقین از کاربرد این کلمات در آثار فضولی به شغل شاعر پی نبرده‌اند امروز بر ما مشخص است که فضولی یکی از خادمان مرقد مطهر امام علی (ع) در نجف اشرف بوده است. در قصیده‌ای در مدح شاه ولیعهد به گذران عمر خود از راه خدمتگزاری به ائمه و عتبات عالیة سخن می‌راند. او در این قصیده در حالیکه از وضع زندگی خود و مشکلات عدیده‌ای که دارد می‌نالند. از اینکه در در خدمت پادشاه نجف، خورشید اوج بلندی، مقسم بهشت و جهنم، ساقی کوثر، آن کوه وقار در رتبه عرش علاست بخود می‌بالد. البته برخی از محققان این قصیده را در مدح شخص دیگری می‌دانند که حکومت نجف را داشته است اما سند یکی دو تا نیست. فضولی در قصیده‌ای دیگر به صراحت می‌گوید:

امیرالمؤمنین حیدر علی ابن ابی طالب
 که جبریل امین دور خلوت و حرمده دریانی
 نه دور دنیا و عقبای بی رضای مرتضی بالله
 نه اول باقی گرک صدق اهلینه مطلق، نه بوفانی
 مدام اول، کی بودر گاهین کام سعادتین و خدامین
 سراسر جمع خاطر قیلدین اول جمع پریشانی
 منی غافلدن آگاه او کی بیر کمتر ثنا خوانم
 گره ک سن تک سرافرازین منیم تک بیر ثنا خوانی
 فضولی بو حرم ایچره شب و روز و گه و بیگاه
 دعای خیر قیل سلطانا تسرک ائت سیر بستانی
 نه اوراد و دعا کیم قیلدی سلطان آستانلاردا
 قبول اولسون بودور دلشاد ائده ن یوزمین مسلمانی

قصیده‌ی فوق نشانگر خدمتگزاری فضولی در حرم مطهر حضرت علی است. در دیوان فارسی نیز قصیده‌ای
 با ردیف «یا مرتضی علی» می‌گوید:

شکر خدا که سایه فکنده است بر سرم
 اقبال مستدام تو یا مرتضی علی
 بهر نجات بر همه چون طاعت خدا
 فرض است احترام تو یا مرتضی علی
 مانند کعبه معبد انس و ملائک است
 هر جا بود مقام تو یا مرتضی علی
 هر لحظه می‌رسد به فضولی هزار فیض
 از خوان لطف عام تو یا مرتضی علی

همانگونه که گفتیم او از رتبه خواران در آل رسول است. اشعار بسیاری در شأن سادات و خادمان بارگاه
 عتبات سروده است. نمونه‌هایی از این نوع اشعار چنین‌اند:

سادات که نور دیده و تاج سرند	باید که زره راست بیرون نروند
با فضل و نسب زبده نوع بشرند	چون امت جد خویش را راهبرند

سید باید چنانکه باید باشد در سیرت و صورت آب و جد باشد
هر بد فعلی که فعل بد باشد حاشا که زاولاد محمد باشد

فضولی زندگی پرفراز و نشیبی را گذرانده است. روحیات شاعر در اشعارش متبلور است و نشان می‌دهد که روزگاری فارغ از نان شب و دغدغه‌ی معیشت تنها در اندیشه‌ی آفرینشهای ادبی بوده و گاه مشکلات زندگی او را از این خلاقیت باز داشته است. روحیات شاعر چنان در اشعارش انعکاس یافته که می‌توان فراز و نشیب زندگی فضولی را از خلال آنها بیرون کشید. صدها غزل و چندین اثر مستقل خبر از دوران فراغت خیال و روشنی ذوق دارد و نشان می‌دهد که با مشکلات مادی مواجه نبوده است. در غزلهایی چون:

کؤنول تا وارالینده جام می، تسبیحیه ال وورما
نمار اهلینه اویم، اونلاریله دورما - اوتورما
یا: قلیدی اوسرو، سحر نمازیله حمامه خرام
شمع رخساری ایله اولدو منور حمام

یا:

صبح چکمیش چرخه، چالمیش داشا تیغین آفتاب
ظاهر ائتمیش اول مه دالکه عین انتساب

گاهی شکایت از زمانه سراسر اشعار او رافرا می‌گیرد، حتی از دست مردم نیز ناله سر می‌دهد:

مردم این دیار را با من اثر شفقت و عنایت نیست
یا در این قوم نیست معرفت یا مرا هیچ قابلیت نیست

اثر مستقل فضولی تحت عنوان «شکایت نامه» و نامه‌های گله آمیزی که به امیران و حاکمان وقت نوشته است نشان از دوران آشفتگی وضع زندگی شاعر دارد. با در نظر گرفتن نگارش آثار فضولی و با توجه به حوادث تاریخی آن دوران، روحیات شاعر را می‌توان از خلال اشعارش بیرون کشید. برخی از محققین آثار فضولی در ترکیه معتقدند وضع زندگی مولانا فضولی در زمانی که در ارتباط با دربار صفویه بود نامناسب بوده است زیرا هنگامیکه عراق تحت تسلط عثمانیان بود فضولی با نگارش مدحیه‌هایی به وزیران، پادشاهان و سرداران عثمانی همچون قانونی، ایاز پاشا، رستم پاشا، ویس بیگ، نشانجی مصطفی چلبی، قادر چلبی، قاضی محمد قاضی، جعفر بیگ، محمد پاشا، ابراهیم بیگ و دیگران از صله و انعام آنان برخوردار بوده اما در زمان تسلط صفویان (شاه اسماعیل اول) بر بغداد از این صله و انعام خبری نبوده است. عهده‌ی تذکره نویسی معاصر فضولی، سخنی از این خدمت و یا مدح‌ها نمی‌راند و از راتبه فضولی سخنی به میان نمی‌آورد اما «عاشیق

چلپی» از ملاقات مولانا فضولی با سلیمان پاشا، سرودن قصایدی در مدح و احوال ابراهیم پاشا و تأمین معاش وی توسط امیر بغداد سخن می‌راند. حسن چلپی دیگر تذکره‌نویس این دوران ضمن تکرار سخنان عاشیق چلپی از مقرری ۹ آقچای فضولی سخن به میان می‌آورد. در شکایت نامه مولانا فضولی خطاب به نشانجی مصطفی چلپی از قطع مقرری یا راتبه‌ی خود و پایین آمدن اعتبارش سخن می‌راند و از زحمات، محنتها و اذیت‌هایی که متحمل شده است شکایت می‌کند. در همین شکایت نامه ضمن بر شمردن مشکلات عدیده‌ای که با آن مواجه بوده امید خود را از نشاجی نمی‌برد. از سوی دیگر می‌دانیم بغداد زمانی در اختیار شاه اسماعیل بود که فضولی دوران جوانی خود را می‌گذراند و روح شاداب و سرزنده‌ی شاعر در آثارش در این دوره کاملاً مشهود است.

از این گذشته شاه اسماعیل صفوی در عالم شعر و ادب یکی از نوابغ جهان به شمار می‌آید و آثاری چون «ده نامه»، «نصیحت نامه»، و «دیوان» را خلق کرده و دربارش شاعران بسیاری چون، ملک الشعرا حبیبی، کشوری تبریزی، طفیلی اردبیلی، صادقی، شریف تبریزی، و دیگران از احترامی خاص برخوردار بوده و با حمایت خود از شاعران، نهضت ادبی آذربایجان را بنا نهاده است و فضولی هر چند که دور از دربار شاه اسماعیل بوده اما سندی در دست نیست که از حمایت شاه صفوی محروم بوده باشد. فضولی با تقدیم اثر «بنگ و باده» به شاه اسماعیل، مسلماً دربار شاه اسماعیل مطرح بوده است اما چگونگی ارتباط وی با دربار موضوع مقالات دیگر خواهد بود.

آنچه از متن شکایت نامه مستفاد می‌شود اینست که مقرری شاعر در زمان «نشانجی جلال زاده مصطفی چلپی» قطع شده است. عاشیق چلپی اضافه می‌کند که فضولی بعد از قطع راتبه‌اش به کربلا آمده و به دیدار سلیمان پاشا نایل می‌آید. در هیچ تذکره‌ای از قطع راتبه‌ی وی در دوران شاه اسماعیل سخن نرفته و در نامه‌ها و شکایت نامه‌اش شکایتی از شاه اسماعیل نمی‌بینیم. بی‌شک فضولی از امیران و سلاطین صله‌هایی در یافت کرده است که در قصاید خود بدانها اشاره کرده است اما او شاعری مدیحه‌سرا نیست و دل به صله و انعام نبسته است. فضولی الطاف پادشاهان را نمی‌خواهد و می‌گوید:

اگر به من نبود پادشاه را لطفی

نمی‌کنم گله‌کان هم نشان شفقت اوست

ز ضعف قلب من واقف است و می‌داند

که بار قاف سبکتر ز باز منت اوست

در شعر دیگرش فقر را بر مقام درباری ترجیح می‌دهد و از عزل خود نمی‌ترسد، دست از دنیا شستن و

گوشه‌ی اعتکاف گزیدن و پرداختن به معنویات را بر زندگی پر جلال و جبروت در دربار ترجیح می‌دهد:

عامل کارخانه دنیا

عزل قلیمش منی عمل لردن

چکمزم عزل و نصب او چون غوغا	قیلمازام کار و بار عالمه میل
نولا ائتسم جهاننا استعفا	منه وئرمیش جهان کام فقرین
هیئتیم نور و همتیم عنقا	صورتیم فقر و سیرتیم منعم
گر سلیمان قیلورسا استغنا	رفعت قدریم التماس ائتمز
دئمک اولماز بو حکمه، حکم قضا	منه تقصیر حکمون ائتمیشسن
مندن ائتمک مطالبه نه روا؟	لطف سندن منه مناسب ایکن
مصلحت دیر دو تام طریق رضا	ای فضولی بو نوع دعوادا
صاحب حکم و صاحب دعا	حال مشکلدن اوندا کیم بیراولا

آنچه از دیوان و آثار فضولی برمی آید اینست که او شیعه مذهب بوده است. مسلماً در کشاکش مذاهب سنی و شیعه بین دو امپراتوری صفوی و عثمانی، فضولی با مشقت توانسته است رابطه‌ی خود را با حکمداران سنی مذهب حفظ کند.

در برخی از اشعارش رغبت او را به ترک بغداد و سفر به روم مشاهده می‌کنیم:

فضولی ایسترسن ازدیاد رتبه‌ی فضل

دیار رومی گوزه‌ت، ترک قیل بغدادی

و یا:

فضولی ائلیدی آهنگک عیشخانه‌ی روم

اسیر محنت بغداد گوردویون کؤنلوم

می دانیم بعد از فتح عراق به دست عثمانیها (۲۴ جمادی الاولی ۹۴۰) تا زمان رحلتش (هفتم ماه صفر ۹۶۳) به مدت ۲۲ سال و ۹ ماه و ۳ روز با خلفای عثمانی سر کرده است.

شاعری که آرزوی سفر به روم داشته باشد موفق به این سفر نشده و سیر او محدود است به رفت و آمدهای بین کربلا و نجف و بغداد.

فضولی شاعر بزرگی است که کنگره‌های بین‌المللی چندی برای بزرگداشت وی برپاشده و اندیشمندان سراسر جهان یافته‌های خود را تقدیم کرده‌اند. این کنگره بین‌المللی یک بار در سال ۱۹۵۸ به مناسب چهار صدمین سال وفات شاعر برگزار شد و متون انتقادی آثار وی یکی بعد از دیگری چاپ و منتشر گردید و دومین کنگره بین‌المللی بزرگداشت پانصدمین سال تولد شاعر را امسال تمامی ملت‌های جهان برگزار می‌کنند و جای امید است که ادیبان، نویسندگان و اندیشمندان ملل دیگر در جهت شناخت و بررسی آثار افکار این ادیب دانشمند گام بردارند.

معرفی ۱۹ اثر جاودانه^۱

مولانا محمد فضولی (۱۴۹۸-۱۵۵۶) در اعتلای ادبیات آذربایجان نقش برجسته‌ای ایفا کرده است. نام او چهار صد سال است که در کشورهای شرق با احترام و محبت برده می‌شود. خلق آثاری در سه زبان عربی، فارسی و ترکی او را یکی از نابغه‌های عالم اسلام مطرح می‌سازد و خدمتی که با خلق ۱۹ اثر جاودانه به عالم بشریت کرده است او را در میان همه‌ی ملتها بویژه مسلمانان جهان محبوب ساخته است. اینک به معرفی مختصری از ۱۹ اثر شناخته شده‌ی شاعر بزرگوارمان می‌پردازیم:

۱- دیوان ترکی^۲

حسیه مازی اوغلو تعداد چاپ این اثر را تا قرن بیستم ۲۲ بار می‌داند. او می‌نویسد این اثر از سال ۱۲۴۷ هجری قمری در تبریز سه بار، در استانبول از سال (۱۸۵۲/م ۱۲۶۸ هجری) ۱۵ بار، در ایران (شاید تبریز) یک بار، در مصر در سالهای ۵۶- ۱۲۵۴، دوبار، در تاشکند در سال ۱۳۱۱ یک بار چاپ شده است. ناگفته پیداست که در همه‌ی این چاپها دیوان فضولی با الفبای عربی منتشر شده است. دیوان فضولی نخستین بار به صورت چاپ سنگی در تبریز انجام گرفته و پس از آن بارها و بارها تکثیر شده است و به جرأت می‌توان این اثر را در رأس پرفروش ترین آثار ترکی در ایران به شمار آورد.

چاپهای دیگر این اثر با متد علمی و انتقادی در کشورهای مختلف انجام گرفته است. در سال ۱۹۴۸ در استانبول با الفبای عربی چاپ شد. در سال ۱۹۵۰ دانشگاه استانبول به همت «علی نهادترلان» بار دیگر به چاپ دیوان فضولی اقدام کرد. و در آذربایجان شوروی نیز پروفیسور حمید آراسلی ۱۹۴۴ با الفبای کریل دیوان فضولی را چاپ کرد. در سال ۱۹۵۸ در ترکیه دیوان فضولی با همت اساتید بزرگ آن کشور مانند پروفیسور «کنعان آغ یوز»، «دکتر مژگان جمهوری»، «دکتر صدید یوکسل» و «سهیل باکان» به زیور طبع آراسته شد. در سال ۱۹۵۸ که چهارصد و بیست و یک سال تولد مولانا فضولی در سراسر جهان با تشکیل کنگره‌های مختلف گرامی داشته شد دیوان ترکی اش نیز در ابعاد گسترده چاپ و منتشر گردید. در همین سال در باکو نسخه خطی دیوان فضولی که در سال ۹۸۰ هجری (۲۱ ماه رجب) توسط خطاطی به نام «داود اوغلی محمود» نوشته

(۱) امید زنجان، شماره‌های ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷.

(۲) فضولی، کلیات، تبریز، کتابفروشی فردوسی، ۱۳۵۲.

- دیوان فضولی، تهران، ۱۳۷۴.

- دیوان فضولی، به تصحیح میر صالح حسینی، تهران، انتشارات آفرینش، ۱۳۷۳.

شده و مدت ۳ سال و ۷ ماه (از سوم محرم ۹۷۷ الی رجب ۹۸۰ هجری) نگارش آن طول کشیده بود منتشر گردید. در چاپ این فتو صورت دیوان، مقدمه‌ی ۸ صفحه‌ای از چاپ مکرر دیوان فضولی سخن به میان آمده است. با احتساب این چاپها و بویژه چاپهای مکرر دیوان می‌توان ادعا کرد که یکی از پرفروشترین کتابهای دنیا به حساب می‌آید.

دیوان فضولی در میان مردم از احترام خاص برخوردار بوده و بنا به گفته‌ی حسیه مازی اوغلو در مناطق مختلفی در آناتولی از این کتاب برای تفأل و فال گرفتن استفاده می‌کنند. در این اثر قصاید، غزلیات، مثنویات و رباعیات شاعر داخل شده است.

دیوان کامل فضولی در ترکیه به سال ۱۹۴۸ چاپ گردید و علی‌نهادترلان در سال ۱۹۵۰ آن را تجدید چاپ کرد. دکتر عبدالقادر قاراخان در ۱۹۴۹ اثری به نام «فضولی حیاتی، محیطی، شخصیتی» در استانبول منتشر ساخت. حسیه مازی اوغلو نیز دکترای خود را تحت عنوان «فضولی - حافظ» ارائه داد. پرفسور احمد آتش در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول در میان نسخه‌های خطی به نسخه‌ای برخورد کرد که با شماره‌ی ۳۶۷ نگهداری می‌شود. این نسخه به سال ۹۵۰ توسط شخصی به نام «پیر قاسم اوغلو عیوض» در بغداد نوشته شده است که این کتاب مدتی در دست مولانا فضولی بوده که آخر این کتاب اشعاری از فضولی به خط خود شاعر نوشته شده است.

۲- دیوان فارسی^۱

دیوان فارسی مولانا فضولی شامل ۴۸ قصیده ۴۳۳ غزل، ۴۶ قطعه، ۱۰۵ رباعی، یک ترکیب بند، یک مسجع، یک مسدس و یک ساقی نامه است. نسخه‌ی معتبری از این دیوان که در قرن ۱۶ م نوشته شده است به شماره ۸۳۳ در کتابخانه دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود. برخی صفحات اول و آخر آن افتاده است. نسخه خطی زیباست و معلوم است که خطاطی معتبر آن را استنساخ کرده است. این دیوان در سال ۱۹۲۴ در استانبول چاپ گردیده است نسخه‌ی دیگری از این دیوان در کتابخانه‌ی مرادیه علی‌نهاد ترلان موجود است که دارای ۴۰۰ غزل می‌باشد، اما ارزش این نسخه در آن است که استنساخ این دیوان زمانی صورت گرفته است که فضولی در قید حیات بوده است.

نسخه‌های ناقص از دیوان فارسی فراوان است. در بعضی مجموعه‌ها نیز به اشعار فارسی فضولی بر می‌خوریم. مثلاً در نسخه مجموعه‌ای از اشعار ترکی با شماره ۱۱۸۳ کتابخانه استانبول تعدادی از اشعار فارسی

۱) دیوان فارسی، به تصحیح حسیه مازی اوغلی، تهران، انتشارات دوستان، ۱۳۶۱.

- فضولی، دیوان فارسی، به اهتمام حسیه مازی اوغلو، تهران، ۱۳۷۴.

- فضولی، غزلیات فارسی، به اهتمام و مقدمه حمید آراسلی، باکی، ۱۹۸۲.

- فضولی، دیوان فارسی، قاهره، ۱۳۵۸.

فضولی دیده می‌شود. در دیوان ترکی شاعر نیز برخی قطعات و رباعیات فارسی وارد شده است. در نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی موزه‌ی کنیا برخی اشعار و قطعات فارسی فضولی موجود است. نسخه‌های دیوان فارسی مولانا فضولی بخش عمده‌ای از مجموعه‌ی فارسی کتابخانه‌ی لنینگراد (پترزبورگ) را تشکیل می‌دهد. یک نسخه از دیوان فضولی در کتابخانه‌ی لنینگراد که ۳۳ سال بعد از مرگ فضولی استنساخ شده است (۱۵۸۹م) دارای ۱۹۴ غزل، ۳۰ قطعه، یک مثنوی، ۳۵ رباعی، ۳۷ دو بیتی می‌باشد و یک شعر تحت عنوان «در نصیحت فرزند خود» قصیده «انیس القلب» (که نظیره‌ای بر قصاید خاقانی و جامی است) نیز در این نسخه نگاشته شده است که این نسخه در سال ۱۹۵۸ تحت عنوان «اشعار منتخب فارسی فضولی» در باکو چاپ شده است.

در همان سال پروفیسور حمید آراسلی اشعار برگزیده‌ای از دیوان فارسی فضولی را تحت عنوان «فضولی شاعر شهیر آذربایجان» به چاپ رسانید که با مقدمه‌ای ۱۳ صفحه‌ای بر اساس دیوان فارسی فضولی در مورد اشعار و زندگی شاعر بزرگ بحث کرده است. دکتر حسیبه مازی اوغلو و دکتر مژگان جمهور در سال ۱۹۵۹ اثر «فضولی حیاتی و اثرلری» را از طرف دانشکده زبان، تاریخ، جغرافی، به چاپ رساندند. چاپ دیوان کامل فضولی (دیوان فارسی) توسط حسیبه مازی اوغلو در سال ۱۹۶۲ انجام گرفت که چاپ افست آن بعد از انقلاب اسلامی ایران (در سال؟) توسط انتشارات دوستان حضرتی نیا منتشر گردید.

دیوان فارسی فضولی دارای مقدمه‌ی مبسوطی به قلم خود مولانا است. شاعر در این مقدمه می‌نویسد: «گاهی به اشعار عربی پرداختم و فصیحای عربی را به فنون تازی فی الجمله محظوظ ساختم و آن بر من آسان نمود زیرا زبان مباحثه‌ی علمی من بود. و گاهی در میدان ترکی سمند طبیعت دواندم و ظریفان ترک را به گفتار ترکی تمتعی رسانیدم، آن نیز چندان تشویشم نداد، چون به سلیقه‌ی اصلی من موافق افتاد و گاهی به رشته عبارت فارسی گهر کشیدم و از آن شاخسار میوه‌ی کام دل چیدم». وی در سبب تألیف دیوان فارسی حکایتی دارد که: «روزی پریچهره‌ای دیدم فارسی نژاد چون توجه من دید از گفته‌های من چند بیتی طلبید. من نیز چند بیتی از عربی و ترکی به او ادا نمودم و لطایف چند نیز از قصیده و معما بر او فرودم. گفت که اینها زبان من نیست و به کار من نمی‌آید، مرا غزلهای جگر سوز فارسی می‌باید... بی تکلف از این سخن مرا خجالتی دست داد و آتشی در دل افتاد... شبی چند خود را در آتش تفکر گداختم و در غزلیات فارسی دیوانی مرتب ساختم که...».

مضامین دیوان فارسی فضولی شبیه به مضامین دیوان ترکی اوست، تا جاییکه برخی محققان معتقدند شاید اشعار فارسی را از ترکی یا برعکس، ترجمه کرده باشد و برای اثبات این مدعا ابیاتی را از دیوان فارسی با ابیاتی از دیوان ترکی فضولی به مقایسه می‌کشند.

۳- دیوان عربی

فضولی در مقدمه‌ی دیوان فارسی و مقدمه‌ی دیوان ترکی خود وجود اشعار عربی را قید کرده است. صادقی نیز در «مجمع الخواص» دیوان عربی فضولی را متشکل از ۳۰۰۰۰ بیت ذکر کرده است. اما تا به حال

تنها یک نسخه از دیوان عربی بدست آمده است که شامل ۴۶۵ بیت بوده و در کتابخانه لنینگراد نگهداری می‌شود. این نسخه عبارتست از مجموعه‌ی اشعار فضولی که از برگ ۱۸۹ الی برگ ۱۹۹ را اشعار عربی به خود اختصاص داده است. این نسخه دارای ۱۱ قصیده و یک خاتمه است که طولانی‌ترین قصیده شامل ۶۳ بیت و کوتاه‌ترین آن ۲۱ بیت می‌باشد و از این قصاید ۷ مورد آن در مدح حضرت محمد و ۳ تای دیگر آن در مدح حضرت علی است. نخستین اطلاعات درباره‌ی دیوان عربی فضولی مستشرق معروف روس در ۱۹۴۰ توسط ا. برتلس پرداخته شده است.

در دیوان عربی ذکر شده ابیاتی هست که نشانگر اهل حله بودن فضولی است با توجه به همین مصرع عربی «کانک حلیون و اردوک بابل» در کتاب دایره المعارف اسلام چاپ ۱۹۴۷ جلد ۳۷ ص ۶۸۷ ستون اول زیر نام فضولی، او را اهل حله دانسته است. کمال ادیب نیز در مقاله‌ای به نام «فضولونین بیلینمه ین بیرقصیده سی» بابلی (حله) بودن او را یقین دانسته است.

دیوان عربی فضولی به همت پروفیسور حمید آراسلی در سال ۱۹۵۸ در باکو به زیور طبع آراسته شد. میکرو فیلم این اشعار در کتابخانه‌ی ملی آنکارا موجود است. ترجمه دوییت از صفحه ۱۷۹ این دیوان چنین است «چون به بابل رسیدی بلند آوازه شدی، چون در شعر نیز صاحب توانایی اقتدار هستی. در حله بر زیبایی سخت و فراوانی علمت افزوده شد و نسل تو در همه جا پراکنده گشت» در صفحه ۱۸۰ همین اثر اشعاری در نعت حضرت علی دیده می‌شود. که مضامین دیوان عربی فضولی با دیوان فارسی و ترکی او یکی است اما از دیوان عربی چنین مستفاد می‌شود که وی در بابل بدنیا آمده و در حله زیسته و در همانجا دارفانی را وداع گفته است و در دیوان عربی شاعر اشارات فراوانی به خرابه های بابل، افسانه‌ی هاروت و ماروت، چاه بابل و غیره شده است.

۴- لیلی و مجنون^۱

افسانه‌ی عشقی لیلی و مجنون یکی از معتبرترین داستانهای عشقی مشرق زمین است که در میان ملل مختلف شرق بطور وسیعی شهرت یافته و زبان به زبان می‌گردد و آثاری چند توسط شاعران بزرگ کلاسیک در این زمینه خلق شده است که از میان این آثار، لیلی و مجنون نظامی گنجوی به زبان فارسی و لیلی و مجنون مولانا فضولی به زبان ترکی از ارزش و اهمیت خاصی برخوردارند. فضولی این مثنوی بزرگ را با الهام از نظامی کبیر سروده است. طاهر اولغان در سال ۱۹۳۶ مطرح ساخت که فضولی این مثنوی را به تشویق خیالی و یحیی بیگ دو تن از شاعران بزرگ عثمانی که جهت دیدار مولانا فضولی از خاک عثمانی به بغداد سفر کرده

(۱) فضولی، کلیات.

- فضولی، لیلی و مجنون، حاضیرلایان: غلامرضا مخلص، تبریز، ۱۳۸۰.

بودند نوشته است. سال نگارش این اثر از «وصال دو عاشق» عاشق به حساب ابجد ۴۷۱ و دو عاشق یعنی (۴۷۱+۴۷۱) یعنی ۹۴۲ هجری می‌باشد این کتاب به اويس پاشا بیگلربیگ بغداد (۹۴۰-۹۵۱) تقدیم شده است. مقایسه‌ی لیلی و مجنون نظامی گنجوی و مولانا فضولی توسط محققین مختلف صورت گرفته که بررسی این موضوع مقال دیگری می‌طلبد.

نخستین چاپ این مثنوی در سال ۱۸۵۱ در تبریز صورت گرفته است. در اواخر قرن ۱۹ این اثر به زبان روسی و ارمنی ترجمه شده است. ترجمه آلمانی آن در سال ۱۹۴۲ و ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۹۷۱ چاپ و منتشر شده است. امروزه این اثر گرانقدر مشرق زمین به اکثر زبانهای زنده‌ی جهان چاپ و منتشر شده است. چاپ نفیسی از این اثر در سال ۱۹۴۲ در باکو انجام شده بود اما کاملترین آن در سال ۱۹۷۷ با مقدمه‌ی عالمانه‌ی پروفیسور حمید آراسلی و فرهنگ لغات در مؤخره کتاب همراه با دهها مینیاتور و طرح از موضوع اثر چاپ شده است.

این اثر توسط «وصفی ماهر قوجاتورک» به نثر شیرینی برگردانده شده و در سال ۱۹۴۳ توسط انتشارات «احمد خالد» نشر یافته است. پروفیسور جمهور از ۱۷ بار چاپ این مثنوی اطلاعاتی به دست داده است که آخرین چاپ آن توسط «نجم الدین خلیل آنان» صورت گرفته است.

۵- بنگ و باده

مولانا فضولی این مثنوی را به نام شاه اسماعیل صفوی نوشته و به او تقدیم کرده است. این اثر قبل از فتح بغداد به دست عثمانیان و پیش از جنگ چالداران نوشته شده است. موضوع این مثنوی مباحثه‌ی افیون و شراب است و به نظر «طاهر اولغون» در کتاب «فضولیه دایر»، بنگ نشانگر با یزید دوم و باده همان شاه اسماعیل و در واقع مناظره دو شاه صفوی و عثمانی است. این اثر به زبان ترکی اذری است که ۱۳ بار طبع شده که آخرین بار آن توسط «کمال ادیب کور کچو اوغلو» صورت گرفته است. دکتر جمهور ترجمه‌ی این اثر به زبان آلمانی را مورد بحث قرار داده و احتمال می‌رود که به دیگر زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده باشد.

۶- رند و زاهد

اثری بزرگ و متشکل از نظم و نثر و به زبان فارسی است. این اثر نخستین بار در تبریز به صورت چاپ سنگی انتشار یافته و در سال ۱۲۱۹ هجری (۱۸۰۴م) توسط «اسکودارلی مصطفی سلیم» به زبان ترکی ترجمه شده است. موضوع کتاب اجتماعی است و وضعیت اقشار مختلف جامعه تصویر شده است و گریزهای شاعرانه‌ی مولانا فضولی به مسائل مهم فلسفی نیز قابل ذکر است. این اثر در سال ۱۹۵۶ توسط «کمال ادیب کور کچو اوغلو» توسط دانشگاه استانبول به مناسبت بزرگداشت چهارصدمین سال وفات شاعر در سرتاسر جهان چاپ گردید و در سال ۱۳۵۴ به همت دکتر ح. صدیق در تهران منتشر شد.

نسخه‌های فراوانی از این اثر در سرتاسر جهان موجود است که معتبرترین نسخه‌ها عبارتند از: سه نسخه در دانشگاه تهران، دو نسخه در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، چندین نسخه در کتابخانه‌های مختلف ایران، پنج نسخه در کتابخانه‌های استانبول، سه نسخه در موزه‌ی بریتانیا و دهها نسخه‌ی خطی دیگر در پاریس، برلین، لنینگراد و دیگر شهرهای جهان.^۱

۷- صحت و مرض

یک اثر منشور و به زبان فارسی است. نام آن در نسخه‌های مختلف خطی به اسامی «روحنا»، «حسن و عشق» و «صحت و مرض» عنوان شده است. «حبیب افندی» صاحب اثر «جواهر المقتاطع» این اثر را در سال ۱۲۹۷ هجری به ترکی ترجمه و منتشر ساخته است. پیش از آنکه این ترجمه به صورت یک اثر مستقل چاپ گردد در سال ۱۲۸۲ هجری به صورت پاورقی در «جریده‌ی حوادث» چاپ می‌شد. این ترجمه مورد بحث و انتقاد محققین واقع شده و موجب گردیده است که این اثر مورد مذاقه قرار گیرد. مولانا فضولی در این اثر اوضاع اجتماعی - سیاسی عصر خود را به تصویر کشیده و دیدگاه اجتماعی خود را بیان کرده است. این اثر در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۳ توسط دانشگاه استانبول و به همت «پروفسور نجاتی لوغال» و «پروفسور عثمان یاشار» به زیور طبع آراسته شده است.

محققان معاصر نشان داده‌اند که این اثر فضولی الهام بخش شاعران دیگر ایرانی و عثمانی شده و آثاری چند به زبانهای فارسی و ترکی خلق شده است. حتی در نگارش این اثر به الهام مولانا فضولی از رساله «مونس العشاق» شیخ شهاب الدین سهروردی اشاره ها شده است.

۸- ساقی نامه^۲

این اثر به فارسی است. وزن آن منطبق بر شاهنامه‌ی فردوسی است. دیگر نام این اثر «هفت جام» می باشد. محققان هفت جام فضولی را با هفت خوانهای شاهنامه مقایسه کرده‌اند و گفته‌اند که اگر هفت خوانها به دلاوری و پهلوانی جسمانی قهرمانان بستگی داشته هفت جام مولانا فضولی هفتخوان عرفانی و معنوی است و این منظومه در اکثر نسخه‌های دیوان فارسی موجود است. برخی گفته اند فضولی تحت تأثیر «ساقی نامه» حافظ شیرازی بوده و حتی نام این اثر را براساس ساقی نامه‌ی او انتخاب کرده است. این مثنوی شامل ۳۱۶ بیت می باشد. در اکثر نسخه‌ها نام ساقی نامه دارد مگر در دیوان چاپ استانبول که بر اساس بیت:

ز سیر کواکب مشو تلخکام مجو جز می جام از این هفت جام

(۱) محمد سلیمان اوغلو فضولی، رند و زاهد، به همت ح. صدیق، تهران، ۱۳۵۴.

(۲) فضولی، کلیات.

- فضولی، ساقی نامه، با مقدمه ی م. کریمی، تبریز، ۱۳۵۴.

نام هفت جام یافته است. در ایران در دیوان کامل فضولی چاپ تبریز این اثر نیز چاپ شده است و در سال ۱۳۵۴ م. کریمی به صورت مستقل همراه با مقدمه‌ی مبسوطی در تبریز به چاپ رسانده است.

۹- شاه و گدا

این اثر به زبان ترکی آذری است. اطلاعاتی درباره‌ی چاپ آن به دست نیامد. این اثر در نسخه کلیات فضولی در کتابخانه لنینگراد موجود است. برخی از محققان ترکیه چنین نظر می‌دهند که فضولی این اثر را با الهام گیری از شاعر بزرگ عثمانی «دشلیجالی یحیی» نوشته است. یحیی نیز اثری بدین نام نگاشته است.

۱۰- انیس القلب

قصیده‌ی انیس القلب مولانا فضولی دارای ۱۳۴ بیت است که به عنوان یکی از بهترین نظیره‌هایی است که بر قصیده معروف «بحرالابرار» خاقانی شروانی سروده شده است. قصیده‌ی خاقانی که یکی شاهکارهای تاریخ ادبیات فارسی به شمار می‌آید مورد استقبال دهها شاعر پارسی گوی قرار گرفته و نظیره‌هایی بر آن ساخته‌اند از جمله‌ی این نظیره‌ها می‌توان از قصیده‌ی «مرآت الصفا» از امیر خسرو دهلوی، «جلاءالروح» از جامی و «انیس القلب» از مولانا فضولی نام برد. بعد از فضولی نیز «نفعی» شاعر بزرگ عثمانی قصیده‌ی «تحفه العشاق» را نوشته و «یثی شه هرلی عونی» نظیره‌ای دیگر بر آن نوشته است و در میان این نظیره‌ها انیس القلب مولانا فضولی از اهمیت خاصی برخوردار است. خود مولانا این قصیده را چنین معرفی می‌کند:

ز کان طبع پولادی برون آورد خاقانی

سوی دریای هند ارسال کرد از سوی شروانش

به استادی از آن پولاد خسرو ساخت مرآتی

روان سوی خراسان کرد از دلهی و ملتانش

جلالی داد آنرا جامی آنگه جانب بغداد

فرستاد از برای خادمان شاه مردانش

مرا از کور طبعی نسبتی با آن نبود اما

به گستاخی ربودم از کف روشن ضمیرانش

انیس القلب کردم نام این محبوب و می‌خواهم

که هر ساعت دهم در بزم اهل فهم جولانش

به دست پاکبازان امانت پیشه بسپارم

فرستم سوی دارالعدل روم از ملک ایرانیش

سه رکن از خانه بود از خسرو خاقانی و جامی

من از بغداد کردم سعی در تکمیل ارکانش

آنچه از گفته‌های خود مولانا به دست می‌آید این اثر را در زمانی نوشته است که بغداد جزو کشور ایران محسوب می‌گردید و هنوز به دست عثمانیان نیفتاده بود. در این اثر اوضاع زمانه نیز به خوبی ترسیم شده، همت والا و مردانه‌ی فضولی نمایانده شده و اصناف مختلف اجتماعی به نقد کشیده شده اند در همان حال از فلسفه و حکمت نیز دریچه‌هایی گشوده شده است:

نه از بهر خدا تعمیر مسجد می‌کند زاهد

برای خود فروشیهاست این تزیین دکانش

مگو تسبیح گردانست انگشت ریا پیشه

پی دنیا خریدن می‌شمارد نقد ایمانش

از آز و طمع انسانها، از ظلم و ستم شاهان، و از همت والای آزادگان چنین داد سخن می‌دهد:

فراغی نیست اهل حرص را زیرا اگر شخصی

شه ایران شود البته باید ملک تورانش

خلایق را فراغی نیست در دور شه ظالم

بلای گوسفند است این که باشد گرگ چوپانش

چرا باید نهادن سر به تعظیم کی و کسری

چرا باید کشیدن منت از فغفور و خاقانش

به حکمت خالی از غیر خدا کن خانه دل را

امین کعبه ات کردند به بتخانه مگردانش

انیس القلب در سال ۱۹۴۴ توسط مرحوم جعفر ارکیلیچ به ترکی ترجمه و چاپ گردید. وی با همت بسیار و صرف جدیت فراوان و با موشکافی محققانه‌ای این قصیده را شرح کرده و با آوردن شواهدی از دیوان فضولی توانسته است به نشان دادن طرز تفکر و اندیشه‌ی فلسفی و بینش اجتماعی مولانا فضولی دست یابد. این قصیده اکثراً همراه با کلیات دیوان فضولی در تبریز و باکو و استانبول چاپ شده است.

۱۱- ترجمه حادث اربعین

این اثر به زبان ترکی و با الهام از جامی نوشته شده است و یکی از کتابهای معتبری است که در عالم اسلام در شرح حال پیامبر اسلام، جانشینان وی خلفا و امامان دوازده گانه نوشته شده است. حوادث مختلف دوران صدر اسلام در این کتاب ذکر شده است. این اثر در سال ۱۹۴۸ توسط دکتر عبدالقادر قراخان و در

سال ۱۹۵۱ توسط کمال ادیب کور کچواوغلو به چاپ رسیده است. نسخه های خطی بسیاری از این اثر در کتابخانه های معتبر جهان موجود است.

۱۲- حدیقه السعدا^۱

این اثر منشور و منظوم به زبان ترکی آذری دارای ده باب و یک خاتمه است که در مورد احوال پیامبران بویژه حضرت محمد، جور و ستمهایی که پیامبر در راه نشر اسلام متحمل شده، در رحلت حضرت علی، فاطمه، حسن، فاجعه ی کربلا، هجرت به کوفه و سپس شام و مدینه و ... با نثری روان و شیرین نگاشته است. در این کتاب قطعاتی به نظم کشیده شده است که مصیبت ده روز اول ماه محرم بخوبی در آن متجسم شده است. این اثر جدا از دیگر آثار شیعی و در صدر آثاری قرار دارد که درباره ی امام حسین و عاشورا نگاشته شده است و رنگ تقلید در آن مشاهده نمی گردد و تحلیل مولانا از واقعه کربلا و شهادت امام حسین بسیار عالمانه و شاعرانه صورت گرفته است و این اثر را در صدر آثار اسلامی تشیع قرار می دهد.

این اثر قرن ها در روزهای محرم مورد استفاده شیفتگان امام حسین قرار گرفته و راهروان آن حضرت از قلم شیوای مولانا فضولی مست فیض شده اند. این اثر ۹ بار چاپ شده و دکتر جمهور، دهمین چاپ این اثر را به همت کمال ادیب کور کچواوغلو یادآور شده است و می دانیم که در سالهای اخیر این اثر بارها چاپ شده و خوشبختانه اخیراً به مناسبت کنگره پانصدمین سال تولد شاعر این اثر گرانقدر یک بار دیگر توسط شاعر و محقق معاصر- میر صالح حسینی در کشورمان چاپ و منتشر می گردد.

۱۳- رساله معنیات

این اثر به زبان فارسی است که در سال ۱۹۴۹ به همت کور کچواوغلو توسط دانشکده زبان، تاریخ و جغرافی استانبول چاپ گردید. تنها نسخه ی این اثر همراه با خطی زیبا، تذهیب و آرایش زیبا در کتابخانه بورس تحت شماره ۱۲۴۱ نگهداری می شود.

۱۴- مطلع الاعتقاد

وجود این اثر را نخستین بار کاتب چلبی در تذکره ی خود خبر داده است و این اثر در نسخه ی لنینگراد که شامل کلیات آثار فضولی است موجود می باشد. این اثر در سال ۱۹۵۸ در باکو چاپ گردید. دکتر جمهور در مقاله ای درباره ی این اثر مولانا فضولی سعی کرده است نشان دهد که مولانا فضولی مذهب سنی داشته است. کور کچواوغلو نام اصلی این اثر را «مطلع الاعتقاد فی معرفت المبدء و المعاد» می داند. او نسخه ی موجود در کتابخانه استانبول را بررسی کرده است. این نسخه دارای ۱۵ صفحه و پنج باب می باشد. باب اول در

(۱) محمد فضولی، حدیقه السعدا، به تصحیح میر صالح حسینی، تهران، ۱۳۷۳.

معارف و علوم، باب دوم در شناخت احوال عالم، باب سوم شناخت واجب الوجود، باب چهارم در نبوت و باب پنجم در امامت بحث می‌کند. او مسلمانی است که به چهار خلیفه نیز احترام می‌گذارد ولی از نظر اعتقادی به امامت معتقد است. احترام او به چهار خلیفه باعث شده است بسیاری از محققان مذهب او را سنت بدانند. بی شک وجود باب امامت در همین کتاب نشانگر مذهب تشیع اوست. او در این اثر به مذاهب مختلف اسلام از شیعه و سنی، اشاعره و معتزله و مکاتب مختلف عالم اسلام همراه با فرقه‌های مختلف سخن رانده و از گروه‌های باطنی نیز مباحثاتی آورده است. این اثر نشانگر شناخت و آگاهی این عالم ربانی به تمامی زوایای اسلام است، بی شک چنین اطلاعاتی در حیطه‌ی قدرت یک فقیه آگاه، عالمی دانا و مسلمانی متعهد می‌باشد.

۱۵- مکتوبات

نامه‌های مختلف مولانا فضولی خود اثری ارزشمند است زیرا این نامه‌ها دارای ارزش ادبی و علمی است و از سوی دیگر نشانگر اوضاع سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشور است. در میان مکتوبات او اثر «شکایت نامه» بسیار شاخص است. این نامه را به «جلال زاده نشانجی مصطفی چلبی» نوشته و از قطع مقرری اش سخن گفته است. این نامه از نظر طرز نگارش جزو آثار گرانقدر ادبی است در همان حال از وضع معیشت شاعر نیز پرده بر می‌دارد. این اثر مورد تحقیق و بررسی عالمانی چون «ابوضیاء توفیق» در کتاب «نمونه‌ی ادبیات عثمانی» (۱۳۲۹ هجری) و «طاهر اولغون» در اثر «فضولیه دایر» قرار گرفته و بیشتر محققین در شرح احوال مولانا فضولی به این نامه‌ی فضولی مراجعت کرده‌اند.

دیگر مکتوبات فضولی اینک در دست است که به «احمد بیگ» امیر موصل «قاضی علاءالدین» و «عباس پاشا» والی بغداد، «با یزید چلبی» فرزند قانونی نوشته است. این مکتوبات همراه با شکایت نامه در سال ۱۹۴۸ توسط «قاراخان» و چند نامه دیگر توسط حسیبه مازی اوغلو در همان سال چاپ گردید. مکتوبات فضولی در سال ۱۹۵۸ در باکو چاپ و منتشر گردید. مکتوبات شامل نامه‌های شاعر به زبانهای فارسی و ترکی است.

۱۶- صحبت الاثمار

منظومه‌ای است از زبان درختان که دارای ۲۰۰ بیت بوده و در سال ۱۹۵۸ توسط پروفیسور حمید آراسلی در باکو منتشر شده است.

۱۷- جغاتای - فارسی منظوم لغات

این اثر توسط «پروفیسور فاخرایز» معرفی شده است ولی تا امروز چاپ نشده است.

۱۸- جمجمه نامه

قصیده‌ای است بلند به زبان ترکی که مولانا فضولی در زمان سلطنت شاه تهماسب صفوی به «ابراهیم خان موصلی» والی بغداد نوشته است. این اثر داستان «جمجمه سلطان» از رهبران و بزرگان علویان است. یمینی در

اثر «فضیلت نامه» (استانبول ۱۳۲۵) به بررسی این اثر پرداخته است. از چاپ یا عدم چاپ آن اطلاعی در دست نیست.

۱۹- رساله‌ی مولانا فضولی

این اثر مولانا فضولی نیز منتشر نشده است هر چند که محققان به تحقیق پیرامون آن دست یازیده‌اند نخستین بار دکتر جمهور نسخه‌ی این اثر را که در موزه‌ی مولانا تحت شماره ۲۶۳۳ نگهداری می‌شود معرفی و بررسی کرده است.

اکثر تذکرها از «خمس‌ه فضولی» سخن به میان آورده‌اند.

بی‌شک پنج اثر معروف لیلی و مجنون، بنگ و باده، رند و زاهد، شاه و گدا، صحت و مرض، خمس‌ه‌ی شاعر را تشکیل می‌دهند. اما برخی تذکره نویسان لیلی و مجنون را جزو خمس‌ه نمی‌دانند و به جای آن ساقی نامه یا هفت جام را قرار می‌دهند. برخی از محققان همچون خمس‌ه‌ی نظامی به خمس‌ه‌ی فضولی اعتقاد دارند، از جمله این محققان رجائی زاده (اکبر) است.

ایشان اثر دیگری از مولانا فضولی به نام تذکره الشعرا نیز معرفی می‌کنند. سلیمان نظیف نیز چنین اثری را منتسب به مولانا فضولی می‌داند.

در هر صورت ۱۹ اثر معرفی شده مورد تأکید اکثر محققان آثار مولانا فضولی است. در صورتیکه آثار دیگری نیز کشف گردد روزنه‌ی دیگری گشوده خواهد شد.

شعر فضولی^۱

مولانا محمد فضولی یکی از نوابغ دنیای شعر و هنر و از افتخارات فرهنگ اسلامی است که آذربایجان تقدیم بشریت کرده است. در طول پنج قرن گذشته آثار نوزده گانه‌ی شاعر به سه زبان ترکی، فارسی و عربی الهام بخش اندیشمندان و شاعران بوده و مشتاقان شعر و ادب از گنجینه‌ی معنوی وی فیضها برده‌اند. همه‌ی شعر شناسان، فضولی را در صدر شاعران مشرق زمین قرار داده‌اند و شعرش را چون درّی یکتا در اقیانوس شعر شرق ارزش نهاده‌اند. تذکره‌ی عهدی درباره‌ی شعر فضولی چنین می‌نویسد: «مولانا فضولی در طرز افاده مخترع در طریقه‌ی معانی مبدع، و شاهد فکرش با الفاظ پاک مزین شده، همچون خورشید در جام زرینش معنا در میان اعیان مشخص، و اشعارش در لسان تازی بین فصحای عرب مشهور، و گفتارش همچون نوایی در

(۱) امید زنجان، شماره ۳۸.

- دیوان ترکی میر صالح حسینی.

- دیوان فارسی حسیه مازی اوغلو.

میان ترکان جغتایی مذکور، دیوانش در زبان فارسی پسندیده‌ی هر مرز و بوم و اشعار ترکی‌اش مقبول ظرفای روم بوده است» (ص ۲۲).

لطیفی تذکره نویس دیگر قرن دهم هجری که ارزش شاعران و درجه مهارت آنان را به درستی می‌شناخت درباره مولانا فضولی چنین می‌نویسد:

«طرز دیگری نزدیک به طرز نوایی طرز دلفریب و اسلوب عجیبی نیز وجود دارد که در آن مولانا محمد فضولی مبدع و در طریق آن مخترع است». دیگر تذکره‌ها نیز بطور عموم شعر و هنر او را تأیید کرده و بر استعدادش احسنت گفته‌اند و طرز اسلوب شعری او را با نوایی نزدیک و قرین دانسته‌اند و لطافت و معنا را در شعر فضولی بیشتر پسندیده‌اند. هر چه از زمان حیات شاعر دورتر می‌شویم تذکره نویسان از شیوه‌ی بیان و اسلوب شعری فضولی بیشتر سخن گفته‌اند و به مقایسه‌ی شعر او با شاعران پرداخته‌اند و بویژه به زبان آذری او توجه نموده و فرق آنرا با ترکی آناطولی و جغتایی باز نموده و ابراز کرده‌اند که «به درستی فضولی قسمت مهمی از شهرت خود را مدیون زبان و اسلوب آذری می‌باشد».

مسلم این است که شاعری که از دوران طفولیت به سرودن شعر می‌پردازد مدتی با نظیره‌سازی بر اشعار شاعران معروف تمرین شاعری می‌کند و از شکل شعری و مضامین شعری آنان متأثر شده و الهام می‌گیرد. فضولی نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. او تمرین شعر را با نظیره‌سازی بر اشعار شاعران قدرتمند پارسی گوی و ترکی گوی چون نظامی کبیر، خاقانی، حافظ، سعدی، امیر علی شیر نوایی و دیگران می‌آغازد و این الهام‌گیری حتی بر معاصرانش همچون خیالی، ختائی و نجاتی و سایرین نیز مترتب است. او ضمن نظیره‌سازی بر مضامین شعر آنان تسلط یافته تصرف کرده و از آنان آموخته است. این الهام و تأثیر را می‌توان گاه با روشنائی تمام نشان داد. هر چند که موضوع «حافظ و فضولی» موضوع تحقیق بسیاری از محققان و ادیبان بوده و در این سلسله مقالات نیز جایی خواهد داشت عجالتاً می‌توان نمونه‌هایی از الهام فضولی از اشعار حافظ را نشان داد. ابیاتی چند از فضولی را با ابیاتی مشابه از دیوان حافظ می‌آوریم:

فضولی:

بیابانگرد مجنونان غم و دردم سئوال ائمه

نه بیلین بحر حالین، اول که منزلگاهی ساحلدور؟

حافظ:

شب تاریک و بیم موج گردابی چنین حائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها؟

فضولی:

بیر پری زولفون تو توب خالیندان آلدیم کام دل
دوت که ملکینی دوتدون، هنددن آلدین خراج

حافظ:

دو چشم شوخ تو بر هم زده هیتا و خوابش
به چین زلف تو ما چین هند داده خراج

فضولی:

واعظ بیزه دون دوزخی وصف اتدی فضولی
اول وصف سنین کلبه احزانین اوچوندور

حافظ:

حدیث حول قیامت که گفت واعظ شرع
کنایتی است که از روزگار هجران گفت

الهام فضولی از نظامی گنجوی نیز می تواند موضوع بحث دیگری باشد. بی شک فضولی در سرودن لیلی و مجنون چشم بر لیلی و مجنون نظامی داشته است. همانگونه که فضولی در مقدمه‌ی اثر خود از نظامی به احترام تمام از او نام می برد، تأثیر کامل نظامی بر فضولی قابل مشاهده است. علاوه بر این، در غزلهایش نیز وزن و قافیه به همراه مضمون اشعار نظامی منبع الهام فضولی بوده است:

نظامی:

ننجه فریاد ائتمه سین دردی ایله مسکین غریب
کیمسه گورمز چون حبیبینه رقیبندن رقیب

فضولی:

کوهکن شیرینه اوزنقشین چکیب وئرمیش فریب
گورنه جاهلدور یونار داشدان اوزونه بیر رقیب

علاوه بر فضولی دیگر شاعران ترکی گوی از جمله حسن اوغلو و نجاتی بر اشعار نظامی نظیره ساخته اند. الهام مضمون در بسیاری از اشعار فضولی به چشم می خورد:

نظامی:

اشتر سر مست اگر گؤتور سه هجرانین یوکون
زولف و خالون کیمی کافر، جنتی مسکن توتار

فضولی:

بو غم لر کیم منیم واردور بایرین باشینا
قویسان چیخار کافر جهنمدن، گولر اهل عذاب اوینا

بسیاری از ابیات فضولی درباره‌ی ارزش انسان یادآور اشعار نظامی است:

نظامی:

زخمیمه کیم باخسا دییه رکه بونا مرهم نثله سین
دردیمی کیم گورسه آیدور: قابل درمان دئیل

فضولی:

عشق دردی نین دو عاسی قابل درمان دئیل
ترک جانان دیرلر بو دردین معتبر درمانینا

نظامی:

اول پری پیکر که دل زولف پریشانندادیر
آیت حسن لطافت اول شأنینده دیر

فضولی:

آشیان مرغ دل زولف پریشانندادیر
قاندا اولسام ای پری، کؤنلوم سنین یانیندادیر

نظامی:

خرم بودور که اولماهوش ایکن جانان ارمیشم
کیم هجران ایچینده وصلت جانانان ارمیشم

فضولی:

جانلار وئریب سنین کیمی جانانان یتیمیشم
رحم ائله کیم نتیجه سینه جانان یتیمیشم

نظامی:

بیر ذره‌یم که جهد ایل خورشیده یتیمیشم
بیر قطره‌یم کی سعی ایله عمانان ارمیشم

فضولی:

مسکین فضولی یم که سنه توتوموشام یوزوم

یا بیر کمینه قطره کی عمانه یتیمیشم

سعدی شاعر دیگری است که مورد عنایت مولانا فضولی بوده و آن قدر در شعر فضولی نفوذ داشته است که برخی ابیاتش گویی در دیوان فضولی ترجمه شده است از جمله بیت:

گۆرمه میشدیر گرچه کیمسه جان بدندن گتتدیگین

ایشده من گۆردوم که شیمدی گتتدی جانیمدیر گئدهن

دقیقاً یادآور بیت معروف سعدی است:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

اینک به چشم خویشان دیدم که جانم می رود

محققان آثار فضولی ردپای سلمان ساوجی را نیز در دیوان فضولی می یابند. اکثر محققان به نظیره سازی معاصران مولانا فضولی از جمله نجاتی و خیالی - دو تن از شاعران عثمانی اشاره ها کرده و نمونه های فراوان نشان داده اند. آنچه مسلم است نجاتی و خیالی، دو تن از شاعران عثمانی در سال ۹۴۰ هجری برای ملاقات با مولانا فضولی به بغداد رفته اند. در این موقع بغداد به دست عثمانیان فتح شده بود و فضولی در اوج شهرت و پختگی بوده است. با این حال بعد از ملاقات این شاعران بزرگ، آتش حسرت دیدار روم در دل شاعر ما شعله ور می شود اما به احتمال زیاد به این سفر موفق نشده است بیت ذیل نشانگر آرزوی دیدار او از دیار روم است:

فضولی ائیلدی آهنگ عیشخانه ی روم

اسیر محنت بغداد گۆردویون کۆنلوم

تذکره نویسان اکثر آثار فضولی را با امیر علی شیرنوایی مقایسه کرده اند، سبک و اسلوب شعری آن دو را مورد مذاقه قرار داده اند. بی شک فضولی در عنفوان جوانی همچنانکه نظر به آثار حافظ و سعدی و نظامی داشته توجه بیشتری به نوایی نیز داشته است زیرا نوایی را در ادبیات ترکی دوست می داشته و به زبان مادری خود علاقه داشته است. بسیاری از غزلهای نوایی منبع الهام فضولی بوده، حتی وزن، ردیف و قافیه غزلیات وی عیناً در دیوان فضولی انعکاس یافته است:

نوایی:

ساجدی تردین گول یوزه اول سروگول رخساره سو

قویما کیم دفعینه قیلدی اول یوزه اظهار سو

فضولی:

ساجدی ای گؤز اشکدن کؤنلومده کی اودلاراسو

کیم بو دنلو دوتوشان اودلارا قیلماز چاره سو

نوی:

خسته کؤنلوم زحمت آغری پخته لیک پیکانیدن

بار آنین دیک کیم پاموق بیرله ایچر بیمارسو

فضولی:

وهم ایلن سؤیلر دل مجروح پیکانین سؤزون

احتیاط ایله ایچر هر کیمده اولسا یاره سو

یکی بودن وزن و قافیه در بسیاری از اشعار دو شاعر بزرگ جغتایی و آذری نشانگر تأثیر شاعر بزرگ

جغتایی و علاقه‌ی فضولی بدوست:

نوی:

ای ساچون آشفته سی یوز خیل سودایی مزاج

گورمه دوک زنجیر هم سودایا باعث هم علاج

فضولی:

منحرفدور ساقیا اندوه دونیادان مزاج

باده توت علت اندوه غفلتدور علاج

نوی:

اول ملک سیما پری کیم خلق اونون حیرانیدور

جانلار آشوبی ولی آشفته جانیم جانیدور

فضولی:

اول پریوش کیم ملاحه ملکون سلطانیدور

حکم اونون حکمی منه فرمان اونون فرمانیدور

۱۹ اثر بجا مانده از ملا محمد فضولی در طول عمر پربرکت و در دورانهای مختلفی از زندگی وی نگارش

یافته است. دیوان شعرش نیز حاصل یک دوره‌ی محدودی نیست بلکه غزلهای دیوان فارسی و ترکی به مرور

در طول یک عمر خلاقیت هنری آفریده شده‌اند. با توجه به حال و هوای غزلها تا حدی می‌توان مشخص ساخت که هر یک از غزلها در چه زمانی از زندگی شاعر و اندیشه‌های عرفانی او سروده شده است.

در عالم عرفان^۱

مولانا محمد فضولی شاعری غزلسرا، منظومه ساز و سراینده ترانه‌های عشق و محبت است. در تمام آثارش، پنجره‌ای رو به سوی دنیای پهناور عشق و فلسفه گشوده و ابعاد گسترده‌ای از زندگی پر رمز و راز انسانهای والامقام، ظریف اندیشه و مؤمن را نشان داده است. شاعر در منظومه‌های داستانی‌اش در ضمن مباحثه چهره‌های گوناگون اجتماعی تلاش کرده است تا مهمترین مسائل فلسفی و حکمی زمان را مطرح سازد و در ضمن اوضاع اجتماع زمان، دیدگاههای فلسفی و مناسبتهای اجتماعی خویش را نیز بنمایاند. دیدگاههای فلسفی، هنری و اجتماعی شاعر در این مباحثه‌ها گشوده می‌گردد، وقتی سخن از عشق می‌گوید بدان معنای عمیق و عارفانه‌ای می‌دهد، آنگاه که از موسیقی سخن می‌سراید آنرا نردبان عالم بالا می‌داند و زمانی که به حکمت لب می‌گشاید عالی ترین مفاهیم انسانی و اخلاقی را نثار خوانندگان می‌کند. تصاویر زنده و جاندار از طرز معیشت و تفکر اصناف مختلف جامعه ترسیم کرده، پرده از تقلبها، ریا کاریها، بزدلی‌ها، حيله گریها، نفع پرستی‌های طبقات و اقشار سرشناس اجتماعی حتی از حکومت رانان و روحانیان بر می‌دارد، رفتار ناپسند آنان را به سخت ترین وجهی به باد انتقاد می‌گیرد و در مقابل به زحمت و کار خلاقانه‌ی پیشه‌وران و زارعان و زحمتکشان ارج می‌نهد، رک و پوست کنده سخن می‌راند، حتی عرفانش نیز عریان و به دور از پیچیدگی است و به صراحت به سخنوران خطاب می‌کند:

دل مضمون طلبان خون نکنی

لفظ را پرده‌ی مضمون نکنی

سخن آنست که فهمند عوام

اصل معنی است نه تزئین کلام

می‌دانیم که سازگارترین نوع شعر که با احساسات رقیق و عواطف پاک شاعران مردمی و اندیشه‌های والای عارفان موافقت داشته است همانا غزل بوده است. اما شاعران عارف از انواع دیگر شعر رویگردان نبوده و در هر فرم شعری اندیشه‌های خود را شکل بخشیده‌اند از جمله نظامی در مثنوی‌هایش و در قالب داستانهای این امر را تداوم بخشیده است. فضولی نیز در مثنوی و داستان لیلی و مجنون عالی‌ترین مفاهیم عرفان را به تبیین نشسته است ولی چون غزل را برای بیان حالات درونی و روابط عاشق و معشوق مناسب تر دیده است هر جا که لازم دیده به غزل روی آورده است.

فضولی شاعر سه زبانه - ترکی، فارسی و عربی - آذربایجان است که قدرت شعری وی نه تنها در اشعار ترکی، بلکه در هر سه زبان مشهور و معروف است. او به هر زبانی که شعر سراید با صراحت لهجه، مضامین فلسفی و اجتماعی را هنرمندانه چاشنی اشعار خود کرده و در هیچ زبان مقلد نبوده و تحت تأثیر شاعر بخصوصی نبوده است. بویژه در اشعار فارسی، هر چند که شاعر بزرگی چون حافظ بر قله ادبیات فارسی نشسته است و بسیاری از محققان و ادیبان خواسته‌اند در عالم عرفان این دو شاعر را به مقایسه نشینند و تأثیر حافظ را بر فضولی مشاهده کنند دلیلی و شاهی بر چنین تأثیری نیافته‌اند و اذعان کرده‌اند که فضولی قدرت خلاقه بی نظیری داشته و در ادبیات فارسی نیز بر قله ادبیات فارسی تکیه زده است.

مضامین فلسفی و عرفانی اصلی ترین موضوع غزلیات فضولی است. عشق و محبت در ماهیت عمیق اجتماعی و بشری اساسی ترین موضوع غزلیات اوست. محبت و همدلی با انسانهای آگاه تنها آرزوی شاعر است. عشق و محبت در شعر فضولی با هیالهای اثری و با رنگی شاعرانه در هم می آمیزد. وصف زیباییهای انسانی و زندگی پر سرور اشعار فضولی را دلپذیر و عطر آگین ساخته است و ترنم زیباییهای زندگی در بیشتر غزلیات لمس می شود و این موضوع بقدری در آثار او وسیع است که برخی فضولی شناسان غزلیات عاشقانه ی شاعر را حاکی از احساسات فردی به حساب آورده‌اند در حالیکه اشعار فضولی از روح زنده و فعال، روحیه ی شاداب و سرزنده شاعر بازتابی از اوضاع نا بهنجار زمانه است. به راحتی قابل مشاهده است که شاعر در عاشقانه ترین شعرهایش به جامعه و زمانه خود بی تفاوت نیست و گریزهای بسیار زیبایی به مسایل سیاسی می زند و حتی در غزل عاشقانه آرزوی به آتش کشیدن بساط سلطنت را بیان می کند.

موضوعات شعر فضولی بسیار وسیع و متنوع است، اگر با توجه به برخی اشعارش او را ذوق پرست بدانیم یا توجه به برخی اشعارش بایستی او را زاهد و صوفی نامید. اما حق اینست که او را عارف عاشق بنامیم زیرا بیشترین هنر او در راه بیان حالات عشق و عاشقی منجلی است و عشق در شعر او حالتی عرفانی و فلسفی دارد. از سوی دیگر او اهل تصوف هم نیست؛ شاعر در اشعار زیادی به صفات صوفیان، زاهدان اشاره ها کرده است اما عشق را فقط در میان عارفان عاشق یافته است و پس:

وادی وحدت حقیقتده مقام عشقدور

کیم مشخص اولماز اول وادیده سلطانان گدا

و یا:

عشق کلکی چکدی خط، لوح وجود عاشقه

کیم اولاً ثابت «حق» اثباتینده نفی ماعدا

فضولی شاعر چند بعدی است. عده‌ای با استناد به برخی اشعارش او را صوفی و اهل تصوف می دانند، عده‌ای دیگر حروفی اش می دانند، برخی او را صاحب عقیده ی وحدت وجودی می دانند، دیگران بکتاشی می نامند و ...

اما به راحتی می‌توان ادعا کرد که عقاید وجدآور شاعران دیگر آذربایجان چون عمادالدین نسیمی را کمتر می‌توان در دیوان مولانا فضولی یافت. با آنکه هستند محققانی که فضولی را حروفی می‌دانند. از جمله اینان می‌توان از «رضا توفیق» نام برد که ابیاتی چون:

نهال سرو دور، قاشین نون اول نهال اوزره

مثال نقطه نون خالین اول مشکین هلال اوزره

هم ائتدین قامتین تک تک سر قیلدیم سا معذورم

نه عذروم وار اگر دیرا ولسام اولماز نقطه خال اوزره

دلیل بر حروفی بودن فضولی دانسته است و از سوی دیگر ایشان مطرح کرده‌اند فضولی به دلیل ارادت به فضل‌الله نعیمی، نام فرزندش را فضل‌الله نهاده است. غزلیات دیگری نیز در این مورد مثال آورده‌اند. اما به استناد به ابیاتی که در بالا بدان اشاره شد نمی‌توان فضولی را حروفی دانست زیرا چنین مضامینی - تشبیه ابرو به نون، قامت یار به الف و قامت عاشق به دال، و غیره - در دیوان اکثر شاعران ترکی گوی و فارسی گوی می‌توان یافت اگر با چنین استنادی بتوان فضولی را حروفی دانست بایستی حافظ و سعدی، نوایی و نجاشی، حتی واقف و ودادی را نیز حروفی بدانیم.

درحالی‌که حروفیان فقط از چنین تشبیهات ساده استفاده نمی‌کنند بلکه عمق بینش فلسفی و هنر خلاقه‌ی آنان با این تشبیهات ادبی ساده بسیار متفاوت است و به راحتی می‌توان گفت سببهای ادبی حروفیان آنگونه که در اشعار نعیمی، نسیمی، عرشی، محیطی، مثالی، رفیعی و دیگران به کار رفته در دیوان فضولی یافت نمی‌شود. حتی می‌توان گفت با عقیده وحدت وجودی نیز فاصله داشته است.

فضولی از یک سو ملک فقر را بر می‌گزیند و می‌گوید:

فقر ملکی تخت و عالم ترکی افسردور منه

شکر الله باقی میسر دور منه

و یا:

فقر ایمیش فقر، فضولی، شرف اهل وجود

اؤزونه ائیلمه همدم فقرادان غیری

از سوی دیگر زاهدان ریاکار از نیش قلم شاعر در امان نیستند:

ریای زاهد خشگون سماعیندان نولور حاصل؟

خوش اول کیم رند میخانه ایچیب جام شراب، اوینار

و رقص و آواز، می‌زدن رند میخانه را از سماع ریا کارانه‌ی زاهد بهتر می‌داند. بکتاشیان فضولی را در میان گروه خود دانسته و قیزیلباش‌ها او را یکی از هفت شاعر بزرگ آذری (ترکی آذری) - نسیمی، ختائی، پیر سلطان آبدال، قول همت، یمینی، ویرانی و مولانا فضولی - دانسته‌اند.

عهدی که فضولی را صاحب «کمال معرفت، فاضل فنون، شوخ طبع، شیرین صحبت، بنده‌ی علم و هیئت، اهل حکمت و احادیث و تفسیر، پیرو شریعت و بنده‌ی اهل طریقت، توصیف کرده است هنوز اهل چه طریقتی است بر ادیبان و محققان مشخص نگردیده است. اما یقیناً اهل شریعت بوده و تشیع در بند بند وجودش نفوذ داشته است. برای اثبات این سخن، اسناد فراوان است:

بیریشده ثابت ائت قدم اعتباریمی

کیم رهبر شریعت اولاً مقتدا منه

ای فضولی ره شرعینی دوت اول رهبرین

بو طریق ایله ضلالتدن اؤزون ائيله رها

اگر در کل دیوان فضولی دلیلی نتوان یافت که او پیر یا پیرو طریقت خاصی بوده است در عوض ابیات فراوانی می‌توان شاهد آورد که به مذهب و شریعت وابسته بوده و پیرو شیعه‌ی اثنی عشر بوده است.

فضولی و شراب^۱

نه گۆردو باده ده بیلمن کی اولدو باده پرست

مرید مشرب زهّاد گۆردوگون کؤنلوم

موضوعی که انتخاب شده است سراسر دیوانهای شاعران عارف مشرق زمین را پر ساخته است. عارفان سرمست از باده‌ی عشق، عربده‌ها کشیده‌ها و سراسر زندگی را از زیبایی و لطافت یافته‌اند. هرچند که برخی باده‌ی مذکور را شراب مایع تعبیرش کرده‌اند و میخوارگی را از آن استنباط نموده‌اند اما همه آگاهیم که فضولی فقیهی آگاه، عارفی وقت شناس و شاعری قدرتمند است و کاملاً آگاه به رموز کلام و زبان. عده‌ای دو وجه در شعر فضولی در یک مجموعه جمع کرده و چنین دانسته‌اند که فضولی گاهی مؤمن و پرهیزگار و زمانی شرابخوار بوده است. اما می‌دانیم که فضولی از این دیدگاهها فاصله دارد، او مؤمنی متعصب و متشیعی استوار بوده است. برخی دوست دارند از او تصویری به دست دهند که مخالف دین و مذهب و رندی شرابخوار بوده است و او را از این نظر با حافظ و خیام مقایسه می‌کنند و شعرهایی از این دست که ذیلاً ذکر

می‌شود می‌آورند و حتی چنین نتیجه می‌گیرند که شاعر برای فرار از اوضاع روزگار به میخانه پناه می‌برده است؟!:

دوران حوادثینده یوخ باکیمیز فضولی
دارالامانی میز دور میخانه لر بوجاگی
قیلدی مندی رفع تکلیف نمازی مستلیک
سالدی آنجاق نشئه‌ی جام می گلگون منه
فضولی بولدی گنج عافیت میخانه کونجونده
مبارک مولکدور، اول مولک ویران اولماسین یارب
یارکویوندا مسلمانلار گر اولمسایدی یتیم

کافیرم گر روضه‌ی رضوانه ائیلرسم هوس
همین ادیبان در بررسی شعر فضولی، او را مادی و خوشگذران دانسته‌اند و مقصود فضولی از آب کوثر را قدح دست گلرخان و صورت زیبای دختران را هاله‌ای از حوریان بهشتی شمرده‌اند. ابروی دلدار زمینی فضولی را همپای محراب دانسته، وصف زیباییه‌های نگار را حاکی از بحرانه‌های روحی و درونی شاعر می‌دانند:

گیرب میخانه می مشرب ایلن کیم کی هوا ائیلر

اولوب مؤمن بهشته کافریم گر آرزو ائیلر

گاهی فضولی را چون حافظ تصویر ازلی می‌دانند و شاعر را بی‌اختیار:

تصویر ائدهن وجودوم یازمیش الیمده ساغر
رفع اولماقا بو صورت یوخ الده اختیاریم
فضولی آرزو می‌کند که مستی معنوی به سراغش بیاید نه مستی حاصل از شراب مادی:
دور ایسته من زمانی مئی نشه سین باشیمدان

توپراق اولاندا یارب دُرد مئی ائت غباریم

شاعر ما هرچند که از ایهام بهره‌ها می‌گیرد اما چون حافظ هر روز به سازی نمی‌رقصد. مسلم است که بحرانه‌های اجتماعی باعث بحرانه‌های روحی خاصی در شاعر ما شده است اما به اصولی پایبند است و قدمی بیرون از حیطه‌ی اعتقاداتش برنمی‌دارد. چرخشهای صد و هشتاد درجه‌ای در او نیست. او پایبند اصول دینی و عرفانی است. او هم عشق مجازی دارد و هم دل در گرو عشق حقیقی و یکی را مکمل دیگری می‌داند و هر دو عشق را می‌پذیرد. بدون عشق مجازی نمی‌توان به عشق حقیقی دست یافت. لذا بر عشق فضولی نمی‌توان مارک مادیت زد و نیز نمی‌توان عشق او را صرفاً روحانی قلمداد کرد و غافل از عشق ملموس زمینی. او هر دو را دارد. با تمامی ضعفهایش، اما دورو و ریاکار نیست. شاعری نیست که بخاطر صله و انعام، شاهی ظالم را

ستایش کند، از الوهیت ببرد و ممدوح را تا عرش بالا برد و عرش را فرش پای او سازد. از شطحیات نیز نمی توان در دیوان او یافت. او عارفی آزاده، فقیهی ژرف اندیش و شاعری عاشق پیشه است. فضولی شاعری بزرگ است و بد اندیشانی دوست دارند او را آماج دشنامهای خود سازند، اما شاعر ما عاشقی ثابت قدم، عارفی پاک باخته و عاشقی دلسوخته است.

فضولی شاعر ساقی نامه هاست. می در شعر او مفهوم عارفانه دارد و هرگز شاعری ضد شرع نیست، حتی بیتی از او نخواهید یافت که در مخالفت با دین باشد.

می ده که گیرد خرد نور ازو نه آن می که گردد خرد دور ازو

می ده کزو شرع گیرد نظام نه آن می که در شرع باشد حرام

فضولی بارها و بارها وابستگی خود را به شرع نشان داده است. او شرع را در وصال به هدف، وسیله ای زیبا می یابد و بویژه توسل جستن به دامن پیامبر و ائمه ی را در این مسیر، رهیافتی زیبا و نیکو به الوهیت می داند:

فضولی سانما یثمک منزل مقصوده مشکل دور

توتان دامن شرع احمد مختار، یثتمز می ؟

و یا :

ای فضولی ره شرعین توت اول رهبرین

بو طریق ایله ذلالتدن اوزون ائيله رها

شاعر عاشق است. زیبا رویان را تجلیگر قدرت خداوند می داند، انسانها را می ستاید بویژه انسانهای مؤمن، دلاور و پاک را عاشقانه دوست می دارد :

سجده دور هر قاندا بیر بت گؤرسم آئینیم منیم

خواه کافر، خواه مؤمن توت، بو دور دینیم منیم

او می داند که انسان دوستی او را دلیل کفر او خواهند دانست اما او را از این امر باکی نیست، بگذار ساده باوران کافرش دانند، انسان دوستی او راهیست به سوی خداپرستی، او باید که از این پل بگذرد. او می داند که طاعت ناقص بهره ای ندارد، زهد ریاکارانه و طاعت های بی دل، فایده اش کمتر، طاعت کم، اما عاشقانه است :

فضولی بهره وثرمز طاعت ناقص، نه دور جهدین ؟

کرم قیل زرق طاعت صورتینده حددن آشیرما

مفهوم می و میخانه در شعر فضولی مفهومی عارفانه است. این شراب، شراب عشق است و نشئه همانا فیض وحدت، میخانه نیز همانا بزم یگانگی و وحدت است. درگاه و خرابات نیز محل فیض، محبوب هم کسی جز رهبر و مرشد یا بعبارت دیگر محمد (ص) و علی (ع) نیست. فضولی که در عمر خود رنگ شراب مایع ندیده است چنین می گوید:

مسجدده ریا پیشه لراثتسین کی ریایی

میخانه گل کیم نه ریا وار، نه مرایی

و یا:

گل خراباته، نظر ساقیه قیل، کیم یوخدور

روح صاف و می صافی ده صفادن غیری

فضولی دوست دارد باده ی ناب سرکشد و سر بر خاک نهد و روز قیامت بپاخیزد و آنگاه مست و خراب، که نه فکر حسابش باشد و نه پروای عذاب:

خوش اول که دم اجل چکوب باده ی ناب

سرمست یاتیب قبرده تا روز حساب

روز محشرده دوروم مست و خراب

نه فکر حساب اولانه پروای عذاب

رنالیزم فضولی^۱

این عنوان تعجب آور نیست بلکه کاملاً بجاست همه می دانیم که در ادبیات ایده آلیستی رئالتهای وجود ندارد اما ما شاعر بزرگی چون مولانا فضولی را جدا از محیط زندگی و دنیای اطرافش در عالمی مجرد یا صرفاً در دنیای درونی و باطنی اش به صورت مخلوقی غریب نمی بینیم. شاعر با وجود غوطه ورشدنش در دنیای ایده آلیسم، از مردمی که با او می زید جدا نیست، از خواسته های طبیعی و انسانی دوری نمی جوید. مولانا فضولی ضمن داشتن زندگی معنوی و عرفانی اش، با مردم زمان خویش زیسته است و به همان طریق ضمن سیر و سلوک عرفانی و معنوی اش، در جامعه و در میان مردم به کار و فعالیت پرداخته و زندگیش سرشار از رفتارهای انسانی در هر دو بعد مادی و معنوی بوده است. او به همان اندازه که در دنیای ایده آلیسم به تفحص پرداخته در دنیای رئالیسم نیز زیسته است. او احساسات سرشار از غم و اندوه، شادی و سرور، پیروزی و شکست داشته، با مردم انس گرفته، با مردمان مختلف نشست و برخاست داشته، زمانی به زیبارخی دل باخته، روزگاری نسبت به ظالمی یا ریا کاری احساس تنفر داشته، زمانی دل به عیش و عشرت بسته، روزگاری غم

دنیا اورا مضطرب ساخته، زمانی در رنج و عذاب بوده روزگاری در کمال رفاه و آسایش بوده است، و در هر حال همچون تمامی انسانها نیازها و احساسهای مختلفی را تجربه کرده است. نهایت اینکه انسانی است منسوب به یک دوره‌ای از تاریخ آذربایجان، که مسلماً ذوق حاکم بر آن دوران در چارچوب فکری و ذوقی او تأثیر داشته و او نیز توانسته است بر ذوق و اندیشه زمان تأثیر گذارد. فضولی هر دو عالم ایده آل و رئال را در اشعار خویش به تصویر کشیده است زمانی به دنیای رئالیسم وابسته بوده و زمانی دنیای ایده آلیسم او را بسوی خود کشانده است اما شاید بتوان مراحل زندگی او را نسبت به گرایشات روحی و ذوقی وی تقسیم بندی کرد فضولی بیشتر به دنیای عارفانه و عاشقانه پناه جسته است:

مندن فضولی ایستمه اشعار مدح و ذم

من عاشقم همیشه ایشیم عاشقانه دور

با این شعرش گویی دل از دنیای واقعی می‌کند و به دنیای درونی خویش پناه می‌برد در همین دنیای عاشقانه است که در رؤیای شبانه سر می‌کند تا شاید در گنجی بگشاید، قدح فلک را پر سازد، جوش و خروش مهتاب را ببیند و قطره قطره‌ی ستاره‌ها را بچیند. آسمان در نظرش قدح بلورینی است که در آن شراب گل رنگ ریخته‌اند و ساقی دهر به گردش قدح دست یازیده و ستارگان به نشئه‌ای از این جام مست شده‌اند. شاعر نیز جرعه‌ای از شراب این قدح سر می‌کشد و به گنجی دائمی دست می‌یابد. (غزل ۱۸۸)

در غزل ۳۶ صبح با گریه‌ای در عشق ماهرخی هر روز سر از بالین بر می‌دارد، ستاره‌ها غروب می‌کنند و آفتاب طلوع می‌کند. صبح اسیر عشقی است که اشک چشمانش را با پرتو انوار آفتاب روی زمین می‌ریزد و نسیم سحرگاهی آه آتشبار عاشقی است که سر می‌دهد. اگر هنگام سحر مردگان سر از سنگ لحد بر دارند تعجبی نباید کرد چرا که صبح لبهای لعل فام سوگلی خویش را می‌بوسد. صبح رسامی است که با قلم زرین خویش، گونه‌های سوگلی خود را در پهنه‌ی آسمان به تصویر می‌کشد. صبح عاشق صادقی است که صبحگاهان با کشیدن آهی از ته دل خلق را از فراموشیها و ظلمت شب بیدار می‌سازد. اگر گویند که شب را پایانی است شاعر بدان امیدی اندک دارد و فردا را تسلی خاطر رنج‌دیدگان می‌داند.

این دو غزل مسلماً بر خاسته از روح ایده آل جوی شاعر است و در آن رئالیت‌ای وجود ندارد. عالم شاعرانه‌ای است که در آن دوره شاعران زمان در آن غوطه می‌خوردند. سفره‌ی عاشقانه می‌گسترده و در قدحهای بلورین شرابه‌ای گلرنگ نامرئی سر می‌کشیدند و از لذت این عالم مست می‌شدند. مجلس عرفانی و روحانی شاعران زمان چنین بود. آری در این غزلها، قلم سحر آمیز شاعر طرح مجالسی از این دست را آذین بندی می‌کند اما واقعیتی در آن نیست.

دنیای عاشقانه و عارفانه فضولی دنیایی زیبا و دوست داشتنی است اما آنچه از عنوان این مقاله بر می‌آید برخورد شاعر با واقعیتهاست. به جرأت می‌توان گفت فضولی از واقعیتهای نمی‌گریزد، با واقعیات زندگی

می‌کند و در این دنیا به تمیز زشتی و نیکی، خوبی و بدی، سیاه و سفید، عدل و ظلم دست می‌یازد و شخصیت انسانی فضولی را در اینجا به راحتی می‌توان شناخت.

تأثیر فضولی^۱

مولانا محمد فضولی اندیشمند و شاعر بزرگوار است که امروز نیز بعد از گذشت پانصد سال از زندگی پرافتخارش، هنوز هم روحیات شاعرانه‌اش، اندیشه‌های والایش و رفتارهای شایسته‌اش الهام بخش انسانهای دنیای امروز ماست. لزومی ندارد که درباره تأثیر او بر ادبیات ملتهای ترک زبان و ادبیات جهان به بحث مفصلی دست یازیم و کافیت بدانیم که کمتر شاعری توانسته است از دایره‌ی نفوذ او بیرون بجهد. اگر در اینجا به تأثیر او بر ادبیات خنقهای ترک زبان پردازیم برای خالی نبودن عریضه است.

ابتدا باید به تأثیر او در ادبیات جغتایی پردازیم. شکی نیست که امیر علی شیر نوایی در این ادبیات نقش هادی و رهبر را دارد اما محققان مختلف بعد از بررسی‌های مو شکافانه در این ادبیات به نتیجه رسیده‌اند که نوایی و فضولی در تأثیر نهادن بر روی شاعران این ادبیات رقیب هم به شمار می‌آیند. شاعران بزرگ این ادبیات در عین حالیکه بر آثار نوایی نظیره‌ها ساخته‌اند از تأثیر شگرف فضولی بر کنار نبوده‌اند. امیری شاعر برجسته‌ی جغتایی نمونه‌ی کاملی بر این مدعاست. او شاعری تأثیرگذار و متکی به خود است. با این حال نظیره‌هایی که بر غزلیات فضولی نوشته است نشان می‌دهد که از هر حیث تحت تأثیر فضولی به خلاقیت شعری دست یازیده است.

فضولی در تاریخ ادبیات عثمانی تأثیر شگرفی داشته است و صدها شاعر از همان زمان حیات فضولی تا امروز مرید و متلد هنر او بوده‌اند از جمله‌ی این شاعران می‌توان از باقی، خیالی، یحیی، شیخ غالب، ندیم، عطایی، ریاضی، نائینی، نابی طفلی و دیگران نام برد. تأثیر فضولی در ادبیات عثمانی به چند تن محدود نمی‌شود، بلکه این تأثیر در جریان‌های ادبی دورانهای مختلف وجود داشته است. محققان از تأثیر شگرف وی در ادبیات قرن ۱۶ بر شاعر بزرگی چون باقی، تأثیر همسو در جریان ادبی قرن ۱۸ و بر شاعر بزرگی چون ندیم و شیخ غالب مسئله‌ی ساده و زورگذری نیست چون همانها خود بر جریان ادبی سده‌های بعد از خود مؤثر بوده‌اند و لذا تأثیر فضولی را زمان به زمان، بر ادبیات عثمانی تداوم بخشیده‌اند. امیری دیگر شاعر بزرگ عثمانی یکی از مقلدان فضولی است در حالیکه دهها مرید در بین شاعران عثمانی دارد.

تأثیر فضولی در ادبیات جغتایی نیز از قرن ۱۶ الی قرن ۱۹ موقعیت برتر خود را حفظ کرده است. در این ساحه تأثیر فضولی با تأثیر نوایی به رقابت می‌پردازد. امیر علی شیر نوایی از جمله شاعران سترگی است که با ارزش نهادن به زبان ترکی و تشکیل مجالس ادبی در دربار سلطان حسین بایقرا، نقطه عطفی در تاریخ ادبیات

ملتهای ترک به وجود آورده و با قاطعیت از ارزش و توان زبان ترکی در برابر زبانهای مسلط آن دوره - عربی و فارسی - دفاع کرده و بر آنها ارجح نهاد. لذا در طول قرنهای متمادی پیرو مقتدای صدها شاعر از آذری و ترکی و جغتایی و ازبکی قرار گرفت. رقابت با چنین شاعر و اندیشمند بزرگ حتی در ادبیات قومی وی افتخار بس بزرگی برای مولانا فضولی به حساب می آید.

نظیره سازی شاعران بر غزلیات فضولی، گسترده‌گی فراوان دارد. باقی بر بسیاری از غزلهای فضولی نظیره ساخته است. خیالی، داشلیجالی یحیی در این نظیره سازی گوی سبقت را از دیگران برده‌اند شاعر سرکش و توانایی چون روحی دیوان شعر خود را با نظیره‌ای بر غزل فضولی می‌آغازد. نظیره‌های وی بر غزلیات فضولی هم از حیث انتخاب مضامین و هم از نظر طرز بیان - وزن و آهنگ بسیار جالب توجه است.

در دیوان ندیم - شاعر مبارز و بزرگ قرن ۱۸ و همچنین در دیوان شاعر توانای همین عصر شیخ غالب، تأثیر فضولی کاملاً مشهود است. شیخ غالب مضمون مثنوی خود «حسن و عشق» را برآستی از «صحت و مرض» مولانا فضولی، الهام گرفته، اما این الهام شاعرانه با توانمندیها و مهارت شاعرانه این شاعر بزرگ همراه است. تأثیر فضولی علاوه بر شاعران صاحب نامی چون نفعی زاده عطائی، ریاضی، نائلی و نابی و... مشهود است شاعران دیگری چون دوکا کلین زاده، احمد بیک، طفلی و سایرین نتوانسته‌اند از تأثیر فضولی فرار کنند. به سخن آخر می‌توان گفت در ادبیات عثمانی از میان شاعران کلاسیک این دیار شاعری نیست که با دیوان فضولی آشنا باشد و تحت تأثیر او قرار نگیرند.

تأثیر فضولی را صرفاً بر شاعران محدود نسازیم، بلکه وی در میان عامه‌ی مردم نیز با مهر و محبت مورد استقبال قرار گرفته است. «حدیقه السعداء»ی مولانا فضولی که در اوضاع و احوال کربلا و شهدای آن نوشته شده است در ماههای محرم و صفر در دستجواب عزاداری سالار شهیدان - امام حسین (ع) خوانده می‌شد. این نوحه‌ها در تکیه‌ی بکتابشها و علویان در سرزمین عثمانی مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت و واعظان نیز بر بالای منبر از کلام این عارف بزرگ بهره می‌گرفتند.

عاشیقها یا شاعران ساز و سخن که خنیاگران دوره گرد در آذربایجان و آناتولی می‌باشند از شعر مولانا فضولی بهره‌ها گرفته‌اند. این شاعران مردمی اشعار فضولی را حفظ کرده، در جشنها و عروسیها، قهوه خانه‌ها و مراکز تجمع مردم همراه ساز خود می‌خوانده‌اند و برخی از این اشعار توسط همان هنرمندان مردمی تغییر شکل یافته و به صورت اشعار فولکلوریک در آمده است.

اشعار مولانا فضولی در میان شاعران صوفی مسلک از احترام خاصی برخوردار بوده است و شاعران اهل تصوف تلاش کرده‌اند دیوان صوفیانه‌ی خود را با الهام از اندیشه‌های هنری مولانا فضولی زینت بخشند. از میان این شاعران می‌توان از قادری، نیازی، عبدالرحمن طالبانی نام برد که علاوه بر نظیره سازی، به تشریح

مضامین عرفانی اشعار فضولی نیز دست یازیده‌اند. آنان مولانا فضولی را عارفی بزرگ و صوفی مقدسی دانسته‌اند.

مولانا فضولی مورد توجه شاعران دوره‌ی تنظیمات: عثمان شمس، اشرف پاشا، ناظم پاشا، یشی شهرلی عونلی، ضیا پاشا، علی روحی، معلم ناجی، عبدالحلیم ممدوح و دیگران بوده و حتی اندیشمند بزرگ این دوران نامق کمال بر اشعار فضولی نظیره ساخته‌اند. عبدالحق حامد ضمن اینکه فضولی را شاعر اعظم نام می‌نهد بسیاری از ابیات فضولی را تضمین می‌کند.

در حقیقت اگر بخواهیم تأثیر فضولی را در خلاقیت شاعران عثمانی، جغتایی و آذری همراه با ارائه‌ی مثالها نشان دهیم مطلب آنچنان فراوان است که خود کتاب مستقلی را تشکیل می‌دهد.

تأثیر مولانا فضولی در ادبیات ترکی آذری گستردگی خاصی دارد، زیرا اکثر شاعران کلاسیک آذربایجان در عین حال که به شخصیت معنوی شاعر تقدس خاصی قائلند اشعار وی را نیز مقدس می‌شمارند و دیوان او را بعنوان منبع الهام شاعرانه می‌پذیرند و اگر به نظیره پردازی شاعران آذری از غزلیات فضولی بپردازیم سخن به درازا خواهد کشید و همین سخن کافیست که بگوییم اکثر شاعران آذری در خلق آثار خود به انحاء مختلف تأثیر فضولی را پذیرفته‌جاند حتی شاعران نو آور و بزرگی چون واقف و ذاکر از این تأثیر برکنار نبوده‌اند و امروز نیز شاعران آذری بر هنر خلاقه فضولی آفرین می‌گویند. همین امروز فضولی شناسی در دنیای ادب ترکی جای بس بزرگی را بخود اختصاص داده است و صدها ادیب و اندیشمند در بررسی و تشریح اشعار فضولی زحمات شایان توجهی کشیده‌جاند. خلاصه‌ی سخن آنکه اگر حافظ در ادبیات فارسی مقتدای اکثر شاعران پارسی گوی است مولانا فضولی در ادبیات ملتهای ترک زبان دارای همان مظهریت حافظ در ادبیات پارسی است؛ علاوه بر آن تأثیر فضولی تنها بر شاعران کلاسیک ختم نمی‌شود بلکه تأثیر او را در ادبیات شفاهی و شاعران مردم - عاشیقا بعینه می‌بینیم و عاشیقای معروفی چون گوهری، عاشیق عمر و دردلی و دیگران از خلاقیت سرشار فضولی بهره‌ها گرفته‌اند. تأثیر فضولی در مراسم مذهبی بویژه در عزاداریهای ماه محرم و بهره‌گیری از اشعار وی در دستجاب عزاداری مولانا فضولی را در صدر شاعرانی قرار می‌دهد که در جریان های ادبی جهان مؤثر بوده‌اند. از همه‌ی اینها گذشته هویت بشری اشعار مولانا فضولی، این شاعر بلند مایه را در تاریخ ادبیات جهان همواره زنده و مؤثر نگه خواهد داشت.

فضولی و حافظ^۱

ملا محمد فضولی عالم، عارف و شاعر بزرگ قرن دهم هجری پرمایه‌ترین نماینده‌ی ادبیات کلاسیک آذربایجان و یکی از برجسته‌ترین شعرای سه‌زبان‌ی عالم اسلام است. مقام و آوازه‌ی او از تعلق به آذربایجان

(۱) م. کریمی، فضولی و حافظ، روزنامه کیهان، ۱۳۶۴.

فرا تر رفته و به کل عالم بشریت پیوسته است. فضولی از بزرگترین عرفای دنیای اسلام، از ادیبان سرشناس جهان و بزرگمرد عالم اندیشه و هنر است که بخاطر بیان اندیشه‌ی والا، عاطفه‌ای رقیق به همراه تلفیق علم و عقل و عاطفه و با خلق ۱۹ اثر بزرگ به سه زبان عمده دنیای اسلام - عربی، ترکی و فارسی جاودانه گشته است. فضولی شاعری است بی‌همتا، زیرا در ادبیات ترکی یگانه شاعری است که هیچیک از شاعران به پای او نمی‌رسند، در ادب فارسی، هر چند که زبان مادری او نیست هنری ارائه داده است که در صف پارسی‌گویان متبخر جای گرفته است و با آثار عربی اش مقامی شامخ در ادب عرب دارد.

در اینجا به بررسی گوشه‌هایی از اندیشه و هنر دو شاعر بزرگ خواجه حافظ شیرازی و شاعر سه‌زبانه‌ی اسلام - مولانا فضولی می‌پردازیم که به نظر بسیاری از محققان، مقام فضولی در ادبیات ترک زبان همانند موقعیت حافظ در ادبیات فارسی می‌باشد و مضامین شعری آن دو نیز همسان می‌باشد. حافظ شاعری است که دیوانش از احترام خاصی برخوردار است و از عامی‌ترین مردم تا ادیبان فرهیخته بدان دل بسته‌اند و با آن فال می‌گیرند، شعرهایش را پرتوی از ذات حق می‌دانند و سروش غیبی و شاعرش را «لسان الغیب» می‌نامند.

چه حافظ و چه فضولی در عالم ادب، در طی قرون، بسیاری از تدقیقگران آثار خود را به حیرت واداشته‌اند. مفاهیم بلند عرفانی، اندیشه‌های والای اسلامی، عواطف و احساسات و بویژه هنر گرانسنگ هر دو شاعر باعث گشته است هزاران پیرو، مرید و مقلد داشته باشند. تأثیر حافظ مرزهای کشورهای کشورمان را در نور دیده و هر جا که زبان پارسی جاری است شعر شیوای حافظ نیز بر دلها حاکم است حتی آنان که به زبانهای دیگر تکلم می‌کنند در آشنایی با شعر و هنر حافظ از خود بیخود شده و به دامن او آویخته‌اند. تأثیر فضولی نیز از مرزهای زبان ترکی آذری فرا تر رفته، در ادبیات جغتایی، آنا تولی و... یکه تاز میدان شده و صدها اثر به تبعیت از آثار او خلق شده است. اشعار مولانا فضولی ما را به آنجائی می‌برد که هوای آزاد و پاک از آلودگی گناهان را می‌توان استشمام کرد. جایی که فرشته وحی بال و پر می‌زند. زمزمه‌ی جبرئیل از لابلای الفاظ فرحبخش اشعارش به گوش می‌رسد. آهنگ مردانه‌ی رسول خدا و طنین صدای حیات بخش ائمه‌ی اطهار (ع) شنیده می‌شود و از خلال آثارش با مصیبت‌های وارده بر آل علی و خاندان امامت آشنا می‌شویم.

تعبیر و تفسیرهای گوناگون از آثار و اندیشه‌های هر دو شاعر گاه آنچنان متناقض و متضاد است که آدمی را به حیرت و ایهام می‌دارد، بویژه بینشهای متضاد درباره‌ی حافظ ملهم از شعر و اندیشه‌ی پر ابهام و چند پهلوی او نهفته است و این ابهام سحرآسا موجب گردیده که همه‌ی اقشار جامعه بر تفسیر شعر او بر وفق مراد، علاقه و خواسته‌ی خود دست یازند. تعریف و تمجیدهایی که از دو شاعر بزرگ بعمل آمده همگی مورد تأیید نمی‌تواند باشد، زیرا برخی از این ستایشگران با تفسیرهای ساده و نوعی سطحی‌نگری آنان را تا سطح باورهای خویش پایین کشیده‌اند و برخی دیگر تا قله‌های دست نیافتنی و اوهام خودبالا نشانده‌اند. در این کشاکش بینشها، درک صحیح اندیشه‌های این دو شاعر همراه با تأمل و تعمق امکان پذیر است. شاید کتابها و مقالاتی که در

بررسی زندگی و آثار هر دو شاعر نوشته شده تشکیل یک کتابخانه‌ی در خوری را بدهد، اما هنوز هم ارزش پرداختن و تأمل را دارند. شاید مقایسه‌ای کوتاه بین هنر و اندیشه‌ی این دو شاعر نامی راهگشا باشد.

حافظ و فضولی از یک سرچشمه‌ی عقیدتی غنی سیراب شده‌اند و آن منبع غنی اسلام و فرهنگ قرآنی است. بسیاری از مضامین شعری ایشان در همین عرصه می‌باشد. هر دو شاعر بر قرآن تسلط دارند، هر دو با آیات و احادیثی که در سینه دارند در عالم مسلمانی به سر می‌برند. عرفان و مذهب چون تار و پودی، خود آگاهی و الهام این دو شاعر را بهم می‌پیوندد و به جهان بینی آنان هستی می‌بخشد.

معانی عرفانی، اصطلاحات رمزی در دیوان هر دو شاعر فراوان و چند بعدی است و جا دارد یا به عبارت دیگر به خوانندگان این اجازه را می‌دهد که مورد تفسیر و تعبیرهای مختلف و حتی متضاد قرار دهند. عرفان اسلامی با عمق و وسعت گسترده اش در دیوان حافظ و فضولی عظمت خاصی دارد و از این دیدگاه است که دیوان هر دو شاعر به عنوان کتاب فال و استخاره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

عشق عنصر اساسی و لیرسم قدرتمند هنر مولانا فضولی و خواجه‌ی شیراز را تشکیل می‌دهد. از دید هر دو عارف، سراسر هستی را عشق فرا گرفته و وسعت بیکرانیش بر هر چه مخلوق است تسلط دارد. عشق تقدیر الهی است، حرارت می، صدای نی از تأثیر عشق است.

فضولی:

قد انارالعشق للعشاق منهاج الهدا

سالک راه حقیقت حقیقا عشقه ائیلر اقتدا

حافظ:

ایا یا ایها السّاقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

فضولی:

سرسری با سماقدم عشق طریقینه فضولی

احتیاط ائيله که غایتده خطرناک سفر دور

دیوان حافظ سراسر کتاب عشق است و مضمون عشق چاشنی ۱۹ اثر فضولی می‌باشد. عشق در پیش هر دو شاعر مفهومی عمیق و عارفانه دارد. عشق نردبان عالم بالاست. فضولی چنین مطرح می‌سازد که چون انسان پا بر زمین می‌نهد دل به گلرخی می‌بندد و عشق را می‌آموزد و چون دل تپیدن آغازدتازه آنگاه است که برای درک عظمت عشق به پویایی می‌افتد و به اصل عشق یا عشق حقیقی می‌اندیشد. حافظ و فضولی، هر دو، عشق مجازی نیز داشته‌اند:

بیر پری سلسه سی عشقینه دوشدوم تاکی

شیمدی بولدوم سبب خلقت آدم نه ایمیش

در دیدگاه حافظ نیز انسان بار امانت را بر دوش می‌کشد تا روزی که به سر منزل مقصود برساند. از نظر دور نداریم که منتقدان شعر حافظ، شاعر را به عیش و عشرت راغب دانسته‌اند. فضولی نیز از عشق زمینی محروم نبوده است. او عشق زمینی را پلی به سوی عشق حقیقی می‌داند:

خوب صورتلردن ای ناصح منی منع ائتمه کیم

پرتو انوار خورشید حقیقت دور مجاز

مولانا فضولی همچون حافظ به عشق ملموس این جهانی نیز اشاره‌ها دارد. او مفتون زیبارخان است. در نظر او پرستش انسانهای زیبارو و نیک سرشت مجاز است. سجده‌ی ماهرخی بهتر که سر به تنظیم ظالمی خم کردن، دل سپردن به مه رویی خوشتر که با دیو و دد همسخن بودن.

«در مقایسه‌ی این دو شاعر بزرگوار بی‌شک کفه‌ی سنگین شعر و هنر را بایستی به حافظ و کفه‌ی سنگین تر اندیشه را به فضولی اختصاص داد». تردیدی نیست که هنر حافظ در ادبیات جهان هنوز هم یگانه‌تر است. هنر او در اینست که از شعرش ظرفی می‌سازد که می‌توان انواع معانی را در آن ریخت. رندی حافظ همانا در اینجاست. کلام حافظ در بسیاری از جاها به پای اعجاز می‌رسد و در اینجا فضولی در پله‌ی پایین تری قرار می‌گیرد. نام ملت ایران را همانا حافظ بر تارک ادبیات جهان قرار داده است و بی‌خود نیست که او را لسان الغیب نامیده‌اند.

موسیقی افسون کننده و دلنواز شعر حافظ منکری ندارد؛ فن شعری او؛ تعبیر و اصطلاحات چنان زیبا و موزون انتخاب شده‌اند که همانندی نداشته است. ناگفته نماند که جنبه‌های فنی شعر در دیوان حافظ بر اندیشه‌ی او می‌چربد و ضعف‌ها و گاه تناقض اوست که امکان می‌دهد «بی‌دین و دیندار، عارف و عامی، ستمگر و ستمکش، مرد و نامرد، همگی دست به سوی او دراز کرده و از او تسلی» یابند (اسلامی ندوشن، جام جهان بین، ص ۲۰۸)، اما فضولی چنین نیست و شاید ابعاد اندیشه اش محدودتر باشد. او از جبهه‌ی زحمتکشان در برابر ظالمان دفاع کرده است. از همه مهمتر، فضولی پاسدار حریم تشیع است و در همه‌ی آثارش از آل علی (ع) سخنها دارد خواه به زیانش باشد و خواه به نفعش.

حافظ رندی است که در برابر زاهد ریایی، ظالم، شهنه، شیخ، محتسب و... رندانه قد علم می‌کند و این اقشار از انتقادات و افشارگریهای او امان نیافته‌اند. منتقدان حافظ «هنوز نمی‌دانند مقصود او از عشق و شراب در واقع عشق مجازی و شراب شیرازی است یا آن عشقی که صوفیان از آن سخن می‌گویند و آن شرابی که کنایه از جذبه و فنایش می‌شمارند». (عبدالحسین زرین کوب، با کاروان حله، ص ۲۳۸). سخنان دو پهلوی او نشان از چندگونگی و یا ابعاد شخصیت حافظ ندارد؟ همین چندگانگی شخصیت او، صفت بارزی از رندی

اوست و حتی سبک شعریش را همین صفت متمایز می‌سازد. هر چند هم باید اضافه کنیم همین چندگانگی به همراه ابهام و ابهامهای رندانه، خود، از بوی ریاکاری نیست. حافظ با ریاکاران عنادی سخت نشان می‌دهد، اما آیا خود از این ریا خالی است؟! منکر نمی‌توان شد که شعارهایی چون «بیا تا سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم»، «چرخ بر هم زنم از غیر مرادم گردد»

نشان از عصیان و سرکشی شاعر دارد. بی شک حافظ فرزند زمان خویش است و مدح و ذمهایش از حاکمان زمان، تحلیلی از حوادث دوران زندگی او را دارد.

او این مدح و ثناها، ذم و تقیح‌هایش را با هنری وافر و رندانه نوشته است که برای بررسی صحت و سقم، حقانیت و یا عدم آن بایستی تاریخ را ورق زد زیرا رندی حافظ در اینجا نیز خودی می‌نماید. اما مدح و ذم‌های فضولی یک رویه دارد. هر جا که آرامشی، آسایشی فراهم شده مدحی نیز مشاهده می‌گردد. طغیان فضولی بی پروا و بدون مصلحت اندیشی‌های خودخواهانه است. آن شک و تردید، چون و چرا، سرکشی و انکار موجود در دیوان حافظ را نمی‌توان در دیوان فضولی یافت اما عصیان فضولی واقعیتری ملموس است. او علیه ستمگرانی که تحت لوای اسلام بر گرده‌ی مردم سوارند فریاد برآورد:

«ای فضولی اودلارا یانسین بساط سلطنت»

الهام شاعرانه‌ی حافظ از مسیر رندی امکان ظهور می‌یابد و الهام فضولی در عالم پاک مسلمانان است. حافظ با جسارت و رندی خاص خود به شهنه، محتسب، شیخ، زاهد، طعنه می‌زند و فضولی شاید این جا قدم جای پای او می‌گذارد:

به نظر بسیاری از منتقدان، حافظ بیشتر به فکر زیبایی و والایی شعر خویش بوده نه تبلیغ این یا آن روش فکری خاص و معین (محمد امین ریاحی، گلگشت در شعر و اندیشه‌ی حافظ، ص ۳۳). اما فضولی هنر خود را در راه تبلیغ ایمان و اعتقاد اسلامیش نهاده است و اگر مدحی گفته برای کسب معیشت بدان نیازمند بوده است اما بیش از همه او ثناگوی آل علی (ع) است و از این طریق به دنبال راه نجات است:

دم اورهم اوصاف اولاد علی دن نیته کیم

مادح آل علی مستوجب غفران اولور

او در راه اشاعه‌ی اندیشه و اعتقاد خود اذیتها می‌کشد، آزارها را تحمل می‌کند اما به عاقبت کار خود امیدوار است:

یوز مشقت چکسه کام دل تا پیر انجام کار

هر کیمین عالمده مولاسی شه مردان اولور

بخش اعظمی از آثار فضولی به اسلام تعلق دارد. او در قصاید و غزلیاتش بارها به مدح ائمه پرداخته و این مدحها سرشار از لطافت و طبع شاعرانه است. اگر حافظ ترکیبی از یافته‌های عقیدتی گوناگون است فضولی

صاف و صمیمی یک مسلمان صادق است. حافظ به گلرخان زمینی دست ارادت دراز می کند و به عشق مجازی چشم می دوزد، فضولی نیز عشق مجازی را راهی به سوی حق و حقیقت می داند. در شعر هر دو شاعر جام سر می کشند، پای از زمین می کنند و در آسمان به سیر می پردازند. فضولی در این سیر و گشت، غمها و شادیهایش را یکسان می بیند:

اهل عرفان دیر جهان کیفیتین تحقیق انده ن

کیم نشاطیندن بولور یوز غم، غمیندن یوز نشاط

محققان آثار هر دو شاعر، آنان را به اوج آسمان برده و در بالای ابرها مدفون ساخته اند و دست نیافتنی شناخته اند. منتقدان گاه حافظ را برتر از مولوی نشانده اند و فضولی را برتر از عمادالدین نسیمی شناخته اند. اما می توان گفت که مولوی یا نسیمی دارای اندیشه ای یکسویه و عمیق بوده اند هر چند که از نظر هنری به پای حافظ و فضولی نمی رسند. منتقدی نوشته است «حلاج با آن طبع طوفانی و انالحق زدنش به اندازه حافظ توسن نیست چه، حلاج هر چه بود سر بر یک آستان فرود آورد و جان بر سر این کار نهاده است اما حافظ سرش به دنیا و عقبی فرود نمی آید». (بهاءالدین خرمشاهی، ذهن و زبان حافظ ص ۱۰)

موضوع دیگر اینکه در عین عظمت این دو شاعر، که هر یک منبع الهامی داشته اند و حافظ که پیرو مراد صدها شاعر بوده مورد توجه و عنایت فضولی نیز بوده است و فضولی دست ارادت به سوی او دراز کرده و از هنر شعر او الهام ها گرفته است؛ حتی گاهی ابیاتی از حافظ را در دیوان ترکی خود جای داده است. نمونه هایی چند شاهد این مدعا است:

حافظ:

شب تاریک و بیم موج گردابی چنین حائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

فضولی:

بیابانگرد مجنونان غم و دردم سئوال ائمه

نه بیلسین بحر حالین، اول که منزلگاهی ساحلدور

حافظ:

حدیث حول قیامت که گفت واعظ شرع

کنایتی است که از روزگار هجران گفت

فضولی:

واعظ بیزه دون دوزخی وصف ائندی فضولی

اول وصف سنین کلبه ی احزانین اوچوندور

باید گفت که بررسی و مقایسه‌ی حافظ و فضولی موضوع تحقیق بسیاری از فضولی‌شناسان بوده است. حافظ و فضولی شاعرانی که مشکلات عشق را بجان خریدند... و نهراسیدند.

ادبیات یکی از اساسی‌ترین هنرها و تبلوری از ارزنده‌ترین بخش از ارزشهای هنری است که دارای گستردگی بیشتر و در عین حال تأثیرپذیری بیشتر از طریق سهلتری می‌باشد. ادبیات سه زبان عمده اسلامی یعنی عربی، فارسی و ترکی در دامن فرهنگ اسلامی پرورش یافته و در طول ۱۴ قرن، از احادیث و روایات و مضامین اسلامی غنی گشته است. و بسیاری از فقها، فیلسوفان، دانشمندان و عرفا عقاید توحیدی خود را در الفاظ ادبی و قالبهای هنری بیان کرده‌اند.

ما به ادبیات اسلامی بعنوان بلندگوی انقلاب رهایی بخش و عزت آفرین تاریخ اسلام می‌نگریم. شاعران و نویسندگان اسلامی همچون رزمندگان صحنه نبرد، پیکارگران خطه آزادی بودند که فضیلت‌های انسانی را در کالبد مردم می‌ریختند. ادبیات اسلامی تلفیقی از خون و هنر بزرگانی است که از اردوگاه مستضعفین سربرافراشته و در کشاکش زمان فریادشان را بلند کرده‌اند این بزرگان از سلاله‌ی هنرمندانی هستند که با اشعار روشنگرانه‌ی خود به مردم آگاهی داده و در قدح عربده کشان ستمگر شرنگ ریخته‌اند.

ادبیات گنجینه‌ای مهم از نتایج عقلی، فکری، عقیدتی و آفریده‌های احساسی و بیان آنها با الفاظی زیبا و کلماتی ظریف برای تأثیرپذیری در دیگران می‌باشد. در این گنجینه اسلامی، علوم چون فقه، کلام، حکمت و عرفان جای می‌گیرد. آثار بسیاری از شاعران عرب، فارس و ترک مملو از بینشهای اسلامی است. حافظ شاعری عارف و فقیهی دردشناس است. زبان او همچون زبان دیگر عرفای اسلامی، زبانی عرفانی با اصطلاحات خاص و ویژگیهای اهل عرفان است. حافظ اگر چه مدیحه‌هایی سروده است ولی مدیحه سرا نیست و دل به جلال شکوه دربار خوش نکرده است و از بهر مال و مکنت دنیوی تلاش نمی‌کند.

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع

که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع

فضولی نیز شاعری است که پا به دربار نمی‌گذارد و اهل مدیحه گوئی نیست:

ای فضولی اودلاد رایانسنین بساط سلطنت

یئی دوراوندان حق بیلور، بیر گوشه‌ی گلخن بنه

و یا:

گؤر غنیمت فقر ملکونده، گدالیق شیوه سین

اعتبار منصب و درگاه سلطانی اونوت

و یا:

چکمه تخت و تاج قیدین بی سروپالیق گۆزه ت
 کیم آیاغه بند دور تخت و بلا دور باشه تاج
 حافظ «دولت دیدار» را بر «خسروی» ترجیح می دهد:
 دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
 در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن
 و فضولی در جهت بدست آوردن دولت دیدار، بود و نبودش را نثار می کند:
 ذوق دیدار یله دلدارین یوخ ائتدیم واریمی
 دولت باقی که دیرلر، دولت دیدار ایمیش
 فضولی هدف از دو عالم را دیدار یار می داند:
 دیدار دوستدور ایکی عالم نتیجه سی
 یوخ اوندان اؤزگه عاشقه عالمده ملتمس
 هر دو شاعر دل به عشق داده اند و در راه آن سر و جان گذاشته و واقف به مشکلات راه عشق هستند این
 مصراع معروف حافظ «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها» در دیوان فضولی چنین بیان شده است:
 سرسری باسمه قدم عشق طریقینه فضولی
 احتیاط ائیله که غایتده خطرناک سفر دور
 حافظ شاعر بزرگی است که با اشعارش انسان را با ماوراء طبیعت آشنا می سازد و هر بیتش دریچه ایست
 که بسوی ماورای طبیعت گشوده شده و انسان را از نشئه عرفان پروردگار سرمست می سازد و با زمزمه تسبیح
 عمومی خلقت هماواز و هماهنگ، انسان را در درون وجود خود با خودش آشنا می سازد و بحال خویشتن
 عارف، و در دستیابی به گوهر نهفته در درون جان خویش توانا، حافظ با آگاهی بر این امر است که می داند
 تربتش زیارتگاه عاشقان خواهد شد:
 بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
 که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
 و فضولی در این آرزوست که تربتش در گذرگاه اهل عشق قرار گیرد.
 ای فضولی چقسه جان چقمام طریق عشقندن
 رهگذر اهل عشق اوزه قیلون مدفن بنه

فضولی رابطه ای بین عشق مجازی و حقیقی می باید. عشق مجازی علاقه ایست که برای شخص معینی
 احساس می شود. این عشق ارزشمند است. زیرا عاشق در برابر معشوق به سائقه عشق خویش از قیود می گذرد

و در حقیقت عشق مجازی پلی می‌شود برای رسیدن به عشق حقیقی. عشق حقیقی، عشق به ذات باری است و این عشق با عشق به انسان کامل می‌شود، فضولی در راه عشق این سیر و سلوک را می‌بیند و علت خلقت انسان را در عشق می‌بیند و بس

بیر پری سلسله سی عشقنه دوشدم تا که

شیمدی بولدوم سبب خلقت آدم نه ایمیش

شاعر هر جا قدم می‌گذارد اثری از وجود یار (ذات باری) می‌بیند. با دیدن قامت بالای سر و به یاد قدیار می‌افتد. زیبایی گلها و طراوت سبزه زارها، یادآور زیبایی چهره‌ی یار است. تا جایی که هر ذره را در ابلاغ رسالت حق پیک جبرئیل می‌بیند:

اولسه استعداد عارف قابل ادراک وحی

امر حق ارسالنه هر ذره دور بیر جبرئیل

حافظ با الهام از بینش اسلامیش آنچنان خوش بینانه به جهان می‌نگرد که قلب خواننده‌اش به شوق و شمع و امیدوار می‌دارد مرغ دل را به هوای رهیدن از قفس سینه به پرواز در می‌آورد. فضولی نیز شاعری است که قلب خواننده‌اش را با خود به عالمی فراختر و زیباتر می‌برد و دریچه‌ای رو به سوی دنیایی زیبا و دوست داشتنی می‌گشاید.

منابع:

۱. دیوان فارسی فضولی، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات دوستان.
۲. فضولی، کلیات، تبریز، ۱۳۵۴، کتابفروشی فردوسی.
۳. فضولی، غزلیات، حمید آراسلی، باکی، ۱۹۸۲.
۴. فضولی، دیوان فارسی، حسیه مازی اوغلو، استانبول، ۱۶۷۴.
۵. فضولی، دیوان فارسی، حسیه مازی اوغلو، تهران، ۱۳۷۴، دبیرخانه بزرگداشت ملا محمد فضولی.
۶. محمد فضولی، دیوان ترکی، میر صالح حسینی، تهران، ۱۳۷۳، انتشارات آفرینش.
۷. علی اصغر شعر دوست، چشمه‌ی خورشید، تهران، ۱۳۷۴، دبیرخانه بزرگداشت ملا محمد فضولی.
۸. محمد فضولی، حدیقه السعداء، میر صالح حسینی، تهران، ۱۳۷۳، انتشارات الهدی.
۹. فضولی، لیلی و مجنون، تبریز، ۱۳۸۳، انتشارات اسمر.
۱۰. نهاد سامی با نازلی، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۱، استانبول، ۲۰۰۴، دولت کیتابلاری.
۱۱. علیمار صفرلی، خلیل یوسفلی، آذربایجان ادبیاتی تاریخی، کوچورن حسین شرقی، تهران، ۱۳۷۶، انتشارات راستان.
۱۲. آثار، سیز سیز، باکی، ۱۹۹۲، گنجلیک.
۱۳. امن صدیقی، فلک لر یاندی آهیمدان، تهران، ۱۳۷۴، دبیرخانه بزرگداشت ملا محمد فضولی.
۱۴. فضولی، تورکجه دیوانی، امن صدیقی، تهران، ۱۹۹۶، فرهنگ و ارشاد اسلامی وزیر لیگی.
۱۵. م. کریمی، اودلارا یانسنین بساط سلطنت، مجله‌ی دده قورقود، نمره ۳، تبریز، ۱۳۵۸.
۱۶. م. کریمی، برگهایی از تاریخ ادبیات آذربایجان، امید زنجان، نمره‌های ۲۹ الی ۳۹، ۱۳۷۳.
۱۷. م. کریمی، معرفی ۱۹ اثر جاودانه‌ی مولانا فضولی، امید زنجان، نمره‌های ۳۲ الی ۴۰ - ۱۳۷۳.
۱۸. فریدون کوچرلی، آذربایجان ادبیاتی، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۸.
۱۹. م. کریمی، فضولی و حافظ، روزنامه‌ی کیهان، ۱۳۶۴.
۲۰. آثار، سیز سیز، باکی، ۱۹۹۲.
۲۱. صمد سرداری نیا، مشاهیر آذربایجان، جلد ۲، تبریز، ۱۳۷۸.
۲۲. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۸.
۲۳. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۲۴. محمد طاهر نصر آبادی، تذکره‌ی نصر آبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۲۵. سام میرزا، تحفه‌ی سامی، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۲۳.

قدانار العشق للعشاق منهاج الهدا،
 سالک راه حقیقت عشقه ایلر اقتدا.
 عشقدر اول نشئه کامل کیم اوندا ندرمدام،
 می ده تشویر حرارت، نی ده تاثیر صدا.
 وادی وحدت حقیقتده مقام عشقدر،
 کیم مشخص اولماز اول وادیده سلطانندان گدا.
 ائيله مز خلوت سرای سر وحدت محرمی،
 عاشقی معشوقدن، معشوقی عاشقندن جدا.
 ایگه اهل عشقه سؤیلرسن ملامت ترگین ائت،
 سؤیله کیم ممکن میدر تغییر تقدیر خدا؟
 عشق کلکی چکدی خط حرف وجود عاشقه،
 کیم اوله ثابت حق اثباتنده نفی ماعدا.
 ای فضولی انتها سیز ذوق بولدون عشقندن،
 بؤیله در هرایش که حق آدیله قیلسان ابتدا.

 ای ملک سیما که سندن اوزگه حیراندرسانا،
 حق بیلور انسان دئمز هر کیم که انساندرسانا.
 وئرمین جانین سنه بولماز حیات جاوادن،
 زنده ی جاوید اونا دئرلر که قریاندرسانا.
 عالمی پروانه ی شمع جمالین قیلدی عشق،
 جان عالم سن فدا هر لحظه مین جاندرسانا.
 عاشقه شوقینله جان وئرمک لیگین مشکل دگیل،
 چون مسیح وقت سن جان وئرمک آساندرسانا.
 چیخما یاریم گئجه لر اغیار طعنیدن ساقین،
 سن مه اوج ملاححت سن بونقصاندرسانا.
 پادشاهیم ظلم اندیب عاشق سانا ظالم ایمیش،
 خوبرولاردان یامان گلمز بو بهتاندرسانا.
 ای فضولی خوبرولاردان تغافلدریامان،
 گر جفا هم گلسه اونلاردان بیر احساندرسانا.

منیم تک هیچ کیم زار و پریشان اولماسون، یارب،
 اسیر درد و عشق و داغ هجران اولماسون، یارب.
 دمام جورلر دیر چکدو گیم بی رحم بتلردن،
 بو کافرلر اسیری بیر مسلمان اولماسون، یارب.
 گؤروب اندیشه‌ی قتلیمده اول ماهی بودور وردیم،
 که بو اندیشه دن اول مه پشیمان اولماسون، یارب.
 چیخارماق ائتسه لر تندن، چکیب پیکانین اول سروین،
 چیخان اولسون دل مجروح پیکان اولماسون، یارب.
 جفا و جور ایله معتادم، اونلارسیز نولور حالیم،
 جفا سینه حد و جورینه پایان اولماسون، یارب.
 دلیم کیم، عدلی یوخ، یا ظلمی چوخ هر حال ایله اولسا،
 کؤنول تختینه اوندان غیری سلطان اولماسون، یارب.
 فضولی بولدی گنج عافیت میخانه کنجنده،
 مبارک ملکیدیر، اول ملک ویران اولماسون یا رب.

صبح سالوب ماه رخنن نقاب،	چیخ که، تماشایه چیخا آفتاب.
رشته‌ی جانیم تیر ایت بیر گره،	سالما سر زلف سمن سایه تاب.
مست چیخوب سالما بیر گره،	گؤرمه روا کیم، اولا عالم خراب.
کسمه نظر جانب عشاقدن،	نالهی دلسوزان دن ائت اجتناب.
شاملر انجم سایرام صبحه دک،	ای شب هجرین منه روز حساب.
دوزخه گیرمز ستمیندن یانان،	قابل جنت، دگیل اهل عذاب.
سالدی آباقدن غم عالم منی،	وثرمنه غم دفعینه ساقی شراب.
رحم قیل افتاده لرین حالینه،	هیچ گر کمزمی سنه بیر ثواب؟

یار سؤال ائتسه که حالین نه دیر؟

خسته فضولی، نه وثره رسن جواب؟!

قیلسا وصلین شامیمی صوبحه برابر یوخ عجب،
 رسمدر فصل بهار اولماق برابر روز و شب.
 گون که، سایه ن دوشدوگی یردن دورار بیر وجهی وار،
 گلسه عالیقدرلر، فقر اهلی دورما قدر ادب.
 اولمادان میخانه عشقینده مست جام ذوق،
 دوزمه دی بزم فلکده زهره قانون طرب.
 جنت وصلیندر اول مقصد که، ایمان اهلینه،
 قیلسا حق روزی جهنم آتشی، اولدور سبب.
 غالباً مقصد وصالیندر که، دون گون دورمایوب،
 چرخ سرگردان گزر، بیلمز نه دیر رنج و تعب.
 بسته ی زنجیر زلفندیر نسیم تر مزاج،
 تشنه ی جام وصالیندر محیط خشک لب.
 قیلما فیض نعمت وصل ین فضولیدن دریغ،
 یوخدور اوزگه مقصدی، سندن سنی ایلر طلب.

کوهکن شیرینه اوز نقشین چکوب وثرمیش فریب،
 گورنه جاهلدر، یونار داشدان اوزیچون بیر رقیب.
 قاشلرین یایی بیر اوق لطف ائيله میش هر عاشقه،
 من هم اوندان ائيله رم بیر اوق تمنا، یا نصیب.
 توتیای خاک پاین فیضنه یول بولموشم،
 نور چشمیم عیب قیلما، کوراوولور دئرلرغریب.
 مضطربدیر چاره ی دردیمه، وه کیم بیلمیوب،
 بر دواسزدرده اوغراتمش اوزون مسکین طیب.
 برق آهیمدن ائویم هر گوشه بولمیش رخنه گر،
 گل گور، ای گل کیم، گرفتار قفسدیر عندلیب.
 ای منه صبرانت دییه ن حال دلیمدن بی جبر،
 عشق اولان یشرده نه دیر آرام، یانشیلر شکیب.
 ای فضولی، اینجیمه سندن تغافل قیلسایار،
 رسمدیر کیم، گؤسته ره احبابه استغناحبیب.

درد عشقیم دفعینه زحمت چکر دایم طبیب،
 شکر کیم، اولموش اونا زحمت، منه راحت نصیب.
 بیرزبان دیر شرح غم تقرینه هر برگ گل،
 ایلر بیهوده گول گوردو کده افغان عندلیب.
 بیلسه ذوقیم، وصلدن فرقتده افزون اولدوغون،
 وصلدن منعم روا گورمزدی رشکندن رقیب.
 طعن غفلتدیر پری طلعتلره اظهار حال،
 سانمه کیم، احباب حالندن اولور غافل حبیب.
 آه، بیلیم نیلیم قورتولمق اولمز قیددن،
 من حریف ساده دل، خوبان جمالی دلفریب.
 شمع قریبله تفاخر قیلما، ای پروانه کیم،
 خرمن عمرون گویر برق فنادن عنقریب.
 نوله آغلار سا فضولی، روضه ی کوین آنب،
 لاجرم گریان اولور قیلغاج وطن بادین غریب.

پای بند اولدوم سر زلف پریشانین گوروب،
 نطقدن دوشدم لب لعل در افشانین گوروب.
 اوده یاخدید شمع وش جانیم با خوب رخسارینه،
 چرخه چکدید دود دل سرو خرامانین گوروب.
 گذریر هریان گوزوم اشک ایچره با غریم پاره سین،
 خلعت گلگون ایله رخس اوز ره جولانین گوروب.
 بیر زمان کنچمزکه، دل تیغندن اولماز چاک چاک،
 آچیلیر مردم توتولموش کونلوم احسانین گوروب.
 کونلومی تنهالیق ایلردی پریشان سینه ده،
 اولماسیدی جمع هریاننده پیکان گوروب.
 بند زندان و غم ومحتدن اولموشدوم خلاص،
 آه کیم دوشدوم یشه، زلف و زرخدانین گوروب.
 ای فضولی، بونجه کیم توتدون نهان جان دلین.
 عاقبت فهم ائندی ائل چاک گریانین گوروب،

ای اسیر دام غم بیر گوشه‌ی میخانه توت،
 توتمه زهادین مخالف پندینی، پیمانه توت.
 دیشله دیمسه لعلین، ای قانیم تۆکن قهر ائيله مه،
 توت که قان ائتدیم، عدالت ایله قانی قانه توت.
 چیز گینرکن باشینه شمع رخندن جانیمی،
 منع قیلمه، آنی هم اول شمعه بیر پروانه توت.
 گر، سنه افغانیمی بیهوده وئرسه مدعی،
 اول سؤزه توتمه قولاق من چکدوگیم افغانه توت.
 توتمازام زنجیر زلفی ترکین، ای ناصح منی،
 خواه بیر عاقل خیال ائت، خواه بیر دیوانه توت.
 ای اولوب سلطان، دین دنیا ده مندن غربتی یوخ،
 سن سنی بیر جغدبیل، دنیانی بیر ویرانه توت.
 ای فضولی دهر زالی نین فریندن ساقین،
 اولمه غافل، ارکیمی ترپن ایشین مردانه توت.

کؤنلوم آچیلور زلف پریشانی گؤر گج،
 نطقم توتولور غنچه‌ی خندانینی گؤر گج.
 باخدیقجه سنه قان ساچیلور دیده لریمدن،
 با غریم دینور ناوک مژگانینی گؤر گج.
 رعنا لیق ایله قامت شمشادی قیلان یاد،
 اولمازمی خجیل سرو خرامانینی گؤر گج.
 چو عشقه هوس ائده نی گؤردوم که هواسین،
 ترک ائتدی، سنین عاشق نالانینی گؤر گج.
 کافر که، دگیل معترف نار جهنم،
 ایمانه گلر آتش هجرانی نی گؤر گج.
 ناز یکلیک ایله غنچه‌ی خدانی ائده ن یاد،
 ائتمز می خیال عل درافشانینی گؤر گج.
 سن حال دین سؤیله مه سن، نولا فضولی،
 ائل فهم قیلور چاک گریبانینی گؤر گج.

گرد گیل بیر ماه مهرین منیم تک زار صبح،
 باشین آچوب نیشه هرگون یقه سین تر یار صبح.
 گون دگیل، هرگون بیر ای مهریله کوکسیون چاک اندیب،
 تازه تازه داغلر دیر کیم، قیلور اظهار صبح.
 تیغ خورشید ایله رفع اولسه یثردیر کیم مدام،
 یانددوروب پروانه‌نی، شمع ابرور آزار صبح.
 صبحی شام و شامی صبح اولموش منم عالمده کیم،
 شام شمع بزم اولوب، آیریلدی مندن یار صبح.
 گؤرنه عاشقدر که، بیر خورشید وصلین بولماغه،
 صرف ائدر هر لحظه مین مین لؤلوی شهوار صبح.
 عشقه صادق لیک اظهار ائدی داغین گؤستروب،
 غالباً دیر لردی کاذب، قیلدی اوندان عار صبح.
 هجر شامنده غم ائتمیشدی فضولی قصد جان،
 اولما سایدی مرحمتدن دم اوروب غمخوار صبح.

لب لرین تک لعل و لفظین تک در شهوار یوخ،
 لعل و گوهر چوخ، لین تک لعل گوهر بار یوخ.
 سندن ائتم داد: «جورون وار لطفون یوخ» دیب،
 مست ذوق شوقینم، بیر دیر یانیمده وار یوخ.
 کیمه اظهار ائلیم بیلیم بو پنهان دردی کیم،
 وار یوزمین درد پنهان قدرت اظهار یوخ.
 دور سرمست شراب غفلت ائتمیش عالمی،
 بونجه سرمستین تماشا سینه بیر هشیار یوخ.
 خلقی مدهوش ائله میش خواب شب و طول امل،
 صبح تحقیقی علاما تینه بیر بیدار یوخ.
 صورت زیبا صنم لر یوخ دشمن بتخانه ده،
 وار چوخ، اما سینه بنزه ربت خونخوار یوخ.
 ای فضولی، سهل دیر غم که غمخواری اوله،
 غم بود و رکیم، منده مین غم وار بیر غمخوار یوخ.

ناله دندیر می کیمی آوازه ی عشقیم بلند،
 ناله ترکیں قلیمازام نی تک کسلیسم بندبند.
 قیل مدد، ای بخت، ورنه کام دل ممکن دگیل،
 بؤیله کیم، اول دلربا بی درد دیر من دردمند.
 داغلر در اودلو کؤنلومده قراسی قوپمامیش،
 یاثبات عشق اوچون اود اوزره بیرنچه سپند.
 آچلیور کؤنلوم گهی کیم گریه ی تلخیم گؤروب،
 آچار اول گلرخ تبسم بیرله لعل نوشخند.
 خاک راهیندن منی قالدیره بیلمز سایه تک،
 قیلسه گروندن آفتابین هر شعاعین بیر گمند.
 جام توت دئر ساقی گول چهره، زاهد ترک جام،
 ای کؤنول، فکرائیله گؤرکیم ها نسیدر توتمالی پسند.
 ای فضولی صورت فقرین قبول دوستدور،
 هیچ درویشی سنین تک گورمه دیم سلطان پسند.

پریشان خلق عالم آه و افغان ائتدیگیمدندیر،
 پریشان اولدوغیم، خلقی پریشان ائتدیگیمدندیر.
 تن زاریمده درد عشق گون گوندن فزون اولماق،
 یتن بیدرد تدبیریه درمان ائتدیگیمدندیر.
 گوزوم کیم باغیریمین قانین تۆکر پر کاله، پر کاله،
 دمامم آرزوی لعل جانان ائتدیگیمدندیر.
 دگیل بیهوده گریاغسا فلکدن باشیما داشلار،
 بناسین تیشه ی آهیمله ویران ائتدیگیمدندیر.
 هاچان رسوا اولوردوم قان اودوب صبرانده بیلسیدیم،
 ملامت چکدوگیم بیهوده افغان ائتدیگیمدندیر.
 خطاسندن دگیل جسمیم اوخوندن بی نصیب اولسا،
 حباب اشک گلگون ایچره پنهان ائتدیگیمدندیر.
 فضولی، اختلاط مردم عالمدن اکراهیم،
 پریشلرخیالین مونس جان ائتدیگیمدندیر.

جانی کیم جانانی ایچون سئوسه جانانین سئوه،
 جانی ایچون کیمکه، جانانین سئوه، جانین سئوه.
 هر کیمین عالمده مقدار ینجه در طبعنده میل،
 من لب جانانیمی، خضر آب حیوانین سئوه.
 باشه دم دوشدو کجه تقصیر ائيله مز، ائیلرمدد،
 اول سبیدن متصل چشمیم جگر قانین سئوه.
 مشک چین آواره اولموشدور وطندن من کیمی،
 هانسی شوخون بیلیمزم زلف پریشانین سئوه.
 سوکه، سرگردان گزرر باشنده واردیر بیر هوا،
 غالباً بیر گلرخین سرو خرامانین سئوه.
 عاقبت رسوا اولوب می تک دوشر خلق آغزینه،
 کیم که، بیر سرمست ساقی لعل خندانین سئوه.
 نولاجقدر، ترک عشق ائتمه، فضولی، و هم اندیب،
 غایتی دیرلر اوله بیر بنده سلطانین سئوه.

آه ایله دیگیم سرو خرامانین ایچوندور،
 قان آغلادیغیم غنچهی خندانین ایچوندور.
 سرگشته لیگیم کاکل مشکینین اوجوندان،
 آشفته لیگیم زلف پریشانین ایچوندور.
 بیمار تنیک نرگس مستین المیندن،
 خونین جگریم لعل دُر افشانین ایچوندور.
 یاخدییم تنیمی وصل گونی شمع تک اما،
 بیلکیم، بو تدارک شب هجرانین ایچوندور.
 قورتارماغا یغمای غمیندن دل و جانی،
 سعیم نظری نرگس فتانین ایچوندور.
 جان وئر، کؤنول، اول غمزه یه کیم، بونجه زمانلار،
 جان ایچره سنی بسله دیگیم آنون ایچوندور.
 واعظ بیزه دون دوزخی وصف ائندی فضولی،
 اول وصف سنین کلبه ی احزانین ایچوندور.

ده نه قامت، نه قیامت، بونه شاهرخ گل تردیر،
 نه بلادیر نظر اهلینده، نه خوش مد نظر دیر.
 گوزیولو دور که، کونول ملکینه خوبلر گیره راوندان،
 توتما، ای اشک، اونو بالله که، عجب راه گذردیر.
 نه گهر بولسه بگنمز بوراخیر یازییه دریا،
 غالیا، کیم اونا مقصود دیشین کیمی گهر دیر.
 عشق عیبینی بیلیبن هنر، ای زاهد غافل،
 هنرین عیدیر اما دئدیگین عیب هنر دیر.
 ستمین گرچه یاماندیر، اونی ترک ائله مه، بالله،
 که، تغافل، ستمندن دخی البته بتر دیر.
 آخر اولمز نجه کیم، گوزیاشی آخار سه همانا،
 که دمام اونا امداد قیلان خون جگر دیر.
 سرسری باسمه قدم عشق طریقینه فضولی،
 احتیاط ائله که، غایتده خطرناک سفر دیر.

منده مجنونندان فزون عاشق لیق استعدادی وار،
 عاشق صادق منم، مجنونون آنجق آدی وار.
 نوله قان تۆکمکده ما هر اولسه چشمیم مردمی،
 نطفه ی قابلدورور. غمزه ن کیمی استادی وار.
 قیل تفاخر کیم، سنین هم وار من تک عاشقین،
 لیلی نین مجنونی، شیرینین اگر فرهادی وار.
 اهل تمکینیم، منی بنزتمه ای گل، بلبله،
 درده یوخ صبری اونون هر لحظه مین فریادی وار.
 اؤیله بدحالم، احوالیم گؤرنده شاد اولور،
 هر کیمین کیم، دور جورندن دل نا شادی وار.
 گرمه، ای کونلوم قوشی، غافل فضای عشقده،
 کیم، بو صحرانین گذر که لرده چوخ صیادی وار.
 ای فضولی، عشق منعین قیلمه ناصح دن قبول،
 عقل تدبیری دیر اول، سانمه که، بیر بنیادی وار.

عالم اولدی شادسندن ، من اسیر غم هنوز،
 عالم ائتدی ترک غم، منده غم عالم هنوز.
 جان باغیشلاردی لیبن اظهار گفتار ایلیوب،
 اورمدن عیسی لبی جان بخشلیق دن دم هنوز.
 سجده گاه اتمیشدی عشق اهلی قاشین محرابینی،
 قیلمدن خیل ملائکک سجدهی آدم هنوز.
 جانه دردین، جسمه پیکانین روان اتمیشدی حکم،
 جسمیله جان ارتباطی اولمدن محکم هنوز.
 اشک صرف ایلر فلکدن کام حاصل قیامغه،
 بو گوهر قدرینی بیلمز دیدهی پرئم هنوز.
 پرده چشمیم مقام اتمیشدی بیر ترسابچه،
 اولمدن مهد مسیحا، دامن مریم هنوز.
 ای فضولی، ائله دی هر درده درمان اول طیب،
 بیرنیم زخمیدیر آنجق بولمیه ن مرهم هنوز.

راز عشقین ساخرم ائلدن نهان، ای سروناز،
 گنتسه باشیم شمع تک ممکن دگیل افشای راز.
 خوبلر محراب ابر و سینه میل اتمز فقیه،
 اولسه کافر دیر، مسلمانلار، اونا قیلر نماز.
 کیمسه اول بدخویه اظهار ائده بیلمز حالیمی،
 ای سرود ناله تانریچون سن اولغل چاره ساز.
 قالیم گورمیش تهی، توکمک دیلر بیر تازه روح،
 برق آهیم کیم، گلن پیکانه وثرمیش گداز.
 خوب صورتلردن، ای ناصح منی منع ائتمه کیم،
 پرتو انوار خورشید حقیقتدیر مجاز.
 من خود اولدیم، ای ترابمدن اولان ساغرمدام،
 رندلربزمین گزوب بیر بیریتور مندن نیاز.
 ای فضولی قالمشم حسرتده بیلیم نیلیم،
 دور ظالم، بخت نافر جام، طلب چوق، عمر آز.

کؤنولده مین غمیم واردیر که پنهان ائيله مک اولماز،
 بوهم بیر غم که ائل طعنندن افغان ائيله مک اولماز.
 نه مشکل درد اولورسه بولونور عالیده در مانی،
 نه مشکل در دایمش عشقین که درمان ائيله مک اولماز.
 فنا ملکینه چوق عزم ائتمه، ای دل چکمه زحمت کیم،
 بو تدبیر ایلله دفع درد هجران ائيله مک اولماز.
 ساقین، کؤنلوم یقارسان پنددن دم اورما، ای ناصح،
 هوای نفس ایلله بیر ملکی ویران ائيله مک اولماز.
 دهانین اوزره لعلین ائتسه میش دل دفعی مشکلداری،
 گؤرونمز، هیچ جرمی، یوق یتره قان ائيله مک اولماز.
 دعالر ایلرم، هندن یانا بیردم گذار ائتمز،
 نه چاره، سحر ایلله سردن خرامان ائيله مک اولماز.
 فضولی، عالم قید ایچره سن، دم اورمه عشقندن،
 کمال جهل ایلله دعوای عرفان ائيله مک اولماز.

تشنه ی جان وصالن آب حیوان ایستمز،
 مایل مورخطین ملک سلیمان ایستمز.
 ظلمت زلفین گرفتاری دم اورمز نوردن،
 طالب شمع رخون خورشید رخشان ایستمز.
 ائيله مز میل بهشت افتاده ی خاک درین،
 ساکن گنج غمین سیر گلستان ایستمز.
 جوردن آه ائتمه ای عاشق ییقر کؤنلوم دئی،
 هیچ سلطانم دیه ن ملکی نی ویران ایستمز.
 عاشق ایسن رند و رسوا لیکدن اکراه ائتمه کیم،
 عشق سرین اقتضای دور پنهان ایستمز.
 ای فضولی متصل دوران مخالفدیر منه،
 غالبا ارباب استعدادی دوران ایستمز.

منه باد صبا اول سرو گلر خدن خبر وئرمز،
 آچیلمز غنچه ی بختیم، امیدم نخلی بر وئرمز.
 تۆکوب گۆز یاشینی سنسیز، هلاکم ایستم اما،
 اجل پیکینه سیل اشک گردابی گذر وئرمز.
 گۆزومده مسکن انت خار مژمدن احتراز ائمه،
 گل خندانه سوردوم، خاره یار اولمق ضرر وئرمز.
 اگر جام آلاق ایسترسن، تیمدن اوقونی کسمه،
 که، پژمرده نهاله وئرمینجه سو ثمر وئرمز.
 قیاس انت شمعدان، وهم ایله چرخین انقلابندن،
 کیم، اول باش المقه قصد اتمینجه تاج زر وئرمز.
 بلا ضمنده راحت اولدیقون اظهار ائدر خلقه،
 فلک بیهوده خار خشکدن گلبرگ تر وئرمز.
 فضولی، دهر دن کام المق اولمز اولمدن گریان،
 صدف سو آلمینجه ابر نیساندان گهر وئرمز.

نم اشکم مخدر خاطریمدن دفع غم قیلماز،
 بو روشن دیر که، نم آیتنه دن زنگار کم قیلماز.
 خم ابروی مشکینینی گۆرسه زاهد کج بین،
 دخی قامت سجود گوشه ی محرابه خم قیلماز.
 سنه ای شوخ سنگین دل دئمن بت نیشه کیم بت، هم،
 اگر چه سنگدل دیر، بؤیله بیدادو ستم قیلماز.
 جفا و جور ایله قان اولدی باغیریم یا رب اول بدخو،
 نئچون ترک ائله مز بیداد و جورین بیر کرم قیلماز.
 مرادیم گریه دن کسب غبار رهگذاریندیر،
 گۆزوم یاشی دمام چهره می بیهوده نم قیلماز.
 خطین دو رونده اشک آل ایله درد و غمیم شرحین،
 دم اولمز کیم رخ زرد اوزره مژگانیم رقم قیلماز.
 فضولی بینوا، تا روضه ی کوینده ساکن دیر،
 تمنای بهشت و میل گلزار ارم قیلماز.

مسکن ای بلبل، سنه گه شاخ گلدرگه قفس،
 نجه عاشقن که آهیندن توتوشمز خار و خس.
 یار کوینده گر اولسه ایدی مسلمانلر یثیم،
 کافریم گر روضه‌ی رضوانه ایلردیم هوس.
 کوه فریاد صداسین ویردی فرهادین دیمین،
 نقش شیریندیر وثریر آواز اولوب فریادرس.
 ناقه لیلی محملین چکمیش بیابان سیرینه،
 ائله مجنونی بو حالدن خبر دار ای جرس.
 بیر نفس قالمیش حیاتیمدن حبیبیم صبح تک،
 نوله گر بیر مهر گوسترسن منه آخر نفس.
 خالی ائتمدم دل هوای اختلاط خلقدن،
 بزم غمده نی کیمی همدم منه فریادبس.
 ای فضولی گرسنه جمعیت دلدیر مراد،
 باغله بر دلداره کؤنلون غیردن پیوندی کس.

یاروصلین ایسته سن کسمک گرک جانندان طمع،
 هر کیشی کیم وصل یار ایستر، کسین اونندان طمع.
 آرزوی وصل جانان جانہ آفت دیر کؤنول،
 یا تعلق جانندان اوز، یا وصل جانندان طمع.
 چون منه بیر ذره یوق تاب تماشای جمال،
 من کیم وصل ائتمک اول خورشید رخشانندن طمع.
 عاشق اولدور کیم تمنای بلای هجرانده،
 یوقسه چو قدور مهر اندن اول ماه تابانندان طمع.
 رشته طول امل دام بلادیر، نیلیم،
 اوزمک اولمز اول سر زلف پریشانندان طمع.
 عارضین گؤرمک حیاتیم تازه ایلر، وه نه عیب،
 گر گدا وجه معاشین قیلسه سلطانندان طمع.

متصل حرمان قیلور حاصل طمعدن اهل حرص،
 طرفه کیم، آرتر اونا گلدیکجه حرماندان طمع.
 ایستر اولسن حیرت و حرمانه هر دم دو شمه مک،
 کس فضولی دهردن امید و دوراندان طمع.

ای فراق لب جانان، جگریم خون ائتدین،
 چهره ی زردیمی خوناب ایله گلگون ائتدین.
 جگریم قانینی گوز یاشینه تۆکدون ایدل،
 واره واره اونسی قلزم، بونی جیحون ائتدین.
 نئجه حسن ایله سنی لیلی یه نسبت قیله یم،
 بیلمیوب قدریمی ترک من مجنون ائتدین.
 سؤیله دین کیم، توتارام شاد کؤنوللرده مقام،
 شاد ایکن، بو سؤزیله کؤنلومی محزون ائتدین.
 عهد قیلدین که، جفا کسمیه سن عاشقدن،
 عاشقی وعده ی احسان ایله ممنون ائتدین.
 جرعه جرعه می ایچوب، زیب جمال آرتوردین،
 ذره ذره گؤزومون نورینی افزون ائتدین.
 ای فضولی، آقیدوب سیل سرشک آغلیه لی،
 عشق اهلینه فغان ائتمگی قانون ائتدین.

صبا لطف ائتدین اهل درده درماندان خبروئردین،
 تن محزونه جانندان جانان خبروئردین.
 خزان غمده گؤردون اظطرابین بلبل زارین،
 بهار ایامی تک گلبرگ خندانان خبروئردین.
 سؤزینی وحی نازل گر دیر ایسم، هیچ کفر اولماز،
 جهانی توتמוש ایکن کفر، ایمانندان خبروئردین.
 دندیلر یار عشاقین گلور جمع ائتمگه کؤنلون،
 مگر کیم، یاره عشاق پریشانان خبروئردین.

سلیمان مسندیندن دیو گمره رغبتین کسدین،
 دنیزده خاتم حکم سلیمادان خبر وئردین.
 فضولی روزگارین تیره گوردون شام هجراندن،
 نسیم صبح تک خورشید رخشانندن خبر وئردین.

چشمیمی اشک ایله گنج دُر مکنون ائتدین،
 مردم چشمیمی احسان ایله قارون ائتدین.
 می گلگونی دئدین عقله زیاندير، زاهد،
 بومیدیر عقل که، ترک می گلگون ائتدین؟
 جانیم آلدین می ایچون ساقی ایچیردین منه قان،
 داد الیندن که منی آل ایله مغبون ائتدین.
 خطینین آفت جان او لدیغنی بیلدیردین،
 لطف قیلدین که، منی واقف مضمون ائتدین.
 دل توتار مار سر زلفینی، وهم ائيله میوب،
 بیلزم کیم، اونا تعلیم نه افسون ائتدین.
 بیله مز اولدی منی طعنه ائدن اهل ریا،
 شکر کیم، حالیمی ای عشق، دگر گون ائتدین.
 ای فضولی، نه مراد اولدی میسر بیلیم،
 بو نجه کیم، حسرت لعل ایله جگر خون ائتدین.

اويله رعنا در گلوم، سرو خرامانین سنین،
 کیم، گورن بیر گز اولور البته حیرانین سنین.
 کاکلن تک باشینه چیز گینمک ایستر خاطریم،
 ای من و یوز من کیمی سرگشته قربانین سین.
 عارضین دورینده جمعیتدن اولسون ناامید،
 اولمین آشفته زلف پریشانین سنین.
 چون عجبدر لعله گویا لق، نه معجزدیر بو کیم،
 ایلر اظهار سخن لعل در افشانین سنین.

چرخ یاییندن آتیلدی جانیمه تیر اجل،
 لیک اوندن تیزرک دپرنندی مژگانین سنین.
 داغ هجرانین اودین بنزتمک اولماز دوزخه،
 اولماسون کافر اسیر داغ هجرانین سنین.
 ای فضولی، اویله کیم، بیمار درد عشق سن،
 یوقدور اولمکدن اوزگه هیچ درمانین سنین.

دهنین دردیله درمان دئدیلهر جانانین،
 ییلدیلهر دردیله، یوقدور دئدیلهر درمانین.
 اولسا محبوبلرین عشقی جهنم سببی،
 حور و غلمانلی قالور کندو سینه رضوانین.
 گنچدی میخانه دن ائل مست عشقین اولوب،
 نه ملک سن که خراب ائتدین اثوین شیطانین.
 اورمازام صحت ایچون مرهم اوقون یاره سینه،
 ایسترم چیقمیله ذوق الم پیکانین.
 نه بیلور اوخومیان مصحف حسنین شرحین،
 یشره گؤگدن نه ایچون ائندیگینی قرآنین.
 یشردن، ای دل گویه گاومشدی سرشکین ملکی،
 اونده هم قویمیققدیر اولاری افغانین.
 ای فضولی، اولوبم غرقه ی گرداب جنون،
 گؤر نه قهرین چکرم دؤنه دؤنه دؤرانین.

چرخ هر آی باشینه سالمیش قاشندان بیر خیال،
 بو جهتدندیر هر آی باشیندا اولمق بیر هلال.
 ماه نو اولموش قاشین سوداسینین سرگشته سی،
 شهردن شهره گزر، آواره لر تک ماه و سال.
 ائندیگچون حسینه قارشو کمال اظهاری گون،
 بیر گون اولماز کیم، اونا گردون یشتر بیر زوال.

صبح قیلدین جلوه، گون چکدی اوزین بیر گوشه یه،
 شام عرض ائتدین رخون شمعی ارتدی انفعال.
 قیلمه گوزدن چهره ی خالین نهادن کیم قیلیمه،
 دود آهیم آفتابی چهره گرد و نه خال.
 اولمیوب مقبول خاک در گهین ماه تمام،
 ضعف طالع وئردی گون گوندن اونا تغییر حال.
 ای فضولی، ماه نسبت محو قیل وارین تمام،
 گر دیلرسن بولموق اول خورشید برله اتصال.

هیج سنبل، سنبل زلفون کیمی مشکین دگیل،
 نافه ی چینی ساچین تک دیرلر اما چین دگیل.
 وار گل برگینده هم الحق نزاکت برله رنگ،
 لیک جان پرور لب لعلین کیمی شیرین دگیل.
 مهربان دیلر سنی اغیاره، لا کن من اونا،
 باور ائتمم کیم سنه مهر ائيله مک آیین دگیل.
 خوبلر محراب ابروسینه قیلمز سن سجود،
 دینینی دؤندر گیل ای زاهد که یاخشی دین دگیل.
 تا فضولی قامت و رخسارینه وئرمیش کؤنول،
 مایل سرو و هوا خواه گل و نسترن دگیل.

عشقدن جانیمده بیر پنهان مرض وار ای حکیم،
 خلقه پنهان دردیم اظهار ائتمه زنهار ای حکیم.
 وار بیر دردیم که، چوق درماندن آرتیقدر منه،
 قوی منی دردیمله درمان ائيله مه، واری حکیم.
 گر با سوب ال بنزومه تشخیص قیلسان دردیمی،
 آل امانت، قیلمه هر بی درده اظهار ای حکیم.
 گل مینم تدبیر بیهوده مده سن بیر سعی قیل،
 کیم اولام بو درده آرتیقراق گرفتار ای حکیم.

گۆرتن عریان ایله احوالیمی، هجران گونی،
 وارايمش روز قیامت قیلمه انکار ای حکیم.
 رنج چکمه، صحت امیدین فضولیدن گۆتور،
 کیم قبول صحت ائتمز بؤیله بیمار ای حکیم.

دهنین شوقنی جانسوز گمان ائتمزایدیم،
 یوقسه بیر دم اونى من مونس جان ائتمزایدیم.
 وصف خال لینی بیلسرائیدیم نا مقدور،
 آرزو سینده قره باغیریمی قان ائتمزایدیم.
 خوبلر عاشقه میل ائتمدیگین بیلسه یدم،
 اوزومی عشقیله رسوای جهان ائتمزایدیم.
 دوشمه سیدی گوزومون یاشینه فیض نظرین،
 اونى هر سروین آیا غینه روان ائتمزایدیم.
 سالماسیدیم دل ویرانه عمارت طرحین،
 اونده گنج گهر عشقی نهان ائتمزایدیم.
 ستم طعنه ی اغیاره دگیلدیم واقف،
 یوقسه یارین سر کویونده مکان ائتمزایدیم.
 ائتمه سیدی ستم یار، فضولی، منی زار،
 بونجه فریاد چکوب، آه و فغان ائتمزایدیم.

پنبه ی داغ جنون ایچره نهاندیر بدنیم،
 دیری اولدیقجه لباسم بودور اولسم کفنینم.
 جانی جانان دیله میش وئرمه مک اولماز ای دل،
 نه نزاع ائیلییه لیم، اول نه سنین دیر نه منیم.
 داش ده لر آهیم اوخی شهد لین شوقندن،
 نولا زنبور ائوینه بنزه سه بیت الحزنیم.
 طوق زنجیر جنون دایره ی دولتدیر،
 نه روا کیم، منی اوندان چیقارا ضعف تنیم.

عشق سر گشته سی یم سیل سر شک ایچره یثریم،
 بیر حبابم که هوادن دولودور پیرهنیم.
 بلبل غمزده ام، باغ و بهاریم سنسن،
 دهن و قد و رخون غنچه و سرو و سمنیم.
 انده مم ترک فضولی سر کویین یارین،
 وطنمدیر، وطنمدیر، وطنمدیر، وطنیم.

عقل یار اولسیدی ترک عشق یار ائتمز میدیم؟
 اختیار اولسیدی راحت اختیار ائتمز میدیم؟
 لحظه لحظه صورتین گؤرسیدیم اول شیرین لیلین،
 سن کیمی ای بیستون من، هم قرار ائتمز میدیم؟
 نیشه محرم ائله دین شمعی، منی محروم ائدوب،
 من سنین بزمینده جان نقدین نثار ائتمز میدیم؟
 دردیمی عالیده پنهان توتدوغوم ناچار دیر،
 اوغراسیدیم بیر طیبیه آشکار ائتمز میدیم؟
 یار ایله اغیاری همدم گؤر مگه اولسیدی صبر،
 ترک غربت ائیلیوب، عزم دیار ائتمز میدیم؟
 واعظین بزمین منیم رسوا لغیمدن قیل قیاس،
 اوندا صدق اولسیدی من تقوی شعار ائتمز میدیم؟
 اول گل خندانی گؤرمک ممکن اولسیدی منه،
 سن تک ای بلبل گلستانه گذار ائتمز میدیم؟
 ای فضولی داغ هجران ایله یانمیش کؤنلومی،
 لاله لر آچسیدی سیر لاله زار ائتمز میدیم؟

نوله زاهد بیلسه کفر زلفین ایمان اولدوغون،
 شمدی گؤر میشر میدر کافر مسلمان اولدوغون.
 من اگر عاشق اولوب دین و ثرمه سیدیم غارته،
 کیم بیلوردی عشق ملکین کافرستان اولدوغون.

قیل ثواب ای گؤزتؤکوب قان واقف ایت غافلری،
 میل ائدنلر عشقه بیلسونلر جگر قان اولدوغون.
 داشته بنزر قانلی هر پر کاله کیم، گؤزدن چیقار،
 اوندان ایتدیم فهم کؤنلوم شهری ویران اولدوغون.
 وعده ی وصلینه اول گوندون که وئردیم کؤنلومی،
 من اونون بیلیمزدیم آخر پشیمان اولدوغون.
 عشقینی آسان گؤروب اولدوم اسیری طفل ایکن،
 بیلیمدیم گلدیکجه بیر آشوب دوران اولدوغون.
 ای فضولی خوبلر وصلینه ائیلرسن هوس،
 گویا بیلیمزیشن وصل ایچره هجران اولدوغون.

دوست بی پروا فلک بی رحم، دوران بی سکون،
 دردچوق، همدرد یوق، دشمن قوی، طالع زبون.
 سایه ی امید زایل، آفتاب شوق گرم،
 رتبه ی ادبار عالی، پایه ی تسدیر دون.
 عقل دون همت صدای طعنه هر یثردن بلند،
 بخت کم شفقت بلای عشق گون گوندن فزون.
 من غریب ملک و راه وصل پر تشویش و مکر،
 من حریف ساده لوح و دهر پر نقش و فسون.
 هر سهی قد جلوه سی، بیر سیل طوفان بلا،
 هر، هلال ابرو قاشی بیر سر خط مشق جنون.
 یلده برگ لاله تک تمکین دانش بی ثبات،
 سوده عکس سرو تک تأثیر دولت واژگون.
 سر حد مطلوبه پر محنت طریق امتحان،
 منزل مقصوده پر آسیب راه آزمون.
 شاهد مقصد نوای چنگ تک پرده نشین،
 ساغر عشرت حباب صاف صهبا تک نگون.

تفرقه حاصل طریق ملک جمعیت مخوف،

آه بیلم نیلیم، یوق بیر موافق رهنمون.

چهره‌ی زردین فضولی نین توتوبدار اشک آل،

گؤر اونانه رنگ لر چکمیش سپهر نیلگون.

کوهکن کند ایلمه‌میش مین تیشه نی بیر داغیلن،

من قو پاروب سالمیشم مین داغی بیر دیر ناغیلن.

غم یولونده من قالب گتدی سه مجنون عجیب،

خسته‌ی دشوار دیر همره لیک ائتمک ساغیلن.

گرد راهین وئرمه گؤزیاشینه تسکین نوله،

تو تمق اولماز بؤیله سیلابین یولون توپراغیلن.

غم اوغور لار عشق بازارینده نقد عمریمی،

قیلماق اولماز سود سوداده یامان اورتاغیلن.

روضه‌ی کوینده بولمشدیر فضولی بیر مقام،

کیم اونا جنت قوشی یتمزمین ایل اوچماغیلن.

عاشق اولدوم ینه بیر تازه گل رعنايه،

که، سالور آل ایله، هر دم منی یوزغو غایه.

مشت اوروب قالب فرسوده می گه حبس قیلور،

گه سراسیمه و عریان براقور صحرايه.

یوزومین قانیله کیم محنتینی آل ائتدیم کیم،

آلت صنعت اوله اول بت بی پروایه.

بونه ایشدیر که ییزی ایگنه کیمی اینجلدوب،

سالور اپلیک کیمی، هر دم بیر اوزون سودایه.

آیاغین باغلامیش آواره لرین صنعت ایله،

یوق نهایت سر کوینده گزن شیدایه.

لخت لخت اولمیش ایکن غمزه درفشینی چکوب،

چاره ساز اولمدی بیر گون من غم فرسایه.

یقه چاک ایدنی باشماق کیمی سالور ایاغه،
ای فضولی باخ اونون ائتدیگی استغنایه.

یثنه اول ماه منیم آلدی قراریم بو گنجه،
چیقه جقدر فلکه ناله‌ی زاریم بو گنجه.
شمع وش محرم بزم ائیلهدی اول ماه منی،
یاناجا قدرینه عشق او دینه واریم بو گنجه.
هم وصالی، ورور اود جانیمه هم، هجرانی،
بیر عجب شمع ایله دوشدی سروکاریم بو گنجه.
نه توتوندور که چیقار چرخه دل زاره ملر،
هجر داغنی ورور لاله عذاریم بو گنجه.
صبحه سالدی بو گنجه شمع کیمی قتلیمی، هجر،
اوله کیم صبح گلینجه گله یاریم بو گنجه.
پاره پاره جگریم تئلرینه نذر اولسون،
اول سر کویه اگر دوشسه گذاریم بو گنجه.
وار ایدی صبح وصالینه فضولی امید،
چیقمسه حسرت ایله جان فکاریم بو گنجه.

مصحف دئمک خطا دیر اول صفحه جماله،
بو بیر کتاب سؤز دیر فهم ائدن اهل حاله.
رخساره نقطه قویماق رسم خط اولمسیدی،
دوشمزدی منزل ائتمک رخسارین اوزره خاله.
حیران ماه روین خورشیده مهر سالماز،
مشتاق طاق ابرون اکسیک باقار، هلاله.
قوندوردی گرد خطین آیینیه مراده،
قفل او دی عقد زلفین گنجینه وصاله.
دوران منه قلم تک سودا قاپوسین آجدی،
تا قدیمی غمیندن دؤندردی ضعف ناله.

رسم وفا فضولی سندن کماله یشیش،
خوش کامل زمانسان احسنت بو کماله.

منی جانندان اوساندردی جفا دن یار اوسا نمازمی؟
فلک لر یاندی آهمدن، مرادیم شمع یانمازمی؟
قامو بیمارینه جانان دوا ی درد ائدر احسان،
نئچون قیلماز منه درمان منی بیمار سانمازمی؟
غمیم پنهان تو تاردیم من دئدیله: یاره قیل روشن،
دیسسم اول ییوفا ییلن اینانارمی، اینا نمازمی؟
شب هجران یانار جانیم تو کرقان چشم گریانم،
او یادیر خلقی افغانیم قرا بختیم اویا نمازمی؟
گل رخسارینه قارشو، گؤزومدن قانلی آقارسو،
حبیبیم، فصل گلدور بو آقار سولار بولا نمازمی؟
دگیندیم من سنه مایل سن ائتدین عقلیمی زایل،
منه طعن ایلین غافل سنی گؤر گج اوتا نمازمی؟
فضولی رند و شیدا دیر، همیشه خلقه رسوادی،
سورون کیم بونه سودا دیر، بوسودادن اوسانمازمی؟

گشتدی الدن صنمین سنبل مشک افشانی،
یشه دور ائتدی پریشان من سرگردانی.
اؤیله معتاد اولوبم آتش هجرانینا کیم،
گؤرمه سم یاندرار البته منی هجرانی.
گوگده، اهیم ئیلی سؤندوردی چراغین گونشین،
یرده اشکیم ایاغا سالدی دُر غلطانسی.
گؤزبیا ضینه چکر لعل لرین صورتینی،
دمبدم خامه ی مژگان ایله باغیریم قانی.
چیخدی جان کیمسه یه اظهار ائده بیلیم دردیم،
نه ائدیم آه بو دردین نه اولور درمانی.

ای ستم داشینی بیدرد لره ضایع ائدن،

پایه گؤر بیر نئچه داش ایله دل ویرانی.

وئرسه جان یتمهسه جانانه فصولی نه عجب،

هر کیشی کیم سئور اؤزجانی ایچون جانانی.

فضلی

فضلی از برجسته‌ترین شاعران آذربایجان است که تذکرها و فراوانی از او یاد کرده و آثارش را ذکر کرده‌اند و جالب اینکه او، فرزند خلف مولانا محمد فضولی پر آوازه‌ترین و بزرگترین عارف ادبیات ترکی است. شرح حال او نیز زینت بخش بسیاری از جنگها، سفینه‌ها و تذکرها می‌باشد. او زاده‌ی شهر کربلاست و در شهرهای کربلا، بغداد و نجف تحصیلات کاملی را به پایان رسانده و از محضر درس پدر بزرگوارش نیز بهره‌ها برده است اما هرگز شهرت پدر را به دست نیاورده است و همواره به عنوان فرزند فضولی یاد شده است. تحصیل در علوم رایج زمان مانند فقه، اصول، هیئت را به سرانجام رسانده و دیوان به دو زبان فارسی و ترکی از خود به یادگار نهاده است. مهارت او در نوشتن معماها و ماده تاریخها معروف است حتی در وفات مولانا فضولی با نوشتن «کؤچدو فضولی» ماده تاریخ وفات پدر را ذکر کرده است. گویند در وفات پدر مرثیه‌هایی سروده و روضه‌خوانها این اشعار را می‌خوانده‌اند.

محمد علی تربیت در اثر «دانشمندان آذربایجان»^۱ می‌نویسد: معروف است در تاریخ ۹۸۸ که عیسویها کلاه سیاه و یهودیها کلاه سرخ را شعار خود ساخته و بر سر گذاشته فضلی قزلباشها را طرف انتقاد قرار داده و چنین گفته است:

دوققوز یوز سکسن سکیزده

ایام بو سری ائیلهدی فاش

کپدی باشینه قیزیل یهودی

یعنی که یهود دور قیزیلباش^۲

البته شعر فضلی بی‌جواب نمانده و شاعران دیگر او را به نقد کشیده‌اند. محمد فضولی اثر معروف «نصیحت» را خطاب به فضلی نوشته است. لازم به ذکر است سال دقیق تولد و وفات فضلی معلوم نیست اما در میان معاصرانش از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار بوده و شاید این شهرت به دلیل احترام پدرش بوده باشد.

مردم‌لری گوزون کی بولا شدی‌لار قانلارا

جلاد ایمیش کی یازیغی گلمز جوانلارا.

درد و غم و الم چو یوز وئردی، ای کؤنول

خوشحال اولوب تواضع ائیله، گئت هم آنلارا.

(۱) آذربایجان ادبیاتی کیتابخاناسی، جلد ۳، ۱۹۸۸، ص ۵۱۳.

(۲) محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، ص ۵۲۹.

آه، اول پری دن آیریلا ی اونجه آغلادیم
 گوزوم یاشیلا شلرلر آخار باغبانلارا.
 زاهید، اگر خطا ایسه اول زولفو سئودیم
 قهریم ایچینه یالواراییم قوی ایلانلارا.
 ای فضلی، سؤیله دردین بیر حرف ایتیرمرزم
 قانلی یاشیلا یازیم آنی بیر - بیر دیوانلارا.

صبریم توکندی، مخته قاتلاتنا بیلیمزم،
 سو باشند آشدی، عشق اودونا یانا بیلیمزم.
 سن سرو بویلو دلبری ترک ائتمهزم اگر،
 عؤمروم بوداغی جور ایله اوتانا بیلیمزم.
 یارین باشینا آی ایله گون پیکه چئوریلیر،
 اول شمعهمندن اوزگه نی پروانه بیلیمزم.
 عالم بیلیر کی شول صنمی سئومیشم، رقیب،
 باشیم گئده رسه من بوایشی دانه بیلیمزم.
 وئرگیل بو فضلی کامینا، فردایه قویما گیل،
 یوخدور وفاسی عؤمرومون، اینانه بیلیمزم.

بولدوم ساچیندا لیلہ العصره خبرلرین،
 سوردوم لینده معجز عیسا خبرلرین.
 باد صباه زولف پیامین گتیر دئدیم،
 گلدی، گتیردی باشیما سئودا خبرلرین.
 مجنون اوتوردو، ایللر ایله باخدی یوللارا،
 بیر کیمسه دوغرو وئرمه دی لایلا خبرلرین.

دیداره طاقت ائده بیلیرمیسن، ای کؤنول،

ائشیتمه دینمی نور تجلا خبرلرین؟

کیپرک لرین کی لشکرینی ییغدی بیریشره،

اول سالدی فضل جانینا غوغا خبرلرین.

منابع :

۱. آذربایجان ادبیاتی کیتابخاناسی، جیلد ۳، باکی، ۱۹۸۸.
۲. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۳. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جیلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۴. سام میرزا، تحفه ی سامی، به همت وحید دستگردی، تهران، ۱۳۲۳.
۵. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره ی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.

هدایت

افصح‌الدین هدایت‌اله که با تخلص هدایت دیوان شعر ترکی تشکیل داده است از شاعران بزرگ آذربایجان در قرن دهم هجری است. او زاده‌ی تبریز است. او در زمان آغ‌قویونلوها جزو شعرای دربار بوده و در خدمت ابوالفتح سلطان خلیل بهادر فرزندان اوزون حسن بوده است. او از مقام مشامخی در دربار برخوردار بوده و تا حد وزارت ارتقاء پیدا کرده است.

تذکره‌های مختلف و کتب تاریخ گوناگون از زندگی و آثار هدایت مطالبی را ارائه کرده‌اند. در کتاب «زیده‌البیتان» نوشته‌ی ابوالفیاض (۱۶۲۰ م)، اشعاری از دیوان هدایت آورده شده است.^۱ او به زبان ترکی آذری و به زبان ساده و روان و نزدیک به زبان مردم شعر سروده است که نمونه‌هایی را در اینجا ذکر می‌کنیم:^۲

ای جان و کؤنول مهرین ایله واله و شیدا
اثباتین اوچون کون و مکان اولدو هویدا.
حؤکمونه سنین ساکین اولوب تخته‌ی اکبر
امیرنیه روان جیز گینه دیر گنبد خضرا.
سنن کی اولوبدور کرمین عامی جهاندا
هر چاره وئریرسن گولو هر خارویه خارا.
سندن نه دل و دیده ایلن گیزلی دئییم راز
هر دیده و هر دل ایله بیناسن و گویسا.
یارب که، نه‌اش دوشه هدایتین الین دوت
سندن بودور اول دوشمه‌سه‌ای دوست تمنا.
ای تورک، گتدی جان و دل و عقل و دین سانا
هئچ دینمه‌دین منیمله نه دیر مونجا دین سانا.
کؤنلومده کین قیلیچ و اخونچون اولور مرام
بودور دئدیم شها، خام و کؤنلومده کین سانا.

(۱) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی، جلد ۳، ص ۲۶۶.

(۲) ایران تورک ادبیاتی آنتولوژی، جلد ۲، ص ۲۷۵.

دئدیم کیم گورمه‌دین گئدیرم تیر و خنجرین
 دور، دئدی یئتیریم ایکیسیندن بیرین سانا.
 درمان یوخ ایسه، درد ایله مشهور شهرسن
 یشتهر هدایت، ایکی جهاندا همین سانا.

گئتمه‌ای گول چهره، ترک عهد و پیمان ائيله‌مه
 گل اوتور، چوخ غنچه کیمی آغزینی قان ائيله‌مه!
 ائيله‌مه پنهان یوزونو زولفی عنبر بار ایله
 یئنه منی آشفته و بی‌دین و ایمان ائيله‌مه!
 سؤنمز اولدون من فقیری بینوایی ییلمه‌زم
 کیم دئدی یارب ساناکیم، داخی احسان ائيله‌مه!
 گول بوداغی کیمی هر دم ائيله‌مه ییریا نه میل
 یاخشی اولماز، بئله ایسن ائيله‌مه، ای جان ائيله‌مه!
 خط و خالی ذکرین آنین قویما آغزیندان مدام
 گرمسلان، هدایت، ترک قرآن ائيله‌مه!

وصل اوچون جان ایستر اولسان، ضمناً تأثیر ائيله‌ییم
 کافریم گر من بو خیر ایشینه تأخیر ائيله‌ییم.
 شول کمان ابرو قیلان بو باغری یانمیش جانیم
 بوسمدزم هر کیمسه‌نه کیم، آنا تقریر ائيله‌ییم.
 تیغ ایلن جان و دلین قیلدیمسا هر بیرین ایکی
 ایمدی اوخوملان ائیدور هر ایکیسین بیر ائيله‌ییم.
 اوزونه هر کیم اوخون تدبیر اگدهر، یا خنجرین
 آه کیم من قالمیشام - ییلم نه تدبیر ائيله‌ییم.
 گوردی آشفته هدایتی، بوروب زولفون، دئدی
 اومما، ای مجنون، سنین چین فیکر زنجیر ائيله‌ییم.

هدایت شاعری عاشق پیشه است و موضوع اصلی دیوان او همچون دیوان اکثر شعرای کلاسیک آذربایجان و ایران سرشار از موضوعات عشقی و عرفانی است. قهرمان لیریک اشعار هدایت انسانی است که

در راه وصال یار، از جان و تن می گذرد و در راه یار، خودی نمی شناسد. عشق او عشق علوی و پاکی است که تقدیر بر پیشانی او نوشته و او از خاک عشق سر رشته شده است. بی تردید هدایت، وارث و مقلد شاعرانی است که پیش از او این موضوعات را بارها و بارها به شعر سروده و شاید هدایت هدایت و امثال او نتوانند چیزی بر این گنجینه بیفزایند مگر زبان گویایی داشته باشند و موضوعات غامض شاعران را روانتر و ساده تر گفته باشند و این تمیاز است که می توان برای هدایت شمرد. او، توانسته است به زبانی ساده و روان شعر بسراید و خود این امر، گامی است در جهت رواج و رونق شعر ترکی در میان مردم. در حقیقت او شعر آذربایجان را به زبان مردم نزدیک کرده و شعر کلاسیک را به میان برده است.

در دیوان هدایت، مسئله و موضوع دیگری که جلب توجه می کند تنوع و فروانی اوزان به کار رفته است و این تنوع نشان از ذوق و سلیقه‌ی شاعر از یک سو و تنوع طلبی و سر ذوق آوردن شنوندگان از سوی دیگر است که هدایت از این نظرگاه، شاعری موفق است. تنوع اوزان شعر از یک سو و تنوع قالبهای دیگر از سوی دیگر نیز یکی دیگر از امتیازات دیوان هدایت است. اگر این امتیازات را با زبان ساده و بیان روان او جمع بزنیم با شاعری روبرو می شویم که قدرت شعری والایی دارد و در میان بزرگان ادبیات کلاسیک آذربایجان جای می گیرد. اینک به یک مستزاد از هدایت توجه کنید:

یارایسته کؤنول، ایسته‌مه بو دیر فنایی

یا انجم و ارکان

تاکیم، بوله‌سن لم یزلی عمر بقایی

ای طالب عرفان

قاش چاتما طلبدن کی، سنه گوهر معنی

عصمت طرفیندن

یوز گودر سرده جک گؤرسه ده یوز دورلو صفایی

بی شوبه و نقصان

جان بولبولونون مسکنی گولزار جنان دیر

تحقیق ائيله بالله

بولمز آنی ترک ائيله سه بو آب هوایی

اول غافل نادان

ای ایسته‌ین اول گون کیمی مشهور نشانین

هر لحظه منیم تک

آج گۆزونی، آندان دولو گۆر ارض و سمانی

اول واله و جبران

عشق المیندن کۆنون، آه ائتمه کی عاشق

اخلاص ایله اولان

مهر اوخویا جورونو، وفا بیله جفایی

هم دردینی درمان

دونیا و زرو سیمینه آلدانما، هدایت

مطلوبینی بیل گیل

آندان هم آنی عارف ایسن ائیله کدایی

تا کور اول شیطان

منابع :

۱. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۲. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۳. محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۴. علی قفقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲.
۵. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۶. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی، جلد ۳، باکی، ۱۹۸۴.
۷. ۱۶ - ۱۳ عصرلر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۳.

والی کرمانی

والی، تخلص بسیاری از شاعران ترکی گوی و فارسی گوی آذربایجان است که در طی سده‌های مختلف در گوشه و کنار سرزمینهای پهناور اسلامی به خلاقیت ادبی - علمی پرداخته‌اند. والی کرمانی یکی از سخنسرایان برجسته‌ی آذربایجان در قرن یازده هجری است. او، عالمی بزرگ، شاعری توانا و انسانی بزرگوار بود که در کرمان چشم به جهان گشوده و برای ادامه‌ی تحصیل به نجف رفته، تا آخر عمر در آنجا زیسته و همانجا فوت کرده است. او تحصیلات علمی خود را در زمینه‌ی دینی به پایان رسانده و سپس به عنوان فقیهی عالم و برجسته به نشر احکام و فقه اسلامی همت گمارده است و از شعر به عنوان وسیله‌ای برای نشر عقاید و اعتقادات مذهبی بهره برده است. شعر او ملهم از بینش عرفانی و فلسفی این فقیه عالم می‌باشد. نسخه‌ی دست نویس او تحت نام «دیوان فارسی» در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی به ثبت رسیده و همانجا نگهداری می‌شود. اما در همین دیوان فارسی، بیش از ۵۰ غزل ترکی وجود دارد که بخش اصلی دیوان او را تشکیل می‌دهد. آنچه از متن دیوان بر می‌آید والی به زبانهای عربی، فارسی ترکی تسلط کافی داشته و جانب‌داری از زبان ترکی در جای جای دیوانش به چشم می‌خورد.

آنچه راجع به والی کرمانی داریم از دیوان فارسی او اخذ شده است. در همین اثر، خود را متولد کرمان می‌داند که در نجف ساکن بوده و در آنجا به تحصیل و سپس تدریس پرداخته است. ناگفته نماند که آقای ائل اوغلو شاعر و محقق معاصر، دیوان ترکی والی کرمانی را از روی نسخه‌ی مربوطه استخراج کرده و به دست چاپ و نشر سپرده است.

آشیق قوربانی

قربانی از شاعران برجسته‌ی آذربایجان در قرن دهم هجری و از بنیانگزاران نهضت ادبی شاه اسماعیل است که بیشتر او را جزو آشیقها به شمار آورده و جزو شاعران مردم آذربایجان داشته‌اند. دیوان پرحجم وی در زمینه‌های مختلف شعری نشان از خلاقیت، ابتکار و ذوق شاعرانه‌ی قربانی دارد. داستان قربانی نیز نشانگر موقعیت ممتاز این شاعر در میان مردم و جنیاگران آذربایجان می‌باشد. دیوان پرحجمی که به صورت نوشته به دست ما رسیده است او را جزو شاعران کلاسیک آذربایجان قرار می‌دهد و وجود بیشتر اشعارش در سینه‌ی مردم و آشیقها سبب آن شده است که او را یکی از رهبران آشیقها در طول تاریخ ادبیات این سرزمین بدانیم. هر دو موقعیت او چه در ادبیات کلاسیک و چه در ادبیات آشیق‌لار - عظمت و بزرگی این شاعر والامقام را می‌رساند. قربانی در روستای دیریلی از توابع تبریز به دنیا آمده است. در داستانها نیز آمده است که او به دربار شاه اسماعیل صفوی رفته و در د دل مردم را پیش او به زبان آورده و شکایت مردم را به گوش شاه رسانده است و با جرأت و جسارت تمام از مستولین و مقالات مملکتی شکوه کرده است. نوشته‌اند که بعد از جنگ چالدران (۱۵۱۴ م) دستگیر شده و به خاک عثمانی برده شده است و بعد از ده سال (۱۵۲۴ م) آزاد شده و برای دیدار شاه اسماعیل به تبریز آمده است و متأسفانه با خبر مرگ شاه اسماعیل مواجه شده و موفق به دیدار مجدد شاه اسماعیل نشده است. شعر ذیل را اکثر منابع در دیدار قربانی و ختایی آورده‌اند:

دیری داغلاریندان اوزاق یوللاردان	البتده کی بیر مورادا گلیمیشم.
عشقین ستمیندن، چرخین الیندن	بیر شاهیم وار، اونا داده گلیمیشم.

این شعر را در دهها منبع تحقیقی و دیوان شاعر دیده‌ایم که همه‌ی محققان آنرا به دیدار شاعر با شاه اسماعیل نسبت داده‌اند.^۱

قربانی آنچنان اشعار شیوا و زیبا سروده است که دقیقاً لذت و طم شعر شفاهی مردم را می‌دهد که گویی قرن‌ها در زبان مردم گشته، صیقل یافته و براق و زیبا شده است. قوشماها، گرایلی‌ها، بابائی‌ها، مستزادها و انواع فرمهای شعری او از این روانی و زیبایی لبریز است. به حق می‌توان او را بزرگترین آشیق تاریخ نام برد و یکی از شاعران مردم آذربایجان.

(۱) ق کاظم اف، قوربانی، باکی، ۱۹۹۰، ص ۱۱۴.

- پاشا افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰، ص ۱۷۰.

- ح. صدیق، عاشیق‌لار، تهران، ۱۳۵۴.

- ایران تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، ص ۳۲۷.

به شعر زیر توجه کنید :

دندیم دمردیم گوله - گوله.	گیردیم یارین باغی سینا،
نئجه بولبول، گوله، گوله.	من اونا ائله مشتاقام،
حارامدی آخی سی، پولو،	باشی باغبان، ساتما گولو،
داها کولمز گوله - گوله.	کوسدوردون شیدا بولبولو،
یار قصرینه گیرمه میشم،	قوربانیم ارمه میشم،
آلدی جانیم گوله - گوله.	بئله جلاد گورمه میشم،

در این شعری که صدها سال است آشیقها می خوانند و در ساز می نوازند و سینه به سینه و زبان به زبان در میان ایلهای آذربایجان گشته و تا امروز زنده باقی مانده است چه جذبه ای وجود دارد؟ چه عاملی باعث زنده ماندن این شعر به صورت شفاهی تا امروز بوده است؟ آیا جز اینست که زبان مردم در آن مترنم است؟ احساس و اندیشه ی هزاران انسان در آن گفته شده است؟ ذوق و سلیقه ی مردم و زبان مردم در آن به کار گرفته شده است؟

منابع :

۱. ق. کاظم اف، قوربانی، باکی، ۱۹۹۰.
۲. پاشا افندیف، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۰.
۳. ح. صدیق، عاشیق‌لار، تهران، ۱۳۵۴.
۴. علی قفقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژی سی، ارزوم، ۲۰۰۲.
۵. م. کریمی، عاشیق‌لار ادبیاتی، امید زنگان، ۱۳۷۲.
۶. م. کریمی، عاشیق قوربانی، پیک آذر، ۱۳۸۰.
۷. م. کریمی، منظومه‌های آذری، تهران، ۱۳۵۴.
۸. عاشیق قوربانی، تبریز، ۱۳۸۰.

محمد امانی

محمد امانی از جمله شاعران بلند آوازه‌ی آذربایجان است که با خلق دیوانی پرحجم با محتوای پر از عشق و محبت و با زبانی دلاویز و مردمی، در حقیقت شعر آذربایجان را نیرویی تازه بخشیده و بخاطر تسلط بر زبانمردم و خلق آثاری به شیوه‌ی فولکلوریک، شعرش زبان مردم گشته و نقطه‌ی عطفی در تاریخ ادبیات ما آفریده است. او هم در اوزال عروض و شعر دیوانی شعر سروده و هم در قالبهای آشیقی و در قرصهای قوشما، گرایلی، بایانی و در اوزال هجایی اشعاری خلق کرده است. لذا برخی او را جزو اشیقها به شمار آورده و برخی در میان شاعران کلاسیک جای داده اند.

امانی در دوران اقتدار و حکومت شاه تهماسب زندگی کرده و اوضاع اجتماعی، سیاسی اقتصادی آن دوران در آثار و خلاقیت امانی انعکاس یافته است. می دانیم بعد از سلطنت شاه اسماعیل، بسیاری از شهرهای ایران زیر یوغ بیگانه رفته و در کشور در حال اضمحلال و پراکندگی قرار گرفته بود و باروی کارآمدن شاه عباس، اقتدار دوباره‌ی صفوی قوت می گیرد و امپراتوری ایران احیا می گردد.

امانی شاهد دوباره پس گیری شهرهای معتبری چون تبریز، بلخ، مرو بوده و به همین خاطر در قصایدی به این حوادث اشاره کرده است.

امانی با آنکه خود زندگی مرفهی داشته است اما نسبت به اوضاع زمان لاقید نبوده، بلکه با زبانی تند و مردمی از بی کفایتی امیران، مسئولان و سردمداران حکومتی، از اوضاع نا بهنجار مردم، سختی معیشت توده‌های فقیر، از بی سامانی اوضاع و نظم جامعه سخن رانده است و جسارت او در ترسیم اوضاع و تنقید بزرگان زمان ستودنی است. او رهبران و مسئولان حکومتی را به داشتن انصاف و مروت، عدل و گذشت و رسیدگی به اوضاع مردم دعوت کرده است.

امانی در نمونه‌ی شعر پایین دلسوزی‌اش را نسبت به اوضاع مردم و عدم لیاقت حاکمان در رسیدگی به اوضاع نابسامان جامعه نشان می دهد و با دلاوری خاصی به نقد حاکمان می پردازد:

دهر دون بیداددل، یارب، منی حیران نه انتدی؟

اتیکه یبیدور وادی حیرتده سرگردان نه انتدی؟

گوللر اوراقیده یوخدور ذره جه بوی وفا

عندلیب زاری شیدا بولماییب حیران، نه انتدی؟

بیر گدا کیم اتیله میشدی کنج غزلتین مقام

ملفتت احوالینه گر بولماسه سلطان نه انتدی؟

باش آچیق، یالین ایاغ گزگن دکیکدیر حالیز
 شتی نینی محواتیکه گنگه بولماسه عرفان نه ائتدی؟
 ای امانی، آرزو چوخ، اعتباریم غمره یوخ
 بیر نفس رآیمیجه دؤنمز گردش دوران، نه ائتدی؟

عشق مضمون اصلی اشعار امانی است اما عشقی که خمروجی از عشق الهی و دنیوی است و در واقع او محبت و عشق را دست نیافتنی نمی‌کند، بلکه عشق زمینی را مقدمه‌ای بر عشق الهی می‌داند و زیبایی شعرش نیز از همانجا مایه می‌گیرد که صرفاً به دنبال آسمانها نمی‌گردد و بهره‌گیری از زندگی زمینی، دوست داشتن انسانها و محبت به زیبا رویان زمینی دست مایه‌ی شعر اوست.

او با آرزوهای انسانی زندگی می‌کند، خواستها و امیال طبیعی انسان را ارج می‌نهد و آنرا از آلودگی‌ها پاک می‌سازد. اما همین عشقهای این جهانی او، گاه آنقدر زیبا پرداخته می‌شود که ماهیت فلسفی به خود می‌گیرد. غزل زیر با ردیف ایسته مه، یکی از غزلهای زیبای اوست:^۱

ایسته مه جانانینی، جان ایسته مه!
 چک گیلن دردینی درمان ایسته مه!
 دنیا و عقبی دل اولدور چون موراد
 آنی ایسته، فکرو ایمان ایسته مه!
 عاشقا، گراعتقا دین عشقه وار
 صادق اول گیل وصل و هجران ایسته مه!
 چون خوش الحانلیق ایمس بولبول مدام
 خاره خورسند اول، گولوستان ایسته مه!
 ای صبا، داغیتما مشکول سونبولون
 اهل عالمنی پریشان ایسته مه!
 ای امانی، ذره جه آزار دل
 نسبت حیوان و انسان ایسته مه!

شاعری که در راه عشق هجران و وصال برایش یکی است، خارو گل با هم فرقی ندارند مسلماً فلسفی است و جز سعادت و خوشبختی انسانها چیزی نمی‌خواهد و بدین ترتیب با بینش فلسفی انسانها را به فداکاری،

(۱) دیوان امانی، ترتیب انده ن: ائلیار صفرلی، باکی، ۱۹۸۳، ص ۲۳۴.

عشق و دوستی فرا می‌خواند. در بیشتر اشعار شاعر چنین بینشی وجود دارد هر چند که عرفانی و یا صوفیانه نیست. عشق دارای مفهوم فلسفی در اشعار امانی است. از نظر او انسان صرفاً به خاطر عشق آفریده شده‌است چنانچه در شعر زیر گوید:^۱

کسب عشق ائتمک دیر ایناندان غرض،
 تانیماق جانانینی جاناندان غرض.
 طلعت مرآتی نین عکسین عیان،
 ائیکه مکدیر مهر رخشانندان غرض.
 عدزلیب مبتلای زارقه،
 گول یوزون گمکدیر افغانندان غرض.
 عارض و رخسار و خط امضا سودور،
 لاله و نسرین و ریحانندان غرض.
 قدر و مقدارین وصالین بیلمه گه،
 بار ایمیش عالمده هجرانندان غرض.
 جز صفحات لعل جان بخش ایمس،
 خضر ایجکن آب حیوانندان غرض.
 ای امانی، قد و رفتاری ایرور،
 یاری نین سرو و خرامانندان غرض.

محمد امانی علاوه بر سرودن غزلیات عرفانی و عاشقانه در شعر کلاسیک و رعایت اوزان عروضی، در همین شیوه داستانها و منظومه‌ها نیز سروده است. امانی موضوع این منظومه‌ها را از ادبیات شفاهی مردم خود گرفته است و قهرمانان داستانهایش نیز در میان مردم شناخته شده هستند. از داستانهایی که امانی به نظم کشیده است می‌توان داستانهای ذیل را نام برد:

حاتم طائی و مرد غریب، داستان مرد فقیر، زنی که شترش مرده بود، تریاکی.
 محمد امانی علاوه بر قالبهای شعر کلاسیک، در قالبهای فولکلوریک نیز اشعار شیوایی سروده است و این امر او را بیشتر به مردم نزدیکتر کرده است. انواع بایاتی، گرایلی و قوشما با مضامین مردمی در دیوان او

(۱) ائلیار صفرلی، خ، یوسف اف، قدیم و اور تا عصرلری آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۲، ص ۲۹۴.

- امانی دیوانی، ترتیب اندهن ائلیار صفرلی، باکی، ۱۹۸۳، ص ۲۴۳.

فراوان است. اگر در تاریخ ادبیات آذربایجان شاعران بسیاری در این سبک و سیاق شعر سروده‌اند تنها در صد بسیار اندکی از دیوانشان را این امر پر کرده است، در حالیکه شاه اسماعیل این شیوه را متداول ساخت و امانی آن را به اوج رساند.

نخستین اطلاعات درباره‌ی محمد امانی را، صادقی افشار داده است. صادقی افشار، امانی را انسانی آگاه، مردم دوست و نجیب و پاک می‌داند در حالیکه مدتی نیز حاکم شهر یزد بوده است. بالاش آذراوغلو نیز تحقیق موضوعی در باره‌ی زندگی و آثار او به انجام رسانده و همراه با دیوانش در سال ۱۹۷۷ در باکو به چاپ رسانده است. تحقیق ارزشمند دیگر در باره‌ی امانی را ائلیار صفرلی به انجام رسانده و در سال ۱۹۸۳ در باکو به چاپ رسانده است. دیوان امانی بارها در جمهوری آذربایجان چاپ شده اما در وطن خودش نه دیوانش چاپ شده و نه حتی مقاله‌ای، تحقیقی، شرح حالی در باره‌اش نگاشته شده است و هنوز ملت ما از گنجینه‌ی مخفی اندیشه‌ها و هنر امانی محروم است.

امانی

دو شاعر با نام امانی در تاریخ ادبیات آذربایجان شناخته شده است یکی به نام میرزا امان الله امانی که به سال ۱۰۴۶ هجری فوت کرده و دیگری امانی نامی است که از امیران قیزیلباش بوده است. این امانی نیز از شاعران قدرتمند آذربایجان به شمار می‌آید که از زمان شاه تهماسب صفوی تا دوران شاه عباس اول زندگی کرده و به آفرینش شعر می‌پرداخت. دیوان کاملی به زبان ترکی دارد که در فهرست کتابهای ترکی کتابخانه ی موزه‌ی بریتانیا از آن یاد شد، و در آنجا نگهداری می‌شود و تا امروز چاپ نشده است و دیگر دیوانی است به دو زبان فارسی و ترکی که قسمت اول آن شامل غزلیات فارسی است و بخش دوم آن اشعار ترکی امانی را در خود دارد. دکتر ذبیح اله صفا این نسخه‌ی دوم را مشاهده کرده و نوشته است: «نسخه‌ای از دیوان امانی به شماره‌ی or. 2872 در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا ملاحظه شد که در حدود ۸۰۰۰ بیت از قصیده و ترجیع و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی دارد و متجاوز از ۲۵۰۰ بیت غزل آن ترکی به تخلص امانی است که بعد از قسمت فارسی آن دیوان (از ورق ۱۸۰ به بعد) آغاز می‌شود».^۱

قصیده‌ها و ترجیع بندها در مدح ۱۲ امام و بخشی نیز در مدح شاه تهماسب صفوی است و از شاه عباس نیز بسیار یاد کرده است. آنچه از دیوانش برمی‌آید مدتی در مأموریت لشکری قیزیلباش بوده و عمری را در هرات گذرانده است. دکتر صفا بعید نمی‌داند که به نوعی رهبری تصوف در این شهر را به عهده گرفته باشد. شعرش ساده، روان و لطیف است.

(۱) ذبیح اله صفا، جلد ۵ ص ۸۸۱.

غزلر

یارب، جهاندا من کیمی بیرزار بارمی اولای؟
 کؤنلو فگار و دیده سی خونبار بارمی اولای؟
 ناکام هر آرده منیم کیمی نا مورد
 هیچ کیم به کام خاطر اغیار بارمی اولای؟
 دایره آرا کؤنولده بولان انتظار دیک
 بیر درد بی نهایت دشوار بارمی اولای؟
 غم هیچ کیم ایلن ائتمه دی ترک رفیق لیق
 آنین کیمی انیس وفادار بارمی اولای؟
 اقلیم عشق ایچینده، امانی، کؤنول صفت
 بی صبر و بیقرار و گرفتار بارمی اولای؟
 یارب، بولطف کیم، ائله دین خلق آلامنه
 حدیم ایمن کی، شوکول ائدهم شرح، مجملا
 لطفون بیانی نی ابدالدهر، فی المثل
 جان لطفی قلیا، اویمایا مندن بیر ادا
 بیر ذره تنسه، لمعه ی مهرینی تیره خاک
 آی ایله گونگه گنجه و گوندوز و ثرور ضیا
 چون ستمر العیوب سن و غفور و ذنوب
 یوخ بیم، امیدوار گینه کاره حشر آرا
 سرماییه ی هیات ابد دور محبتین
 خوش اول کی، بوعطیه اونا اقیله دین عطا
 واردیر امیدیم اول کی، بویگانه و رکؤنول
 نادیده آشنا لارینا اول آشینا
 بی شک امانی طوف ائده جکدیر حریمینی
 لطفون اونا چون اولموش ازل گوندل رهنما

هیجران کار ائتدی جانیم،
دؤوران سوسادی قانیم،
بیلمن نولاجاقدور حالیم.
بیلمن نولاجاقدور حالیم.

بار غم قردیم خم ائتدی،
خوار و زار عالم ائتدی،
صبر و آرامیم کم ائتدی،
بیلمن نولاجاقدور حالیم.

فزون جنونم معنونندان،
افغانیم اؤتدو گردونندان،
سیل مژگانیم جیحونندان،
بیلمن نولاجاقدور حالیم.

حالتیم عبرت اولوبدور،
عادتیم رفت اولوبدور،
راحتیم محنت اولوبدور،
بیلمن نولاجاقدور حالیم.

گؤز گؤرمک ایستر جمالین،
میسر اولماز وصالین،
کؤنولده دایم خیالین،
بیلمن نولاجاقدور حالیم.

آیریلیق یولدوزو باتماز،
سنسیر کؤنول نسنه چاتماز،
گئجه وایمندان ائل یاتماز،
بیلمن نولاجاقدور حالیم.

فرقتیندن، جانیم جانی،
زارم مانسند امانی،
آهیم تار ائتدی جهانی،
بیلمن نولاجاقدور حالیم.

یارب جهاندا من کیبی یزارم بار^۱ مولا؟

کؤنول فکار و دیده سی خونبار بار مولا؟

ناکام هر آراده منیم کیمی ناموراد

هئچ کییم به کام خاطر اخبار بار مولا؟

باری آرا کؤنولده بولان انتظار دیک

بیر درد بی نهایت دشوار بار مولا؟

غم هنج کیم ایله ائتمه دی ترک رفیق لیق
 آئین کیمی وفادار بار مولا؟
 اقلیم عشق ایچینده، امانی، کؤنول صفت
 بی صبر و بی قرار و گرفتار بار مولا؟

یارب بو لطف کیم ائله دین خلق آرا منه
 حدیم ایمس کی، شوکرون ائدهم شرح، مجملا.
 لطفون بیانی نی ابدالدهر، فی المثل
 جان نطقی قیسا، اویمایا میندین بیری عدا.
 بیر ذره تانسا، لمعه ی مهرینی تیره خاک
 آبی ایله گونگه گنجه و گوندوز و کرورضیا.
 چون سائر العیوبسن و غافر الذنوب
 یوخ بیم، امیدوار گنه کاره حشر آرا.
 سرمایه یی هیهات ابددور محبتین
 خوش اول کی، بو عطیه اونا ائيله دین عطا.
 واردور امیدیم اول کی، بو بیگانه ور کؤنول
 نادیده آشینالارینا اول آشینا.
 بی شک امانی طوف ائده جکدور حریمینی
 لطفون اونا چون اولموش ازل گونده رهنما.

عاشقی غمدن ائدهر یاری خلاص
 اوئله کیم بولبول و گولزاری خلاص.
 لله حمد کی هیجران ائله دین
 ائتدی وصلی دل افکار خلاص.
 یعدینین ذلتی دین عزت قرب
 ائتدی مین زار گرفتاری خلاص.
 ابدی شاد اولاجاقدور غمدن
 هر کیمی ائيله سه دلداری خلاص.

اشک و آه آب و هواسی قیلدی

زفیندن عاشق بیماری خلاص.

اهل عالمینی پریشانلیقدان

ائيله میش طرەى طرأرى خلاص.

ائيله دی دنیا و مافیهادن

عاشقی شیوهی بیعاری خلاص.

ای امانی منی قان یود ماقدان

قیلدی شول غمره ی خونخواری خلاص.

رباعی:

افسوس کی، یار گتدی، قالدیم بی کس،

مهجور و اسیر من کیبی هنج کیم ایمس

کؤنلومده ایرور حسرت یوز نوع هوس،

جز ناله ایمس دایم ایشیم مثل جرس.

نی لطف ایدی ناگهان کی بنیاد ائتدون؟

بیرنامه بيله امانی دن یاد ائتدون؟

هیجر ایچره پوزوق کؤنلومو آباد ائتدون،

القصه کی غمدن آنی آزاد ائتدون.

المنت لله یشنه جانان گلدی،

هیجرانینا شکست و وصله طغیان گلدی،

درد دل نالانیمه در مان گلدی،

فرسوده بولان جسم ائوینه جان گلدی.

منابع :

۱. صادقی افشار، مجمع الفصحاح، باکو، ۱۹۷۵، ص ۱۶۸.
۲. بالاش آذراوغلو، محمد امانی، باکو، ۱۹۷۷.
۳. ائلیار صفرلی، امانی اثرلری، باکی، ۱۹۸۳.
۴. دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنترلورپی ارزوم، ۲۰۰۲، جلد ۲، ص ۴۴۸ - ۴۷۸.
۵. ائلیار صفرلی، خلیل یوسفعلی، قدیم و اورتا عصرلری آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۲.
۶. امانی دیوانی، تربیت ائده ل ائلیار صفرلی، باکی، ۱۹۸۳.
۷. ح. صدیق، واقف شاعر حقیقت و زیبایی، تهران، ۱۳۵۳.
۸. م. کریمی، آشیق‌لار ادبیاتی، پیک آذر، ۱۳۸۰.
۹. رضا باغبان، آشیق‌لار ادبیاتی، امید زنجان، ۱۳۷۳.
۱۰. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، آستانبول، ۲۰۰۴.
۱۱. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
۱۲. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۸.

رحمتی

رحمتی یکی از زبردست‌ترین شاعران آذربایجان است که روانی کلامش و زیبایی شعرش او را جزو محبوب‌ترین شاعران آذربایجان در آورده است ولی جای بسی تأسف است که در ۱۰۰ سال گذشته دیوان پر حجم او چاپ نشده است در حالیکه اکثر تذکرها از او به احترام یاد کرده و نمونه‌هایی از اشعار روان و زیبای او را آورده‌اند. تقی اوحدی (۱۶۲۰ - ۱۵۶۵ م) تذکره‌ی معروف خود «عرفان العاشقین و عرصات العارفین» را در بین سالهای ۱۶۱۵ - ۱۶۱۳ م به رشته‌ی تحریر کشیده، شرح رحمتی را آورده و اشعار شیوای او را نیز ضمیمه کرده است. در این زمان رحمتی هنوز زنده بوده است.

اوحدی، رحمتی را شاعر بزرگی می‌داند که به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سروده و علاوه بر ذوق شعری، دارای ذوق و استعداد خط نیز بوده است. او را هنرمند ماهر و زبردست خط نسخ و ثلث می‌شناسد که آثار بسیاری را به سرانگشت توانمند خود تزئین کرده است. اوحدی به سال ۱۶۰۵ م به سفر هند رفته است و در این سفر دیوان کامل رحمتی را که بالغ بر هفت یا هشت هزار بیت بوده است مشاهده کرده است. اوحدی ضمن شرح حال شاعر، هنر و شخصیت رحمتی را می‌ستاید.

تحقیقات اخیر نشان داده است که رحمتی در سال ۹۰۰ هجری قمری در تبریز چشم به جهان گشوده و در سال ۹۷۰ هجری قمری یا ۹۹۴ هجری شمسی (۱۶۱۶ م) چشم از جهان فرو بسته است. مرگ او را در هندوستان نوشته‌اند، گویی در سفری که به هندوستان کرده، در آن دیار مقیم گشته و دیگر به وطن خویش بازنگشته است و مقبره‌اش در هند موجود است.

نسخه‌ی خطی بسیار زیبایی از دیوان رحمتی بالغ بر ۷۰۰۰ بیت شعر فارسی و ترکی در فوند دست نوشته‌های کتابخانه‌ی ملی جمهوری آذربایجان نگهداری می‌شود و هنوز نسخه‌های دیگری از این دیوان مشخص شده است. این دیوان به دو زبان فارسی و ترکی است که بخش ترکی آن بارها در باکو چاپ شده و آخرین چاپ دیوان ترکی رحمتی به سال ۱۹۸۸ م انجام گرفته است. در این اشعار زیبایی بیان، روانی کلام و هنر شعری در اوج زیبایی و حلاوت است. اشعار او بیشتر عاشقانه و عارفانه است و از نظر زیبایی کلام، چه بسا بر بسیاری از شاعران نامدار این قرن رجحان دارد.

بیزه باغری قان اولموش بیر نئجه بیچاره‌لر دئرلر.

سیزه قانلار ایچیجی باغری داش خونخواره لردئرلر.

نه، لازیمدیر کی بدنم اولاسیز یزدن کنار ائدون

سیزه پاکیزه دامانلار، بیزه خماره‌لر دئرلر.

منجم‌لر گوزوم یاشین گورنده اضطراب اندیب
 نئچون قانا دؤنوبدور یشنه بوسیاره‌لر دئرلر.
 آغارمیش باشا رسوالیق گتوردیلر بو وجهیله
 قارا گنیمین خط و خالینا یوزی قاره‌لر دئرلر.
 عجب گوندور، گل ایمدی، رحمتی، بیت‌ال‌حزندن چیخ
 بو گون سیرانه چیخمیش بیر-ایکی مہپاره‌لر دئرلر.

بسیاری از غزلیات رحمتی دارای مضمون عاشقانه و ساده است که با بیان و آهنگ دلنشین بر دلها می‌چسبد و ورد زبانها می‌گردد.

بزم وصلین محرمی گروئردی چوخ حسرت منه،
 لیک هر بیر حسرت اولدو هیجرده راحت منه.
 گوز یاشی گر دورماسا ناصح، منی منع ائيله‌مه،
 نه ائتمک اولور بؤیله تعلیم ائيله‌میش عادت منه.
 من بيلم یار ايله ای دل اول منیم دیر من آنین،
 گل سن ایمدی چوخ آرادان وئرمه چوخ زحمت منه.
 اولدوروب هیجران منی قورتاردی غمدن ای اجل،
 سن نه ائتدین کیم، قویارسان بوقدر منت منه؟

عشق معنی عالمینده بیر عجب معما رایمیش،
 هر یخیلمیش خاطرین تعمیرینه شیرینکار ایمیش.
 گؤسته ریر هر لحظه یارین صورتین یوز رنگله،
 عشق بیر طراح چابک دست شیرینکار ایمیش.
 ای کؤنول، تقدیری تغیر ائيله‌مک ممکن دگیل،
 سنه قسمت عشق اودی، ابراهیمه گولزار ایمیش.
 خسرو و شیرین نجه محو ائتدی گورکیم هنج دئمز،
 بیستون داغیندا بیر فرهاد آدلی واریمیش.
 رشته‌ی زولفونی زاهید تاری تسبیح ائيله‌دی،
 تاری تسبیحی عبادت رشته‌ی ژتار ایمیش.

دود آهیم نه یثره سیغار، نه گؤیه، رحمتی،
بشر ایلههگؤی عاشیقین باشینه گیرجک دارالمیش.

گزهرم بیر موغ اوچون گوشه ی میخانه لری،
گؤرمه یه جک اورارام داشلارا پیمانہ لری.
سؤیله مندن داخی مجنون ایله فرهادی اونوت،
نه اؤگرسن بوقدهر بیر نئچه دیوانہ لری.
زهده اهلینه قدح دوت، باشین ایچین ساقی،
آشنا ائیلہ یه گؤر لطف ایله بیگانه لری.
اهل تقوا گؤروجک دانه ی خالین الودن،
بوراخیب لار یثره تئز سبجه ی صد دانه لری.
گر داراغ دیش ایله، ای رحمتی، اول زولفو آچا،
دوشه اود جانینا یئلدن یانا دندانه لری.

طعن ائیلہ مک نه لازیم فرهاد نامراده؟
هنچ کیمسه بو جهاندا یتیشمه میش موراده!
زاهید اگر منیمله اوتورماسا روادور،
بیر یثرده باشه وارماز سجاده ایله باده.
ایلر رضاسی اوچون زولفون داغیتما ای یئل،
دور، اؤز گه لر سؤزویلن عؤمرونی وئرمه باده.
کیر پیک لرین خدنگی سانما کی ضایع اولدو،
نازیک نهال اولوبدور هر بیر یاراده.
مجنونو سؤر لیلی، رهادی عشق شیرین،
بیچاره رحمتی تک هر کیمه بیر بلاده.

آیت رحمت کیبی کؤنلومه ائتدی راهلر،
مصحف حسنونده اول پیوسته بسم الله لری.

یوزه گلدی گؤزلریم مردم لری تا آغلادوم،
 قاره ائتدیلر یوزومو یاردن بدخواه لری.
 گر کول اولموش تنده جان و دل بولونسه نی عجب،
 هیند مولکونده چوخ اولور بؤیله آتشگاه لری.
 توپا ایله سرو قدرینه مشابه ائتمه زم،
 سنه خاندا ئیتیشور هر قامت کوتاه لری؟
 گول گؤتور گج وصل خانینی آرادن، رحمتی،
 بولبول شوریده صوفی لری کیبی الله لری.

آی یوزوندن برقع آج بیر گز اوتاندير ناصحی،
 دئمه سین داخی منه کیم بومی دور یارین سنین؟
 باشین ایچین زولفونه دئر بیر نصیحت ای صنم،
 قورخورام ایمانیمما قصدائده زونارین سنین.
 ای کؤنول، یوز کره سوردیلر سنی اول قاپوندان،
 گئتمک ایسته رسن یتنه، هیچ یو خودور عارین سنین.
 جان و دل گئده رسه گئتسون، صبری الدن قویما گیل،
 صبر دیر، ای رحمتی، هر ایشده پرگارین سنین.

قان یاشیم گؤزدن روان اول چشم فتان ائيله دی،
 گؤر گؤرور کن گؤردو گؤزدردم آراقان ائيله دی.
 گویه یشتردی رقیبین باشینی بیلمن نئچون،
 عاشق افتاده ی توپراغه یکسان ائيله دی.
 ییزه یارب قوت رفتار نئچون وئرمه دی،
 اول کی بیر قطره سویی سرو خرامان ائيله دی.
 دؤنه - دؤنه قانلار ایچردی منه گردون دون،
 بیر نئچه گون کیم، منی دونیاده مهمان ائيله دی.
 رحمتی تک، ای صنم، ژئار زولفون چوخلاری،
 کفره سالدی، اول و آخر مسلمان ائيله دی.

منابع :

۱. علی قفقاز یالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، ارزوم، ۲۰۰۲.
۲. آذربایجان ادبیاتی کیتابخاناسی، ۱۹۸۸.
۳. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
۴. فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۸.
۵. م. کریمی، مین ایللیک آذربایجان ادبیاتی، امید زنجان، ۱۳۷۸.



خواجه رکن‌الدین مسیحی^۱

ملک‌الحکما خواجه رکن‌الدین مسعود مسیحی یکی از نوادر عالم

شعر و ادب آذربایجان است که نامش با اثر گرانقدر «ورقا و گلشا» جاودانه گشته است. تذکره نویسان از دیوان ۱۰۰ هزار بیتی او سخن رانده‌اند و از احترام و آوازه بی‌مثالش در سر تا سر ایران، هندوستان و کشورهای همجوار داد سخن داده‌اند. علاوه بر «ورقا و گلشا» از آثاری چون «زنبور و عسل»، «دانه و دام» و دیوان فارسی و ترکی او یاد کرده‌اند اما تنها کتاب ورقا و گلشا به چاپ رسیده و شهرتی عالمگیر یافته است.

مسیحی در سال ۹۷۷ هجری در خانواده‌ای مرفه و ادب‌دوست به دنیا آمد. پدرش طیبی حاذق و از احترام خاصی در دربار صفوی برخوردار بود. خود نیز به دربار شاه‌عباس و شاه‌صفوی راه یافت و لقب ملک‌الحکما گرفت اما نتوانست محیط پر طمطراق اما مملو از ظلم و تعدی به حقوق مردم مظلوم را تحمل کند. لذا راه هندوستان در پیش گرفت و همچون بسیاری از عالمان و شاعران آذربایجانی در دربار سلطان ترک نژاد و ادب‌پرور هندوستان - اکبر شاه عزت و احترامی یافت و پس از سالها دوباره به میهن خویش برگشت. و در نهایت در سال ۱۰۶۶ هجری دار فانی را وداع گفت.

بسیاری از محققین ایرانی و خارجی در طول سده‌های متوالی شناخت و بررسی زندگی و آثار مسیحی را دنبال کرده‌اند. چارلز ریو مستشرق انگلیسی در این زمینه تحقیقات ارزنده‌ای را به انجام رسانده و «ورقا و گلشا» را به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرده است. آ. کریمسکی در این زمینه به زبان روسی مطالب مفیدی ارائه داده است. پرفسور اسماعیل حکمت و سلیم رفیق رفی‌اغلو و احمد آتش در ترکیه به تحقیقات ارزنده‌ای دست یازیده و در آذربایجان پرفسور حمید آراسلی و پرفسور سیدف طی مقالات متعددی به ارائه اطلاعات ارزنده‌ای دست یازیده‌اند و نهایتاً پرفسور ائلیار صفرلی دیوان کامل مسیحی را در سال ۱۹ کتاب مفصلی در بررسی زندگی و آثار این شاعر بزرگوار به چاپ رسانده است. در ایران نیز محمدرضا کریمی طی دو مقاله (اولی در مجله دده‌قورقود و دومی در مجله یشی یول) به زندگی و خلاقیت خواجه رکن‌الدین مسیحی پرداخته است.

(۱) م. کریمی، خواجه رکن‌الدین مسیحی، امید زنجان، شماره‌های ۱۲۳ و ۱۲۴، ۱۳۷۵.

تذکره‌نویسان دوره‌ی صفوی نیز آثار خود را با آثار مسیحی زینت بخشیده‌اند. صادقی افشار، ملاعبدالنبی اوحدی، تقی‌الدین کاشی، نصر آبادی، تقی‌الدین اوحدی و محمدعلی تربیت در این زمینه اطلاعات مفیدی ارائه داده‌اند و مهمتر از همه اینکه صائب تبریزی شاگرد و مرید مسیحی بوده و با خط خویش دیوان استاد و خود را تدوین کرده است.

نظری به اوضاع دوران

شاه عباس با تعصب شدیدش نسبت به تشیع و مخالفت او با قزلباشها باعث رنجش بسیاری از مردم آذربایجان گردید و دست عثمانیان را در غارت این سرزمین باز گذاشت. از سوی دیگر انتقال پایتخت از تبریز به قزوین و سپس به اصفهان نارضایتی مردم را عمیقتر ساخت و بویژه کوچانیدن اجباری هنرمندان و عالمان آذربایجانی به اصفهان دامنه‌ی نارضایتی را وسعت بخشید. بطوریکه بسیاری از عالمان، هنرمندان و صنعتگران راه هندوستان و عثمانی را درپیش گرفتند.

از میان هنرمندان این دوره می‌توان از مسیحی، صائب تبریزی، میرزا محسن تاثیر تبریزی، علیجان قوسی تبریزی نام برد که ایران را به قصد هندوستان ترک می‌گویند. در هندوستان، اکبرشاه پادشاه ترک به اصلاحات دینی و فرهنگی دست یازیده و زمینه‌ی مساعدی برای رشد و بالندگی شعر و ادب ترکی فراهم آورده بود. بطوریکه ادبیات آذربایجان در این دوره در هندوستان به ثمر می‌نشیند. اکبرشاه زمینه را جهت جلب شاعران ترک از آسیای میانه تا آسیای صغیر را مساعد ساخته بود و در دربار برخوردار بودند.

البته در ایران نیز ادبیات ترکی بالندگی خویش را به اثبات رسانده بود و دربار شاه عباس به وجود شاعران آذری از جمله صادقی افشار، امانی، فدائی، طرازی افشار، ملک‌بیگ اوجی رونق یافته و سپس دیگران شاعران بلندآوازه نیز از هندوستان به اصفهان می‌آیند و ادبیات آذری در سر تا سر ایران رونق می‌یابد بطوریکه ادبیات فارسی میدان را به نفع ادبیات ترکی ترک می‌گوید. در تذکره‌ی «عرفات العاشقین» به این امر اشاره شده است که شاه عباس دستور می‌دهد برخی از آثار ترکی به فارسی ترجمه گردد. در جلد ۱۱ از فهرست کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران چاپ ۱۳۴۰ صفحه ۲۲۵۴ آمده است که در زمان شاه‌عباس اول کتاب مشتمل بر ضرب‌المثلهای آذربایجانی گردآوری شده که امروزه نیز این اثر در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

در این دوره علاوه بر اینکه تعداد شعرای ترکی گوی رو به فزونی نهاده بود، از سوی دیگر، عاشقیها، این شاعران ساز و سخن مردمی با آفرینش هنری چشمگیری دست می‌یازند. عاشقیهای معروف این دوره که آثارشان به دست ما رسیده است عبارتند از: عاشیق عباس توفارقانی، ساری عاشیق، خسته قاسم و امانی

گنجینه‌ی فناپذیری از هنر عاشیقی نیز در این مرحله تاریخی خلق شده و نشو و نما یافته است که می‌توان حماسه‌ی کوراوغلو، داستان عشقی - حماسی عاشیق قزیب و داستان «ورقا و گلشا» در عین حال که موضوع اصلی اثر مسیحی است در خلاقیت عاشقیها نیز جایی برای خود دارد.

صمدی افشار در تذکره‌ی «مجمع الخواص» که به سال ۱۰۱۳ به پایان رسانیده و از آن زمان از مسیحی ۷۲۶ سال بیشتر نداشته است به احترام یاد می‌کند. مؤلف «خلاصه‌ی الاشعار و زیده‌الافکار» از اقامت وی در قزوین و محمد عارف شیرازی نیز از اقامت شاعر و حکیم بزرگوار در شیراز می‌نگارد و تخلص مسیحی وی را در رابطه با علم طبابت وی که دم مسیحایی داشته است عنوان می‌کنند. اکثر تذکرها او را ملک‌الحکمای دربار شاه صفوی دانسته و از اثر حکیم مسیحی به نام «ضابطه‌العلاج» در علم طبابت نام می‌برند. او علاوه بر طب، در فلسفه، منطق، نجوم و الهیات سرآمد عالمان زمان بوده است. در خطاطی نیز شهره بوده است. تذکره‌ی میخانه درباب قطعه رابطه‌ی حکیم مسیحی از دربار شعر زیر را می‌آورد:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش

حکیم مسیحی که دلرنجه از شاه‌عباس ایران راه هندوستان را در پیش می‌گیرد با افسوس و دریغ ایرانیان مواجه می‌شود. از جمله میرزا ملک مشرقی درباره‌ی رفتن حکیم مسیحی از ایران چنین یاد می‌کند:

گوهری بیفروخت ایران آخر از بی‌جوهری

کز شرف شد پنجه‌ی خورشید بسته مشتری

به نوشته تذکرها جدایی او از ایران مدت ۲۱ سال طول کشیده است. در این ۲۱ سال اکثر حاکمان سرزمینهای مختلف به استقبال شاعر شتافته و مورد عزت و احترام قرار داده‌اند. تذکره‌ی «نشر عشق» در این باره اطلاعات وسیعی را ارائه داده است. به نوشته‌ی تذکرها، حکیم مسیحی در بنگاله با مؤلف بزرگ برهان قاطع یعنی حسین ابن خلف تبریزی ملاقات کرده است و سخن آخر اینکه مسیحی به اصرار شاگردش صائب تبریزی دوباره به میهن خود بازگشته است.

اما تحمل دربار شاه‌عباس را نداشته است. تذکره‌ی نصر آبادی در صفحه‌ی ۲۱۴ می‌نویسد: «مسیحی چندان التفاتی از پادشاه نیافت. در پیرانه‌سر که از هشتاد متجاوز بود عزم سفر کرده، در تاریخ ۱۰۶۶ از اصفهان به شیراز رفته، مدتی در آنجا بود بعد از آن مراجعت به کاشان فوت شد.»

گفتیم مهمترین اثر حکیم رکن‌الدین مسیحی «ورقا و گلشا» می‌باشد. اما شاعر خود از سه اثرش نام

می‌برد:

روشن‌دور اولاردان آفتابیم

«زنبور عسل» او چونجویه نام

حقاً که منیم بو اوج کتابیم

«ورقا و گلشا» و «دانه و دام»

شاعر بزرگوار ما با عمر ۸۹ ساله‌ی خود سه شاه صفوی - شاه تهماسب، شاه عباس و شاه صفی را درک کرده است. در دیوان مسیحی مدح شاه صفی را می‌بینیم. از جمله در مدح وی گفته است:

تکلیف سیز بوگون بو خاک تاج فرق کیلواندور

صفی ابن صفی تا کشور ایران سلطاندور

شاعر اثر «ورقا و گلشا» را در سال ۱۰۳۸ هجری به پایان برده است:

مین اوتوز سگگیزایدی تحقیق	تاریخ مساعد اولدو توفیق
اتمامه یشیشدی بو حکایت	انجامه ایریشدی بو روایت

این کتاب اثری عشقی - حماسی است. قهرمانان آن در راه رسیدن به عشق شمشیر به دست می‌گیرند و وارد رزم می‌شوند و گاه بزم می‌آریند و دل می‌سپارند. این داستان به نیروی عشق و محبت توجه شده و شاعر در اثر خویش به بی‌عدالتی اجتماعی، حق مظلومان زمان اشاره‌ها دارد و در سیمای عنتر شاه، صورت شاهان حیل‌گر زمان را تصویر کرده است. او از اینکه حرمخانه‌ی شاه عباس از زیبارویان معصوم پر شده است زجر می‌کشد و با خلق این اثر می‌خواهد تا شاید این شاه غدار را به دست کشیدن از این عمل زشت وادار نماید.

زبان شعری خواجه رکن‌الدین مسیحی بسیار شیوا، روان و دل‌انگیز است که اشاره بدان را به مجالی دیگر می‌نهیم. ناگفته نماند که دو نسخه‌ی گرانقدر از ورقا و گلشا در دست است که نسخه‌ی نخست در دانشگاه تهران و دومی در موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود.

ملک الحکما خواجه مسعود مسیحی به سال (۹۸۷ هـ) در تبریز چشم به جهان گشود و به سال (۱۰۶۶ هـ) در کاشان چشم از جهان فرو بست. از چندین اثر عالمانه‌ی او، تنها «ورقا و گلشا» به زیور طبع آراسته شده و نام او را جاودانه ساخته است. مسیحی این اثر خود را در سال (۱۰۳۸ هـ) و زمانی که ۵۱ سال داشته به پایان برده است. این شاعر بلند آوازه، متفکر، عارف، عالم و مبارز آذربایجانی به تصویر عشق و دلدادگی دختر و پسر می‌پردازد و در خلال داستان به بیان اندیشه‌های عارفانه، اجتماعی و بدیعی خویش توفیق می‌یابد. اصل این اثر را عربی می‌دانند. نخستین بار اثری بدین نام توسط ابن هزام شاعر بزرگ و عرب در دوره‌ی خلافت عثمان (۶۵۶ - ۶۴۴ م) نوشته شده است. عیوقی شاعر قرن ۱۱ پارسی گوی نیز موضوع ورقا و گلش را عنوان اثر خویش ساخته و به عشق و دلدادگی این دو پرداخته است اما محبوبیت چندانی نیافته است. در ادبیات خلقهای مختلف آسیا داستان ورقا و گلشا را نفوذ کرده، اما این موضوع در ادبیات آذربایجان با استقبال گرمی روبرو بوده است.

در آذربایجان، نخست یوسف مداح شاعر بزرگ قرن هفتم هجری اثر مستقل بدین نام خلق کرده است. او در ادبیاتی فشرده و با الهام از تخیل خواجه مسعود مسیحی فراهم نموده است. مسیحی رنگ و جلایی دیگر

به موضوع بخشیده و این عاشق و معشوق را در محیط آذربایجان و با فرهنگ آذری پرورش داده است. ورقا و گلشا اصولاً در ادبیات جهان با نام خواجه مسعود مسیحی به ثبت رسیده است.

این داستان موضوع جالب و جذابی برای عاشقها نیز بوده است و عاشقها آن را با آب و تاب فراوان و در مایه‌های پرورش یافته ساز و سخن عاشقها پروراندند و اینک جزو گنجینه‌ی فناپذیر فرهنگ مردم آذربایجان گشته است. صدها عاشق در طول سده‌ها به بازگویی این داستان پرداخته و هر یک از هنر و خلاقیت خویش بدان افزوده‌اند بطوریکه ورقا و گلشایی که امروزه عشقها می‌سرایند از گیرایی و زیبایی بی‌مانندی برخوردار است.

ناگفته‌نماند در تذکره‌ها از ورقا و گلشایی سخن به میان آمده است که خالق آنها شاعران دیگری بوده‌اند اما تا امروزه توفیق چاپ و یا مطرح شدن در جامعه‌ی ادبی را نیافته‌اند. ورقا و گلشا یوسف مداح که به سال ۷۷۰ هـ به رشته درآمده در سال ۱۹۴۵ در استانبول چاپ شده است. نسخه‌ی دیگری از این اثر یوسف مداح به سال ۱۹۸۸ در باکو چاپ گردیده در تاریخ ادبیات آذربایجان اثر نامبرده جای خاصی دارد. ورقا و گلشا که از زبان مردم گردآوری شده است در سال ۱۹۴۴ به چاپ رسید که متن دیگری از این اثر با تطبیق داستانهای چند عاشق آذری توسط آقای محمد رضا کریمی آماده چاپ می‌باشد. اما اثر مسیحی با آنکه بارها در جمهوری آذربایجان و ترکیه به چاپ رسیده و به زبانهای مختلف جهان نیز ترجمه شده در ایران هنوز چاپ نشده است با ذکر این نکته که یکی از بهترین نسخه‌های خطی این اثر متعلق به کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران می‌باشد.

مقایسه‌ی ورقا و گلشا یوسف مداح و خواجه‌ی مسعود مسیحی از یک سو و مقایسه‌ی این دو با داستان رایج در میان مردم موضوع تحقیق بسیاری از ادیبان معاصر بوده است. یوسف مداح اثر خود را در بحر دمل و در ۱۷۰۰ بیت تحت تاثیر ادبیات عربی و فارسی نوشته و اثری منحصر به فرد است زیرا بر خلاف سنت ادبی فارسی و عربی دارای مدح و نعت نبوده و به کسی نیز تقدیم نکرده است. خواجه مسعود مسیحی اثر خود را بحر هزج و در ۵۰۰۰ بیت نگاشته است و رنگ و جلایی کاملاً آذری بدان بخشیده است. از این گذشته، تمامی اصول ادبی مثنوی از جمله توحید، نعت، مناجات، معراجنامه، ساقی‌نامه و ... را داراست علاوه بر این در اوایل کتاب به مدح شاه صفی پرداخته و آن را به شاه عباس صفوی تقدیم کرده است. ویژگی دیگر این اثر این است که ویژگی خاص مثنوی ترکی - آوردن غزلیاتی در جای جای مثنوی از زبان عاشق و معشوق رعایت شده و بدان قانونیت بخشیده است.

موضوع اثر پرداختن به عشقی جاودانه است. بسیاری از محققین آن اثری عرفانی می‌دانند و معتقدند عشق و زیبایی در آن از حالت مجازی فراتر رفته و به حقیقت پیوسته است. کمال ورقا عشق است و گلشا زیبایی:

ورقا دورور کمال عشقین خبری

گلشاده دورور جمال حسنون اثری.

گلشاده دورور جمال حسنون اثری و این صدای خود شاعری است که از درگاه احدیت می‌طلبد :

ای دوست محبتینده زار ائيله منی

توفیق قوافیليله یار ائيله منی.

ورقا کیمی عشقده فگار ائيله منی

گلشا کیمی شوقونده هزار ائيله منی.

گلشا کیمی شوقونده هزار ائيله منی مسیحی از عشق حماسه می‌سازد، زیبایی را می‌ستاید و در انسانها روح پرستش و مهر ورزیدن را تحریک می‌کند. او به الفاظ مختلف و با هنر شعرش مردم را به دوست داشتن فرا می‌خواند و خواننده‌اش را با دنیای عشق و پرستش، محبت و زیبایی آشنا می‌سازد. هر بند از شعرش دست خواننده را می‌گیرد و به سوی دنیای شاعرانه‌ی پر رمز و راز می‌کشاند. شاعر بارها به زیبایی طبیعت و مخلوقات رجوع می‌کند، ساقی نامه‌ها می‌سراید تا بلکه خواننده را به وجد آورد و به دنبال خود کشد و او را غرقه در دنیای عشق و محبت سازد و از جام مهر و عطوفت سیرابش کند :

ساقی، دور آجوب در صوابی،	سال گردشہ ساغر شرابی.
ای مطلع آفتاب باده،	ای منبع راحی روحزاده.
گوزله منی، زار و دردمندم،	زنجیر خماره پایبندم.
پیمانه منه یتیر لبیندن،	وئرگیل مزه سیب غبغبیندن.
نازین منی قیلدی دینیا زین،	ای من اولاییم فدای نازین.
خالین دل و دیده پای بندی،	زولفون اوجو بؤینومون کمندی.
جان طاعتی، گنجہ لرخیالین،	گور قبله‌سی گوندوزو جمالین.
یوخ غیره منیم چو روی و راهیم،	بو دورده سن منیم پناهیم.
گر چه سنه چوخ منیم کیمی یار،	یوخدود منه سندن اوزگه غمخوار.
گل گور کی نه دیر غمینده حالیم،	بیهوده ذه گیل بو قیل و قالیم.
قیلدی منی بس فسرده خاطیر،	امید دراز و دست قاصر.

شاعر که ارزش حقیقی را در راه هنر می‌جوید ساقی را به عنوان وجد الهی و منبع الهام شناخته، بدو

خطاب می‌کند و از او می‌خواهد راه امید را به جان بگشاید و شاعر را در آرزوهای شیرینش حیات بخشد :

سوداکی اگر دوتا دماغی
روشن قیلا بو سؤنن چراغی
آچوب وئره جانہ باب امید
عیش ابدی، حیات جاوید

این داستان با تمامی جذابیتش تجسمی زیبا از شرف و آزادگی است.

شاعر عاشق و معشوق را از مهد تا لحد دنبال می‌کند. برای ورقا در جسارت و شهامت مثالی نمی‌یابد و در سیمای گلشا، تمامی زیباییها و نجابت را نشان می‌گیرد و برای عشق و محبت، زیبایی و ظرافت الگو خلق می‌کند. از روی دیگر سیمای رقیب نیز جالب و دلچسب است چرا که رقیب نشانگر لیاقت عاشق است. هر چه رقیب پسندیده‌تر باشد نشانگر بزرگواری و عظمت عاشق نیز هست و عاشق باید که در برخورد با رقیب لیاقت خود را بروز دهد.

خواجه مسعود مسیحی در این اثر جاودانه‌اش که هر گوشه از آن ارتباطی تنگاتنگ با روند علم، فلسفه، اخلاق و جامعه در اجتماعی آن روزی کشورمان دارد ضمن بهره‌گیری از ادبیات خلقهای همسایه بویژه ادبیات عربی، فارسی و ترکی، از فرهنگ زبان مردم نیز بهره گرفته و از بیان، هنر و اندیشه خلق خویش - اصطلاحات، ضرب‌المثلها و ... الهام گرفته است. او با بینش عمیق نسبت به دین، اجتماع و انسان اثری جاودانه و زیبا آفریده است و بحث و بررسی آن زمانی مفید و جالب خواهد بود که خوانندگان نیز این اثر را در دسترس داشته باشند و امیدواریم امکان چاپ و نشر این اثر گرانقدر فراهم آید.

مسیحی در تاریخ ادبیات آذربایجان با اثر «ورقا و گلشا» جاودانه شده است. این داستان علاوه بر ادبیات کلاسیک، در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان نیز رواج فوق‌العاده‌ای یافته و آشيقها با ساز و آواز خود شبها و روزها این داستان عاشقانه را روایت می‌کنند و با ساز می‌خوانند. این اثر دارای مضمونی حماسی و عاشقانه است. ترنم عشق صاف و نجیبانه‌ی این دو عاشق و معشوق ایده‌ی اساسی منظومه‌ی ورقا و گلشا را تشکیل می‌دهد. این اثر در سال ۱۹۷۷ به صورت کامل توسط ائلیار صفرلی چاپ شد. متن علمی - انتقادی این اثر، کار ارزنده‌ای است که در سالهای اخیر درباره‌ی مسیحی صورت گرفته است. ادیب نا مورد مرتب کردن این اثر، زحمات فراوان کشیده و بر آن مقدمه‌ای افزوده و شرحی کامل نوشته است و در انتهای کتاب فرهنگ لغات و واژگان فارسی و عربی به کار رفته در ورقا و گلشا با شرح کامل آورده است.^۱

دیگر خدمت پروفیسور ائلیار صفرلی کتاب «مسیحی» است که در این اثر زندگی و آثار و زبان و اسلوب شعری این شاعر بزرگ را به بررسی نهشته است. این اثر در سال ۱۹۹۲ در باکو چاپ شد که در مسیحی‌شناسی آذربایجان نقش بسیار ارزنده‌ای دارد.^۲

(۱) م. کریمی، مسیحی، یتنی یول، تهران، ۱۳۶۱.

(۲) ائلیار صفرلی، مسیحی، باکی، ۱۹۹۲.

همانگونه که گفتیم و خود مسیحی نیز اذعان داشته است دارای سه اثر مستقل می‌باشد به نامهای «زنبور و عسل»، «دانه و دام» و «ورقا و گلشا». در کنار این سه اثر بزرگ دیوان ۱۰۰ هزار بیتی، گنجینه‌ی بی نظیری است که متأسفانه تا امروز بجز ورقا و گلشا اثری از دیگر آثارش به دست ما نرسیده است.

ورقا و گلشا نیز نخستین بار توسط ادیب انگلیسی چ. پیرو در قرن ۱۹ میلادی مطرح گردید و اطلاعات اندکی ارائه شد. طولی نکشید که ادیب بزرگ ترکیه، اسماعیل حکمت به نقد این اثر پرداخت و سپس در آذربایجان ادیبان بزرگی چون پروفیسور حمید آراسلی، پروفیسور محمد حسین تهماسب، م. قلیزاده، ا.دمیرچی زاده، م. سیدوف، ر. آزاده و ادیبان دیگر درباره‌ی ورقا و گلشا، زبان و اسلوب شعری و دیگر مشخصات ادبی این اثر به تحقیق‌های ارزنده‌ای روی آورده و بخشی از مشکلات این عرصه را حل کردند. تحقیق اخیر پروفیسور صفرلی، همه‌ی نکات مطرح شده توسط این اندیشمندان را جمع بندی کرده و از زوایای گوناگون به تحلیل اثر پرداخته و هنر مسیحی را نیز نمایان ساخته است.

مسیحی در خانواده‌ای که همگی حکیم و طبیب بوده‌اند به دنیا آمده، خود او نیز در علم طبابت تبحر کامل داشته و لقب مسیحی را به همین مناسبت برگزیده است.

مسیحی ۲۰ سال در هندوستان به سر برده و نهایت در آرزوی وطن به ایران برگشته و همچون صائب تبریزی، قوسی تبریزی و میرزا محسن تاثیر تبریزی در دربار شاه عباس آرام گرفته است. اما ذکر این نکته ضروری است که یادآور شویم مسیحی از چنان وقار و متانتی برخوردار است که می‌نویسد: «اگر فلک یک صبحدم سر خود را فرازتر از من بگیرد، عصر آنروز کشور او را ترک می‌گویم»^۱ و آرامش او در دربار به معنی احترام وافر دربار به وی می‌باشد.

تذکره نویسان و ادیبان علاقه و رابطه‌ی بین خواجه مسیحی و صائب تبریزی را بررسی کرده و به غور در این احوال پرداخته‌اند. این بررسی‌ها نشان می‌دهد زمانی که مسیحی در هندوستان بوده است صائب نیز در آن سرزمین سکونت داشته است.

حسینعلی خان عاشق از عالمان هند، در اثر «نشر عشق» صائب تبریزی را شاگرد مسیحی می‌شناسد. بنا به گفته‌ی این ادیب، صائب بعد از مرگ معلم خود مسیحی، اشعار او را گردآورده و در دیثانی بالغ بر ۷۰۰ بیت نوشته است. میرزا نصر آبادی نیز که از معاصرین صائب تبریزی است در جنگ خود نوشته است که ۱۰ جلد از دیوان مسیحی در کتابخانه‌ی شخصی او وجود داشته است. مولف تذکره‌ی «شمع انجمن» نیز از نظیره‌هایی که صائب تبریزی بر اشعار مسیحی نوشته است سخن می‌راند.^۲

(۱) همان.

(۲) داستان ورقا و گلشا توسط راقم سطور در زمانیکه به عنوان مدیر کارخانه در ابهر مشغول بودم از زبان آشیق گلابعلی روی کاغذ آوردم و نوار (۵ کاست) از این داستان در بازار موجود است.

جا دارد نگاهی هرچند مختصر به داستان ورقا و گلشا بیندازیم و با ورقا و گلشای آشیکها مقایسه‌ای مختصر پیش ببریم.^۱ ورقا و گلشا دو عاشق پر محبت و با صفا هستند. داستان از آنجا آغاز می‌شود که دو برادر در رأس حکومت جای گرفته به نامهای همام و هلال، آنها فرزندی ندارند. دعا و ثنا، احسان و نذر و نیاز - طبق رسوم آذربایجان - به جای می‌آورند تا صاحب فرزندی شوند. این دعا مستجاب شده همام صاحب فرزند پسر و هلال دارای یک دختر می‌شود. اسم آن دو را ورقا و گلشا می‌گذارند. شاعر، رفتار و کردار این دو را از زمان تولد تا دوران بالندگی به تصویر می‌کشد. آیند و همدیگر را دوست دارند و روابط عاشقانه آغاز می‌شود. مادر گلشا که «بانوقمر» نام دارد آندو را به امتحان می‌کشد. آنان روسفید از امتحان بیرون می‌آیند و بی آنکه بولهوسی و هوسبازی و شهوت بر آنان مستولی شود همدیگر را نجیبانه دوست دارند. او می‌خواهد گلشا را از ورقا جدا نگه دارد با این نظر، پیش او از ورقا بدگویی کرده و به بلبل و پروانه تشبیه می‌کند:

سن ساده و فتنه دور رفیقین،	قیل گل حذر، اول دگیل شفیقین!
یوخ بلبل اوچون وفاده یاری،	گولدن گوله دور اونون مداری.
پروانه یه خلق وخو جدا دور،	هر شمعی گؤره ر اونا فدادور.

اما گلشا در جواب مادر به احترام پاسخ می‌دهد و حرمت مادر را نمی‌شکند. او، در حالیکه محبت مادر را فراموش نمی‌کند ولی چنین پاسخ می‌دهد:

آزائيله منی جفایه همسر،	سن طالب مال سن نه دختر.
قویسام قدم ار فضای سیره،	آچسام نظر ار جمال غیره.
قاشیم تک اولا قدیم خمیده،	مزگان اولا خار، چشم دیده.
دل و اگر دخی هوایه	لب آچسام اگر دخی نوایه،
دل درد او دونون کبابی اولسون،	لب غم سؤزونون کتابی اولسون.

گلشا رخت عزا برتن می‌کند، کمر به جدایی می‌بندد و تنهایی را تحمل می‌کند. مادرش چون چنین رفتاری می‌بیند خود بخود رسوا می‌گردد، به فکر چاره‌ای می‌افتد تا از پسرش دلجویی کند. دختران ایل را دور سر او جمع می‌کند تا بدینوسیله او را سرگرم کند. اما گلشا دل به این مشغولی‌ها نمی‌سپارد.

ورقا برای چاره‌جویی بر درد هجران با ماه وزهره، عطارد و آفتاب سخن می‌گوید، به خدا پناه می‌جوید اما چون فایده‌ای حاصل نمی‌شود اراده می‌کند تا چاره‌ای بیندیشد:

آیا بو نتیجه یاردن دور ؟	یا بولبوله جور خاردن دور ؟

سپس نامه‌ای به گلشا نوشته و از او خواهان وفا می‌گردد. دایه‌ی ورقا نامه را به گلشا می‌رساند. گلشا وفای یار را طلبیده و غم هجران را ارزشمند می‌داند و به سوگلی خود جواب می‌فرستد. پس از این نامه نگاریها، پدر ورقا به خواستگاری می‌رود و طرف گلشا نیز رضایت می‌دهد.

مجلس عروسی بر پا می‌شود، دوستان و آشنایان را جمع می‌کند، بگو بخند آغاز می‌شود. اما جاسوسی در این مجلس حضور داشته است که از طایفه‌ی بنی ضیف بود و جاسوسی قلدری از این طایفه را می‌کرده است و نامش «عمرو» بود. عمرو بین جاده‌ی حجاز و شام به راهزنی می‌پرداخت کاروانها را غارت می‌کرد. جاسوس وی روزی نامه‌ای به وی می‌نویسد و می‌گوید که من سرزمینهای بسیاری را زیر پا نهاده‌ام اما زیبا رخی را دیده‌ام که بر همه‌ی زیبا رویان سر است، نامش گلشا.

عمرو با خواندن نامه، آماده می‌شود. همه سرگرم عیش و عشرتند و مشغول و سرگرم هوی و هوسها و از امور کشور بی‌خبر. عمرو هجوم می‌آورد، مجلس را در هم می‌ریزد و گلشا را می‌دزد. فردا صبح همام لشکری گرد می‌آورد و وارد جنگ می‌شود. عمرو آماده‌ی جنگ است. میدان جنگ بجوش می‌آید و برخورد آغاز می‌شود ورقا با آموزش از تجربه‌های پدر وارد میدان می‌شود. عمرو ورقا به رجز خوانی می‌پردازند. نیزه بر می‌دارند، بجایی نمی‌رسند. تیر و کمان بر می‌دارند و فایده‌ای ندارد. شمشیر و سپر نیز کار را به پایان نمی‌رساند. با گرز و شمشیر نیز کار از پیش نمی‌رود و جنگ بدون نتیجه به پایان می‌رسد. باز عمرو اردو زده و به عیش و عشرت می‌پردازد. همه مست می‌شوند اما گلشا در آتش هجران غمگین است. شب می‌آید ورقا در فکر گلشا. او جسارت از عشق گرفته شهادت می‌یابد، به پا می‌خیزد و لباس جنگ می‌پوشد و راه می‌افتد تا گلشا را از دست دشمن رها سازد. شهر در خواب است. همه خمار و سرمست افتاده‌اند. ورقا تک‌به‌تک چادرها را ورنده می‌کند و گلشا را می‌یابد. همراه خود به شهر خویش می‌آورد وقتی مردم ایل خبر را می‌شنوند از ورقا استقبال می‌کنند.

صبح فردا «عمرو» متوجه ماجرا می‌شود لشکر می‌کشد و باز جنگ می‌آغازد. در این جنگ همام به شهادت می‌رسد، عمرو نیز زخمی می‌شود و سپس می‌میرد. بعد از مرگ پدر و مادر ورقا، تخت و تاج شاهی به عمویش هلال می‌رسد و جاه و جلال ورقا از دستش خارج می‌شود. بانو قمر مادر گلشا، دیگر راضی نیست گلشا را به ورقا بدهد. به شرط ازدواج وی جهیزیه‌ای سنگین می‌طلبد و ورقا برای آماده کردن چنین جهیزیه‌ای با گلشا وداع می‌کند و به شهر یمن که در دست سلیم شاه دایی ورقاست رهسپار می‌شود.

ورقا چون به نزدیکی یمن می‌رسد با خبر می‌شود که شاهی بنام عنتر شهر یمن را به دست آورده و شاه آنجا - سلیم را زندانی کرده است. ورقا غمگین می‌شود، شب هنگام تغییر لباس داده و می‌خواهد وارد شهر شود. جلوی فردی را که از شهر خارج می‌شد را می‌گیرد و می‌بیند که نامه‌ای را برای همام یا ورقا می‌برد. نامه از سلیم بود و از همام یا ورقا طلب یاری کرده است. چون مضمون نامه را می‌فهمد می‌خواهد وارد قلعه شود

که وزیر را می‌بیند. آنان همدیگر را می‌شناسند. ورقا قول می‌دهد که شهر را از دست دشمن بستاند. شب را به راحتی می‌گذرانند و فردای آنروز لشکر چند هزار نفری تدارک می‌بیند. روز نخست ورقا در میدان جنگ رشادتها و دلاوریا نشان می‌دهد و جان ۸۲ نفر از دشمنان را می‌ستاند و دیگر حریفی پیش نمی‌آید. ورقا لشکر را به سوی قلعه فرا خوانده و آنجا را از دست دشمن بیرون می‌کشد. روز دوم باز هم با ابراز رشادتها و شهامت‌ها ۹۵ نفر از دشمن را به قتل می‌رساند. در جنگ روز سوم دو لشکر در برابر هم قرار می‌گیرند، لشکر عنتر شکست خورده راه فرار در پیش می‌گیرند. دایی ورقا، سلیم شاه آزاد می‌شود و سپس صلح منعقد می‌شود. اسیران معاوضه می‌شوند اما عنتر در فکر انتقام است. طولی نمی‌کشد که عنتر به یمن حمله می‌کند. ورقا تازه می‌خواست استراحت کند و از درد دل خود برای سلیم شاه بگوید. ورقا با مشاهده‌ی حمله‌ی دشمن آماده‌ی جنگ می‌شود اما به خندقی که دشمن کنده بود می‌افتد و اسیر می‌شود. یمن غرق در عزاست و همه غمگین. سلیم شاه دلاوری عیار می‌یابد و بدو انعام فراوان می‌دهد تا به فکر آزادی ورقا باشد. عیار راه می‌افتد. با طباخ عنتر طرح دوستی می‌ریزد. شب هنگام به غذای عنتر دارو می‌افزاید و همه خمار می‌افتند. سپس دستان ورقارا باز می‌کند. ورقا آزاد شده و وارد حرمرای عنتر شده او را می‌کشد و شبانه پیش سلیم شاه می‌رود و دستور آماده باش به لشکر می‌دهد زیرا احتمال می‌داد که دشمن حمله کند. دشمن نیز حمله می‌کند اما لشکر یمن با آمادگی جنگی، حمله‌ی آنانرا دفع می‌کند و یمن آزاد می‌ماند. سلیم، ورقا را با لشکر ۵۰۰۰ نفری به همراه کاروانی از جواهرات رهسپار حجاز می‌سازد.

محسن شاه که تعریف گلشا را شنیده بود و می‌دانست که ورقا به این زودیاها برخواهد گشت به خواستگاری گلشا می‌رود او را می‌ستاند و به شام - سرزمین خود می‌برد. محسن شاه مهر و محبت فراوان نشان می‌دهد و مهربانی می‌کند اما گلشا راز خود را فاش کرده و از ورقا سخن می‌گوید. محسن شاه که حاکمی عادل و فهمیده بود چون از درد گلشا با خبر می‌شود او را چون خواهری می‌گزیند و قول می‌دهد برای رسیدن به مراد، او را یاری دهد. گلشا پیش از آمدن به شام سرّ و راز خود را با دوستش «سرو» در میان گذاشته بود. ورقا در راه بازگشت به حجاز نزدیک می‌شود. هلال خبردار می‌شود و به همه خبر می‌دهد تا همه گرد آیند و پیش از او در آیند. قمر بانو حيله بکار برده و به ورقا می‌گوید که چون به موقع به عهد خود وفا نکردی گلشا از غصه دق کرد و مرد. ورقا با شنیدن این حُبر ناله و فریاد سر می‌دهد. اما سرو به زودی می‌رسد و ماجرا را به ورقا بازگو می‌کند. ورقا پیش عمو می‌رود و از او شکوه می‌کند سپس راه شام را در پیش می‌گیرد. در راه با راهزنی روبرو می‌شود و رجز می‌خواند که همراه با چهل دزد همراه حتی به شاه هم اجازه‌ی گذر نمی‌دهد.

پلنگر رئیس دزدان با دیدن سلاح و یراق ورقا، به جنگ می‌آغازد. اولی که می‌آید ورقا بر زمین می‌زند دومی نیز به زمین می‌افتد، وقتی ۱۲ نفر از افراد راهزن می‌میرند پلنگر با ۴۰ نفر حمله می‌کند. جنگ واقعی شروع می‌شود. ورقا با شهامت تمام همه را از دم تیغ می‌گذراند و پلنگر را نیز به درک واصل می‌کند. بسیاری

از دوستانش نیز می‌میرند و بقیه راه فرار در پیش می‌گیرند. ورقا خسته و درمانده، روی علفزار می‌نشیند محسن شاه فرا می‌رسد و چون او را زخمی می‌یابد به کمکش می‌شتابد. او را به دربار می‌برد و جراحته‌ها را می‌بندد. ورقا نام خود را عوضی می‌گوید. هر دو دوست می‌شوند. ورقا در این دوستی راز خود را می‌گوید و محسن شاه از سر آندو آگاه می‌شود. محسن شاه دو عاشق را به همدیگر می‌رساند اما ورقا با دانستن خبر اصلی، چشم از وصال می‌بندد و هجران و جدایی از یار را بر می‌گزیند. سر نهاده و رهسپار سفر می‌گردد و در نهایت جان خود را از دست می‌دهد. گلشا نیز با شنیدن خبر مرگ ورقا، بر سر مزار او رفته و خودکشی می‌کند. محسن شاه مقبره‌ای برای آندو بر پا می‌سازد. اما داستان چنین به پایان می‌رسد که ورقا و گلشا زنده می‌شوند به وصال می‌رسند و زندگی می‌کنند. اما این امر زمانی ممکن می‌شود که عدالت در جامعه برقرار شده و همه فارغ از غم، دور از ظلم و ستم و غرق در شادی و شورند. بدین وسیله، شاعر آرزوهای درونی خود را در چنین جامعه‌ای ممکن می‌داند و در آرزوی برقراری چنین روابط عادلانه‌ای است. سخن آخر اینکه شاعر می‌گوید ورقا و گلشا در میان انسانهای بد بخت نمی‌توانند خوشبخت باشند!

چنانکه می‌بینید داستان علاوه بر موضوع عاشقانه‌اش، حماسی نیز می‌باشد. ورقا رشادتها و شهامت‌ها بروز می‌دهد. به نظر شاعر، عشق بدون مبارزه صاحب هیچ ارزش و زیبایی نیست. ورقا در این داستان، اندیشه‌های مجنون در داستان لیلی و مجنون را به اجراء می‌گذارد او هم عقل و هم بازوی خود را به کار می‌گیرد. شاعر، در سیمای این عاشق، ایده‌های بزرگ، آرمانها و کیفیات عالی بشری را زنده می‌سازد.

مسیحی در بالندگی و غنای زبان ادبی آذربایجان کمک فراوان کرده است. او اصطلاحات جدید، تشبیهات زیبا، استعاره‌های بی‌نظیر به کار گرفته است. جان آلیجی (ص ۵۵) و ائولر ییخیجی (همان صفحه) از ترکیباتی است که در آثار مسیحی بویژه همین ورقا و گلشا فراوان است. دیله‌مک و ایسته‌مک و بسیاری دیگر از واژگان ساخته‌ی این شاعر توانمند آذربایجانی است. مسیحی از زبان ساده‌ی عوام و مردم خویش و آفرینش شفاهی مردم استفاده‌ی فراوان کرده است، از ضرب المثله‌ها بهره گرفته که نمونه‌ای از آنها در زیر می‌آید:

خلق ایچینده بو مثل دورور فاش	مین قارقایا بس، آتاندایر داش (ص ۱۱۲).
تاچکمیبه بیر کیشی بلانی	آلماز گؤزه حاصل عطانی (ص ۵۷).
آینه اکر جهانما دور	بی قدر دیر او چوبی حیا دور (ص ۶۱).
گر عرصه گؤرمز اولسا یثری	روباہ ائده دعوی هر ابری (ص ۱۱۴).

محبت عمیق شاعر به انسانیت و جان بخشیدن به احساسات انسانی دارای ارزش بسیاری است. در عین حال نمی‌خواهیم به برخی اندیشه‌های نادرست مسیحی چشم پوشیم. او در مورد زنان بینشی متحجرانه دارد و عقل زن را کم می‌داند. (ص ۵۹) و یا مرد را برتر از زن می‌شمارد از جمله می‌گوید:

لایق می‌دورور بو قدر و شأنه عورت سؤزونو سالام میانه (ص ۹۰)؟

هرچند که چنین بینشی برخاسته از موقعیت آن زمانه است اما از شاعری چون مسیحی انتظار دیگری هست. اندیشه‌های نظامی گنجوی و عمادالدین نسیمی، خاقانی شروانی در این زمینه ستودنی است چرا که نظامی زن را رهبر انسانیت می‌داند و مادر انسانها، خاقانی هنگام سخن گفتن از مادرش با افتخار و بیانی لبریز از محبت سخن می‌گوید. نظامی زن را دارای عزت و شرف والا می‌داند و در نهایت نسیمی در برابر زن به سجده می‌افتد.

حکیم رکن الدین مسیحی شاعری است که آثارش مورد توجه بسیاری از ادیبان و مستشرقین قرار گرفته و در یکصد سال گذشته بارها به چاپ رسیده است و جالب آنکه سه اثر معروفش به زبان ترکی است و هیچگونه تردیدی در انتساب این آثار به حکیم مسیحی وجود ندارد و این در حالی است که کتابهای تاریخ ادبیات در ایران به وجود اشعار ترکی وی اشاره‌ای نکرده‌اند. در حالیکه تذکره‌های فراوان از جمله: هفت اقلیم، ریاض العارفین، آتشکده، بهارستان سخن، خلاصه الاشعار، صحف ابراهیم، عرفات العاشقین، نتایج الافکار، تذکره‌ی نصر آبادی، ایضاح المکنون، و... از دیوان و آثار ترکی و فارسی او آورده‌اند دکتر ذبیح اله صفا در ۱۰ صفحه‌ای (۱۱۹۳ - ۱۲۰۳ جلد ۵) که در مورد مسیحی آورده هیچ اشاره‌ای به زبان ترکی و آثار ترکی وی نکرده است.

مسیحی، استاد صائب تبریزی بوده و صائب تبریزی دیوان وی را مرتب کرده و در بیاض خود از آثار ترکی استادش آورده است که متأسفانه ادیبان فارسی چشم برهمه‌ی این حقایق بسته‌اند اما خورشید را به گل نتوان گرفت. جالب تر آنکه او را اهل کاشان؟! نیز می‌خوانند. صادقی افشار در اثر مجمع الخواص به احترام تمام از حکم مسیحی نام برده، به بررسی و معرفی آثارش می‌نشیند و اشعاری را از او می‌آورد.

مسیحی به سال ۱۰۶۶ هجری بدرود حیات گفت اما در طول عمر نسبتاً طولانی خود تا آخرین دقائق حیات قلم را بر زمین نهاد و «سه دیوان فراهم آورد» و به گفته‌ی صادقی افشار در سخن از توانایی‌اش در سرودن اشعار «با آنهمه پرکاری استوار و یکدست» کلامش منتخب و خالی از عیب و مقرون به اندیشه‌های ژرف است.^۱ زبانی فصیح، بیانی روان و خالی از هر گونه تعقید و استادانه و همراه با خیالات بسیار باریک و دقیق و مضمونهای عالی و نازک دارد.^۲

میرزا محمد طاهر نصرآبادی در تذکره‌ی نصرآبادی از اخلاق پسندیده‌ی مسیحی سخن می‌گوید و می‌نویسد: «چند مرتبه فقیر به خدمت او رسیده، حقا که ملکی بود در لباس بشر».^۳

(۱) صادقی افشار، مجمع الخواص.

(۲) ذبیح اله صفا، جلد ۵، ص ۱۱۹۸.

(۳) محمد طاهر نصرآبادی، تذکره‌ی نصرآبادی، جلد ۱، ص ۱۷۸.

مسیحی از شاعرانی است که در دربار هند نیز از ارج و قربی فاخر برخوردار بوده است و بسیاری از شاعرانی که از ایران بویژه آذربایجان به هند رفته‌اند به زیارت او نیز نائل شده‌اند. بعد از جلوس شاه عباس بر تخت سلطنت ایران، شاعر به دربار او آمده و طبق نوشته‌ی «تذکره‌ی میخانه» در پیشگاه پادشاه جوان «کمال قرب و نسبت بهم رسانید چنانکه از کثرت تقرب در سفر و حضر همیشه در رکاب دولت و سعادت بشر در خدمت می‌ایستاد.»^۱

فخرالزمانی اوقات جوانی مسیحی را همراه با باده گساری و بی پروایی توصیف کرده و نوشته است که تا در مجلس شاه عباس بود به بدیهه گویی و همحامی با معائر فرمانروای خود می‌گذرانید و چون به خانه می‌رفت به ساغرکشی و کتابخانی و شعر گویی می‌پرداخت.^۲

تذکره نویسان از رشک و حسد حاسدان و سعایت از او در پیش شاه عباس نوشته‌اند که در نهایت مسیحی از چشم آن شهریار افتاده و آهنگ بیرون رفتن از ایران می‌کند و بیت معروف زیر:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش

را می‌سراید. مشرقی شاعر هم‌عصر مسیحی با احترامی که به مسیحی داشته است از رفتن مسیحی دل نگران شده و چنین می‌سراید:

گوهری بفروخت ایران آخر از بی جوهری

کز شرف شد پنجه‌ی خورشید و دست مشتری

مسیحی در هند به دربار جهانگیر راه یافت و عزت دید و حرمت یافت.

مسیحی را از شاعران پرکار دانسته‌اند و عدد بیت‌های او را تا صد هزار نوشته‌اند. متأسفانه از اینهمه آثار این حکیم شیرین سخن، اثری در ایران چاپ و منتشر نشده است! دکتر صفا که نسخه‌های خطی وی را در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا مشاهده کرده است می‌نویسد: «کلیاتش بحق شایسته‌ی تتبع و نشر است»^۳.

(۱) فخرالزمان، تذکره‌ی میخانه، ص ۴۹۷.

(۲) ذبیح‌اله صفا، ج ۵، ص ۱۱۹۵.

(۳) ذبیح‌اله صفا، جلد ۵، ص ۱۱۹۷.

منابع :

۱. محمدرضا کریمی، ورقا گلشا، مجله‌ی یشی یول، تهران، ۱۳۵۹، نمره ۲.
۲. ا. صفرلی، مسیحی، باکی، ۱۹۹۲.
۳. مسیحی، ورقا. گلشا، باکی، ترتیب ائده‌ن علیار صفرلی، ۱۹۷۸.
۴. دکتر قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنتالوژیسی، ارزروم، ۲۰۰۲.
۵. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۶. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، جلد ۳، باکی، ۱۹۸۴.
۷. نهاد سری با نارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۱، استانبول، ۲۰۰۴.
۸. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۹. م. کریمی، خواجه رکن الدین مسیحی، امیدزنجان، شماره‌های ۱۲۳ و ۱۲۴، ۱۳۷۵.
۱۰. محمد طاهر نصر آبادی، تذکره نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۱. م. کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، جلد ۱، زنجان، ۱۳۸۴.
۱۲. مسیحی، حسین شرفی، تهران، ۱۳۷۸.

گنججه لر کویون طوافی ائيله مک ای مه منا
 خوشدورور بو وجه دن کیم سایه یوخ همره منا.
 ای خوش اول گونلر که اغیار سیه رودن نهان
 مردمی و التفاتین وار ایدی گه - گه منا.
 نه وصاله تاب نه هیجرانه ایرور طاقتیم
 طورفه حالت دست و ثرمیش عشق آرا بالله منا.
 هیجر آرا جان قصدی ایلر غم وصال ایچره فرح،
 دوشمه سین هنج کیمه دوشن عقده لروه - وه منا.
 واردورور مخمور لوغوندان ساقیا درد سریم
 بیر قدح می لطف ائتگیل حسبه لله منا.
 ناصح افسرده سؤیلر گنج می و محبوبدن
 ای مسیحی پنجه باخ کیم وئورور اول ایله منا.
 چالینیر خسرو لوغوم کوسی سخن اقلیمده
 تربیت گؤزو ایله گر باخسا شاهنشه منه.

عید قوربان اولدو و قربان دیلر مین جان سنا
 ائيله گیل قوربان منی کیم اولاییم قوربان سنا.
 باشینا چیز گیتگیلن قوربانی قویون تک منی
 تا قویوب پایینه سر، قوربان قیلای جانان سنا.
 شمع تک تا جیلوه قیلدین انجمن ده شام عید،
 ائل قالب چون شمع گریان گؤز ایله حیران سنا.
 عید گونو خوبلار ایچره بسی زیبنده دیر
 آتلاتیب قیلماق سمند ناز اوزه جولان سنا.
 چونکه چوگان اویناماغا باشلادین میدان آرا
 قرص خورشید اولدو توپ و ماه نو چوگان سنا.
 قویما دور اهلینی بیر دم باده سیز بایرام گونو
 ننججه کیم مهلت وئریدیر ساقیا دؤران سنا.

ایسته سن جانان وصالی ای کؤنول جان ترکین ائت

ائتمیه سن ترک جان، ائتمز نظر جانان سنا.

عید ده بیر - بیره وارماق چون مسیحی رسم دیر

یار بو وجه ایله خوش دور گر اولا مهمان سنا.

گؤزلریم گیران ایرور اول لعل خندانان جدا،

روزگاریم تیره اول زولف پریشانان جدا.

مرغ دل رخساردان آیری نوا ساز ائیلهمز

نه نوا ساز ائیله یر بولبول گولستانان جدا.

جان قوشولال اولسا آیری لب لریندن یوخ عجب

ائیلهمز طوطی تکلم شگر ستانان جدا.

ای اجل لطف ائیله ییب جانیمی آل آندن یورون

کیم من بیدلنی قیلسان کؤنلوم آلقانان جدا.

جان آنسیز ایسته من قیلگیل مروّت ای فلک

ائتمنی جانانان جدا، چون ائیله دین آندان جدا.

شام هیجریم محنتی ائیلر مگر آواره بی

کیم منیم تک بولا صبح وصل جانانان جدا.

ای مسیحی جسم بیماریم جدا جانانه دن

قالب فرسوده ای دیر، کیم ایرور جانانان جدا.

قانع ایردوم مین خیالینه وصالیندن جدا

وه که باخودلوق منی قیلدی خیالیندن جدا.

ضعفدن خون ذره بولموش ائل گؤزوندن ناپدید

جسم زاریم آفتاب بی زوالیندن جدا.

گولبون عیشیم ایرور پژمرده ای نخل مراد،

ائده لی دؤران منی نورس نهالیندن جدا.

وه که بولموشدور مثال ماه نو زرد و ضعیف

بو خمیده قامتیم مشکین یاناغیندن جدا.

بولبول روحومنو (= روحومو) ای گول هر نفس غم آتشی
 کؤپدورور پروانه تک شمع جمالیندان جدا.
 قرعه‌ی شادی منیم آدیما وه کیم دوشمه‌دی
 تا که دوشدوم عارض فرخنده فالیندان جدا،
 هیجر دشتینده مسیحی قویدویوز مجنون صیفت
 ای پری‌وش تا ایرور رعنا غزالیندان جدا،

زولفونو گؤرگج کؤنول پیدا قیلور یوز پیچ و تاب
 اول کبوتر تک که انده دام ایچینده اضطراب.
 تا صبا یتگوردو زلفونک نکه‌تیدین شمه‌ی
 سنبل سیرابینا دوشتی خمیده پیچ و تاب.
 حایل اولور زلف یوزونه صبا تحریک‌دین
 ایله کیم خورشید یوزونه بولور حایل سحاب.
 عارضین اوستیدا هر یان عنبرین زولفون میدور
 یا ایرور سنبل که گلبرگ اوزره توتمیشدور نقاب.
 اؤرولن یوزونه هر سو جعد پر تابونک ایمز
 تیلبه کؤنلوم قیدینه هریان ایرور مشکین طناب.
 بونه زلف ایرور که گونومنو قیلور هر دم قارا
 بونه لعل ایرور که گؤزدن آقیرور یاقوت ناب.
 اول سبیدن بولموشام مجنون مسیحی کیم منی
 زولفونه قئید ائيله سین واللّه اعلم بالصلواب.

غوربتده وه که غمه ایمیش مبتلا غریب
 نی مبتلای غم که اسیر بلا غریب.
 یوزونه کیمسه باخماز ایمیش هئچ وجه ایله
 هر کیمه کیم آپارور ایمیش التجا غریب.
 بیگانه وار آنا قیلور لار ایمیش سلوک
 هر کیمه کیم آپارور ایمیش آشنا غریب.

بالله که کؤنلو ائيله مه یه جز وطنه میل
 گریفی المثل بهشت آراقیلسه جا غریب
 جز درد و غصه قیلماز ایملیش جورونه دوا
 دردا که جای ائیلر ایملیش هر کجا غریب.
 سانماز مسیحی کیم بوله هر لحظه شادمان
 تا قویمایه دریا آراسیندا یا غریب.

ذره تک بی تاب اولور جان مهر تابانین گوروب
 غنچه تک کؤنلوم بولر قان لعل خندانین گوروب.
 گل یوزین گور گج بولور سیل سرشکیم لاله گون
 تیره اولور گؤزلریم زلف پریشانین گوروب.
 زار کؤنلوم کیم اندیرقان گؤزلریدن دمبدم
 قطره قطره ساچیلیر لعل درافشانین گوروب.
 دود آهیم سرو تک چرخ برینه چکدی باش
 جلوه ایله باغ آرا قد خرامانین گوروب.
 کؤنلوم ائتکن رخنه لر سانیر جمالین گورمگه
 گؤز تئیمده هر طرف کیم زخم پیکانین گوروب.
 بولدولار عقل و دل و جان واله و حیران و زار
 غمزهی عاشق کش جادوی فتانین گوروب.
 دهر باغیندا مسیحی سنبل و گول ایسته مز
 سنبل زلفی ایله گول برگ خندانین گوروب.

تا که میدان ایچره اوینار لطف ایله اول ماه توپ
 گؤیده مه شوقوندا اولور گاه چو گاه توپ.
 چرخ اوزه گویی ملک دور کیم آتار هریان شهاب
 آتلانیب میدان آرا هر گاه چالیر اول ماه توپ.
 ایسترم چو گانی اؤنده باشیمی توپ ائده یم
 چالسا هر گاه ناز ایله اول چابک دلخواه توپ.

ضرب چو گانیندان ایرمز توپ دان چیققان صدا
 کیم دوشر آندان جدا تار تار فغان و آه توپ.
 شوقدن چرخ اوزره اولور ماه چو گان مهر گوی
 تا آلیب چو گان الینه چالماق ایستر شاه توپ.
 قایسی شاه اول شاه کیم هر یشریمدن گویه چیخار
 آتلانیب میدان ایچینده اوینا یه هر گاه توپ.
 ای مسیحی ایسترم کیم دشمنی نین باشینی
 ائیله چو گان حکمی اؤنده الله توپ.

ای فلک جانیم قویدون داغ هجران عاقبت،
 ائیله دین غم اودونا کؤنلومنی بریان عاقبت.
 دوشمنین کامینا قطیلدین دوست دان آیرومنی
 وصل صبحین بیزه قیلدین شام هجران عاقبت.
 غصه دن جانیمی قیلدین زار و جسمیمی فیگار
 خسته کؤنلومو کباب و باغرومی قان عاقبت.
 گلبن امیددن دندیم گل مقصود اوزای
 وه که اول گل بیزه اولدو خار حرمان عاقبت.
 یار و همدم یاد اولوب فریاد افغانندان منا
 همدمیم فریاد و یاریم اولدو افغان عاقبت.
 سر عشقینی که عمری جان آرا قیلدیم نهان
 ائیلهدی مردومه ظاهر سیل مژگان عاقبت.
 اول مه خورشید پیکر فرقتیندین چرخ تک
 گؤزلریم اولدو مسیحی کوکب افشان عاقبت.

لطف اندیب ساچیندان اول رخسار آشناکی آچ
 کیم دولانیر رشته ی جان ایله کیم اوت اوزره ساچ.
 منزل ائتدی پادشاه عشق کؤنلوم مولکونو
 قالمادی یشرین سنین ای عقل باشین آی قاچ.

عشق یثر ائتدی کؤنولده دئمه ییز کیم عاقل اول
 کیم ایرور مابین عقل و عشق آرا یوزمین ییغاچ.
 نئجه کؤنلوم قئیده عشقیندن خلاصی تاپا کیم
 بوینونا زنجیر زولقوندن ایرور ایکی قولاج.
 نقدینی چون سرو پایینه ساچار گول دم به دم
 سن هم ای جان نقدینی او سرونین پایینا ساچ.
 موندان آرتیقرا ن مسیحی گونونو قیلما قارا
 لطف اندیب ساچیندان اول رخسار آتشناکی آچ.

تا نهانی غیر ایله اول گول چکر گلگون قدح
 دمبدم غمدن اولور کؤنلوم دولاقان چون قدح.
 نئجه من غم کنجینده خونابه ی حسرت یودوم
 چکسه اول اغیار ایله خلوت آرا گلگون قدح.
 آیرو لعلیندین مذاق جانیه ایرور زهر تک
 باده گر آب حیات و جام مهر اولسون قدح.
 ساقیی دوران وئریر دیر اهلینه چون جام عیش
 آه کیم نوبت منه یشگج توتار پر خون قدح.
 جلوه قیلان هر طرف نرگس ایمز بستان آرا
 باغ رعناسی ایرور الدهه توتوب آلتون قدح.
 دردکش لر اولمانیز نومید کیم خورجامی تک
 طالع اولور مشرق امیددن بیر گون قدح.
 آرزو قیلما مسیحی جام جم ده آب خضر
 لطف ایله توتسون سنه گر اول مه موزون قدح.

هجرده جان وئردیم و یوخ وصلینه اصلا امید
 قیلما یارب هنج کیمی عشق ایچره من تک ناامید.
 وه که هجران محتیندن اولمادیم بیر دم خلاص
 باغلادیم دلداری نین وصلینه یشمک ناامید.

چون وفا یو خدور بنی آدم ده سیز غفلت گؤرون
 کیم بویینونا باغلاییب دیر بو دل شیدا امید.
 وه که بیزه اولمادی جز ناامیدی حاصلی
 هر کیمه کیم باغلادیم حاصل من رسوا امید.
 خوبلارین مهرینه آلدانمایین ای اهل دل
 کیم بولارا باغلامازلار مردم دانا امید.
 اوممارام کؤنکومنو نومید ائتمه گی سن عشق آرا
 باغلادی چون عشق دل ایله سنا جانا امید.
 عاقبت بیر گون مسیحی رحم دوشه کؤنلونه
 بولما گیل یکبارگی اول بی وفادان نا امید.

نه عجب گر مرغ دل کویون قیلا مسکن باهار
 بولبول شوریده یه منزل ایرور گولشن باهار.
 قامتین نخلینه ای سرو خورامان ننده دیر
 هر نئجه کیم لاف آزادی وورار سوسن باهار.
 گولشن حسنون گؤروب کؤنلوم نواچکسین نه عیب
 بولبول شئیدایا ایرور ناله قیلماق فن باهار.
 برق باران ایرمزای همدم که بیر گولدن جدا
 هر نفس احوالیمه آغلار قیلار شیون باهار.
 لیلی کویوندا ایمز لاله که معجون حالینا
 دشت قانلی اشکدی تر ائيله میش دامن باهار.
 تا که بستان ایچره اول گول بزم قیلدی زیب ایچون
 مهر اوتوندان لاله شمعی ائيله دی روشن باهار.
 زولف و روخسارین قیلیر سنبل ایله گولو خجل
 باغ گشتین ائنده سن ای سرو سیمین تن باهار.
 اشکیمی گؤرگج مسیحی یوزی گولسه نه عجب
 چون باخیشدان خرّم اولور دائماً گولشن باهار.

هانسی باغین گولشن حوسنون کیمی گولزاری وار؟
 هانسی گولزارین جمالین تک گول بیخاری وار؟
 ایستمز حور و پری همدملیگینی هر کیمین
 سن کیمی بیر حور صورتلی پریوش یاری وار.
 سروینه نظاره قیلماز گوله هم ائتمز هوس
 سن تکی هر کیمسه نین بیر سرو گول روخساری وار.
 ناله‌ی زار ائیله سه گر زار کؤنلوم نه عجب
 اول بیلور کیم هیجردین هر لحظه مین آزاری وار.
 ای کؤنول بیدردلره درد دل دئمک نه سود
 دردینی اول کیم بیلور کیم دردن اخباری وار.
 عشق ذوقی عاشیقی دیله که جانان عشقدن
 اشک سرخ و چهره‌ی زرد و دل افکاری وار.
 تیلبه لیکدن هر نفس منع مسیحی ائیله
 نه عجب تیلبه اول سن تک پری دلداری وار.

غرض نوروز و بایرامدان منه گؤرمک جمالیندیر
 منیم نوروز و بایرامیم رخ فرخنده فالیمدیر.
 باهار عارضین گؤرمک منه نوروزدور هر دم
 مه عیدیم منیم اول ایکی مشک آسا هیلالیندی.
 ایرور فصل باهار و ائله ایرور مثیل سرو و گول
 منه سرو و گول رخسار و اول نازک نهالیندیر.
 بنفشه ایله مثیل سبزه‌ی تر گر قیلا کؤنلوم
 آنا مقصود بونلاردان سنین خط ایله خالیندیر.
 وگر نظاره قیلسا سنبل سیرابینا هر دم
 موارد و مدعاسی اول دو زولف شب میثالیندیر.
 اگر قیلسا چمنده لاله و نرگس تاماشاسی
 تمناسی آنین چشم سیاه و روی آییندیر.

زو لال خضر ایله آب کوثر ایستمز هرگز

مسیحی ایله کیم لب تشنه ی جام وصالیندیر.

آه کیم عشقین منی بس ناتوان اتمیشدورور،

ناتوان عاجز و بی خانمان اتمیشدورور.

غمگساریم، مونسیم قلمیشدورور درد و الم

همدم و هم صحبتیم آه و فغان اتمیشدورور.

تا که آتدی عشق هریان ناوک بیدادیمی

کؤنلومو تیر ملامته نشان اتمیشدورور.

محنت عشقین بلا دشتی آرا مجنون کیمی

تیلبه لیکده بیزی مشهور جهان اتمیشدورور.

گر کؤنول احوالینی شرح اتمه سم معذور من

کیم من عشقین هیجومو بی زبان اتمیشدورور.

خال ایمز روخسارین اوزره مردم چشمیم ایرور،

کیم اوزون گوز گوسونده اوزنو عیان اتمیشدورور.

عقلدن بیگانه و آرامسدان آیری منی

ای مسیحی اول مه نا مهربان اتمیشدورور.

جانیم نهجه اولا زار سن سیز

غم گنجه لرینده اینجه چون شمع،

جان و جسد و کؤنولده یوخ نور،

گول گؤزونه خار اولا گر ائدم

یوخ هر ساری لاله اوزره شبنم

یاغیشن سانما که اولدو گیریان

بالله که ایسته مز مسیحی

مهچور کؤنول فگار سن سیز.

گؤزوم اولا آشکار سن سیز.

صبر و خرد و قرار سن سیز.

گولزار ساری گذار سن سیز.

آغلار منه لاله زار سن سیز.

احوالیما روزگار سن سیز.

فصل گول و نوبهار سن سیز.

ای خیالی منزلی شیدا کونول بیخواب گوز،
 وی جمالین مایلی روسوا کونول پُر آب گوز.
 ائل بری گورسه گوزو کونلونه قالماز هوش و خواب
 اول پری سیز وارمنه شیدا کونول، بیخواب گوز.
 ائل گوزو کونلونه تا گیردی خیالین ایستم
 کیم جهانندان اولسا ناپیدا کونول، نایاب گوز.
 وار گوزومده اشک غم، کونولومده طوفان الم،
 هیجر آرا اولموش منه دریا کونول، غرقاب گوز.
 قوپسا طوفان گوز و کونلوم اشک و آهیندان نه عیب
 دارتیبان غم شامینا وایلا کونول، ییغلاب گوز.
 ای کونول گوز توتما کیم رحم انده اول قاتیل سنه
 کیم اونا اولموشدورور خارا کونول، قصاب گوز.
 گوزو کونلوندن مسیحی نین کم اولموش اشک و سوز
 تا خیالینا قیلیب ما وا کونول، ابواب گوز.

ای طوطی جان لعل شکر بارینا مشتاق
 وی بلبل دل گلشن رخسارینا مشتاق.
 هر شوق که آرتیق راق ایمز گوزلریم آندان
 آرتیق راق ایرور باللهی دیدارینا مشتاق.
 اونونک ساغینور قایدا که بیر سس اشیدیر گوش
 از بس که ایرور گوهر گفتارینا مشتاق.
 هر نجه دل زاریم آزارینا مشتاق
 کوپراک دل زاروم ایرور آزارینا مشتاق.
 وار بو قد خم گشته و بو جسم ضعیفم
 ای سرو خرامان قد و رفتارینا مشتاق.
 چون تیلبه قاچار سلسله دن وه بونه سردور
 تیلبه دل ایرور طرهی طرارینا مشتاق.

جانندان ایرور قاتل بی باک مسیحی

اول غمزه‌ی عاشق کش خونخارینا مشتاق.

آه یوزمین آه کیم کؤنلومنو قان ائتدی فراق،

گؤزلریمدن اوزه اول قانی روان ائتدی فراق.

سرّ عشقین کیم یاشاردیم جاندا عمری وای کیم

روی زرد و اشک آلیمدان عیان ائتمدی فراق.

لاله تک باغیریم آرایوز داغ حسرت دور نهان

تا گل رخسارینی گؤزدین نهان ائتدی فراق.

اولدوم ار آواره و بیخان و مان عیب ائتمه بین

کیم منی آواره و بیخان و مان ائتدی فراق.

آرزوی دولت وصلیندن ای خورشید حسن

گؤزلریمی هجر آرا کوکب فشان ائتدی فراق.

بخت گومراه اینجوسیدن چشم بیمارین کیمی

کؤنلومو سایرو تیمنی ناتوان ائتدی فراق.

روح پرور لب لریندن آیرو ای عیسی نفس

بو مسیحی حزنه قصد جان ائتدی فراق.

لاله تک باغیرما قویدون داغ هجران ای فلک،

غنچه تک کؤنلومنو قیلدین ته به قان ای فلک.

اول گل رخساره و اول غنچه‌ی ترون جدا

گول تیکاندیر گؤزلریمه غنچه پیکان ای فلک.

اول مه محمل نشینین فرقتیدین چون جرس

صبح و شام ائتدین ایشیم فریاد و افغان ای فلک.

نیجه قان ائیلیب کونولنو چون صراحی دم بدم

ائده‌سن اول قانی یوزوم اوزره غلطان ای فلک.

قایسی گولنی جلوه گر قیلدین که آخر قیلما دین

آنی یوز خاری ایله خاک ایله یکسان ای فلک.

ایچمه‌دی جز زهر محنت یشمه‌دی جز خون دل
هر کیم اولدی نئچه گون خانینا مهمان ای فلک.
سانماگیل کوکب مسیحی تیر آهی بیریدور،
کیم سنین کؤکسوندن ائتمیش کئجه پرآن ای فلک.

اول که گئتمزدیر ضمیرمدن، خیالیندیر سنین،
اول که اولمازدیر منه روزی وصالیندیر سنین.
اول که سالمیشدیر من آواره‌نی مجنون صیفت،
وادی حشیرت آرا مشکین غزالیندیر سنین.
اول که حالیمی پریشان ائتمیش و گونوم قارا،
زولف مشکینین ایله هیندوی خالیندیر سنین.
بولبول روحومو محنت آتشینه هر نفس،
کوی‌دوران پروانه تک شمع جمالیندیر سنین.
حسن باغیندا سهی قدلر آرا ای سرو ناز،
نخل اومیدیم منیم نورس نهالیندیر سنین.
دشت غم ایچره میثال ذره سرگردان منی،
ائيله ین خورشید حسن بی میثالیندیر سنین.
دئدیم ای قاتیل منی اؤلدور، خلاص (انت) هیج‌ردن!
گول‌دو دئدی ای مسیحی بو خیالیندیر سنین.

عومرو بیلگیل مغتنم، توت جام باده ای کؤنول،
موندان آرتیق وئرمه اوقاتینی باده، ای کؤنول!
یار ایله گولگون قدح چکمک آراده ائيله دین.
خوب‌دور گر اولمایا اغیار آراده ای کؤنول،
ساده لیکدیر سلسیل و حور میلی ائيله مک،
اولسا جام باده و روخسار ساده، ای کؤنول!
یادلارا تا سالیبدیر آشنالیق طرحینی،
آشینالاری گتیرمز هیچ یاده ای کؤنول.

وه نه حالتدیر که مهری گون به گون اولور زیاده،
هر نثجه حوری اولور جانا زیاده ای کؤنول؟
خوب ایمیش اول سمت پیمان ایله قیلماق یارلیق،
واردورور چون التفات و مثیلی یاده ای کؤنول.
چون مسیحی زود اولور بیگانه عقل و هوشدان،
هر کیم اولور مایل بیر تورک زاده ای کؤنول.

عشوهی نرگس بیمارینا قوربان اولاییم،
غمزه سی قاتیل خونخوارینا قوربان اولاییم.
ساجیلیر گاه سخن لعل لبیندن گؤهر،
که لب لعل گؤهربارینا قوربان اولاییم.
جانا گفتار ملیحیندن ایرور ذوق و نشاط،
که ملاححت ایله گفتارینا قوربان اولاییم.
دل ایرور واله خال و خط و روخسارین کیم،
اول خط و خال ایله روخسارینا قوربان اولاییم.
جان و دل خرّم ایرور قامت و رفتارینندان،
که خورامان قد و رفتارینا قوربان اولاییم.
غمزه ی شب رو عیارین آلیر جانیمی کیم،
غمزه ی شب رو عیارینا قوربان اولاییم.
خوبلار ایچره ایرور ماه مسیحی یارین،
که سنپن ماه صیفت یارینا قوربان اولاییم.

ائده لی عزم سفر شوخ ستمکاریم منیم،
گؤیده دیر هر دم فغان و ناله و زاریم منیم.
گر جرس تک ناله قیلسام عیب قیلما ای رفیق!
چون سفر عزمینه محمل باغلامیش یاریم منیم.
هر کیمه دلداری ائیلر که جفا و گاه مهر،
وه که قیلماز جز جفا و جور دلداریم منیم.

دائماً یا رب نصیبیم ائيله گیل آزرده لیک،
 یاری نین گر مدعا سی اولسا آزاریم منیم.
 گر صنمه زار و زولفونه اسیر اولدوم نه عیب؟
 کافیر عشقیم بودور، بت ايله زناریم منیم.
 ای کؤنول کؤپ ناله قیلما، تۆکمه قان ای دیده کؤپ،
 اولمایا فاش اولسا ناگه ائله اسراریم منیم.
 خاطیرینی گؤرمه دیم بیر دم مسیحی شادمان،
 دوشه‌لی اول سنگدل ایله سروکاریم منیم.

شکر لله کیم منور اولدو ای آرام جان،
 عارضین خورشیددن بو دیده‌ی کوکب نشان.
 گشتدی کؤنلومدن طفیل مقدمیندن اسکی غم،
 گلدی جانیم وصالین دؤلتیندن یشنی جان.
 اولموش ایدیم هیجری نین بیدادیدن غم کونجونده،
 وئردی وصلین مژده‌سی ییزه حیات جاودان.
 سؤیله گیل بهر خدا سنسن گؤزوم قارشیسیندا،
 کیم منه بخت سیه‌دن هر گیز ایرمز بو گمان.
 بو منم کیم دؤلت وصلین منه اولموش نصیب،
 یا که بو اقبال اولموشدور منه توش و عیان.
 بو منیم گؤزوممودور اوزوندن اولان بهره مند،
 یا خیالیندیر نظرده جیلوه قیلان هر زمان.
 خواب اگر ایرور مسیحی گؤرمه ییم بیدارلیق،
 ور خیال ایرور گؤزوندن اولماسین یا رب نهان.

منوم هجران آرا زار اولدوغومو یار بیللمزمی؟
 غم و درده گرفتار اولدوغومو یار بیللمزمی؟
 گول وصلی تمناسی ایچون گلزار دورانده،
 فگار نشتر خار اولدوغومو یار بیللمزمی؟

گۆزی یادی ایله مجنون کیمی دشت جنون ایچره
 غزال مست ایله یار اولدوغومو یار بیلزمی؟
 مثال صورت دیوار تک تا صبحدم هر شب،
 غم هجریده بیدار اولدوغومو یار بیلزمی؟
 دیمه یاراینجینور اغیار ایله یار اولدوغون بیلسه،
 آنین له یار ناچار اولدوغومو یار بیلزمی؟
 سورارچون مهربانلیق یوزیدین بیمار عشقینی،
 منی عشقینده بیدار اولدوغومو یار بیلزمی؟
 تمنای وصالیندان مسیحی کنج غربت دا،
 غریب و بیکس و زار اولدوغومو یار بیلزمی؟

وه که بیر گولدن جدا دل غنچه تک قاندر یثنه،
 بولبول شیدا تک ایشیم هر دم افغاندیر یثنه.
 اولدی فصل نوبهار و آبرو اول گلچهره دن،
 لاله تک باغیریم ایجینده داغ هجراندیر یثنه.
 نرگس اوزره سانماین شبنم که بیر گلدن جدا،
 چشم بستاندیر که احوالیم گریاندر یثنه.
 قیلما گیل تکلیف گلگشت چمن ای باغبان،
 کیم منا آنسیز گلستان بیت الاحزاندر یثنه.
 سانجیلیر کؤنلومده بیر گولدن جدا یوز خار غم،
 اوشبو موسم ایچره کیم عالم گلستاندر یثنه.
 سنبل زلفی ایله هندوی خالیندان جدا،
 روزگاریم تیره و حالیم پریشاندر یثنه.
 تا که آبرو توشتم اول گول گلشن رخساریدین،
 غنچه تک کؤنلوم مسیحی ته بته قاندر یثنه.

گلدی فصل نوبهار و گلستانیم گلمه دی،
 اولدو هر یان غنچه و غنچه دهانیم گلمه دی.

سنبل و سرو و گول اولدو گلشن ایچره جلوه گر،
 زلفی سنبل، یوزی گولع سرو روانیم گلمه‌دی.
 لاله آچدی و چکدی سرو بستان ایچره قد،
 سرو بویلو، لاله یوزلو، دلستانیم گلمه‌دی.
 وه که غم دن کؤنلوم اولدی قان و جانیم ناتوان،
 اول کؤنول مقصودی و آرام جانیم گلمه‌دی.
 دُر فشان گؤزومه عالم تیره اولسانی عجب،
 روشنایی بخش چشم دُر فشانیم گلمه‌دی.
 قورخارام سر نهانیم اولسه نامحرمة فاش،
 آه کیم اول محرم سر نهانیم گلمه‌دی.
 لال اگر اولسه مسیحی مرغ روحوم نی عجب،
 گلدی فصل نوبهار و گلستانیم گلمه‌دی.

سنسیر ای آرام جان صبر و قراریم قالمادی،
 نی قرار و صبر عقل و اختیاریم قالمادی.
 نجه اولسام مبتلای هجر وصل امیدینه،
 جسم بیماریدا وه کیم جان زاریم قالمادی.
 اشک و آهیمدن اولوب بیگانه یار و غمگسار،
 غیر آه و اشک یار و غمگساریم قالمادی.
 رحیم قیلگیل حالیم کیم موندن آرتیق باللهی،
 طاقت دوری و تاب انتظاریم قالمادی.
 چاره‌ی کار من بیمار قیل آندن بورون،
 کیم دشن اول دردمند خاکساریم قالمادی.
 قوللوغوندا شرح قیلماق ایستظر ایدیم درد دل،
 اوزونه باققاج مسیحی اختیاریم قالمادی.
 بس که هر دم بیر بیرینه میل ائدر شیدا کؤنول،
 خوبلار یانیندا وه کیم اعتباریم قالمادی.

زبان ادبی آذربایجان در قرون هشتم الی دهم

زبان ترکی با قدمتی ۷۰۰۰ ساله در آذربایجان جا خوش کرده و وسیله‌ی ارتباط مردم این منطقه با همسایگان و نسلهای هزاران ساله‌ی خویش است. این زبان ضمن آنکه شاخه‌ای از زبان ترکی، از جوار چین تا قلب اروپا، از سبیری تا دریای عمان می‌باشد مشخصات خاصی را یافته است که مختص آذربایجان می‌باشد. فلذا در میان زبان‌شناسان به نام زبان ترکی آذری معروف است که با زبان آناتولی و جغتایی هم شاخه می‌باشد. ادبیات ترکی تا قرن ۱۴ میلادی یا قرن هشتم هجری با عنوان ادبیات مشترک ترکان شناخته می‌شود و تا این زمان ادبیات ملی ترکان از همدیگر فاصله‌ی زیادی نگرفته بود و آذربایجان شاید مشخصه‌ی زبانی سه قرنی پشت سر خود داشت و شاعرانی چون نظامی گنجوی، خواجه علی خوارزمی، حسن اوغلو و دیگران را داشت و با شروع آفرینش ادبی برهان الدین، خواجه احمد فقیه، بیرک قوشچو اوغلو، شیخ صفی الدین اردبیلی و در نهایت عمادالدین نسیمی، زبان و ادبیات آذربایجان مشخصه‌ی اصلی خود را یافت یا به عبارت دیگر با مشخصه‌های خاصی هویت مستقلی یافت.

می‌دانیم که در ادبیات آذربایجان شاعران و بزرگان برجسته‌ای، همت به خرج داده‌اند تا ذوق هنری، اندیشه‌های فرهنگی و احساسات شاعرانه‌ی خویش را در قالب شعر ترکی بریزند و از نبود تجربیات پربار در این زمینه دل نگران بوده اما دست به ریسک زده‌اند تا جاده را هموار سازند. در این ریسک، بر همت و تصمیم و عشق به زبان مادریشان تکیه زده‌اند. از آن جمله بارها و بارها در دیوان نخستین آفرینشگران شعر ترکی به سختی راه اشاره کرده‌اند اما تلاش خود را دوچندان ساخته‌اند تا ساختمان عظیم ادبیات ترکی آذربایجان بنا سازند و خصوصیات زبان ادبی ترکی آذری را استوار و محکم کنند. اعتراف مصطفی ضریر، شیخ اوغلو و حتی مولانا فضولی بر دشواری این راه از نظر بررسی تاریخ زبان ادبی آذربایجان حائز اهمیت است. این بزرگان با آگاهی بر مشکلات راه، هراس به دل راه ندادند بلکه همت گماشتند و سختی‌ها را نرم کردند و زبان ادبی آذربایجان پا گرفت. زبان ترکی آذری فقط منحصر به منطقه‌ی جغرافیایی آذربایجان نمی‌شود بلکه ۹۰٪ ترکانی که در سراسر ایران به زبان ترکی سخن می‌گویند و در مناطقی دور از آذربایجان زندگی می‌کنند - در خراسان، اصفهان، شیراز و... - زبانی را به کار می‌گیرند که مشخصات ترکی آذربایجان را دارد و در بین زبان‌شناسان و ادیبان عالم تورکولوژی به زبان ترکی آذری معروف و مشخص شده است. این زبان از قرن هشتم تا دهم هجری در زبان و دیوان شاعران این دوره ماهیت مشخصه‌ای را یافته است که بررسی آن جالب توجه است.

در بررسی زبان نوشتاری آثار عمادالدین نسیمی، ضمن آنکه تأثیر زبانهای عربی و فارسی را مشاهده می‌کنیم اما رعایت قوانین گرامری زبان ترکی گاه بسیار زیبا و محکم و گاه بسیار سست است. این ماهیت در

عرض سه قرن (قرنهای ۸ - ۱۰) بسیار متفاوت است و فرهیخته‌گی شاعران و اندیشمندان در نحوه‌ی به کارگیری زبان، خود را می‌نمایاند. بالفرض در دیوان نسیمی از یک سو با تنوع اوزان شعری روبرو هستیم و از دیگر سو با واژگان اصیل ترکی و در برآیند نهایی با قوانین گرامری زبان ترکی روبرو می‌شویم و نمره‌ای برای این شاعر در نظر می‌گیریم. در همین دوره‌ی زمانی وقتی برهان الدین را مورد بررسی قرار می‌دهیم سنگینی اوزان از یک طرف، عدم رعایت اوزان از دیگر سو، نمره‌ی این امیر شاعر را پایین می‌آورد و در کنار آن، همین بررسیها در دیوان فضولی جواب دیگری می‌دهد، چرا که واژگان فارسی و عربی در دیوان فضولی نسبت به نسیمی افزایش یافته و صد البته انسجام کلام و دیگر هنرهای شعری مانند ایهام، استعاره، تشبیه و غیره بیشتر شده است. اما در این سه قرن زبان ادبی آذربایجان تکامل چشمگیری یافته است که بررسی مختصری در اینجا ضروری است.

بی‌تردید در شکل‌گیری زبان ادبی آذربایجان، نقش شاعران خراسان و آناتولی کم نبوده است و در عین حال بخش شرقی آناتولی همین امروز هم وابسته به زبان ترکی آذری است. این گستره را می‌توان تا عراق (کرکوک و...) پیش برد. از دیگر سو شهرهای شمالی خراسان (اسفراین و شیروان و...) نیز در طول تاریخ تا امروز همان زبان ترکی آذری را به کار گرفته‌اند. زبان‌شناسان ظهور عمادالدین نسیمی را در تاریخ ادبیات آذربایجان نقطه‌ی عطفی به شمار می‌آورند که زبان ترکی ادبی آذربایجان به اوج تکامل خود رسیده است و از دیگر زبانهای ترکی، ماهیتی مشخص برای خود کسب کرده است. «دیوان» عمادالدین نسیمی مرحله‌ی پایانی تکامل زبان ترکی آذری است و از این پس ادبیات آذربایجان یا به عبارت دیگر زبان ترکی آذری هویت ملی خود را پیدا می‌کند.

نباید فراموش کرد که حرکت سیاسی - اجتماعی آذربایجان به همراه حرکت فرهنگی از مرزهای جغرافیایی گذشته و به اکناف گسترده‌تری توسعه یافته بود. محققان به این نتیجه رسیده‌اند که نخستین فرهنگ لغات فارسی را شاعر بزرگ آذربایجان «قطران تبریزی» مرتب کرده است و از دیگر سو نخستین فرهنگ لغات ترکی را «حسام الدین خویی» تدوین کرده است.^۱ این فرهنگ لغات منحصر به زبان ترکی آذری است و گر نه محمود کاشغری با نگارش دیوان لغات الترك در ۱۰ قرن پیش، نخستین گام در راستای دایره المعارف نویسی را برداشته است.

در میان فرهنگ لغات نوشته شده، اثر «حلیه الانسان و حبله الانسان» از ابن مهنا در قرن هفتم هجری جلب توجه می‌کند.^۲ ابن مهنا اثر خود را براساس زبانهای ترکی، فارسی و مغولی بکار رفته در آذربایجان به رشته‌ی تحریر کشیده است. ابن مهنا در فرهنگ خویش، زبان ادبی آذربایجان را تحت عنوان «بیزیم مملکت

(۱) جمیله صادق اوا، طیه عسگر اوا، فارس دیلینی تدقیق ائدهن آذربایجان عالیم لری، باکی، ۱۹۹۰، ص ۲۹.

(۲) توفیق حاجیف، آذربایجان دیلی تاریخی مسئله لری، باکی، ۱۹۵۹، ص ۴.

تورکجه‌سی « تقدیم کرده و اختلاف آنرا با زبان ترکی ترکستان نشان داده است و به مقایسه لغات این دو شاخه‌ی ترکی پرداخته است.

یکی دیگر از فرهنگهای آذربایجان در قرن هفتم و هشتم هجری اثر «صحاح العجم» اثر هند و شاه نخجوانی است. بیش از ۲۰ نسخه از این اثر مولانا فخرالدین هندو شاه بن سنجرا بن عبدالله نخجوانی موجود است. این اثر شامل یک مقدمه، لغات و دستور زبان است.^۱ فرهنگ لغاتی که در این دوره نوشته شده است هم تداوم زبان ترکی را از قدیم تا آن تاریخ نشان می‌دهد و هم مشخصات ترکی آذری را عیان می‌سازد و نشان می‌دهد که اگر قوتاد قوبیلیک، عتبه الحقایق و دیوان حکمت وجود نداشت دیوان نسیمی و برهان الدین و دهها مثنوی دیگر به وجود نمی‌آمد. بنابراین می‌توان ادعا کرد که زبان ادبی آذربایجان تداوم منطقی زبانی است که از کتیبه‌های یشی سئی و اورخون و سپس از طریق زبان و ادبیات مشترک ترکان شروع شده و به مثنویهای یوسف مداح، قاضی ضریر و دیوان برهان الدین و عمادالدین نسیمی کشیده شده است.

پروفسور توفیق حاجیف که غزلیات حسن اوغلو را از نظر زبان شناسی مورد مذاقه قرار داده است نشان می‌دهد که زبان عمومی مردم آذربایجان در این قرن (قرن هفتم هجری) شکل گرفته و زبان ادبی آذربایجان وجود داشته است.^۲ حروف صدا دار به شکل امروزی زبان ترکی آذری شکل گرفته بود و ۹ مصوت وجود داشته است و قانون هماهنگی اصوات به کار گرفته می‌شد حتی در لغات وام گرفته شده از زبانهای دیگر، گاه مشخصات فونتیکی ترکی را می‌پذیرفته است. پروفسور نظامی خودیف حتی در بررسی «قصه‌ی یوسف» از شاعر علی، نشان می‌دهد که واژگان گرفته شده از زبانهای دیگر، اصولاً مربوط به دین و مذهب است و واژگان اسلامی است که وارد زبان ادبی ترکی شده است. از این گذشته، همو نشان می‌دهد که لغات مشترک ترکی، مقام نخست را در زبان ادبی آذربایجان دارد.^۳

بررسی زبان ادبی بکار رفته در دیوان و آثار شاعران بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری مانند حسن اوغلو، قاضی برهان الدین، یوسف مداح، مصطفی ضریر و نسیمی نشانگر اینست که واژگان ترکی هنوز بیشترین در صد را بخود اختصاص داده، واژگان گرفته شده از زبانهای هند، چین و آسیای نزدیک وجود دارد و واژگان فارسی و عربی نیز در زمینه‌ی مذهب بیشترین تأثیر را دارد. اما در مجموع می‌توان گفت زبان ادبی این دوره نسبت به قرنهای نهم و دهم هجری از اصالت واژگانی بیشتری برخوردار است و هنوز واژگان فارسی و عربی در اقلیت هستند. باز تذکر این نکته ضروری است که در این مرحله، ادبیات آذربایجان بیشتر به صورت شعر و منظوم می‌باشد و زبان ادبی آذربایجان خیلی کمتر در نثر به کار گرفته شده است.

(۱) ع. دمیرچی زاده، آذربایجان ادبی دلی نین تاریخی، باکی، ۱۹۷۷، ص ۱۴۱

(۲) ت. حاجیف، آذربایجان ادبی دلی تاریخی، ص ۵۱.

(۳) نظامی خودیف، آذربایجان ادبی دلی تاریخی، کؤچورن حسین شرقی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۲۰

در شعر نیز، غزل اساس شعر قرار گرفته و فرمهای شعری آذربایجان کمتر از غزل به کار رفته است. غزل نیز در اوزان عروضی بوده و بر همین اساس واژگان فارسی و عربی که بیشتر با عروض مطابقت داشته‌اند از همین طریق نیز وارد زبان ادبی ترکی آذری می‌گردند. در اینجا می‌بایست اشاره‌ای به دیوان پرحجم قاضی احمد برهان الدین داشته باشیم که فرم شعری تویوغ که از اساسی‌ترین فرمهای شعر ترکی است بیشتر آفریده شده است. ارزشمندی این دیوان از این لحاظ انکار ناپذیر است. نسیمی نیز با قوشماهایی که در دیوان خود پراکنده است نیم چشمی به ادبیات شفاهی مردم دوخته است. از غزلیات حسن اوغلو به داستان احمد حرامی که می‌رسیم همچنان مشخصه‌های زبان ادبی آذربایجان رو به تکامل نهاده است. ساخت جمله‌ها از استحکام بیشتری برخوردار می‌گردد و در غزلیات عمادالدین نسیمی مشاهده می‌شود که زبان ادبی آذربایجان صورت غالب یافته است و هر یک از عناصر جمله: فعل، اسم، صفت، ضمیر، قید و پسوندها جای مشخص خود را گرفته و از دیگر زبانهای ترکی متفاوت شده‌اند و واژگان ترکی نیز صیقل یافته و اصول فونتیک زبان را قبول کرده‌اند و به زبان امروزی نزدیک تر شده‌اند.

دیوان ملک الشعرا حبیبی و کشوری تبریزی در تداوم حرکت عمادالدین نسیمی، گامهای بزرگتری به سوی تکوین برداشته و زبان ادبی تثبیت شده است بطوریکه وقتی به دیوان شاه خطائی می‌رسیم دیگر زبانی منسجم و کاملاً شناخته شده در خدمت شاعر قرار گرفته است. نهضت ادبی شاه خطائی با تجمع شاعران بزرگی چون حبیبی، کشوری و در نهایت مولانا محمد فضولی، آخرین حلقه‌ی تکوین و تکامل زبان ادبی آذربایجان را تشکیل می‌دهد و در این مرحله زبان ادبی آذربایجان نه تنها توانسته است از عهده‌ی تبیین مشکلترین وظایف یک زبان - بیان احساسات و اندیشه‌ها - برآید در عین حال در تبیین غامض ترین وظایف خود در پیام رسانی عرفان و فلسفه و... نیز قدرت بی‌مانند خویش را بروز دهد و شاعران ترکی گوی در بیان افکار صوفیانه، عارفانه، فیلسوفانه‌ی خویش با قدرت و اعتماد از زبان ترکی بهره‌جسته‌اند. از این گذشته زبان ادبی آذربایجان در ساحه‌ی نثر نیز تجربیاتی به دست آورده است. گرامر زبان ادبی آذربایجان استحکام کافی به دست آورده و قابل تشریح و توضیح نیز شده است.

در عرصه‌ی نثر نویسی، ادیبان برجسته‌ای چون فضولی، گلشنی، صادقی و دیگران وارد میدان شده‌اند و در تدوین تاریخ نیز کتابهای قابل ذکری به رشته تحریر در آمده است. زبان عموم مردم با زبان ادبی ممزوج گشته و تکامل یافته است. بی‌تردید زبان آثار مولانا فضولی را می‌توان اوج تکامل زبان ادبی آذربایجان در قرن دهم به شمار آورد هر چند که در زبان او نسبت به دو قرن پیش، تعداد و سهم واژگان عربی و فارسی بیشتر شده است. در یک بررسی کلی از دیوان فضولی نشان داده است که ۴۷٪ از واژگان دیوان فضولی متشکل از لغات اصیل ترکی است و ۵۳٪ بقیه واژگان غیر ترکی است که البته از این ۵۳٪ می‌توان ۳۰٪ را واژگان اساسی به شمار آورد و ۲۳٪ واژگانی هستند که به تنهایی معنایی ندارند.

گرامر به کار رفته در آثار فضولی نیز بیشتر صبغه‌ی فارسی و عربی دارد و غزلیات وی بیشتر از ترکیات فارسی متأثر است. اما مهارت فضولی در تبیین تفکر بدیعی به قدری زیاد است که شاید خواننده‌ی عادی توجهی بدان نکند. در عین حال زیبایی‌های بدیعی که ساخته‌ی هنر حیرت انگیز فضولی است برگنجینه‌ی هنر شعر ترکی افزوده است. توجه به هماهنگی واژگان به کار رفته و ترکیات واژگان که در بیان مفهوم شاعرانه به کمک شاعر می‌آیند آنچنان خواننده را مجذوب می‌سازد که از یک طرف چنین قدرتی را در شعر فارسی یا عربی نمی‌تواند یافت و از دیگر سو کاربرد واژگان ترکی را در تضعیف بیان مفهوم حتمی می‌داند. بنابراین غزل پر از واژگان فارسی و عربی زیر:

پنبه‌ی داغ جنون ایچره نهاندیر بدنیم

دیری اولدوقجا لباسیم، بودور اولسم کفیم

برای خواننده ترکی زبان بسیار شیواتر، رساتر و زیباتر از اشتهاری نمود می‌یابد که تماماً ترکی بوده باشند اما بیانگر این مفاهیم عمیق و بدهی نباشند. با وجود اینکه، فضولی نسبت به نسیمی واژگان بیشتری از فارسی و عربی به کار برده است اما بسیاری از واژگان ودیعه گرفته از این دو زبان را به حد کافی صیقل داده و گاه از شکل اصلی آن انداخته است. چنین وصفی را در مثنویها یش بیشتر می‌بینیم.

نکته‌ای دیگر اینکه فضولی با آنکه فرمهای شعری عربی و فارسی را به کار می‌گیرد اما روح ترکانه در آنها می‌ریزد بالفرض در لیلی و مجنون با آنکه مثنوی است اما او با شجاعت و درایت خاص خود مثنوی را تکامل داده و غزلیاتی در داخل مثنوی پراکنده است بطوریکه گفتگوی قهرمانان یا عرض حال آنان در اوزان مختلف غزل نوشته شده است و لذا می‌بینیم لیلی و مجنون دارای چندین آهنگ است و از خسته کنندگی مثنوی کاملاً بیرون آمده است. این هنر مختص ادبیات ترکی است که البته پیش از فضولی، دیگر شاعران آذربایجان و آناتولی مبادرت به این امر کرده‌اند و موفق بوده‌اند از آن جمله می‌توان شیخ اوغلو و اثر خورشید نامه را مطرح ساخت.

بعد از فضولی باید به اسلوب شعری مسیحی و سپس صائب تبریزی پردازیم. مسیحی ضمن حفظ قدرت شعری فضولی توانست نکته پردازی، ظریف بینی و زیبایی بیان را بر شعر بیفزاید و فرمی و اسلوبی تحویل شاگردش صائب دهد که او را در کل موجد یک سبک ادبی بشناسند. هر چند بسیاری از ادیبان به غلط سبک شعری او را هندی تافته‌اند ولی، معتقدیم این سبک تداوم منطقی سبک آذربایجان است که با نظامی گنجوی آغازیده در زبان فضولی تکامل یافته و در دیوان صائب مشخص گشته و ظرایف اسلوبی وی ممتاز گشته است و چون در ادبیات فارسی شاید تازه مطرح می‌گشته است و چون شاعران این دوره بیشتر به هند رفته و از حمایت سلاطین هند برخوردار بوده‌اند ادیبان فارس سبک هندی بر آن نام نهاده‌اند که در جای دیگر به این توهم پاسخ خواهیم داد.

منابع :

۱. نظامی خودیف، آذربایجان ادبی دلی تاریخی، حسین شرقی، تهران، ۱۳۷۷.
۲. فؤاد کؤپرولو، آذری ادبیاتینا عاید تدقیقلر، باکی، ۱۹۲۹.
۳. محرم ارگین، آذری تورکجه سی، استانبول، ۱۹۸۱.
۴. احمد قاباقلی، تورک ادبیاتی تاریخی، ۴ جلد، استانبول، ۱۹۸۲.
۵. جمیله صادق اوا، فارس دلینی تدقیق ائده ن آذربایجان عالیم لری، باکی، ۱۹۹۰.
۶. توفیق حاجیف، آذربایجان ادبی دلی تاریخی، باکی، ۱۹۷۷.
۷. م. جهانگیراف، آذربایجان ادبی دلی باکی، ۱۹۸۹.
۸. ع. دمیرچی زاده، آذربایجان ادبی دلی نین انکیشاف یوللاری، باکی، ۱۹۵۸.
۹. س. ق. علیزاده، ۱۶ عصر آذربایجان ادبی دلی، باکی، ۱۹۶۶.
۱۰. اکرم جعفر، فضولی شعرى نین وزنی، باکی، ۱۹۵۸.
۱۱. میرزه ابراهیم اف، آذربایجان دلی، باکی، ۱۹۵۷.
۱۲. فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۸.
۱۳. احمد جعفر اوغلو، تورک دلی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۹.
۱۴. بسیم آتالای، دیوان لغات التورک ترجمه سی، آنکارا، ۱۹۹۸.
۱۵. رحمتی آرات، اسکی تورک شعرى، آشکارا، ۱۹۶۵.
۱۶. جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیرباخیش، تهران، ۱۳۷۶.
۱۷. محمود کاشغری، دیوان لغات التورک، ترجمه ی پروفیسور دو کتور محمدزاده صدیق، تبریز، ۱۳۸۳.
۱۸. عماد الدین نسیمی، دیوان ترکی، ۳ جلد، باکی، ۱۶۷۵.
۱۹. شاه اسماعیل خطائی، دیوان، میرزه رسول، تهران، ۱۳۸۱.
۲۰. مولانا محمد فضولی، دیوان ترکی، تهران، ۱۳۷۶.

قوسی تبریزی^۱

علی جان قوسی تبریزی در مرحله‌ای از تاریخ ادبیات آذربایجان پا به عرصه‌نهاد که زبان ادبی ترکی از تأثیر زبانهای فارسی و عربی به در آمده و به یک زبان اصیل و پاکی تبدیل می‌شد. در این مرحله دهها شاعر از گوشه و کنار آذربایجان سر برافراشته و به خلاقیت ادبی همت گماشته بودند که در این میان نام سه شاعر بزرگ قوسی تبریزی، تأثیر تبریزی و صائب تبریزی از درخشش خاصی برخوردار است.

شاه اسماعیل صفوی با تأسیس دولت صفوی، ادبیات و فرهنگ آذربایجان راجانی دوباره بخشید و زبان ترکی رسمیت یافت و نه تنها در کوچه و بازار و بین مردم توسعه یافت بلکه در دربار نیز رونق یافت و اکثر اسناد رسمی و فرامین سلطانی به این زبان نوشته شده همین امر باعث شد شاعران زیادی به زبان مادری خود روی آورند و آثار خود را به این زبان بسرایند و زبان مادری مردم آذربایجان رونق فراوان می‌یابد. این وضع در تمام دوران حکومت صفویان تداوم یافت و زبان ترکی رسمیت خود را حفظ کرد بطوریکه امروز دستخط بسیاری از شاهان صفوی به زبان ترکی موجود است و بی‌مناسبت نیست این سه شاعر بزرگ: قوسی، تأثیر و صائب تبریزی خلاقیت اصلی خود را به زبان مادریشان اختصاص می‌دهند و به اصالت بخشیدن نسبت به زبان مادری خود همت به خرج می‌دهند.

در زمان شاه تهماسب (۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ م) وضع توده مردم سنگین‌تر می‌شود و شورشهای دهقانی سراسر امپراتوری را غرق می‌سازد و چون نوبت حکومت به شاه عباس می‌رسد این عصیانها با بی‌رحمی تمام سرکوب می‌شوند. هر کس سر بر می‌افرازد شاه عباس با رفتاری تند خاموش می‌کند بطوریکه در زمان او چندین قبیله بکل نابود شدند و قتل عام گردیدند.

آذربایجان در تب عصیان می‌سوخت، بویژه شاه عباس با انتقال پایتخت به اصفهان سبب گردید آذربایجان مرکز اصلی شورشها و خیزشها گردد. شاه عباس از تمام توان خود برای سرکوب این عصیانها از خود همت نشان می‌دهد، تا می‌تواند تن به قتل و غارت می‌دهد و بسیاری از مردم را جلای وطن داده و تبعید می‌کند. او قبیله‌های معروفی چون تکه‌لی و چاقیرلی را بکل از بین می‌برد. او در سال ۱۶۰۵، ۷۰ هزار ارمنی و ترک را از نخجوان تبعید می‌کند. در سال ۱۶۱۸ حدود ۵۰ هزار نفر را مجبور به کوچ می‌کند. اهل جلفای آذربایجان را به اصفهان کوچ می‌دهد و جلفای دیگری در اصفهان می‌سازد. تذکره‌ها نوشته‌اند که از ۱۵۰۰۰ خانوار در حال کوچ تنها ۳۰۰۰ خانوار به اصفهان می‌رسند و بقیه در بین راه کشته و نابود می‌شوند. همه‌ی این

(۱) م. کریمی، قوس تبریزی، مجله ی وارلیق، ۱۳۶۹.

تبعیدها و کوچهای اضطراری و اجباری بخاطر وحشتی بود که ممکن بود در آذربایجان رخ دهد. شاه عباس برای بر پا کردن پایتخت فرعونى خویش، تمامی هنرمندان، صنعتگران، زرگران، معماران، موسیقی دانان، شاعران و نقاشان را به اصفهان می‌برد. این سه شاعر تبریزی، قوسی، میرزا محسن تأثیر و صائب تبریزی نیز جزو هنرمندانی هستند که مجبور به کوچ به اصفهان می‌شوند.

علی جان قوسی در اوایل قرن یازده هجری در تبریز چشم به جهان گشود اما تاریخ تولد و رحلت شاعر به دست نیامده است. شخصیت و هویت انسانی او را می‌توان از میان اوراق آثارش جستجو کرد. قوسی تحصیلات کاملی را به پایان برده و هر جا که پانهاد قدر دیده و برصدر نشسته است. در میان عالمان و شاعران جایگاه خاصی داشته و آشنایی او با بزرگان زمان در بینش فلسفی و اجتماعی شاعر، تأثیر ارزشمندی نهاده است.

علی جان قوسی تبریزی پیش از کوچ به اصفهان، در شهرهای مختلف آذربایجان به سیر و سیاحت و تحصیل پرداخته است. او غورلوخان زیاد اوغلو مصاحب یکی از خوانین ادب دوست آذربایجان و علاقمند هنر و فرهنگ، هنرمندان و شاعران را گرامی می‌داشت و مورد حمایت قرار می‌داد. قوسی نیز از حمایت او بی‌بهره نماند. قوسی با یک «ساقی نامه» ی بلند بالا به مدح زیاد اوغلو مصاحب پرداخت و دوران حیات او را دوران عیش و عشرت خواند بطوریکه در ابیات زیر ملاحظه می‌شود دم را غنیمت داشته است:

گتیر ساقی قدح کیم، نوبهار عیش و عشرت‌دور
 بوگوندن بویله جوش عشق و طغیان محبت‌دور
 بوگون کیم گولدن بانگ نوشانوش اورار بولبول
 می‌گولرنگدن هر کیم کی غافل، مست غفلت‌دور
 وئریر با تهار امواته احیا صبحدم، سن ده
 اویاق اول، فرصتی فوت ائتمه کیم فرصت غنیمت‌دور
 نولا گر جام مینادن دوشه رسه عالمه غوغا
 کی بو خورشید محشر، اول قیام ائتمیش قیامت‌دور
 گتیر صهباکی با قیدور صلاح و توبه نین چاغی
 بوبش گون کی قلم یو خدوریزه، ایام مهلت‌دور
 اوغورلوخان زیاد اوغلو مصاحب روزگاریندا
 کی خاک رهگذاری سرمه‌ی چشم بصیرت‌دور

قوسی از اینکه به زندگی ساده قناعت کرده است به بی‌نیازی خود می‌نازد:

بوریا فرشیم و اثویم مسجد
 نه گؤزه‌ل کدخدالیغیم واردور
 قوسی از رهروان و پیروان شاعر بزرگمان مولانا فضولی به شمار می‌آید که برای بسیاری از اشعار او نظیره‌ها ساخته و از ارث غنی و پر بار فضولی بهره‌ها برده است. شعر او به دلیل دور بودن از زبانهای بیگانه بسیار ارزشمند و بزرگ است. قوسی به زور مجبور به کوچ به دیار غربت شده است اما در آذربایجان نیز در میان همشهریان و همزبانان خود می‌گشته و با سرودن اشعاری به زبان مادری خویش، دل خود را تسکین می‌داد و به مردمش دل‌داری.

هر چند که اصفهان پایتخت بوده و شهری آباد و پرصفا، اما او همواره در طلب شهر خویش تبریز است:
 گریان‌دیرا اؤز وارینی پروانه روادور

کیم‌دور کی قارانیق گئجه جانانه یتیشمز

تبریز آچار کؤنلومو قوسی، گر آچیلسا

هر چند که فردوس صفاهانه یتیشمز

در عین حال می‌بایست در نظر گرفت که در آن مقطع تاریخی، تبریز رفته - رفته رونق گذشته را از دست می‌داد و اصفهان رفته رفته زیباتر، آبادتر و بزرگتر می‌شد. در این زمان جمعیت اصفهان به ۶۰۰ هزار نفر رسیده بود و بهترین نمونه‌های معماری ایران در اصفهان برپا می‌شد و تمام تکنیکهای هنری و صنعتی آذربایجان در این شهر به کار گرفته می‌شد. با این حال شاعر نمی‌توانست دل از وطن مادریش بکند:

صبر ائيله، عاقبت منی اولور قال دئدیك‌لری

صبح وصال اولور شب هجران دئدیك‌لری

عرش برین غبارین اونون توتیا قیلیر

هر چند بیر اووج خاک‌دور انسان دئدیك‌لری

لعلینه جام باده کیم جمع دورسین

آب حیات و آتش سوزان دئدیك‌لری

قوسی گره‌کدی کعبه دئییب اقتدا قیلا

تبریز قله سینه صفاهان دئدیك‌لری

نسخه‌های دستنویس و خطی فراوانی از دیوان قوسی در دست است. نسخه‌های کاملی از دیوان قوسی در کتابخانه‌های بریتانیا و گرجستان نگهداری می‌شود. نسخه‌های دیگری نیز در تبریز، باکو و استانبول وجود دارد.

در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۵۸ دیوان کامل قوسی در باکو چاپ شده است. از ادیبان جمهوری آذربایجان فریدون کؤچرلی، م. سیداف، سلمان ممتاز، حمید آراسلی آثاری در مورد زندگی و خلافت قوسی به چاپ

رسانده‌اند و تمامی زوایای هنر و شعر او را به بررسی نهشته‌اند. در ایران تنها دکتر ح. صدیق در یک کتاب کوچک به آشنایی با قوسی پرداخته و م. کریمی نیز در شماره ۸۲ نشریه‌ی وارلیق طی یک مقاله‌ی مفصل به زندگی و آثار قوسی پرداخته است تا اینکه در سال ۱۳۷۶ خانم سیدحمیده رئیس زاده (سحر) دیوان کامل قوسی را در تهران به چاپ رساند.

یکی از نسخه‌های ارزشمند دیوان قوسی در کتابخانه ملی تبریز نگهداری می‌شود که به سال ۱۰۸۶ هجری استنساخ یافته و دارای ۵۴۷ غزل و ۱۲ ترکیب بند، و مخمس می‌باشد. سلمان ممتاز که روی نسخه‌ی لندن کار کرده است و در سال ۱۹۲۵ به چاپ رسانده دارای ۴۱۰ غزل بوده که به احتمال زیاد توسط خطاطی در کرکوک عراق نوشته شده است. نسخه آستان قدس رضوی نیز به سال ۱۱۱۶ نوشته شده و دارای ۳۰۰ غزل ترکی است.

نسخه‌ی دیگری در تبریز موجود است که در سال ۱۱۸۴ نوشته شده و بیش از ۳۰۰ غزل ترکی را داراست. تذکره‌های فراوانی از قوسی تبریزی نوشته به شرح احوال شاعر پرداخته‌اند و برخی از اشعار او را آورده‌اند از آن جمله می‌توان به محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان^۱، خلاصه الاشعار^۲، تذکره‌ی نصر آبادی^۳، روضه الجنان^۴، روز روشن^۵ اشاره کرد. دایره المعارف آذربایجان^۶ نیز توضیحات کاملی در این مورد ارائه داده است.

فریدون بیگ کؤچرلی در تاریخ ادبیات آذربایجان نیز هم به شرح زندگی قوسی پرداخته و هم از اشعارش آورده است،^۷ حمید آراسلی مقاله‌ی مفصل و تحقیقی ارزنده‌ای ارائه داده است.^۸ سلمان ممتاز نیز مقدمه‌ای علمی بر اشعار برگزیده‌ی قوسی^۹ نوشته است. عزیز دولت آبادی^{۱۰} نیز مقاله‌ای در حق قوسی نوشته است.

۱ (محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۰.

۲ (خلاصه الاشعار، ص ۸۵.

۳ (تذکره نصرآبادی، ص ۲۸۰.

۴ (دیوان قوسی، سحر، ص ۸۵.

۵ (روز روشن، تهران، ۱۳۴۲، ص ۶۶۶.

۶ (دایره‌ی المعارف آذربایجان، جلد ۳، باکی، ۱۹۷۹، ص ۲۲۳.

۷ (فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۱.

۸ (حمید آراسلی، قوسی، مجله‌ی آذربایجان، نمره ۵، ۱۹۴۵.

۹ (سلمان ممتاز، قوسی نین سچیلیمیش غزللری، باکی، ۱۹۷۸.

۱۰ (عزیز دولت آبادی، سرایندگان شعرپاری در قفقاز، تبریز، ۱۳۷۲، ص ۲۵۵.

- عزیز دولت آبادی، سخنوران آذربایجان.

قوسی شاعر شکایتها و ناله‌ها است. او از دست روزگار و فلک ناله سر می‌دهد و از بی‌وفایی دنیا گلایه می‌کند و در دیار غربت مونس و همدمی نمی‌یابد. بوی غربت از اشعارش می‌آید، ناله، فریاد، ناکامی، شکایت در اشعار او موج می‌زند. فریاد قوسی از بی‌عدالتی دنیای قنود الیه است. درد شاعر، درد انسانهای پیرامون اوست. غم و کدر او در حقیقت غم و غصه‌ی توده‌های زحمتکش است که در زمانه‌ی شاعر می‌زیند. شاعری که همدرد مردم خویش است از مصیبت و فلاکتی که بر سر مردم می‌آید گلایه می‌کند و فریاد بر می‌آورد و آشکارا در برابر نابرابریها می‌ایستد و می‌سراید:

همیشه شمع کیمی صدف پیچ و تاب اولدوم

زمانه هر کیمی یاندیردی من کباب اولدوم

شاعری که بادرد خلق می‌سوزد با جسارتی برگرفته از همان خلق بر علیه بی‌عدالتی اجتماعی می‌شورد و نشان می‌دهد که حاکمان نالایق، افراد بی‌هویت و نالایقتر را برای مناصب بزرگ گذاشته‌اند و صاحب منصبان اصولاً افرادی بی‌ارزش و بی‌مقدارند و تنشان به کلاهشان نمی‌ارزد.

در حالیکه مردم زحمت کش و هنرمندان و عالمان روزگار سختی را می‌گذرانند:

قارادور روزگاری هر کیمین کی کؤنلو روشندور

بیلیر هر طفل مکتب کیم یازیلماز آغ، آغ‌اوسته

دنه کیم بیلنم عشقیده درد و داغ قدرین، کیم

کؤنول تیره‌ر، گؤزوم پروانه‌سی تک بوچراغ اوسته

نه گلشن‌دیر، بویر گلشن کی تا ایشلر گؤزوم، قوسی

همین بولبول گؤره‌ر، بولبول یانیندا، زاغ زاغ اوسته

سپهر اونون گؤزونو آغ‌انده‌ر، گونون قاره

بیری کی بیلدی بومکتبده آغ و قاره نه‌دور

در فاصله‌ی تاریخی بین فضولی تا واقف، قوسی تنها شاعری است که در غزل شهرت یافته است. در غزلیات او، بینشهای فلسفی جای وسیعی را به خود اختصاص داده است. برخی از اشعارش چنین می‌نماید که دارای اعتقاد وحدت وجودی است و کل عالم را واحد می‌داند. او سرمست از باده‌ی وحدت، پای در دنیای معنوی می‌نهد و حوادث زمان - فراز و نشیب دوران را با بینش فلسفی واز دیدگاه حکمت می‌نگرد:

باده‌ی وحدت ایچن عالمی میخانه بیلیر

فلکین گردشینی گردش پیمانه بیلیر

طفل اشکیم غرضین عاقل اولان فهم ائتمز
 بو اوشاقلار دیلینی عاشق دیوانه بیلیر
 دولودور بس کی نفاق ایله جهان، صاحب دل
 آشنا صورتینی معنی بیگانه بیلیر
 خط وخال سیرینه زینهار کؤنول باغلاما کیم
 دام دوراول کی اونی اهل هوس دانه بیلیر
 شاعر کل دنیا را واحد و یکپارچه می بیند و خود را قطره‌ای از این دریای پایان ناپذیر می داند:
 حساب درد و داغ ایستر سه جانان، وای منیم چین
 کی من اول سنگدلدن هر نه آلدیم جانه تا پشیردیم
 اگر سرگشته چوخ گزدیم سه وادی لرده من، قوسی
 آپاردیم قطره‌نی دریای بی پایانه تاپشیردیم
 کسانیکه در احوال قوسی تحقیق کرده‌اند و به بررسی اشعار و آثار شاعر پرداخته‌اند او را از پیروان مکتب
 مولویه دانسته‌اند و شعر ذیل را دلیلی بر این مدعا دانسته‌اند:
 هیچ شمع ایله رام اولماز پروانه‌لریز بیزلر
 زنجیره باش اندیرمز دیوانه‌لریز بیزلر.
 دنیا ایله صورتده وار الفتیمیز اما
 معنی ده بوعالمدن بیگانه‌لریز بیزلر.
 سیلاب حوادثدن نشیلر بیزه گردون کیم
 طوفان کشاکشدن ویرانه‌لریز بیزلر.
 هرگز سسیمیز چیخماز اما، فارغ دئییلیک قوسی
 اول ماه بت چین دور، بتخانه‌لریز بیزلر.
 هر چند قوسی با فقر و ناداری زندگی کرده است از آنجایی که انسانی کامل و از معنویت کمال برخوردار بود
 در این جهان، هدف معنوی را برتر از مال و دولت دنیا می شناسد:
 فخر ائتمه مال و جاهه کی اقلیم فقرده
 دولت شکسته بال و هما هیچکاره دور.
 تاخضر راهون اولمایا اؤز صدق نیستین
 قوسی، بویولدا رهنما هیچکاره دور.

شاعر با چشمان خود می بیند که کسانی که بر مقام و منصبی تکیه زده اند لیاقت چنین پستی را ندارند. شاعر آشکارا در مقابل چنین وضعی می ایستد و نشان می دهد که روشنفکران و اهل خرد زمانه، آنانکه صاحب اندیشه اند و درگیر مسائل فکری و علمی، چه زندگی سختی را می گذرانند و روزگارشان سیاه است. در غزلیات لیریک و عاشقانه ی شاعر، نفس گرم عشق حس می شود، در عین حال همین اشعار بی رابطه با مسائل پیچیده ی اجتماعی نیستند.

تلاطمات دل و اضطرابات قلب در غزلیات او بر پایه ی خواسته های مادی و محبت بوده و در عین حال انعکاس و بازتابی از محیط اطراف شاعر است. با این حال که شاعر از دنیا درخواست مادی ندارد اما او طالب دیدار یار است و قطره ای آب از چشمه وصال یار می طلبد و دیگر هیچ:

عاشقم من دولت و مال و منالی نیلرم؟

برگ و بردن یوموشام گوز، شاخ و بالی نیلرم؟

مین گلیر بیر غنچه ی مستور یوز گولدن منه،

یار صاحب دل گرک، صاحب جمالی نیلرم؟

هاندا اولسا بوی گول تک روضه ی کویونده یم،

نامه و پیغام وصول، باد شمالی نیلرم؟

ایسته رم وصلین کی یارین آشنا اولماز منه،

گر خیالین دام اولا، بزم و وصالی نیلرم؟

سن نفس چاغجائيله ای نئی، گر اوسان دین ناله دن،

من هوای کوی عشقم، اعتدالی نیلرم؟

گر وئیررسن دولت دیدار جانان وئر، فلک،

یوخسا من مهمان فقرم، ملک و مالی نیلرم؟

تار و پودی عالمین افسطانه و نیرنگ ایمیش،

من بو باطل خواب و بی حاصل خیالی نیلرم؟

لذت دیداردن، قوسی، منطه حیرت یتهر،

الده تا آئینه وار، آب زلالی نیلرم؟

قوسی ترنم گر احساسات محبت آمیز انسانهاست. او معتقد است عشق و محبت سنگ بنای معنویت انسانها هستند. این احساس عمیق و پاک در دل هر کسی جا نمی اندازد. برای تصاحب عشق می بایست صاحب معنویات شد. احترام به کسی ارزشمند است لبریز از معنویات باشد و گرنه مردمی که لباسهای زربفت به تن دارند همگی لایق احترام نیستند. برای کسب عشق و تصاحب آن می بایست از هر چیزی گذشت:

یثری یثری یولونای اسیر دولت هئی،
 کی حال اله دوشمز، گرانها دور عشق.
 اونون اؤزو-سؤزو گردوداغی عالمدر،
 ولی نه دردین اولورسا، اونا دوادور عشق.
 همای دولت اگر ائتمز التفات، نه غم،
 فتاده دور باشینا، سایه‌ی خدادور عشق.
 من اختیار یله اول کویه گئتمه‌نم، قوسی،
 منه بو وادی خونخواره رهنما دور عشق.
 قوسی در اشعار زیبای خود، سخن از زیبایی‌ها و دلدادگی‌ها می‌سراید، او دل به نصیحت‌های واعظ
 نمی‌سپارد، پندهای ناصحان را گوش نمی‌دهد زیرا، صورت یار را زیباتر از گل، چشمانش را فسونکارتر از
 نرگس و پیکرش را رعنا تر از سرو می‌بیند:

هر چند گول لطیف اولور، رخسارین اؤز گه‌دیر.
 نرگز نه اولسا، چشم فسونکارین اؤز گه‌دیر.
 من غنچه‌یه یامان دئمهرم، نکته توتمارام،
 سؤزبوندادی کی، لعل گوهر بارین اؤز گه‌دیر.
 طوباده وار رئوفت و اندام سروده،
 اما خرام نسخل بلا بارین اؤز گه‌دیر.
 یوخ واعظین سؤزونه سؤزوم کیم بهشتی وار،
 کیون بیر اؤز گه جنت و دیدارین اؤز گه‌دیر.
 قوسی، اگر چه وار جفاپیشه دوستلار،
 اما سنین حریف ستمکارین اؤز گه‌دیر.

شاعر با هوای عشق و محبت می‌زید و نصیحت‌های واعظ برای توبه کردن شاعر بی‌فایده می‌داند. ناصح
 شاعر را دعوت به برگشتن از راه عشق می‌کند اما شاعر دل خویش را چون بلبل می‌داند که می‌بایست ترانه‌ی
 عشق بسراید و لحظه‌ای درنگ نکند. تن او قفس این بلبل است، اگر بلبل نمی‌بود قفس بی‌آن چه ارزشی
 داشت؟

ترنم احساسات پاک انسانی، اضطرابات درونی، آرزو و خواسته‌های توده‌ی مردم آن دوران از
 خصوصیات اساسی شعر قوسی است. دوران حیات زندگی چنان زمانی است که انسانهای فقیر و بی‌چیز زیر

چکمه‌های مردم زورمدار و توانمند له می‌شوند، سنگینی بار زمان بر دوش آنان است. وقتی شاعر از سنگینی بار زندگی خویش سخن می‌راند گویی درد انسانهای همعصر خویش را بازگو می‌کند. جز دل غمگینش کسی درد او را نمی‌شناسد و زبانش را نمی‌داند.. همه دولتمردان سرخوش و شادابند اما نصیب او اشک چشمی است بر رخسار زردش. شاعر نشست و برخاست با درباریان و قدرتمندان را نمی‌پسندد. بین مرد و نامرد تفاوت اساسی قائل است. آرزو می‌کند نامردان نصیب لبه‌ی تیغ تیز شمشیر عدالت گردند. قدر خوبان را می‌شناسد اما افسوس که روزگار فرصت نمی‌دهد تا شاعر با آنان در حشر و نشر باشد و روزگاری چند خوش بگذراند:

نولا گر فرق اولا نامردلردن مرد دنیاده.

اگر چه بلبلی دور هر مرد و هر نامرد دنیاده.

اندر دیم نیک و بد فرقین، بیلیردم یاخشیلار قدرین،

فغان کیم، آچمادیم گوز بیر نفس نامرد دنیاده.

ایچرلر خلق عالم ساغر زرین ایله صهبا،

منه قالمیش می‌اشک سرخ و رنگ زرد دنیاده.

بتر دور تیغدن بی‌آبرولر صورتین گؤرمک،

کی اولسون طعمه‌ی شمشیر، هر نامرد دنیاده.

جهاندا بوی درد و داغ هئچ بیر کیمه‌ده گلمز،

اونونچو گون گؤره‌لر مردم بی‌درد دنیاده.

اولار کیم اول طبیین حکمتیندن غافل اولموشلار،

نه بیلینلر کی عین عاقبت دور درد دنیاده.

نئجه من ییلمه‌ییم، قوسی، بو ویران اولموشون قدرین،

کی اوز کؤنلومدن آیری ییلمه‌دیم همدرد دنیاده.

هر چند که قوسی از زمانه و صاحبان زور و زر شکایت می‌کند هیچگاه ناامید نمی‌گردد.

او به آینده امید می‌بندد. تمامی جهان را در حال تغییر و تحول می‌بیند. شاعر از وضع و اوضاع زمانه، نا برابری و زورگویی‌ها ناله سر می‌دهد. از اینکه اهل علم و هنر زندگی سختی دارند و انسانهای بی‌لیاقت کامروا هستند زجر می‌کشد. هر چند که هاله‌ای از درد و ناله و شکایت اطراف اشعار قوسی را فرا گرفته است با اینحال ناامیدی در اشعار و آثار قوسی دیده نمی‌شود. او باور دارد که نامردان همیشه پایدار نیستند و روزی خواهد رسید که اوضاع دگرگون شود و دوران پلیدیها و بدیها به سر رسد و روزگار خرمی و شادی فراز آید و

صاحبان قدرت امروزی بر زمین افتند. او به باغبانی که سر که را به بهای شراب می خروشد هشدار می دهد که بهار همیشه گی نیست. اوضاع نیز چنین نخواهد ماند. امروز که انسانهای بیدار دل خون دل می خورند چنین وضعی ثابت و استوار نخواهد ماند. بهتر است که بر مشکلات و دشواریها تحمل کنیم چرا که آینده ای روشن پیش رو می باشد :

اساس توبه ی می استوار بؤیله قالیر می؟

بیزه مدام سودای خمار بؤیله قالیر می؟

گلیر بیر اؤزگه زمانه، دؤنر فلک، دولانار گون

رقیبه بوشرف - اعتبار بؤیله قالیر می؟

شراب نرخینه ای باغبان کی سیر که ساتیرسان

چمن همیشه بهار و بهار بؤیله قالیر می؟

دؤنه - دؤنه ایچیریرسن بصیرت اهلینه قانلار

سپهره هم بوقرار و مدار بؤیله قالیر می؟

گنچه تغافل یار نازیلهسنه، قوسی

گنچه بویرنچه گون، روزگار بؤیله قالیر می؟

قوسی وارد مبارزات سیاسی دوران خود شده و با طریقتی پیوند می یابد تا در رسیدن به مقصد او را یاری دهد. محققانی که به بررسی و تحقیق در آثار شاعر پرداخته اند او را جزو مولویه و برخی جزو اهل حقیقت می دانند. مسلم اینکه قوسی مسلمانی مؤمن و شاعری موحد است. او در یک مناجات از خداوند می خواهد دلش را از عشق الهی لبریز سازد و چشمانش را با خاک راه خداوند پرسیازد تا بتواند دل از هوی و هوس بشوید و راه سعادت را بیابد :

الهی کؤنلومو قوتار بو عالم ماجراسیندان

منی دؤندهر اونون بیگانه سیندن آشناسیندن.

الهی کؤنلوم انت روشن، منی گؤستر منه، یارب

اونون آئینه دریا دل عالم نماسیندان.

الهی روشن ائیله چشمیمی اؤز خاک راهیندن

کی بی دورزولف و خطین سورمه سیندن توتیاسیندان.

هاوالاندیر منی ارباب دل اوج مقامیندان

بو دون فطرتی قورتار سرکوی هواسیندان.

مکدر ائیلهدی آیینه‌می غفلت اؤزو یارب

خبردار ائت منی اؤز کعبه کویون صفاسیندان.

الهی بیر مقام ائت قوسی بیچاره‌یه روزی

کی‌ئی گلسین اونا دردین سنین غیرین دواسیندان.

قوسی ساقی‌نامه‌ها، ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندهای چندی نوشته است. او نظایری بر غزلیات فضولی نوشته

و برخی غزلهای او را به صورت ترجیع‌بند تضمین کرده است. قوسی شاعری زنده‌دل است هر چند که بسیار

از غم و درد می‌سراید اما سخنان مسرت بخش نیز بسیار دارد:

ایچه‌لیم بیر نچه گون باده و سرشار اولالیم

بیزه یار اولماسا ساقی، بیز اونا یار اولالیم.

سخنان شاعر بر دل می‌نشیند زیرا که از دل می‌گوید و با خون‌دل رنگین ساخته است:

گر چه قوسی خون دلدن اؤز سؤزون رنگین ائدهر

سؤز بیلن عاشق بیلیر گفتار اونون گفتاریدور.

در شعری دیگر از نکته سنجی‌ها سخن می‌راند:

نوکه توتماق بولبوله، قوسی، نه لازیمدیر منه

هر کیمین معنیده مقداری سؤزوندن بللی‌دیر.

زیبایی و طراوت اشعار قوسی بی‌نظیر و یکتاست. هر چند که کل دیوانش به دست ما نرسیده است^۱ اما

استعداد شاعری او را واضح و روشن می‌رساند. به جرأت می‌توان گفت قوسی در فاصله‌ی زمانی فضولی تا

واقف، بزرگترین شاعر آذربایجان است. در آفرینش او، ادبیات آذربایجان جانی تازه یافته و سر بلند کرده

است. اگر صائب تبریزی بیشترین آثار خود را به فارسی نوشته و نیم‌نگاهی به زبان مادری خود داشته است

قوسی بر عکس تمام نگاه خود را به زبان مادریش معطوف داشته است و به همین خاطر در تاریخ آذربایجان

مقامی شامخ و محترم دارد.^۲

علی‌جان قوسی تبریزی در مرحله‌ای از تاریخ ادبیات پا به عرصه‌ی وجود نهاد که زبان ادبی آذربایجان

از تأثیر زبانهای فارسی و عربی رها گشته و به پالایش کلمات بیگانه آغاز دیده بود. او در قرن ۱۷ در تبریز

چشم بر جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در تبریز گذراند و سپس به اصفهان رفت و فرصتی یافت تا با

شاعران و دانشوران زمان آشنا شود. او هر چند در اصفهان که شهری زیبا و پایتخت ایران محسوب می‌شد از

(۱) دیوان کامل قوسی در سال ۱۳۷۶ توسط شاعر معاصر سرکار خانم حمیده رئیس‌زاده (سحر) چاپ شد.

(۲) وارلیق، پائیز ۱۳۷۰، شماره ۸۲-۳

احترام خاصی برخوردار بود ولی چون به اجبار بدانجا رفته بود احساس غربت می کرد و بیاد وطنش شعر می سرود:

تبریز آچار کؤنلومو، قوسی، گر آچیلار

هر چند که فردوس صفاهانه یتیمز.

قوسی شاعر شکایات و فریادهاست. اواز زمانه می نالد، از بیوفایان شکوه ها دارد، در دیار غربت مونس نمی یابد. فریاد قوسی علیه بیداد گریها و قوانین فئودالی است. او بر حقوق پایمال شده ی مردم اعتراض می کند. درد شاعر، درد انسانهای رنج دیده و غم مردم دوران خویش است. او همدرد مردم خویش و غمخوار آنانست، از زندگی فلاکت بار فریاد و شکوه می کند، فریاد از درد مردم است و از نابرابریهای اجتماعی:

همیشه شمع کیمی صرف پیچ و تاب اولدم

زمانه هر کیمی یاندیردی، من کباب اولدوم

او با جسارتی برگرفته از مردم، بی عدالتیها را تصویر می کند، آنان را که بی هنرنده ولی برمسند مقام و منصب تکیه زده اند افشا می کند و در برابر آن، زحمتکشان را توصیف کرده لایق خلافت و صاحب ارزش می شمارد:

بیلیر هر طفل مکتب کیم یازیلماز آغ آغ اوسته

قارادور روزگاری هر کیمین کیم کؤنلوروشندور

بیری کیم بیلدی بومکتبده آغ و قاره ندور.

سپهر اونون گؤزونو آغ ائدهر، گونون قارا

قوسی احساسات نجیبانه ی انسانی را ترنم می کند، عشق و محبت را سنگ محک معنویات انسانی می شمارد. قوسی در اشعار زیبایش از زیباییها و دلداد گیها سخن می گوید، دل به وعده های واعظ نمی بندد زیرا رخسار یارش را زیباتر از گل، چشمانش را فسونگارتر از نرگس و اندامش را رعنائتر از سرو می بیند و کوی چنین یاری را از بهشت موعود واعظ برتر می یابد.

ترنم احساسات پاک انسانی، هیجانات درونی انسانها، حسرتها و آرزوهای مردم عصر، از ویژگیهای شعر قوسی است. او هر چند از زمانه و صاحبان زور و زر می نالد اما هرگز شاعری نومید و مأیوس نیست. او می داند که زمانه دگرگون خواهد شد و دوران بهتری فرا خواهد رسید، او به باغبانی که سرکه را به نرخ شراب می خورد هشدار می دهد که همیشه بهار نخواهد بود و وضع بدین منوال نخواهد ماند. امروز که اهل بصیرت خون دل می خورند فردا چنین نخواهد بود

رقیبه بو شرف اعتبار بؤیله قالیزی؟

گلیر بیر اؤزگه زمانه، دؤنه ر فلک، دولانار گون

چمن همیشه بهار و بهار بؤیله قالیرمی؟

شراب نرخینه ای باغبان کی سرکه ساتیرسان

سپهره هم بو قرار و مدار بؤیله قالیرمی؟

دؤنه - دؤنه ایچیریرسن بصیرت اهلینه قانلار

در برخی اشعار قوسی زنده دلی و سرور در ترنم است. شاعر دوستانش را دعوت می کند تا دورهم گرد آیند و اگر تا امروز خون دل خورده اند از امروز به خوشی بگذرانند.

منابع :

۱. م. کریمی، قوسی تبریزی، مجله وارلیق، شماره ۸۲، ۱۳۶۹.
۲. فریدون کوچرلی، آذربایجان ادبیاتی، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۸.
۳. قوسی تبریزی، دیوان، سیده حمیده رئیس زاده (سحر)، تبریز، ۱۳۷۶.
۴. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۵. محمطاهر نصر آبادی، تذکره نصر آبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۶. روز روشن، تهران، ۱۳۴۲.
۷. آذربایجان انسیکلوپدیاسی، جلد ۳، باکی، ۱۹۷۹.
۸. حمید آراسلی، قوسی، مجله آذربایجان، نمره ۵، ۱۹۴۵.
۹. سلمان ممتاز، قوسی نین سنچیلیمیش غزللری، باکی، ۱۹۷۸.
۱۰. عزیز دولت آبادی، سرایندگان شعر فارسی در قفقاز، تبریز، ۱۳۷۲.
۱۱. عزیز دولت آبادی، سنخوران آذربایجان، تبریز، ۱۳۷۲.
۱۲. ح. صدیق، قوسی تبریزی، تهران، ۱۳۵۴.
۱۳. دایرة المعارف اذربایجان، جلد ۳، باکی، ۱۹۷۹.
۱۴. قوسی، دیوان، به همت سیده حمیده رئیس زاده (سحر)، تهران، ۱۳۷۸.

ای اتمیش مدّ بسم الله دن طغرای دین پیدا
 اونون بیر نقطه سی ضمینده قرآن مبین پیدا
 بیرایکی حرف ایله اولموش سنین امرین نظامیندان
 فلک دایر، جهان باهر، نشان ظاهر زمین پیدا
 بعینه گون چیخیب عالم گؤررتک پرتو ذاتین
 اولور هر ذره نین عین الیفینیدن یقین پیدا
 بهار فیضین احیا، بذل قیلماق چون مسیحاتک
 نسیم صبدن قیلمیش دم روح الامین پیدا
 سنین دنیای صنّعون خلق ائدهر بیر قطره دن انسان
 صدف دن ابر احسانین قیلار دُرّ ثمین پیدا
 تن و جان بیر بیرله الفت و آرام توتمازدی
 کیم ائتدین آدمین قلیبنده عشق دلنشین پیدا
 کؤنولر کشورین تسخیر عشق تاراج بخش ائتدین
 سلیمان خرددن اولمادان نام و نگن پیدا
 فروغون حُسن پاکِ بیمثالین گر نهان اتسه
 کیم ائیلر قاره توپراغدان عذار آتشین پیدا
 قلیب محشر گونون ظاهر بعینه خلقه دنیاده
 ائدیسن خوبلاردان یوز قیانت آفرین پیدا
 گؤزلر لوح رخساریندا کلک صورت آراین
 قیلار گه خال مشکین کاه خطّ عنبرین پیدا

نهال وادی ایمنده سؤز ایجاد ائدهن یشرده

نولار قوسی ده قیلسان نطق معنی آفرین پیدا

کیمی جان ائتدی کیمی کؤنلونی دلداره فدا

بیلیمیرم من کی یوخومدور نه ائدهم یاره فدا

آب یاقوت دگیل اشک روانیم می اونی

نه اوزیله ائدیم اول لعل گهر باره فدا

بو سبب دن کی سنین چشمینه بیر نسبتی وار
 ائیلرم نقد حیاتیتم دل بیمار فدا
 هر گولون باشینه دؤنمک نه هوس دیر بولبول
 عاشق اولدور کی اؤزون ائلیه بیر یاره فدا
 چرخه سال ای منی پرزور منی جام کیمی
 سینه مینای فلک ساقی خونخواره فدا
 ائیلر آزاده لرین آدینی عالمده بلند
 سرو اندرسه اؤزون اول شوهی رفتاره فدا
 اونون ایچون شویرم من دل صد پاره نی کیم
 چشم بیمارینا هرگون کی اولایر پاره فدا
 دل پر خونیمی هر دم باسارام باغریما کیم
 دمبدم گنج گهر ائتمیه معماره فدا
 بئله کی من گؤرورم تاب و تبین خورشیدین
 ذره ذره اولور اول شعله ی رخساره فدا
 سؤز بیلنلر آراسیندا عَلم اولماز، قوسی
 ائتمیه ن خامه تک اؤز باشینی گفتاره فدا

بیرسن کیمی گول یوخدور بو گوللر آراسیندا
 یوخ من کیمی بولبول هم بولبوللر آراسیندا
 هر چند سیه بختم بیل قدریمی یاخشی کیم
 پرورده اولار دائم اود کوللر آراسیندا
 ترک ائتمه گؤزو کؤنلوم، کیم صونا توتار مسکن
 یا چشمه لر اوستونده یا گؤلر آراسیندا
 گه وصل منی ساخلار گه هجر قیلار پنهان
 بو اودلارین اوستونده اول کوللر آراسیندا
 اول چهره میدیر یارب بو کاکول مشکین می
 یا قالمیش اولان سرین، سونبوللر آراسیندا

هر چند مه کنعان حُسن ايله سرآمددير
 لایق‌دیر اونی سایسان گر قوللار آراسیندا
 اول نعمتین‌ای بولبول بیل قدرینی شکر ائیله
 فریاد ندیر کافر نو گوللر آراسیندا
 پیوسته اولاردین سن آهولاریلا همدم
 من بالقوزام ای مجنون بو چؤلر آراسیندا
 اول شاه سنه آخر بیر سایه سالار قوسی
 سایل کیمی قوی باشین یات یولار آراسیندا

خفیف و خواردیر هرچند بولبول خار یانیندا
 اونون پروازینی گؤرمک گرگ گولزار یانیندا
 یشتن بیدرده درد دل دئمین کیم زهر قاتل‌دیر
 منی گولرنک لذت آفرین، هشیار یانیندا
 سراب خشک تک زاهد منی گر هیچه هم آلماز
 گرامی گوهرم دریای لنگردار یانیندا
 دؤزرمی سینهی سوزانینه خورشید، عشاقین
 کی گردون بیر توتوندور آه آتشار یانیندا
 فراموش ائیله سم دنیا و مافیهای عیب اولماز
 منیم کیم یادیم و هوشیم قالیبدیر یار یانیندا
 قرا گونلرلرین، خورشید عالم‌تاب‌دیر کؤنلو
 نه حاجت شمع محفل، دیده‌ی بیدار یانیندا
 منی گولفامدن ساقی منی مست ائیلهدی قوسی
 کی آب کوثر ایچیسین ساقی ابرار یانیندا

حسن عشقیله برابر دیر گرفتار اولماسا
 کیم گهر خاک ايله یکساندیر خریدار اولماسا
 ایلمه اکراه مندن کیم طبیب حاذقین
 قدری نامعلوم دور بیر یثرده بیمار اولماسا
 دانهی خالین قیلار زهّادی فارغ سبّحه دن
 رشتهی زولفون یثر ترسایه زّار اولماسا
 روز هجران اومماسین مندن محبّت کیمسه کیم
 قاینماز قانیم منیم تا چشم خونخوار اولماسا
 تارپودوم بیر بیریندن آیریلار سیماب تک
 مایه ی آرامیم اول آئینه رخسار اولماسا
 خرمن امّیدیمه اؤز شعله ی آهیم یثر
 ثابت و سیّاردن گردون شرربار اولماسا
 عشق ترکین ائتمیین بیلمز بو دولت پایه سین
 مستلیک قدرین نه بیلسین کیمکی هشیار اولماسا
 اوزدی جانیم رشته سین غم، کیمسه آگاه اولمادی
 وای یوزمین وای، جانان هم خبردار اولماسا
 بسکی مدّت لردیر اؤ گرنمیش کمند زولف ايله
 باش قویار صحرالره قوسی گرفتار اولماسا

گتیر ساقی شراب ناب، مطرب سازینی سازانت
 چکیب بیرناله و بولبوللری دؤرت یاندان آوازانت
 منه بولبول کیمی هر گول بوداغی دلشین اولماز
 اگریر بؤیله سروین واریسه ای باغبان نازانت
 دیلیم توتدوقجا افغان ائيله دیم فریادینا یئتدیم
 نفسدن دوشدم آخیر سن هم ای نئی فکر دمسازانت
 اگر عاشق گؤزوندن اؤز جمالین گؤرمک ایسترسن
 منیم آئینه می ای سنگدل زنهار پردازانت

گوزون هر چند ساغردیر حبیبم دلربالیقدا
 دم جانبخش ایله گفتاره گل اول سحرى اعجازانت
 ایتیرمه آل آیاغین ای نگاه عجز تانری ایچون
 اونا احوالیمی عرض ائيله اما چوخ سؤزی آزانت
 وفا و مهربانله ای سرو قد خوبلار آراسیندا
 اوزون ممتاز اولوب عشاق آرا «قوسی نی» ممتازانت

ایچ شراب ناب اوزون ساقی منه مستانه باخ
 گاه چشم شفقت ایله گاه بیر حمانه باخ
 هر روش وار ائیلسمه قطع نظر عشاقدن
 باخماسون شفقت گوزیله بارى بیر حمانه باخ
 ای دمام یان دینیم کیفیتین مندن سوران
 طاقتین وار ایسه اول برق سبک جولانه باخ
 عاشقم من طاعتنه نسبت وئریر زاهد منی
 گور بالانین اول سوزونى بيلمزین، بهتانه باخ
 روشن ایستیرسن کونول آئینه سین دلدارى گور
 گورمک ایستیرسن اگر جان جوهرین جانانه باخ
 عشق دردیندن بقای جاودان ایستر کونون
 بؤیله داشقین سیل دن تعمیر اومار، ویرانه باخ
 غمزه یارب اؤگره دیر یارحم اول خونخواره کیم
 اؤیله ظالم گوزلریله بؤیله مظلومانه، باخ
 ای دییه ن کیم باده ی گولگون ایچیب قان آغلاما
 بیر الیمده ساغر منی بیر الیمده قانه باخ
 عشق روشن رای دیر حُسن رسا مشاطه، سن
 یا اله آئینسه یا قوسی حیرانه باخ

وار امیدیم کی گینه ائیلیه چشمین منی یاد
 صید هر چند ضعیف اولسا اونو تماز صیاد
 اصل اوزون سن منی هر چند گوزون اولدوردی
 نه کی سلطان بویورورسا اونی ائیلر جلد
 حُسن پی ساخته رعنا تر و اکبر تر دیر
 اولدور استاد کی بیلمز اوزی اوزین استاد
 هیچ کیم عاشقِ دلخستیه اقبال ائتمز
 آه اگر ائیله سه دردا یله غمین کؤنلومی شاد
 ششدر، عشق دن ای دوستلار اندیشه قیلین
 کی حریفین گوزونو باغلاریمش بو نرّاد
 اونودور قتلیمی، سانما کی ائدیر رحم منه
 بسکی حیران قالیر احوالیمه هر دم جلد
 قویما قوسی کیمی گردونا منیم ایشلریمی
 یا علی یوخسا بو بیداد گر ائیلر بیداد

هر کیمه اول سنگدل صهبا وئرر قان آغلادار
 گولدور صبح وصال و شام هجران آغلادار
 فارغ اولماق بیر نفس غمدن منه ممکن دگیل
 ساقی خون گرم اگر گولدورسه، دوران آغلادار
 اوز تووب محرابه آغلارسام، دشمن زاهد منه
 ای مسلمانلار منی اول نامسلمان آغلادار
 ای منی بزمینده یارین ناله دن منع ائیلین
 بولبول بیتابی نیرنگ گولستان آغلادار
 هر کیمی گولمک ده گورسم غرق ائدر حیرت منی
 بسکی مشک گل گولدورر دوران و آسان آغلادار
 پیچ و تاب زولف ایله اول غنچه ی خندان، منیم
 تاروپودوم شمع تک ائیلر پریشان، آغلادار

روضه‌ی رضوان هواسی منده یوخ اما منی
 آرزوی روضه‌ی شاه خراسان آغلدار
 آغلیان قوسی میدیر یا پیر کنعان کیم اونی
 گوشه‌ی بیت الحزن ده ماه کنعان آغلدار

کیم کی بو عالمده عمرین صرف اندیب یار آختارار
 گنج گوهر داغیدیب ویرانده مار آختارار،
 بسکی وئرمز اویخو گوز آچماغه فرصت کیمسبه
 صبح گون شمع ایله هرگون چشم بیدار آختارار
 چیخمادی مجنون گئندن سونرا بیر شیدا سسی
 عمرلردیر کیم طبیب عشق بیمار آختارار
 بسکی خط اول کوکب حُسنون گونون اتمیش قارا
 زولف رخساری چراغیله گرفتار آختارار
 چهره سیندن دانه دانه آبله سانمان اونون
 شیمدی غربال ایله اول نو خط گرفتار آختارار
 پرده‌ی دام اثیله میش زاهد، رداسین خلق ایچون
 قاپولرده سبحه فالی برله زنار آختارار
 چوخ داخی کونلوم منیم میخانه مایل دگیل
 کیم گزیب ائو - ائو خرابات ایچره هشیار آختارار
 دامنیندا آل، ایاغدان دوشمک ایله، چکمرم
 کونلوم اول آتیه رویی تا نفس وار آختارار
 باشی از بس کیم بیزیم چؤل لرده دگمیش داشلارا
 سیل فریاد اثیله ییب دامن گهسار آختارار
 اوزگه رونق وار قوسی حُسن بازاریندا، کیم
 بیر متاع اوندا یکی عالم خریدار آختارار

دئیین فرهاد و مجنون خواب غفلتدن اویانسینلار
 اگر دوغری دییرلر دردیمه بیردم دایانسینلار
 منیم ای چرخ ناپاکیزه پرور صافدیر کؤنلوم
 نولا سیلاب اشکیم برله دریالر بولانسینار
 اونو تا کاکولون گؤردم بو سامانیله بیلدیم کیم
 پریشانلار گرک عالمده سرگردان دولانسینلار
 منی بیر شمع گولرخسار یاندیرمیش کی، غیرتدن
 گرک بولبوللر و پروانهلر اولاره یانسینلار
 اوکولر رشکدن گر ییلسه لر خون جگر قدرین
 بونی بیدردلر مندن اثیتسین لرابنانسینلار
 بو خوبلار کیم جفا و جور قیلماخدان اوسانمازلار
 الهی دعاشق ائت تا اؤزلریندن هم اوسانسینلار
 مروّت اولماسایدی مانعیم، قوسی دی دیردیم کیم
 الهی من کیمی اغیار هم اودلاره یانسینلار

 فارغ اولسام گریه دن کؤنلوم ائوی ویران اولار
 بیر نفس گر ناله اهمال ائتسه باغیریم قان اولار
 الفتین زنهار مندن کسگیلن ای خضر، کیم
 آب حیوان طالعמידن آتش سوزان اولار
 آه کیم گر دینمه سم دل ناله باشلار سینه دن
 گر نفس چکسم غبار خاطر جانان اولار
 آچیلارمی کؤنلوم ای سرو روان گولزاردن
 کیم بهشت جاودان سنسیر منه زندان اولار
 بسکی ای آهوی کم نظاره، گیر ادیر گؤزون
 اؤز نگاهین هم اسیر پنجه ی مژگان اولار
 ای منیم رسوالیغیمدان اینجه ییب اکراه ائدن
 گون چیخار عالم گؤرر، عاشق هاچان پنهان اولار
 خواه اوز دؤندرسون اوندان خواه اقبال ائیله سون
 آخر ای ابرو کمان قوسی سنه قربان اولار

اودلو داغیمدن دمامد پنبه‌ی مرهم یانار
 آه اگرمین بؤیله یانسام سر بسر عالم یانار
 شعله‌ی رخسارین ایلله یاندی چشمیم مردی
 بیر روش کیم چشمه‌ی خورشیددن شبنم یانار
 حُسن اؤزی فارغ دگیل یانماقدان ای پروانه، کیم
 غیری یاندرماقدان ارتیق شمع شام غم یانار
 شمع تک ممکن دگیل بزمینده یارین گریه کیم
 پرده‌ی چشمیمده تاب عارضیندن غم یانار
 گر دماغیم یانسا عیب اولماز بو حال ایلن منیم
 دوستلار بسکیم قالار سینه‌ده درد و غم یانار
 آغلارام بیر رنگ کیم بیگانه‌لر آغلار منه
 یانارام بیر نوع کیم احوالیمه عالم یانار
 شمع تک قوسی اکر گول یانسا عشق احوالینه
 اول اودا پروانه تک البته بولبول هم یانار

ای شمع ائشیب گؤرکی نه افسانه‌لریم وار
 مجنون کیمی زنجیرده دیوانه‌لریم وار
 ایستر گؤزو کؤنلوم سنی ای لیلی عالم
 گل باشین ایچون گؤر نه سیه خانه‌لریم وار
 من بولبول لب بسته‌ام ای شمع دل افروز
 آختار کولومی گؤرکی نه پروانه‌لریم وار
 رحم ائیله منه جسم ضعیفیم یشله وئرمه
 ای ناله بو تپراغدا منیم دانه‌لریم وار
 اگلمه‌نمدی تایتدی منه گنج روان تک
 سیلاب نه بیلسین کی نه ویرانه‌لریم وار
 هر چند کی دیوانه‌سی‌ام ذوق وصالین
 ای ماه خیالینلا پریخانه‌لریم وار

صنعمان کیمی بیر بت منه منظور نظر دیر
 ترسا کیمی هر چند کی بتخانه لریم وار
 تپراغیمی قان نر خینه بی ته لره ساتماز
 ساقی بیلر اولسا کی نه میخانه لریم وار
 ای گؤزلری میخانه ایاغ چکمه گؤزومدن
 هر چند الیندن دولی پیمانہ لریم وار
 عشق ایچره منی گرچی تهیدست بیلر لر
 اول بحر ده قوسی کیمی دردانه لریم وار

عاشق بیتاب ایچون آرام جان دیر نوبهار،
 خانمانسیز بولبوله دارا لاماندیر نوبهار.
 ساقی گولچهره زحمت چکمه سین، منی وئرمه سین،
 من کیمی مخمور ایچون رطل گران دیر نوبهار.
 بوالهوس بی بهره دیر کیفیت دیداردن،
 لاله زار داغ اگر یوخدور خران دیر نوبهار.
 بونجا برگ و بارینا ای باغبان فخر ائتمه کیم،
 توتماق اولماز دامنن گنج روان دیر نوبهار.
 بیر نهالم کیم نه برگیم وار، نه باریم وار منیم،
 سانما بیجا گر منیمله سرگران دیر نوبهار.
 ساقیا کیم دیر گول و گولزاره اقبال ائیلین،
 کیم سنین دورونده بینام و نشاندیر نوبهار.
 سندن ای نوگول منیم بال و پریم پڑمرده دیر،
 یوخسا کیم بولبوللره روح روان دیر نوبهار.
 هر گول سیراب آچارمی کؤنلومی ای عندلیب،
 کیم منه از بسکی دلگیرم گران دیر نوبهار.
 نخل آهیم گر بو ایل سرسبز اولوب بر وئرمه دی،
 ظاهرأ قوسی اراجیف و یالاندیر نوبهار.

هئچ شمع ایله رام اولماز پروانه لریز بیزلر،
 زنجیره باش اندیرمز دیوانه لریز بیزلر.
 دنیا ایله صورت ده وار الفتیمیز اما،
 معناده بو عالمدن بیگانه لریز بیزلر.
 سیلاب حوادثدن نئیلر بیزه گردون کیم،
 طوفان کشاکشدن ویرانه لریز بیزلر.
 هرگز سسیمیز چیخماز، هئچ کس دیلیمیز بیلمز،
 هر چند کی دیلرده افسانه لریز بیزلر.
 یوخ طاعتیمیز اما فارغ دگیل ایز قوسی،
 اول ماه بت چین دیر، بتخانه لریز بیزلر.

منکی الدن گتدیم اول سرو سبک جولان گلر
 آه ییلم نئیه ییم کیم جان، گذر جانان گلر.
 گرچی قالماز منده جان ای دل اگر جانان گلر
 جان گذر گتسین، نه غم، کیم عمر جاویدان گلر.
 هیچ یثردن طرفه اودلاندیم سپند اولدوم کؤنول
 ظاهرأ کیم باشیما اول آتشین جولان گلر.
 کویونا هر چند کیم گلسم گوزوم گوزمز سنی
 آینه بازاردن حیران گذر، حیران گلر.
 گول تک ای گول تا قولاغ اولدون منیم آوازیما
 هر قدر کیم آرتیق افغان ائیلرم افغان گلر.
 تا قوناغیمدیر غم و دردین، حوادثدن نه غم؟
 اول ائوی سیلاب ییخماز کیم اونا مهمان گلر.
 سن اگر ای ساقی خونخوار گلیرسن ولی
 اوز ایاغلین خیالین باشیما مستان گلر.
 آه کیم داغلار کیمی لنگر سالار گتتمز داخی
 گرچی داشغین سیل تک قوسی شب هجران گلر.

عشق دیر کیم سنی لیلی منی معنون ائیلر
 کیمی نین رزقینی صهبا، کیمی نین خون ائیلر.
 بیر نظر گؤرمک ایله عارضینی ایللره دین
 گؤزلریم کؤنلومی، کؤنلوم منی ممنون ائیلر.
 منی محروم، وصالیندان اونون ائیله مه سین
 راضی ام هر نه دخی گردش گردون ائیلر.
 بیر آوج یئر سرکویوندا منه وئرمه سه چرخ
 ایکی دنیانی منه گر وئره مغبون ائیلر.
 خون دل وئرمه دی تغیر منیم صورتیمه
 باده بیدردلرین رنگینی گولگون ائیلر.
 ائیلمز سبزه لر اوستونده مئی گولگون هم
 بوکی اول چهره ی سبز و لب میگون ائیلر.
 گتیره ر عرصیه بیر قامت موزون قوسی
 فلک اول گون کی بیر اهل دلی موزون ائیلر

اونونچون من سنه یالوار مارام کیم یالواران چو خدور
 منیم کؤنلوم آلا ن یو خدور، سنه کؤنلون وئره ن چو خدور.
 من دلخسته نین هم صدقه ایچون سورگیلن حالین
 سنین کیم نرگس بیمارین احوالین سوران چو خدور.
 دل صد پاره می سن آلگیلن ای نامسلمان کیم
 بوگون اول لاله ی صدبرگی دؤرت یاندان دَرَن چو خدور.
 گؤزوم، نقصان ناز اولماز، سئوال ائت حال زاریم کیم
 منیم دردیم بیلن یو خدور، سنه گریلیدیرن چو خدور.
 هاچان فرصت وئره ناز و تغافل درد هجرانه
 بلی احیا وئره ن آزدیر و گر نه اؤلدورن چو خدور.
 اوزا خدیر یول گر کدیر لنگ - لنگان باشه آپارماق
 و گر نه اؤز سمندین ورهاور یورتوب یوران چو خدور.

غنیمت دیر کیمین کیم دیده‌ی معناسی روشن دیر
و گرنه چشم صورت‌بین ایله قوسی گۆره‌ن چو‌خدور.

سپند بیقراریز بیز، ولی فریادیمیز یو‌خدور
اگر بیدادیلله یوز یان‌دیرارلار دادیمیز یو‌خدور.
سن ای چرخ ستمگر قتلیمیزده چکمه زحمت کیم
شهید تیغ عشقیز، حاجت جلا‌دیمیز یو‌خدور.
بتردیر یوز قیلیج‌دان سفله‌ی دون همت احسانی
بحمدالله فلک‌دن منت امدادیمیز یو‌خدور.
گل ای پروانه شرح‌انت سرگذشتین شمع یانیندا
کی بیزلر بیر - بیرله آشناییز یادیمیز یو‌خدور.
اگر وارسته انصافسین، تحمل او‌مما بیزدن کیم
بیزیم‌ای سخت بازو پنجه‌ی فولادیمیز یو‌خدور.
بو مصرع ترجمانیم دیر، بودور ورد زبانیم کیم
بلادل دن دیر اول دلدار الیندن دادیمیز یو‌خدور.
بویش گون کیم وئریدیر عمر مهلت ناله چک قوسی!
گلریر گون کی بولبول لرسانارلار آدیمیز یو‌خدور.

دیلیم فغانیله و دیده قان ایلن دولودور
کؤنول صحیفه‌سی شرح و بیان ایلن دولودور.
هرای کیم نه دیلیم وار نه بیر دیل آنلیانیم
اگرچی نئی کیمی جسمیم فغان ایلن دولودور.
ووروبدور آغزینا مین قفل آهنین غیرت
هنوز سقف فلک‌الآمان ایلن دولودور.
اگر چی کؤنلومه ظاهرده دگمک آساندیر
بو چؤل کمینگهی شیر زیان ایلن دولودور.

سنیق سبوده سو توتماز قرار، مئی دورماز
 شکسته کؤنلومه محوم کی قان ایلن دولودور.
 خماریله منی اؤلدوردی ساقی بیرحم
 سبوی باده ی گلرنگ قان ایلن دولودور.
 بو بیر پیاله ده یارب نه سحر اندر ساقی
 کی اوستی باده ایلن آلتی قان ایلن دولودور.
 سن اؤز یامانلارینی یاخشی ائت، نه حاصل کیم
 زمانه یاخشی ایله یا یامان ایلن دولودور.
 بصیرت اهلی دلیل ایسته مز کی کون و مکان
 نشان ایلن دولودور، بی نشان ایلن دولودور.
 یوواده غنچه لریز عندلیب بسکی چمن
 نوای قوسی آتش زبان ایلن دولودور.

چون خیالین هاردا کیم وار عاشقین یانینجادییر
 آی و گون رأیینچه و افلاک فرمانینجادییر.
 خوار باخما بولبوله ای باغبان زنه ار کیم
 تپراغی درد اهلی نین، بیدردلر قانینجادییر.
 سهلدیر ناله م اگر افلاک سالمش رخنه لر
 اول سمندین سانما کیم میدانی جولانینجادییر.
 اشک گولگون عاشقین روشناق ایلر کؤنلونو
 کیم چراغین پرتوی اؤز چشم گریانینجادییر.
 بولبولم اما منی بنزتمک اولماز بولبوله
 کیم منیم نالم اونون سرو خرامانینجادییر.
 دوستلار مقصودی منظور و مرادیم دیر منیم
 آسمان کامینجادییر تا یار فرمانینجادییر.
 جرم و تقصیریم منیم هر چند دریالرجه وار
 هانسی احسان اول کریمین مدّ احسانینجادییر.

اول بلادیر کیم منیم، مرهم بیتیرمز یاره می
 یوخسا کیم هر ناتوانین دردی در مانینجادییر.
 اوز چئویرمز درددن قوسی، منیم کؤنلوم کیمی
 هر کیمین کیم نوح تک کشتی سی طوفانینجادییر.

اگر گؤز یومسا، وسعتدن کؤنول دامن صحرا دییر
 اؤزوندن ال گؤتورسه، قطره ی سر گشته دریادییر!
 لیلین ذوقی، قدین یادیله سیر گولشن ائتمکده
 منه هر غنچه بیر پیمانه دییر، هر سرو مینادییر.
 نئچون کویوندا من وصل ایسترم، هجران اولار روزی
 کی دئرلر جنت ایچره هر نه ایسترسن مهیادییر.
 مئی و ساغر نه لازیم دییر کی ساقی آب و تاینندان
 گؤزو کؤنلوم منیم مینا کیمی لبریز صهبادییر.
 نه حاصل باغریمین قان اولدوغون ائلدن یاشیرماقدان
 ائشیتمز سرگذشتین عاشقین اول لیلی عالم
 سانار گویا بو هم افسانه ی مجنون شیدادییر.
 نهال دود آهیم سبزه پامال دییر قوسی
 ریاض حُسن ده اول سرو قامت بسکی رعنادییر.

عالمده بو گون عاشق خونین جگر آز دییر،
 کیم خون جگر قدری بیلن سیمبر آز دییر.
 چو خدور هوس اربابی، ولی عاشق صادق
 آز دییر، نشجه کیم نغمه تر چوخ، اثر آز دییر.
 ای سینه وئرن قَلزم خونخوارینه عشقین
 غور ائت کی بو دریاده صدف چوخ، گهر آز دییر.
 اول کوی سراغیندا وئریر خُلد نشانین
 واعظده سؤزون دوغروسی، دوغری خبر آز دییر.

مندن دیله هرگاه کباب ایسته سه کؤنلون
 هر چند بو بیتابده ساقی جگر آزدیر.
 گر اولسا سؤزی، مهر و وفاین اؤزی اولماز
 نشی داخلی حزین ناله ایله باغریمی دوغرار
 گویا دل بیمار وئره ن دردسر آزدیر.
 اندیشه ی طوفان چوخ اولار بحرده، اما
 سن لنگر تسلیم اله سالسان، خطر آزدیر.
 اول چشم سیه مستی گؤره ن کیمسه بیلر کیم
 قوسی کیمی صاحبدل و بالغ نظر آزدیر.

بیر یول دین کیم کؤنول ای یار کیمیندیر؟
 ای کاش بیلثیدین کی بو بیمار کیمیندیر؟
 مخمور منم، اؤزگیه دیر گوشه چشمین
 مخمور کیم و ساغر سرشار کیمیندیر؟
 کؤنلوم منیم آواره و سن غیر غمینده
 کیم خانه خراب اولموش و معمار کیمیندیر؟
 من تشنه لبم، سن سویی تُپراغه سپیرسن
 بیمار پریشان کیم و تیمار کیمیندیر؟
 گتدی کؤنول الدن، رخ و زولفون هوسیندن
 ویرانه کیمین گنج کیمین، مار کیمیندیر؟
 بیر پله ده دیر جمع قارا داشیله گوهر
 یوسف نثجه بیلسین کی خریدار کیمیندیر؟
 زاهد منه گل سؤیله گیلن دینی سئورسن
 تسبیح سنین، حلقه ی زنار کیمیندیر؟
 یوخدور خبریم کیم کؤنول اولموش کیمه حیران
 آئینه نه بیلسین سر بازار کیمیندیر؟
 هر نیش ایله بیر نوش گرک یار اولاقوسی،
 گر خار سنیندیر، گول بیخار کیمیندیر؟

گۆزلرین نرگس مخمور اۆزی خمار اۆزودور
 کی طیب من بیمار اۆزی، بیمار اۆزی بیمار اۆزودور.
 گه منی گۆزدن ائدن گاه سراپا گۆز ائدن
 ماه کنعان کی دی یَر خلق اگر وار اۆزودور.
 گول اۆزی، شمع اۆزی، بولبول و پروانه اۆزی
 یانان و یانندیسران و ناله اۆزی، نار اۆزودور.
 نه دئییم حالیمی، باخ زولف و خط و خالینا کیم
 کیمی شاهد، کیمی مضمون، کیمی طومار اۆزودور.
 گاه ساغر توتان و گاه وئرن توبه منه
 من یکرنگی نی یوز رنگ قیلان یار اۆزودور.
 منی بو باغده قوسی نه سببدن یارب
 خار بی گول سانیر، اول کیم گول بیخار اۆزوی دور!

قانیمی ایچمک دیلر ساقی گۆزوندن بللی دیر
 یانیدیرار بیرگون منی آخیر اوزوندن بللی دیر.
 سوز عشقیم دود آهیمدن قیاس ائتمک گرک
 پهلوانلار جرأتی میدان توزوندان بللی دیر.
 دانه ایچون تیکمه گۆز بو سرنگون غرباله کیم
 تنگ چشم اولماغی چرخین اولدوزندان بللی دیر.
 دیل بیلن یانیندا اۆزگه دردی وار پروانه نین
 گرچی بولبول عشقی نین سوزی سۆزوندن بللی دیر.
 خال و خط بیدادی حُسنوندن هویدادیر سنین
 ظلم و جورى لشگرین شاهین اۆزوندن بللی دیر.
 عاشق و معشوق بیر لیلی ایکی محملده دیر
 کوهکن اندیشه سی شیرین سۆزوندن بللی دیر.
 رخست گفتار وئرمز گرچی بو تمکین منه
 سۆزلرین دادی تبسملر کۆزوندن بللی دیر.

من می‌ام یالقیز کی رنگ زردیمی پنهان ائدم
 ای گول رعنا بو بیر معنی اوزوندن بللی دیر.
 اولمادان تاریک، انجم ظاهر اولماز چرخده
 قارده ییر عاشق گونی، داغ اولدوزوندان بللی دیر.
 شاهد حال دل عشاق، رخسارین ییتر
 کیم کبایین خام و ناخامی کؤزوندن بللی دیر.
 نکته توتماخ بولبوله، قوسی نه لازیم دیر سنه
 هر کیمین معناده مقداری سؤزوندن بللی دیر.

اولار هر چند جان شیرین، ولی جانان یترین توتماز
 بیر ایکی اوچ نفس بیر عمر جاویدان یترین توتماز.
 منی بولبول لریله بیر توتان بیدرد بیلزمی
 کی یوزمین بوالهوس بیر عاشق حیران یترین توتماز.
 منی گولگون شب هجران نه کیفیت وئرساقی
 کی سنسیر چشمه حیوان بیر آووج قان یترین توتماز.
 اگر یوزمین خیابان شاخ گول سبز اولسا گولشنده
 بیری ای باغبان اول سروخوش جولان یترین توتماز.
 نه لازم محنت آرتیرماق نه لازم درد سرچکمک
 طیب اول درد بیدرمان مگردرمان یترین توتماز.
 کؤنول هر چند عالیقدر اولورسا مهرین اعلادیر
 صدف غلطان هم اولسا گوهر غلطان یترین توتماز.
 سنه ارزانی قوسی، آغیز آچماق، گولمک، آچیلماق
 کی یوز مرهم منیم زخمیمده بیر پیکان یترین توتماز.

هر چند غم عشقی نهان ائيله مک اولماز
 فریاد کی فریاد و فغان ائيله مک اولماز.
 تلخ ائیلر ایدیم گؤز یاشی ایله مئی نابی
 احبابه بو قان اولموشی قان ائيله مک اولماز.

هرچند ائدر گؤز گؤره رسوای منی آغزین
 هنج نسنه بو محجوبه گمان ائيله مک اولماز.
 اول ناوکی ای سینه ی سوزانیم اریتدین
 یاخیشلارا بیدرد، یامان ائيله مک اولماز.
 تا اولمیا سو، نقد دل و جان محقر
 اول سروین ایاغینه روان ائيله مک اولماز.
 نولاکی لب لعلینه جانین وئره قوسی
 جان ترکیبی ای جان جهان ائيله مک اولماز

ساقیا باغیریم منی گولگون ایچون قان اولدی گل!
 صبر ائوی سنسیر تزلزل بولدی ویران اولدی گل!
 بخیه سیندن زخمیمین اکراه ائدر دین شکر کیم
 آچیلیب اول غنچه ی پژمرده خندان اولدی گل!
 خاطرین حالیم پریشان اولماق ایله جمع اولور
 اوندان آرتیق کیم سن ایستیر سن پریشان اولدی گل!
 ای دل و دین دشمنی بیرحم کافر کیش هئی!
 ایندی کیم کؤنلوم دیاری کافرستان اولدی گل!
 گوشه خلوت آچار کن آچماز اولدی کؤنلومی
 اول بهشت جاودانیم بندوزندان اولدی گل!
 ای اوزون شمع تجلی، کاکولون شام بلا
 روزگاریم قاره، احوالیم پریشان اولدی گل!
 وقت ایچون قوسی چکردین انتظار جام منی
 ابر گوهر باردن عالم گولستان اولدی گل!

اويله کیم من اولموشام سرمست هشیار اولمارام،
 یوز قیامت گلسه و گتسه خبردار اولمارام.
 اويله سرمستم کی تیغ غمزه ایله خوبلار
 یوز طرفدن یارسالار باغیریم خبردار اولمارام.

اویله کیم من اویموشام خواب و خیال یارایله
 وار، اوزون اینجیتمه ای ناصح کی بیدار اولمارام.
 بیر نگاه گوشه ی چشمیله تا آلدین منی
 ساتسالار مین یوسف مصری خریدار اولمارام.
 تا اسیر اتمیش منی چین کمند کاکولون
 چکسه لر زنجیره یوزیاندان گرفتار اولمارام.
 گرچی من بیر مشت خاکم، سیم وزردیر اوزگه لر
 هر متاع ایچون اولار تک خرج بازار اولمارام.
 اتمیشم هر صاف و دردی بیر- بیریندن امتیاز
 یاره اغیار اولمارام، اغیاریله یار اولمارام.
 ال گؤتور ای برهمن اوز سالما ای زاهد کی من
 صید دیر و کعبه و تسبیح و زنار اولمارام.
 بیر اوج تُپراغیمی کویوندا ائیلردیم نثار
 گر ییلتیدیم کیم غبار خاطر یار اولمارام.
 گرچی قوسی سالدی زخم خونچکان ایشدن منی
 تا الیم وار اوینارام قانیمله، بیکار اولمارام.

کؤنلومی ساقی کباب و داغ و بریان ائیلهدین
 اولقَدَر مئی وئرمه دین کیم باغریمی قان ائیلهدین.
 کؤنلومی سی پاره سین، هر چند ییغدن بیر یشره
 عاقبت بیر یشرده اوراقین پریشان ائیلهدین.
 داخلی نئچون آل گؤتورمزسن دل بیتابدن
 کیم اونی سیلاب تشویش ایله ویران ائیلهدین.
 اول آلدین کؤنلومی آخر بوراخدون یازییه
 خاطریم جمع ائیلهدین، اما پریشان ائیلهدین.
 من اونونچون ای مسیحا راضی ام درمانه کیم
 دردم آرتیردین منیم، هر چند درمان ائیلهدین.

سن کی یثر گولشنده وئرمزدین منه‌ای باغبان
 بس نئچون اؤز آشیا نیم‌بند و زندان ائیله‌دین.
 توتماسینمی ای فلک آئینه‌می زنگار، کیم
 کورلر شهرینده، بازاریندا حیران ائیله‌دین.
 بیر نئجه دیل ییلمزایله همسواد ائتدین منی
 منکی افلاطون ایدیم، طفل دبستان ائیله‌دین.
 باشینی داغ ائیله‌مک قوسی مناسبدیر کی سن
 بی بصیرت‌لر شبستانین چراغان ائیله‌دین.

قاپین کیم، جانلارین جانانه سی دیر،
 بو عاشیقین جان آنون جانانه سی دیر.
 یوزوبیر شمع جان‌دیر، عالم افروز،
 کیم آنون مه‌طر و مه‌ پروانه سی دیر.
 رخون نطعینده خالین با یداقی نین
 قامو شاه جهان فرزانه سی دیر.
 بو جمله زولف و جانین زولف خالین،
 بیر یسی دام و بیر دانه سی دیر.
 صاچین مشاطه سی نین دیل اولوب‌دور،
 نئجه گشتسین کی، هر دم شانه سی دیر.
 قاشین محراب جان ایکن عجب بو،
 کیم اهل شرکین اول میخانه سی دیر.
 صاچی زنجیری نین هر دم «حبیبی»
 بو عقل و جان و دل دیوانه سی دیر.
 زلال لمین ایچون اولما یاق خاک،
 هوان اودونا هر دم یانه سی دیر.

عباس توفار قانلی

عباس توفار قانلی که در تاریخ ادبیات مردم آذربایجان به آشیق عباس معروف است از جمله شاعرانی است که می‌توان هم در ادبیات کلاسیک آذربایجان جای داد و هم در میان ادبیات شفاهی مردم جایگاه خاصی دارد. دیوان او هم حاوی شعرهای کلاسیک است و هم فرم اشعار شفاهی را در خود دارد. داستان معروف عباس و گولگزر، نیز بعد از شاعر، ساخته‌اند و بسیار محتمل است که آشیقهای بعد از عباس و شاید شاگردانش بر اساس شنیده‌ها و با توجه به محتوای دیوان شعرش ساخته و پرداخته‌اند که در این داستان نیز اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران به زیبایی تمام ترسیم و تصویر شده است.

دوران حیات عباس توفار قانلی مصادف با دوران حکومت شاه عباس صفوی است. او با تخلص «قول عباس»، «شکسته عباس» و «بی کس عباس»، اشعار عاشقانه و غنایی سروده است. براساس تحقیقات انجام گرفته توسط محققان و ادیبان آذربایجان، عباس توفارقانلی دارای تحصیلات عالی و جامعی بوده و از ادبیات شفاهی مردم در کنار ادبیات کلاسیک بهره‌ی کافی برده است. دکتر علی قافقازیالی معتقد است توفارقانلی علاوه بر تسلط بر ظرایف زبان ترکی، بر زبانهای عربی و فارسی نیز سلطه و وقوف کامل داشته است.^۱ همومعتقد است که از دیوان کلاسیک توفارقانلی متأسفانه چیزی به دست ما نرسیده است.

البته وجود گرایلی‌ها، قوشماها و دیگر اشعار وی در فرمهای شعری خلق آذربایجان که بدون کوچکترین نواقص وزنی نوشته شده‌اند نشانگر تسلط بی‌مانند او بر شعر ترکی است و این امر ممکن نمی‌شد مگر در سایه‌ی تحصیلات کامل شاعر. بنابراین به جرأت می‌توان او را در سلك شاعران کلاسیک آذربایجان نیز جای داد. علاوه بر نبود نواقص وزنی و بالابودن سطح اشعار توفار قانلی، برخورد شاعر با مسایل اجتماعی و سیاسی دوران نیز حکایت از تحصیلات بالای شاعر دارد. به عبارت دیگر، توفارقانلی با یک دید عشق اجتماعی به مسائل کشور و دوران نگاه کرده، طرز معشیت مردم را به زیبایی به تصویر کشیده، ناهنجاریهای اجتماعی را ترسیم نموده و نسبت به اوضاع زمان موضع گرفته است که مجموعه‌ی این عوامل نشان می‌دهد توفارقانلی آشیقی ساده و برخاسته از میان توده‌ی مردم نیست، هرچند که او شاعری مردمی است و از درد و آلام مردم سخن می‌گوید اما درک و فهم اجتماعی بالاتری داشته و با جسارت یک شاعر آگاه، نسبت به مسائل برخورد کرده است.

(۱) دکتر علی قافقازیالی، ایران تورک ادبیاتی آنولوژیسی، جلد ۲، ص ۵۳۶.

توفارقانلی در شهر توفارقان^۱ - آذر شهر امروزی و در نزدیکی تبریز به دنیا آمده است. سال تولد و وفاتش مثل بیشتر شاعران آذربایجان دقیقاً معلوم نیست، اما در شعری از نام، موقعیت و زادگاهش سخن می‌راند:

من سنه جان دئدیم، سن ده منه جان،

آلیش عشق اودونا، منیم کیمی یان،

آدیم آشیق عباس، یشریم توفارقان،

گاهدان آغلا، گاهدان یاداسال منی.^۲

(۱) آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۶۰، جلد ۱، ص ۴۸۶.

- احمد جعفر اوغلو، آذربایجان یورت بیلگی سی، استانبول، ۱۹۳۳، جلد ۱، ص ۹۷.

(۲) آذربایجان ادبیاتی کتابخاناسی، ۲۰ جلد، علم نشریاتی، باکی، ۱۹۸۸، جلد ۶، ص ۳۵۳.

- آذربایجان ادبیاتی اینجی لری، ائلخان محمد اف، یازیجی نشریاتی، باکی، ۱۹۸۸، ص ۷۳.



(صائب تبریزی) میرزا محمد علی صائب تبریزی

بنیانگذار سبک آذربایجانی معروف به (سبک هندی) در تاریخ ۱۰۱۰ هجری در شهر تبریز چشم به جهان گشود.^۱ پدرش میرزا عبدالرحیم تبریزی تاجری بنام بود و عمویش شمس الدین ثانی ملقب به (شیرین قلم) از خطاطان بزرگ تبریز به شمار می آمد. صائب سالهای کودکی و نوجوانی را در تبریز سپری کرد و چون به سن جوانی رسید همراه خانواده خود به کوچ اجباری از تبریز به اصفهان تن در داد. دلیل این مهاجرت درگیریهای ایران و عثمانی بود و از یکسو اسکان اجباری هنرمندان سراسر ایران بویژه آذربایجان در پایتخت فرعون شاه عباس صفوی، صائب تبریزی در مدت کوتاهی به سبب نبوغ و استعداد شگرفش آوازه‌ی بی‌مانندی یافت و درباریان را مجذوب خویش ساخت. صائب تبریزی بیشتر شهرهای ایران و آسیا را زیرپا نهاد. از خراسان به هرات و از آنجا به هندوستان رفت. در سفری به مکه شهرهای مختلف عربی را زیرپا نهاد. هر جا رفت احترام دید و بر صدر نشست. در سفر به آسیای صغیر مورد توجه علما و شعرای ترک قرار گرفت و این دیدارها تأثیر بسزایی در رسایی نبوغ شعری وی نهاد. در طول ۴۰۰ سال گذشته خیل عظیمی از دوستان هنر را مجذوب خویش ساخت و در واقع نقطه‌ی عطفی در تاریخ ادبیات فارسی و ایران پدید آورد. از وی دو دیوان عظیم به زبانهای فارسی و ترکی در دسترس است. هرچند دیوان ترکی اش در ایران به دلیل کینه ورزی عده‌ای از ادیبان دوره‌ی ستمشاهی مورد غضب واقع شده است اما بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی یکبار توسط غلامرضا مخلص در سال ۱۳۵۸ در تبریز چاپ شده و هم‌اینک دیوان جامع او توسط دکتر حسین محمدزاده صدیق به زیور طبع آراسته می‌شود و در زنجان نیز نگارنده دیوان کامل ترکی صائب را گرد آورده که امید می‌رود بصورت کتابی نفیس چاپ گردد.^۲ سبک آذربایجانی در ادبیات فارسی توسط ترکان پارسی گویی چون قطران تبریزی و نظامی گنجوی و خاقانی شروانی و اوحدی مراغه‌ای و دیگر ترکان پارسی گو نضج گرفت و توسط میرزا صائب تبریزی به اوج تکامل خود رسید و تحولی شگرف در

(۱) متأسفانه یکی از شگردهای ریاکارانه‌ی ادیبان فارس این است که حقایق را تحریف کنند و صائب از این رفتارهای ریاکارانه در امان نبوده است. ادیبان فارس صائب را اصفهانی خوانده اند! سبک شعری او را اصفهانی! دانسته اند و ریاکاریهای دیگر. برای اطلاع از این گونه حرکت‌های شوونیستها رجوع کنید به: م. کریمی، ریاکاریهای ادبی، هفته نامه‌ی موج بیداری، شماره های ۴۲ - ۴۴.

(۲) م. کریمی، صائب تبریزی، زنجان، ۱۳۷۶.

ادبیات فارسی پدید آورد. متأسفانه در بررسی آثار گرانقدر این ترک بزرگوار، تأثیر افکار محققان عصر رژیم پهلوی بی تأثیر نبوده است. ما در اینجا به جای پرداختن به سموم قلمی این بیگانگان از ایران و ایرانیها به معرفی آثاری از صائب همت می‌گماریم و افشای آب در هاون کوبیدن این کج‌اندیشان و ترکی ستیزی آنان را به فرصتی مناسب وا می‌گذاریم. دیوان کبیر ترکی صائب همانند دیوان یکصد هزار بیتی فارسی او دارای ارزش فراوانی است او شاگرد شایسته مولانا فضولی است. وی، عشقی وافر به سرزمین مادری‌اش تبریز و زبان مادری‌اش ترکی داشته است و این عشق نه تنها در دیوان ترکی او، بلکه در دیوان فارسی‌اش نیز انعکاس یافته است.

صائب از خاک پاک تبریز است گرچه سعدی است از گل شیراز
ز خاک پاک تبریز است صائب از آن با عشقباز شمس تبریزی سخن دارم

بگذار عده‌ای تحریفگر او را نه از تبریز بلکه از اصفهان‌ش دانند. صائب تبریزی عشق و علاقه‌ی خود را به سرزمین مادری و زبان مادری‌اش ترکی، در جای جای دیوان فارسی‌اش بروز داده است بطوریکه حتی انکارگران وی نمی‌توانند به تکذیب آنها موفق شوند. وجود ملمعات فراوان فارسی و ترکی در دیوان فارسی صائب دلیلی بر این علاقه صائب به زبان مادری‌اش است. نمونه‌ها در این زمینه بسیار است که مثنوی نمونه‌جی خروار ارائه می‌گردد:

شاه من در کوی تو فریاد تا کی کنم فریاد هی
داهی طاقت قالمیشدور داد هی بیداد هی.
همدمیم غم، مونسیم غم، دلبر غمخوار غم
ای دولانیم باشینا سنسیز ده گیل دل شاد هی.
گه به عشوه، گه به غمزه، گه تفاعل، گه به ناز
آپاریرسان عاغلیمی بیر شیوه گر استاد هی.
بس همه شب در فراق زار و نالان بی رفیق
قالمیشام زار و ذلیل ای یار من امداد هی.
در دل صائب بسی جا کرده است چشمان مست
ایکی کافر بیر مسلمان اولدورور بیداد هی.

تاکنون نسبت به سبک آذربایجانی (هندی) نظریات و داوریه‌های متضادی در میان ناقدان ادبی مطرح گشته است. بی‌شک کنگره‌ای که قرار است درباره‌ی صائب تبریزی در کشورمان برگزار گردد^۱ زمینه را برای بحثهای علمی تر و ادبی تر فراهم خواهد ساخت و هم اینک ما به استقبال چنین مراسمی می‌رویم تا شاید برای شناخت زوایای پیچیده و ناگشوده ادب ترکی ایرانی راهگشایی باشد. می‌دانیم آمیزش مجاز و حقیقت به عبارت دیگر ازدواج زمین و آسمان در نگاه و تلفیق لذت حسی و باطنی در تجربه‌های شاعرانه سعدی و حافظ بی‌تردید زبانی استثنایی و غیرقابل تکرار به شعر شاعرانی از این دست بخشیده بود. اما صائب تبریزی بعد عقلانی و زبان کاوانه‌ی شعر را فزونی بخشید و مخاطره‌های روحی که به عنوان پیش شرطهای تجربه‌های شاعرانه بود به دور افکند و سبکی را توان بخشید که در آن نگاه هوشمندانه توأم با فراست به جهان مادی و حالات درون همراه با شناخت ظرفیتهای پنهان و مستور در گرامر و واژگان به عنوان اصل مهم و اساسی مطرح کرد. صائب تبریزی با صور خیال و با تکیه بر اخلاق انسانی به پدیده‌های محسوس برخورد کرده و پیچیدگی تخیلات شاعرانه‌ی حافظ و سعدی را از بین برده است. در شعر صائب، بازی با کلمات و جملات کارساز نیست، ارتباطی هوشمندانه و منطقی بین واژگان شعر وجود دارد و انفعال شدید روحی در آن جایی ندارد.

این شعر، شعر زندگی و زندگی شعری است. نگاه رمزی صائب به پدیدارها به مثابه نمادهایی است که حاوی پیامی باطنی هستند. وی در مقام شعرگویی، هشیارانه به واقعیت‌های زندگی می‌نگرد و امور معقول غالباً با حکمت و فلسفه و عرف و اخلاق آمیخته می‌شود و به طور خلاصه در مقام مقایسه بین شعر عراقی و شعر هندی می‌توان گفت اگر شعر عراقی و هم انگیز است شعر صائب و هم گریز است. اگر شعر عراقی واقع گریز است شعر صائب واقع گراست. اوصاف مذکور در بند قافیه و صناعات ادبی نبودن، به علاوه تعهد اجتماعی و هدفداری برخاسته از نوع نگرش، اساس کار صائب است و به جرأت می‌توان گفت چنین سبکی برای زندگی امروزی نیز شایسته است. می‌بینیم که صائب به زمان خود چنان می‌نگرد که ما به زمان خودمان. او هوشیارانه فریاد بر می‌آورد:

از تیر آه مظلوم ظالم امان ندارد بیش از نشانه خیزد از دل فغان کسمان را.

برضعیفان ظلم کردن بر خود کردن است شعله هم بیجبال و پرشد تاخس و خاشاک سوخت.

(۱) متأسفانه در چنین کنگره‌هایی از اندیشمندان آذربایجان کسی را دعوت نمی‌کنند یا به عبارت صحیح تر راه نمی‌دهند تا با خیالی آسوده بتواند گفته‌های خود را بازگویی کنند و نشخوار نمایند. اما در کنار این کنگره مقالات علمی و جالبی توسط نخبگان آذربایجان نوشته شد که برخی از آنها در هفته‌نامه‌ی «امید زنجان» به چاپ رسید.

شاهی که بر رعیت خود می کند ستم مستی بود که می خورد از ران خود کباب.

در چشم پاک بین نبود رسم امتیاز در آفتاب سایه‌ی شاه و گدا هم یکیست.
و صدها نمونه‌ی دیگر؛ شاعر رسالتی بر دوش دارد او بایستی نه مدیحه گوید و نه مستقیماً ذم؛ بلکه واقعیتها را هوشیارانه باید ترسیم، کند ظلم و عدالت را در لباسهای مختلف آن عیان سازد. اگر حکومت عادل است شاعر را عزیز خواهد داشت و اگر ظالم باشد او را در برابر خود خواهد دید. شاعر کلی گو است و ظلم و شر و ریا و دورویی و استثمار را در هر لباسی که باشد عیان می‌بیند و رسوا می‌سازد و این رسالتی بزرگ برای شاعر به شمار می‌آید. بسیاری از مفاهیم اجتماعی مندرج در غزلیات عاشقانه‌ی صائب، هنوز مورد مذاقه قرار نگرفته است. او از شخصیت انسانی چنان دفاع می‌کند و زبانی چنان معاصر دارد که امروز هم باید مقتدای شاعران معاصرمان باشد.

منت ایلن دیری لیک صائب اولومدن دیرتر جان وثریلر اهل غیرت درد بی درمان اوچون.^۱
او جسورانه مردم را دعوت به عصیان علیه بیداد و ستم ستمگران می‌کند و هشدار می‌دهد:

اگمه باش پرگارتک هر نقطه یه دوران اوچون

او زمانه را به روشنی تصویر می‌کند و تسلط اوباش را نشان می‌دهد و وقتی می‌گوید:

آلدیلار حاکم الیندن اختیار اوباشلار.

اشاره به همین مسئله دارد. او وقتی حاکمانی را می‌بیند که برای استثمار توده‌ی مردم خود را به ظاهر مسلمان معرفی می‌جکنند خود را کافر می‌شمارد:

منم کافر اگر اول دوشمن ایمان مسلماندیر.

و بدینگونه تضاد خود را با استثمارگران مسلمان نما نشان می‌دهد. او به حق از جبهه‌ی مستضعفان دفاع می‌کند و فقیران را چون تیغ عریان می‌شمارد:

فلک لر قان ایچر گوردو کده تجرید اهلینی صائب

کی یوخسوزلار حرامیلر گؤزوننه تیغ عریاندیر.

صائب شاعریست حقجو و حقگو؛ او گام در راه حق و حقیقت نهاده و به پیروزی حق بر باطل معتقد

است. او نیمه راهان را نیز همسو با دشمنان می‌داند:

یول اگر حقدیر چکریولسوزدان آخر انتقام

اٹله تاپشیر؛ چیخدیلاریولدان اگر یولداشلار.

۱ (اشعار نمونه در مقاله از دیوان ترکی صائب برگرفته شده است:

- صائب تبریزی، تورکی دیوان، غلامرضا مخلص، تبریز، ۱۳۵۸.

بینشهای اجتماعی سیاسی صائب، بیش از هر موضوع دیگری نظر خواننده را به خود جلب می‌کند او در جامعه‌ای که زندگی می‌کند دو طبقه را رودروی هم می‌بیند (ظالم و مظلوم) و در همه‌ی مراحل تقابل و رودروی، دفاع از جبهه مظلومان را رسالت خویش می‌شناسد و ایمان دارد که ظالمان نخواهند توانست گریبان خود را از چنگ مظلومان رها سازند و چه زیباست اشعاری که او در این جبهه سروده است که امروز نیز تک بیتهایی از این نوع چون ضرب المثل ورد زبان مردم است. نمونه‌هایی چند از این ابیات به شرح زیر است:

فلک امان و ثرمدی آرزویا چاتسین اوره ک
آرزوما چاتماق اوچون نادان اولایدیم گره ک.

من کی فلکه منت ایله باشیمی اگم ازسین نه اولار؟ ایسته میرم اوندان آمان دا
اؤز سفره مه مهمان اولورام بسدی منیمچین
گؤز تیکمرم اؤزگه الینه قوپسادا طوفان.

می‌دانیم که با توجه به موقعیت علوم اجتماعی آن زمان صائب نمی‌توانست علل بوجود آمدن طبقات فرادست و فرودست را بداند و لذا ظالم و مظلوم را از دیدگاه اخلاقی می‌سنجید و چنین می‌اندیشید که برای از بین بردن این فاصله می‌توان از طریق رایج کردن اخلاق پسندیده و نصیحتهای تربیتی و اخلاقی افراد و جامعه را اصلاح کرد. او برابری حقوق و عدالت اجتماعی را آرزو می‌کرد و در این راه کسب فضایل اخلاقی را راه گشا می‌دانست و در این رابطه است که حتی شاه عباس صفوی را نصیحت می‌کند:

خسروان را عقل می‌بخشد حیات جاودان
در سیاهی همچون اسکندر نمی‌باید شدن^۱
شیشه را بر طاق نسیان نه، قدح را خرد کن
بشکن از خون سیه مستان بهار روزگار

صائب شاعر مدیحه گو نیست بلکه خود اعتقاد دارد که :

سوز اوزاندیخجا آزالدار اؤزونون قیمتی
هر کسی مدح ائله ین تنز سالار اؤز حؤرمتینی

صائب تبریزی بحق فرزند خلف اسلاف بزرگوار خود چون نظامی، خاقانی، شبستری، مولوی، اوحدی، نسیمی و فضولی است او نور دانش و عشق بر حیات انسانها می‌بخشد و در دستیابی به عالم ادراک یاری می‌کند. او متفکر آزاد اندیش است که به آزادی زبان و قلم و اندیشه در جامعه ارج می‌نهد و عافیت طلبی را

در جبهه حق و باطل نمی‌پذیرد و در برابر آنان که زبان را پاسبان سر می‌دانند و مردم را با دعوت به خاموشی خواب می‌کنند او خوددار خویشتن را برپا می‌سازد.

نیست در روی زمین جای سخن گفتن حق

مگذار دار چو منصور کنم بستر خویش

و باز هم در آزادی زبان و قلم داد سخن می‌دهد:

نیست در عالم ایجاد بجز تیغ زبان بی‌گناهی که سزاوار به حبس ابد است

صائب تبریزی زاده تبریز است و پروده‌ی تبریز بارها و بارها عشق و علاقه‌اش را به دیار مادری خود ابراز داشته است و اگر او را به اجبار به اصفهان کوچانیده‌اند آنجا را زندانی بیش نمی‌داند:

صائب سنی کیم باغلادی بومولکه کی قالدین

اندی سنه زنداندی بورا قال! هله یان دا!

زبان صائب در اشعار فارسی نیز ملهم از فرهنگ و ادب آذری است و صدها اصطلاح و ضرب‌المثل ترکی را تقدیم ادب فارسی کرده است که خود موضوع مقاله‌ای دیگری است. در دیوان ترکی، از شیوه بیان مردم دیارش بهره گرفته و شکل گفتاری مردم آذربایجان را وارد دیوان شعر خود ساخته است. بویژه از شعر گفتاری عاشیقا استفاده کرده است و فراوان می‌توان به ضرب‌المثلها و شیوه شفاهی زبان توانمند مردم برخورد کرد که ذکر نمونه‌ای چند را حسن ختام این بحث قرار می‌دهیم:

قوجالار قدرینی زینهار ایگیدلیکده بیلین

قاش قارالاندا چیخالار یووادان خفاشلار

آغلاماق ائله آپارماز اود الیندن جان کباب

چون قارا اولدو گونو، یاد اولدولار قارداشلار

منابع :

۱. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۷۸.
۲. محمدعلی صائب تبریزی، زنجان، ۱۳۷۴.
۳. م. کریمی، صائب تبریزی، زنجان، ۱۳۷۶.
۴. صائب تبریزی، تورکی دیوان، غلامرضا مخلص، تبریز، ۱۳۵۸.
۵. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
۶. م. کریمی، صائب تبریزی، امید زنجان، شماره ۱۱۲، ۱۳۷۴.
۷. صائب تبریزی، غزلر- غلامرضا مخلص - تبریز - ۱۳۵۸.
۸. دکتر حسین محمد زاده صدیق - شرح اشعار صائب - تهران - ۱۳۶۸.
۹. سید احمد امین زاده سیاسی - اجتماعی - گوروشو - باکو - ۱۹۷۲.
۱۰. بالاش آذراو غلو - صائب تبریزی - باکو - ۱۹۸۱.
۱۱. صائب تبریزی - دیوان - تهران - ۱۳۶۸.
۱۲. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، تهران، ۱۳۷۸.
۱۳. محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۱۴. صائب تبریزی، بیاض صائب، تهران.
۱۵. محمد طاهر نصر آبادی، تذکره ی نصر آبادی، تهران، ۱۳۷۸.
۱۶. تذکره ی سفینه خوشگو، چاپ تهران.
۱۷. تذکره ی ریاض الشعرا، چاپ تهران.
۱۸. تذکره ی مجمع الفضا، چاپ تهران.
۱۹. تذکره ی قاموس الاعلام، چاپ تهران.
۲۰. لطفعلی بیگ شاملو آتشکده آذر، سادات ناصری، تهران، ۱۳۳۹.
۲۱. تذکره ی نتیجه الافکار، چاپ تهران.
۲۲. تذکره ی خوش ندیان چاپ تهران.
۲۳. تذکره ی طائف الخیال چاپ تهران.

نه احتیاج که، ساقی ویره شراب سنه،
 که ئوز پیاله سینی ویردی آفتاب سنه.
 شراب لعل ایچون توکمه آبرو زنهار،
 که دمبدم لب لعلین ویرور شراب سنه.
 اگر اورام داشه پیمانه نی کیچور، ساقی،
 شرابدن نیچه گوز تیکسه هر حباب سنه.
 قوروتما ترلی عذارین ایچینده باده ی ناب،
 که گل کیمی یاراشور چهره ی پر آب سنه.
 شرابدن نه عجب اولماسون اگر سرخوش،
 بو دوزلو لب لر ایلن نیله سون شراب سنه؟
 بو آتشین یوزایللن کیم دوتار سنین اتگین،
 حلال ایلر قانینی تا یتر کباب سنه؟
 دیدوم چیخاره سنی خط حجابندن، غافل،
 که اول غبار اولور پرده ی حجاب سنه.
 سنین صحیفه ی حسنین کلام صائب در،
 که داغ عیب اولور خال انتخاب سنه.

 عاشقین گوز یاشینه رحم ایله مز اول آفتاب،
 بیغلاماق ایلن آپارماز اود الیندن جان کباب.
 باش ویرنده خنجر سیرابینه یتمز منه،
 گرچه سانیر ئوزینی باشدان کیچلردن حباب.
 ایچدی قانلار اول ستمگر تا کباب ایتدی منی،
 چکدی اوددان انتقامین دونه - دونه بو کباب.
 خاک اولدوم اول کمان ابرو اوخین صیدایتمگه،
 بیلمه دوم کول یایدن دوشمن یره تیر شهاب،
 گر دوتوشسا آتش رخساردن یرینده در،
 ایله سون عاشق لر ایله نیجه یوزسزلیک نقاب.

شفقت ایلن بیر کره باشین گؤتور توپراقدن،
 نئجه یولیندا شفقتدن ترله سون قان آفتاب؟
 فارغم سنگ ملامت ایچره جور چرخدن،
 نیله سون گوهرده اولان سویه موج انقلاب؟
 عقل عشق ایتمک سؤز ایلن سهل آسان گؤرونور،
 باش آغاردی، نافه تک تا قانین ائتدی مشکناپ.
 سانمیه هرکیم فنا دنیاده موجود اؤزویینی،
 داخل جنت اولور محشرده صائب بی حساب.

ایلدن چیخارم زلف پریشانینی گؤرگج،
 هوشدان گئدرم سرو خرامانینی گؤرگج.
 سوسیزلارا گر جان آخیدور چشمه ی حیوان،
 من جان وئیرم چشمه ی حیوانینی گؤرگج.
 گر باغلاماسون ائل گؤزینی شرم عذارین،
 جانندان کسیلور خنجر مژگانینی گؤرگج.
 ریحان که نزاکت تۆکولوردی قلمیندن،
 خط تیره چکر زلف پریشانینی گؤرگج.
 بلبل که گلین لعل لبیندن سؤز آلیردی،
 دیلی دولاشور غنچه ی خندانینی گؤرگج.
 رضوان که بهشتین یمیشی گؤزینه گلمز،
 دیشلر الینی سیب زرخدانینی گؤرگج.
 یردن خط ریحان ورقین پاک سیلویدر،
 نقاش گلستان، خط ریحانینی گؤرگج.
 گل رنگ آلور صبح، ایکی خال تریندن،
 خورشید عذار محرق افشانینی گؤرگج.
 مژگانی آلوب قانلو یاشیندان رگ یاقوت،
 صائب لب لعل گهر افشانینی گؤرگج.

اولمادی خورشیددن داغلاردا رنگین قاشلار،
گوردیلر لعل لبین قان ترله دیلر داشلار.
قیلدی پیدا حکم تقویم کهن گل دفتری،
آچدیلار تا چهره‌ی دلداریمی نقاشلار
قیلمادیلار سینه‌ی افکاریمی آماجگاه،
«کسوک» ایتدیلر بیزوملن اول مقوس قاشلار.
عاشق صادق بیلور سنگ ملامت قدرینی،
مخزن سلطانه لایقدر بو یارار داشلار.
گون و دوندن ائل دیدوم ترک ایتمه سین یولداشغی،
چون قارا اولدی گونوم، یاد اولدولار قارداشلار.
یول اگر حقدر، چکر یولسیزدان آخر انتقام،
ایله تاپشور چیخدیلار یولدان اگر یولداشلار.
اولدی مغلوب هوای نفس استیلای عقل،
آلیدیلار حاکم الیندن اختیار اوباشلار.
چون کؤنول بی نور اولوب مطلق عنان آلور هوس،
قاش قارالاندا چیخارلار یووادان خفاشلار.
مهربان اولماز نسیم صتخدم هرگز سنه،
شمع تک تا توکمه سن، صائب گوزیندن یاشلار.

گل کیمی هر کیم که گلزار ایچره نقد جانی وار،
سعی ایدر توکسونسین یولینا تا امکانی وار.
تا ایاغین توپراغینا توکمه سون دوتماز قرار،
هر کیمین مجلسده مینا تک بیر آووج قانی وار.
نه عجب عاشقلری گر باشندان آچسون ناز ایلن،
کاکل مشکین کیمی هر کیم که سرگردانی وار.
ایلیوبدور نقطه‌ی خالین منی پرگارتک،
یوخسا دریا اوزره هر بیر قطره نیم دورانی وار.

گزدیریرلر ال به ال داغین کؤنوللر پاره سی،
 یرده قالماز جام تک هر کیم که ایستی قانی وار.
 پوچدی هر سوز که دیرلر معرفتن اهل قال،
 بحردن چیخماز صدف تا گوهر غلطانی وار.
 چوخ دگل حیرت یری گر وارسا شیرین سوزلری،
 طوطی نین صائب نظرده گوزگی تک میدانی وار.

عاشق قانینی وسمه لو قاشین نهان ایچر،
 جوهرلو تیغ، قین، آرا پیوسته قان ایچر.
 ایتدو کجه قان کؤنوللری اول لعل آتشین،
 آب حیات تک قارا زلفون روان ایچر.
 تا بیر پیاله ویردی، کباب ایتدی باغریمی،
 هر کیم اونون الیندن ایچر باده، قان ایچر.
 ایللر یاشار خضر کیمی هر کیم که گیجه لر،
 گل اوزلی یار ایلن می چون ارغوان ایچر.
 آدم نه در که ایچمه سون اول ویردیگین شراب،
 ویرسن اگر فرشته می بیگمان ایچر.
 ساقی منیمله شیشه ی پیمله نیله سون؟
 دریانی بیر نفسته بو ریگ روان ایچر.
 تیزراق چکر ندامته بد مسلیک یولی،
 هر کیم که باخشی ایچسه شرابی، یامان ایچر.
 صائب که من اونین سوزینی سالمادیم یره،
 بیلیم نیچون منیم قانیمی آسمان ایچر؟

منی محروم ایدن رخساردن زلف پریشاندر،
 بو دریای لطافت موج عنبر ایچره پنهاندر.
 اگر خورشید تابان ایله سن سیز هم شراب اولسام،
 لب لعل می آلودی گوزومده قانلو پیکاندر،

دد و دامی مسخر ایلوبدر جذبه‌ی عشقی،
 دوگون مجنون شیدا باشینه چتر سلیماندر.
 منی مکر رقیب آواره قیلدی یار کوییندن،
 چیخاردان آدمی فردوس دن تذویر شیطاندر.
 قاچان عاشقلرین فکرینه دوشدی اول عقیق لب،
 که اونین بیر قارا گوزلولریندن آب حیواندر.
 مسلمانم دییر، مستین ایچر عاشقلرین قانین،
 منم کافر، اگر اول دشمن ایمان مسلماندر.
 محبت اهلی هنگ جام و نشاط درددن دونمز،
 نیچون چکسون خمار اول کیم همیشه ایچدیگی قاندر؟
 من خاکی نه تنها اولموشام مجنون کیمی رسوا،
 که اول درددن فلک سنگ ملامت ایچره پنهاندر.
 فلکر قان ایچر گوردو کده تجریداهلینی، صائب،
 که یوقسیزلار حرامیلر گوزینه تیغ عریاندر.

توتولموش کؤنلو می جام ایله شادان ائيله مک اولماز،
 ال ایلن پسته نین آغزینی خندان ائيله مک اولماز.
 نه سؤزدور بو که اولسون دهرده صاحب نظر زهاد،
 قرا توپراغی هرگز آب حیوان ائيله مک اولماز.
 بولوت قیلان کیمی جولان اوراردا ایلدیریم تیغی،
 کؤنول پرده لرینده عشقی پنهان ائيله مک اولماز.
 قلیج گر ایچسه عالم قانونی سیرابلیق بیلمز،
 سنی عشاق قتلیندن پشیمان ائيله مک اولماز.
 منیم گؤز یاشیمی چیق گیل فلکلردن تماشا قیل،
 حبابی قصرلر ایچینده طوفان ائيله مک اولماز.
 من مجنوننی عاقل ایله مک ممکن دگل ناصح،
 سؤزایلن مشکنا بی قان که، بیرقان ائيله مک اولماز.
 خطادن کیچدی، جیران قانونی مشک ایله دی صائب،
 دئمه عصیان طاعت، کفری ایمان ائيله مک اولماز.

چیخارتدی خط، منم زلف مبتلاسی هنوز،
 دوگون سقالدی و باشیمده دیر قراسی هنوز.
 خطین غباری قویاشی اگر چه باش وئردی،
 گؤزیمی خیره قیلور یوزنین صفاسی هنوز.
 بهار یتدیده قانلار که تۆکدی گؤزلردم،
 خزان اولاندا نه لر ایله سون جفاسی هنوز.
 سوواردیلار قلیجیندان مگر گلستانی،
 که بیربیرینه قاووشماز گلین یاراسی هنوز.
 حیات سویینه بیر داغ قویدی رشک لیلین،
 که کئچدی عمر ابد توشمه دی قراسی هنوز.
 محیط عشق آرا، من اول حباب بی باکم،
 که گئتدی یاشیم و باشیمده در هواسی هنوز.

وصال امیدینه عمرین کنچوردی کویینده،

یتیشمز ایشلرینه صائین دعاسی هنوز.

می دن اول چهره‌ی زیبا عرق افشان اولموش،

یا سراسر گؤزاولوب اوزینه حیران اولموش.

بوگؤرن دائره نی هاله خیال ائتمه که چرخ،

آغزین آچمش مه شبگردیمه حیران اولموش.

گؤزدن ایراق که سلطان جنون شوکتدن.

هر دوگون باشیمه بیر چتر سلیمان اولموش.

لب لعلین غمیندن بس اودوبدور قانلار،

خوبلارون داش اوره گی کان بدخشان اولموش.

تاگؤرویدور نظرین وار اون ایل قاشی یای،

گول اوزین جمع قیلوب غنچه ی پیکان اولموش.

صاف ائدنده لب جانبخشینی دوران ایشی در،

بیرایکی قطره داموب چشمه ی حیوان اولموش.

رحم قیل صائبه ساقی، می ایلن دوت الینی!

نشه ایچسون قانینی بواوره گی قان اولموش.

خط غباری عارضین آیات قرآن ائيله میش،

حسن صاحب شوکتین موری سلیمان ائيله میش.

نقطه ی سهو ایلیوبدور گؤزلری جیران گؤزین،

قاشلارین بایرام، هلالین طاق نسیان ائيله میش.

آزدیروبدور گل یوزین بولبوللری گلزاردن،

سنبل، ریحان خطین توپراغه یکسان ائيله میش.

کعبه نی بتخانه ایلیوبدور فرنگی گؤزلرین،

یئر یوزین زنار زولفون کافرستان ائيله میش.

باشینی خط شعاع ایلن دوتوبدور آفتاب،

تا منیم چابک سواریم عزم میدان ائيله میش.

لعل میگونین که ایچوبدر بدخشان قانینی،
 غنچه نی بلبل گوزینه قانلو پیکان ائيله میش.
 التفات لعل جانبخشین قارا گونلولری،
 خلق ایچینده پرده دار آب حیوان ائيله میش.
 درد عشقین چهره ی زرین ایلن یشر یوزینی
 صفحه ی خورشید تابان تک زرافشان ائيله میش.
 موجه ی دریای احسانین دوتوبدر یشر یوزین،
 شوق رویین بوجهانی شهر یونان ائيله میش.
 جلوه ی باد بهاری التفاتین گل کیمی،
 کؤنلومی مین چاک ایلن دست گریبان ائيله میش.

مین دل محزونيله بیر تازه قربانیز هله،
 زخم تیر غمزه ی مستینله بیجانیز هله.
 اولمادان غم چکمه ریز دور زمانیدان سنین،
 ناله و آه ائتمه ده دل ایندی حیرانیز هله.
 لطف انده رسن گرچه سن اغیاره هر دم دوستیم،
 روز و شب بیز فرقتینله زار و نالانیز هله.
 عید و صلینله مشرف اولمادان اغیاردون،
 دستینی بوس ایله دین بیز اونا شادانیز هله.
 دام دوزخ ایچره اغیا اولماسین اصلا خلاص،
 صائبای بیز جنت دلداره مهمانیز هله.

توتما، اول گل، دامن محشر گونینده جان ایچون،
 قیلما یوزسیزلیق نگار ایلن بیر آووج قان ایچون.
 یولداش اولدور کیم، قارا گونلرده یولدان چیخماسون.
 کیچمه یولداشدان خضرتک چشمه ی حیوان ایچون.
 ینگی آی باشین اگر خورشیده تا اولسون تمام،
 ساده دیل بیلمزکه، بسلر اوزینی نقصان ایچون.

مشرّب ایچون قویما گیل تلدن عنان اختیار،
 خاملیغیندان آتینی اؤلدورمه گیل میدان ایچون.
 حسن جولانینندان ال کسمکجدیر آروادلار ایشی،
 کیچ اؤزینندن، مردلر تک یوسف کنعان ایچون.
 منت ایلن دیریلیک، صائب اؤلومدن دیر بتر،
 جان وئورلر اهل غیرت درد بی درمان ایچون.

عمر کئچدی سفر اسبایتی آماده قیلین!
 هر نه سیزدن کسه تیغ اجل اوندان کسیلین!
 قلزم عشقندن ای آیری دوشن همدملر،
 دوشمه میشکن یولا سیلاب بهاری یغیلین!
 تا سیزی دور زمان ایله میوبدر پامال،
 گون ساری شبنم گلدیکجه چمنندن چکیلین!
 اولمایان چرخ آرا پروانه رواندن غافل،
 بو کول ایلن قرالی گؤز گولری صاف ایلین!
 گؤی فضا سی نه مقال پر و بال آچماقدیر،
 دانه ی نار کیمی بیر - بیرنیزه قیسیلین!
 گر اومارسیز که جوانبخت اولاسیز دنیاده،
 قوجالار قدرینی زینهار ایگیتلیکده بیلین.
 آرتیرور گرد معاصینی قورو استغفار،
 بو زمینار توزینی اشک ندامتله سیلین!
 فاش قیلور خم قوجالار قامتینی طاعتسیر،
 اگمه میشکن سیزی بو چرخ مقوس اگیلین!
 دوتا گر غنچه کیمی چؤره نزی نشتر خار،
 وئرمه یین گول کیمی الدن قدح می ایچیلین.
 کیم که ساغر کیمی آغزین آچا، سیزمینا تک،
 گوله - گوله کرم ایله اونی معمور قیلین!

باده نین جوشی اونون سوز کلامیندن دیر،
صائبین قدرینی ای اهل خرابات بیلین.

داغ اولدی درونیمده منیم ناز محبت،
مین دردلو صدا وئرمه ده دیر ساز محبت.
چشمین که ائده لطف عشاقه تبسم،
عمرینده اولور محرم همراز محبت.
مین جورینه معتاد ایکن اول عاشق زارین،
ائتمز نه قدر ائتمه سن اعزاز محبت.
مستانه ائدیب نازیله اول چشم سیاهی،
گؤستر دل صائب کیمی اعجاز محبت.

بیز نه ایمدی ذره تک جولانه گلیمیشلردنوز،
آفتاب عشق ایلن دورانه گلیمیشلر دنوز.
گون کیچیر مکدیر حسابی شاهد، اگر بلیق ایچون،
دوغرولیغدان بیز بو گونن دیوانه گلیمیشلردنوز.
صانه دور باران رحمت گر قلیج گؤگدن یاغار،
قوچ کیمی قربان ایچون میدان گلیمیشلردنوز.

ساقیا، می دن رفو قیل بولموش کؤنلومی،
قیل یوواسی قان ایلن پیوند، اوزولموش کؤنلومی.
قالمشام یئرده قاناتسیز قوش کیمی پروازدن،
یولا سال جام شراب ایلن بوزولموش کؤنلومی.
آرتوق ائیلر باده ی صافی منیم ویرانلیغیم،
درد ایلن تعمیر قیل ساقی بوزولموش کؤنلومی.
زهددن قان قورو یوبدور باغرم ایچره لاله تک،
تازه قیل اسکی می ایلن بو قورموش کؤنلومی.

لطف قیل صهبای روشن بر له‌ای ماه تمام،
 بایرام آبی ایله گیل غمدن بو کولموش کؤلومی.
 جامجاورماق رسمدیر، ساقی، توتولموش آی ایچون،
 صیقل جام ایله پرواز ائت توتولموش کؤلومی.
 ائيله کیم صائب، غم دوران توتوبدر چۆره می،
 سیر گول ممکن دگل آچسون توتولموش کؤلومی.

نه سببلر منیم قدریمی دوران بیلمز
 گوهرین قیمتینی هنج زمان عمان بیلمز.
 اوزده آیدین گۆرونور هر نه دثسن، آینا کیمی
 اوره یین یانماسا ییل، دردینی جانان بیلمز.
 هاردا دیوانه ساچین تاجه برابر بیلسه
 اوردا شاهلا گدانی فرقی نی انسان بیلمز.
 پیسین ایله یاخشینی آنجاق دوشونن باش آیریر
 قمه نین آغزی دی، یا جام، بونونادان بیلمز.
 حاکیمین فیکرین مشغول ائله یه ربال لا زهر
 قارپیز ایله شکرین فرقی نی سورسان بیلمز.
 قلبه درمان دی یارین صف - صف اولان مژگانی^۱
 دامارین دردینی نشتر کیمی درمان بیلمز.
 صدقین قوینونا دوشموش سو دؤنه ر گوهر اولار
 مقصده چاتماغی صائب ییلر؟ هاردان، بیلمز؟

غمی باشدان آشانین اولماز اولومدن حذری
 قوروموش بیر چمنه ایلدیریمین یوخ خطری.
 قلبی نین یانماغینی سؤیله‌مه‌ای لاله منه
 قلبی یانمیشدان اولار قلبی یانانین خبری.

نعمتی الله ائده ر کیم بونا سعی ائتمسه اگر
پرده دن ده گۆره جک معشوقی عاشق نظری.
اوره یی اودلانیلن مطربی منزلده اولار
لایق اولماز هر آدام گزديره عشقین داغینی.
غير عاشق ججلره گؤسترمز اوزون چون اوپری.
نه قدر تقلید ایله عینی یولو گئتمک اولار؟
قوش تزه اوچماغ باشلارسا اوزانماز سفری.
اودسالار خرمة نینه بیرگون او عشق صاحبی نین
«صائبین» شعله چکن قلبی نین اول ذره لری.



یوسف نابی

فریدون کؤچرلی که در واقع نخستین تاریخ ادبیات آذربایجان را نگاشته است یوسف نابی را بزرگترین شاعر آذربایجان بعد از مولانا محمد فضولی می‌شناسد.^۱ نابی شاعر بزرگی است که در بیرون از آذربایجان به دنیا آمده، زندگی کرده به خلاقیت ادبی پرداخته است اما آنچه از او باقی است جزو ادبیات آذربایجان محسوب می‌شود.^۲

دیوان نابی که بارها در کشورهای مختلف به چاپ رسیده است نخستین بار در سال ۱۲۹۲ هجری (۱۸۷۵) در استانبول چاپ شده و دارای بابهای ذیل می‌باشد:

(۱) باب المده و نعت	(۲) رباعیات و غزلیات	(۳) تخمین و ماده‌ی تاریخ	(۴) مثنوی
(۵) قصائد	(۶) مقطعات و ملمحات	(۷) دیوان غزلیات فارسی	

(۸) خیریه‌ی نابی که دیوان غزلیات فارسی آن شامل ۳۵ صفحه بوده و بقیه به زبان ترکی است که در کل دارای ۵۲۴ صفحه می‌باشد.^۳

ابوالخیر محمد چلبی نویسنده‌ی تذکره‌ی شعرای روم فرزند یوسف نابی است. یوسف نابی فرزندش را در ۵۴ سالگی به دست آورده و بسیار بدو عشق ورزیده است. لازم به یاد آوری است که فریدون بیگ در اواخر قرن ۱۹ متریالهای تاریخ ادبیات آذربایجان را گردآوری کرد و نخستین کسی است که دست به چنین کاری بزرگ زده است. وی در همین کتاب تحت عنوان «بیر نچه سؤز» قید می‌کند که نخستین کتاب نیز تحت عنوان «آذربایجان تورک‌لرینین ادبیاتی» به زبان روسی نگاشته و در سال ۱۹۰۳ چاپ شده است که با استقبال گرم و روشن ترک‌زبانان روبرو شده است (همان، ص ۶۸) و بدنبال آن تلاش کرده مواد گردآوری کرده برای تاریخ ادبیات آذربایجان را به صورت کتاب درآورد و نتیجه‌ی این کار مؤلف دو جلد کتاب «آذربایجان ادبیاتی» است که متأسفانه بعد از مرگ مؤلف به چاپ رسید. کؤچرلی در این کتاب

(۱) فریدون بیگ کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۸، ص ۱۰۱.

(۲) همان، ص ۱۰۱.

(۳) همان، ص ۵۴۱.

مقدمه‌ای جالب بر ضرورت نگارش چنین اثری را مطرح کرده است. تاریخ ادبیات را کؤچرلی در طی ۱۰ سال تلاش بی‌وقفه به پایان برده است.

خوشبختانه تمامی اطلاعات در مورد نابی را می‌توان از دیوان خود وی به دست آورد. طبق گفته‌ی خود نابی، در سال ۱۰۵۲ هجری به دنیا آمده است. او در شهر رها - شهری بین قدس خلیل و خطه‌ی شام به دنیا آمده است و بیشتر عمر خود را در شهر حلب گذرانده است.

کؤچرلی نمی‌داند که آیا نابی در حلب فوت کرده و آنجا دفن شده است، اما تحقیقات اخیر نشان داده است که نابی ۵۰ ساله بوده است که برای روزی که سلطان احمد عثمانی بر تخت سلطنت نشسته است به روم (استانبول امروزی) رفته و به دربار سلطان عثمانی راه یافته و صاحب منصب شده است و در طول دوران سلطنت سلطان احمد و سلطان مصطفی^۱ در دربار مانده است و آخرین تحقیقات سال وفات او را ۱۷۱۲ م^۲ اعلام کرده است و مقبره یوسف نابی نیز در استانبول واقع است.^۳ کؤچرلی آمدن نابی به استانبول را در سنین هفتاد سالگی ممکن داشته است.^۴ باز کؤچرلی سال وفات نابی را در ۷۷ سالگی و به سال ۱۱۲۴ هجری ممکن دانسته است.^۵

او اهل معرفت و حکمت بوده و از نظر فلسفه و بینش مذهبی پیرو مولانا فضولی دانسته‌اند. او اثر بزرگ «خیریه» را که سراسر پند و نصیحت است خطاب به فرزندش محمد چلبی نوشته و از آرزوهای یک پدر برای سعادت فرزندش سخن گفته است. این مثنوی در تاریخ ادبیات آذربایجان جزو کتابهای تعلیمی - اخلاقی به شمار می‌آید و در نوع خود کاملاً بی‌نظیر است.

نابی در این اثر با صراحت سخن می‌راند:

هر زمان ایسته‌رم ای جان پدر

اولا آویزه‌ی گوشون بوخبر:

بونو نازوک توتا سان جانیندان

بیر دم آیرمایاسان جانیندان!

تا به محشر اولا فیض جاری

هم سنه، هم اولا غیره ساری.

۱) سلطان احمد بین سالهای ۱۶۴۲ رمی ۱۶۹۳ در کشور عثمانی حکومت کرده است و سلطان مصطفی نیز برادر اوست.

۲) وصفی ماهر قوجا تورک، تورک ادبیاتی آنتولوژیسی، آنکارا، ۱۹۶۷، ص ۱۹۰.

۳) آذربایجان ادبیاتی، ص ۵۴۲.

۴) همان، ص ۱۰۳.

۵) همان، ص ۱۰۵.

او زبان به نصیحت می‌گشاید و شفاف و ساده سخن می‌گوید:

سعی قبل علم شریفه شب و روز

قالما حیوان صفت، اول علم آموز.

علم سعی ائله‌مه مکدن حذر ائت

علم و سعی ایکسی بیردیر، نظر ائت!

مدّعیایا بوسخن شاهد دیر

علم و سعی ین عددی بی حددیر.

بولاماز علم بلا سعی وجود

بیری گتته، بیری اولور نابود.

تمامی متن و موضوع اثر خیریه پر است از سخنان حکمت آمیز و پند و اندرز که به قول فریدون کزچرلی هر چه بیشتر بخوانی و بیشتر بررسی کنی رموز آداب، علم و هنر بیشتر عیان می‌گردد.

یوسف نابی بسال ۱۶۴۰ م در ارفا بدنیا آمد و با هنر شعر خود مکتبی جدید در تاریخ ادبیات کلاسیک ترک گشود و با زندگی شرافتمندانه و پر بار از حوادث طوفانزای دوران سربلند و روسپید بیرون آمد و نام خود را با پاکی و عزّت جاودانه ساخت.

معاصران وی بویژه تذکره نویسان او را «اکمل الشعرای روم» توصیف کرده‌اند. یوسف نابی در عمر خود سلطنت شش پادشاه عثمانی را دیده است: ابراهیم اول (۸ - ۱۶۴۰) که خفه‌اش کردند، محمد چهارم (۹۵ - ۱۶۹۱) هر یک فقط چهار سال حکومت کرده‌اند و سرانجام مصطفی دوم (۱۷۰۳ - ۱۶۹۵) که کشور را به نابودی کشاند و احمد سوم (۳۰ - ۱۷۰۳) که مثل سلاطین سابق بوده است. شاعران کلاسیک بیشتر ابدیت ملت ترک را در ارائه‌ی سلطنت عثمانیان می‌دانستند اما یوسف نابی آنرا در بیداری ملت می‌دانست نه در حکومت. او که در میان اینهمه آشوب و عصیان و قیام زندگی کرده، این ناآرامی‌ها و عدم ثبات باعث ایجاد روحیه‌ی نومیدی و بدبینی در شاعر گشته است، با همه‌ی اینها نابی مردی بود دریا دل و سمبلی از مردان مصمم و با اراده و صبور.

در این دوره زندگی مردم در آسیای صغیر پر از دردها و محنتهای فراوان بود. سلاطین بی‌لیاقت، کشور را بسوی ورطه‌ی نابودی کشانده و جنگ با همسایگان، زندگی را بر مردم تلخ‌تر کرده بود. وضع داخلی به هیچ وضع رضایت بخش نبود زیرا از یک سو دولتی مستبد و زورگو بر گرده‌ی مردم سوار بود و مصیبتهای سختی بر مردم وارد می‌کرد و از سوی دیگر شورشهای پیاپی در گوشه و کنار و بی‌نتیجه بودن همه‌ی آنها، زندگی را سخت و ناامن می‌نمود. هر چند که گاهی رفاه و آسایش به کشور برمی‌گشت اما این حالت مدت زیادی بطول نمی‌انجامید و زود سپری می‌شد.

در چنین دورانی شاعر نمی‌توانست ساکت بنشیند، هر جا فرصتی می‌یافت علیه حکومت اعتراض می‌کرد، لذا چند بار به حبس افتاد. اشعار حبسیه‌ی وی حزن‌آور و غم‌انگیز بود. از مآخذ ادبی چنین برمی‌آید که اشعار وی در زندان دست به دست می‌گشت.

اوسپس مجبور به هجرت از اورفا به استانبول گردید و تحت شرایط بسیار نامساعد زندگی گذراند. او روح دوران خود را با همه‌ی فراز و نشیبهایش در شعر خود منعکس کرده است، لذا از یک سو اعتراض به عاملان حکومتی در شعر او قد می‌کشد و از سوی دیگر هجران، جدائی، غم و اندوه مضمون اصلی شعر اوست.

نابی در اشعار خود ظالمان، مستبدان و اغنیا را به عاقبت اعمالشان واقف می‌سازد و ایمان دارد که به سزای اعمال کثیفشان خواهند رسید. غزل که با مطلع:

باغ دهرین هم خزانین هم بهارین گؤرموشوز بیز نشاطیندا غمین ده روز گارین گؤرموشوز.

چوخدا مغرور اولما کیم میخانه‌ی اقبالده بیز هزاران مست مغرورون خمارین گؤرموشوز.

آغاز می‌شود در بین مردم از محبوبیت خاصی برخوردار است.

چورلو علی پاشا مأمور مالیات زمین شاعر را به بهانه‌ی مالیات از او می‌گیرد و شاعر می‌داند که او را دیگران تحریک کرده‌اند لذا در شعری در افشای وی به این امر اشاره می‌کند:

ائیلر شکست بال و پرین غیرت خدا نابی جناح غیر ایله پرواز ائدئلرین!

ترجمه: غیرت خدا بال و پر کسانی را می‌شکند که با بال دیگران پرواز می‌کنند.

شاعر هر چند که چند بار به حبس افتاده، اما در عین حال از احترام مقامات کشوری برخوردار بود و سعی می‌کردند دل شاعر را با صله‌ای بدست آورند ولی اشعار شاعر نشان می‌دهد که موفق به این امر نشده‌اند و شاعر زیر بار منت نرفته است.

شاعر جاهل و نادانی را سر چشمه‌ی تمامی بدبختی‌ها می‌داند و چنین شکایت می‌کند:

کتاب کائنات اسرار حکمت‌له لبالب دور شکایت جهلدن، فریاد بی ادراک لیک‌لردن.

ترجمه: کتاب کائنات سراسر حکمت است شکایت از جهل، فریاد از نادانیها.

شاعر در اشعار خود از فریبکاران و دغلبازانی که به حيله و تزویر مال مردم را می‌گیرند، یا مردم را برای مأیوس کردن از اعاده‌ی حق خود به صبر و قناعت دعوت می‌کنند و مردم را بخواب غفلت می‌برند شدیداً انتقاد می‌کند و آنان را دشمن انسان و انسانیت می‌نامد. شاعر قاضی‌های رشوه‌خواری که با گرفتن پولی حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهند رسوا می‌سازد و در شعری زیبا می‌گوید:

او تهیدست که رشوت و ثرمز قاضی دعواجیه نوبت و ثرمز.

ایسته‌سه داعینی مدیون چیخاریر ایسته‌سه مفلسی قارون چیخاریر.

ترجمه: آن تهیدستی که رشوه نمی کرد قاضی به آن مدعی نوبت نمی دهد. او اگر بخواهد مدعی را مدیون و بدهکار می سازد و اگر بخواهد مفلسی را قارون می سازد.

شاعر در قطعه‌ای زیبا به مالیات بیکران اشاره می کند و می گوید:

خلقین اموالین آلیب سونرا تسلی و ثرمک	فلس ماهینی سویوب یاغدا بیشیرمک کیمیدور.
گوسفندانین ائدیب قطع طریق نفسین	پاچاغیندان اونوروب سونرا بیشیرمک کیمیدور.

منابع :

۱. فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۸.
۲. وصفی ماهر قوجا تورک، تورک ادبیاتی آنتالوژی سی، آنکارا، ۱۹۶۷.
۳. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۲۰۰۴.
۴. سید کمال قارالی اوغلو، تورک ادبیاتی تاریخی، ۱۹۷۳.

ملا ولی ودادی

ملا ولی ودادی از شاعران کلاسیک آذربایجان است که نقش بسیار برجسته در تاریخ ادبیات داشته و در قرن ۱۸ جای خاصی را برای خود مهیا کرده است. او شاعری است که در هر فرم شعری کلاسیک - یعنی غزل، مستزاد، قصیده و غیره - و فرم آذربایجان - یعنی قوشما، گرایلی و دیگر فرمهای شعری، سروده است و در هر قالبی مهارت و استادی بی‌مانندی را به نمایش گذاشته است. آنچه در کل اشعار و دادی به چشم می‌خورد غم و کدر، اندوه و غصه است و به هر حال می‌توان انعکاس وضع مردم دوران را در این غم و کدر مجسم کرد. اگر اشعار واقف شاعر همعصر و دوست نزدیک و دادی، سرشار از حرارت و شادابی است، ودادی غمدیده و غمزده به نظر می‌آید. اما در این غم و اندوه او، صداقت و صمیمیت و وابستگی به مردم مستتر است.

ملا ولی ودادی در سال ۱۰۸۷ هجری شمسی در شمکیر از مادر زاده شد و در همانجا رشد و نمو پیدا کرد. پدرش محمد از مردم باسواد و اهل ادب دوران به حساب می‌آمد و در میان مردم از محبوبیت و احترام خاصی برخوردار بود و دارای افکار و اندیشه‌های پیشرو بود. او نیز از همان طفولیت در چنین خانواده‌ای تربیت یافت و تمام علوم رایج زمان را فراگرفت و صاحب مقامی والا در علم و هنر گشت و به ملا ملقب گردید. پدر ملا ولی در یک مسافرت توسط راهزنان کشته می‌شود و ملا ولی ودادی دچار مشقتهای زندگی می‌شود. او شمکیر را ترک کرده به قازاق می‌رود و در روستای شیخلی ساکن شده و به زندگی ساده تن می‌دهد. او با توجه به شخصیت علمی و متانت و وقار انسانی‌اش، بزودی بین مردم محبوبیت یافته و مورد توجه اهالی قرار می‌گیرد. در همانجا با زنی به نام پری فرزند ملا جبرئیل ازدواج کرده و در همان روستا ماندگار می‌شود.

شهرت ملا ولی ودادی به عنوان شاعری ماهر و زبردست باعث می‌گردد حاکمان شهرهای مختلف برای جلب شاعر در میان دربار خود تلاش کنند. براساس اطلاعاتی که از تذکرها و کتابهای تاریخ به دست می‌آید ملا ولی ودادی مدتی در قارا باغ بوده^۱ و در دربار خان گلستان مانده و شعر سروده است و مدتی نیز در دربار اراکلین حاکم گرجستان مانده است.^۲ این امر را در دیوان خود ودادی نیز می‌توان دید. او در نامه‌ای منظوم که به دوست دیرینش ملاپناه واقف نوشته است این امر را تأیید می‌کند:

(۱) فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۶۸.

(۲) آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.

داوطلب اولوبان گندیسن خاندان،

اؤلونجه چیخما نام تا گولوستاندان،

انشالله چالیشان هابئله جاندان،

هرنه دئسن، بیل، عاقبت ائیلرسن.

در نامه‌ی دیگری هم که از واقف به ودادی آمده است تأییدگر همین مسئله می‌باشد:

ای ودادی، گینه‌خان قوللوغوندا،

قائم اولوب، نه قیامت ائیلرس؟

یامان گوزدن آلاهی اوزو ساخلا سین،

اخلاص ایله یاخشی خدمت ائیلرسن.

بئله دورسان او قاپیدا قیش و یاز،

یئتیشرسن بیسر چؤره‌یه سرافراز،

بو دوغرو یولوندان اییلسن بیر آز،

یقین بیل کی چوخ خیانت ائیلرسن.

ودادی مدتی در دربار خانات گرجستان بوده است زیرا مرثیه‌ای دارد که در فوت فرزند خان گرجستان یعنی لئوانین که پسر ایراکلی دوم بود سروده است و از این مرثیه معلوم می‌گردد که ودادی در دربار ایراکل می‌باشد. اما نمی‌دانیم بر چه اساسی همین حاکم، ودادی را حبس کرده است. اما شعری که ودادی در تنقید خانها گفته است در واقع خطاب به ظلم و ستمهای ایراکل نیز بوده است. ودادی اشعاری دارد که تمامی سختی‌ها و مصیبت‌های دوران فتودالی را به وضوح بیان کرده است و چنین مضامین اجتماعی - سیاسی در آن دوران، تازگی خاصی به شعر آذربایجان بخشیده است. اشعار او نشانگر وضع نابسامان مردم در این مقطع تاریخی و بیانگر اوضاع فتودالی زمان می‌باشد. در قوشمایی که در ذیل می‌آید تمامی روحیات انسانی ودادی و زجری که از وضع نابسامان دوران می‌کشد به عیان پیداست:

ایسته منم بو دونیانین مالینی،

غوغاسینی، فتنه‌سینی، آلینی،

غریب لیکده بی کس لرین حالینی،

فیکر ائله‌رم، گوزوم دولار قان ایله.

مردلرین گز کی وفادار اولور،

ناکس لره یولداش اولان خار اولور،

نامرد اودور یاخشی گونده یار اولور،

یامان گونده باخماز، اؤتهر، یان ایله.

مرد اولانلار کئچر گل واریندان،

ال گؤ^۱ تورمز ناموسوندان - عاریندان،

اؤله نه ده ک دؤنه بیلمز یاریندان،

مئیدان گونو باشی قویار جان ایله.

دائم حق دیر و دادی نین دئمه یی،

دوغرولارین هرگز ایتمز امله یی،

هر کیمین کی مولا اولور کؤمه یی،

نه ایشین وار سلطان ایله، خانی ایله؟

ودادی در مصرع آخر، علیه‌خانها و سلاطین می‌شورد و این شعر نشانگر احوال و روحیه‌ی شاعر در آن دوران می‌باشد. رابطه‌ی او را با جامعه، مردم و حاکمان نشان می‌دهد. بر همین اساس است که می‌توان گفت دلیل زندانی شدن و دادی در دربار ایراکل چه بوده است. می‌دانیم که و دادی بعد از آزادی از زندان خان گرجستان در سال ۱۷۸۱ از دربار دوری جسته و به قازاق رفته و تا آخر عمر در آنجا زیسته است. آنچه برای ادبیات آذربایجان ارزشمند است اینکه او تا آخر عمر به آفرینش ادبی ادامه داده و توانسته است احترام شاعران زمان را به خود جلب نماید. از آن جمله مکتوبهای منظومی که بین واقف و و دادی رد و بدل شده است شاید از نقاط اوج ادبیات آذربایجان در قرن ۱۸ باشد که وضع شعر آذربایجان، اندیشه‌ی شاعران، اوضاع زمان و بسیاری از مسائل ادبیات ما در این عصر را روشن می‌سازد. از دیگر شاعرانی که احترام وافر به ملا و دادی می‌گذاشتند می‌توان حسین خان، مشتاق خان شاعر بزرگ شکی، پیری، ساری چوبان اوغلو و دیگران را نام برد.

ودادی شاعری حساس و دردشناس بوده است که اواخر عمر را با اضطراب و ناملایمات سپری کرده است زیرا یک فرزندش در عنفوان جوانی فوت می‌کند و سپس فاجعه‌ای که بر سر دوست قدیمی‌اش ملاپناه

واقف و حسین خان مشتاق می‌آید او را آزرده خاطر و رنجیده می‌سازد و موجب درد و غم فراوان شاعر می‌گردد. در نهایت ودادی نیز در سال ۱۸۰۹ م (۱۱۷۶ هـ) در روستای شیخلی فوت کرده و در گمی‌قایا دفن می‌گردد.^۱

ودادی یکی از بزرگترین شاعران قرن ۱۸ آذربایجان است که در قالب - کلاسیک (غزل، محمسن و ...) و قالب شعری آذربایجان (قوشما، گرایلی، بایاتی و ...) شعر سروده و در هر دو فرم، روحیه‌ی انسان دوستی، محبت و نوع دوستی مترنم است. او با مهارت شاعرانه‌ای زیبایی‌های معنوی انسانها را به قلم می‌آورد. او درد زمانه را فریاد می‌کند غم و کدر در غزلیات و دیوان شعر او سرشار می‌باشد و در حقیقت این غم، غم شخصی او نیست بلکه غم دوران و منبعث از اوضاع دوران است. موضوع اشعار او، غربت، دوری، هجران می‌باشد و انعکاسی از تضادهای اجتماعی و احساسی قلب شاعر است که از اوضاع اجتماعی - سیاسی زمان به درد آمده است. واقعیت اینست که مردم آذربایجان در این عصر اگر با قوشماهای واقف سربلند می‌کند و به خود می‌آید، با اندوه مستتر در اشعار ودادی به فاجعه‌ی زمان دست می‌یابد. تضاد اجتماعی و سرعت تحولات و مصیبت‌های وارده بر مردم بسیار سنگین و شدید است. مناظره‌های ودادی با دیگر شاعران هم‌عصر خود، در حقیقت تقسیم غم و شادیها، درد و رنج‌های مردم دوران است. بینش شاعران در موضوعات مختلف مناظره‌هایی از جمله حیات، انسانها، دنیا، وطن، زیبایی‌های مادی و معنوی زندگی بسیار پر درد و لبریز از اندوه می‌باشد اما در هر حال بیانگر اوضاع دوران و حال و روحیه‌ی مردم ماست.

آری در قرن ۱۷ و ۱۸ چه در ادبیات کلاسیک آذربایجان و چه در ادبیات فولکوریک ما، موضوع اصلی خلاقیت‌های ادبی غربت، هجران و دوری است. بنابراین چنین موضوعاتی، اساس و پایه‌ی خلاقیت ادبی دوران را رقم می‌زند. واقف در شعری خطاب به ودادی می‌گوید:

من گورموشم بو غربتین دادینی،

یاتیب - یانیب چوخ چکمیشم اودونو،

غمله نیرسن هر گوره‌نده شادینی،

بیرگون اولوب وطن دئییب آغلارسان.

و ودادی چنین پاسخ می‌دهد:

آغلاماق کی، واردیر محبتدن دیر،

شکسته خاطیر لیک مرحمتدن دیر،

اصلی بونلار جمله مروّتدن دیر،

اولسا اوره یینده بتر آغلارسان.

شعر زیر را می توان یکی از اشعار ودادی دانست که سنگینی اوضاع اجتماعی را بردل حساس شاعران نشان می دهد. در هر بند از شعر، غم یک قلب نجیب، بیان زیبای هنری کدر و درد را می توان احساس کرد. قهرمان لیریک اشعار ودادی، همانا مردم اهل درد، آشنایان دل محزون و عاشقان وفادار به محبت و انسانیت هستند.

ای همدیم، سنی غمه غرق ائیلر،

گل ترپتمه یارالانمیش کؤنلومو.

آیری دوشموش وطنیندن، ائلیندن،

همدردیندن آرالانمیش کؤنلومو.

کؤنول وئردیک هر بی وفا یادلارا،

حایف اولدو، عؤمور گشتدی بادلارا،

فلک سالدی دورلو - دورلو اودلارا،

شان - شان اولموش پارالانمیش کؤنلومو.

قانلی یاشیم گوندن - گونه بویلانندی،

آخدی - آخدی سینهم اوسته گؤللندی،

یشه غم سمندین میندی یوللانندی،

هنچ یلمه دیم بره لنمیش کؤنلومو.

گؤزوم یاشی گوندن گونه فرق ائتسه،

عیب ائتمه یین منی قانه غرق ائتسه،

روشن ائتمز یوزمین گونش برق ائتسه،

بو محنتده قارالانمیش کؤنلومو.

ودادی، خسته یم چشمیم مردمو،

ترک ائله دیم وطنیمی، یوردومو،

چوخ طبیه شرح ائله‌دیم دردی‌می،

هنج گۆرمه‌دیم چارالانمیش کؤنلومو.

بینشها و اندیشه‌های اجتماعی در اشعار ودادی بسیار قوی و نیرومند است. در این اشعار علاوه بر اینکه وضع معیشت مردم را به عیان مجسم کرده و مصیبت‌های وارد بر گرده مردم را نشان داده است در عین حال وطن و مردم و طنش نیز مورد مدافعه قرار گرفته و می‌توان او را شاعری وطن‌دوست و ملی به شمار آورد. او روی در روی خانها، سلطانها و امیران می‌ایستد و از مردم فقیر دفاع می‌کند. هر چند برخی اشعار او چنین به نظر می‌آید که از درد و محنت شخصی سخن می‌گوید اما چون شعر را کامل می‌خوانیم آنوقت پی می‌بریم که این درد، درد شخصی او نیست و چه سوزناک است:

دردیم چو خدور، بیرین دوغرو سانان یوخ،

مگر بوندا غم حرفینی قانان یوخ؟

بیر آه چکیب جیگریندن یانان یوخ،

غریب اؤلدوم، بی کس اؤلدوم، یاد اؤلدوم.

ای سنودیگیم، سندن غیری کی‌میم وار؟

گل اوستومه، امان اؤلدوم، داد اؤلدوم.

آغلا، دئدیم، قانلی یاشین سئل اولسون،

سئویله‌مه‌یه گیزلی دردی‌م دیل اولسون،

کی‌میم واردیر، قوهوم - قارداش، ائل اولسون،

غریب اؤلدوم، بی کس اؤلدوم، یاد اؤلدوم؛

گل اوستومه، امان اؤلدوم، داد اؤلدوم.

آنچه شاعر حساس را به فریاد می‌آورد جهالت و نادانی دوران است. او در دیار غربت کسی را نمی‌یابد تا راز دلش را با او در میان بگذارد، ناله‌اش به آسمان بر می‌خیزد، سیل خونابه‌اش از چشم سرازیر می‌شود اما کسی درد او را نمی‌داند و همدمی نمی‌یابد. او از ایل و تبار و یار محبوبش جدا افتاده است و رنگ رخسارش از هجر و بی‌وفایی زرد شده است.

ودادی اثر جداگانه‌ای به نام «مصیبت نامه» دارد که در میان آثار نوشته شده در قرن ۱۸ جای مهمی را بخود اختصاص داده است. ودادی این اثر را در سال (۹۵۸ هـ - ۱۷۸۰ م) نوشته و به پایان برده است. تاریخ نگارش این اثر را، خود شاعر چنین بیان می‌کند:

بومصیبت نامه تاریخین بیل، ای فرخ نهاد
ایکی یئددی، ایکی قیرخ اولموشدو مین یوزدن زیاده.
ودادی مردم را به عبرت گرفتن از حوادث تاریخ فرامی خواند و مخصوصاً با دیدن فاجعه‌ای که بر سر حسین
خان مشتاق - دوست شاعر ودادی می آورد چنین می سراید :

گل، کؤنول، بیر عبرت آل، بو گردش دورانه باخ،
جام حیرتدن دمی مخمور اولوب مستانه باخ،
توت تفکر دامنین بیر دم دل خیرانه باخ،
کیمسه یه قیلماز وفا بو دهر بی پایانه باخ،
اولما معمورینه راغیب، آخری میراثه باخ!

شیر دل بیر مرد ایدی چوخ، شوکت و معنی عظیم،
صف شکن، اعداء فکن، شمشیردن بی خوف و بیم،
سرور صاحب حشم، اتباعی چوخ، مولکی قدیم،
خوش نما، خندان لقا، شیرین سخن، طبعی حلیم،
نشیله دی، گل گؤر، مقدر حکمت یزدانه باخ!
حق پرست، اهل تفکر، پاک دل، صفای جگر،

باکی یوخ هئچ کیسه دن، جاه و جلالی بی قدر،
بیلمه میش رشک و حسد انسانی ائیلر دریدر،
باغلامیش اونونلا کین اعلا و ادنا سرسر،
سالدیلار هر یک ايله دعوا توتوب بهتانه باخ!

میرسیدف ادیب بزرگ آذربایجان درباره‌ی مصیبت‌نامه‌ی ودادی چنین می نویسد : « در این اثر دو مسئله
اساسی دوران، خود می نماید. یکی از آنها خودسری، خودستایی و ظلم و ستم حاکمان بر زیردستان و دومی
فساد سنگینی است که در چنین اوضاع و احوالی بر حیات اقتصادی و مدنی مردم وارد می شود »^۱

آثار ودادی بارها در جمهوری آذربایجان چاپ شده است. نخستین دیوان کامل ودادی در سال ۱۹۳۹ چاپ گردید. سپس حمید آراسلی در تحقیق گسترده به بررسی آثار ودادی پرداخت و دیوان کاملتری از ودادی همراه با فرهنگ واژگان و شرح حال بسیار خوب ودادی در سال ۱۹۷۷ منتشر کرد. بسیاری از محققان و ادیبان آذربایجان از جمله میرسیدف، ف کؤچرلی، حمید آراسلی، صفرلی، خلیل اف دربارهی زندگی و آثار ودادی تحقیقات ارزنده‌ای به انجام رسانده‌اند.

در ایران نیز مقالات چندی نوشته شده اما هنوز دیوان وی چاپ نگردیده است.

شهد آب لیلین ساغر پیمانه تک ای دوست،	درج دهنین حقه‌ی دردانه تک ای دوست.
گولزار بهشت تک آچیلیر روضه‌ی عشقین	بیمار گوزون نرگس مستانه تک ای دوست.
اول دم کی گوزوندن گوزومه شمع جمالین	یاندیردی منی شوق اودا پروانه تک ای دوست.
هر ماه روخون مهر ایله هم اولماسا آباد	البتده اولور منزل ویرانه تک ای دوست.
فکر ایله دی آهو گوزونه خسته ودادی	دوشدویننه صحرالره دیوانه تک ای دوست.

کؤنول حسرت، جان منتظر، گوزیولدا	عقرمه آزالدی وعده کنچدی سن ایله،
بیرده کؤنلوم ایسته دییی گوزلری	گورمرم می اول شوکتله شان ایله؟

ایسته مه نم بو دونیانین مالینیی،	غوغاسیننی فتنه سیننی آلیننی،
غریبلیکده بی کس لین حالینیی،	فیکر ایله دم گوزوم اولور قان ایله.

مردلریلن گزکی وفادار اولور،	ناکس لره یولداش اولان خوار اولور،
نامرد اولور یطا خشی گونه یار اولور،	یامان گونه باخماز اوتر یال ایله.

مرد اولانلار کئچر کل وارینندان،	ال گؤتورمز ناموسوندان عارینندان،
اؤله نه تک دؤنه بیلیمز یلرینندان	متیدان گونو باشین قویار جان ایله.

داییم باغدیر ودادی نین دئمه‌یی،	دوغرولارین هرگز ایتمز امه‌یی،
هر کیمین کی مولا اولور کؤمه‌یی	نه ایشین وار سولطان ایله خان ایله؟
دلی کؤنول گل ائیلنمه قوربتده،	بیر گون اولور وض دییب آغلارسان.
یادلار ایله عؤمور چورور حسرتده	بیر گون اولور وطن دئییب آغلارسان.

یاخشی گونده یار و یولداش چوخ اولار،
 یاد ایللرین طعنه سؤزو چوخ اولور
 من گؤرموشم بو قوربه تین دادینی،
 غمله نیرسن هر گؤره‌نده شادینی،
 اوخودوقچا غمگین شعرى غزه لی،
 یادا دوشر کنچن گونون ازه لی،
 یادا دوشر باغچالارین باغلارین،
 قوجالیرسان کنچر جاوان چاغلارین،
 کنچن گونو بیر بیر خیال ایلرسن،
 گلن گئده دن سوآل ایلرسن،
 هر مزارا دوشن اولسا گوزارین،
 ودادی خسته تک آرتار آزارین

قاتار قاتار اولوب قالخیب هوایا،
 قریب قریب غمگین غمگین اوترسین،
 تسبیح کیمی قاتارییز دوزه ریز،
 گاه اولور کی دانه خروش گزه‌رسین،
 عرض ائله‌یم بو سؤزومون ساغینی،
 شاهین شولقار سور به نیزی داغیدی
 ازه ل باشدان بصره بغداد ائلینیز،
 اوخودوقچا شیرین شیرین دیلینیز
 بیر باش چالین دردمندین حالینا،
 ودادی خسته دن بغداد ائلینه،

کؤنول صبر و قرار ائتمز،
 محبت پایدار اولماز،
 وفا قیل بیر وفاداره،
 متاعین آشما بازاره،

یا مال گونده هچ بولونمز یوخ اولار،
 بیر گون اولور وطن دئییب آغلارسان.
 یانیب یانیب چوخ چکمیشم اودونی،
 بیر گول اولور وطن دئییب آغلارسان.
 کوهنه یارالارین بیربیر تزه‌لی،
 بیر گون اولور وطن دئییب آغلارسان.
 آلاقارلی بوزدومانلی داغلارین،
 بیر گون اولور وطن دئییب آغلارسان.
 دولار غم کوئلونه ملال ایلرسن،
 بیر گون اولور وطن دئییب آغلارسان.
 یادا دوشر آتا آنا مزارین،
 بیر گون اولار وطن دئییب آغلارسان.

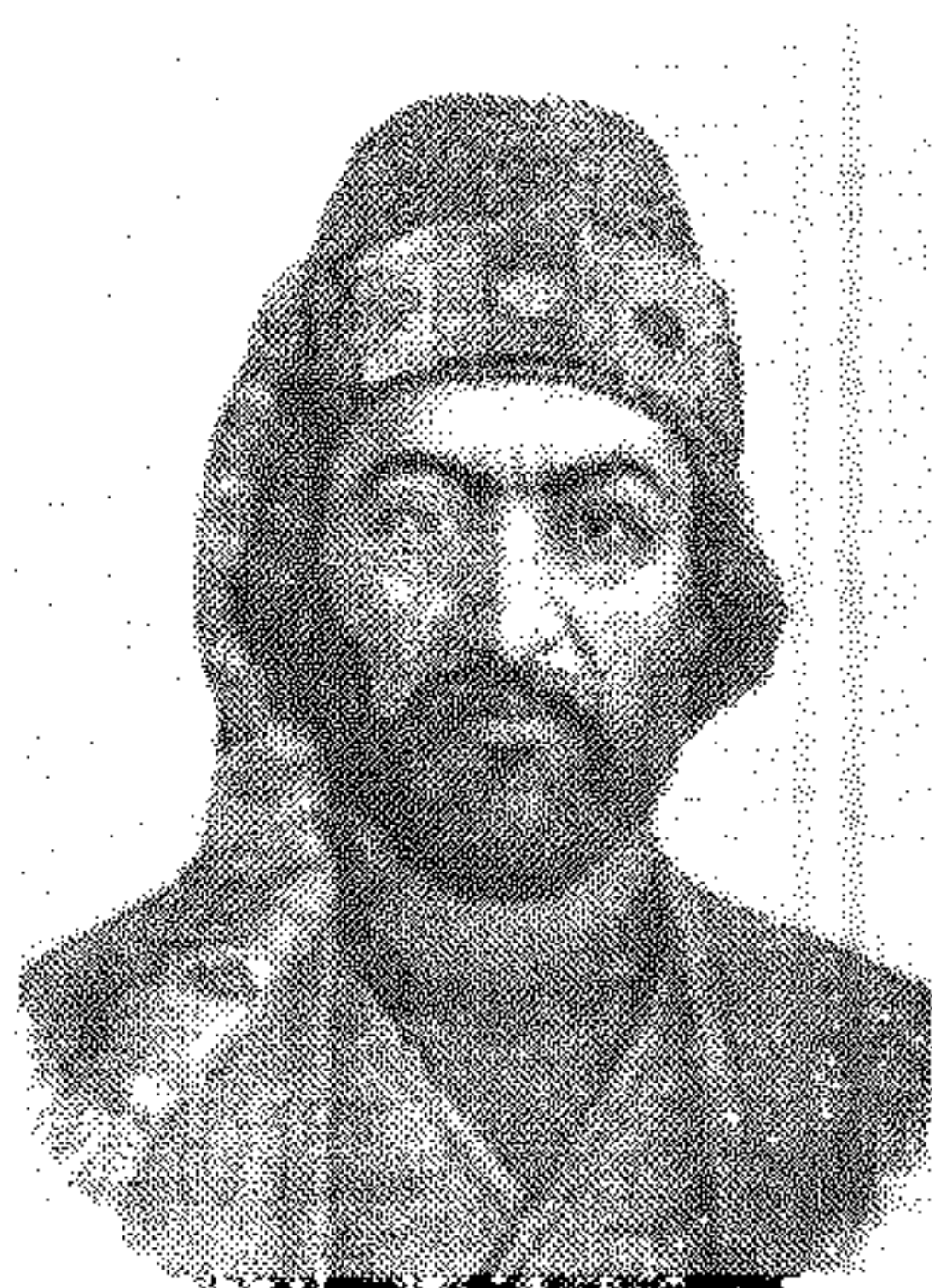
نه چیخبسیز آسمانا دورنالار؟
 اوز توتوبسوز نه مکانا دورنالار؟
 هاوالانیب عرش اوزونده سوزه‌ریز،
 سیز دوشرسین پریشانا دورنالار.
 یوللارریزین حارامی دیر یاغینی،
 بو یانارسین قیزیل قانا دورنالار!
 بی لر اوچون ارمغاندیر تئلینیر،
 باغریم اولور شاناشانا دورنالار.
 عرضه یاسین قلم آلین الینه،
 سیز یتیرین بیر شانه دورنالار.

گندهر یار اولمایان یثرده.
 وفادار اولمایان یثرده.
 اولاشما هر هر بی اقراره،
 خریدار اولمایان یرده.

دئیم هر بیر نما گوردوم،	منیم همراز و همدردیم
ناموس عار اولمایان یشرده.	هنر کسب ائیله مز مردم،
چتین دیر یاقیزین درد،	خدا سن ساخلاگیل فردی،
هاوادار اولمایان یشرده.	پریشانلیق تاپسار مردی،
دوشرسن ظولمه ناگردن،	دلا لاف ائتمه مطلقدن،
بیر آز عار اولمایان یشرده؟	نئچون مردم دؤنر حقندن،
قبول ائت بو سؤزو مندن،	گل ای کؤنلو اولان روشن،
گوله مقدور اولمایان یشرده.	نئجه مقدور اولور مسکن
اولویدور بیقرار ایستر،	کؤنول دونیاده یار ایستر،
هاچان یار اولمایان یشرده؟	ودادی خسته یار ایستر

منابع:

۱. فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۶۸.
۲. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
۳. انلیار صفرلی، خلیل یوسف اف، قدیم و اورتا عصرلر آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۸۴.
۴. جواد هیأت، آذربایجان ادبیاتینا بیر باحیش، تهران، ۱۳۷۶.
۵. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، باکی، ۱۹۸۴.
۶. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.
۷. ح. صدیق، واقف شاعر حقیقت و زیبائی، تهران، ۱۳۵۴.



ملاپناه واقف

ملاپناه واقف از برجسته‌ترین شاعران تاریخ ادبیات آذربایجان است که با شخصیت والای اجتماعی - سیاسی و ادبی خویش موجب حرکت رو به ترقی در آذربایجان بوده است. او از نظر سیاسی و اداری امور منطقه از چهره‌های موفق اجتماعی بوده و با خلاقیت ادبی خویش نقطه‌ی عطفی را در تاریخ ادبیات ما به وجود آورده است.

دوران حیات واقف مصادف است با روی کار آمدن آقا محمدخان قاجار در عرصه‌ی تاریخ ایران و بروز مقاومتها و مبارزه علیه بی‌عدالتی‌ها از یک سو و تلاش حاکمان محلی برای استقرار نوعی استقلال در گوشه و کنار کشور، که موجب تقویت حکومت‌های ملوک الطوائفی در کل ایران از جمله در آذربایجان گردید. بعد از فروپاشی صفویه، سراسر آسیای نزدیک و ایران دستخوش تحولات خرد و کلان گردید و هر سرکرده‌ای آهنگ حکومت در سر می‌پروراند. عمر نادر شاه نیز آنچنان کوتاه بود که نتوانست حکومتی مستحکم در ایران برپا سازد. اینک آقا محمدخان به دنبال انتقام‌گیری از زندیه روی کار می‌آمد و در برابر او نیز حکومت‌های کوچک محلی هر یک آهنگ سلطنت در سر داشتند.

نکته‌ای که از این تاریخ به بعد در تاریخ آذربایجان رخ می‌دهد تشکیل انجمنها و مجمعی از شعرا و هنرمندان است که دور حاکم محلی گرد می‌آیند و به ترویج ادب و هنر همت می‌گمارند. در هر منطقه از آذربایجان حاکمی سر بر افراشته، حکومت محلی برپا می‌کرد و در کنار آن شاعران گرد هم می‌آمدند و حاکم زمان نیز از آنان حمایت می‌کرد. هر چند که از نظر سیاسی، مرکزیتی قوی در کل کشور وجود نداشت اما حرکت‌های علمی و فرهنگی پا می‌گرفت و مستقل از هم نضج می‌یافت. در چنین دوره‌ای است که ملاپناه واقف ظهور می‌کند و در عرصه‌ی سیاسی و ادبی مطرح می‌گردد.

ملاپناه در سال ۱۱۳۰ هـ (۱۰۹۶ شمسی و ۱۷۱۷ م) در روستای قیراق صلاحلی از بخشهای قازاخ چشم به جهان گشود اما او را، قاراباغ معروف کرد، چرا که بیشتر عمر خود را در قاراباغ گذراند و به اهل قاراباغ معروف گشت - پدرش آقا مهدی، کشاورزی فقیر بود. ملاپناه در سالهای جوانی به قاراباغ آمد و در شوشا مسکن گزید. در این تاریخ شوشا مرکز علم و ادب آذربایجان به شمار می‌آمد و شاعران و هنرمندان بسیاری در این شهر رحل اقامت گزیده و به خلاقیت ادبی و هنری می‌پرداختند.

ملاپناه در شوشا مدرسه‌ای دایر کرده و به تدریس و تعلیم فرزندان این منطقه همت گماشت و نسلی را تحویل داد که در آینده ای نزدیک، بسیاری از عالمان و هنرمندان از میان شاگردان واقف سر برافراشتند. ابراهیم خان در این سالها، حاکم قاراباغ بوده و در شهر شوشا حکومت می کرد و در عین حال به رفاه مردم، عمران شهر و تشویق هنرمندان می پرداخت. او به تشویق خادمان ادب و فرهنگ زمان می پرداخت و از هر سو شاعران، هنرمندان و اندیشمندان سیاسی رو به دربار او آورده و از احترام در بار برخوردار می شدند. در این میان ابراهیم خان، واقف را به دلایلی چند به دربار خود فراخواند. گویند واقف با توجه به دایره‌ی وسیع معلومات و اطلاعات علمی اش، پیش بینی هایی در زمینه‌ی ماه گرفتگی و زمین لرزه‌ای کرده بود که صحیح از آب در آمده و در منطقه شهرت یافته بود. ابراهیم خان نیز از این امر مطلع شده و آرزوی ملاقات او را داشت، لذا او را به دربار دعوت کرد و چون از علم و آگاهی و کارائی او آگاهی یافت، مسئولیت دربار را بدو سپرد. چندی نگذشت که واقف همه‌ی امور دربار را به دست گرفت و یار و یاور ابراهیم خان در عمرانی و ساخت و سازهایی شد که در کل منطقه توسعه یافته بود. ساخت مساجد، پلها، راهها، کاروانسراها، مدارس و بازارهایی را بدو نسبت می دهند.

مهمترین موضوعی که بسیاری از محققان بدان اشاره کرده‌اند تلاش واقف در جهت ایجاد وحدت و یگانگی بین فرمانروایان نواحی مختلف آذربایجان بوده است. مجاهدتهای فراوان وی، در امر تدبیر و سیاست منطقه معروف بود بطوریکه محققان همواره از بینش سیاسی مرقی واقف یاد کرده‌اند و از تلاش وی در امر ایجاد وحدت بین خان نشینها سخنها رانده‌اند. بی تردید واقف در شکل گیری افکار سیاسی زمان در منطقه مثمر ثمر بوده است.

طرفداری واقف از اتحاد حاکمان سرزمینهای شمالی آذربایجان، اقدامات اساسی و نشر اندیشه‌های سیاسی وحدت طلبانه در بین مردم، تلاش در اتحاد مردم برای دفع اشغالگران و طرفداری از ایجاد روابط حسنه با خان نشینهای همجوار برای دفع دشمن بزرگ - روس و آقا محمدخان - نشانگر بینش مرقی سیاسی اوست. او مردی سیاستمدار و دوراندیش بوده و نظرات مترقیانه در زمینه‌ی اتحاد مردم و حاکمان محلی داشته است.

تورقی در دیوان ادبی واقف، بینش سیاسی واقف را در صدر اندیشه‌های او قرار می دهد و نشان می دهد که مردی سیاسی و آگاه و آینده نگر بوده است. بنابراین او را در مبارزه با دشمنان و اشغالگران در صف اول مبارزه می بینیم. او با هوشیاری و سیاست صحیح توانست نقشه‌های اشغالگران بر سرزمین شاعر را دفع کند و برهم زند. یورش وحشیانه‌ی آقا محمدخان به آذربایجان بارها دفع شد اما در نهایت، آذربایجان نیز مورد غارت قرار گرفت و بسیاری از آثار مدنیت به تاراج رفت، بناهای عظیم نابود شدند، راههای مواصلاتی به ویرانی تبدیل شد. کتابخانه‌ها از بین رفت و مردم این دیار به خاک و خون کشیده شدند. اما عمر آقامحمد خان نیز در

همین زمان به پایان رسید و هنوز چند روزی از تسلط او بر شوشا و ویران کردن این شهر نگذشته بود که نوکرانش در سراپرده‌ی شاهی، رشته‌ی عمرش را با خنجر قطع کردند.

اما اگر آقا محمدخان نتوانست شاعر دلاور ما را غرقه به خون سازد، دیگر دشمنان وطن هنوز وجود داشتند و به دستگیری نیروهای سیاه و نادان توانستند بر اوضاع مسلط شوند. در این زمان محمدبیگ جوانشیر بر حکومت شوشا دست یافت و واقف را سد راه خویش دید و او را به دسیسه‌ای در سال ۱۱۷۶ شمسی (۱۷۹۷ م) در سن ۸۰ سالگی به دار زد.^۱ بعد از اعدام واقف، خانه‌اش را غارت کردند و کتابهایش را سوزاندند.^۲ اما واقف همچنان در دل ملتش زنده است، اگر دست نوشته‌هایش در آتش سوخت اما در سینه‌ها و دلها ترنم گردید و سینه به سینه گشت و امروز به دست ما رسیده است. هر چند که مطمئنیم بیشترین بخش آثارش از بین رفته است اما همین دیوانی که امروز در جای جای آذربایجان و در خانه‌های اکثر مردم موجود است برای جاودانگی این مرد بزرگ کافی است.

واقف در تاریخ ادبیات آذربایجان ستاره‌ی درخشانی است که نظیر ندارد و توانسته است تاریخ ادبیات را به دوران دیگری سوق دهد و آنرا از فترت، سکون و بی تجربگی به در آورد و رونقی دوباره بخشید. شعر او نه زاده‌ی وحی و الهامات لاهوتی بود و نه براساس احساسات فردی و مجرد. ظهور وی علاوه بر علل سیاسی - اجتماعی، زمینه‌ی ادبی و مدنی خاصی داشت که مطالعه‌ی آن در دانش واقف شناسی عصر حاضر بایسته تشخیص داده شده است.

واقف در تاریخ ادبیات آذربایجان، دوره‌ی تازه‌ای را گشوده است که دوران ادبیات رئالیسم نام می‌گیرد.^۳ او قالبهای کلاسیک را چه در محتوا و چه در فرم شعر می‌شکند و آهنگی دیگر بر پا می‌سازد. او از یک سو غزل و قصیده را کنار می‌نهد و به فرمهای شعری آذربایجان مانند قوشما و گرایلی روی می‌آورد و از دیگر رو، موضوعات عارفانه و عاشقانه را از آسمانها به زمین می‌آورد و از زیباییهای موجود سخن می‌راند و گاه از دردها و شکستها شعر می‌سازد و این تحولی بزرگ در شعر به شمار می‌آید. شعر او دیگر مجرد و منتزع از زندگی نبود بلکه دردها و آلام مردم را در زندگی طبیعی بیان می‌کرد و از زیباییها و دلخوشیهای مردم سخن می‌گفت.

بی تردید، در پایه گذاری رئالیسم آذربایجان، واقف تنها نبوده است و از میراث اسلاف خویش با توانمندی تمام بهره گرفته است اما استعداد او در کشف و پی ریزی پایه‌های رئالیسم بی‌همتاست.

(۱) م. کریمی، قره باغ شاعیرلر مسکنی، زنجان، ۱۳۸۲، ص ۵۰.

(۲) فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۶۸.

(۳) ح. صدیق، واقف شاعر حقیقت و زیبایی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۲.

واقف با تجربه‌ای که در شعر کلاسیک داشت و شناختی که از فولکلور و گنجینه‌ی شفاهی مردم آموخته بود ملغمه‌ای ساخت که به درد روزگار می‌خورد و با روحیه‌ی مردم سازگار بود. ادبیات رسمی را با ادبیات شفاهی آشتی داد و از فرهنگ مردم به صورت استادانه الهام گرفت و به ادبیات کتبی پیوند زد.

لازم به ذکر است در این دوره‌ی تاریخی خاص، خان نشینهای مختلف آذربایجان میدان را برای شاعران و ادیبان آذربایجان گشوده بودند، حکما، علما و شعرا مورد دلجویی و حمایت قرار می‌گرفتند و همه‌ی در بارها توسعه و رشد ادبیات و زبان ترکی را از اهم وظایف خود می‌دانستند. به همین خاطر، این دوره یکی از دوران شکوفایی ادبیات ترکی محسوب می‌شود. فراموش نکنیم که برخی از امیران و حاکمان، خود شاعر و ادیب بوده‌اند و دیوان شعر مرتب کرده‌اند.

در همین مقطع تاریخی، به نوشته‌ی دکتر صدیق در کتاب «واقف شاعر زیبایی و حقیقت» سه گونه شعر و سه دسته شاعر در آذربایجان پا به عرصه‌ی وجود نهادند:

۱- دسته‌ای که در مکتب معنوی طبع آزمایی می‌کردند و فرمهای شعری کلاسیک آذربایجان را به کار می‌گرفتند و شعرشان سرشار از ترکیبات و تعابیر فارسی و عربی بود که در بخش بندی تاریخ ادب، ادامه دهنده‌ی مرحله‌ی فترت به شمار می‌روند. نظیر محمد حسین خان مشتاق، آقا باقر شیروانی، زاری آغجا یازیلی و ...

۲- دسته‌ای دیگر شعرای هجو سرا که در ردیف اول، مهدی بیگ شقاقی قرار داشت که در سال ۱۲۱۴ در تبعیدگاه اصفهان فوت کرد و به قول ادبای رسمی کشورما، بسیار گستاخ و بی‌مبالا بوده و محترمین را با هجویات خود می‌آزرده است

۳- نوع سوم شعر آذربایجان در این زمان، استیل تازه‌ی شعر واقف بود که هر دو نوع شعر مذکور را تحت الشعاع خود قرار داد و به اوج مقبولیت عامه رسید. حتی شاعرانی چون مهدی بیگ را به خود کشید چنانکه او مجبور شد بعدها به سبک و شیوه‌ی این ساختمان و با مصالح جدید کار کند.^۱

این شعر، تکامل یافته‌ی شعری بود ساده و ملهم از زبان توده‌ی مردم که در اوزان هجایی - که در رستاخیز ادبی شاه خطایی خود نمایی کرد و شعر تقلیدی عروضی را در تنگنا قرار داد و در مرحله‌ی فترت آن، در زبان آشیقها و خنیاگران مردم کمال یافت.

واقف شاعری آگاه، جسور، مبارز و هنرمند است. در عین حال که شاعری زبردست است وزیری کاردان نیز می‌باشد که وطنش قاراباغ و شوشا را از دست یاغان و اشغالگران مدافعه می‌کند و برای این دفاع نیاز به داشتن تفنگ را یاد آور می‌شود و می‌نویسد:

(۱) ح. صدیق، واقف شاعر زیبایی و حقیقت، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۱.

قیوریلیر کؤنلوم تفنگدن دم ووراندا مارتک،
 اودچیخار آغزیندان اول دودیله چاخماق بارتک،
 گولله سی اشکیم اسر چشمیم شراری نارتک،
 مشک، باروت عطر ایله هم طره ی طرار تک.

 ائتمه دی مطلق دماغیمی معطر بیر تفنگ،
 هر کیم ایستر کیم وجودی معرکه آرا گره ک،
 کندی ذاتیندان سلاح و اسلحه اعلا گره ک،
 گولله سیله خون اعلاء تۆکمه یه سئودا گره ک،
 گر تفنگ اولسا، بیزه ممتازو بی همتا گره ک،
 واقفا یوخسا دئیل مقبولوموز هر بیر تفنگ!

واقف بینانگذار ادبیات رئالیسم در آذربایجان است. سخنان شاعرانه اش همراه با استعاره ها، اصطلاحات خاص خود از خصوصیات ادبیات رئالیزم به شمار می آید. واقف به دنیای عرفان واقعی منسوب است که در آن عرفان با عرفان خانقاهی و تصوف متفاوت است. حق دوستی از پل انسان پرستی می گذرد بنابراین می بایست پایه های دوست داشتن انسان را محکمتر ساخت. واقف به همین خاطر می گوید:

واقیفم تا کی گؤزوم ساتاشدی قاشینا،
 ایسته دی محراب و منبردن خیالیم داشینا،
 شیمدی بیلدیم کی نه گلیمیش شیخ صنعان باشینا،
 یا بودور کیم تفلیسی غرق ائیلهرم گؤز یاشینا،
 اول صنم وصلی منیم یا گلیادن چیخار.

در روایت ها آمده است که واقف عاشق دختر خان بوده است و گویی به مناسبت روزیکه دختر خان از قلعه رفته است شعر سوزناکی سروده است که در آن چنین آمده است:
 قال آغلا گؤزوم کیم صاباح اول قاشی کمانین،
 پیکانی چیخیب زخم جگردن گنده جکدیر.

واقف سنت‌های کلاسیک را می‌شکند. خود را در غزل، قصیده، وزن و بحر گرفتار نمی‌کند و سنگ بنای محکم اوزان هجایی را در ادبیات آذربایجان می‌گذارد که امروز سیصد سال است شعر آذربایجان را از قالبهای سنگین عروض بیرون آورده و زبان ملی خویش را یافته است.
مستزاد که ذیلاً می‌آید بسیار معروف و زیباست:

ای زولفی سیه، سینه‌سی ایض، گوزوآله،

نه طرفه جوان سان!

آغزین کیمی یوخ غنچه، یا ناغین کیمی لاله،

گلزار جنان سان!

گولرسه یوزونو، مه یشتهر البته زواله،

خورشید جهان سان!

هنج بنده سنه اولمایا یارب کی حواله،

سن آفت جان سان!

سوز یوخ بوزنخدان و زخه، یوخ خط و خاله،

خوبلو قدا عیان سان!

واقف شاعر زیبایی‌هاست، انسانها را به همان اندازه که لایقند می‌ستاند و تمامی زیبایی‌ها را در انسان می‌بیند. او نگاه آهو را نمی‌پسندد و نگاه یار را بدو تشبیه نمی‌کند چرا که در نگاه آهو احساس انتظار، امید، غم و شادی نمی‌بیند اما نگاه انسان آینه‌ای از دل اوست و به همین خاطر چشم و نگاه انسان را پر معنا و زیبا می‌یابد. او دلبر خویش می‌ستاید، او را مکه و مدینه می‌شمارد، مقدس، و محترم می‌دارد و اطاعت از انسان را دلیلی بر لیاقت او می‌داند اما در برابر دشمن با جسارت و بی‌پروایی می‌ایستد:

ای گعبه‌م، گربلام، مدینه‌م،

هر زمان کویونده زیارتیم دیر.

قبله دئیل، قاشلارینا باش ایمک،

گئجه - گوندوز منیم عبادتیم دیر.

هر نه دشمن سن اینجیمه سوزومدن،

سر خوشونام، یوخ خبریم اوزومدن،

شول قامتین یاییلا ندا گوزومدن،

ساناسان کی حشر قیامتیم دیر.

باغلامیشام دین - ایمانی زولقونه ،

منیم کیمی حیرانهانی زولقونه،

تاپشیریب گئدیرم جانی زولقونه،

یاخشی ساخلا، سنده امانتیم دیر.

سنسن منیم آییم، گونوم، هلالیم،

دولتیم، اقبالیم، جاهیم، جلالیم،

گوزون، اوزون داییم فیکر و خیالیم،

سوزون دیلده شیرین حکایتیم دیر.

سونالار خجلدیر سیاه تئلیندن،

شکسته واقفم، سنین الیندن،

هر کیمه کی یتم شکایتیم دیر.

واقف احترام خاصی به علما، شعرا و حکما داشته است از آن جمله عشق و محبتی که در میان واقف و ملاولی و دادی وجود داشت از حوادث پر اهمیت تاریخ ادبیات آذربایجان است. واقف به دلیل آگاهی، اندیشمندی، احساس و اندیشه‌های عمیق اجتماعی ادبی، سیاسی‌اش، تمام انسانهای صاحب کمال دوران را به خود جلب کرده بود و تا امروز هم به دلیل صمیمیت شعرش، زبان گویایش و سحر کلامش شاعران نوپرداز را به دنبال خود کشانده است.

واقف علاوه بر ادبیات، از ستاره شناسی، معماری و سیاست بهره‌ی کافی داشت و توانمندیهای خود را در این زمینه‌ها بروز داده است. آدولف برگر متشرق آلمانی می‌نویسد:

در این زمان، شهر شوشا از جنبه‌های گوناگون در حال پیشرفت بود و زیر نظر فرد کاردانی چون واقف ساختمانها و بناهای بزرگ بر پا می‌شد. واقف خود بر ساخت و سازها نظارت می‌کرد. در ستاره شناسی نیز استعداد فراوانی از خود بروز داده بود و ماه گرفتگی را که قبلاً اعلان کرده بود درست از آب درآمد. معلوم است که واقف بر اساس چنین برداشتهایی در دربار ابراهیم‌خان به مقام وزارت رسیده بود و در تمام زمینه‌های ادبی، مدنی، اقتصادی و عمران قاراباغ تصمیمات بزرگ می‌گرفت و این منطقه را در کل قفقاز به سرزمین مرفه و آباد تبدیل کرده بود. بطوریکه همه‌ی خانهای قفقاز علاقه داشتند با قاراباغ رابطه برقرار سازند. بطوریکه از یک سو امپراتوری روس تلاش داشت قاراباغ را تحت حکومت خود بگیرد و از دیگر سو آقا محمدخان قاجار سعی می‌کرد این سرزمین را ضمیمه‌ی خاک ایران کند.^۱

(۱) م. کریمی، قاراباغ شاعر لر مسکنی، زنجان، ۱۳۸۲، ص ۲۲.

در چنین دورانی واقف دست در دست ابراهیم خان نهاده بود تا همراه با خان نشینهای دیگر، کل آذربایجان را به سوی توسعه‌ی صنعتی، آبادانی و مدنی بکشاند و در سایه‌ی همین تدابیر بود که شوشا مرکز قاراباغ کانون اصلی علم و ادب گشته بود.

می‌دانیم آقامحمدخان قاجار دربار قاراباغ را به محاصره در آورد اما نتوانست بر آن تسلط یابد. مرحوم میرزا جمال وزیر قره‌باغی می‌نویسد: آقامحمد خان طی نامه‌ای ابراهیم خان را تهدید کرده و بدو شعری می‌فرستد بدین مضمون:

زمنجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد تو ابلهانه گرفتی میان شیشه قرار.

چون نامه به ابراهیم خان می‌رسد، بیتی دیگر بدو چنین پاسخ می‌دهد:

گر نگهدار من آنست که من می‌دانم، شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارم.^۱

بعد از آن جنگ در می‌گیرد. گرسنگی، قحطی همه جا را فرا می‌گیرد. ابراهیم خان مجبور می‌شود از شوشا خارج شود. آقا محمدخان شوشا را تسخیر و واقف را دستگیر می‌کند. میرزا جمال می‌نویسد: ملاپناه واقف فردی صاحب کمال و مدبر، پر تجربه و خوش گفتار بود. خود وزیر ابراهیم خان و مورد اعتماد او بود و وی در کلیه‌ی امور با تدابیر و مشورت واقف کارها را پیش می‌برد. خان از صمیم قلب بدو اعتماد داشت بطوریکه بیشتر از اولاد خویش، خاطر او را دوست می‌داشت. اما بعد از خروج ابراهیم خان از شوشا، ملاپناه نیز از شوشا خارج شده و به جوادخان حاکم گنجه پناه می‌آورد. جوادخان شاعر رادستگیر و به حضور آقامحمدخان می‌برد. چون شب فرارسیده بود آقامحمدخان دستور می‌دهد او را در زندان نگه دارند تا صبح روز بعد او را به سیاست اعدام نمایند.

اما روزگار طرح دیگری داشت بطوریکه شاه قاجار همان شب به قتل رسید در حالیکه ملاپناه از مرگ رهید. اما رهایی شاعر طولی نکشید و گرفتار فرد پست دیگری چون محمدبیگ شد و به دست او به قتل رسید. محمدبیگ برادرزاده ابراهیم خان بود و تمام هست و نیست واقف را غارت کرد و با این عمل شنیع خود در تمام تاریخ روسیاه گردید.

ملاپناه به همراه فرزندش علی آقا به قتل رسید و مقبره‌اش امروز به نام «ملاپناه گونبذی» زیارتگاه عاشقان شعر و ادب است. در زمان شوروی این گنبد تعمیر و بازسازی شد اما ارمنیان (داشناقها) با تجاوز به خاک قاراباغ آنرا ویران کردند. دیوان واقف تا امروز دهها و صدها بار درباکو و تبریز و تهران به چاپ رسیده است. چاپ این دیوان در سالهای مختلف و در شهرهای گوناگون توسط عالمان و ادیبان بی شماری صورت گرفته است.

در سال ۱۹۶۸، بزرگداشت ۲۵۰ مین سالگرد تولد واقف در باکو برگزار شد. در این مراسم صدها مقاله، دهها کتاب به چاپ رسید، دانشمندان و ادیبان مختلف در کشورهای مختلف از زوایای گوناگون به بررسی آثار و اندیشه‌های واقف پرداختند. در همین سال تندیس از شاعر در باکو برپا گردید. آثار واقف که در قرن بیستم مورد توجه عالمان قرار گرفته و بارها به چاپ رسیده بود در این سال نیز چاپ گردید و به زبانهای زنده‌ی دنیا نیز ترجمه شده، شرح حالش نوشته شد.

واقف با قوشماهایش معروف است. او ادبیات کلاسیک را با ادبیات شفاهی مردم چنان پیوند زد و آنچنان به فرمهای شعری آذربایجان نیرو بخشید که میتوان او را بانی ادبیات رئالیستی آذربایجان نامید. خود واقف نیز بر اثر بخشی آثارش واقف است. قوشماهای واقف ترنم نغمه‌های محبت آمیز، شادی بخش و زیبایی‌های طبیعت و انسانهاست. موضوع اصلی قوشماهای او، محبت و عشق به انسانهاست. موضوع محبت در دیوان واقف با محبت موجود در دیوان شاعران بزرگی چون فضولی متفاوت است. واقف محبت را به صورت رئال و حقیقی به تصویر می‌کشد. اگر در دیوان فضولی و دیگر شاعران کلاسیک، محبت به صورت رمزی و مجرد به خصوص جهت مضامین فلسفیه - اجتماعی به کار گرفته شده و منظور از احساسات عشق و محبت و روند رمانتیک داستانها در جهت تبیین جهات عرفانی است در دیوان واقف عشق و محبت به صورت واقعی و ملموس مطرح می‌گردد و کیفیتی شفاف و روشن دارد. او ترنم گر و ایفاکننده‌ی زیبایی‌های واقعی و حیات حقیقی انسانهاست. در اشعار عاشقانه‌ی واقف، قهرمان لیریک شاعر، سیمای زن، شرح و تصویر زیبایی‌های معشوق می‌باشد. معشوقه‌ی او دختران زیباروی آذربایجان است که با صداقت، لیاقت، شجاعت و زیبایی بی‌مانند خویش به همراه وفاداری، وقار و متانت انسانی در شعر واقف جان می‌گیرند. زیبایی آنان، هم جسمانی و هم معنوی است. واقف تنها به زیبایی جسمانی نمی‌پردازد بلکه طرفدار زیبایی‌های معنوی هم هست.

واقف را شاعر زیبایی‌ها نامیده‌اند^۱ و در واقع او به عنوان شاعر خلق، از دیدگاه مردم خویش، مفهوم زیبایی را می‌کاود و در شعرش احساس و هیجان را بیان می‌دارد. او در بیان عشق نیز صمیمی، طبیعی و شاعرانه عمل می‌کند.

آنچه واقف را در تاریخ ادبیات آذربایجان جاودانه و متفاوت از دیگر شاعران، متمایز از شاعران کلاسیک می‌سازد همانا داخل کردن طرز انعکاس رئالیستی او به عنوان پرنسیپ اساسی آفرینش اوست. در شعر او، احساسات، آرزوهای انسانها رمزی از آرزوهای رمانتیک و خودستایی‌های اجتماعی - فلسفی نیست بلکه احساسات و آرزوهای واقعی است. زن در دیوان وی مشابه لیلی و زلیخا و عذرا، شیرین و گلشا و اصلی نیست و او هم کرم و فرهاد و وامق، یوسف و مجنون نیست. زیباترین شعر لیریک او با اسامی خودشان نامیده

(۱) ح. صدیق، واقف شاعر زیبایی و حقیقت، تهران، ۱۳۵۴.

می‌شوند. فاطمه، زینب، پری و ... قهرمان اشعار لیریک او هستند با همان زیبایی‌های ظاهری و باطنی - به عبارت دیگر جسمانی و معنوی خویش.

گردآوری و نشر آثار واقف از همان دوران حیات شاعر آغاز می‌گردد. دیوان او دست به دست می‌گشت و اشعارش ورد زبان مردم بود و اشعارش در جنگهای مختلفی که در آن دوره مرسوم شده بود و بسیاری از خوشنویسان عصر تن به چنین کاری می‌زدند گردآوری شده و در جنگها نوشته می‌شد. میرزا یوسف نرسر سف نخستین کسی است که آثار واقف را به صورت یک دیوان کامل گردآورده و در سال ۱۸۲۸ به اتمام رساند و سپس در سال ۱۸۵۶ به چاپ رساند.^۱ میرزا فتحعلی خان آخوندزاده، دانشمند بزرگ آذربایجان در قرن ۱۹، دیگر عالمی است که علاقمند اشعار واقف بوده است و در چاپخانه‌ای که خود مؤسس آن بود به نشر دیوان واقف همت گماشت. او به دو شخصیت ادبی آذربایجان اهمیت فراوان قائل بود که یکی واقف و دیگری ذاکر بود. او بارها دیوان این دو شاعر را چاپ و منتشر کرد.^۲

در سال ۱۸۶۸ شرقشناس بزرگ روس آ. برژه کتابی از اشعار شاعران آذربایجان و قفقاز گردآوری و چاپ کرد که بیشتر اشعار واقف در آن گرد آمده بود و حدود ۵۰ شعر واقف در آن بود.^۳ ح. ا. غایب اف نیز اشعار واقف را جمع‌آوری و در مجموعه‌ی چند جلدی خود جای داد ولی آثار او چاپ نشده است.^۴ ف. کوچرلی نیز در کتاب «آذربایجان ادبیاتی» ضمن مقاله‌ای مفصل، بسیاری از اشعار واقف را گردآوری کرده است.^۵ ح. وزیرف نیز در سال‌های پایانی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ دیوان مستقل واقف را چاپ نمود. اما درباره‌ی شرح زندگی و بررسی آثار واقف ادیبان بسیاری به تحقیق پرداخته‌اند از آن جمله سلمان ممتاز در این زمینه بسیار کار کرده است. او، دوبار دیوان واقف را در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۷ به چاپ رساند.^۶ پروفیسور حمید آراسلی نیز کارهای ارزنده‌ای در بررسی آثار و زندگی واقف به انجام رسانده است. او نیز دیوان واقف را منتشر کرده است.^۷ در این دوران آثار واقف به بسیاری از زبانها از جمله گرجی، ارمنی و روسی ترجمه شده و به چاپ رسید.

(۱) فریدون کوچرلی، همان.

(۲) همان.

(۳) ح. صدیق، همان، ص ۶۱.

(۴) واقف، دیوان، تبریز، ۱۳۵۵.

(۵) فریدون کوچرلی، همان.

(۶) سلمان ممتاز، دیوان، واقف، باکی، ۱۹۳۷.

(۷) حمید آراسلی، واقف دیوانی، باکی، ۱۹۶۴.

نخستین ادیبانی که از واقف سخن به میان آورده‌اند می‌توان از میرزاجمال، م. م. خزانی، رضاقلی بیگ، میرزا آدی گؤزهل بیگ، آ. برژه، م. ف. آخوندزاده، ف. ن. ای. قولاک و دیگران را نام برد. ف. کؤچرلی اطلاعات کاملی در مورد واقف ارائه داده و آثار او را کاملاً بررسی کرده است. کؤچرلی در سال ۱۹۰۳ به زبان روسی اثری تحت نام «آذربایجان تاتارلاری نین ادبیاتی» چاپ کرده و مقاله‌ی مفصلی را به واقف اختصاص داده است.

سلمان ممتاز، حمید آراسلی، م. ابراهیم‌اف، م. قلیزاده و دیگر ادیبان برجسته‌ی آذربایجان، واقف را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده و تحقیقات ارزنده‌ای در این خصوص ارائه داده‌اند. شعر واقف زلال و صاف و ساده است. او در قوشماهای به ظاهر کوچک خود، هیجانات اصلی را در خواننده بیدار می‌کند، عشق و محبت در کالبد او می‌ریزد و سرشار از شادی و شمع می‌سازد. شعر واقف چون آب زلال کوههای پربرف آذربایجان، قلبهای تشنه‌ی هر خواننده‌ای را سیراب می‌سازد. او انسانها را به تماشای زیبایی‌ها فرا می‌خواند و در برابر انسانها به ستایش دعوت می‌کند. قهرمان لیریک واقف، انسانهای اطراف اوست که با صداقت، صمیمیت، وفا و محبت دل به یکدیگر می‌سپارند و یار و یاورهمند. انسانهای زحمتکشی که با عرق جبین نان حلال به کف می‌آورند و با شادی و خوشی، سلامتی و صمیمیت در کنار هم می‌زیند.

شعر واقف از نظر زیبایی و بیان کلام نیز، دست نیافتی و زیباست و این زیبایی کلام با زیبایی انسانهایی که در شعر بدانها می‌پردازد هنر واقف را دوچندان پر بار می‌کند:

خیلی واقتدیر آیریلیمیشیق یار ایلن

گؤردوک آما دانشمادیق آیریلدیق.

قالدی جانداگیزلی دردیمنیز

بیرجه کلمه دانشمادیق آیریلدیق.

غریب - غریب دوردوق بیگانه‌لر تک،

سویوق - سویوق باخدیق دیوانه‌لر تک،

دؤنمه دیک باشینا پروانه‌لر تک،

عشق اودونا یانیشمادیق آیریلدیق.

یاریم ساهات بیر آرادا قالمادیق،

عشق آتشین جانیمیزا سالمادیق،

یالواریبان یارین کؤنلون آلمادیق

ائله گشتدی، باریشمادیق آیریلدیق.

و باز در شعری دیگر، سادگی بیان و تأثیری که کلام واقف بر خواننده میگذارد نشانگر قدرت شعر واقف است:

اگر یارسان گل سارماشاق قول - بویون

دوروب دالداردان باخماغین نه دیر؟

یار دئییه سن چک آیاغین، گئری دور

جانیمی اودلارا باخماغین نه دیر؟

عشق سئوداسینا هنج کس پیس دئمز،

محبت یولوندان آباق کس دئمز،

گؤز گؤرمه سه، ولی کؤنول ایسته مز،

بزه نیب قارشیمایا چیخماغین نه دیر؟

واقفین باغیرینی قانا دؤنده ردین

سگ رقیبی اوستوموزه گؤنده ردین،

منه گیزلی بیر شانه گؤنده ردین

آشکارا باشیمایا قاخماغین نه دیر؟

نخستین بار واقف توانسته است توجه به واقعیت‌ها و تصویر زندگی و انسانهای واقعی را روی کاغذ آورده و زندگی را با تمامی خوبیها و بدیهایش به تصویر کشد، اما در حقیقت او طرفدار زیبایی‌های زندگی است. بنابراین همواره به زیبایی‌ها توجه دارد. واقف تمامی زیبایی‌ها را در انسانهای پاک و صادق می‌بیند، نه تنها صورت زیبا، بلکه سیرت زیبا نیز براننده‌ی انسان زیباست:

ریا و کبر و کذب و بخل اولور نایاب ایگیدلرده،

تواضع دور صفا و صدقیله اسباب ایگیدلرده.

اؤزون کیشی دییه ن کیمسه صداقت صنعتین ایشلر،

ه دن کیم اولماییدیر هیچ کس کذاب ایگیدلرده!

ایگیدلیک ادعاسین ائده نه لایق دئیل یالان،

وفاسیزلیق نسالردیر، دئیلدیر باب ایگیدلرده. (؟)

منابع:

۱. فریدون کزچرلی، آذربایجان ادبیاتی تاریخی، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۸.
۲. ح. صدیق، واقف شاعر حقیقت و زیبایی، تهران، ۱۳۵۴.
۳. واقف، دیوان واقف، تبریز، ۱۳۵۵.
۴. م. کریمی، قاراباغ، شاعیرلر مسکنی، فجر آذربایجان، تبریز، ۱۳۷۶.
۵. م. کریمی، قاراباغ، شاعیرلر مسکنی، زنجان، ۱۳۸۰.
۶. حمید آراسلی، واقف دیوانی، باکی، ۱۹۶۴.
۷. سلمان ممتاز، آذربایجان ادبیاتی، ۱۹۴۵.
۸. سلمان ممتاز، دیوان واقف، ۱۹۳۷.
۹. آذربایجان ادبیاتی تاریخی، باکی، ۱۹۶۰.
۱۰. نهاد سامی بانارلی، تورک ادبیاتی تاریخی، جلد ۲، استانبول، ۲۰۰۴.
۱۱. حمید آراسلی، ملاپناه واقف اثرلرینه قیدلر، باکی، ۱۹۶۸.

آیدین اولسون گؤزلریم کیم گلدی یارین کا غازی،
 کؤنلومو شاد ائیله دی گؤزه ل نیگارین کا غازی.
 اوخودوم اؤپدوم گؤزه سورتدوم: صد مرحبا!
 گؤزوم اوسته واریریشن ای گولعدارین کاغازی!
 سندن آییری اول قده ر قان آغلادیم کیم دم به دم،
 یاشه باتیب ایسلانیب صبر و قرارین کاغازی.
 چوخ چکیردیم اینتظارین گؤزلریم یولدا ایدی،
 شوکر الله گلدی اول چشم خمارین کاغازی.
 غیریان ای گؤزه ل قیلما بدن سن واقیفه،
 یادگار ساخلا بو اولسون اعتبارین کاغازی.

ای گول خندان فراقیندن سنین قان آغلارام،
 گنده لی زولفون الیمدن پیچ و تاب دوشموشم،
 گل کیم ای لاله زنخدانین کباب ائتدی منی،
 یادیم هر بیر دوشنده اول سیاه کیرپیک لرین،
 یاخشی همدم اولماسا شاد اولماق اولماز واقفا،
 ائیله رم شام و سحر چاک گریبان آغلارام.
 دوشموشم بیر مویه چوخ حالی پریشان آغلارام.
 اوددوشوبدور جسمیمه هر دم یانار جان آغلارام.
 ساناسان کی سانجیلار باغریما پیکان آغلارام.
 آغلارام تاغومروماوادوقجا فراوان آغلارام.

گونول طیفینه درس و تردیم کیتاب حوسنونو بالله،
 سر کویینده خلوت ائتمه یه تکرار گونده ردیم
 نه حاجت حالیمی یازماق کی غایت پریشاندر،
 اونو شرح ائتمه یه یاره دل صدپاره دل صدپاره گوندردیم
 سرشک لاله گونون دانه سین دامانیمه ییغدیم،
 بونویر تحفه بیلدیم گوزلری خوماره گوندرریم.
 بحمد الله واقف حسرتیندن اودو قورتولدو،
 اووردوم جان گوشون ای سیزین گلزاره گوندردیم.

مردایگیدلر محبسی مثیدان بیلر
 سانا کیم ناقص و نامرد بو مثیدانه دوشر.
 عیدن صاف چیخار پاک و مبرا گوزودور
 هر تنله کیمه کوره ی آتش سوزانه دوشر.

پیچ وتابه دوشه نین ایشی بلی اوزده اولور
هر یامان تیرکی اولور یاخشیلارین منزلی دیر
شام غم شادلیق ایامینا خوش زیور دیر
ای ودادی غم هجرانه گرفتار اولماقا
عشق دوشمک سنه دوشمز قوجالیان بئاه دور
زولف بو و جهله روخسارهی تابانه دوشر.
لعل داش ایچره خزینه داخی ویرانه دوشر.
نئچه کیمه خال سیه عارض جانانه دوشر.
بیر سنه بیر منه بیر یوسف کنعانه دوشر.
پیشله ایشلرینه واقیف کیمی اوغلانه دوشر.

هر کندهن گلیمش منیم اول غمگساریم گلمه میش
ای گوزوم قان آغلا کیم چشم خوماریم گلمه میش.
گشتمیش ائتدی اختیاریم بیله سینجه یاریمین
چونکی یاریم گلمه میش هم اختیاریم گلمه میش.
من بو دردیلله اگر اولسم مزاره قویمایین
اوستومه اول طوطی دیللی شوخ نیگاریم گلمه میش.
حسرتیندن زعفرانه دؤنسه رویوم یوخ عجب
قیموش هیجراندا منی بیر گولعداریم گلمه میش.
دئمه سین واقیف اجل کیم گلسه مندن جان آلیر
کیمدیر اونا جان و ترهل فرمان یاریم گلمه گیش.

آغلا گوزوم آیریلیر سال جاناندان
اؤلدون گتیدین بلکه یاری گورمه دین
هر کسی کی گورسن شیکایت ائیله!
کعبه ی کویینی زیارت ائیله!

سن منیم جانیم روح روانیم،
بیر ساعات گورمه سم طوطی زبانیم،
لب لری شیرینیمین غنچه دهانیم،
قوپاجاق باشیما قیامت ائیله!

واقیف بیر شنیدا دیر دولانیر باغی،
اوآلما یاناغی بوللور بوخاغی،
خسته دیر درمانی دیلتر دوداغی،
آلاه بد نظر دن سلامت ائیله!

بیر گۆزهل شیرین اولا بینادان،
تزه لییی کوهنه لییی بیر اولور،

گۆزه للیکدن دوشمز هنج اصل زاده،
ومحبتی مهر اولور زیاده،

نه قده رکی یوزه یتیرسه یاشی،
گئنه جان آلمانا گۆز ایله قاشی،

گوهری پاک اولور تزه جاواندان
مژگان خدنگ لری کئچیرلیر جانندان

واقیف، ایسترایسن گۆره سن لذت
نوجاوانلار سئوون هنج اولماز راحت

باد صبا، بیر خبر وئر کؤنلومه،
حسرتیندن کؤنول دؤنوبدور قانا،

سالاناندا ائیلر ناز و غمزهلر،
قاشا - گۆزه چکمش سیاه سورمه کر،

آللاه مورادینی وئرسین او یارین،
موبارک قوشونا گؤرسون او یارین،

اوخ کیر پین اوجو او یاشا دؤنموش،
سگ رقیب جانیه داشا دؤنموش،

یوزایل گئتسه اونون دادی اسکیلمز!
گوهر تک قیمتده آدی اسکیلمز!

گون به گون قامتی دؤنر شمشاده،
اعتباری اعتقادی اسکیلمز!

تا کی حقدن دوشه یتیره یه باشی،
غمزه سی نین هنج جلادی اسکیلمز!

هرگز ال گؤتورمز شوکت و شانندان،
پیکانی نین هنج پولدری اسکیلمز!

گل سئیر دردیلن اهل محبت،
گنجه - گوندور هنج فریادی اسکیلمز!

گؤروم او یاناغی لاله گلیرمی؟
باش چکمه یه بیزیم حاله گلیرمی؟

اوز دوشر پایینه گۆزهل کیمسه لر،
سیغال و ثریب خط و خاله، گلیرمی؟

رقیبی کویندن سورسون او یارین،
من چکدیم آه و ناله گلیرمی؟

گؤزلرین جلادی تماشا دؤنموش،
بیر زواله گؤر حواله گلیرمی؟

واقفیم، یاریدیم دوستا - دوشمنه،
سنین تکی گۆزه ل سئوه ن کیمسه نه
تاکی، جونون اولدوم، یتیشدیم سنه،
داخی عقله، بیر کماله گلیرمی؟

بونجه ظولم دور منه ایلرسن،
بیرگون گۆره رس کی والله اولموشم،
آدام گر بیر اینصافا گلزمی؟
بوقده ر درد چکن آخیر اولمزمی؟

خوبلارین بعضی سی نجه زاد اولور،
بیرسوگی، سوگی سیندن یاد اولور،
یارین غمگین قویار اوزو شاد اولور،
گلر اونون یاخشیلیقین بیلزمی؟

خوبلاردا عادتدیر، نراکت ساتار،
گۆزه ل اولان مگر باشین دیک توتار؟
گشنه خیالینی خیالا قاتار،
عاشیقینه دوغرو هج ایلمزمی؟

عشق اودوندا یاندی جانیم سر به سر،
عاشیقینه قانلار آغلادان دیلبر،
آلاها باخ، ای ظالیم وستمکار،
رحمه گلیب گۆز یاشینی سیلمزمی؟

بیر پری اولایدی بو دمدن اؤترو،
قدر بیلن یاخشی همددن اؤترو
اوزون اؤلدورئیدی آدمدن اؤترو،
واقیف، جان اوزولور، بس اوزولمزمی؟

بیر زامان هاوادا قاناد ساخلایین
قاتار لاشیب نه دیاردان گلیرسیز؟
سؤزوم واردیر منیم سیزده دورتالار!
بیر خبر وئره نیز بیزه، دورنالار!

سیزه مشتاق دورور بغداد ائللری،
آستا قانادچالین، غافیل بطاکری،
گۆزله یه - گۆزله یه قالیب یوللاری،
حایفدیر، سالارسیز دوزه، دورنالار!

خیلی واخدیر یارین فطراقیندا یام،
بیر آلا گۆزلونون سوراغیندا یام،

من سئومیشم آلا گۆزون سورمه سین،
ساغین گزین، لاچین گۆزو دیمه سین،

نازنین - نازنین ائده رسیز آواز،
واقیفین ده کؤنلو چوخ ائدهر پرواز،

پرواز تک حوسنون چیراغیندا یام،
گۆرونورمو، گۆرون، گۆزه دورنالار؟

بدنظر کسبین، زیان وئرمه سین،
قورخورام صفی نیزی پوزا دورنالار!

روحلار تازه له نیر، اولور سرافراز،
هر دم سیزین ایله گزه، دور نالار!

عارف

مصطفی آقا با تخلص «عارف» یکی از شاعران بزرگ آذربایجان است که با سالک ارتباط فامیلی داشته و مضامین شعری هر دو نیز نزدیک به هم بوده است. عارف به سال (۱۷۷۴ م) ۱۱۵۱ شمسی در قازاخ به دنیا آمده است. این دوران مصادف است با زمانی که تزار، بسیاری از سرزمینهای آذربایجان را مورد تاخت و تاز قرار داده و هر سال بخشی از خاک این سرزمین را به امپراتوری روسیه ملحق می‌ساخت و مردم این دیار زیر سنگین‌ترین مالیاتها، فشارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی زندگی می‌کردند. طرز معیشت مردم روز بروز سخت‌تر می‌شد و شاعر این دوران نمی‌توانست نسبت به وضع مردم بی‌تفاوت باشد. عارف نیز از همان اول در مقابل زورگویی‌های مأموران تزار ایستادگی می‌کرد و با شعرش به مردم روحیه‌ی مبارزه می‌بخشید. فریدون کؤچرلی از تبعید هزاران روشنفکر آذربایجانی از شهر و دیار خود به داخل روسیه خبر می‌دهد و عارف نیز جزو این تبعیدیان بوده است.^۱ بی‌تردید اشعار سوزناک وی با ردیف «آغلارام» نمی‌تواند بیرون از دایره‌ی نفوذ چنین اوضاعی باشد. عارف در این شعر بلند و سوزناک خود، نه تنها از آوارگی خود، بلکه از وضع نابهنجار مردمش سخن می‌راند، زیبایی‌های وطنش را می‌سراید و از اینکه این سرزمین جنت مکان، مسکن شغالان و روبه صفتان گشته است می‌نالند:

فیکر ائیلهرم، بیر-بیر دوشر یادیما،

یار و همدم، دوست، یارانلار، آغلارام.

دولار گؤزلریم اشک آل ایله،

گؤزلریمدن آخار قانلار، آغلارام.

وعده کئچدی، گونلریمی سانارام،

آیلار، ایلر حسابینا قانارام،

هر زمان یادیما دوشر، یانارام،

او دؤورانلار، اوزامانلار، آغلارام.

گؤروم دؤنسون بئله دوران، زمانلار،

ترک ائیله ییب باغلارینی باغبانلار،

۱) فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۸، ص ۵۱۶.

خزان ده ییب، سولوب گول و ریحانلار،

آرالیبدیر گولوستانلار، آغلارام!

او وطن خود را دوست می دارد و از اینکه سرزمینش مورد غارت قرار می گیرد می نالد :

سر چشمه لی، نیلوفری بولاقلار،

سوسنلی - سونبوللو، لاله لی داغلار،

دومانلی، چیسکینلی - قارلی یایلاقلار،

هانی بیزیم او مشیدانلار، آغلارام!

عارف شاعری است که اسیر دیار غربت شده است و در بسیاری از اشعارش به یاد وطن می افتد و حسرت دلش را می سراید. درد او در واقع درد مردمی است که در این مقطع تاریخی به دلایل فراوان اجتماعی - سیاسی دوران چنین روزگاری را می گذرانند. سوز درون او زمانی اوج می گیرد که به یاد زیبایی های وطنش و مردم دیارش می افتد :

آلوانیر، یانیر با غریم سؤ کولور،

آخار گؤزلریمدن تانلار تۆ کولور،

دوشنده یادیما قدیم بو کولور،

بویوسرو خرامانلار، آغلارام!

او همعصر دیگر شاعر بزرگ آذربایجان «سالک» است و بین این دو شاعر بزرگ رابطه ی صمیمانه ای بوده است و اشعار عارف خطاب به سالک بسیار معروف بوده است از جمله شعر زیر:

جان زار و تنیم نزار سنسیز،

عؤمروم باشا یشتدی، یار، سنسیز.

فریاد کی دور ناموافق

قویدو منی، ای نگار، سنسیز!

دین غونچه سی قان اولوب، آچیلماز

یوزمین گر اولا، باهار، سنسیز.

رنگیم گول زعفرانه دؤنموش

دیل غمدن اولوب فگار سنسیز.

یوخ منده قرارو تاب و طاقت

تاب ائتمک اولورمو، یار، سنسیز؟

ای گول، گنجه - گونوز عاریف آغلار

بولبول کیمی زار - زار سنسیز.

سالک نیز شعری را به عارف نوشته بود که چند بیت از آن چنین است:

دردیم کی اولوب زیاده سنسیز

جانیم اوزولور مباده سنسیز.

شاه، گله گور کی فرض کونلوم

جگینده اولوب پیاده سنسیز.

ساقی، یشته گور کی بزم غمده

قان اولدو قدحده باده سنسیز...

گلمز المیم حسابه سنسیز

سیغماز سخنیم کیتا به سنسیز ...

در این اشعار سروده شده که خطاب به عارف نوشته شده است سوزش درونی محسوس است. عارف در

شعر دیگری خطاب به فرزندش چنین نوشته است :

اولما تاریک درسدن، ای نور جانیم علی!

پندیمی ائيله قبول، ای خان و خا قانیم علی!

وار امیدیم ائتمه یه ضایع افندی سعی ینی

قویما یا درسینده بیر کم - کسر عنوانیم علی!...

منابع :

(۱) فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی تاریخی، جلد ۱، باکی، ۱۹۷۸.

(۲) آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، باکی، ۱۹۸۴.

آقا مسیح شروانی

از شاعران آذربایجانی که در اوایل قرن ۱۸ میلادی در روستای دده گونش از توابع شهر شماخی به دنیا آمده ولی سال دقیق تولد و مرگ او تا امروز معلوم نشده است. به گفته‌ی فریدون کؤچرلی، او انسانی کامل، آرام و متین بوده است^۱ و طبع شعر بسیار خوبی داشت. به گفته‌ی او از سلسله خاندان وی هنوز هم در شماخی موجود است.

آقا مسیح از شاعران همعصر ملاپناه واقف و ملاولی و دادی است به همین خاطر مشخصات شعری او نیز همانند این دو بزرگوار است. او نیز به فرمهای شعری آذربایجان روی آورده و در کنار فرمهای شعری کلاسیک، توجه بیشتری به قوشما، گرایلی، بایاتی و غیره دارد. کؤچرلی وفات او را در اواخر قرن ۱۲ هجری در ایران می‌داند. در مجموعه‌ی میرزایوسف قاراباغی از اشعار زیبای آقا مسیح آورده شده است. علاوه بر این در مجموعه‌ای که حسین افندی غایب‌اف مفتی ماوراء القفقاز فراهم آورده است نیز اشعار آقا مسیح آورده شده است.

اشعار آقا مسیح سرشار از شادابی و زنده‌دلی است و نشانگر گشاده رویی و دست و دل‌بازی این شاعر والامقام است و همانند اشعار واقف لبریز از لطافت، زیبایی و شادابی است. او در تعریف زیبا رویان چنین می‌سراید:

اولا شک اولمایا ذات عبا و جدینه،

دئمه‌یه بیر کیمسه حرف نامناسب ردینه،

یثمیش اون دؤرد گنججه‌لیک آی تک بلوغ حدینه،

چون شب یلدا قرا ساچی برابر قدینه،

هم موبارک باشی مثل قبه‌ی مینا گره‌ک!

آقا مسیح ضمن اشعار خود، توجه خاصی به اوضاع زمان و خصوصیت مردم دوران دارد و از بی‌لیاقتی برخی از مسئولین و امرا انتقاد می‌کند و در عین حال اخلاق و رفتار ناپسند مردم را زیر شدیدترین انتقادهای قرار می‌دهد و از جهالت، نادانی، دورویی، چاپلوسی مردم، ناراحتی خود را بروز می‌دهد و در عین حال اخلاق پسندیده‌ای چون راست‌گویی، صداقت و درستی انسانهای پاک می‌داند. او در عین حال که افراد ناباب و ناپاک را زیر شلاق می‌گیرد انسانهای والامقام را ارج و احترامی خاص قائل است.

(۱) کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، ص ۲۲۸.

برخی از تذکره‌نویسان در حالیکه به روحیه‌ی پرطراوت و شاداب آقا مسیح اشاره می‌کنند در عین حال معتقدند اخلاق ناپسند و جهالت غیر قابل تحمل توده‌ی مردم سبب انزوای او شده بود و همواره پای در راه داشت و از شهری به شهری دیگر کوچ می‌کرد و همواره در غربت به سر می‌برد و در نهایت نیز در غربت جان سپرد.

او در شعری، اکثر اصناف مردم را به باد انتقاد می‌گیرد و از حاکمان، فقیهان و دیگر اصناف مردم به شدت انتقاد می‌کند. او می‌گوید:

مسیحا، کس تعلق بو جهانندان کیم، خسارت وار

نه تأثیر دعا ظاهر، اره‌نلرده نه همت‌وار!

نه عالیم‌لرده شرعیات، نه بیگ‌لرده عدالت‌وار

نه بیر دوغرو سؤزو خلقین، نه بیر کسده دیانت‌وار!

حقیقت آشناده، نه وفا یاراندا قالمیشدیر.

او رفتار همه را زیر ذره‌بین نهاده و ناپسندیها را می‌بیند و افشاء می‌کند:

اولوبدور قلب خائن، حق بیلیر بیر پاک طنت یوخ،

دوشنده ساتمایان دنیادا دینین هیچ ملت یوخ،

ذوکور اقسامی‌نین طبعینده اصلا دوغرو بیعت یوخ،

اوناس اهلینده بیر ذره حجاب و شرم و عصمت یوخ!

در هر حال روحیه و بینش آقا مسیح برگرفته از اوضاع زمان و مردم دور و بر اوست. او در همین شعر می‌نویسد:

دلا، ائتمه توقع راستگولوق قاندا قالمیشدیر؟

قرینه اوزگه‌دیر، بونلار کئچن دوراندا قالمیشدیر،

نمکده قدر و قیمت، نه کرامت ناندا قالمیشدیر،

بلا چکمک گيله نه تاب و طاقت جاندا قالمیشدیر،

نه آثار شفا بیمار اوچون درماندا قالمیشدیر.

سادگی بیان، روانی اشعار جزو مشخصات شعر این دوران است که در اشعار آقا مسیح نیز کاملاً هویدا است. به یک بند از اشعار او توجه کنید:

ای طرفه نگار ماه رخسار
 ای حسن ایله اولمامیشکن اظهار
 بیلمن نشجه حیلہ قیلدی اغیار
 بس ایندی سؤزوم بودور کی، تکرار
 آل دستینه تیغ، دورما، زینهار

ای حورلقا، فرشته کردار.
 اولدون منی دلشکسته یه یار.
 سونرا سنی مندن ائتدی بیزار.
 بیر آد ایله ائت منی گنه کار.
 اولدور منی، اولسون اللرینی وار.^۱

ابوالفتح خان طوطی

ابوالفتح خان یکی از شاعران معتبر شوشا است. او فرزند ابراهیم خان حاکم بزرگ قاراباغ بود که ملاپناه واقف نیز در معیت او، صدارت و وزارت او را داشت. ابوالفتح خان نیز دستیار پدر بود و در اداره‌ی حکومت تدبیر می‌اندیشید. او در جنگی که بین پدرش با حاکم گرجستان پیش آمد از طرف پدر مأمور مذاکره با والی گرجستان شد و توانست صلح پایداری را بین دو حکومت برقرار سازد.

همانگونه که قبلاً ذکر شد وقتی آقا محمدخان قاجار در قاراباغ به قتل رسید و فتحعلی شاه بر تخت سلطنت نشست، ابراهیم خان جسد آقا محمدخان را به تقاضای فتحعلی شاه با اکرام و احترام به تهران فرستاد. فتحعلی شاه از این کار ابراهیم خان اظهار رضایت کرده و طرح دوستی با وی ریخت و حتی از دختر ابراهیم شاه خواستگاری کرد که مورد موافقت قرار گرفت و آقاییگم دختر ابراهیم خان بانوی حرمسرا گردید. ابوالفتح خان نیز به حضور فتحعلی شاه رسیده و مورد اکرام و احترام قرار گرفت.

بنابه نوشته‌ی فریدون کؤچرلی، آقا بیگم ذوق شاعری داشت و اشعار نیکو می‌سرود ولی چیزی از این اشعار به دست ما نرسیده است^۱ فتحعلی شاه ابوالفتح خان را بسیار گرامی می‌داشت و لقب «امیرالامرا» بدو داد و صاحب قربت و شوکت کرد و از مقربان دربار ساخت.

ابوالفتح خان در دایره‌ی شاعران دربار ایران نیز کسب کمال کرده و به رقابت با شاعران ایرانی پرداخت. عباس میرزا ولیعهد، عزت ابوالفتح خان را بیشتر ملاحظه کرده و دوستی عمیقی بین این دو برقرار گردید و در بیشتر شهرها در کنار یکدیگر بودند.

ابوالفتح خان در سال ۱۲۵۵ قمری در ایران وفات کرد. دیوان او مشتمل بر غزلیات فارسی و ترکی است و تذکره‌های مختلف از اشعار او شاهد آورده‌اند، نمونه‌ای از غزل ترکی طوطی را با هم می‌خوانیم:

اوگون کیم حسرت ایله اول بت زیبادن آیریلدیم

قالیب بیر صورت بی حس کیمی، معنادان آیریلدیم.

چکیبال خلقدن مجنون صفت صحرایه اوز قویدوم

کسیلمیش صبر و تاییم، وصلت لیلادان آیریلدیم.

نولور شام و سحر نی تک سزیلدار سینه‌ی زاریم،

مریض بستر هجرم، دم عیانندان آیریلدیم.

فراقین شدتیندن لال اولور بو طوطی طبعیم

فراقیم تلخ دیر کیم، لعل شکرخا دال آیریلدیم.^۲

(۱) کؤچرلی، جلد ۱، ص ۲۱۷.

(۲) ف. کؤچرلی، ص ۵۵۷.

فتحعلی خان مشتری

فتحعلی خان فرزند حسینعلی خان حاکم قوبار و سلیان بوده است که اکثر تذکرها او را عالمی دانا، شاعری توانمند و مردی صاحب تدبیر نوشته‌اند. او معاصر ملاپناه واقف بوده است. از جمله‌ی حاکمانی بوده است که با واقف در ارتباط بوده و در برابر تزار روس و آقا محمدخان قاجار، تمایل داشته است با خانات مختلف آذربایجان دست اتحاد دهد. او سرزمین مادریش را همواره از هجوم و استیلای بیگانگان حفظ کرده است.

او در اوایل قرن ۱۲ هجری (۱۸ میلادی) در قوبا دنیا آمده و در سال ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۱ م) به جای پدرش حسینعلی خان بر مسند حاکمیت قوبا و سلیان نشست. تواریخ نوشته‌اند که در ۱۱۷۲ مردم در بند بعد از قتل نادر شاه افشار، محمد حسین خان را که خود به حاکمیت در بند انتخاب کرده بودند عزل کردند و حاکمیت را به فتحعلی خان سپردند و این حاکم عادل توانست با تدبیر خوب، هم منطقه را آباد سازد و هم حمایت مردم را جلب نماید.

فتحعلی خان در سال ۱۱۸۱ هجری نیز دست دوستی به سوی حاکم شکی که حسین خان مشتاق بود دراز کرد و توانست با همدستی یکدیگر، قشون مشترک تشکیل دهند و مناطق زیر حاکمیت خود را از تجاوز بیگانگان حفظ کنند. از آن جمله بعد از اتحاد با یکدیگر، به طرف شروان حرکت کرده‌اند اما موفقیتی به دست نیاورده‌اند. از تذکرها‌ی این دوره می‌توان «آثار داغستان» را ذکر کرد که آثاری از فتحعلی خان مشتری آورده است. در دربار او شاعران منطقه گرد آمده و به مشاعره می‌پرداختند و از حمایت این حاکم شعر دوست برخوردار بودند. برخی از محققین امروزی معتقدند فتحعلی خان خود شاعر نبوده است و اشعاری که در تذکرها‌ی مخالف بدو نسب داده‌اند از سروده‌های شاعران دربار اوست.^۱

غزلی از فتحعلی خان :

اولدو گؤزه‌ل عمر صرف، حیف کی، نادانلیغا،

هرنه قالب صرف اولور ایندی یشیمانلیغا.

زولف‌سیه ذوقونا گویا، خطادیر، کؤنول،

فارغ ایکن سن سنی سالما پریشانلیغا.

فیض ازل غافل تربیتی حال اولاً،
 مور محقر اورار لاف سلیمانلیغا.
 مانع عرض غمیم حیرت دیدار اولور،
 من نه دئییم بیلمه زم، آه، بو حیرانلیغا.
 نفغهی باد صبا روحا طراوت وئریر،
 چون گذر اتمیش سحر سونبول ریحانلیغا،
 مشتری در نظم کیمسه دئییل حالیا،
 درج دهن آچما کیم، گوهر افشانلیغا.

مهجور شروانی

مهجور شروانی یکی از شاعران نامدار قرن ۱۸ آذربایجان است که با اثر «قصه‌ی شیرزاد» معروف گشته است. همانگونه که می‌دانیم در قرن ۱۸ میلادی، دیگر موضوعات کلاسیک از جمله نظیره نویسی بر شاهنامه، خمسه و آثاری از این دست پس زده می‌شود و آذربایجان موقعیتی کسب می‌کند که فرهنگ توده‌ی مردم مد نظر قرار می‌گیرد و حتی داستانهای فولکلوریک به عنوان موضوع منظومه‌های شاعران مورد توجه می‌گیرد. بازگشت به فرهنگ مردم جای موضوعات تکراری کلاسیک را می‌گیرد و حتی داستانهایی که آشیکها روایت می‌کردند مورد توجه و عنایت شاعران قرار می‌گیرد. در همین عصر است که مهجور شروانی قصه‌ی شیرزاد را از فولکلور می‌گیرد یا قاسمی شاعر زنجان در همین عصر داستان بهزادنامه را به نظم می‌کشد.^۱

قصه‌ی شیرزاد منظومه‌ای عشقی - حماسی است. مهجور داستان قهرمان خود را از بدو تولد تا رسیدن به تخت سلطنت و آرزوهای عشقی و حیاتی‌اش پی‌گیری می‌کند و مهتر آنکه مهجور در این قصه پردازیش سعی دارد اوضاع زمان خود را منعکس ساخته و نظرات خود را در هر حادثه‌ای تبیین نماید. موضوع و روند داستان دقیقاً نشانگر آفرینش شفاهی مردم در این عصر است و تمامی مشخصات داستانهایی که در این عصر در آفرینش آنها دیده می‌شود در این داستان ملفوظ شده است.

اردشیر شاهی است که روزی که فرزندش به دنیا می‌آید می‌میرد و دشمنان به غارت می‌پردازند و پدر و مادر فرزند (شیرزاد) می‌میرد و او را شیری شیر می‌دهد و به شیرزاد معروف می‌گردد.

خواجه شعبان بازرگانی است که شیرزاد را به فرزند می‌پذیرد. دختر پادشاه کابل که زرین‌شاه نام دارد و نام دخترک خورشید بانوست با دیدن شیرزاد، نه یک دل که صد دل عاشقش می‌شود. شیرزاد روزی شاه و مردم شهر کابل را که در میدان شهر جمع شده بودند از هجوم شیرها نجات می‌دهد و شاه به ازدواج دخترش با شیرزاد تن می‌دهد.

آنچه در این داستان وجود دارد برگرفته از داستانهای آذربایجان است. رنگ و بویی از داستانهای دده‌قورقود در آن یافت می‌شود. علاوه بر این، اوضاع دوران نیز در آن مجسم شده است و شاید اعتراضی باشد بر حرکت نادرشاه افشار که سلطنت را از چنگ صفویان به در آورده و ظلم و ستم را بر گرده‌ی مردم افشاند.

سیمای زن در این داستان از چهره‌های ماندگار ادبیات آذربایجان است و یادآور سلجان بانو و قانتورالی

(۱) نسخه‌ی خطی قاسمی شامل بهزاد نامه و چند منظومه‌ی بلند دیگر نزد راقم موجود است.

در کتاب دده قورقود. خورشید بانو عاشق پسری شده است که از طبقه‌ی پایین است و دایه‌ی دختر نیز بدو اعتراض می‌کند:

شاه قیزی اولاً گدایه لایق، لایق دگل انشیده ر خلایق!

در حالیکه خورشید بانو در برابر سخنان دایه چنین می‌گوید:

قیز دندی: - نصیحت ائيله مز کار، سن، دایه، دئمه بوسؤزی زینهار!

بیزدن اولولار دئییدی گرچک کؤنول سئوهن یار اولور گؤیچک!

خورشید بانو با سیمای قهرمانانی چون لیلی متفاوت عمل می‌کند و به دنبال راه چاره‌ای برای وصال یار است:

گل دردیمه سن منیم دوا قیل،

بیگانه‌نی منه آشنا قیل!

سنه وئریرم بسی زر و مال

سن ائتمه یه سن بواشدن اهما!

خورشید بانو به دیدار عاشقش می‌رود و با او به صحبت می‌نشیند و همچون شاه صنم در اصلی و کرم،

درد دل را با عاشق در میان می‌گذارد.

در این داستان، هم روزهای پر از شادی و سرور وجود دارد و هم روزهای هجر و درد و غم. هم بزم عاشقانه است و هم رزم دلاورانه. این میدانی است که به شاعر امکان می‌دهد قلم را به جولان درآورده و بتواند هنر سخن و اندیشه را بنمایاند. همانگونه که در مثنویهای ترکی رایج است در میان داستان، گفتگوهای عاشقانه قهرمانان، توصیف هیجانات و روحيات هر یک از پرسوناژهای داستان در قالب غزل می‌آید و موجب می‌گردد داستان یکنواخت و کسل کننده نباشد و این اثر نیز دارای چنین مشخصاتی است.

در اسلوب شعری قصه شیرزاد می‌توان تأثیر شعرای کلاسیک همچون فضولی را دید، بویژه در غزلیات، پیرو سبک و سیاق مولانا خضولی است و در داستان سرایی نیز از زبان توده‌ی مردم استفاده‌ی شایان برده است. استفاده از گنجینه‌ی اصطلاحات عامیانه بر ارزش بیش از پیش اثر افزوده است.

مهیجور در پردازش شخصیت‌های داستان خویش، به تصویر مردم خویش همت گماشته و الگویی از داستانهای خوب و قابل تمجید را به تصویر کشیده است. خورشید بانو سیمایی است که آرمانهای شاعر را از یک زن نمونه به نمایش می‌گذارد و شیرزاد نیز قهرمانی است که در عین عشق و محبت، صداقت و درستکاری دارای قدرتی بی‌مانند و روحیه‌ی فداکاری بی‌نظیری است.

هر چند از زندگی مهجور شروانی اطلاعات دقیقی در دست نیست با این حال با توجه به نسخه‌های بازمانده از این اثر، حتی با توجه به زبان و بیان شعری شاعر می‌توان گفت که از شاعران پیش از دوران واقف و ودادی می‌باشد و در اواخر قرن ۱۸ فوت کرده است. مسلماً با چاپ کامل اثر شاعر - قصه‌ی شیرزاد - نظرات و تحقیقات عمیق‌تری صورت خواهد گرفت و بسیاری از گره‌های ادبیات ما گشوده خواهد شد. به امید چنین روزی.

نشاط شروانی

نشاط شروانی نیز از شاعران دوران واقف و ودادی است. نشاط شروانی از آن دسته شاعران انساندوستی است که علیه جهالت، دورویی و تظاهر به پا خاسته و تاجایی که توانسته است علیه چاپلوسی، ریاکاری و اخلاق ناپسند مردم دوران شوریده است. در بسیاری از اشعار او این مبارزه علیه اخلاق ناپسند را به وضوح می‌بینیم. او با صراحت علیه حاکمان ایران و برخی از روحانی نمایان علم عصیان برمی‌افرازد. نشاط شروانی از شاعران معاصر آقامسیح بوده و خطاب به وی اشعاری سروده است. بنابراین او نیز از شاعران قرن ۱۸ میلادی به شمار می‌آید. او نیز بیشترین وقت عمرش را در سیر و سفر گذرانده و از طریق مسافرت‌های ممتد و طولانی، تجربیات ارزشمندی به دست آورده است. او به ایران نیز مسافرت کرده و از علمای ایرانی کسب فیض کرده است.^۱

نشاط شروانی شاعری دنیادیده، خوش ذوق و عالم است، بنابراین در اشعارش همواره سعی می‌کند تجربیات و اندیشه‌های به دست آورده‌اش را به خوانندگان منتقل سازد و به همین دلیل اشعارش صورت پند و اندرز به خود می‌گیرد. او از گفتن اسرار خودی حتی به دوست و آشنا برحذر می‌دارد و انسانها را به اتکاء به خود دعوت می‌کند. او که سردی و گرمی روزگار را چشیده است اندرز می‌دهد که دوست را در روزهای سخت زندگی باید انتخاب کرد:

یاخشی گونه بیلیمک اولماز کیم، دیانت کیمده دیر

یاخشی یولداشی یامان گون امتحان ائتمک گره ک

دیوان کاملی از نشاط شروانی در دست است ولی این دیوان تا امروز در ایران چاپ نشده است. نمونه‌ای

از اشعار نشاط :

سنین فرشین کی، زاهد، بوریا دیر،

حقیقت منزلینده بو، ریادیر.

ریادیر زاهیدین گر چه نمازی،

ولاکن خلق ایچینده خوش ادادیر.

نگاهیندان اول آهو چشمین، ای دل،

اؤزون ساخلا کیم اول عین خطادیر.

دوشر گوز گویه دائم عکس جانان،

کؤنول صاف اولسا، هر مطلب روادیر.

عجب یوخ، طره سیندن اولموشام شاد،
 منیم بختیم کی وار باشدان قارادیر.
 نشاطین کؤنلونو اینجیتمه‌ای شوخ،
 سنه نفرین ائده‌ر، اهل دعا دیر.

غنچه تک ائلدن، کیشی سَرین نهان ائتمک گره‌ک،
 عاشق یکرنگ اولان باغ‌رینی قان ائتمک گره‌ک!
 مشکل ایشدیر دردی هر بیدرده اظهار ائيله‌مک،
 دردی بیر درد اهلینه شرح و بیان ائتمک گره‌ک!
 خلقدن قطع علاقه ائيله‌ییب عنقا‌کیمی،
 بیر قناعت گوشه سینده آشیان ائتمک گره‌ک!
 یاخشی گونده بیلیمک اولماز کیم، دیانت کیمده‌دیر
 یاخشی یولداشی یامان گون امتحان ائتمک گره‌ک!
 ای نشاط، اوخ تک سؤزومدن سهم ائيله‌نیر
 بؤیله دور، دوغرو سؤزو خاطر نشان ائتمک گره‌ک!

منابع:

۱. ف. کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، باکی، ۱۹۷۸، ص ۲۳۶ - ۲۳۳
۲. آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کیتابخاناسی، باکی ۱۹۸۴.
۳. محمدعلی تربیت دانشمندان آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۸.

آقا حسین عارف

عارف نیز یک از شعرای بزرگ آذربایجان و معاصر ملاپناه واقف است. او در نیمه‌ی اول قرن ۱۸ در شهر شوشا به دنیا آمده و در اواخر همان قرن در شوشا دارفانی را وداع گفت و دیوان کاملی مشتمل بر غزلیات، قوشما و گرایلی از خود به یادگار نهاد. عارف نیز همانند دیگر شاعران این دوره، علاوه بر رعایت فرمهای شعر کلاسیک، به فرمهای شعری آذربایجان که واقف رایج ساخته بود توجه داشت.

عارف با واقف، ودادی، نشاط و آقا مسیح همدوره بوده و با آنان مراوده داشته است. شاعران این دوره اکثراً در رابطه با یکدیگر بوده، از احوال و روحیات یکدیگر جويا می‌شده و خطاب به همدیگر شعر سروده‌اند.

عارف نیز اهل سیر و سفر بود. و به ایران آمده است و مدتی نیز ساکن تبریز شده است. برخی معتقدند عارف متولد شهر تبریز است^۱ که بعدها به قفقاز مهاجرت کرده و نهایت د رسال ۱۲۲۰ هجری قمری در شهر شوشا در گذشته است.

ف. کوچرلی خود اذهان کرده است که در مورد زندگی عارف از اثر «مجموعه» تألیف ح. غایب اف بهره برده است^۲. در عین حال در کتاب ریاض العاشقین از محمد آقا مجتهد زاده نیز اشعاری از عارف آمده است.^۳

موضوع اساسی اشعار عارف، عشق و دلدادگی است و متأسفانه اوضاع زمانه در دیوان او کمتر انعکاس یافته است. بیشتر، از چرخش دوران شکایت کرده، از بی‌وفایی یار سروده و از درد فراق نالیده است.

صبا، غمخواریم اول، غمخواریم درد دل اظهار ائت!
 خبردار اولمایان غمخواریمی غمدن خبردار ائت!
 یشتیشجک توپراغا دوش، غمخواریم سؤیله،
 غم هجرینده حال زاریمی اظهار غمخوار ائت!
 که ای پیمان شکن، مهرو وفاسی اولمایان دلبر،
 تفاغل ائيله‌مه، بیر لحظه عزم کوی غمخوار ائت!

(۱) ف. کوچرلی، ص ۲۳۷.

(۲) مفتی افندی غایب زاده، مجموعه، ص ۳۷-۳۵.

(۳) محمد آقا مجتهد زاده، ریاض العاشقین، استانبول، ۱۳۲۸، ص ۳۵.

الیندن اؤپ، اونا شرح ائیله احوال پریشانی،
آیا غینا دوشوب اؤز باشین اوچرن یاره اظهار ائت!
کی، گلیمیش عاشق بیچاره یانیندان صبا، سؤیلر،
که ای غمخوار، خواب نازدان جانینی بیدار ائت!
اجل وئرمز آمال، جان نقدینی آلماق دیلر سندن،
بو فردی ناله ی فریاد ایلله هر لحظه تکرار ائت!
کی حسرت گئتدی عارف، گؤرمه دی یارین دنیاده،
رقیبی، بار الهی، من کیمی محروم دیدار ائت!

عاجز

ف. کؤچرلی در تاریخ ادبیات آذربایجان به موردی اشاره می‌کند که شاید یکی از دردهای ادبیات کلاسیک باشد و آن اینکه بسیاری از شعرای آذربایجان که ترکی سرا بوده‌اند در دیوان خود کمتر به شرح حال خود پرداخته‌اند. اگر این وضع را دلیل بر فروتنی شعرای آذربایجان بدانیم در هر حال کار ادیبان و محققان را دشوارتر ساخته‌اند. عاجز نیز جزو آن دسته از شعرایی است که اشعارش ورد زبان مردم بوده و دیوانش بارها چاپ شده است اما اطلاعات کمتری درباره‌ی زندگی و احوال شاعر در دست است.

دیوان عاجز در سال ۱۲۷۳ هجری در تبریز چاپ شده است. محمدعلی تربیت در اثر دانشمندان آذربایجان از دو شاعر با تخلص عاجز نام می‌برد که یکی اهل سراب بوده و دیگری اهل مرند است اما درباره‌ی تاریخ تولد و شرح زندگی هر دو سکوت کرده است.^۱ پرفسور ف. قاسم زاده از ادبیات آذربایجان نام عاجز را محمد خلیفه می‌داند و اهل سراب می‌خواند:

دیوان چاپ تبریز اطلاعاتی که ارائه می‌دهد راجع به مکان و زمان چاپ کتاب و به دستور چه کسی و خطاطی و چه کسی انجام گرفته است می‌باشد و خود عاجز در سایه مانده است مگر از درون اشعار عاجز بتوانیم به اندک اطلاعاتی درباره‌ی زمان دقیق حیات و روحیات شاعر پی ببریم. از همین اشعار در می‌یابیم که عاجز در زمان فتحعلی شاه زیسته است. او در مدح عباس میرزا نیز اشعار و قصاید زیبایی سروده است. او در این مدحیه‌ها از رشادت عباس میرزا بسیار نوشته و شجاعت و بی‌باکی او را ستوده است. البته خواندن این مدحیه‌ها که گاهی بسیار شاعرانه و زیبا و پر از تصویر و استعاره است زیباست اما بیشتر به کار مورخان و شرح حال نویسان سیاستمدار می‌خورد و نه شعر و ادب. بنابراین دوست داریم بیشتر به دیگر موضوعات شعری عاجز دقت کرده باشیم.

از میان اشعار عاجز در می‌یابیم که شاعر زندگی مرفهی نداشته است بلکه با سطح زندگی پایین و با نان بخور و نمیر روزگار گذرانده است. تذکره نویسان او مردی اهل بصیرت، دیندار، غیرتمند دانسته‌اند. از سوی دیگر در همان مدحیه‌ها، عاجز به کنه افکار روسها و حکومت تزاری پی برده و مطامع آنان را افشا کرده و از کشور و دولت خودی حمایت کرده است و این امر نشانگر وطن‌دوستی و نوع‌پرستی شاعر است که نسبت به سرنوشت ملت و کشورش حساس بوده و از وطن و ملتش دفاع کرده است. او سیاست روس را به غمزه و عشوه‌ی دلبری تشبیه کرده است که با ناز و ادا دل ایرانیان را برده، اما در پشت این چهره‌ی زیبا، افکار پلید و شیطانی را نشان می‌دهد.

(۱) محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تهران، ۱۹۶۳، ص ۲۵۰.

باز از دیوان چاپ شده عاجز درمی‌یابیم که روستای قیرخ بولاق از طرف دولت به عاجز داده شده بود تا از درآمد آن امرار معاش کند در حالیکه داروغه‌های حکومتی مالیاتی که از این بابت از شاعر می‌گرفتند بسیار زیاد بوده و گاهی در معیشت خود دچار مشکل می‌شده است حتی این داروغه بخشی از ده را نیز از چنگ او بیرون آورده‌اند و باعث شده‌اند شاعر به شکوه و شکایت روی آورد.

در زمان حیات عاجز، تهران به عنوان پایتخت ایران در حال رشد و توسعه بود و زیبایی پایتخت را می‌یافت. او در شعری به شهر تهران نیز اشاره می‌کند و آنرا چنین توصیف می‌کند:

ای تیکن جَنته گُوز، میل ائله‌ین رضوانه،

بیرجه تشریف گتیر ائله سن تهرانه.

بی‌شک عاجز از مشهورترین شعرای ایران در این عصر است که دیوانش با هزینه‌ی دولتی و چاپ‌خانه‌ی دارالسلطنه چاپ می‌گردد و از حمایت دولت برخوردار است. دیوانش به خانه‌ی مردم راه یافته و همه‌ی مردم از خواندن آن لذت می‌برند. در هر صورت این امر، نشانگر اینست که عاجز شاعری است مورد قبول مردم و دربار. بنابراین علم و معلومات و رفتار و سکنات قابل قبولی داشته و بیان کلامش نشانگر پختگی اوست.

هر زمان زلف پریشانینا کیم شانه ده‌یر،

شانه یوزمین دل مجروح پریشانه ده‌یر.

آغزینی حین تبسمده گُوروب عقل سانار،

باغ آراباد صبا غنچه‌ی خندانده ده‌یر.

یان‌دیران شمع شبستانه دئیل آتش عشق،

آتش عشق اودورکم، پر پروانه ده‌یر.

عابدا، قوی یره تسبیحینی، گُور خال و خطین،

بالله، اول سبچه‌ی صد دانه‌یه بیر دانه ده‌یر.

زاهید اول طَره‌ی طراره باخیب داد ائتدی،

دئدی: اول کافیری توت، قویماکی، قرآنه ده‌یر.

باخیب اول زولف رخه عاجز مسکین نه دئدی؟

دئدی: قوربان اولوم اول کفره، یوز ایمانه ده‌یر.

شقای

مهدی شقای با تخلص ثابت یکی از شاعران برجسته‌ی آذربایجان و همعصر عاجز سرابی است. او در روستای شقای از توابع مراغه زاده شده است و خواهرزاده‌ی مهدی بیگ شقای از حاکمان این دوره‌ی آذربایجان است. او در سال ۱۱۷۷ هجری وفات کرده است. از او دیوانی بالغ بر ۱۰۰۰ بیت شعر ترکی باقی مانده است.^۱ در مجموعه‌ی م. ی. قاراباغی یک غزل و یک قوشما از مهدی بیگ شقای آورده شده است که در غزل تخلص ثابت و در قوشما نام مهدی ذکر شده است.^۲

عنبرین رایحه‌ی طره‌ی جانان گتیریر!

لطف ایله باد صبا دردیمه درمان گتیریر

دئیرم قاصده: گنت نامه‌ی جانانی گتیر!

او گئدیر سرعتیله قتلیمه فرمان گتیریر!

من دئدیم نکهت زولفون گتیرای باد صبا،

او گئدیر باشیما شودای پریشان گتیریر!

زولف دوشجک یوزونه دیده‌لریم اشک تۆکر،

گون اوزون هاچان باغلاسان باران گتیریر!

باخیب اول شیوه‌ی رفتار، تۆکوب قانلی یاشیم،

من بیلیردیم کی، بو گؤز باشیما چوخ قان گتیریر!

کفر زولفون عرفا رخنه‌ی ایمان دئدیلم،

بو نجه کفردو کیم، هر گؤره‌ن ایمان گتیریر؟

مردم دیده‌لریم هجر گونو نوحاجا

او قدهر اشک تۆکر، آخیری توفان گتیریر!

ثابت، شکر ائله، هر عزت او چون ذلت وار

دئمه‌دین وصل سروری غم هجران گتیریر!

(۱) محمود میرزا قاجار، سفینه‌المحمود، تبریز، ۱۳۴۶، ص ۶۷۲.

(۲) فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، جلد ۱، ص ۲۵۶.

برج نحسه دوشدو کوکب بختیم،
 فلک ظولمو منه نومایان اولدو.
 زورق طالعیم بحر عملده،
 تلاطم غمدن بی نشان اولدو.

سولدو گول، پوزولدو گولشن عالم،
 شیدا بولبول نعره چکر دمام،
 فانوس ایفایه چونکی دوشدو شم،
 پروانه گؤر نجه سرگردان اولدو.

پری، ... فلک داد الیندن، داد،
 بیردم عشق اهلینی ایلهمه دی شاد،
 بیر شیرین دن اؤترو مثال فرهاد،
 مهدی بیستوندا کوهکن اولدو.

رافعی

رافعی شاعری است همعصر واقف، که بیشتر برای اشعار واقف نظیره نوشته است. اشعار رافعی در جنگها و سفینه‌های مختلف راه یافته و اشعار پراکنده‌ای از وی به دست آمده است. فرم شعری او نیز مرکب از غزلیات و قوشماهای متنوع است.

تحقیقات اخیر نشان داده است که ارفعی از شاعرانی بوده است که در دربار حسین خان مشتاقی، خان شکی به سر می‌برده است.^۱ البته برخی منابع او را اهل کلیر قره‌داغ می‌دانند.^۲ سلمان ممتاز در تحقیقات اخیر خود، راجع به زندگی و آثار رافعی مطالبی نوشته است که نشان می‌دهد شاعری است معمولی و تحت تأثیر واقف و ودادی.^۳

سن نجه همد سن ای باد صبا،

نه مدت دی خبرین یوخ حالیمدان.

نوح کیمی غرق اولدوم غم گیردا بونا

دردیمدن، نولور توتسان الیمدن؟

افسونچو کار ائتمز زولفون مارینا،

جسمیم دوشدو عنبر تئلین تارینا،

پروانه تک یاندیم عشقین نارینا،

بولبول تکی ال اوزموشم گولومدن.

منده خیال وصالینا یئتمک دیر،

سنین میلین غیری همد توتما قدیر،

من بولبولم، ایشیم فغان ائتمک دیر،

گل یانیما، قاچما دردی دلیمدن!

۱) سلمان ممتاز، محمد حسین خان مشتاق، باکی، ۱۹۲۵، ص ۱۷.

۲) ح. آراسلی، ملاپناه واقف اثرلرینه قیدلر، باکی، ۱۹۶۸، ص ۲۶۱.

۳) فریدون کؤچرلی، آذربایجان ادبیاتی، جلد ۱، ۱۹۶۸، ص ۳۵۸.

یوسفی مصرده زیندان اۆلدوردو،

زولیکسانی درد پنجهان اۆلدوردو،

رافعی نی درد هجران اۆلدوردو،

اۆزون یشتیر، قوتار گیلن اۆلومدن.

عبدالرحمان دلباز

یکی دیگر از شاعران دوره‌ی واقف عبدالرحمان دلباز است که اشعار خود را با تخلص «شاعر» به رشته‌ی تحریر کشیده است. پدر او از خانهای بزرگ قازاخ بوده است. شاعر بدخواهانی داشته است که پیش شاه گرجستان یعنی ایراکل شاه، سعایت کرده و او را نسبت به عبدالرحمان خان بدبین کرده بودند و چنین وانمود کرده‌اند که عبدالرحمان سعی دارد خود را از سلطه‌ی شاه گرجستان خلاص کرده و تابع جواد خان سازد. ایراکل نیز به شدت خشمگین شده و دستور داده است شاعر را از دو چشم محروم سازند.

کۆچرلی اذعان می‌کند عبدالرحمان مردی دلاور و فصیح بوده است و از گفتن حقایق هرگز باکی به دل راه نمی‌داد. او تمام همت و غیرت خود را در راه سعادت و خیرخواهی ملت خویش صرف کرده و از هیچ نیرویی خوف به دل راه نمی‌داد. او دشمنان و بدخواهان زیادی داشته است و به همین خاطر و در راه مردم و وطنش از دو چشم محروم گشت.^۱

عبدالرحمان به اوضاع زمان و سیاست حاکمان، دوستان و دشمنان توجه کرده و از حاکمانی که در راه استقلال ملت و کشورش به جنگ و نبرد با بیگانگان برمی‌خاستند دفاع می‌کرد. او اشعار زیادی دارد که از جنگها خانها و حاکمان مختلف آذربایجان علیه روسها سروده است از آن جمله از جنگ جواد خان زیاداوغلو علیه روسها تعریف کرده و رشادت و از جان گذشتگی جواد خان را ستوده است و شاید بتوان گفت بخش اعظم دیوان عبدالرحمان دلباز (شاعر) را همین اشعار حماسی تشکیل می‌دهد و او را ماندگار می‌سازد. جواد خان یکی از حاکمان غیور آذربایجان بود که در سال ۱۸۰۴ میلادی در جنگ با روسها به شهادت رسید. او از جمله یاوران عباس میرزا نایب السلطنه‌ی ایران در جنگ روسهاست.

ابوالقاسم زنجانی

زنجان خطه‌ای فرهنگ خیز است و ظهور اندیشمندان، نویسندگان و شاعران بزرگی چون شیخ شهاب الدین سهروردی، حکیم رکن الدین سجاسی، مولانا عتیقی زنجانی، مولانا همتی انگورانی، نرگسی ابهری، ابوالقاسم زنجانی و دیگران نشانگر رونق ادبیات ترکی در این خطه از آذربایجان است و جای تأسف است که قدر لازم را ندیده‌اند. قاسم زنجانی از شاعران شیرین سخن این دیار است با آنکه نسخه‌های خطی آثارش را در کنج خانه‌های بسیاری می‌توان یافت به کتابخانه‌ها راه نیافته است. بنابراین سخن از چاپ و نشر آنها بیجاست. نسخه‌های خطی بسیاری به زبان ترکی در شهرها و روستاهای این منطقه وجود دارد و تلاشی علمی، منسجم و چندین ساله در شهرستانهای ماهشان، دندی، انگوران، خداآبنده و حتی روستاهای خمسه آثار گرانمایی را آشکار خواهد کرد. بطوریکه تلاش کوتاه مدت دوستان از جمله دوست گرامیم آقای قاسمپور در دندی و انگوران سبب کشف مقبره‌ی مولانا همتی انگورانی شد و به دنبال آن سنگ قبر وی به سرقت رفت و... اما همین حرکات جنب و جوشی را در بین فرهنگدوستان این منطقه برای شناخت این عالم و شاعر ترکی گوی پدید آمد که از آن جمله می‌توان به فعالیت و تلاش آقای مجتبی نوری کتابدار کتابخانه‌ی دندی و رئیس شورای شهر دندی اشاره کرد که سبب کشف چندین نسخه‌ی خطی از بزرگان این منطقه گردید که در میان این آثار می‌توان نسخه‌ی خطی آثار ابوالقاسم زنجانی را نام برد که این نسخه مدتی است که در اختیار راقم قرار دارد و اثر بهزادنامه از زمره‌ی این آثار است که زیر چاپ می‌باشد.

وقتی نسخه‌ی خطی آثار ابوالقاسم زنجانی به دست آمد در چند نشریه مانند امید زنجان و سپس بهار زنجان به معرفی آن پرداخته و بهزادنامه را جهت چاپ و نشر آماده کردم. البته تلاش در جهت به دست آوردن اطلاعات بیشتر در مورد این شاعر به جایی نرسید. هر چه بیشتر گشتم کمتر یافتیم اما جای خوشحالی است که در این جستجوها آثار دیگری نیز به دست آمد که متعاقباً اعلام خواهد شد. واقعیت اینست که اینک گنجینه‌ای گرانمای از آثار ترکی منتشر نشده در دست است که آینده‌ای روشن را نرید می‌دهد.

نسخه‌ی خطی آثار ابوالقاسم زنجانی

این نسخه‌ی خطی در ۱۸۸ صفحه در ابعاد ۲۲ × ۱۱ سانتیمتر و تماماً به زبان ترکی است و تنها چند غزل کوتاه یا تک بیت‌هایی به زبان فارسی در آن وجود دارد. بخشی از صفحات اول و آخر آن افتاده است. این نسخه، شامل سه اثر می‌باشد: اثر نخست از صفحه‌ی اول تا ۴۸ بوده و به دلیل افتادن صفحات اول، نام و عنوان آن معلوم نیست و در متن نیز بدان اشاره‌ای نشده است اما موضوع آن، روایتی از رابطه حضرت محمد (ص)

و حضرت علی (ع) است و داستان خوابیدن امام علی در رختخواب پیامبر و نجات جان او از دست دشمنان می‌باشد. در پایان اثر چنین نوشته شده است:

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب در روز سه شنبه
شانزدهم شهر رجب الرجب سنه ۱۲۴۲.

اثر دوم از صفحه‌ی ۵۱ آغاز می‌گردد. صفحات ۴۹ و ۵۰ دارای دو غزل و سه قطعه‌ی کوچک است. دومین اثر نیز تا صفحه‌ی ۹۰ ادامه دارد. این اثر با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز شده، با مناجات و نعت دنبال می‌شود و سپس داستان تاجری را که در زمان شاه عباس صفوی در سیروسفر خود عاشق دختری شده است و دیگر ماجراهایی که در این مسیر بر سرش می‌آید به نظم کشیده است. در انتهای اثر نیز از کرامات و شجاعت امام علی (ع) روایتها و مدحهایی ذکر کرده است. خاتمه‌ی اثر نیز در ماه رجب الرجب سال ۱۲۴۲ تحریر شده است.

اما سومین اثر، «بهزادنامه» است که از صفحه‌ی ۹۱ تا ۱۷۴ را در بر گرفته و در مجموع دارای ۱۱۰۰ بیت می‌باشد. تاریخ اتمام این اثر «شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۴» قید شده است. موضوع آن داستان عاشقانه‌ی بهزاد و قمررخ است که روند عمومی داستان براساس موضوعات و حوادث دیگر داستانهای آذربایجان می‌گذرد. این کتاب چنین می‌آغازد:

دیب‌اچ‌هی نامه، نام سبحان	قیوم قدیم و حسی سبحان
قهار و غفور و فرد و جبار	کیم عالمی یو خدان ائيله دی وار
حکم ائتسه تمام بشر اولور خاک	حؤ کمنه مطیع زمین و افلاک...

داستان چنین است که شیخی در نخجوان صاحب مال و مکنّت بود اما فرزندی نداشت و طبق سنت آذربایجانیان با نذر نیاز، سیر کردن گرسنگان، به آرزو رساندن آرزومندان و حمایت از فقیران و مسکینان، دعایش اجابت شده و صاحب فرزندی می‌گردد به نام بهزاد. قمررخ نیز با چنین سرنوشتی به دنیا می‌آید. این دو همچون لیلی و مجنون در مکتب خانه دل به یکدیگر می‌سپارند و رقیبان و دشمنان در برابرشان دام می‌گسترانند. عاشق و معشوق صاحب کمالات و زیبا رویند. آندو در کنار علوم مختلف زمان، هنرهای رزمی نیز می‌آموزند. سعایت و توطئه‌ی دشمنان ثمر بخش شده، آندو دچار حوادث جان فرسا شده و در نهایت بعد از پیروز آمدن بر مشکلات راه به همدیگر می‌رسند.

زبان داستان ساده، روان و زیباست و از نکات جالب آن، وفاداری به سنتهای مثنوی ترکی یعنی آوردن غزل و قطعه در داخل مثنوی است که در اینجا به جای غزل از مربعات و قوشما استفاده می‌کند بدین ترتیب که هیجانات روحی، گفتگوهای قهرمانان داستان از شکل مثنوی به قوشما و دیگر فرمهای شعری تغییر می‌یابد.

و این امر تنوع وزن و آهنگ در اثر به وجود آورده و برای خواننده جالب و زیبا می‌نمایاند. این سبک، تکامل یافته‌ی مثنوی فارسی است که در طول تاریخ توسط شاعران بزرگ ترک آذربایجان بنا نهاده شده است و شاعرانی چون شیخ اوغلو، مولانا فضولی و دیگران آنرا کاملتر کرده‌اند.

ابوالقاسم زنجانی که زنجانی بودن او از ترکیات، نحوه‌ی بیان و زبان شاعر هویداست. قاسم به زیبایی تمام از هنر شعر و شاعری بهره می‌گیرد و برای تنوع و طراوت بخشیدن بر اثر خویش به انواع هنرهای شعری دست می‌یازد. گاه در موقع بیان موقعیت قهرمانان از شیوه‌ی ساقی نامه نویسی استفاده می‌کند مثل :

ساقی و نر شراب گلرنگ	کاینه ی خاطریم دوتوب زنگ
یوز درد و بلایه دوشموشم من	هجران آلمی له پیشمیشم من...

و یا مربع زیر از زبان بهزاد در پیش قمررخ نوشته شده است :

بنم بودست صحرا ده	یا نیمدا غمگساریم یوخ،
فغانیم بولبوله بنزهر	عجبدر گولعزاریم یوخ،
گوزم - کونلوم تمناسی	ایمده اختیاریم یوخ،
که بالله همدیم سنسیر	قراریم یوخ، قراریم یوخ.

یاتوب سن خواب غفلتده قرا بختیم اویا نمز سن،
اندوبسن باغریمی بریان، جفادن هئچ اوسانمز سن،
که ای ظالیم بو حسرتدن، من اولسم ده اینانمز سن،
که بالله همدیم سنسیر، قراریم یوخ، قراریم یوخ.

عجب حوری - پریش سن، دئمک اولماز سنه اینسان،
بنی سالدی که بیر درده، بولونمز در دیمه درمان،
بو معنیده دئمیش اوستاد، دوا ی درد انده ر درمان،
که بالله همدیم، سنسیر قراریم یوخ، قراریم یوخ.

او آشفته‌گی خطش را نیز از پریشان حالی روزگار می‌داند :

خطیمی آشفته گورسن ای گوزوم، عیب ائيله مه

روزگارین گردشیدن خاطریم آشفته دیر.

اصولاً در پایان هر اثر (سه اثر در یک نسخه وجود دارد) تک بیت‌ها، قطعه‌هایی به زبان فارسی نیز وجود دارد که در آنها به درگاه خدا روی آورده و یا از خوانندگانش التماس دعا دارد از جمله:

خداوندا به حق شاه مردان مرا محتاج نامردان مگردان!

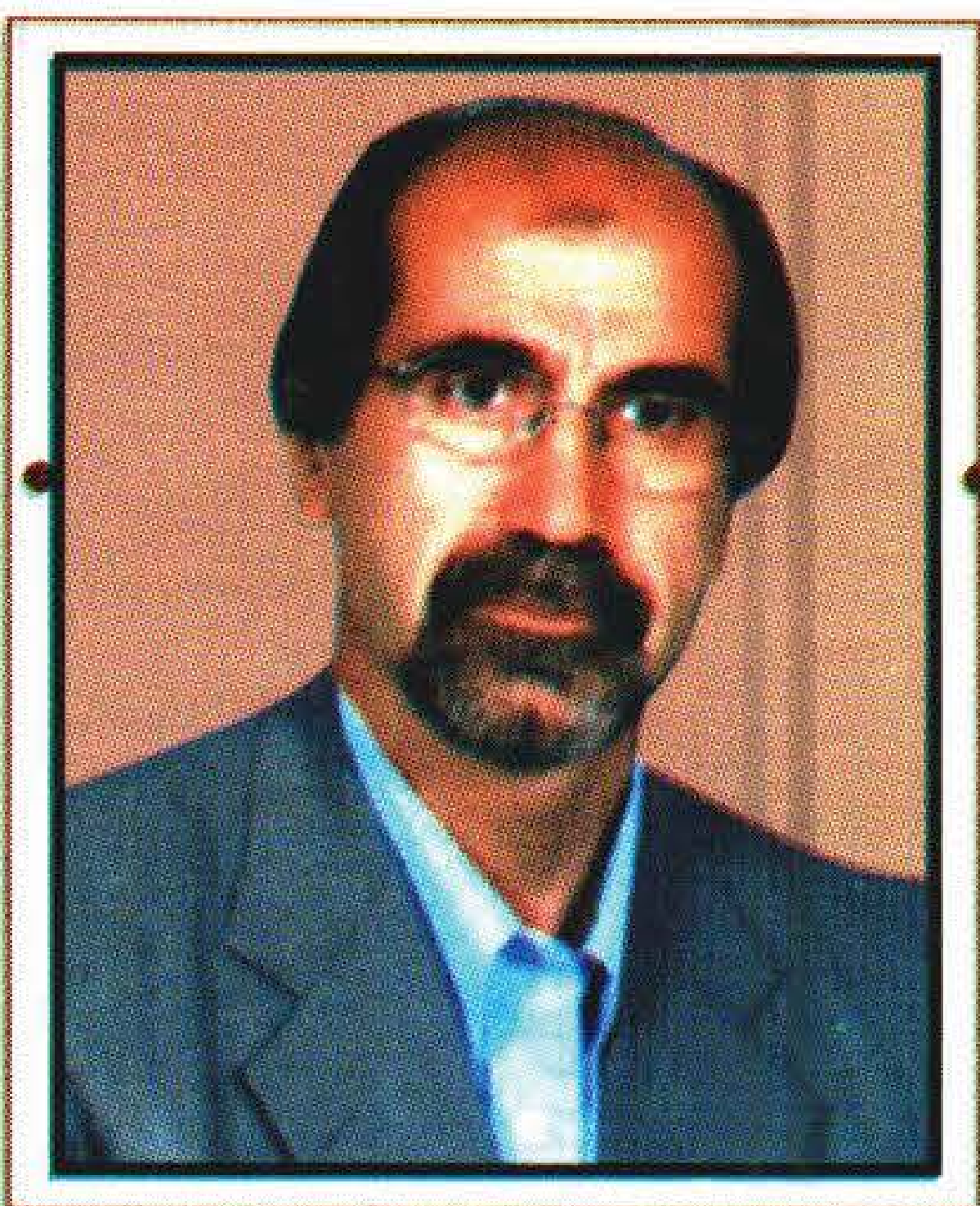
شعر زیر از آخر کتاب بهزادنامه، آورده می‌شود:

ساقی منه وئر شراب بی غش	غم حالیمی ائیلیوب مشوش
بیر لحظه منه سن اول هوادار	اؤز حالیمی ائیلیوم بن اظهار
گؤرنئتدی سنه بو چرخ گردون	احوالیمی ائيله دی دگرگون.
ظلم و ستم ائتدی بو جفا کار	بن خسته نی جاندا از ائتدی بیزار
دؤنسون بئله گردش زمانه	بن شیفته نی یئتوردی جانه
فریاد بو چرخدن که دوران	ائتدی ستمی له باغریمی قان
وئردی منه محنت فراغی	قویدی سینه مه داغ اوسته داغی
سالدی منی محنت و بلایه	دردیمی یئتورمه دی دوايه
دایم ائدهرم فغان و فریاد	بیر لحظه فلکدن اولمایم شاد
هر چند غم زمانه چو خدور	بن کیمی یانان فراغه یو خدور
ناچار ائدهرم سخن درازلیق	هم ایشیم اولا خیال بازلیق
آلدی بو زمانه اختیاریم	بیهوده دگل فغان و زاریم
تیر غمه اولموشام نشانه	بهزاد سؤزون ائيله دوم بهانه
شاعیر لیگه شغل ائيله دوم هم	شاید اوله سهل عزت غم
هر کیم اولا اسمیمه خبردار	بو سطرده اولور اسمیم اظهار
الف بی سؤیله واو هم لام	قاف سین میمده اولور اتمام
بونی طلب ائيله رم بن زار	هر کیمسه ده اولدا شوق دیدار
گؤرموش اولا ظلم چرخ دوران	چکمیش اولا درد داغ هجران
بن خسته ی زاری ائله سون یاد	بیر سوره ی حمد ایلن بنی شاد
بو نسخه نی یازدی یادگاره	هر کیمسه مونه ائیلییه نظاره
آلاهی گؤروب آراده منظور	سهوی غلطینی ائيله سون دور
بنده داخی یو خدور عقلین هوش	اندوه جهانیه اولموشام توش.

یک نکته را نباید فراموش کرد که در این نسخه‌ی خطی مطابق با رسم الخط قرن‌های دهم و یازدهم نون صغیر به صورت «ک» مثال: به جای «منه»، «منکا» و به جای «سنه»، «سنکا» وارد شده است. از نظر زبانی نیز مشخصات زبان ترکی این اثر با خصوصیات و گرامر زبان ترکی قرن ۱۲ مطابقت می‌کند. لهجه‌ی منطقه‌ی زنجان نیز در این اثر کاملاً هویداست.

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹	۱۱	می توان از	می توان
۹۳	۱۷	بانمداد	باغداد
۱۲۹	۱۵	ابادانی	آبادانی
۱۳۷	آخر	زیباترین	زیباترین
۱۹۶	۵	بینش از	یش از
۲۷۹	۴	بولونور	بولوندور
۲۹۱	۱۴	اولدور	اولور
۳۳۰	۹	قطاتیلماز	قاتیلماز
۳۳۰	۱۹	از یک دید	از یکدیر
۳۳۳	۳	ایچیده	ایچینده
۳۳۳	۵	بیر گول	بیر گون
۳۳۹	۵-۶-۷	فارسی	قارشی
۳۹۵	۱۵	امن صدیقی	امین صدیقی
۳۹۵	۲۲	آثار	آنار
۴۲۳	۴	مشامخی	شامخی
۴۲۵	۲	سر رشته	سرشته
۴۲۵	۳	هدایت هدایت	هدایت
۴۲۵	۵	تمتياز	امتیازی
۴۲۵	۸	فروانی	فراوانی
۴۲۵	۹	تنوعطلبی	تنوع طلبی
۴۲۵	۲۰	گودر سرده جک	گورسه ده جک
۴۲۹	۱۹	طم	طعم
۴۳۲	۲۱-۲۲-۲۴	انتدی	ائتدی
۴۳۶	۱۲	خلق آلا	خلق آرا
۴۶۷	۲	بویسونا	بوینونا
۵۰۳	۱۸	طالعیدن	طالعیمدن
۵۲۰	۱۳	نمونہجا	نمونه‌ها



محمدرضا باغبان کریمی (م.کریمی)

متولد ۱۳۳۴ تبریز

فارغ التحصیل دانشکده فنی

دارای دکترای افتخاری رشته زبان و ادبیات ترکی

از مدیران صنایع، طراحی، ساخت و راه اندازی بیش از ده ها کارخانه تولیدی در کشور

همکاری با ده ها نشریه ی محلی و سراسری و مسئولیت چندین نشریه ی به زبان ترکی

و تألیف و انتشار مقاله های بسیار

کتابهای منتشر شده از م.کریمی

۱- منظومه های آذری - ۱۳۵۴

۲- نهضت حروفیه - ۱۳۵۷

۳- عمادالدین نسیمی - ۱۳۵۷

۴- ادبیات باستان آذربایجان - ۱۳۵۸

۵- شاه ختایی - ۱۳۵۹

۶- قاجاق نبی - ۱۳۶۸

۷- سهندیه شوریار - ۱۳۶۹

۸- زبان ترکی در بوتی زبان شناسی تطبیقی - ۱۳۷۱

۹- مقدمه ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری - ۱۳۷۷

۱۰- ائلیمیزین آجیان پاراسی - ۱۳۷۸

۱۱- سری کتابهای ادبیات کلاسیک آذربایجان - ۱۳۷۸ - دوره ی ۶ جلدی

۱۲- ائلیمیزین نیسکیل قلاسی - ۱۳۸۱

۱۳- نظامی گنجوی - ۱۳۸۲

۱۴- قره باغ شاعریرار مسکنی - ۱۳۸۲

۱۵- سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان - ۱۳۸۲

۱۶- تاریخ ادبیات آذربایجان - دوره ۶ جلدی